مجموعة من عدة رسائل في الرمل

فهرست ما في هذا الكتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

سزای ثنا ملکیست که مملکت دلرا صباح استرواح باس سپاس ویست
باشارت نبوی که یا مقلب القلوب ثبت قلبی و باقی ببقاء عالمیست که عالم
روح را منهاج احتیاج ویست برموز الهی که قل الروح من امر ربی هر نقطه
که از قلم عدم بر لوح وجود هست شد دلیل سبیل معرفة آمد که من عرف نفسه
فقد عرف ربه و هر ذره که در هوای صفای آفتاب پیدا گردد شواهد وحدانیت
گشت که انما الله اله واحد و صد هزاران تحف تحیات و ثنای صلوات بر مرقد
مطهر و روضهٔ معطر سیدی که شرفش ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و
توقیع کرامتش ما کان محمدا ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین طراز
آستین احتشامش انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا
منیرا و بر خاندان پاکش قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و بر روان و مطیعان ایشان باد سلم تسلیما کثیرا اما بعد
از حمد آفریدگار و مدح سید مختار چنین گوید مولف این کتاب قدوة الفضلا
ناصر الدین احمد بن حیدر بن محمد الشیرازی طاب ثراه که جمعی از ارباب سنن التماس
مختصری کردند در علم رمل از جهت التماس ایشان این مختصر بحسب اقتضای وقت
تحریر افتاد و نامش تحفه نهاده شد و این مشتملست بر چهار مقالت مقالت
اول در کیفیت وضع این علم و بیوت و منسوبات اشیا باشکال مقالت دوم

تکرار کند خبر خوش باشد و خانهاء نحس ناخوش و شکل داخل خبر راست بود
و خارج اراجیف و اگر سوال از فرزند کند باشد یا نه اگر پنجم سعد داخل باشد
یا منقلب سعد با بیاض باشد فرزند باشد و اگر خواهد که بداند که چند فرزند باشد
از تکرار پنجم گوید و اگر سوال از معشوقه بود حالش از پنجم و بر آمدن امید
ازپان الامر که از اول و پنجم برون آید دوستی و دشمنی از تکرار پنجم
باشد والله اعلم بالصواب احکام خانهٔ ششم اگر سوال از رنجور باشد
و درین خانه شکل خارج از رنج برون آید و داخل رنج زیادت شود و ثابت
در توقف افتد و منقلب از رنج برون آید و باز رنجور شود سعد باسانی
و نحس بدشواری و از پنجم گذشته بیمار و از چهارم عاقبت و عمر و از هشتم
که بمیرد و از دهم که چه نوع دارو سود دارد و آنچه از اول و چهارم برون آید
صلاح و فساد عاقبت بود و اگر سوال از بنده باشد که بگریزد داخل سعد
نیک بود و باقی نه و اگر سوال از چیز پوشیده بود داخل و ثابت پوشیده
بماند باقی نه مگر حمره که دلیل حرفست والله اعلم بالصواب احکام خانهٔ هفتم
اگر سوال از قضا و پیوندی بود درین خانه داخل و ثابت سعد نیکو بود و باقی
نه و اگر گویند زن پیرست یا جوان از هفتم گوید عقله و شکلها داخل و ثابت
دلیل جوان و بکر بود و حمره یا فرح هم بکر باشد و اگر خواهد تا بداند که از
کدام قوم باشد در هفتم ب و ه بد اصل ء و ب واهل صلاح و و ک
قوم بزرگ ط و ر از اهل دین طرب او ه اهل صلاح سه و م اطبا و اهل
علم ء و ع تجار ل و ح خسیس اگر خواهد که بداند که از چه قبل و یار زن بود
از تکرار هفتم و موافقت و مخالفت از تکرار خانهای شکل هفتم والله اعلم بالصواب
احکام خانهٔ هشتم اگر درین خانه شکل خارج افتد دلیل برون آمدن از خوف

باشد و مال غایب و میراث نرسد و داخل دلیل خوف بود و مال و میراث
برسد و ثابت توقف و منقلب تردد سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر
خواهند تا بدانند که در کدام سن بمیرد از اول و هشتم شکلی برون آرد اگر منقلب
علوی تعلق دارد در پیری و الا بعکس و اگر سوال کند که مال غایب یا قرضی میخواهد
بد هد یا نه از اول و هشتم شکلی برون آرد اگر داخل بود و چهاردهم دلیل یا
بیاض یا منقلب سعد باشد برسد و الا نرسد تا دانند والله اعلم بالصواب
احکام خانهٔ نهم اگر شکل خارج یا منقلب سعد درین خانه افتد سفر نیکو بود
و داخل و ثابت در توقف افتد یا سایل بر خود دشوار میکند و راه از هشتم
و موضع مقصد از نهم و باز گشتن از تکرار و نهم و ربع سفر از سوم و نهم
اگر سوال کنند که غایب زود آید یا دیر نظر کند در سوم و نهم و شکلها که از
دوازده زایند اگر اغلب داخل بود حکم آمدن باشد و خارج نه و ثابت در
توقف و منقلب خبر برسد از تکرار نهم صلاح و فساد نفس غایب باشد
والله اعلم بالصواب احکام خانهٔ دهم اگر سوال از عمل کند و درین خانه شکل
داخل باشد یا عقله یا حمره دلیل راحت باشد و ثابت درین خانه نحس آمده
و منقلب آن سعد و آن شکل که از دوم و دهم برون آید دخل مال عمل بود و اگر
سوال کنند که مرا کدام به بود از منسوبات صناعت طلب کند شکل دهم و از آن
گویند و دوستی و دشمنی بزرگان از تکرار دهم و اگر در ۳ و ۱۱ و ۵ و ۹ صاحب
رمل تکرار کند دلیل دوستی بود و الا نه و اگر از حال ما در پرسد شکل
سعد درین خانه دلیل سعادت وی بود و نحس دلیل نحوست و دوستی
و دشمنی دهم از تکرار و الله اعلم احکام خانهٔ یازدهم اگر درین خانه شکل داخل
سعد باشد دلیل سعادت و جمعیت و نیکویی حال دوستان و بر آمدن

امید ها باشد و اگر داخل نحس باشد دلیل غم و اندوه بود اما امید بر آید
بسختی و اگر ثابت سعد باشد دلالت کند به نیکویی حال دوستان و امید
بتوقف بر آید و خارج بر عکس این بود منقلب دلیل تردد حال دوستان
بود و امید بعضی بر آید شکل سعد دلالت بر سعادت کند و نحس بر نحوست
و ازین خانه و خانهٔ اول شکلی برون آرد و حکم بر ثبات وی بثبات خود
و دوستان کند والله اعلم بالصواب احکام خانهٔ دوازدهم حال دشمنان از
نیکی و بدی و رسانیدن مضرت و نارسیدن از دوازدهم گوید از سعادت
و نحوست شکل و اگر خواهد که بدانند تا از چه سبب دشمنی کند از تکرار دوازدهم
اگر شکل دوازدهم در وتدی تکرار کند دشمنی بزرگ بود مایل الوتد معروفی و زایل
الوتد مجهولی الاوتاد ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ مایل الوتد ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ زایل الوتد
۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و اگر سوال از چهارپای بزرگ باشد از ۱۲ داخل
افزون و خارج نقصان و ثابت همچنان بماند و منقلب بر انقلاب
سعد بآسانی و نحس بدشواری والله اعلم بالصواب خاصة الاشکال
سفر و رنجور و محبوس و حامله و امن از خوف بود شرکت و نکاح و امید از
دوست و ضایع شده عمل مال و شرکت و نکاح امید از دوست و حاجت
و غایب سفر و رنجور و محبوس و حامله و خوف باشد تلاف گویند
و محبوس بشواید و سفر نزدیک در بیت المال و امید و نکاح و شرکت
و دوست و عمل عروسی و جمعیت و تحصیل علوم آن رنجور و محبوس
و حامله و از شریک نتیجه حکم باید کرد از بهر رنجور و امید سفر
و محبوس و حامله زن کردن اگر در رمل از سه بگذرد ملک خریدن و
معامله و نکاح و بنده بدست آید رنجور و محبوس و حامله سخت زاید

وسفر زود زن کردن و چهارپای و ملک خریدن محبوس و رنجور و سفر
وخوف رنجور و درد سر عمل و در هشتم خوف محبوس و سفر و از بزرگان
و از دزدان بیم بود از بهر امید مال و شرکت و غایب و عمل و دوست
رنجور و محبوس حامله و در هشتم از بهر رنجور کفن بود سفر کردن و رنجور
و محبوس و حامله امید و رسیدن مال و نکاح و بنده خریدن زن
کردن و امید بدوستان داشتن اما بعلت مفر و رنجور و محبوس و حامله
گریختن گریختن و چهارپای خریدن بهر حال از بهر امید و دوست و عمل
آن فسق و معشوقه بازی و لهو و طرب مفر و اگر از سه بگذرد در رمل
حذر به زن و شرکت و غایب و امید و تحصیل مفر و رنجور و محبوس
و حامله و خوف پیوندی و شرکتی و امید و عروسی و عشرت رنجور
و مفتوح و محبوس و حامله و غیر آن سفر و حامله و غایب و دزد برده
رنجور و محبوس و حامله و امید بعضی بر آید والله اعلم بالصواب

اصول احکام بطریق طرح از قول ابو عبدالله محمد بن عثمان الزناتی علیه الرحمه

البیت الاول				البیت الثانی			
حال نفس	ی	یب	ط	حال	ح	ید	ب
حال زندگانی	ح	ید	ه	خرج و دخل	ه	ے	ب
صحت و مرض	و	یب	ی	حال عیش	یا	ه	ید
مرض اعضا	و	ب	ا	رسیدن مال	ید	ح	ید
نطق و صمت	ط	ه	ط	کی برسد	ید	ج	ے
حرکت و سکون	ح	ی	ط	قرض دادن	ج	و	ب
غم و شادی	ه	و	ید	قرض ستدن	ه	ے	ج
عز و ذل	ے	و	یا	معامله	ے	د	یا
شتاب و آهسته	ی	ه	یب	قدوم غایب	ی	ب	د
راحت و محنت	یا	ه	و	غنا و فقر	یا	ید	ید
ابتداء کارها	ا	ج	ه	سخا و بخل	یب	د	ید
خوبی و زشتی	ه	د	ط	معاونت	یا	ه	ب
اتصال با دوستان	ه	ط	یا	ساختن غذا	ه	ے	ه
حال عمر	ی	ج	ی	حال برادر و مادر	ح	۱۰	ی
ماضی	ب	و	یو	ماضی	ب	ج	ب
مستقبل	ب	ه	ب	مستقبل	ج	ه	۴

البيت الثالث				البيت الرابع			
حال برادر واقربا	ب	ا	ج	حال پدر	ا	ی	د
حال همنشین	ط	ا	ه	عاقبت	ه	ج	د
حرکت نزدیک	ط	ه	ج	امن وخوف	و	ح	د
خواب دیدن	ه	ط	ط	ملک فروختن	ب	ا	ی
ابتدا وسفر	ا	د	ه	درخت نشاندن	ب	ه	ب
عالمی	ط	ج	ا	ارتفاع املاک	ه	د	ه
جا سبهلی	ب	ا	و	مال از برادر رسد	ب	ج	ه
سازکاری اقربا	ا	ر	ج	مدفون ست یا نه	ر	ا	د
راحت ومضرت از سفر	ا	د	ج	عاقبت عمر خود	ج	ی	د
پای داری با همنشین	ا	و	ط	عمارت املاک	ج	ه	ب
رفتن ببازار	د	ا	ج	دوستی ودشمنی	ر	ه	ج
رفتن بصحرا	ا	د	ه	ارباع	ر	ا	د
ابتدای تعلیم	ا	ه	ج	پدر مال دارد یا نه	ه	ا	ر
زراعت	ا	د	ه	ملک خریدن	ا	د	ر
ماضی	ح	ا	ج	ماضی	ج	ا	د
مستقبل	ه	ا	ه	مستقبل	ه	ا	ج

تمامة جدول خاصیة اشکال در هفته

الاسبوع				
یکشنبه	فتوح وجمعیت ومراد وخبر خوش وپیوستن بدوستی ویافتن مراد	تردد نفس وفایده وامیدواری از بزرگان امّا فتوح نباشد	تن درستی وجمعیت ومراد ورسیدن خبرها وبرامدن امید از بزرگان	غم وپراکندگی وحرکت بی اختیار واز خصومت دشمن حذر باید کرد
دوشنبه	فتوح وجمعیت ومراد خبر خوش ورستن از غم وفتوح یافتن	حرکت افتد بی اختیار واز آن حرکت فتوح بود وبا بزرگان پیوندد	تن درستی ومراد وبامید پیوستن وازغم بیرون آمدن	تردد وغم وپراکندگی ونیز دلیل کند که با دشمن خصومت افتد
سه شنبه	غم وپراکندگی واندیشه واز خصومت حذر باید کرد وعاقبت بصلاح اید	تردد نفس وپراکندگی وپیوستن با بزرگان وراحت دیدن از ایشان	گرفتگی وپراکندگی واندیشه بیهوده وخصومت با دشمن حذر باید کرد	تردد واندیشه بسیار وراحت از بزرگان اخر روز از خصومت حذر
چهارشنبه	فتوح بود وپیوستن با دوستان وبیرون امدن از غم ویافتن مراد	تردد افتد ومراد یابد از بزرگ وامیدوار شود وعاقبت نیک بود	گرفتگی طبع باشد ومراد وجمعیت رسد از کسی دعوی دوستی کند حذر	حرکت وپراکندگی باشد واز دشمن حذر باید کرد وآخر روز بصلاح اید
پنجشنبه	فتوح بود ومراد درستن از غم وبدوستی پیوندد واخر نیک باشد	با اهل جاه پیوندد وتردد افتد ومراد یابد وخرّمی بود	فتوح وجمعیت بود واز دوستی راحت رسد ومراد یابد	تشویش باشد واندیشهای بسیار کند وخصومت افتد
آدینه	گشایش وجمعیت وبرون امدن از غم وبا اهل علم پیوستن	غم وپراکندگی در اول روز وجمعیت در آخر روز وگشایش	فتوح وجمعیت وپیوستن بدوستان وخوشدلی	پراکندگی وغم از دشمن حذر باید کرد ودلیل بی فتوحیست
شنبه	میانه بود وراحت اندک وتردد بی فایده وآخر نیکو بود	روزی میانه است وامدن شدن بسیار اتفاق افتد وراحت نبود	گرفتگی خاطر واندیشه بی فتوحی دران روز هیچ گشایش نبود	جمعیت وگشایش در اخر روز وپیوستن با دوستان واین مجـ

بقیهٔ تمامهٔ جدول خاصیهٔ اشکال در هفته

الاسبوع				
یکشنبه	تردد افتد در اول روز واندک سرکردانی باشد آخر روز جمعیت	تن درستی وجمعیت ورستن از غم ورسیدن امید وپیوستن بمراد	جمعیت وبمراد رسیدن وخبر رسیدن وپیوستن با اهل قلم وراحت یافتن	نقل وحرکت افتد و ازان جمعیت یابد و مراد ها حاصل شود فتوح بود
دوشنبه	دلیل کند بر خرمی وعیش وپیوستن بمراد ورسیدن بامیدها	بخرمی ومراد وکام وبرون آمدن از غم وفتوح وپیوستن بدوستان	جمعیت وپیوستن با اهل علم وبرون آمدن از غم وشادی بود	تردد ومراد ورستن از غم وفتوح وکام وانچه میطلبد بر اید
سه شنبه	خرمی وعیش وپیوستن بمراد وبیرون آمدن از غم ودرین روز جمعیت وفتوح	کرفتکی طبع وپراکندکی درمیانهٔ روز وفتوح در آخر روز جمعیت	روزی میانه بود درین روز اندک قبض حاصل شود وآخر نیکو بود	تردد بود وفتوح ومراد حاصل شود با دوستان پیوندد بکام دل
چهارشنبه	پراکندکی در اول روز وفتوح درمیانهٔ روز وجمعیت در آخر روز	مراد وجمعیت باشد واز دوستان مطلوب میسر کردد واز دشمنان حذر باید	جمعیت ومراد باشد واز غم برون اید وبا اهل علم بنشیند وبهره یابد	حرکت افتد واز حرکت جمعیت وبا مردم غریب صحبت دارد
پنجشنبه	روزی میانه بود وهر ساعت بنوعی دیکر کذرد وآخر روز فتوح یابد	جمعیت ومراد بود واز غم فرح یابد ودران روز خرم شود	کشایش وخرمی باشد جمعیت وبرون آمدن از غم وروی دوست بیند	تردد افتد وفتوح باشد واز دوستان مراد بیند وجاه یابد
آدینه	شادی ومراد وفتوح نشستن با اهل طرب وراحت	کشایش وفتوح وبرون آمدن از غم ودران روز فتوحی شود	جمعیت اما فتوحی نباشد خبری بی اختیار از دوست بشنود	تردد باشد واز غم برون اید وفتوحی برسد دران تردد
شنبه	از تشویش وپراکندکی ورستن از غم دران روز جمعیت باشد	غم وپراکندکی در اول روز ودر آخر روز از غم رستن	کرفتکی وپراکندکی خاطر وحذر باید کردن از عوانان وبدنفسان	تردد باشد ودران حرکت هیچ سود نبود و وآخر روز خوشدلی یابد

شرح استخراج عدد اینست در استخراج عدد بحاجت بر قویی حکایت کرده آید جماعتی نظر کنند در خانهٔ مقصود تا چه شکل آمده است وآن دران خانه چند عدد دارد آن عدد مقصود باشد با وفوق ضمیر تکرار کرده باشد در ما بعد عدد خانه بروی افزای واکر نه ما قبل عدد خانه از وی نقصان کنند آنچه حاصل شود یا بماند عدد مقصود باشد وقومی کویند نقطهٔ فرد رمل بشمارند از اول تا پانزدهم وصورت شکل شانزده بروی افزایند و ۱۶ طرح کنند وآنچه کم از شانزده بماند بر خانها قسمت کنند انجا که برسد به بیند تا چند عدد دارد وعدد خانه بروی افزایند ونکاه کنند اکر در ما قبل تکرار کند عدد خانهٔ تکرار بروی افزایند واکر در ما بعد عدد خانهٔ تکرار کند از وی نقصان کنند آنچه بماند وحاصل آید عدد مطلوب بود وبروز حکم کنند وجماعتی کویند امهات روز بود وبنات هفته ومتولدات ماه وزوایدسال واین عمل درین مقام بکار باید داشت ودرین موضع بروز حکم باید کرد **مثالش** بنوع اول رملی بزدیم وامهات این بود ⁝ ⁝ ⁝ ⁝ وسوال از زن کردن بود در هفتم عددش لد وتکرار در هشتم عدد خانهٔ هشتم لد ۴۹ وتکرار شکل ۳۴ عدد بود یعنی ازان بیت واین عدد این رملست **مثال** قول دوم مجموع نقطهٔ زایل از اول تا پانزدهم لب وشکل ۱۶ شش نقطه نو کان طرح کردیم ماند ۶ در ششم عددش لد عدد خانه لو مجموع مب وتکرار در ما قبل داشت یعنی در اول عدد اول ۳ مجموع مه واین عدد این رملست والله اعلم

فصل بدانک اشتراک از چهار کونه بود شرکت سبب وشرکت وسیلتی وشرکت بطبع موافق وشرکت بمراتب موافق وشرکت به فعل موافق واما

شرکت وسیلتی آن بود که شکل اول را شریک هفتم بود و دوم را هشتم سیوم را
نهم و چهارم را دهم و پنجم را یازدهم و ششم را دوازدهم این را شرکت وسیلتی
گویند مثال چنانک زن بزنی بود بوسیلت مال تواند بود چون سبب بر خانه
شریک نباشد یازدوم شرکت هشتم بوسیلت دخل مال و مال ازواج و سیوم را
با نهم بوسیلت حرکت و نقل و دین و شریعت و چهارم را با دهم وسیلت جمع
کردن مال و اسباب آن و عاقبتست و پنجم را شرکت با یازدهم بوسیلت
عشق و هدیه و فرح و امید و سعادت و سلامت و طربست و ششم را
با دوازدهم شرکت بوسیلت رنجوری و درد و الم و شقاوت و زندان
و حرج و گم شده اما شرکت بطبع آن بود که هر دو شکل یک طبع باشند
با آتشی یا هوای یا آبی یا خاکی در مقامها اما شرکت بمراتب آنست که هر دو
بیک مرتبه بود یعنی رباعی با رباعی و خماسی با خماسی و سداسی با سداسی
و سباعی با سباعی و ثمانی با ثمانی اما شرکت چهارم آن بود که بفعل بندد
و بگشاید و هرچه داخل بود بندد از سعادت و بخت و دولت و شقاوت
و محنت و درد و الم و از هر حرکت سکون و هرچه بدو ماند این نوع بتفصیلی
علی نموده آمد اما انتضاد دو نوعست یکی اصلی و یکی عرضی عرضی مجازی بود
که از اول و هفتم زاید چون عرض برخیزد آن زند بحقیقت همچنانک میان ۶
۸ نفاقی بسته شده مزاج بیکدیگر داده باشند و چنانک از ۶ ۸ عقله
زاید همچنان هر شکلی که از دو ضد بدر آمده باشند اصلی و حکم آن نتوان کرد
بلک بشواهد اما گفته اند ضمیر را شش رکن است عرضست و سبب است
سراست و حاصلست و حکمست و عاقبتست از لون طلبند بقوت مزاج و
سبب را از عاشر طلبند بفعل اتصال و سرش را از پنجم طلبند بوسیلت

پیش بود و از بینت که نقطه آتش بخانه هشتم آمد ضمیر از رنجور و مرگ بود
مثل ۶ چون جایی دیگر تکرار نبود و فوت از جایی دیگر بود حکم کند که رنجور
بمیرد و اگر نقطه آتش در خاک دوازدهم رود ضمیر از خاک و خشت و
آجر و سنگ و کلوخ بود و صاحب ضمیر در دست دشمن عاجز شود و بندد
زندان و گریختن از شهری بشهری از آن سبب که نقطه آتش در خانه زایل
خاک افتاده بود و کان کم قیمت و املاک و از حیوان زیان بیند مسئله
هرچه در خانه آتش فرود آید آتشی مطلق بود و خواص آتش گیرد و هر نقطه که در
خانه باد فرود آید بادی مطلق بود و خواص باد گیرد و هر نقطه که در خانه آب
فرود آید آبی مطلق بود و خواص آب گیرد و هر نقطه که در خانه خاک فرود آید
خاکی مطلق بود و خواص خاک گیرد و اگر نقطه باد و تد در طالع رود ضمیر از
مال و معامله که در قبض آورد و از آن معامله سود بیند که نقطه باد در خانه آتش
رسیده بود و قوت تمام دارد و جمله کارها و احوالها نیک بود و فتوح
بسیار و جمعیت بدید آید و آنچه طلب کند بیابد و تن درستی و شادی و منصب
یافتن و در قبض آوردن مال و چیزهای غریب و فایده بسیار و اگر نقطه باد
در خانه آتش پنجم فرود آید ضمیر از محبوب بود و مالی که در محبوب داده
بود و خبر مالی که غایب بود برسد و فتوح و جمعیت و شادی و عروسی
و مالی که در عیش و طرب خرج کرده باشد و نیز کند و فرزند که صاحب طالع
طلب کند حاصل شود و اگر شکل نر بود فرزند نر بود و اگر شکل ماده باشد
فرزند ماده بود و در همه احوال نیک بود و اگر نقطه باد در خانه آتش نهم رود
ضمیر از سفر بود و مالی که در سفر باشد برسد و سفر کردن بغایت نیک بود
و از و نیز خوشدلی بدید آید و مراد حاصل شود و مالی که در سفر برد سود یابد

وامدن غایب از نهم کوید ببیند تا چه شکل نشسته بود و اکر شکل روز بود حکم
روز کند و اکر سفته بود حکم سفته کند وسال و ماه نیز بدین ترتیب بود و
شکلهای روز این چهار بود [illegible] و شکلهای سفته این چهارند [illegible]
[illegible] و شکلهای ماه این چهارند [illegible] و شکلهای سال این چهارند
[illegible] و این تسکین را تسکین عدد کویند از قول زناتی علیه رحمه
اکر نقطه باد در خانه باد فرود اید ضمیر از مالی بود که در قبض وی بود دلیل
بود بر زیادتی مال و در قبض چیزهای غریب و فتوح بسیار و قوت کارهای
معظم در همه احوال نیک بود و اظهار چیزهای بر فایده واکر نقطه باد ودند در
خانه باد ششم افتد ضمیر از بنده بود که در قبض آورد و از حیوان سود یابد
و از غم و اندوه بیرون آید و سرهای پوشیده آشکار شود و فایده بسیار
و جمعیت و بیمار خوش شود و دفین در قبض آورد واکر نقطهٔ باد در
خانه دهم رود از سلطان فیض بسیار بیند و از شغل و عمل خود فتوح بسیار
بود و هر کار که بدست کیرد فایده باشد و از ما در جمعیت بدید اید در
همه احوال و کارها نیک بود و هر چه طلب کند بیابد مسله آتش بآتش
رسد خبر بود و باد بباد قوت تمام دارد وآب بآب و خاک بخاک
قوة ملک و املاک در همه احوال نیک بود واکر نقطهٔ باد در خانهٔ آب
سیوم افتد ضمیر از برادر و خویش و اقربا و خواهر و همسایکان و کسانی
که نزدیک بوند و چون نقطهٔ باد در خانه آب افتد دلیل بر فسق و فساد
و ضعف حال و اندیشها بد بدان قوام که باد از مرکز خود در مایل آب
افتاده بود و در جمله احوالها و کارها میانه بود واکر نقطهٔ باد در آب هفتم
افتد ضمیر از قضای بود یا مالی که دزد برده بود یا از غایبی که ضد بود و جنگ و

عربده از زنان و بدی بدید آید و ترک زنا شوهری و بدی احوال سایل
و مالی که در دست بود در دریا غرق شود یا دزد برد چهار دانک
نحس بود و دو دانک سعد و غایب از مقام خود بدر آمده بود و از
معامله زیان ببیند واکر نقطهٔ باد در خانهٔ آب سوم رود احوال میانه
بود واکر نقطهٔ باد در خانهٔ آب یازدهم رود باد در زایل خانهٔ آب
افتاده بود بزرکی در خانهٔ بنده فرود آمده بود و امید وفا نکند و از
دوست خصمی بدید آید واکر نقطهٔ باد در خانه خاک چهارم افتد از
ملک و مقام نقصان ببیند و ترک دهد و مالی که در زمین دفن کرده
بود نه ببیند و از پدر دشمنی بدید اید و دشمنان بروی غالب شوند و
عاقبت سفر کند که نقطهٔ باد در خانهٔ خاک که دشمن ویست افتاده بود
بهمه احوال بد بود واکر نقطهٔ باد در خانه هشتم افتد ضمیر از مال غایب
بود و میراث و قرضی که داده باشد نستانند و دلیل بر قتل و جنگ و
عربده از اهل سلاح بهمه احوال بد بود و انچه طلب کند نیابد و بکریزد و سفر
مبارک بود و اکر سفر نکند دلیلست بر قتل صاحب ضمیر که نقطهٔ باد در خانهٔ
مایل خاک افتاده بود که چهار مرتبه از علوی بسفلی افتاده بود بهمه احوال
بد بود که در خانهٔ دشمن خود فرود آمده بود و اختیار صاحب خانه دارد
خاک بر باد غالب آید و قضاها بدید آید و کریختن او نیز بود واکر
نقطهٔ باد در خانهٔ دوازدهم رود ضمیر از دشمن و زندانی و اسپی
که دزد برده بود یا غلامی که کریخته بود یا رنجوری عورت بود و مالی که
در دست سایل بود از دست برود و در بند و زندان کرفتار کردد
و کاری که در و باشد ترک کند و بکریزد و بهمه احوال بد بود که نقطهٔ باد

درخانهٔ خاک زایل افتاده بود تا صورت رمل از کدام مراتب بود مثلا
اگر شکل دوازدهم در پنجم تکرار داشته بود یا درخانهٔ که سعد بود دلیل
کند که عاقبت خیر بود و دیگر اشکالها بدین منوال حکم کنند که خطا نبود واگر
در ششم یا هفتم یا هشتم که خانهای نکبت اند تکرار کرده بود بد باشد
و ترک آن کار اولیتر بود و رمال باید که از تکرار حکم کند که اسرار رمل
در تکرارست و نیکو احتیاط کند تا خطا نبود و مراتب معین کند و بر مرکز
بر سپاند خطا نبود وآتش وباد چون با یکدیگر افتند دلیل بر نیکی احکام
بود و آتش درخانهٔ باد نیک بود اما نه دران مرتبه که باد درخانهٔ آتش
وآتش را با باد دوستی عظیم بود وآب را با خاک دوستی عظیم بود
اما حکم سفلی با علوی نسبتی دیگر بود ونقطه آب درخانه خاک افتد
قوت کارها زیادت شود و مراد کلی حاصل گردد و خاک درخانهٔ آب
دلیل حصول مراد بود اما بمرتبه ما نسبتی دیگر بود آتش را با باد و باد را
با آتش قوة کارهای معظم و پادشاهان و وزیران وآتش درخانهٔ آب
حکم بر بدی بود وآتش درخانه خاک نیز هم بد بود و از میانهٔ آتش و خاک
دو دانگ سعد می شود و چهار دانگ نحس وباد چون درخانهٔ آب آید
آن کار چهار دانگ سعد بود و دو دانگ نحس وآب درخانهٔ باد نیک
بود و بعضی استادان فرموده اند که میانهٔ باد وآب احوال میانه بود و
آب و باد نیز میانه بود اما بمرتبه ما آب درخانهٔ باد نیک بود در همه
احوال وآب درخانهٔ آتش بد بود ولی نه چنان که آتش درخانهٔ آب که آتش
از مرتبهٔ علوی بسفلی افتاده بود وآب از مرتبه بالا گرفته وآتش علوی قصد
سفلی کرد وآب سفلی قصد علوی کرد و اصل آن بود که آب وآتش

دشمن یکدیگر اند حکم بر بدی و نحوست کنند و باد و خاک دشمن یکدیگر اند
حکم بر بدی و نحوست و قتل و جنگ و عربده کنند وآب درخانه خاک
دلیل مراد بود وخاک در مرکز خود عظیم قوتی دارد که خانهٔ خاک ستون
رمل بود و هرگاه که نقطهٔ خاک در مرکز خود نبود آن کار بنیادی ندارد
وخاک درخانهٔ آب اغلب نیک بود تا صورت رمل چگونه بود و
خاک درخانهٔ باد بهتر از آن بود که باد درخانه خاک که باد علوی از مرتبه
بسفلی افتاده بود و خاک سفلی بمرتبه بالا گرفته بود حکم او بهتر بود و چون
دشمن یکدیگر اند حکم بر بدی باید کرد و زناتی علیه رحمه فرموده است
که مقصود از خانهٔ یک نقطه بود و از خانهٔ آتش و از خانهٔ باد نقطهٔ باد
وآب و خاک نیز درین منوال عمل باید کرد و این عمل چنان باشد
که درخانهٔ بادی باد باید گشودن مثال و درخانهٔ آب
و درخانهٔ خاک نقطهٔ آتش در مرتبهٔ باد باد شد و در مرتبهٔ آب آب
و در مرتبهٔ خاک خاک شد و سعد و نحس و عزیز و ذلیل و سیاه و سفید و عدد
و مدد در مرتبهٔ حکم باید کردن تا چه نتیجه دهد عمل باید کردن علی هذا قیاس
مسئله چون این شکل درخانهٔ باد آید خصمان در ره گذر به یکدیگر رسند
و کام از هم برگیرند و خاک غالب بود بر باد که از درجه سفلی بعلوی رسید
و قصد محکم بود و باد درخانهٔ خود با خاک بر نیاید و چهار دانگ و نیم قوة
علوی گرفت و باد محبوس بود که بسته بود و در نقطه اعتدال دارند اما
بدلیل مذکور خاک غالب بود و اغلب ضمایر درهر خانه که بود احوال
همین بود و چون قبض الداخل با انکیس ضرب کردیم حمره حاصل شد
و این سه نوع بود اول چنان بود که باد انکیس بطریق زناتی باید گشود

شد و دوم چنان بود که انکیس در مرتبهٔ باد با باد باید کشود شد قوة یافت حکم چنان بود که او مال دزد برد و صاحب مال را زخمی زنند بر دست جب او و الا بمیرد و دلیل نیز کند که دو زخمش زنند بجناب عضر حمره و عاقبت خیر بود و مال بدست آورد بموعد یکسال و سفت روز بجناب شکل سال و سفته حکم برین منوال بود **و نوع سیوم** چنان بود که انکیس را با صاحب خانه ضرب کردیم شد و کواهی میدهد بطریق اول از قول زناتی علیه رحمه و این شواهد حقیق بود و اکر انکیس با حمره یا قبض الداخل در خانهٔ دیگر تکرار بود باید دانست که حکم چون کنند **مثال** اکر قبض الداخل در سیوم تکرار بود مال از دست برادر بدو رسد و اکر در دهم بود تکرار از بادشاه و اکر در یازدهم تکرار بود از دوستان مال بدو رسد علی هذا قیاس و دیکر اشکال برین منوال حکم باید کرد **و اکر سایل سوال کند** مالی که از دست رفته است قیمت وی چه مقدار بود حکم کنیم که چهار هزار اقچه قیمت وی بود بدلیل عضر انکیس و چون در قبض الداخل که صاحب سکن دانیال است علیه السلام ضرب کردیم حمره حاصل شد کوییم که دو هزار اقچه قرض مردم بود و باقی برین منوال حکم کنند و نیکو احتیاط باید کرد تا غلط نیفتد والله اعلم **مسئله در دلیل** حصر اشکال که شانزده چراست و چون از یکدیگر مستخرج کرده اند در وقتی که جبرئیل علیه السلام بر دانیال پیغمبر علیه السلام منزل شد و علم رمل آورد چنین روایت کنند استادان این فن که چهار انکشت برداشت و در طول نهاد همچنین از نقطهٔ اول نور محمد علیه السلام ظاهر شد و جملهٔ اسرار رمل بر دانیال علیه السلام روشن شد و این شکل طریق بود دانیال علیه السلام در نفس خود ضرب کرد جماعت شد و از اکثر با اقل فزود

ولحیان در عتبة الخارج ضرب کردیم حاصل امد و لحیان در انکیس ضرب کردیم حاصل شد و لحیان در فرح و لحیان در نقی و لحیان در حمره و این شش شکل سدا سیه طریق و جماعت نکنند و مزاج کیرند و ممد او باشند و طریق و جماعت اول و آخر رمل بود نقطهٔ آتش ۸ و باد ۸ و آب ۸ و خاک ۸ **و تسکین دانیال** علیه السلام اینست پس از ایزد تعالی توفیق خواستیم از علم رمل تسکینات در طریق جفر در بیوت و بر نقطه ظاهر کردانیم تا مبتدی را آسان کردد انشاالله تعالی **خانهٔ اول را** این حروف بود **ا ف م** و خانهٔ پنجم را این حروف بود **ه ش** و خانهٔ نهم را این حروف بود **ط ذ** و خانهٔ باد اول این حروف بود **ب ص ن** و باد ششم **و ث** باد دهم **ی ض** آب خانهٔ سیوم این سه حروف دارد **ج ق س** خانهٔ هفتم **ز ث** خانهٔ یازدهم **ک ظ** خانهٔ چهارم **د ر ع** خانهٔ هشتم **ح خ** خانهٔ دوازدهم **ل غ** اینها حساب خانه بود نه حساب طبایع باید که حروف خانه از حروف نقطه جدا کند **مسئله** چون حروف آتش در خانهٔ باد افتد اکر آتش وتد بود حروف آتش اول یعنی **ا ف م** بدر آورد و اکر آتش در باد ششم افتد حرفی آتشی و حرفی بادی بدر آورد و اکر حروف بادی در خانهٔ آتش رود حروف بادی از خانهٔ آتش عمل باید کرد و اکر حروف باد وتد بود **ب ص ن** بدر آورد و اکر حروف باد در باد افتد حرف دو باد عمل باید کرد و اکر باد بر تو رود مبدا از حروف باد باید کرد و حروف وتد و مایل و زایل احتیاط کند و مقدم و موخر حروف نکاه دارد تا اسم مطلق بیرون آید **و اکر باد**

درخانهٔ آب رود وتد و مایل و زایل او را بازداند و حروف بدر آورد و منک
منها اینجا بکار دارد و اگر حروف بادی درخانهٔ خاک افتد آخر آن حروف
بادی بدر آورد و اگر باد برقرار مرکز خود بازایستد حروف هر دو بادی
در اسم آن ضمیر بود و اگر حروف خاک درخانهٔ آب رود حروف خاک
بعمل آورد و اگر خواهد که حروف مقدم از موخر جدا کند خاک وتد و مایل و
زایل این هر سه از هم جدا کند و اگر خاک درخانهٔ باد رود خاک دو مرتبه بالا
گرفته باشد حروف دو خاک بعمل آورد و اگر خاک درخانهٔ آتش رود
حروف سه خاک بعمل آورد و اگر حروف آتش درخانهٔ خاک رود آخر حروف
آتش بعمل آورد و اگر خاک درخانهٔ آتش رود اول حروف خاک بعمل آورد
و اگر چهارم بود حروف وتد خاک بدر آورد و اگر هشتم بود حروف
مایل بدر آورد و اگر دوازدهم بود حروف زایل بعمل آورد و آتش و باد
و آب و خاک همین طریق نگه دارد تا خطا نکند و گرانی و سبکی که در عناصر
اربعه بود در حروف نیز که با ایشان منسوب بود همان مزاج دارد و ضدیت
و دوستی که میان عناصر بود میان حروف ایشان نیز همان بود و قوت
وتد و مایل و زایل در حروف ایشان درخانها نیز همان بود از عناصر هر
کدام که باشد همین طریق بعمل آورد خطا نبود مسئله حروف نقطه
چون بسته بود هیچ حرف بوی نرسید و اصل حروف بیست هشت
گانه از ا بود حروف آتشی بدین ترتیب بود ا ه ط م ف ش ذ
و حروف بادی بدین ترتیب بود ب و ی ن ص ت ض
و حروف آبی بدین ترتیب بود که نموده می شود بشکل ج ز ک س ق ث ظ
و حروف خاکی بدین ترتیب بود د ح ل ع ر خ غ

د ح ل ع ر خ غ وصفت حروف آتشی وصفت حروف
بادی وصفت آبی وصفت حروف خاکی از ان نقطه بود نه از ان خانه
و این ابجد بطریق جفر بود اهطم فشذ بوین صتض جزکس
قثظ دحلع رخغ این ابجد هفت کلمه است کلمهٔ چهار است و کلمهٔ
سه است درخانها بدین ترتیب داده شد بتثلیثات اف م اول
ه ش پنجم ط ذ نهم ب ن ص دوم و ت ششم ی ض دهم
ج س ق سیوم ز ث هفتم ک ظ یازدهم د ع ر چهارم ح خ
هشتم ل غ دوازدهم ابجد دیگر درخانها و در نقطه طرح کنیم تا آسان
گردد خانهٔ اول ا م ن خانهٔ دوم ب س ع خانهٔ سیوم ج ف ص
خانهٔ چهارم د ق ر خانهٔ پنجم ه ش خانهٔ ششم و ت خانهٔ هفتم ز ث
خانهٔ هشتم ح خ خانهٔ نهم ط ذ خانهٔ دهم ی ض خانهٔ یازدهم ک ظ
خانهٔ دوازدهم ل غ این حروفها از ان خانه بود نه از ان نقطه و حروف
نقطه بطریق اهطم فشذ بدین ترتیب باشد و این صفت حروف آتشی بود
ا ه ط م ف ش ذ و این صفت حروف بادی بود چنانکه
ب و ی ن ص ت ض و این صفت حروف آبی بود
ج ز ک س ق ث ظ و این صفت حروف خاکی بود
و آن اینست که نموده می شود د ح ل ع ر خ غ
و گرانی و سبکی که در عناصر اربعه باشد در حروف نیز که با ایشان منسوب
بود همان مزاج دارد و ضدیت و دوستی که میان عناصر بود میان
حروف ایشان نیز همین بود و قوت وتد و مایل و زایل در حروف
ایشان درخانها نیز همین بود از عناصر هر کدام که باشد اگر یکجا بود

حروف اوّل و اگر تکرار باشد حروف برد و بعمل آورد و اگر تکرار سه
باشد حروف سیوم را و اگر آتش وتد در وتد بود حروف اوّل از اسم
آرد و اگر در وتد خود بود بهر دو حروف عمل باید کرد و اگر آتش زایل
در مایل آید حرف زایل عمل از نقطه احتیاط کند که یکی بود یا بیشتر و
اگر نقطه آتش در خانهٔ باد آید عمل آتش از خانهٔ باد مبدا کند و اگر آتش
در خانهٔ آب آید عمل آتش کند و اگر آتش در خانهٔ خاک فرود آید حکم
آتش را بود بحسب مزاج خانه و اگر باد در خانهٔ آتش رود عمل باید کرد
اگر دو نقطه بر سر یکدیگر مکرر بود چنانک آتش بر سر آتش و باد در باد
و آب در آب و خاک در خاک رود عمل قوی تر بود اوتاد حکم
قوّت تمام دارد و مایل میانه بود و زایل حکم بر ضعف کند در هر بابی
که باشد و آتش و باد چون با یکدیگر افتند دلیل بر نیکی احکام بود و آتش
در خانهٔ باد حکم نیک بود امّا نه در آن مرتبه که باد در خانهٔ آتش و آتش را
با باد دوستی عظیم بود و آب را با خاک دوستی عظیم بود امّا حکم سفلی
با علوی نسبتی دیگر بود و اسم و عدّت و مدّت و هر اسامی که خواهند از حروف
گویند بشرکت نقطه مسئله چهارده حروف نورانی بود و چهارده حروف
ظلمانی بود و چهارده حروف بروز داده اند ۱۴ حروف بشب داده اند
۱۴ حروف بحیات داده اند ۱۴ حروف به ممات داده اند وصفت
حروف آتشی بروح تشبیه کرده اند وصفت حروف بادی بعقل داده اند
وصفت حروف آبی بنفس وصفت حروف خاکی بجسم تشبیه کرده اند
از قول استادان و ممارسان این فن ۷ حروف آتش در بهار ۷ حروف
بادی در تابستان ۷ حروف آبی در خزان ۷ حروف خاکی در زمستان

داده اند ۷ حروف آتشی در نظر و بادی در نطق و آبی در اتّصال و خاکی
در انفصال وصفت حروف آتشی در روز ۷ بادی در هفته ۷ آبی در
ماه ۷ خاکی در سال این حساب از نقطه بود نه حساب شکل و باید که
نیکو احتیاط کند تا خطا نبود و اگر شرطی فرو گذارند باز از سر احتیاط کنند
و درست سازند که علم رمل بحر اسرار است وصفت حروف آتشی در طفلی
۷ بادی در جوانی ۷ آبی در کهلی ۷ خاکی در موت تشبیه کرده اند وصفت
حروف آتشی در چیزهای قیمتی بمرتبه مثال آتش اول چیزهای با قیمت
آتش دوم مرتبه قیمت وی زیرتر بود و آتش سوم مرتبه قیمت وی از آتش
دوم زیرتر بود و باد و آب و خاک برین منوال بود علی هذا القیاس
آتش سرخ بود باد زرد بود آب سفید بود خاک سیاه بود آتش
اوّل تمام سرخ بود آتش دوم رنگ وی زیرتر بود تا آتش هفتم که رنگش
بزردی نزدیک بود و باد اول تمام زرد بود و باد دوم مرتبهٔ زردی وی
زیرتر بود تا باد هفتم چنان بود که بسفیدی نزدیک بود و آب اول
تمام سفید بود آب دوم مرتبهٔ رنگ وی زیرتر بود تا آب هفتم
چنان بود که بسیاهی نزدیک بود و خاک اوّل تمام سیاه بود و
خاک دوم مرتبهٔ رنگش زیرتر بود کبود باشد تا خاک هفتم چنان
باشد که سبز نماید و رمّال باید که رنگ رزی را نیک داند که چون رنگهای
آتشی در خانهای بادی فرو آید باید دانست که از سرخیها و زردیها
چه رنگ نتیجه دهد و باد و آب و خاک برین منوال و آتش مرتبهٔ اوّل
تا مرتبهٔ آتش هفتم و باد و آب و خاک نیز همچنین بود علی هذا القیاس
مسئله آتش بروح و باد بعقل و آب بنفس و خاک بجسم تشبیه کرده اند برج

اتش ازنقطهٔ اتش قوة کیرد وبرج بادی ازنقطهٔ باد قوت کیرد وآب و
خاک برین منوال که نموده می شود صورت اوتاد درچهار فصل

اوتاد اتشی   اوتاد بادی   اوتاد آبی   اوتاد خاکی

۱ ۵ ۹   ۲ ۶ ۱۰   ۳ ۷ ۱۱   ۴ ۸ ۱۲

بهار   تابستان   خزان   زمستان

وتد مایل زایل   وتد مایل زایل   وتد مایل زایل   وتد مایل زایل

اوتاد دلالت کند بر بزرکی ومایل الوتد دلالت کند برمعروفی وزایل الوتد
دلالت کند برمجهولی اوتاد اصل این چهارند ۱ ۴ ۷ ۱۰ سیزدهم را
با اوّل داده اند واورا وتد الوتد الشرق کویند وچهاردهم را درچهارم داده اند
واورا وتد الوتد الارض کویند وپانزدهم را درهفتم داده اند واورا وتد
الوتد الغرب کویند وشانزدهم را دردهم داده اند واورا وتد الوتد الوسط
السماء کویند وجماعت حکماء مغرب احکام ازین خانها کویند که قوت
رمل درایشانست واین طریق بغایت پسندیده است بنزدیک جمله رمالان
این فن درماقبل ذکر کرده شد که اصل رمل از مراتب کرفته اند وحضرت
دانیال علیه السّلام وحکماء ورمالان این فن عمل برین منوال کرده اند
ومتاخران نیز برطریق حکمای ماضی رفته اند ودرین عصر صاحب کمالانی
که معصرند درین علم واین فقیر حقیر درخدمت پابوس ایشان رسیده واز
خرمن ایشان خوشه برداشته وزاد راه خویش ساخته ودانهٔ کسب را
درضمیر این فقیر کاشته اند واز شجرهٔ ایشان ثمرهٔ چند برداشته ایم
مسئله دربیان خبایا وانچه دردست کیرند خانهٔ اوّل دلالت برطبیعت خفیه
ونرمی ودرشتی آن خانه دوم برلون خفیه وخانه سوم برشکل خفیه

وخانهٔ چهارم برموضع خفیه وجوهرش وخانهٔ پنجم بدانک ازوی چه توان
ساخت وخانهٔ ششم بدانکه ازچه چیز ترکیب یافته است وخانهٔ هفتم
بدانک باجوهر خفیه آمیخته چیست وخانهٔ
وخانهٔ نهم برچکونکی خفیه وخانهٔ دهم برطبع خفیه وخانهٔ یازدهم چه بدان
تمام شود وخانهٔ دوازدهم خفیه رسیده باشد بمزاج چهارم وهشتم
نوعی دیکر اوّل باپنجم ضرب کند وازان کویند ونوعی دیکر چهارم درششم
ضرب کند وازان کویند اچین دربیان خفیه مسئله دربیان دفاین
ودانستن آن اوّل دران موضع که کمان برد رمل بزند ونظر کند
درشکل خانهٔ چهارم وششم این دوشکل را بایکدیکر ضرب کند اکر ازین دو
شکل شکل داخل سعد حاصل شود دفین هست واکر نحس بود نه واکر
منقلب بود برده اند وبعضی مانده است وچون معلوم شد که دفین هست
آن موضع را بچهار قسمت کن بعضی چهار خط درمیان ان موضع بکشند
ونیکو احتیاط کنند مثال   وچون رمل تمام بکشند

شمال	مشرق
مغرب	جنوب

نظر کنند درخانهٔ چهارم تا چه   شکل آمده است بکدام خانه
ونواحی تعلّق دارد ازچهار   رکن بر هر طرف که تعلق
داشته بود انجا طلب کند وباز نظر کند درخانهٔ سیوم که کواهست
بردست چپ دفین وشکل خانهٔ پنجم کواهست بردست راست دفین
وخانهٔ دهم کواهست برقبله دفین چون یک نوبت این عمل کنند
باز آنجا که طرح بدو رسد بر چهار قسمت کنند وبدین عمل که کفته
شد بر دفین وقوف یابند والله اعلم واحکم

جدول تسکین عدد کلی دانیال علیه السلام واین عدد را سر اعداد گویند وضمیر نیز گویند

۱۲۱	۳۷	۴۴	۵۲	۶۱	۷۱	۷۸	۹۴	۱۰۷	۱۲۱	۱۳۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۲۲	۴۵	۵۳	۶۲	۷۲	۷۹	۹۵	۱۰۸	۱۲۲	۱۳۷	۱۵۳	۵	۴	۳	۲
۲	۱	۱۲۳	۵۴	۶۳	۷۳	۸۰	۹۶	۱۰۹	۱۲۳	۱۳۸	۱۵۴	۱۷۱	۵	۴	۳
۳	۲	۱	۱۲۴	۶۴	۷۴	۸۱	۹۷	۱۱۰	۱۲۴	۱۳۹	۱۵۵	۱۷۲	۱۹۰	۵	۴
۴	۳	۲	۱	۱۲۵	۷۵	۸۲	۹۸	۱۱۱	۱۲۵	۱۴۰	۱۵۶	۱۷۳	۱۹۱	۲۱۰	۵
۵	۴	۳	۲	۱	۱۲۶	۸۳	۹۹	۱۱۲	۱۲۶	۱۴۱	۱۵۷	۱۷۴	۱۹۲	۲۱۱	۲۳۱
۲۱	۵	۴	۳	۲	۱	۱۲۷	۱۰۰	۱۱۳	۱۲۷	۱۴۲	۱۵۸	۱۷۵	۱۹۳	۲۱۲	۲۳۲
۲۲	۲۸	۵	۴	۳	۲	۱	۱۲۸	۱۱۴	۱۲۸	۱۴۳	۱۵۹	۱۷۶	۱۹۴	۲۱۳	۲۳۳
۲۳	۲۹	۳۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۲۹	۱۲۹	۱۴۴	۱۶۰	۱۷۷	۱۹۵	۲۱۴	۲۳۴
۲۴	۳۰	۳۷	۲۵	۵	۴	۳	۲	۱	۱۳۰	۱۴۵	۱۶۱	۱۷۸	۱۹۶	۲۱۵	۲۳۵
۲۵	۳۱	۳۸	۴۶	۵۵	۵	۴	۳	۲	۱	۱۴۶	۱۶۲	۱۷۹	۱۹۷	۲۱۶	۲۳۶
۲۶	۳۲	۳۹	۴۷	۵۶	۶۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۴۳	۱۸۰	۱۹۸	۲۱۷	۲۳۷
۲۷	۳۳	۴۰	۴۸	۵۷	۶۷	۷۸	۵	۴	۳	۲	۱	۱۸۱	۱۹۹	۲۱۸	۲۳۸
۲۸	۳۴	۴۱	۴۹	۵۸	۶۸	۷۹	۹۱	۵	۴	۳	۲	۱	۲۰۰	۲۱۹	۲۳۹
۲۹	۳۵	۴۲	۵۰	۵۹	۶۹	۸۰	۹۲	۱۰۵	۵	۴	۳	۲	۱	۲۲۰	۲۴۰
۳۰	۳۶	۴۳	۵۱	۶۰	۷۰	۸۱	۹۳	۱۰۶	۱۲۰	۵	۴	۳	۲	۱	۲۴۱

اشکال	امن	حنب	فتح	تسح	ازق	یجعط	ابث	طعل	عض	عتف	قودنغ	یجزن
	ا	ر	ب	ه	ی	ے	ا	ر	ا	ر	ی ی	ا
	ب	ح	ط	ج	ا	ر	و	و	و	لر	ج ج	ب
	ج	ط	ح	ب	ط	ج	ی	و	ی	ده	ج ج	ج
	ی	ے	ا	ر	و	ب	ج	ج	ح	ید	ج ج	د
	ه	یا	ه	یا	ب	و	ر	ه	ر	ل	ی ر	ه
	و	ط	ب	و	ر	ه	و	ه	ا	ل	ج ی	و
	ر	ا	ب	و	ر	ا	ی	ر	ی	ح	ی ج	ز
	ح	ب	و	ب	ے	ی	ب	ر	ب	ید	ی ج	ح
	ط	ح	ج	ط	ب	ح	ج	ر	ج	کا	ی ی	ط
	ے	و	ط	ج	ا	ر	ج	و	ج	و	ی ج	ی
	یا	ه	یا	ه	ی	ے	ر	و	ر	ب	ج ی	یا
	ب	و	ح	ط	ح	ط	و	ه	و	ل	ی ج	یب
	ی	ر	و	ب	ے	ی	ح	ه	ح	م	ی ج	یج
	ید	ج	ه	یا	ب	ی	ط	ه	ط	نه	ی ی	ید
	یه	ه	ا	ر	و	ب	ه	و	ه	ل	ج ج	یه
	یو	و	ح	ط	ب	ح	ے	ے	ی	م	ج ی	یو

مقالهٔ سیوم در حکم سال عالم و استخراج آن و حکم سال هرکس روز بروز

جون خواهند که حکم سال عالم کنند در روز نوروز بامداد بر نیت سال رملی بزنند
و میزان رمل نکاه دارند اوّل ان رمل را با سیزدهم بزنند و شکلی
بیرون آرند و از جهارم و جهاردهم شکلی و از هفتم و پانزدهم شکلی و از دهم
و شانزدهم شکلی و این جهار شکل در امهات نهند و رمل تمام کنند و میزان
نکاه داشته باشند با میزان و تدالوند بزنند آن شکل راکه مردو میزان برون
آرند دلیل حکم سال باشد از ان حکم کنند جنانک نموده شد و بعضی استادان
کفته اند که از اوّل حکم فصل اوّل کنند و از جهارم حکم فصل دوم و از هفتم حکم
فصل سیوم و از دهم حکم فصل جهارم کنند اما اوّل نوع معتبرتراست و
هرشکل که بیرون آورند حکم برین منوال کنند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

سالی فراخ بود و نعمت بسیار باشد و کار بزرکان نیکو بود و بازارها
بارونق بود راهها ایمن بود مطعومات بسیار بود سفر بسیار افتد میوه
نیکو بود آبها میانه بود و کوشت بسیار باشد والله اعلم سالی پر
تشویش باشد و کسب بسیار بود بازارها برونق بود و مخالف باشد
و بزرکان با هم دشمنی کنند و راهها ناایمن باشد سفر بسیار اتفاق افتد
آبها بسیار بود و کوشت با قیمت بود والله اعلم سالی نیکو بود و نعمت
و میوها بسیار باشد و کار بزرکان نیکو بود حال بازارها متوسط بود و سفر
کم اتفاق افتد آبها بسیار بود و کوشت با قیمت بود و دوستی میان مردم
بسیار بود والله اعلم سالی باشد باکسب و بازارها برونق و بزرکان
آسوده باشند و راهها ایمن باشد و مردم سفر کم کنند و میوها و آبها میانه
بود و کوشت بسیار بود و کانها با قیمت بدیدا بد والله اعلم سالی باشد
میانه و نعمت بسیار بود اما کسب اندک بود و بزرکان با هم مکر بسیار کنند
و راهها ایمن بود و کار اهل قلم نیکو بود و سفر اندک اتفاق افتد آبها بسیار
بود و کوشت بسیار بود والله اعلم سالی میانه بود و مردم سرکردان
باشند کسب میانه بود و حال بزرکان میانه بود سفر کم اتفاق افتد و
مطعومات با قیمت بود و آبها اندک بود و بیماری و مرک بسیار بود و کوشت
بسیار بود والله اعلم سالی پر تشویش باشد و کسب بسیار بود و بازارها
برونق بود و بزرکان پر تشویش باشند و راهها مخوف بود و مردم سفر کم
کنند میوها بسیار بود آبها میانه بود و کوشت بی قیمت بود والله اعلم
سالی منقلب باشد و مبارک بود و سفر بسیار اتفاق افتد و نعمت متلون
بود بزرکان را حال میانه بود باران بسیار آید آبها نیکو بود و کوشت بسیار
باشد و اراجیف بسیار باشد و بیماری اندک بود والله اعلم بالصواب

استخراج احوال مردم و سال و حکم هر روز جنانک منجمان تسییر مولود
سال بسال کنند رمال از بهر اکابر و غیرهم حکم سال و کنند از خیر و شر روز
بروز بیاکاهانند کسی که طالب باشد جون خواهند که حکم روز بروز کنند
اکر طالع آن شخص دانند بطلوع طالع ان شخص رمل بزنند و اکر طالع ان ندانند
و بروز سعد و نظر نیک و ساعتی مسعود و طالع وقت از نحوست پاک
رملی بزنند و از ان رمل حکم کلّی سال بکنند دوازده خانه که دران سال
هرخانه جکونه باشد از سعد و نحس و زیادت و نقصان جنانکه حکم نفس از
اوّل و حکم مال از دوم و برادران و خواهران و اقربای نزدیک از سیوم
و علی هذا قیاس و ان حکم کلّی بود دران سال و آن رمل بر زایجه ثبت
کنند بعد از ان اوّل و سیزدهم ضرب کنند و جهارم و جهاردهم و هفتم

جزها و دلتنگی و حرکت بی اختیار روز شنبه هفتم ماه [illegible] درین روز فتوح
از سلطان و اکابران و از شغل و عمل فتوح بسیار بود روز یکشنبه
هشتم ماه [illegible] تن درستی و جمعیت و رستن از غم و رسیدن امید و پیوستن
بمراد مقاله چهارم در طالع سلطان صاحب قران عالم در طریق حرکات
الرصدیه الیوم واحد و استخراج آن بطریق زیجات و تقویم رمل و شرح
هر روز و منسوبات اشیا با شکال نموده میشود الله ولی التوفیق
بدانک طریق قاعدهٔ این جدول آنست که معرفت بیوت بدانند که هر
شکل از کجا طلب باید کردن و عدد بیوت در عمل عدد گفته شود و طبایع
و جهات و سعادت و نحوست و تذکیر و تأنیث بیوت و هر شکل معلوم
کنند تا اگر شکلی در خانهٔ نشیند که در طبع خانه موافق نبود باز دانند و اگر موافق
با قوت بود و عدد اصل حرف باز دانند و نظر کنند تا طالع سال کدام بروج
بود و در چند درجهٔ آن برج بود مثالش طالع سال مذکور میزانست در
۲۹ درجه شکل که در برج میزان بود در طول در صفحهٔ روز برداشتیم [illegible] و
۲۹ درجه شکل که در برج میزان بود در طول در صفحهٔ سفنه برداشتیم و در دوم
روز نهادیم [illegible] و ۲۹ درجه که در برج میزان بود در طول در صفحهٔ ماه برداشتیم
و در سیوم شکل روز و سفنه نهادیم [illegible] ۲۹ درجه شکل که در برج میزان بود
۲۹ درجه در طول در صفحهٔ سال برداشتیم [illegible] در چهارم شکل روز و سفنه و ماه
نهادیم این بود [illegible] و این امهات را خاصهٔ رمل نام نهادیم و روز
نوروز که آفتاب در اول بود شکل اول حمل برداشتیم از صفحهٔ روز
[illegible] و شکل اول حمل برداشتیم از صفحهٔ سفنه [illegible] و شکل اول حمل برداشتیم
از صفحهٔ ماه [illegible] و شکل اول حمل برداشتیم از صفحهٔ سال [illegible] و این چهار

در پانزدهم و دهم در شانزدهم این چهار با مهات نهند و رمل تمام کنند
و باز این رمل را انقلاب کنند پس هر یک رمل پانزده روز حکم کنند و طریق
حکم چنانست که از اول انقلاب رمل اول حکم روز اول کنند بر جدول
نموده ایم که هر شکلی در هر روزی برجه دلیل کند و از صورت دوم حکم
روز دوم و همچنین تا پانزده روز از یک رمل روز شانزدهم را از
انقلاب رمل دوم بترتیب اول تا پانزده روز تمام شود و طریق
نهادنش چنانست که دوازده ورق جدول بکشند بر صفحهٔ پانزده پاسی
و بر چهار قسمت کنند در اول روز و سفنه و در دوم ماه عرب و در سیوم
اشکال که آمده باشد و در چهارم حکم روز کنند از خیر و شر مثالش
بترتیب سال زدیم و امهات این بود [illegible] و این رمل حکم کلی
باشد و این بر زایچه نهادیم و انقلاب و تدالوتد ازوی بیرون آوردیم
و نهادیم چند روز را درین صفحه ثبت کردیم تا باقی برین قیاس کنند
و نیکو احتیاط کنند تا خطا نیفتند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
الاحکام یکشنبه غره [illegible] جمعیت و پیوستن با اهل علم و بیرون آمدن
از غم و اندوه و شادی بسیار روز دوم ماه [illegible] فتوح و جمعیت و مال
بدست آوردن و از غم بیرون آمدن و از اهل تجار ایمنی روز سه شنبه
سیوم ماه [illegible] خرمی و طرب و پیوستن با کسانی که در شهوت باشند
و شنیدن خبر خوش روز چهارشنبه چهارم ماه [illegible] درین روز چیزی برسد
و خرمی بود و خبر خوش با راحت برسد از سادات روز پنجشنبه
پنجم ماه [illegible] فتوح و جمعیت و پیوستن با دوستان و مراد حاصل شود
و راحت رسد روز جمعه ششم ماه [illegible] درین کنث و گوی با دشمنان و نقصان

شکل را در امهات خاصه ضرب کردیم شکل روز در شکل روز و شکل هفته
در شکل هفته و شکل ماه در شکل ماه و شکل سال در شکل سال و حاصل این
شکلها نتیجه این داد واوّل و پنجم و نهم و سیزدهم
این رمل برداشتیم و این چهار شکل را
از اوّل روز تا پیشین حکم ایشان بود و دوم
و ششم و دهم و چهاردهم برداشتیم و این چهار شکل از ظهر
تا شام کاه تعلق دارد و در حکم ایشانست و سوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم
برداشتیم و این چهار شکل از نماز شام تا نیم شب در حکم
ایشانست و چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم برداشتیم
و این چهار شکل از نیم شب تا آفتاب برامدن در حکم ایشانست از سعادت
و نحوست در هر بابی که باشد تا چه نتیجه دهد باز دانند و از وتد الوتد
رملی دیگر استخراج کنند از دقیقه و ثانیه حکم کنند و رملی دیگر از رمل ثانی
استخراج کنند از ثالثه و رابعه حکم کنند در حرف و در عدد و در مدت
بران منوال که ذکر رفت و از رمل ثالث رملی دیگر استخراج کنند از
وتد الوتد از خامسه و سادسه حکم کنند و حرف بیرون آورند از نقطها
و شکلها و این حساب نکه دارند تا در شبانه روزی معلوم شود هر نفسی که
گویند در هر بابی چه باشد و ما شرح این یازدهم تا آسان گردد
و در ما قبل ذکر رفت در حروف اسطرقشذ در اقسام نقطه و خانه نظر
کنند تا چه شکل دران ساعت که حکم ویست و چند حرف از نقطه و خانه
دارد از دو ابجد ازان حروف حکم کنند از نیک و بد در هر اسامی که باشد
حکم آن دارد و باید که شمس را نظر کنند تا در کدام برج بود از حمل تا آخر

حوت و خمسه مسترقه تا آخر سال مثال تقویم حکم کنند و حاصل هر روز را
در امهات اصل که خاصهٔ رمل نام نهاده شد ضرب کنند و نتیجهٔ او را در
ساعت و درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه تا عاشره حکم کنند و حروف
بدر آورند در طالع آن روز حکم کنند در هر بابی که خواهد استخراج کنند
و نیکو احتیاط کنند تا خطا نبود والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب
م

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الکبیر الولی النصیر لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر المطلع علی مکنونات
سرایر و مکنونات ضمایر الذی یحیط علمه علی حقایق الموجودات و ذرات
الکاینات بالتغیر والتقطیر یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید وهو علی کل شیء قدیر
وصلی الله علی رسوله ونبیه البشیر النذیر والسراج المنیر محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله
واصحابه ما دامت الطایرات فی الصفیر والسابحات فی الغدیر وسلم دایما کثیراً
بنابرین مقدمه آنکه در زمان پادشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم
باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان حامی حوزهٔ مملکت حارس بیضهٔ
سلطنت المنتقم من اعداء الله المارقین المتمسک بحبل الله المتین خلاصة الماء
والطین ظل الله فی الارضین شعر جهان داری که تیر آسمان بر صفحهٔ تیغش
کند از خون بدخواهان مثال فتح را طغرا   جلال الدنیا والدین عون المکافات
والمسلمین خلد الله سلطانه واوضح علی العالمین برهانه سارق بدبخت که
محرران قضا و قدر آیهٔ والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما بر ناصیهٔ شقاوت
او بنوک کلک جف القلم بما هو کاین نگاشته بوده اند مطبخ خانهٔ بندگی آن
حضرت سرقه کرده امر جهان مطاع بنفاذ پیوست که مجموع رمالان طلب کنند تا
در تفحص و تجسس آن بدلیل حدیث رسالت شعار مصطفوی که فرموده که کان
نبیا من الانبیاء یخط فمن وافق خطه فذاک و برهان کلام جناب امامت مآب

مرتضوی علیهما الصلوة والسلام بشارت داده که الم تر ان الله جل ثناؤه
افاض علی ادریس علما مرسلا والهمه علم النقاط بفضله واومی الیه الله ما کان
مشکلا سعی بلیغ و جد جمیل بتقدیم رسانند مأموران امر اطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولی الامر منکم ممتثع شدند دران اجماع هر کس بتقدم دم و دم قدم
در میدان فصاحت جولان نموده بساط ملاحت می انداختند و بچوگان
لاف گوی دعوی می باختند شعر   سوف تری اذا انجلی الغبار
افرس تحتک ام حمار   و بتیاس از مصنفات که در باب این
علم شریف تصنیف کرده اند بنفی و اثبات شروع می نموده اند چون نوبت
باین فقیر مسکین رسید دست اعتصام بحبل متین کلام رب العالمین
زد و آیت من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة برخواند
واز دوحه شجره بلبل وار بشاخسار گلبن اصلها ثابت وفرعها فی السماء
نشست و بهزار داستان در داد تا جابک دستان بستان خاطر خطیر
و نقش بندان لاله زار ضمیر همچو نرگس صاحب نظر برخاستند و نقاب از
جمال چهرهٔ لعبتان ریحان معانی بگشادند و سوسن صفت بمنطق بیان
کلی قانون ربط و بسط این نوباوهٔ باغ حکمت و شکوفهٔ گل معرفت یعنی شجره
پرثمره جودی کردند مجموع سر تصدیق بر آستانهٔ قالوا بلی نهادند و مصدق
این قول گشتند که کتاب شجره بنسبت دیگر کتب که در باب این علم
شریف ساخته اند رجحان تمام دارد اگرچه ایقان فقیر خود در پایهٔ بود که
محتاج بتصدیق غیر نبود اما بواسطهٔ طعن طاعنان و حجت شهادت بر ایشان
و کثرت تصدیق چون تواتر اخبار مصدق بیقین افتاد و در آخر سخن اصحاب
برین ختم شد که ای دریغا اگر این باب مغلق را مفتاحی و این کنز مخفی را

کشّافی واین صراط مستقیم را هادی واین بیابان بی پایان را دلیلی واین بحر
بی پایان را ساحلی پیدا شدی چون دران میان این ناکس مسکین بود
که شبها تا روز سرمهٔ سهر در بصر کشیده و روزها می خون دل از جام غصّه و
غم چشیده و در کنج انزوا پای در دامن صبر آورده واز دست تخیّلات وهمی
سر فکرت در جیب مراقبت فرو برده تا صندوقچهٔ آخرت مقفّل بمفاتیح ام
حقیقی مفتح کردانیده و درج مرموزات مفضله بزور سرپنجهٔ مخیله برکشوده
وعقد مسایل واشکال مشکله بپای مردی قوة متفکّره حل کرده اشکال معقودهٔ دایرهٔ
کلّی باصول پرکار ذهنی بر تختهٔ ضمیر نگاشته ونقطهٔ عنصر اصلی که بحقیقت
عناصر اربعه از چهار کوشهٔ آن اخراج کرده اند بسهام سهم سعادت غیبی دانسته
جناب مولانا واولانا قدوة الفضلا وعمدة الفصحا ناظم محاسن الاوایل
حاوی مفاخر الاواخر مالک اقالیم البیان والتقریر مؤسس مبانی
المعانی والتفکیر خدایکان افضل جهان علوم سپهر ضمیر حقایق محیط کلّی کمال
کمال الملّة والدّین چمن لازال ریاض الافاضل بحضرة زلال بیانه موفقا
التفات نظر عنایت این ناکس مسکین فرمود وکفت اینها ز نو آید واین
چنینها نو کنی کفتم از شرایط آداب عقلی ومحامد اخلاق فهمی بدیع وبعید
نماید جای که آب لطیف باشد بخاک کثیف تیمم نمایند باد مسیحی که منطق الطّیر
سلیمانی بناطقهٔ نطق انسانی همچون طوطی شکر خالی کند این ضعیف را
مجالی بحث باشد امّا بموجب اشارت علیه که اباد آن نیز نیز ادب می دید
واجب کردانید که اساس آنرا بر دیدها بنیاد نهد واز سر طوع ورغبت کمر
بر میان جان بندد دلیل آیهٔ یخرجونهم من النور الی الظلمات بیت
نور شرح از ظلمت تیغش برون آرم بسی ‌ ‌ همچو خورشیدی که بیرون اید از زیر سحاب

تا همکنان را از حلاوت ثمار این شجرهٔ پر ثمره مذاق جان ومشام
روان شیرین کرداند وشمایل جمیله وخصایل حمیدهٔ صاحب نظران
مأمول ومتوقّعست که اکر از هفوات لسان وسهوات بیان ظاهری خاری
بپای نازک خیالی خلیده باشد یا خاشاک پیرامن دامن ترکیبی برآمده
ببصر بصیرت ودیدهٔ عقل چشم خطا بین از آن فرو کیرند وذیل عفو واغماض
مسدود دارند بیت جون کل تازه خطا هاش بر انکشت مکیر
مجمر اساس فرو کستر دامان بر سر ‌ و بالله التوفیق وعلیه التکلان
تمت الخیر روایت کنند از حکماء اوایل که این علم نقطه آن علمست که
بدانیال علیه السّلام رسیده است وایشان این علم را بر مردمان پوشیده اند
تا بدست هر جاهل نیفتد که این اسرار حقست هرکس این علم نداند وکیفیت
این علم دشوارست زیرا طبایع دانستن مشکلست ونه هرکس داند ونه
هرکس را معلوم شود بدانند که تا بی استاد بیاموزند وهرکه این علم از خود
کوید حق تعالی بر وخشم کیرد زیرا که این معجزهٔ پیغامبرانست وعلم نقطه عزیز است
وشریف ثمره جون میفرماید که این علم معجزهٔ پیغمبرانست وبه نقطه باز
می خوانند بباید دانستن که این کدام نقطه است جراکه پیش اهل اقلیدس
نقطه جزئیست که قسمت پذیر نباشد واهل هیات مرکز را نقطه خوانند
وستاره نیز کویند ودرین کتاب نقطه غرض فرد باشد یعنی آتش
وباد وآب وخاک و فرد یکی باشد در همه اصطلاح وزوج دو ودر
رمل فرد باشد یا زوج امّا نقاط فرموده معلوم میشود که غرض ازین
نقطه فردست ودیکران که فرد واحد بود وکیفیت بی جیزی وی مخرج
هرکاه که نقطه فرد بود بلاجهت جراکه هرکاه تلفظ بنقطه کنی حروف شود که عبارت

ن ق ط ه باشد وانکه اسمی شود همچنان که الف حرفست که میخوانند
واسمست از برای انک سه حرفست ا ل ف پس معلوم شد
که این نقطه بعبارت اسم فرموده نه بعبارت حرف پس معلوم شد که
این نقطه برزدن باشد اکنون بدانک نقطه چهار حرفست چون در
حساب آری ن ۵۰ ق ۱۰۰ ط ۹ ه ۵ صد وشصت وچهار باشد
چون ۱۶۴ را طرح کنی چهار بماند واین چهار عناصرست اتش و
باد واب وخاک ازین جهت فرموده که نشاید که بدست هر جاهل افتد
شاید معتقد ایشان بواسطهٔ انک نقطه وشکل موثر دانند خلل پذیر شود
والا عاقل داند که این علمست چون خدای تبارک وتعالی خواسته باشد
حکم این راست آید واکرنی راست نیاید که یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید
اکر این نقطه وشکل مؤثر داند کسی کافر شود وچون از استاد حاذق
آموزد اعتقادش خلل نکند اکنون البته از استاد باید اموخت واکر
نه در غضب وسخط باری جل وعلا باشد دیکر انکه از استاد بیاموزد
که از دلیل آن کوید وهرچه بزبان او براید بکوید وشاید که دران سخن باشد
که حال سایل باشد ونه از دلیل این علم باشد طریقهٔ کاسنان باشد
درخشم خدای باشد شجره وباید چنانکه طبیعت عناصر بداند طبیعت خانه
هم بداند که هر خانه چه طبیعت دارد وان درمقام چه فعل کند وچه دهد وچه
ستاند ثمره بداند طبیعت اتش کرم وخشکست وباد کرم وترست وآب
سرد وترست وخاک سرد وخشک وخانهٔ اول وپنجم ونهم وسیزدهم
اتشی اند یعنی کرم وخشک وخانهٔ دوم وششم ودهم وچهاردهم بادی اند
کرم وتر وخانهٔ سوم وهفتم ویازدهم وپانزدهم آبی اند سرد وتر

وخانهٔ چهارم وهشتم ودوازدهم وشانزدهم خاکی اند سرد وخشک و
مزاج اتش صفرا وباد دم وآب بلغم وخاک سودا ودر فصول اربعه آتش
مزاج فصل تابستان وباد فصل بهار وآب فصل زمستان وخاک فصل
خزان اکنون باید دانست که شکلی که در خانهٔ آید مزاج آن شکل وآن خانه
جهت تا داد وستد شکل وخانه معلوم شود چون در ششم اید مزاج
سرد وترست وازان خانهٔ ششم کرم وتر کوییم در ششم سردی داد
وکرمی ستد وچون از نقطه کوییم هم آن باز دانیم مثلا نقطهٔ آب از چهارم بخانهٔ
ششم منتهی شود به کوییم سردی داد وکرمی ستاد چراکه مراد در خانهٔ
اتشی است ویک باد ویک خاک بخانهٔ باد منتهی شده است مثال دیکر
در میزان باشد باتش سیزدهم آید کوییم حرارت ویبوست زیاده شد
وچون بدهم آید در حرارت مرتبهٔ دیکر زیادت کند ویبوست کم کند واکر
از نهم باول رسد کوییم مزاج این اتش زیاده شد ودر حرارت ویبوست
وفکر تیز کردن واندیشهٔ مایل فرموده است در بعد واکر این نقطه در ۱۳
و ۹ کذرد وسرد وجا باشد سایل را پرهیز باید کرد از غذای کرم وخود
عجب اکر در مزاج آن سایل کرمی زیاده نباشد هرچند که نقطه در مرکز خود نیکو
ترست الا درین معنی اکر در دوم اید نیکوتر بود خواص که خانهٔ دوم باشد
چراکه هرچند کرمی باشد الا بخشکی زایل شود وفرمود که این خانه چه دهد وچه
ستاند درین مقام خانه را نقطه عرضست شجره چون معلوم شد که نقطهٔ
رمل در میزان حاضر می آید هر یکی را نشستین هست یعنی خانه دارند از خانهٔ
ایشان بخانهٔ دیکر حرکت می افتند واین حرکت بر شش نوعست اول
حرکت طبیعت خوانند چنانک نقطها را هر یک جدا کانه میلی باشد بسوی مرکز

خود یعنی بخانهٔ خود از میزان و نوع دوم را قسری کویند جنبش ایشان ضروری
باشد سوی غیر چون فرو آمدن آتش در خانه آب یا آب در خانهٔ آتش یا باد
در خانهٔ خاک یا خاک در خانه باد و این حرکت نه طبع باشد نه بارادت بود و
این دو حرکت که ذکر کرده شد سر یکی را جدا کانه حکمیست چنانکه کفته که
الحرکة امّا بالارادات او بالضرورات پس بدین دلیل حرکت ارادت
نقطه را بر سعادت و سلامت و نیکو حالی دارد و آنچه بر عکس این باشد حکم
بر عکس باید کرد ثمره بدانکه نقطهٔ رمل که در میزان می آید و تسکین این معنی
آنست که تسکین آتشی اوّل و پنجم است و باد دوم و ششم و آب سوم و
هفتم و خاک چهارم و هشتم و خانه بخانه حرکت کردن آنست که نقطهٔ باد
بدوم رود و باز در چهارم منتهی شود و خود روشن فرموده و حرکت ٦
نوعست آنست که این شرح دو حرکتست یعنی آتش باول و پنجم طبیعی و باد
آب و خاک هم چنین بخانهٔ خود و آتشی باد از دوم غیر مرکز بچهارم یعنی دیکر
در حرکت آنست که چون آتش ١٣ آید که خانه تسکین آتش از ضرورت
بدوم رود مرکز غیر باشد و از آن معنی سوم تمثیل فرموده است که امکانست
چهارم ⁝ باشد و به خانهٔ پنجم منتهی شود و آنکه فرموده که نقطه بمرکز خود
بر سعادت و مرکز غیر عکسش ان پیش کفته شد که چون آتش به ⁝ رسید
در اوّل مزاج سایل را حرارتی باشد بدانکه ان بوجود ⁝ در ٦ است چنانکه
در دوم و سوم آتش و باد نباشد و حکم بر سعادت و سلامت آنست که در
پنجم ⁝ و ششم ⁝ یا ⁝ باشد و از آن عکس آن باشد که آتش بسوم منتهی شود
و خانهٔ ششم ⁝ یا ⁝ باشد و اکر هفتم ⁝ یا ⁝ باشد حکم آن نیز بر سعادت
و سلامت باشد این دو حرکتست که ذکر کرده شد تجربه امّا چهار

دیکرست که کفتیم نقطهٔ که در میزان حاضر باشد از خانهٔ بود که در و تسکین
دارد و از میزان بخانهٔ دیکر رود و باز از آن خانه بعرض حرکت کند یا نکند
او را دو انتها باشد یکی در طول یکی در عرض و یکی بر مسکن غیر و یکی بر مسکن
خود یعنی چنانک اکر نقطهٔ خاکی در اوّل باشد شهادت کند بر چهارم بحکم
طبع و بران نقطه که در خانهٔ او بود امّا شهادت در سر خاکی بر خانهٔ خود کلّی بود
چنانکه شهادت منکوس بر کلّی هشتم دلیل بود و بر چهارم جزوی امّا چون
منکوس در میزان نیاید چون توان دانست که این نقطه خاک انکیس است
که کوییم چون منتهی شود بمنکوسی منکوس بود و چون منتهی شود ⁝ بود دیکر طبایع را
برین قیاس کند ثمره بدانک این نقطهٔ که در میزان حاضر آید از
خانهٔ که در و تسکین بود باز از آن خانه بعرض حرکت کند آنست که نقطهٔ
باد در میزان حاضر آید از فوق یمین اید ١٣ و ٩ و ٢ آید و دوم ⁝ باشد
ضرورت آن نقطه بخانهٔ ششم و هشتم منتهی شود این نقطه بعرض حرکت
کرده باشد و این نقطه از دوم بچهارم منتهی شود و دوم ⁝ یا ⁝ باشد
این نقطه مشتغل شده باشد و بعرض حرکت نکرده باشد و این هر دو
نقطه بی مراد باشد و از آن هشتم بدتر باشد و اکر این نقطه در ششم
اید از دوم و دوم ⁝ باشد نقطه بر مسکن باشد و بعرض حرکت کرده
باشد امّا چنان باشد که در دوم منتهی شده باشد و فرمود که اکر بعرض
حرکت کند او را دو انتها باشد ازین معنی معلوم میشود که عرض هشتست
و طول امهات و انتها ر دو کانه آنست که این نقطهٔ باد از دوم به ششم
چون حرکت کند باد همان باد بود و انتها ر دوم باشد و انتهاء ششم و
سر نقطه که در هشت منتهی شود و چنین باشد امّا نقطهٔ باشد که باصل باشد

جون باد در ششم وضعیف جون باد از دوم به هشتم که نقطهٔ با ششم
نقطهٔ خاک دوم باشد اکنون نقطه باصل حکم بر سعادت ونیکوحال وعکس آن
بر نحوست و بدحال وهمهٔ عرض جنین باشد قیاس باید کرد وطول امّهات
وعرض بنات وسکن نقطه در خانهٔ خود وسکن غیر باد در ششم وجهارم
وهمه نقطه جنین باشد وانکه نقطهٔ خاک در اوّل شهادت بر جهارم کند این
معنی آنست که جون نقطه در مرکز غیر منتهی شود میل آن نقطه بخانهٔ خود باشد
لازم شهادت بر مرکز خود کند و در بحث ضمیر خواهد آمد که غرض باشد
بخانهٔ خود وشهادت هر خاک بر خانهٔ خود عرض ازین معنی آنست که بدانی
انکیس را خانهٔ ششم است کلّی وجهارم جزوی بدلیل آن که این کتاب
برین دو تسکین نهاده است یکی ابدح ویکی دیگر تسکین کلّی ابدح است



۳۰ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۱۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹

تسکین مولانا عبدالله کلاه کبود 

و در ابدح انکیس در ششم و در کلّی جهارم اکرجه تسکین کلّی اصول این دارد
امّا بیان وبرهان ابدح دیکرست ازین معنی ششم کلّی فرمود از جهارم
جزوی وانکه جون منتهی شود به انکیس انکیس باشد وعقله عقله باشد
شاید که خاک در اوّل منتهی شود بعقله وظاهر عقله باشد امّا جون مزاج
کنی با شکل اوّل شود شجره امّا باشد که این نقطهٔ خاک در
طول منکوس بود و در عرض غیر منکوس کوییم احوال نحوست بر انواع باشد
اوّل بد بود وآخر به باشد که اوّل به بود واخر بد شود واین را انقلاب خوانند
وبکردد از حال بحال به بدی ونیکویی برحسب کردیدن نقطهٔ که جون آمد و

جون رفت ومنتهی در کدام خانه شود وبکدام شکل از اشکال ثامنه که در
میزان طالع شود وباز کردد ثمره انک در طول منکوس وعرض
غیر منکوس فرمود این معنی آنست که رملی زده باشی و در میزان
باشد ونقطهٔ خاک در اوّل منتهی شود به انکیس ونقطهٔ اتش در هشتم
منتهی شود واین هر دو نقطه یکی باشد جنانکه اتش هشتم همان خاک
اوّل باشد اوّل ظاهری باشد و هشتم ظاهری وبیان
شکل ونقطه در هشتم خواهد فرمود که سرنکون شود معلوم شد که
در هشتم انکیس باشد وانکیس در اوّل ونحوست باز میخوانند از آن
معنی که خاک در اوّل بدحال باشد واتش در هشتم بدحال بود ونیز خاک
در اوّل واتش در هشتم عدم کلّی میفرماید دیکران که جون در اوّل با
ضرب کنی شود ولحیان در هشتم جون بانکیس ضرب کنی عقله شود
وجون درین معنی در میزان انقلاب ایست که رمل قلب کنی میزان
همان شکل باشد واین انقلاب از دایرهٔ کلّی است که امّهات دایرهٔ
کلّی ضرب باید کردن تا شکل میزان باز همان باشد وامّهات اصل اینست
از سبب این شکل میزان باز همان شکل باشد وجون
این جهار شکل را امّهات سازی بنات آن همان امّهات بود وباشد
که جون آن رمل را انقلاب کنی باز اتش در اوّل آید وخاک با هشتم حال
بدی ونیکی معلوم شود که رملی زده آید که شکل میزان باشد ونقطهٔ
باد بهشتم منتهی شود ونقطهٔ آب بدوم و هر دو نقطه یکی باشد وجون انقلاب
کنی باد باز بدوم منتهی شود وآب بهفتم در اوّل حکم بر بدی بود و در انقلاب
حکم بر سعادت باشد واخر نیکوتر واینجا تمثیل بر انکیس فرموده وبدانک

بر امّهات که بنات وامّهات بود جون انقلاب کنی شکل میزان همان
باشد الّا درین امّهات مخصوصست بسبب آنکه آتش وباد وخاک معوّد
وتسکین دایرهٔ کلّی اینست واین تسکین را قانون راست باشد جنانکه
در امّهات آتش وباد وآب وخاک در مرکز خود باشد وطریق شود
ودر بنات آتش وباد وآب وخاک در مرکز باشد زوجی وجماعتی شود و
متولّدات نیز همجنین باشد در خود وطریق شود وزایدات بر جماعت
راست باشد ودر مرکز جنانک ازین تسکین دو طریق ودو جماعت
حاصل شود ودر ارباع دایره دو طریق ودو جماعت باشد ودیگران که
جون امّهات با بنات ضرب کنی جهار طریق باشد وجون متولّدات با
زایدات ضرب کنی جهار طریق باشد ودیگران که اوّل وپنجم ونهم و
سیزدهم جون باهم عنصر برگیری دو طریق ودو جماعت باشد ومرتبهٔ
باد وآب وخاک هم جنین بود دیگر آن که جون امّهات این دایره را
بر مل تمام کنی در میزان باشد وبنات ومتولّدات وزایدات هم
جنین باشد وجماعت در میزان این تسکین است این بیان تسکین
کلّی است اکنون جون اشکال ثامنه بیفرماید بدانک بیش از شش
شکل در میزان نمی آید وجون نقطه باشکال میزان منتهی شود در مرکز حکم
آن ثابت بود ومحتاج به انقلاب نباشد جرا که نقطه در مرکز باشکال
غیر میزانی منتهی شود وازین معنی روشن میشود که جون نقطه بغیر مرکز
منتهی شود انقلاب بایدکردن که باشد در انقلاب باز بمرکز خود
رود جنانک از پیش گفته شد وبدانک اشکال میزانی شش‌اند الّا حکم
وضمیر تا شش پیش نیست که اشکال سداسی است وجماعت وطریق

صامتند وجون نقطه به منتهی شود زیادت اعتباری نمی فرماید ونیز
جون و در میزان باشد جون شکل ناری وبادی وآبی وخاکی شکل
حاصل جهار شود وجون آن جهار شکل باز یک شکل آید اگر در میزان باشد
جون جنین باشد معنی اعتبار بر شکل سداسی بود دیگر آنکه این شکل سداسی
را از میزان تسکینها وجدول ابجد بیرون آید که میزان شکل وشریک
آن شکل سباعی باشد واز میزان اوّل ونهم ودهم شکل سباعی باشد
جنانک از تسکین هشت شکل بدر آید سباعی از شکل وشریک وهشت
از میزان علوی وسفلی برخلاف هم جنانک یک میزان ویکی دیگر
بهر حال جون باهم ضرب کنی این شش شکل حاصل شود
بدین دلیلها روشن شد که اصل احکام ازین شکلهای مذکورست
وبدانک نقطهٔ آتش در مرکز خود فرو نیاید الّا به وجون طریق را
صاحب مرکز خوانند با این سه شکل باشد وطریق در جهار مرکز اید اعتبار
بر کدام باشد جون نقطهٔ باد در دوم به رسد در هشتم منتهی شود ازین
دلیل طریق را زیادت اعتبار نفرموده است وبدانک نقطهٔ آتش در
مرکز خود به وباد در مرکز به وآب در مرکز خود
به وخاک در مرکز خود به منتهی شود وحکم بر سعادة
ونیکوی وآنجه بر عکس باشد حکم بر عکس کند واگر نقطه در مرکز بشکل غیر
میزانی منتهی شود یا از عرض بطول آمده بود یا از طول بعرض شجره
وبازگشت نقطه جه طبع دارد وسیر نقطه از میزان بر نهاست یا بر دهم
یا یازدهم یا دوازدهم وهر دو خانهٔ علوی با یکی سفلی در حکم شرکت دارد
اوّل ودوم ونهم وسوم وجهارم ودهم وپنجم وششم ویازدهم وهفتم وهشتم

ودوازدهم و دو جانب یا ۱۳ یا ۱۴ اما قاضی و حکم مطلق آن نقطه است
که از میزان درین خانها میگردند چون کوکب که در بروج میگردد یا چون
هیولی که در طبایع میگردد گاه بوستین آب در بر می پوشند و گاه
بوقلمون خاک گاه برنیان هوا گاه اطلس اینجا نیز حالت نقطه بشانزده
گانه که ازین هشت شکل که در میزان می آید هر یکی ناطق یا ضمیرست جداگانه
چنانکه اگر در میزان طالع شود باز در سیر آید بی شک ضمیر از بزرگی بود
اما اگر این نقطه در اول رود از حال ماضی بپرسد و اگر در دوم رود از حال
می پرسد که در دولت اگر در سوم رود از حالی بپرسد که در رو باشد
اگر در چهارم رود از عاقبت خود بپرسد و اگر در پنجم رود از حال خود که روزگار
آینده بر من چون گذرد و اگر در ششم رود از اجناس غایب یا آنچه در
دست دیگری بود می پرسد و اگر در هفتم رود از عاقبت سال
آینده و گرانی و ارزانی و قرض و خوف می پرسد و هر دو نقطه
که صورتی باشد یکی بر گذشته و یکی بر آینده دلیل کند چون نار
که بر حال نفس از گذشته خبر دهد و هوا از آینده **ثمره** بدانکه طبع
نقطه میفرماید که چه طبع دارد و این معنی باز پیش گفته شد و ذکر خانها که
فرموده روشنست و غرض آنست که بدانک این کتاب بر نقطه نهاده است
که از میزان بخانها باز گردد و مثال کوکب در بروج فرموده وانکه گاه
نقطهٔ اطلس آتش در می پوشد یا به برنیان هوا ملتبس میگردد بوستین
آب در بر میگیرد یا به بوقلمون خاک متشکل میشود این معنی آنست که نقطهٔ
آتش چون از میزان بچهاردهم رود برنیان هوا ملبس گشته باشد و چون
بدوازدهم رسد به بوقلمون خاک متشکل گشته باشد و چون بیازدهم رسد

بوستین آب در بر گرفته باشد و چون به سیزدهم رسد اطلس آتش در پوشیده
باشد و خانهای علوی نیز چنین قیاس باید کرد وانکه فرموده که هر نقطه
ناطق بر ضمیریست بدانکه هر نقطه که از میزان سیر کند در هر خانه که منتهی
شود بعکس آن نقطه که در دایرهٔ ابجد و آن خانه که منتهی شده باشد
در ضمیر مشترک باشد و ماضی آن باشد که نقطهٔ آتش در مرکز آب رسد
و یا بخانه خود منتهی شود و اول بدحال باشد و آخر نیکو حال شود و ماضی
ازین معنی طرح کرده است و بعد ازین خواهد فرمود که الماضی لا یذکر
که میفرماید که ضمیر از بزرگی باشد چون میزان و سیزدهم و نهم و اول
باشد نقطه و خانهٔ علوی باشد لازم که ضمیر از بزرگی باشد و
نار در اول از گذشته خبر دهد و هوا از آینده و بدانک نار قایم بر بساط
و هوا بر مسئول و ضمیر از خانه و شکل باشد **ثمره** بر حال آنچه خواهد
بود در عاقبت سال آینده و این احوال بر نقطهاء طریق روشن شود
که نقطهای او در حرکت اند و هر یک مر دیگری را نفی میکنند یعنی گذشته
میگرداند زیرا که هر یکی را یکی در پیش و پس اند تا بحکم شهادت هر یکی بدیگری
باز میشود از حال زمان که بپرسند درین حال نقطه مشاهدهٔ رنجورست
و این زمان نقطه بود که گفته شد در میزان خانهای که رجوع نقطه دران
خانه بود تا این از کدام خانه است **ثمره** چون از پیش بحث ضمیر کرده
شده است و میفرماید که طریق روشن میشود که نقطهاء او در حرکت اند
این حرکت نه از میزان فرموده است بدانک این حرکت آنست
که طریق در پنجم باشد و نقطهٔ آتش از هفتم به طریق پنجم رسد و از پنجم باول منتهی
شود و البته در امهات هر چهار شکل را نقطهٔ آتش باشد این چهار نقطه

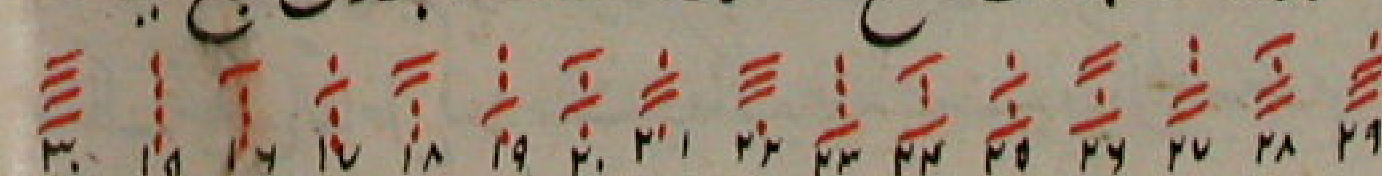
نفی یکدیگر کنند و این بدیدن همچون رنجوری باشد و حکم ازین کردن دشوار
باشد بر مبتدی و یکی را یکی دیگر در پیش و پس آنست که قبل آتش خاکست
و بعد آتش باد و قبل باد آتش و بعد آب خاک و طریق چنین باشد حکم
ثابت نشود و در حکم نقطه چون رنجوری بود **تجربه** اما چون بدانستی
این حال از هر دو نقطه یکی ماضیست و حکما نقطهاء ماضی را مزاج از میزان
طرح کرده اند و حکم بر نقطهاء آینده و حال میکنند و گفته اند که الماضی لایذکر
یعنی که عاقل ذکر گذشته نکند اکنون از شانزده هشت طرح کنی هشت
بماند این را از میزان نهاده اند و بر هشت خانه حکم ازین هشت نقطه
میکنند چنانک از نقطهٔ هوا حکم می باشد بر خانه بر دوم و ششم
و دهم و هر نقطهٔ هوایی که آید همین بر خانهای هوایی حکم کنند و آتشی بر آتشی
و آبی بر آبی و خاکی بر خاکی اما هر نقطه ضمیری معنی دارد چنانکه نقطهای ناری
چون در میزان حاضر شوند و از میزان راست بخانهاء خود شود بی آنکه
بر گذرد دلیل بود بر آنک سوال از کسی کرده است **ثمره** اما چون
میفرماید که الماضی لایذکر حکم از آینده کنند روشنست که چون از شانزده
هشت طرح کنی هشت بماند و نقطهٔ هوا بر سه خانه حکم میفرماید روشن
نموده است و از پیش گفته شد که اول و پنجم و نهم آتشی اند و دوم و ششم
و دهم بادی اند و سوم و هفتم و یازدهم آبی اند و چهارم و هشتم و دوازدهم
خاکی اند و چون آتش در میزان آید حکم ضمیر ازین سه خانه بیرون نیست
باد و آب و خاک نیز چنین باید حکم کردن و ممر بر که میفرماید آنست که
نقطهٔ آتش از بسیار رود و به هفتم رسد باشد یا غیر ثابته ضروری نقطه آ
شکل اولست درین حالت البته به هفتم رسد باشد و پنجم است

یا غیر ثابته ضرورت نقطه آب شکل اولست و درین حالت البته
ضمیر معنی از آن اخراج نتوان کرد بسبب آنکه این نقطه آتش شکل هفتم
که در اول باشد آبی آتش شده است و دیگر در رجعت به آتش شکل
ششم گذرد که باد است و در پنجم بآتش رسد درین حال ضمیر
معنی اخراج نتوان کرد ازین دلیل فرموده که بی آنک بر گذرد
و ضمیر معنی آنست که نقطهٔ از میزان راست بخانه رجعت کند و در آن
خانه منتهی شود ضمیر از آن خانه و آن شکل باشد **تجربه** و اما نقطه
را بنگر که ازین چهار نار که در میزانست از کدام می خیزد و کدام نار باز میگردد
و آن نار از کدام صورت مزوجه بکدام صورت مفرده رسیده و
آن صورت از کدام خانه است و درجه خانه فرو آمده است احکام
آن دو صورت و آن دو خانه و آن دو جوهر ضمیر باشد که هرگز
خطا نشود اینست طریق استخراج ضمیر بر شکلی **ثمره** چون معلومست
که هیچ نقطه در مرکزی بشکل غیر میزانی منتهی نشود و میزانی مزوجه باشد
و غیر میزانی مفرده و ضمیر از پیش گفته شد و بعد ازین خواهد آمد **اما** بدانک
این چهار تاریکی و آتش اولست یعنی حاکم باشد بر خانهٔ
اول و دوم حاکم باشد بر خانهٔ پنجم و سوم حاکم بر خانهٔ نهم است
و باد اول حاکم بر خانهٔ دوم و باد دوم و حاکم بر خانهٔ ششم است
و باد سوم است و حاکم بر خانهٔ دهم و آب اول است و حاکم
بر خانهٔ سیوم و آب دومست و حاکم بر خانهٔ هفتم و آب
سومست و حاکم بر خانهٔ یازدهم و خاک اول و حاکم بر خانهٔ چهارمست
و خاک قبض الداخل دومست و حاکم بر خانهٔ هشتم و خاک سیوم

حاکم بر خانهٔ دوازدهم و در آب نقطهٔ آبی در خانهٔ هفتم این معنی روشن
می فرماید **شجره** و مثال اینجا گفته شود مثلا گوییم نقطهٔ هوا
از میزان برخاست و منتهی شد در خانهٔ خود و آن جایگاه طریق بود
معلوم شد مرا که سؤال از کسی میکند بدان دلیل که نقطهٔ هوا در خانهٔ آب
اجتماع دهد و اجتماع نتواند بود الا میان دو نقطه یعنی در میان دو کس
ولیکن بعد مسافتی در میان بود زیرا که خانهٔ حرکت دورست
لابد راهی باید کرد و دیگر آنک و که نقطه باهم رسانیده آید
چون باهم مزاج صورت کنند تولد کند که او شهادت کند بر آمدن
کسی از جایی بر دیگر پس گوییم ضمیر تو از حال مذکورست **ثمره**
بدانک این مثال که کرده است از پیش گفته شده الا مثال و باز
نموده آنست هر نقطه به هر خانه که منتهی شود آن شکل با شکل آن خانه
ضرب کند در سکن تسکین ابدح که احکام و ضمیر از آن شکل باشد و این
مثلث تسکین اینست



استماع از استادان چنان داریم که این تسکین از آن دانیال است علیه
السلام و در نقطهٔ هوا در خانهٔ ششم در بحث قبض الداخل میفرماید و جمیع
دوستان فرمودند که باین قدر معلوم نتوان کرد که تسکین دانیال است
و این را برهانی باید که پس این جدول چهار در شانزده از استاد
برهان ابدح بدین ناکس رسیده بود باز نمود و اگرچه دلایل واضح
در باب آنک دایرهٔ ابدح دایرهٔ دانیال است علیه السلام بسیارست
اما باین قدر برهان قاطع اکتفا کرده شد و جدول ابدح اینست



و این به سیصد و هشتاد و چهار جدول میرسد همه بقانون و ضبط که از تسکین
دو میزان باز بدید آید اول میزان شکل و شریک و دوم میزان اول با نهم
چنانک در مصباح بیان کرده شده است و دیگر آن که درین تسکین ها چون
اول با شانزدهم زنی طریق حاصل شود و دوم با پانزدهم و سوم با چهاردهم و
هشتم با نهم چنانک شست حاصل شود که طریق اصل رملست و پنج دایرهٔ
دیگر ازین جدول و میزان حاصل میشود **اول** دایرهٔ بزدحست و از میزان
است و دوم زعذاست و آن و سوم مثلث ابدحست و آن
و چهارم ایقغست و آن است و پنجم طریقیست و آن است
و آتش و باد و آب و خاک صاحب مفاتیح گفته است ازین تسکینست
بلکه همه بیان و اصول این تسکینست که در آن لباس آورده است و در
کتاب مصباح روشن بیان کرده شده است **آغاز کتاب** رمل نقطه که
آنرا شجره نام کرده اند که هر شاخی از وجه منسوبست چنانک یکی **برحمت**
و یکی **بمغفرت** و یکی **بنور** و یکی **بظلمت** و این جمله در طول و عرض پیدا
شود از میزان و تسکین او هم برین نقطه رود چنانک چون آحاد و عشرات
و مات و الوف که میزان او طریق باشد که در پانزدهم عدد دارد **و ثمره**
چون میفرماید که این کتاب **شجره است** و شجر درخت رونده باشد
با نشو و نما و چون نقطه از میزان علومی پذیرد مناسبتی بر چیز رونده
با نشو و نما اشجار دارد اما نقطهٔ رحمت **هوا** و نقطهٔ مغفرت **آب** و نقطهٔ
نور **آتش** و نقطهٔ ظلمت **خاک** باشد و از آن طول و عرض از پیش
گفتیم که طول امهات و عرض بنات **اکنون** بدانکه نقطهٔ آتش چون از
میزان بچهارم رسد و از چهارم به پنجم منتهی شود **مثال** نور باشد و باز چون

از چهارم به ششم منتهی شود مثال رحمت باشد و آب چون از هفتم به سوم
منتهی شود مثال مغفرت باشد و نقطهٔ خاک از چهارم بهشتم منتهی شود مثال
ظلمت چنانک نور و رحمت و ظلمت از طول بعرض رفته بود و مغفرت
از عرض بطول و از آن آحاد و عشرات و مات و الوف بدانک این بیان
دایرهٔ کلی است در امهات اصل و آحاد نقطهٔ آتش و عشرات نقطهٔ باد و
مات نقطهٔ آب و الوف نقطهٔ خاک و چون حرف مشت کانه با مهات
بخش کنی الف که حرف احادست باتش ؎ رسد و حرف یا که
عشراتست به باد ؎ رسد و حرف قاف که ماتست به آب ؎ رسد
و حرف غین که الوفست به خاک ؎ رسد بدین کونه ؎ ﺟ ز ؎ ا
ط ی ل ن م ک ح ؎ ع ص ق س ر ؎ ث د ش ظ غ ض خ
و چون از اول آتش و از دوم باد و از سوم آب و از چهارم خاک برگیری
طریق شود و نقطه در مرکز خود باشد و طریق در میزان سکن دارد
در دایرهٔ ابدح شجره طبایع نقطه بباید دانستن که جمله موجودات
از چهار طبع بیرون نبود چنانک اگر کسی این طبیعت نداند از جملهٔ علوم بی
خبر باشد و دانستن این علم بر اهل این علم پوشیده است و ما این مبین
کردیم تا مردم را راحت باشد و بباید دانستن که چون رنج و راحت خلق از این
بیرون نیست تصور کند که رنج در خانهٔ راحت و راحت در خانهٔ رنج چون شود
اما عناصری چند بباید دانستن که باهم بیامیزند تا برودت بجای یبوست
چون می نشیند و یبوست بجای برودت که جمله اشیا بدین بستست
که چون داخل خارج شود و چون خارج داخل و سیاه سپید و سپید سیاه
جمله بداند و بباید دانست که هر عناصر که از میزان تولد کند در مرکز خود چون

شرق و غرب و جنوب و شمال چون می شوند اگر نقطه از مقام خویش منتقل
شود آن کار میسر نشود و دو روح در یک جسد ممکن نشود چنانک ؏ که او را
چهار نقطه است هر یکی مردیگری را نفی میکند آب خاک میشود و خاک آب
و این جمله از حکم این شکلست که از طبایع بیرون آرند و بدانکه در کدام موضعست
چنانکه چون حکم نقطه ثمره بدانک چون میفرماید که رنج و راحت خلق از این
بیرون نیست معلومست که انسان از این چهار طبایع بیرون نیست اند
صفرا و دم و بلغم و سودا و اگر این چهار یکی کم یا زیادت شود نقصان یا
اگر باد یا آب یا خاک البته حکم بر حسب ضمیر سایل بر سعادت یا نحوست باشد
اکنون بدانکه رنج در خانهٔ راحت نقطهٔ خاک باشد که در اول راحت در رنج
نقطهٔ آتش در سوم برودت بجای یبوست آب در اول سیاه سفید و سفید و
سیاه و آتش در خاک و خاک در آتش اما داخل و خارج داخل آن باشد که نقطهٔ
آتش بسوم منتهی شود خارج داخل شده باشد و داخل خارج آن باشد که نقطهٔ
آتش در چهارم منتهی شود که چون شکل خارج بخانهٔ خارج رسد و ضرب خانهٔ
آتش معدوم شود و چون بخانهٔ داخل رسد و ضرب کنی آتش موجود
شود و بدانک شرق اول و پنجم است و شمال دوم و ششم و غرب
سوم و هفتم و جنوب چهارم و هشتمست و میفرماید که چون نقطه از
خانهٔ منتقل شود آن کار میسر نشود این معنی خاص با نقطهٔ آتشست که از
خانهٔ پنجم نقل کند بچهارم یا باد از ششم نقل کند بهشتم یا آب از هفتم
به پنجم یا خاک از چهارم به پنجم درین حال آن باشد که سایل بی مراد باشد
و معنی دو روح باشد در یک جسد و فرموده که ممکن نشود یعنی
ممکن نباشد که آن نیست که آن کار راست آید و آنکه ؏ مثال کرده

مطلب اول نقطهٔ نار

آنست که نقطهٔ بادی از و بخانهٔ آبی فرود آید مثلا طریق در سوم باشد و
همه نقطهٔ او آب بنات شود نفی کند باد آب را با آتش آب را و آب
خاک شدن طریق در چهارمست که نقطهٔ آب او خاک هفتم شود و دیگر
آنکه آب دوم بادی شود در هفتم و خاک اول آتش شود در هشتم و باد سوم آب
شود در ششم این در امهات و بنات پیدا شود که طول و عرض میفرماید
و از طبایع بیرون آمدن آن باشد که از میزان نقطه برانی *شجره* چون
نقطهٔ ناری منتهی شود در خانهٔ خود آن نقطه را صاحب المرکز خوانند یعنی ثابت
در خانهٔ خود و حکم نقطه درین خانه چنانست که جان با تن بمعنی اما چونکه
نقطه ناریست و خانه نیز ناریست دلالت کند بر گرمی مزاج و اندیشهای
فاسد و فکرهای تیز کردن در کارهای بزرگ با بلوشاب زدگی و خوف
و امید بر بزرگان و سرکشی کردن و بزرگی جستن نقطهٔ ناری برین جمله دلیلست
اما این نقطه طالبست که بمطلوب برسد و این نقطهٔ ناری را مطلوب دو
نقطه است یکی متصل بد و چون هوا و دیگر غیر متصل چون آب اما دایما
مطلوب کل او آب باشد و جزوی هوا بدین سبب حکم اول در خانهٔ ثبوت
و این حکم مطلوب کلی بود اما اگر خواهی که بدانی که بدین مطلوب رسد یا
بنگر بدان شکل که در خانهٔ سومست اگر نقطهٔ هوا دارد و داخلست بمطلوب
برسد و اگر خارج بود نرسد و نقطهٔ هوا از سوم بدوم رود بمزاج و غیر مزاج
حکم کند بر رسیدن بمطلوب بواسطهٔ کسی دیگر و سعی بسیار و راحت یافتن
از غم و اگر این از سوم بچهارم رود عاقبت آن کار بد بود و
او را منع کند از آن کار کردن و دور بودن او لیکن که این نقطهٔ هوا در
چهارم خاک میشود دلالت بر هلاکش کند *ثمره* بدانک نار در اول صاحب

مرکز میفرماید یعنی آتش در خانهٔ خود جان و تن تمثیل فرموده بدانک خانهٔ بی آنکه
شکلی یا نقطهٔ دران باشد هیچ کار از و نیاید ازین معنی تن خانه باشد
و جان نقطه و از پیش گفته شده که چون نقطهٔ آتش باول آید گرمی و خشکی زیاده
کند البته فکر تیز کردن و بزرگی جستن باشد که نقطهٔ علویست بخانهٔ علوی منتهی
شده است و چون نقطه بخانهٔ خود رسد بزرگ شود سرکش و بزرگی
ازین معناست و عبارت مطلوب کلی و جزوی بدانک چون نقطهٔ آتش
گرم و خشکست و نقطهٔ باد گرم و تر خشکی بر تری اعتدال گیرد و مطلوب جزوی
ازین معنی باشد *و سطح مقعر آتش مماس سطح محدب* باد است و متصل باشد
با آتش و نقطهٔ آب سرد و تر با مزاج آتش اعتدال باشد مطلوب کلی
ازین دلیل باشد و منفصل باشد که نقطهٔ باد در میانست و حکم اول در
سوم از سبب اعتدال مطلق میفرماید و چون نقطهٔ نار در اول منتهی شود
از نهم خارجی و داخلی شکل سوم اعتبار توان کرد و چون نقطهٔ نار باول منتهی
شود در خانهٔ پنجم *خ* یا *ز* باشد و بحث سوم خاص *ز* است در اول و
آن پیش ذکر کرده شد که گرمی در مزاج باشد از آن معنی بخانهٔ سوم
حوالت میکند و نقطهٔ آب تا اعتدال باز بدید آید و داخل فرموده و چون
نقطهٔ آب در سوم باشد و داخل باشد یعنی آتش نباشد بعد از آن
اعتدال گیرد و دوم ضرورت آتش نباشد که این نقطه از نهم باول منتهی
شده است چون در سوم آتش نباشد و در چهارم نیز ضرورت نار نباشد
درین حال *خ* در نهم باشد و چون در سوم نقطهٔ باد و آب باشد و دوم نیز
باد باشد و چهارم باد نباشد اعتدال این نقطه باز بدید آید و مطلوب
جزوی در خانهٔ مطلوب کلی و روی باول کند کار سایل بدرجهٔ کمال رسد و هر چه

درپیش دارد حاصل شود و درین حال در خانهٔ ششم یا باشد همان
حکمست که از پیش گفتیم که حرارت و خشکی پرهیز باید کردن و سایل پرهیز
نیست که دارد مرادی نیست و میفرماید که چون سوم داخل باشد و سوا
باشد بواسطهٔ کسی بسعی بسیار بمراد برسد و از غم فرح یابد بدانک کسی
دیگر که سعی کند از قوت نقطهٔ باد است که مطلوب جزوی است و چون
مطلوب جزوی در خانهٔ مطلوب کلی باشد کسی سعی کند و سایل بمراد برسد
و چون نقطهٔ هوا که مطلوب جزوی است بچهارم رود که خانهٔ مطلوب
کلی اوست بمطلوب خود مشغول شود کجا مدد کند البتة از مراد باز ماند
منع واجب اید که خصم در شتت حذرا و لبیز باشد دوست طرف دشمن
گرفته و بدانکه خصم درین معنی خاکست اکنون بدانک چون این نقطه به
منتهی شود و باد باول منتهی شود خانهٔ دوم ازین دو شکل بیرون نباشد
و در خانهٔ پنجم و ششم یا باشد اگر هر دو خانه باشد
گوییم مراد سایل از مال باشد یا از حرکت بهر حال حکم این بر نیکویی و سعادت
باشد و اگر در سوم نقطهٔ آب باشد گوییم مراد با سایل باشد و زیادت
میجوید و عاقبت بمراد برسد و اگر در سوم نقطهٔ آب نباشد و از مراد باز
ماند و اگر خانهٔ پنجم و ششم باشد سایل از مراد باز ماند و مرادی نخواهد
بودن الا خصمی نباشد و اگر خانهٔ پنجم و ششم باشد گوییم سایل در طلب مراد
تقصیر میکند و بی مراد خواهد بود و از حرارت پرهیز باید کرد و اگر خانهٔ پنجم
و ششم باشد سایل در طلب مراد خود جدی دارد و چون نقطهٔ آ
در سوم باشد زود بمراد برسد و اگر نقطهٔ آب در سوم نباشد عاقبت
بمراد برسد الا بتوقف اگر این نقطه از خانهٔ سوم به منتهی شود خانهٔ پنجم

باشد حکم این بر نیکو حالی و سعادت باشد و از خویشان مراد یابد و از
حرکت کردن باز ماند اگر نقطهٔ باد باول آید از سوم خانهٔ ششم نیز باشد
این بر کلی مراد باشد و دوستان او را مدد کنند و از هر چه طلب میکند
بمراد برسد و اگر این نقطه از نهم باول منتهی شود و باد از سوم اگر
در پنجم باشد گوییم سایل مرادی که طلب میکند بی توقف برسد و کسی
او را مدد دهد و از غایبی خرم شود و اگر خانهٔ پنجم باشد مراد سایل روی
نماید الا وفایی و بقای نکند و اگر این نقطه از سیوم آید باول و باد از
نهم بدو رسد سایل از کسی پریشان بود و مدد کنندهٔ او را مدد کنند و
مراد بیابد اکنون اگر این نقطه در اول به منتهی شود و نقطهٔ آب با او از
نهم منتهی شود خانهٔ پنجم و هفتم یا باشد و ششم یا گوییم این
سایل خبر از حال خود ندارد که در مراد هیچ باقی نیست اقتضا بر سلطنت کند و
عظیم نیکو بود بهر حال و اگر خانهٔ پنجم و هفتم باشد این حکم همانست که ذکر
کرده شد الا بی عدو و ضد نباشد و از دشمن ایمن نباید بودن و اگر خانهٔ
پنجم و هفتم باشد خبر رسید بد از زیان مال از کسی که زیر دست سایل
باشد خیانتی میکند و الا مراد حاصل شود و اگر خانهٔ پنجم و هفتم باشد
حکم بر نیکویی است و مراد الا از دوستی بزحمت باشد و درین حال باید که
نقطهٔ خاک در ششم نباشد و اگر نقطهٔ خاک در ششم باشد بی خصم و عدو نیست
تا معلوم باشد و اگر این نقطه به از سوم منتهی شود حکم او همان حکمست که
از آن گفته شد اما اگر این نقطهٔ آب باول منتهی شود از سوم و خانهٔ هفتم و پنجم
باشد حکم این بر سعادت و سلامت و نیکو حال باشد الا همچنان باید
که در خانهٔ ششم نقطهٔ خاک نباشد و نقطهٔ باد و آب باشد عظیم نیکو بود

واکر این نقطه از نهم آید و نقطهٔ آب سوم نیکو حال باشد سایل از بن نیت بمراد
رسد الّا باید که پنجم باشد واکر پنجم باشد از مراد باز ماند واکر این نقطه
از سوم آید و نقطهٔ آب از نهم حکم این چنان باشد که کسی از پی مرادی میرود و
مراد باستقبال او می آید و درین حال خانهٔ هفتم باشد نیکوتر از واکر
این نقطه از نهم آید و آب از هفتم نیکو بود اکر این نقطه در اوّل به رسد
منتهی شود می باید که خانهٔ چهارم نقطهٔ خاک باشد و باد نباشد انکه اندک
مرادی باشد واکر در چهارم نقطهٔ باد باشد و نقطهٔ خاک نباشد عظیم بد بود
وحذر باید کردن که خصم درشتست واکر این نقطه با نقطهٔ خاک باوّل از نهم منتهی
شود حامله را نیکو بود و ستر پوشیده ماند الّا سر حال و سر نیت دیکر که باشد بد
بود واکر خانهٔ پنجم و ششم بود بدتر واکر این نقطه از نهم به منتهی شود و
نقطهٔ خاک از سوم باوّل منتهی شود خانهٔ پنجم یا باشد و ششم بهر حال
اکرچه درین حال نقطهٔ باد در چهارم نباشد الّا بد بود و مراد نخواهد بود و دشمن
نزدیک آمده و حذر او لیزست واکر این نقطه با نقطهٔ خاک از سوم باوّل
منتهی شود از همه حال بدتر باشد واکر این نقطه از سوم و خاک از نهم
بدو منتهی شود خانهٔ پنجم عتبهٔ خارج و ششم یا بود واکرچه دشمن قوّت
کیرد الّا عاقبت ظفر نیابد و سایل بمراد باشد درین حال اکر خانهٔ ششم
باشد نیکوتر بود اکنون این نقطه به منتهی شود سایل بی ملالت نبا
الّا عاقبت نیکو بود و مراد بر آید و از ان طریق و نقطها را و در یکدیکر کفته
شده است واکر هر چهار نقطه از نهم باوّل منتهی شود بدترین حالت
باشد و نقطه خود بطریق زیادت اعتباری نفرموده است اکنون بدانکه
این نقطه بشکل غیر میزانی شود منتهی از خانهٔ پنجم به و سفتم به اکر این

نقطه از پنجم باوّل منتهی شود حکم بر نیکوی بود بهر حال خصوصا از فرزندان و
دوستان و خبر خوش و درین حال طریق در پنجم باشد واکر این با نقطهٔ
آب از پنجم بدو رسد عظیم نیکو بود چنانک کویم دشمن قصد کرده الّا ظفر
نبود و مراد از ان سایل باشد واکر این نقطه از هفتم باوّل آید آنست که
از پیش فرموده که بی انک به در اوّل باشد اکنون بدانک صد و بیست
چهار هزار امّهات افتد که نقطها از مرّ خود بخانهای هشت کانه منتهی شود
و صد و بیست و چهار هزار و ششصد از مر غیر چنانک دویست و چهل
و نه هزار و ششصد امّهات باشد میزان ان کشاده بود و صد و ده
هزار و چهارصد امّهات باشد که میزان جماعت بود چنانک مجموع سیصد و
شصت هزار باشد بعد هر عددی از ابدح هزار رمل اتّفاق می افتد نتیجه
امّا اکر نقطهٔ ناری در دوم منتهی شود بدانکه طالب بمطلوب جزوی رسد
یعنی از ان کار خبردار شود واکر نقطهٔ رود بسوم پس آن کار تمام شود
و کسی او را ساعی شود و کارها بر حسب مراد کردد واکر در سوم نقطهٔ
خاک باشد آن کار ساکن اید و دشواری ثمره بدانکه چون نقطهٔ آتش
بدوم منتهی شود در خانهٔ پنجم باشد و شکل اوّل میزانی بود داخل اکر
یا باشد نیکو حال باشد واکر یا باشد از مراد باز ماند و می
فرماید که طالب بمطلوب جزوی رسیده است از پیش کفتیم که مطلوب
جزوی آتش بادست چون بخانهٔ مطلوب جزوی خود رسد از ان مراد
خبردار باشد وانکه میفرماید که نقطه بسوم میرود آن کار تمام شود بدانکه
این نقطه بسوم میفرماید نقطهٔ بادست چنانکه در آتش اوّل فرموده است
و ساکنی در مراد از سبب آنست چنانکه باد مطلوب جزوی آتشست

آب نیز مطلوب جزوی بادست وچون درخانهٔ سوم نقطهٔ خاک باشد
دشوار شود واگر نه مراد براید وچون آتش درخانهٔ مطلوب بود ومطلوب
جزوی درخانهٔ مطلوب جزوی ومطلوب کلّی نیز باشد کار بدشواری براید اکنون
بدانک هیچ نقطه بدوم منتهی نشود از مرغیر الّا انهم وچون این نقطه بشکل میزانی
منتهی شود کار سایل بمراد باشد وهیچ حاجت بانقلاب نباشد واگر این نقطه
به منتهی شود ونقطهٔ باد باو منتهی شود در ششم باشد دلیل بر کلّی مراد
باشد از مال ورسیدن غایب واگر نقطهٔ آب درسوم باشد نیکوتر باشد واگر
این نقطه در دوم به منتهی شود ونقطهٔ آب باو منتهی شود درخانهٔ هفتم
باشد حکم این عظیم نیکو بود از نقل وحرکت وخویشان ومال ومعامله کلّی مراد باشد
واگر همچنین باشد واگر این نقطه به منتهی شود وباو بدوم منتهی شود
دلیل بر نیکوحالی وسعادت بود واگر بر منتهی شود همچنین بود الّا اگر نقطهٔ
خاک نیز منتهی شود عظیم بد باشد واگر به منتهی شود ونقطهٔ خاک نیز باو منتهی
شود درخانهٔ ششم باشد عظیم بد بود وهیچ مرادی نخواهد بود واگر به
منتهی شود همچنین باشد واگر این نقطه به منتهی شود سخن عدد دارد ونیکو
بود همان حکم دارد الّا احتیاج به انقلاب باشد وبدان که شواهد را نیکو بکار
باید داشت وشواهد نقطهٔ آتش وباد در اوّل نقطهٔ آتش بشکل یازدهم است
وازان نقطهٔ آتش وباد دوم نقطهٔ باد یازدهم وازان آتش وباد سوم
نقطهٔ آب شکل یازدهم وازان آتش وباد چهارم نقطهٔ خاک شکل یازدهم
وگشودن وبستن باید دیدن **شجره** امّا اگر چون نقطهٔ ناری درخانهٔ
سوم منتهی شود اینجا ضعیف باشد در قوّت امّا قوی باشد در حکم بسبب
انکه در مطلوب خود رسیده باشد وهرچه خواهد بتواند کردن وکرده است

میکند وهمچون عاشقی است که بمعشوق خود رسیده باشد وکارها از قوّت
بفعل آورد امّا انجا او را مخالف المزاج باشد در طبع دلیل کند بر ضعف تن
ورنجور را خبر گران بود واگر نقطه بچهارم رود بمیرد واگر بازگردد صحّت یابد
ثمره امّا بعده بدانک چون نقطهٔ آتش درسوم منتهی شود از ثمر خود یعنی
درخانهٔ پنجم بیاض باشد واین نقطه درین مقام بشکل میزانی وغیر میزانی منتهی شود ودوی
فرماید که ضعیف باشد در قوّت این معنی ظاهرست که آتش در آب ضعیف
باشد ودر حکم بقوّت باشد بسبب انکه درخانهٔ مطلوب کلّی خودست چون
نقطه بمطلوب کلّی خود رسد هرچه خواهد کرده باشد وکند وعاشق ومعشوق
باشد واین معنی خاص با باشد ورنجور را خبر گران باشد آنست که
شکل نفسست وچون اعتدال گیرد بحرانی باشد رنجور را نقطهٔ که بچهارم رود
بمیرد که نقطهٔ باد درچهارم باشد درمیزان باشد وآتش بسوم آید
وباد بچهارم ودرسوم وبا چهارم باشد ودیگر انک نقطهٔ باد درسوم
وچهارم باشد وچون نقطه بازگردد صحّت یابد آنست که نقطهٔ باد درسوم
ودوم باشد رنجور صحّت یابد یا درسوم باشد وآتش بدو رسد وباد
ازو باوّل رسد وثابته در ششم باشد رنجور صحّت یابد واگر این حال از بهر
رنجوری باشد چنین بود باقی بحسب حکم باید کردن اگر این نقطه به
منتهی شود وصاحب خانه باشد هر نیّت که دارد بمراد براید واگر باد باو منتهی
شود نیّت سایل بهرچه زودتر براید بی توقّف وحرکت ونقل عظیم نیکو
بود وآتش بسوم وباد از مرکزی دیگر امکان نیست واگر این نقطه به
منتهی شود اجتماع شود میان خویشان ودوستان بهرحال مراد کلّی باشد
واگر نقطهٔ آب نیز باو بسوم منتهی شود مطلوب کلّی باهم دیگر آمده باشد

نیکو بود بهر حال و اگر نقل و حرکت کند نیکو بود و حاجت بر آید از همه حال و
بدانکه چون آب مطلوب کلّی آتشست مطلوب کلّی آب نیز آتش باشد
و اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود همچنان بود که کسی بخانهٔ مراد رسیده و مراد در انجا
نیست و بجای مراد ضدّی باشد زیادت مرادی درین حال نبود و اگر
نقطهٔ خاک با او منتهی شود عظیم بد بود و حذر به شکل میزانی باشد و بدانک
هیچ نقطه از مرکز غیر با وجود نقطهٔ آتش در سوم بشکل میزانی منتهی نشود اکنون
اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود در مراد توقف افتد و اگر نقطهٔ باد با او باشد
اندک مرادی حاصل شود و اگر آب نیز باشد کلّی مراد باشد و اگر هر چهار نقط
باشد هیچ مرادی نخواهد بود اکنون اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود بسبب معامله
و قضا و شرکت گفت و گوی باشد و عاقبت ظفر از آن سایل باشد و اگر
نقطهٔ باد با او منتهی شود گفت و گوی نباشد الّا مرادی نیز نرسد و اگر این
نقطه به [شکل] منتهی شود سایل از آن نیّت بمراد برسد و کسی او را مدد کند و اگر
نقطهٔ خاک با او بود بد باشد از مراد باز ماند و اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود
در نقل و حرکت نیکو حال باشد اگر نقطهٔ باد با او بود مراد بر آید بی توقف و
نیکو حال باشد و درین حال می باید که نقطهٔ خاک در چهارم باشد و اگر نه نیک
نباشد اکنون اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود و نقطهٔ آب از هفتم بدو منتهی شود
و حکم این بر مراد باشد در همه حال خصوصا از خویشان نقل و سفر و اگر آتش
و باد با هم از دهم و آب از هفتم بدو منتهی شود چنانکه طریق در میزان بود سایل
از هر نیّت که دارد بمراد برسد و چون نقطهٔ خاک در چهارم منتهی شود به [شکل]
کلّی مراد باشد و اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود و نقطهٔ آب از پنجم بدو رسد
حرکت و نقل باطل شود و خبر خوش شنود و مراد بر آید و اگر نقطهٔ خاک با

ایشان بود سنی در همه مراد افتد اکنون بدانکه هیچ نقطهٔ دیگر با هیچ شکل دیگر
بدین خانه نرسد **ثمره** و اگر این نقطه در چهارم منتهی شود همچنان بود
که آتشی در میان آهن و سنگ بود پوشیده و او را در فعل و قوّت نباشد الّا
[شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] که ایشان بدو درجه گرم اند درجهٔ بقوّت خانه دهند و درجهٔ
بفعل و آن درجه نقطهٔ هوا بود که خانه از شکل کم کند پس نار در قوّة باشد دلالت
بر ثبات نفس و ساکنی نمودن در کارها و عاقبت آن خیر بود و این صورت
معدنیاتست و حیوان جرنده و نباتات عالیه و ملک ملکان این حکم
اینجا بر اشکال مذکورست [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] که درین مقام ایشان بدین اشیا
تعلّق دارند بسبب انکه چون نار در قوّت و در فعل این جایگاه این اشکال
دارند لا جرم هر یکی قوّت و فعل خود را انجا که مرکز موجودست ظاهر کنند
و اگر این اشکال بر عکس این باشد حکم نیز بر عکس باشد **ثمره** بدانک
چون نقطهٔ آتش بچهارم منتهی شود درین خانهٔ نجم [شکل] باشد و تمثیل بر آتش
در میان سنگ و آهن فرموده است آنست که نقطهٔ آتش خاص [شکل] باشد
که چون آتش در میان خاک افتد باز پوشد و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] نیز چنین باشد
که چون این چهار شکل هیچ فعل در وجود نیاید الّا این چهار دیگر که بدو درجه
گرم اند و چون این چهار شکل را با شکل خانه ضرب کنی آتش و باد معدوم
نشود و درجهٔ بفعل و درجهٔ بقوّت روشن فرموده است که درجهٔ نقطهٔ
باد است که از خانه کم کند یعنی خانهٔ خاک سرد و خشک و باد گرم و نزاع اندک است
گیرد و انکه نقطهٔ نار در قوّت باشد و آن نیز معدن و حیوان نسبت کرده است
و حیوان بسبب نقطهٔ باد فرموده است و خانه خانهٔ ملکست و نقطهٔ علوی
منتهی شده است ازین معنی ملک ملکان باشد و مرکز موجودات

آنست که خاک مولد هر سه عنصر دیگرست و عکس این اشکال فرموده است
اکنون اگر این نقطه از دوم بدین خانه آید در پنجم بود بهر
حال سایل هیچ مراد ندارد و عجب اگر غیبت سفر نباشد و اگر شکلها با
نقطهٔ باد منتهی شود رنجی برسد و راحت نیز نباشد و اگر شکلهاء مذکور
منتهی شود حذر باید کردن اگر نقطه از خانهٔ پنجم بچهارم منتهی شود و این شکلها
مذکور عظیم بد بود و از دشمن احتراز باید کردن تا در دست دشمن گرفتار
نشود در همه اینت نیکو نبود و اگر ان چهار شکل باشد که نقطهٔ باد دارد
همچنان بد بود الا حاجت عزم نیست و اگر این نقطه از هفتم بچهارم منتهی
شود در اول باشد و از مراد باز ماند و کسی گوید که مددی کنیم الا هیچ مدد
نکند و نیکو نباشد و اگر این نقطه بدین چهار شکل و نقطهٔ باد با و منتهی شود
از دهم نیکو بود و مراد بر اید و از پیش گفته که اندک قوتی دهد درین
حال عظیم نیکو بود و قوتی دهد در همه حال و اگر نقطهٔ اتش از هم خود آید و باد
از دوم آید نیکو نبود چرا که دوستی در حال دشمنی خواهد کردن و اگر نقطهٔ
باد از دهم اید و آتش از دوم همچنان نیکو نباشد الا دشمن نباشد که قصد
کند و اگر این نقطه از پنجم بچهارم منتهی شود و باد از دهم گوییم دشمنی قصد
سایل میکند و اورا از ان خبردار کنند و منع کند و بهر حال مرادی نیست و اگر
این نقطه از هفتم آید و باد از دهم دلیل بر خبر غایب بود و امدن غایب
بوطن ولی مراد باشد اکنون اگر این نقطه به منتهی شود از
پنجم و هفتم حذر باید کردن از هر نیت تا در رنجی گرفتار نشود و درین حال
نقطهٔ آتش نقطهٔ خاک با او منتهی نشود و اگر اتش از پنجم اید و باد از دوم
دوم باشد دوستی دشمنی میکند و بیم خطرست اکنون بدلیل اتش

چو آن هفتم بچهارم آید نقطهٔ باد و آب از پنجم در چهارم باشد ضرورت
نقطهٔ خاک در پنجم منتهی شود دلیل بر خبری بد باشد که برسد یا دوستی دشمنی
کند بهر حال حکم این رمل نیکو نباشد **شجره** اما اگر نقطهٔ ناری در پنجم
منتهی شود دلالت کند بر شادیها و جودها و خبرها و دیدن دوستان
و فرزندان و رسولان و هدیها و این خانه فرح اتش است صاحب حدّ
خانه اوست چون مسافرست که بخانهٔ خود رسد و از ان شاد شود یا کسی
که از حبسی و زندانی بیرون آید و یا از بیمی خلاص یابد و بر کوه دلیل بود
بسبب انکه نقطهٔ نار عالی بود و چون نقطه دو باشد بر خبرهای عالی دلیل بود
و این نقطه از ینجا بخانهٔ خود تثلیثست بروز عید و ایام‌ها شریف دلیل
کند و بر ملوک و سلاطین که جمع شوند و بر رعد و برق و علامات که از
هوا و آسمان ظاهر شود و چون طلوع ثوابت و بیرون آمدن پیغمبران
و مردمان کاهن و نمودن عجایب و غرایب که بحکما و علما تعلّق دارد و
این نقطه را اینجا مایل المرکز خوانند و وتد نیز خوانند و او بر علوم عالی و روحانی
و روحانیات و منطق و فلسفه و بانگ داشتن و محکمهٔ قاضی دلالت کند
اگر فرح درین خانه باشد کل امور بکمال رسد و از همه کار شادمان شود صاحب
ضمیر **ثمره** اما بعد بدانک چون نقطهٔ اتش در پنجم منتهی شود در خانهٔ اول
یا باشد و خانهٔ پنجم خانهٔ شادی و خرمی است و عیش و عشرت چون
نقطهٔ نار درین خانه آید بر شادی و خرمی دلیل بود و خبر و هدیه برسد
و فرح اتش از سبب آنست که چون از چهارم بدوم منتهی شود و صاحب
حدّ خانه باشد چون از پیش گفته شد که اول و پنجم و نهم خانهٔ اتشیت و
صاحب حد باشد و فرح بخشد و حد و وتد درین معنی روشنست که درنگین

اصل که آنرا ام الدایره خوانند یعنی ابدج شکل اول و پنجم و نهم و سیزدهم
وتدهم دگر باشند و دوم و ششم و دهم و چهاردهم همچنین باشند و سوم
و هفتم و یازدهم و پانزدهم همچنین و چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم
و در دایره عدد نیز همچنین باشد چنانک را پنجم باشد و نهم و سیزدهم
چنانک پنجم همدیگر باشند و را پنجم نهم و سیزدهم و
را پنجم و نهم و سیزدهم و را پنجم و نهم و سیزدهم و در
دایره عدد نیز چنین بود و غیره در چند دایره و تسکین چنین باشد تا بدانی
که شکل در پنجم و و ششم و طریق در سیزدهم و در چهاردهم خطاست
هر چند که اصول ارباع راست الا درین مسئله و میزان راست نیست حصا
در نهم و نصرة الخارج در شانزدهم چنانکه اول و پنجم و نهم و سیزدهم حد و تد
همدگرند انقلاب و تداین باشد ازین معنی وتد فرموده است و چون
نقطه بمرکز خود رسد چون مسافری باشد بخانهٔ خود رسیده بود و درین مقام
مسافر بخانه آن باشد که این نقطه از خانهٔ هفتم برین خانه آید و از زندان
بیرون آمدن و از بیم خلاص یافتن آن باشد که این نقطه از چهارم به پنجم منتهی
شود و درین حال خانهٔ اول یا باشد و پنجم ضرورت و چون آتش
به پنجم رسد منتهی شود ان مرتبت یعنی یازدهم همان طریق باید که نار
در اول می باید که خانهٔ دوم یا باشد حکم بر سعادت و سلامت
و اگر باشد حکم بر عکس آن باشد و کوه فرموده است این معنی همانست
که آتش از چهارم آید که خانها را آتش را آتش بود که نقطهٔ عالیست کوه ازین
دلیل باشد و چون غایبی طلب کند یا راه کم شود این حوالت بکوه کند و معنی
تثلیث همان باشد که از پیش گفته شد که این نقطه همان نقطهٔ اولست و باد

در ششم و آب در هفتم و خاک در هشتم چنین باشد و روز عید و ایام شریف
همچنان با نار از چهارم است که پنجم آید و باد که مطلوب جزوی اوست و نقطه
از خانهٔ ضد خلاص یابد و به خانهٔ خود رسید روز عید و ملوک و سلاطین
و هرچه بشادی و خرمی تعلق داشته باشد درین حال باشد و رعد و
برق و علامت هوا و حکما و علما و عجایب و غرایب ازان باشد که چهارم
و پنجم و ششم و دوم چنانک مخصوص بریک رمل باشد و آن بهر
حال سیلی زده باشد و بیرون آمدن پیغمبران ازین دلیل میتوان گفتن
که این کتاب دانیال علیه السلامست که بیرون آمدن پیغمبران ذکر کرده است
چراکه لا نبی بعد محمد علیه السلام گفت پس معلوم شد که این کتاب مقدمست
بر دیگر کتب مصحفه و این ناکس از استاد استماع دارد که این کتاب
یونانی بوده و امام ماشاء الله مصری باز عربی کرده و دیگر استاد پارسی
کرده اما مایل المرکز که فرموده آنست که خانهٔ اول وتد آتشست و پنجم مایل
وتد و نهم زایل وتد و دوم وتد بادست و ششم مایل وتد و دهم زایل
وتد و سوم وتد آبست و هفتم مایل و یازدهم زایل و چهارم وتد خاک
و هشتم مایل و دوازدهم زایل علوم عالی و منطق و فلسفه و بانگ داشتن
و محکمه و قاضی همان حکم است در پنجم که نقطه از چهارم بدو رسد و حکم
پنجم که نقطه از یازدهم آید باین دو شکل نموده شده است همان
باشد بلکه درین مقام به منتهی نشود و چنانک از سوم با اول از هفتم
به پنجم باشد اگر این نقطه با نقطهٔ باد از چهارم آید عیش و طرب و جمع آمدن
حکما و علما و عروسی باشد و سایل بهر نیت مراد بیابد و اگر این نقطه
از چهارم آید و باد از هفتم بدو منتهی شود چنان باشد که غایبی بوطن باز

رسد و خبر خوش برسد و ازین دلیل باشد که درین مقام کسی از بند و بیمی
خلاص یابد و جدی از مقام دیگر از بندی خلاص یابد و باهم اتفاق کنند و دشمن
مقهور گردانند بهر حال مراد برآید اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود و باد از چهارم
بدو رسد در خانهٔ ششم [شکل] باشد که از حبس خلاص یابد و سایل از هر بدی
که باشد خلاص یابد و بمراد برسد اگر این نقطه باول از آن شکل میزانی که
باز نمود اینجا نیز همان باشد اگر این نقطه در پنجم [شکل] منتهی شود و نقطهٔ آب از
چهارم [شکل] در سوم باشد مخصوص بر یک رمل باشد و سایل را بکلی مراد
حاصل باشد و هرچه خواهد بمراد برسد و [شکل] در میزان و امهات اینست
[شکل] [شکل] [شکل] و هیچ امهات دیگر نخواهد بود شجره و اما اگر این نقطه بخانهٔ
ششم منتهی شود دلیل کند که چیزی بدست آرد از هر نوع مکسب و خریدن
غلامان و کنیزکان و کم شدن بیماری و اطلاق محبوسان و بیرون رفتن
از غم و این نقطه را این خانه مطلوب جزویست و خانهٔ زیردستست
و مطلوب منفصلست اگر سوال از چیزی دزدیده و گم شده باشد آن
چیز از دست سایل رفته باشد اگر اینجا نقطهٔ هوا باشد آن چیز حاصل
شود و اگر نقطهٔ ناری مفرد باشد حاصل نشود و اگر نقطهٔ آبی بود آن چیز را
بدست زنی یا کنیزکی یا خادمی بعد از مدتی یکماه بیابد و لیکن اگر نقطهٔ
خاکی باشد آن چیز در زیر زمین مدفون بود و اگر محبوس را این حال
باشد خلاص نشود تا بمیرد و اگر گریخته را این حال باشد در بندی افتاده باشد
او را چیزی عظیم بود بحسب هر نقطه خانه را طلب کند چنانک اگر نقطهٔ ناری
فرموده بود از جانب شرق باشد و اگر نقطهٔ آبی از جانب غرب و اگر
نقطهٔ ترابی باشد از جانب جنوب باشد و اگر نقطهٔ بادی باشد از

جانب شمال باشد و جهات مابین البین نیز همین مثال و قیاس
بیرون آرد تا آن حد که بجزو جهت رسد که پیش ازین نپذیرد و این عمل
در دفین و غایب نیکو بکار آید و این عمل تحدید خوانند ثمره اما چون
آتش به ششم منتهی شود از یازدهم در خانهٔ اول [شکل] باشد چیزی بدست
آرد از انواع مکسب بدانکه خانهٔ ششم خانهٔ مال است چراکه نقطهٔ باد حاکم
بر دوم و ششم باشد و چون بعد از دوم و ششم خانهٔ باد دست مال باشد
و خانهٔ مکسبست و دیگر آنک خانهٔ ششم غلام و کنیزک باشد چون غلامی
را مالی باشد از آن صاحب باشد پس روشن شد که مال مال باشد
و غلام و کنیزک و بیمار و محبوس درین باشد چون نقطه بمرّ راست بخانه
آید ضمیر از آن خانه بیرون نباشد و اطلاق و محبوس بیرون رفتن از
غم بدان معنی باشد که این نقطه از چهارم به ششم منتهی شود درین حال
در خانهٔ اول [شکل] باشد و [شکل] در پنجم و مطلوب جزوی از پیش گفته شد که مطلوب
جزوی آتش و باد دست و خدمتکاران و زیردستان ازین خانه باشند
اگر سوال سایل از چیزی دزدیده باشد نقطه بهر خانه که برسد بحسب
تعلق دزد باشد دران خانه و فرموده که اگر کسی سوال از چیز دزدیده کند و
باد باو باشد باز یابد بدان معنی که آتش بدین خانه آید و نقطه خانه باشد
که مطلوبست باز یابد و چون باد نباشد باز نیابد و نیز چون [شکل] با [شکل]
ضرب کنی [شکل] شود باز نیابد و آنکه نقطهٔ آبی فرموده این معنی خاص با
[شکل] است و زنی و کنیزک و خادم از بهر مونثی نقطهٔ آبست و باز یافتن
را مدت یکماه فرموده است این عدد آنست که چون [شکل] با [شکل] ضرب کنی
[شکل] شود [شکل] شکل سومست و از ابجد ببیت و هفت عدد دارد و از خانهٔ

اوکه سومست سه مرتبه باشد جون سه بر سر بیست وسعت بری هی راست
باشد و بدانک عدد در شکل ازا بدح جنانست که فرد در اتش یکی و زوج
دو و باد در فرد دو و زوج جهار و آب در فرد جهار و زوج هشت و خاک
در فرد هشت و در زوج شانزده و تمام این عدد سیصد و شصت باشد
جنانک در ربع دایرهٔ عدد حاصل شود بدین شمال
جون ما را شکل غرب جنوب در خانهٔ جنوب
آمده خانهٔ جنوب را باز بجهار قسمت کردیم تا جهت
شرق جنوب باز دست آورد و جون شکل

	جنوب	
شرق	غرب جنوب / غرب شمال	غرب
	شرق جنوب / شرق شمال	
	شمال	

شرق جنوب	غرب جنوب
شرق شمال	غرب شمال

غرب شرق دادیم درین مربع آخرین مابین البین اکنون بدانک این
نقطه از یازدهم اید که مراد وست و جهارم و جون نقطه از مر راست شکل
میزانی و غیر میزانی منتهی شود حکم آن همان خانهٔ دوست و اگر این نقطه
از جهارم به ششم منتهی شود و نقطهٔ باد از یازدهم دلیل بر نیکویی حال باشد
و کسی از حبس خلاص کنند و خلعت دهند و جاه و منصب باز دهند اگر
نقطهٔ اتش و باد با هم از جهارم بدین خانه آید در خانهٔ پنجم و ششم
دلیل بر کلی مراد و کر گنجینه باز اید و کم شده باز بیند و مال باز بدست اید
و زندانیان خلاص شوند و رنجور از رنج خلاص یابد و ان یک ملی
باشد و امهات اینست و اگر این نقطه به
با نقطه باد از مر خود منتهی شود دلیل کلی مراد باشد
و اگر این نقطه به منتهی شود و نقطه آب دلیل زیادت
شدن مال باشد و کسی سعی کند و فایده باو رسد و درین حال اول و سوم
باشد اگر این نقطه به منتهی شود و نقطه آب در دوم باشد

کلی مراد باشد و اگر در دوم آب نباشد از مراد باز ماند اگر این نقطه از
جهارم بدو منتهی شود یعنی نقطهٔ آب از یازدهم در اول باشد
و سوم گوییم کسی سفری خواهد کردن از سوی دریا یا جایی که آب
بسیار باشد یا رود سخت در راه باشد نیکو بود و مکسب کند و کلی ضمیر
بمراد رسد بهر نیت از پیش گفته شد که جون نقطهٔ خاک باشد یعنی نیکو باشد
و بحث کرده شد اکنون اگر باشد و نقطهٔ اتش بدو منتهی شود دلیل
بر نیکوی بود و اگر نقطهٔ اتش و آب با هم بدو منتهی شود از مال و مکسب و غلام
و کنیزک ملول باشد و هیچ مراد نخواهد بودن اگر این نقطه از جهارم آید و آب از
یازدهم همان حکم باشد که و این نیکوتر بود اگر این نقطه به منتهی شود غایب
شده باز نیاید و مال مکسب نکند و مرادی نخواهد بودن از سبب نقطهٔ خاک
که با او بود و جون با ضرب کنی خاک معدوم نشود شجره اکنون
اگر نقطهٔ ناری در هفتم منتهی شود دلیل باشد بر وصول مطلوب کلی و
این نقطه در خانه همچنانست که کوکبی در شرف باشد و نفوسی را که غیر این نفس
باشد در زیر دست خود بیند جون ملوک و سلاطین و لشکرها و بیگانه
و غایبان و زنان سلیطه و اگر نقطهٔ ناری فرد بود و اگر نباشد و اگر
نقطهٔ هوایی یا آبی غایب زود رسد و اگر مایی باشد غایب دیرتر رسد
و اگر نقطهٔ ترابی باشد غایب آنجا زن دارد و خان و مان بنیاد گرفته
باشد اما در هفتم نقطهٔ ناری ضعیف باشد در طبیعت مگر با او هوا باشد
مقوی اوست در گرمی انگاه اینک مایهٔ قوتی دارد و این خانه را باب
السما خوانند و هرچه در عالم واقع شود از ین خانه بگوید و هرچیزی که شاید
که متصل شود از ینجا گوید و ماهها و سالها و نوروزها از ینجا بگوید و خسوف

وکسوف و باران وقحط و وبا و زلزله وملخ وبلاها که بدید آید فی الجمله
خیر وشرّ عالم وعالمیان بدو تعلّق دارد وقایم مقام مسئول بود **ثمره**
امّا بدانک جون نقطهٔ نار در هفتم منتهی شود در خانهٔ اوّل باشد وخانهٔ پنجم
شکل داخل میزانی باشد وجون نقطهٔ آتش بخانهٔ مطلوب کلّی خود باشد
وحصول مطلوب کلّی باشد جنانکه خانهٔ سوم در اوّل باشد جون
با ضرب کنی شود که مطلوب کلّی باشد آب وآتش شاید که درین
مقام نیز واکر درین مقام باشد با اوّل هم شود ونسبت بکوکب
در شرف کرده است از معنی آتش مفردات در خانهٔ آب ونفوس
غیر این نفس آنست که نقطهٔ آب مفرد در اوّل شود وجهان نقطهٔ آبست
که اینجا آتش شده است جون این نقطه اینجا با خانه ضرب کنی شود
جون این دو شکل مثلثه کنی باشد نفوس وغیر نفس این باشد که از
مثلث نقطهٔ آب معدوم شود ودر زیر دست خود بیند ملوک وسلاطین
این معنی خاص است امّا لشکرهای بیگانه وغایبان وزنان سلیطه و
بدانکه این خاص بایک رمل باشد وطریق در میزان باشد
نقطهٔ آتش در نهم وباد از دوم منتقل شود به هشتم وآب در جهارم و
خاک در هشتم از جهارم بهر حال سایل را نیکو نبود وجون نقطهٔ هوا باشد
غایب زود برسد یعنی باشد واین نقطهٔ نار وهوا با هم از تمر است
منتهی شود **ودر رملی ضلعی وفطری** جنان باشد که نقطهٔ فرد همه بشمارد
اکر از سی ودو عدد زیادت باشد آن رمل فطری باشد واکر سی ودو
کمتر باشد ضلعی بود ودر احکام رمل ضلعی اتصال باشد وفطری انفصال
باشد وجون نقطهٔ نار در خانهٔ مطلوب کلّی معدوم ضدّ او بجای او

یعنی نقطهٔ ترابی غایب وطن کرفته باشد وروی آمدن ندارد واین خاص
است واکر نقطهٔ خاک نیز با او منتهی شود حکم آن زیادت باشد از ین
وهیچ نباید که ضعیف باشد بدانکه این آتش بالحقیقه نقطهٔ آبست ودر خانهٔ
آب منتهی شده است البتّه ضعیف باشد ودر سوم نیز کفته است
که ضعیف باشد الّا ضعیف این مقام بیش باشد وجون نقطهٔ آتش که کرم
وخشکست در خانهٔ آب سرد وتر آید اعتدال کیرد کوییم در رشدی باشد
وجون نقطهٔ هوا با او باشد که کرم وترست قوّتی بازید بدکند هرجند
که باد نیز نقطهٔ آب شکل دوست الّا آنه آن باشد که نقطهٔ آتشیست
واین خانه را باب التمامی خوانند وبدانک خانهٔ هفتم خانهٔ مقصد
الاشیاست جون ازین مقام بکذرد نقطهٔ شکل سیر نکون شود و
این خانه ضمیرست یعنی هیج حال ازین مقام بیرون نیست جون رمل
از حال سپال عالم باشد خسوف وکسوف وقحط وزلزله وخیر وشرّ
عالم ازین خانه باشد در نقطه وشکل وبقایم مقام مسئول بی خوانند
این ناکس از استاد علیه الرّحمه استماع دارم که فرموده است هرکاه که
از بهر ضمیر با سایل در کفت وکوی بکو این ضمیر از هفتم بیرون نیست
وبدانکه هیج نقطه از تمر غیر باین مقام امکان نیست الّا از دوازدهم
جنانک دوم **شجره** امّا جون نقطهٔ نار در هشتم منتهی شود این خانهٔ
موت وفناست وتحت الارض وخبایا ودفاین ومقابر ومیراث
نقطهٔ نار را درین خانه هیج وجود نیست در فعل مکر در قوّت که بدانی
ناری هست والّا خانهٔ عدم نار است این خانه برما تعلّق دارد واکر
نقطهٔ آبی انجا بود بفسردد ویخ کردد وجون بفسردن سیماب در کان

وبستن زر و نقره و نحاس و بر معدنها و کارها بوشیده و فرزند
که در رحم باشد برین جمله دلیل بود و نقطهٔ ناری را درین خانه سکونست نه
حرکت چون انجا رسد سیاه شود و رنگ زمین گیرد و چون در اول
بود سفید بود و بر جاهها و کاریزها و تنورها و تونها و گرمابها که در زیر زمین
بود و بر جایهاء تاریک و شب تاریک اگر نقطهٔ ناری با هوا بود بر
افتاب و ماهتاب دلیل کند و دلیل بود بر بنانها درختیه و اگر سوال
از حال رنجور بود در خطر بود و لیکن بجهد نقطهٔ ناری که آب را هوا
گرداند و اگر باشد مرگ بود و اگر نقطهاء علوی باشد بر خروج
بادشاه دلیل کند بر کمین لشکر بر مکر و حیلت و فریب و چون نقاد سفلی
بود بزنان روی بوشش و اهل برده و اگر آتش با خاک بود بر زنان
روی بوشش و اهل برده و اگر آتش با خاک بود چون بر زن حامله
دلیل کند و اگر نقطهٔ ناری در دوازدهم تولد کند با هوا فرزند نرینه بود
و اگر نقطهٔ آب و خاک بود فرزند دختر بود و حیوان دیگر بر همین قیاس
کند و عمق اشکال در خانه باشد و عرض در هفتم و طول در اول خبایا
از ینجا گوید و سبکی و سنگینی و بوی و رنگ در دوم و شکل در چهارم و قدر
و قیمت در دهم و جوهر در اول بود و مزه در سوم اما جوهر نقطهٔ زمین
بسته شده است و آن طالب زمین بود و دایم زمین را طالب باشد
تا فعل خود باو رسانند و او را نیز بحرکت حرارت از بند سکونت برد
باز رهانند تا او نیز بیک جانب گشاده چون آب بس نقطهٔ هوا را این
خانه جانست که آتش را آب یعنی سوم برین سبب مقوی بقوت
بود این نقطهٔ نار را در قوت نه اندر فعل زیرا که نقطهٔ زمین با هوا در فعل

برابرست و لیکن نقطهٔ هوا در فعل جزوی زایدست بر خاک و خاک را
لطیف گرداند و بخود میکشد تا خاک نیز از رجعت هوا ملاحق کرهٔ هوائی شود
و این علامت در ذات آفتاب بدیدست و آتش نیز آب را همچنین
طالبست که اگر نه حجاب دایرهٔ زمین بودی که واسطه شده است میان
آتش و آب آبها مستحیل گشتی و هوا شدی و تولید نبات و حیوان نبودی
و مردم باید که همچنان دانند که زمین و آب هر دو با هم امیخته شده است چنانک
گوشت و خون و هر دو را ثبات بدیگرست هوا آب را در زمین جوید
نه زمین را در آب چون روغن را که در مغز جوز جوید نه مغز جوز را در روغن
و لیکن آنست که بدرجهٔ وضع آب فرود از زمینست و هر دو با هم آمیخته
تا بدین سبب نبات و حیوان تولید می یابند که عالم آبادان می شود این
بود و اینست حکم نقاط و خاصیت ایشان که نموده شد برین قیاس حکم
کند تا خطا نیفتد والله اعلم **ثمره** اما بعد بدانک چون نقطهٔ نار در
خانهٔ ششم منتهی شود در خانهٔ اول یا باشد و معلومست که خانهٔ
موت و فناست و تحت الارض و چون نار بدین خانه آید او را قوتی
نباشد و از و حکمی نباید و این قوت که فرموده است آنست که چون نقطه
را در شمار آری این یکی باشد و این معنی خاص با بلکه و چنین
باشد و عدم لازم آید چرا که این چهار شکل نقطهٔ باد ندارد که گرمی دهد و
چون چهار شکل با شکل خانه طرب کنی باد موجود نشود که خانهٔ خاکست
یعنی سرد و خشک چون نقطهٔ آب باشد سرد و ترست البته بفسرده
و یخ گردد و خانهٔ ششم خاک باشد کان از دلیل فرموده است و خانهٔ
عدم ششمست فرزند نیز که در رحم باشد عدمست و هر کاری که بوشیده بود

ازین خانه باشد و سکون این نقطه درین خانه آید منتقل نشود پس سکون
ازین دلیل گفته است و معلومست که آتش چون در خانهٔ خود برسد سفید
باشد چون بخاک آید سیاه شود و چون ازین پیش گفته شد که ششم تحت
الارضست چاه و کاریز وانچه در زیر زمین باشد و تاریک باشد و شب
بسبب تاریکی گفته است و چون نقطهٔ باد باو باشد گرمی و تری باد
با سردی و خشکی برابر شود انگه روشن گردد آفتاب و ماهتاب ازین
دلیل فرموده است و رنجور بمیرد چون نقطهٔ باد باو نباشد و اگر نقطهٔ
باد باشد خلاص یابد اما بحث که فرموده است بدانکه این معنی درباب
نقطهٔ باد فرموده است که چون نقطهٔ باد در ششم به منتهی شود و رمل از بهر
رنجوری باشد چون با ضرب کنی شود رنجور برخیزد و در بحث
نقطهٔ باد در ششم مثال به کرده و بحث آتش میکند و چون این نقطهٔ
باد به ششم منتهی شود دلیل بر خروج پادشاه باشد و چون این چهار شکل
باشد که نقطهٔ باد درین مقام منتهی نشود دلیل کمین لشکر و مکر و حیلت باشد
و چون این نقطه به و منتهی شود بر زنان روی پوش دلیل کند و
بر زن حامله و بدانکه شکل بطن را گفته اند و مذکر و مونث که فرموده است
آتش و باد مذکرست و آب و خاک مونث و در دوازدهم اعتبار کرده است
که چون از پیش گفتیم که ششم خانهٔ رحمست و بطن متولد ششم و دوازدهم
باشد که از بطن بدر آید اگر نقطهٔ علوی باشد فرزند نرینه بود و اگر نقطهٔ
سفلی باشد فرزند دختر بود و در شجره و غیره چنین باشد و بحث
طول و عرض و عمق آنست که تو بدانی که در رمل طول اولست و عرض هفتم
و عمق ششم و این بحث از انی جنی است که کسی چیزی در دست گیرد که از رمل

بگوید اصل آن چیز شکل اول آن رملست و سبکی و سنگینی و بوی و رنگ
آن در شکل دوم و شکل آن از چهارم و قیمت ان از دهم و مزا از خانهٔ سوم
و بدانکه نقطهٔ زمین را خدای تعالی بسته آفریده است و باد طالب زمین باشد
و آتش طالب آب در طبیعت و چون این چهار شکل باشد که نقطهٔ باد دارد
و خاک را از بند سکون و برودت بازرهاند و یک جانب بسته و گشاده معنی
آنست که اعتدال گیرد و نقطهٔ باد در خانهٔ خاک و در چهارم گفته است و این
آتش و باد در خانهٔ هفتم چنین باشد آب را و اینجا خانهٔ سوم فرموده است
و چون چنین باشد مقوی بقوت باشد بدانکه مقوی آتش بادست در
حرارت و از ان بادآنست در سردی و خاک مقوی آبست در رطوبت
و آتش مقوی خاکست در یبوست و خود روشن فرموده که نقطهٔ هوا با
زمین در فعل برابرست یعنی در اعتدال و زاید هوا بر خاک آنست باد
علوی و لطیف است و خاک سفلی و کثیف و آتش با آب نیز چنین باشد
و این معنی روشنست که آبادانی عالم از خاک و آبست و مثال گوشت و
خون بر خاک و آب کرده است و روغن و جوز نیز چنین باشد اگر این
نقطه از ششم به ششم منتهی شود در اول باشد و این حکم از ان بدتر
باشد و اگر این نقطه از چهارم بدین خانه آید درین حال اگر رنجوری باشد
در حال بمیرد و بهر حال بد باشد و اگر این نقطه از مرراست به منتهی
شود و باد از چهارم رنجور را بد باشد و دفین ظاهر شود و هرچه پنهان بود
پیدا شود و اگر آتش از ششم آید و باد از چهارم آید رنجور مرده بود
و بهر نیت که دارد سایل را نیکو نیاید و اگر این نقطه از مرراست آید
و نقطهٔ باد از دوم آید طلب میراث کند یا دفین حاصل شود و اگر این

کوی زیرا که هوا متعلق دو خانه است و نیز از برای اشغال ایشان و کارهاء
بزرگ طلبد یا منصبی خود را بازجوید و نیز از بهر دوستی که میان ایشان
عشق بود متفرق شده باشد غم میخورد و باز میطلبد ولیکن حال این نقطه
چنانست که او بیک روی طالبست و بیک روی مطلوب چنانک [illegible] و
[illegible] در خانهٔ اوست و بروی دیگر طالبست در جزوی طبیعی زیرا که غذای هوا
از آب بود آبست که هوامی شود پس بدین سبب طالب یکدیگرند و
مطلوب یکدیگر همی رسند و همی ستانند یعنی از آب میگیرد و باتش مے
دهد تا آن حد که بدرجهٔ آتش میرسد که مقام طلبست پس چون چنین باشد
طالب کلی بمطلوب کلی رسیده باشد و طالب جزوی بمطلوب جزوی
رسیده و این کل احوال ضمیر باشد بر حسب شهادت نقطه **ثمره** اما
بدانک چون نقطهٔ بادی در اول منتهی شود در خانهٔ ششم [illegible] یا [illegible] باشد
و در دوم شکلی باد بسته میزان و چون باد در خانهٔ آتش باشد ممد آتش بود
باد سموم ازین معنی است و در جای آتش کرده آنست که چون نقطهٔ باد
که گرم و ترست در خانهٔ آتش گرم و خشک آید اعتدال یبوست و برودت
باز بدید آید و حرارت فزون شود صاحب ضمیر از حال خود اندوهگین
شود و دم سرد زند چنانک از جایی بخاری بیرون آید و این معنی خاص بلی
[illegible] است اگر چون [illegible] ضرب کنی [illegible] شود که آتش باد باهم در فصل تابستان
مثال باد سموست و در فصل زمستان مثال آتش در جاه و آنک عاشق
فرموده است آنست که نقطهٔ باد مطلوب جزوی نارست و علوی
باشد عشق ازین معنی است خاص [illegible] و عشق بی غم اندک باشد الا غمی
باشد نزدیک بشادی و اگر در دوم [illegible] یا [illegible] باشد دشوار باشد که نقطه

نقطه از چهارم آید و باز از دوازدهم خانهٔ اول [illegible] و دوم و پنجم [illegible] سایل را
درین حال هیچ مراد نیست و اگر این نقطه از ششم و باد از دوازدهم
آید مراد سایل برآید بمددی کسی دیگر و اگر به [illegible] منتهی شود چنین باشد
و اگر این نقطه از ... خود منتهی شود به [illegible] و باد و آب از ششم اگر کسی
در حبس باشد کسی مدد کند خلاص شود و بر دشمن ظفر یابد و اگر آتش و باد
از ششم آید و آب از دوازدهم چنین باشد و اگر سه نقطه از دوازدهم آید
و امهات سه [illegible] و [illegible] باشد عظیم بد باشد بهر حال و اگر [illegible] باشد در منتهی
شدن آتش و باد نیکو نبود و اگر خاک نیز با و منتهی شود بدتر باشد و اگر
این نقطه با نقطهٔ آب از ششم به [illegible] منتهی شود و نقطه باد از دوازدهم
طلب دفین و جوهر کند و در دریا طلب صدف و بازرگانرا از سفر نا
ایمن باشد و حذر اولیتر بهر حال نیکو نبود و ازان [illegible] و ازان حکم
کرده شده است والله اعلم بالصواب **باب دوم در نقطه باد شجره**
اما اگر نقطهٔ باد در خانهٔ اول منتهی شود چنان بود که گوی باد ما سموست یا چنان
که در جای آتش کرده اند با هوای او بنسبت چون آتش نفس را نیز حال این
چنین می نماید که دم سرد و گرم میکند و در نفس خود بی مرادست
گوییم انجا یا عاشقست یا غمی دارد بهم نزازان یا طالبست که بمطلوب رسد
بدشواری و امید بود بسرخ چهره که به بزرگان نسبت دارد یا خود بزرگ
زاده بود اما از حال خود بحال دیگر افتاده بود و در رنجی بود از دوستی که
بصورت دوست بود اما بفعل دشمن بود که از پهلوی او خود یا باو هم کاه
بود و او را درین حال از انکس هیچ راحت نبود با هم تیزی کنند و با او بسبب
غذای خود ساخته بود و اگر نه سازد و باشد که ایشانرا باهم نسبت مالی بود د...

مطلب ثانی نقطهٔ باد

آب ندارد واگر این دو شکل باشد هیچ دشوار نباشد وسرخ جهره
که به بزرگان نسبت دارد آنست که باد را در مزاج بدم گفته اند این یک
رمل باشد که در میزان باشد و باد در اول منتهی شود و آتش
در ششم منتهی شود وشواهد باد در اول آتش شکل یازدهم باشد و
وشواهد آتش در ششم آتش شکل نهم و آن نیز باشد و امهات این
رمل اینست وجون باصل روی هر دو نقطه یکی باشد و تمر
راست باشد وشواهد نیز یکی باشد و در دوازدهم تکرار کرده از حال
بحال افتاده و بزرگ زاده وسرخ جهره این رمل باشد و دیگر انک این
هر دو نقطه که در میزانست آتش و باد هر دو نقطهٔ طولست و جماعت میشود
که درین رمل موجود نیست اما انک در رنجی بود از دوستی این معنی
آنست که این نقطه در اول منتهی شود و در میزان بود و آتش در
ششم و دوم و پنجم و یازدهم و نهم و دوم رنج
است و اوناد و یعنی سیزدهم وشواهد یکی مطلوب را مطلوب
اوست و یکی او ناد دوست و دشمن ازین دلیلست و دیگر انک
با زوج در دوم نباشد جون باد با اول رود پس بوجود این زوج که
رنجی است و به باز بد امده خوف حمره است لاجرم دشمن بود
از سبب مال کنت وکوی و امهات اینست و نه آن باشد
که زیادت ازین نباشد شاید که امهات دیگر باشد و سال خشک و تنگی از آن
بود که امهات اول باشد که هیچ نقطهٔ آتش و آب نیست تا در میزان
نقطه باشد و بمرکز خود منتهی شود و جون نقطهٔ آتش در مرکز با شکل خانه ضرب
کنی آتش معدوم شود و جون باد درین مقام ضرب کنی باد معدوم نشود

و درین حال در ششم باشد که اگر باشد حکم نه این بود و پیدا شدن زلزله
خاص با باشد در چهارم و باد بدو رسد و آب از دوم نقل کند و بدو
منتهی شود و خانهٔ ششم باشد و قوت گیرد و زوج بشکافد و زلزله و
چیزهای غریب و عجیب پیدا شود و ازان مرد ساحر که پیدا شود این معنی
و امهات اینست و دوستی ظاهر بسبب مال باشد که از خود
و تیزی کند با هم نازند همه با این یک رملست و فرموده که طالب بمطلوب
رسد بدشواری ازین دشوارتر نباشد که این یک رمل اگر از طرفی
دیگر بدو رسد و این دو کانه که در میزانست آتش عرضیست و باد طولی و ازین
عرض و طول شکل طریق حاصل شود و در سوست که به پانزدهم خود باشد
و دیگر طالب و مطلوب کلی و جزوی فرموده و تمثیل بر و کرده است
که باد مطلوب آتشیست و جون نقطهٔ باد در خانهٔ آتش آمده بروی طالب
باشد و بروی دیگر مطلوب جزوی طبیعی که نقطهٔ باد مطلوبست میان آتش
و آب و غذا از آب ستاند به آتش دهد و این معنی خود روشن فرموده است
و دیگر انک مطلوب است در دایرهٔ ابجد و مطلوب است
و در دایره خط و این معنی چنانست که شکل بعد مطلوب قبل قبل باشد
چنانک سیزدهم و شکل چهاردهم در تسکین ابجد طالب و
مطلوب باشد و در تسکین خط شکل شانزدهم و شکل اول چنانک
طالب و مطلوب و میفرماید که در خانهٔ اوست یعنی در چهاردهم
است و ازین نیز معلوم میشود که شکل چهاردهم است در عدد نه از آن
پنجم و جون بخانهٔ او رود دلیل برانست که خدمتکار خانه نیز عرض دارد و
بدانک خانه بی شکل و شکل بی خانه در احکام نمی آید جون شکلی در خانهٔ

ابد حکمی توان کردن وچند شکل که خدمت یک خانه میکنند این چنانست که
شکل در تسکین ابدح باشد حاکم خانه است وپنج دیگر خدمتکار و بیند در جدول
ابدح از پیش گفتیم که هر تسکین از کدام جدولست و دیگر آنکه مشهورست که
شش تسکین در رمل باشد و در کتبها مسطور اما در هیچ کتاب نبوده
وما اینجا شش تسکین باز نماییم اول تسکین ابدحست که از ام الدایره خوانند
از پیش باز نموده شد و دیگر تسکین بزدحست از ادایرهٔ عدد میخوانند و
درین نوع تسکین هیچ باصل او نیست در شکل و شریک و موازین ارباع
و اصول اوتاد و دایره اینست
و دیگر تسکین مثلث ابدحست که آن باسم آدم راست می اید و موازین
ارباع دارد و میزان اول ونهم الا میزان شکل و شریک ندارد اینست
و این
دایره در مصباح احکامی دارد روشن و دیگر تسکین زعداست هر چند که
میزان اول ونهم دارد الا موازین ارباع ندارد و شکل و شریک دارد اینست
و
دیگر تسکین ابتغ و این تسکین میزان اول ونهم دارد الا ارباع ندارد
و اوتاد راست دارد اینست
و شکل هفتم زوجست و پانزدهم طاق و در تسکین جدول چنین باشد
شرط آنست که هفتم به پانزدهم بدل کنند و ششم با شانزدهم که ایشان
میزان همدیگراند و دیگر تسکین طرتیست و این را میزان اول ونهم باشد
الا هیچ قانون دیگر ندارد و تسکین اینست
و این ششم تسکینست که صفت نیست و امکان

نخواهد بود که بیرون از این تسکین دیگر تواند بود و تسکین ابدح صاحب خانهاست
و باقی خدمتکارانند و دایرهٔ کلی که در اول باز نموده است از بیست و تسکین
حرف نه از بیست خصوصا بیوت اکنون بدانکه چون این نقطه به منتهی
شود نیکو حال بود و مراد برآید از هر چه طلب کند و اگر این نقطه به منتهی شود
سایل بهمه مراد برسد و اگر این نقطه از سوم باول آید باشد دلیل بر نیکو
حالی و الا از فقر با ملول باشد و اگر به منتهی شود نیکو بود از هر چیز که
دارد اگر نقطهٔ باد و آب باهم از سوم باول ابد باشد مراد دارد و زیادت
میطلبد و بیابد اگر این نقطه از هفتم باول منتهی شود رسیدن غایب و اگر به
منتهی شود همچنین بود و مال غایب و درین حال شکل دوم باشد و
این نقطه به منتهی شود درین حال باید که خانهٔ چهارم نقطهٔ خاک باشد کل مراد
او باشد و اگر نقطهٔ خاک در چهارم نباشد در مراد توقف افتد اگر این
نقطه با نقطهٔ خاک از نهم باول ابد و در چهارم نقطهٔ خاک نباشد حذر باید کردن
تا از دوستی در رنجی نیفتد و اگر خاک در چهارم باشد رنجی نباشد الا مرادی
نیز نباشد و اگر این نقطه از سوم باول آید و نقطهٔ خاک با او ابد از سوم بی
غم و اندوه نباشد و دوست درصورت و دشمن در معنی این باشد و اگر این
نقطه از مر خود آید و خاک از سوم آید بد بود و از سبب مال گفت و گوی بود
و حذر باید کردن تا دشمن مظفر نشود و اگر این نقطه از سوم آید و خاک از
نهم دلیل بر ملالت خاطر سایل باشد الا از دوستی خرم شود و مراد یابد
و چون این نقطه از سوم باول منتهی شود خانه ششم باشد اکنون این
نقطه از هفتم ابد و نقطهٔ خاک از سوم مرادی که دارد روی نماید الا وفا نکند اگر
نقطهٔ از هفتم آید و نقطهٔ خاک از نهم میان غم شادی پیدا شود و مراد براید

جون درخانهٔ جهارم نقطهٔ خاک باشد واکر نقطهٔ خاک درجهارم نباشد زیادت
مرادی نیست اکر این نقطه از ممر راست باول منتهی شود ونقطهٔ خاک از بنجم
کوییم عاشقست ودوست باو بدست وحذرا ولیز نیست واکر این نقطه به
طریق منتهی شود از هر ممرّ که باشد باهر نقطه که باشد باید که نقطهٔ خاک درجهارم
باشد نیکو بود واکر نه بد باشد اکنون جون نقطهٔ خاک به [شکل] منتهی شود در
خانهٔ ششم [شکل] باشد نیکوتر بود وسعادت زیادت کند وجون به [شکل]
[شکل] منتهی شود درخانهٔ ششم [شکل] باشد نیکوتر بود اکر این نقطه بشکل غیر
میزانی منتهی شود احتیاج بر انقلاب باشد واکر به [شکل] [شکل] منتهی شود درین حال
جون خانهٔ ششم [شکل] باشد نیکوتر باشد واکر این نقطه به [شکل] [شکل] منتهی شود
درین حال باید که در ششم [شکل] باشد نیکوتر باشد واکر عکس این باشد
حکم بر عکس کند دیکر انک جون این نقطه در اوّل آید با نقطهٔ آتش در دوم [شکل]
و با [شکل] باشد نیکو بود در حکم وجون با نقطهٔ آب اید در دوم [شکل] با [شکل] باشد
عکس آن حکم کند ونقطه از سوم ونهم وهفتم از ممر نار مخالف در شکلی با میزانی
کننده شد ازین جهار دیکر جنان بود وهر شکلی که با شکل خانه ضرب کنی وخاک
معدوم نشود بی تفکری نباشد **تبجره** اما اکر نقطهٔ باد در دوم خانه
منتهی شود بر وصول مراد باشد ومال بدست اید وانجه میطلبد بیابد وقرض
بکسی دادن نشاید واکر نقطهٔ نار در دوم خانه منتهی شود نار وباد بود دلیل بر
تلف شدن جیزی از دست بود واکر نقطهٔ آبی بود دلیل بر رسیدن حال
از خویشان باشد واکر نقطهٔ خاک بود دلیل بر طلب کردن مال از غایبان
ومیراث بخصومت حاصل شود **تبصره** اما بدانک جون نقطهٔ باد در
دوم منتهی شود درخانهٔ ششم [شکل] باشد وجون نقطه بخانه خود منتهی شود

دلیل مراد باشد خصوصا این نقطه واین خانه که این نقطه درین خانه بشکل
میزانی منتهی شود واز ممر راست ایدا زین معنی کلّ مراد بوصول میفرماید
وقرض نشاید دادن بسبب انکه این نقطه درخانهٔ ششم هم باد شود جون
نقطه درعرض همان باشد انکس مال بستاند بندارد که از ان اوست روی باز
دادن شکل بود وتلف شدن مال آنست که این آتش درخانهٔ آتش بادی
شود جون نقطه در مرکز خود از حال نکردد دلیل بر تلف شدن جیزی باشد
ازین معنی فرموده که جون نقطهٔ آتش دارد جیزی تلف شده
میطلبد وجون نقطه آب باشد دلیل بر رسیدن مال از خویشان از سبب
انک [شکل] در دوم باشد وجون با شکل دوم ضرب کنی [شکل] شود ودر ششم
با [شکل] ضرب کنی [شکل] شود وبیاض صاحب سومست ازین معنی مال از خویشان
رسیدن فرموده است ونقطهٔ خاک فرمود که مال از میراث رسد از سبب
انست که نقطهٔ خاک صاحب جهارم وهشتم است وجون [شکل] با شکل خانه
ضرب کنی [شکل] شود [شکل] در نقطهٔ خاک حاکم باشد بر خانهٔ جهارم وهشتم ازین معنی
میراث فرموده است وخصومت از بهر سوست نقطهٔ خاکست ودرین
نقطهٔ هیج انفصال نفرموده است که خانهٔ دوم کلی احکامست واز اسنا داستماع
دارد این ناکس که خانهٔ اوّل سایلست هرجه طلب کند دوم اکر این نقطه
با نقطهٔ آب بدوم منتهی شود دلیل کلّی مراد باشد از مال واز خویش
ودرین حال خانهٔ هفتم نیز [شکل] باشد اکر این نقطهٔ خاک در دوم منتهی شود
دلیل بر طلب میراث ومال بد کند وهیج مراد نخواهد بودن **تبجره**
واکر نقطهٔ هوایی درخانهٔ سوم منتهی شود یعنی در مطلوب خود بس اتصال
کرده است یعنی در تصرف آورده بود مالی با زنی واز کیفیت آن حال

بازمی پرسد تا این کار بسبب حرکات من بکجا میرسد اکنون بنگریم اگر
نقطه بچهارم میرود در غرض او را منع کنند از آن حرکت کردن بسبب این کار
از مراد خود باز ماند و بود که مضرّت بنفس او برسد حذرا و لیز و اگر نقطه بدوم
یا اوّل باز رسد کارها بر مراد بود و لیکن وی زود سیر شود و یعنی زود
باز گردد با مراد و این خانه و این نقطه سرد و مقوّی نباتات بود و خانه
اتصال چیزهاست و از ابیت الاجتماع کلی خوانند چون این نقطه اینجا برسد
لابد از حرکت بمراد برسد و لیکن در کار سستی بکند و در عمل تاخیری
نماید بسبب خانه ماهی و لیکن نقطه هوا او را ارشادی میکند بدین کارها
نصیبی وافر گردد پس لابد حاجت او برآید اما باید که هیچ سستی نکند که
از کار باز ماند اکنون بنگر که نقطه هوا را این خانه خواهران و برادرانست
بسبب آنکه از آب و هوایی زاید و بدین دلیل این خانه و این نقطه را
ماده میخوانند و ام الهوا گویند و خانه اتصالات نیز گویند یعنی که هرچه میشود از
نسبت وجود لاجرم خواهران و برادران و اقارب که نسبت بر تو دارند
حالات ایشان ازین نقطه نگرند و در خانه هوا ماده نسبت نری گیرد
بر مزاج نقطه و خانه پس درین خانه حکم دادن بیشتر میشود و تعلّق دارد بلواطه
و کارهای فحش کردن و لیکن دلیل کند بر بوستانها و آبهار روان
و سبزه زارها و نباتات عالی و غیر عالی و هر چیزی که از آب برآید و این
نقطه اینجا بجواهر مروارید و زمرد تعلّق دارد و از اجناس بزر معمول
و نقره نیز متعلقست و لیکن این اجناس مضروب و معمول بود تا بدانند که
بسبب حرکت مضروب میشود و معمول می باشد اگر سؤال از نقل و حرکت
بود نشانش آن بود که نقطه هوا بالا گیرد و خارج شود یعنی با تش پیوندد

و اگر این نقطه با آب پیوند غایب زود برسد و اگر این نقطه از هر دو
جانب برود بر پریشانی دلیل کند و بر سکون و حرکت منع او لیز بود اما
هر کاری که بدین خانه تعلّق دارد دیرتر برآید و لیکن چون برآید نیکو بود بسبب
نقطه نار و هوا و نظر ایشان از بزرگان شادمانه گردد زیرا که درین کارها
این نقطه را دو حدّ است یکی حدّ مطلوب منفصل و دیگر خانه شرف الحرکة
مع العمل و این عاشرست یعنی صاحب دهم و دوم اوست و او همچون سلطان نشست
در خزینه خود و کار خود و امر و نهی و سکون و حرکت اگر درین خانه بود
کارها نیکو بود بغایت و اندیشها بصواب رسد والله اعلم بغیبه اما بدانک
هوا در وقت گرما آتش را ممدود بود یعنی مدد کند و در وقت سرما آب را
ممدود و همچنین نیز در خانهای سرد آب را مدد کند و در خانهای گرم آتش را
اما چون در سوم خانه بود میلش بسوی آب بود اگر فرد بود در شکل چون
و اگر مرکب بود و چون میلش با تش بود تقویت کارهای بزرگان کند
و از آن صاحب ضمیر حرکت و نقل و سفر نزدیک و دیدن دوستان و فرستادن
پیک و رسول و نامه و هدیه و بیرون آوردن جویها و کاریزها و نشاندن
درختان و فکرهای دقیق و صنایع و طبایع این جمله مذکور را نیکوست و ازین
همه برخوردار شود و روزی مند گردد و در پیش بزرگان عظیم نیکوست
خاصه که بر دست چپ استاده بود از جانب غرب بیقین حاجت روا
شود و مرادات برآید بی توقف و مبالغت نمایند در کارهای دیوانی
و غیره یا بسبب سعی ایشان کارهای صاحب ضمیر بنظام رسد ثمره
اما بعد بدانک چون نقطه هوا در خانه سوم منتهی شود در خانه ششم
باشد و در دوم شکل میزانی باد بسته و در خانه اوّل نقطه باد نباشد و در

مطلوب خود باشد چنانکه باد مطلوب متصل آتش است آب نیز مطلوب
جزوی و متصل باد است و اتصال کردن ازین معنی باشد و حال بازن در
تصرف آوردن آنست که آب مال باد است و زن از دلیل مونثی نقطهٔ
آب و حرکت از آن این خانه است و درین خانه در سوم باشد و چون
با ضرب کنی شود و معنی آنست که در سوم نقطه آب باشد و در چهارم
نیز آب بود و عرب فرموده یعنی سوم و هفتم باشد تا چهارم و پنجم و
و ششم و هفتم را نقطه آب بود منع ازین معنی است و چون بدوم و اول
بازگردد نیکو بود و درین حال هفتم باشد و این نقطه بطول رفته بود تقوی
این نقطه بخانهٔ خود یعنی باد آتش مراد بود کل احوال سایل و خود سیر شود در خانهٔ
اتصالات فرموده است این معنی آنست که بدانی خانهٔ اول نظر است
و دوم خانه نطق و سوم خانه اتصال و چهارم خانه منع و چون سایل سوالی
کند بدانکه از کدام خانه است و زیر خانه که باشد جواب از آن خانه گوی مثلا
سوال سایل از نطق است یعنی دوم و ششم و دهم و چهاردهم باقی برین قیاس
کند و چون نقطه از خانهٔ پانزدهم رجوع میکند که اتصال است چون بسوم رسد
اتصال کلی بود باید که در هر حکم سوم فرو نگذارد و قرب و بعد هر حکم ازین
خانه است ازین معنی بیت الاجتماع کلی باز میخوانند چون نقطه باین خانه
رسد مراد باشد از همه احوال و سستی نمودن و تاخیر کردن از سبب
آنست که باد با آب اجتماع میدهد و اقربا روشنست که از سوم خانه گویند
و بدانک باد از آب میزاید و آتش از باد و آب از خاک و ام الهوا ازین
معنی فرموده است و چون مزاج باد و با آب اعتدال کنی تری بماند ماده
ازین معنی دلیل پی گوید و لواطه و کارها نخش هم ازین معنی است و آب

جوی و کاریز از آن بود که نقطهٔ خاک درین شکل باشد و چون نقطهٔ باد در خانهٔ
آب آید که مطلوب جزویست و مطلوب کلی نیز باشد یعنی خاک نباتات
عالی دلیل بود و جوهر که فرموده است آنست که چون رمل از بهر جنی باشد
مروارید و زمرد از سبب نقطهٔ باد با آب گفته است و زر و نقره هم
ازین معنی است و معمول بی فرماید این معمول محتمل بود و معنی است
یکی آنک این زر و نقره از اکسیر حاصل کرده باشد و دیگر آنک غیر سکه
بود و مضروب از سبب حرکت نقطهٔ باد است که باد محرک و نشان نقل و
حرکت بالا گرفتن نقطهٔ هواست بدانکه درین حال اول و دوم و چهارم نقطهٔ
آب باشد چنانک هفتم بود و سوم داخل چون آب که ام الهواست غلبه
کند با درا قوت دهد با آتش پیوندد و زوج بشکافد و آن شکل خارج شود
و اگر با آب پیوندد غایب زود آید درین حال در سوم و در هفتم باشد
اگر این رمل خاص از بهر غایب باشد چنین باشد و اگرنه پریشانی دهد که نقطه از
هر دو جانب رفته باشد و نقطه آب در میزان نباشد و این نقطه را دو حد
فرموده است و روشن نموده و نقطهٔ عاشر باد است و باد حاکم دوم و
دهم باشد و سلطان گفته است خاص است که در ابدح شکل دوم
و در ایقغ شکل دهمست و نموده است و کل مراد گفته از سبب آنک
سومست و هوا در وقت گرما آتش را مدد کند و در تموز باد که می آید گرمست
و اثر میکند و در زمستان عظیم سردست و الا در خانها در اول مدد گرمی کند
در دوم بدلیل آنکه چون با شکل خانه ضرب کنی شود و در حرکت و سفر و
دوستان خاص با است در سوم و جویها و کاریزها و نشاندن درختان
و فکرهای دقیق این خاص بابک امهاتست اینست و میزان

باشد نقطهٔ آتش در پنجم و باد در سوم از ممر راست منتهی شده است و
اعتدال نقطه از آتش شکل سوم است و باد سوم در خانهٔ ششم و پنجم و چهارم
روشن دارد فکر دقیق باشد و روا شدن حاجت و کلّی مراد و از دست
چپ از طرف غرب بدانکه غرب از سبب نقطهٔ آب فرموده است
که در همین و بسیار این نقطه نقطهٔ آب باشد و طرف چپ آنست که چون نقطه
در مرکزی منتهی شود انتهای آن نقطه در مرکز دیگر باشد مثل این نقطه در سوم
چون منتهی شود انتهای این نقطهٔ آب شکل ششم باشد و امهات راست
و بنات چپ پس معلوم شد که چپ ازین دلیل فرموده است اکنون
اگر این نقطه از پنجم بسوم منتهی شود و در ششم باشد اگر در سوم نقطهٔ آب
باشد دلیل بر کل مراد سایل باشد و اگر نقطهٔ آب نباشد زیادت مرادی
نیست و اگر نقطهٔ آتش باشد از مراد باز ماند و اگر به منتهی شود از ممر
خود حرکت و سفر باشد از مقام و بهر حال مراد باشد و اگر این نقطه از
پنجم آید و آب از دهم و در میزان باشد دلیل کلّی مراد است از خویشان
و حرکت و معامله و مکسب و این باب اجتماع کلی باشد و هیچ از مراد باز
نماند و بدانک باد از دهم و آب از پنجم امکان نیست و اگر در سوم
باشد و این نقطه بدو منتهی شود مرادی نیست زحمتی نیز نیست و اگر این
نقطه از دهم باد رسد و نقطهٔ خاک بدو منتهی شود حرکت و نقل نیکو بود و
مراد بر آید اگر این نقطه از پنجم آید و خاک از دهم از حرکت و سفر باز ماند
زیادت مرادی نخواهد بودن اگر این نقطه از دوم آید و خاک از پنجم دلیل
کند بر اخبار بد و ملول شدن سایل از آن نیت و اگر این نقطه به منتهی
شود از پیش گفتیم که آتش بالا گیرد و نقل و سفر باشد امّا از مرکزهای غیر

چنان بود که و در نیکویی بسبب نقطهٔ آب و درین حال با آب در
سوم به منتهی نشود تجربه امّا اگر این نقطهٔ هوایی در چهارم منتهی شود
و نقل و سفر و غیبت آرد و از مکان و از وطن دور افتد و اهل و
بیت دور ماند و پریشانی در املاک و اسباب اندازد بسبب کسی که
دشمن صاحب ضمیر بود و نتواند دیدن او را و از بهر زنان و دفاین و
خریدن خانه و بنیاد افکندن را نیکوست امّا عاقبت از دست بیرون
رود و اگر فرزند را با پدر خود کاری و حاجتی بود روا نکند و او را از پیش
خود براند و تهمت دروغ برو بندد و بشهرها و قلعهها را لشکر بیگانه بگیرد
ولیکن مردم را نقصان کمتر کند و قحط و گرانی آرد و سال خشک بود و
گیاه کم روید و دلالت کند بر زلزله و چیزی عجایب که مردم از آن عجب
دارند از صورتهای گوناگون و نیز دلیل کند که مرد ساحر بیرون آید
و خلق را گمراه کند و فتنه در عالم اندازد و بسبب او خونهای ناحق کرده شود
و نیز دلیل کند بر پادشاهان قاهر و ظالم و شورش سند و زنگبار و حبشه
و خراسان و سیستان و اهل کشمیر و کابل که بهم بر آید و اگر نقطهٔ آتشی با او
باشد ازین انواع هیچ خبر نباشد الّا اراجیف بسیار بود و بادهای سخت
و گرفتگی هوا و ابر بسیار بود و روزگار معیشت بر مردم تنگ کند امّا
عاقبت خیر و سلامتی باشد و ایمنی حاصل آید ثمره امّا بدانک چون
نقطهٔ باد در چهارم منتهی شود در خانهٔ ششم یا بود و در دوم شکل
میزانی باشد داخل و چون نقطهٔ باد بخانهٔ خاک رود هرچند که مطلوب
کلّی اوست امّا او را از مقام دور اندازد و درین در چهارم باشد
وانکه کسی دشمن صاحب ضمیر باشد و نتواند دیدن او را درین حال احتیاط

این باشد   ونقطهٔ باد بچهارم وخاک بششم منتهی شود واین
نقطه مردو یکی باشد و زنان   وخریدن ملک انیکو بود که این
رمل ظلمی است امّا عاقبت از دست برود همین امهات باشد وچون
باد در خانهٔ مطلوب کلّی اید طامع شود فرزند از سبب طمع اورا براند و
دروغ وراست بروبندد واین سبحان با است درچهارم دلیل
دیگر در خریدن ملک وبنیاد افکندن آنست که درششم باشد
نیکو بود واگر باشد عاقبت از دست برود وشهرها وقلعها که لشکر
بیگانه بگیرد آنست که درچهارم باشد وباد بچهارم ونقطهٔ آتش در اوّل
منتهی شود وباد درچهارم ودر نقطهٔ آتش فرموده که اگر این نقطه بچهارم
رود خصم درشکست این معنی همان باشد اکنون اگر رمل از بهر این
حال باشد حکمش این بود وامهات اینست   ونه ازان باشد
که زیادت ازین نباشد شاید که یک امهات دیگر باشد وسال خشکی
وتنگی ازان بود که امهات اوّل باشد که هیچ نقطهٔ آتش وآب نیست تا
در میزان نقطهٔ آتش یابد وبمرکز خود منتهی شود وچون نقطهٔ آتش درمرکز
باشکل خانه ضرب کنی آتش معدوم نشود وچون باد درین مقام ضرب
کنی باد معدوم نشود ودرین حال درششم باشد که اگر باشد حکم
نه این بود وپیدا شدن زلزله خاص با باشد درچهارم وباد بدو رسد
وآب از دوم نقل کند وبدو منتهی شود وخانهٔ ششم باشد باد قوّة
گیرد وزوج بشکافد و زلزله وچیزهای غریب وعجیب پیدا شود وازان
مردی ساحر پیدا شود این معنی از غلبهٔ باد ست وخاک که غیر نقطهٔ باد د
خاک دران رمل نباشد ورمل از بهر حال سال باشد نزیب وسحر از غلبهٔ

خاک باشد وخون ناحق کرده باشد از سبب غلبهٔ باد وپادشاه ظالم
نیز از سبب غلبهٔ نقطهٔ باد ست وشورش شهرها که فرموده ازان سبب
که درچهارم باشد وچون رمل از بهر سال باشد مرشهر که باشد چنین بود
از دلیل انکه چهارم شهر ومقامست پنجم وباد از دوم واراجیف خاص
 است وباد باد وابر بی باران از پیش گفته شد که سال خشک باشد
وگیاه کم روید وشاید که به و امهات بود اگر این نقطه از دوم آید
بچهارم بود بر نیکوی حال سایل اگرچه نقطه از خانهٔ خود مستقل شده باشد
الّا مطلوب جزوی دران خانه با اوست نیکو بود ومراد برآید از ملک
پدر ومرتبت که دارد اگر این نقطه از دهم آید وآب از دوم حکم این نیکوتر
ازان باشد ومراد برآید وکسی اورا مدد کند واگر این نقطه با نقطهٔ آب از
دوم بچهارم آیند غیبت آرد از مقام بی مراد باشد خصوصا که دران رمل
نقطهٔ آتش نباشد واگر این نقطه با نقطهٔ آب از پنجم بچهارم آید مرتبت
نیکو نباشد دور افتد از مقام اگر این نقطه از مرخود آید وآب از پنجم
درین دو حال درسوم و درهفتم باشد سایل از مقام پدر وملک ملول
باشد الّا عاقبت نیکو شود ومراد برآید اگر این نقطه از پنجم وآب از دهم
آید ملول شود از مرتبت که دارد مراد برنیاید اگر باد از پنجم آید وآب از
دوم سایل درغمی باشد وبی کان خرّم شود واز غم بیرون آید ودرین
حال نقطهٔ باد از دوم واز پنجم امکان نیست اگر این نقطه از هفتم آید و
آب از دهم دلیل برانک شهر ومقام بگیرد لشکر والّا بیگانه نباشد
بهر نیت مرادی نیست درین حال دوم باشد وهفتم بهر حال نیکو
نیکو نباشد وحکم لشکر بیگانه که شهر ومقام بگیرد وازین مقام کسی با او یار

شود و بهر حال بد بود و باد از دوم و آب از هفتم امکان نخواهد بودن
واگر این نقطه از هفتم و آب از پنجم آید از همه نوعی بدتر بود و حذر باید کردن
اگر این نقطه به منتهی شود باد و خاک از دوم گوییم دشمنی باشد که با بلا
در لباس دوستی دشمنی میکند و فریب از این معنی روشن تر می شود
حذر اولیتر است اگر این نقطه از دوم آید و خاک از دهم در ششم
و هشتم بود کفت گوی فرزند با پدر بود و عاقبت پدر زیادت
آید بهر حال قوت از آن مغلوب باشد اما عاقبت خیر بود اگر این نقطه
از دهم آید و خاک از دوم کفت و گوی و غم پدر و فرزند بر آید نیکو نباشد
و حذر اولیتر اگر این نقطه از هفتم آید و خاک از دهم از مقام دور افتد و
کفت و گوی باشد و نیکو نبود و اگر این نقطه با نقطهٔ خاک از دوم آید بچهارم
پدر از پسر ملول شود و با هم کفت و گوی کنند و عزم نقل و حرکت باشد
الا نتواند بهر حال نیکو نباشد و اگر از پنجم آید و خاک از دوم بهر حال رنجی
نباشد و راحتی نیز نباشد طلب هر مرادی که دارد بر نمی آید اکنون اگر
این نقطه از دوم آید و در ششم باشد و چهارم دلیل بر آنک از
مقام دور افتد و زحمت کشد از اهل مقام و اگر نقطهٔ خاک باشد عاقبت
بخیر انجامد و در هر شکل چنین باشد و اگر این نقطه از پنجم آید بچهارم از خبر
فرزند و دوست ملول شود اگر نقطهٔ خاک باشد و اگر نقطهٔ خاک
رنجی برسد اگر این نقطه از هفتم آید بچهارم لشکر بیگانه ظفر یابد
بر سایل و مقام از دست برود و شهر بیگانه بگیرد اگر این نقطهٔ خاک
نباشد و اگر نقطهٔ خاک باشد از مقام و شهر کسی مدد دشمن کند بهر حال
سایل را بد بود و اگر این نقطه به منتهی شود از طرف نقطهٔ آب

همچنان بود که حکم و اگر با نقطهٔ خاک باشد همچنان بود که حکم و از آن
کفته شده است از پیش و شکلها با نقطهٔ آتش در باب آتش کفته است
تجربه اگر نقطهٔ هوایی در خانهٔ پنجم منتهی شود و مماثله کند بر شادیها و
خرمیها از هر جانب که به نقطه و خانه تعلق دارد چنانک جایی دیگر ذکر کرده
شده است و نموده شده که بر احباب دلیل میکند و نار را درین خانه فرحت
و هوا را نیز سبب کرمی ذوقی هست و فرحی اگر در طول بود یا در عرض
در انجا حکم بر خیر و سلامتی بود و رسیدن خبرهای خوش و فرزندان
صاحب و بر عروسی و مهمانی کردن و هر چه با سباب طرب تعلق دارد
و غایب را بوطن خود باز رساند و اگر درین خانه برسد و اینجا
نقطهٔ مایی بود در شکل دلیل بر زن بکر خواستن و خوشیها کردن و
راحت رسانیدن بکام واو در خانه طلب کلی خود است چون طالب
بمطلوب برسد و مطلوب طالب را عزیز دارد و همچنین این نقطه
مطلوب کلی و جزوی در خانهٔ نار و نار در خانهٔ هوا و آب عزیز باشد
و قدر کیرد و عزیز الوجود شود که هوا نقطهٔ آبست امیزنده و غذا دهنده و روزی
رسانیده چون نار باب و آب بنار و این نقطهٔ هوا و نقطهٔ آب هرگز
این دو نقطه خارج نکردند از صورت رمل بسبب بساطت یعنی ایشان
بسیط اشکالند و خارج نشوند و نیز با آنک داخلند ثابت میشوند چون و
و و این معنی در خواص این نقطه کفته میشود که ایشان هرگز خارج نشوند
الا داخل و ثابت بر خلاف این دو نقطهٔ دیگر که ایشان از صورت
خارجند و اگر خواستند که داخل شوند نتوانند شد تا صورت رمل را از وجود
بعدم برسانند کسی ایشانرا داخل نخواند و این نیز بطریق عرض

باشد نه بطریق جوهر و این حال را داخل عارضی خوانند نه جوهری و این بسیار
بقا نکند جون در ششم بد حال بود و انجا منکوس شود در غروب
یعنی سر نکون شود و بدین سبب او را انکیس خوانند و بلفظ عرب
انکیس سر نکونسار بود این حالها را نیکو باید دانست که اکر رملی بر شنی
و داخل شهادت کاذب کند و تو حکم رمل بیان کنی آن خطا باشد
و جون تو کاذب را از صادق نشناسی هیچ حکم تو راست نیفتد بدین
سبب از کذب و صدق ایشان ذکر کرده شد تا حکم راست آید ثمره
اما بدانک جون نقطهٔ هوا در خانهٔ پنجم منتهی شود و در دوم یا باشد
و در ششم شکل میزانی با دبسته و مماثله با جهارم آنست که این نقطه
از جهارم بدین خانه منتهی شود جنانک نقطهٔ اتش فرموده است و جون
این نقطه از جهارم به پنجم منتهی شود در خانهٔ ششم یا بود بدوم
شکل میزانی فرموده از هر جانب که بخانه و نقطه تعلق دارد بدانکه
خانهٔ دوم و ششم است و نقطه نیز هم و تا کدام شکل باشد هر شکل
که باشد خانهٔ او و مثلا سوم یا یازدهم و این حال آن باشد که این
نقطه از جهارم آمده بود و احباب که کفته اند از سبب خانهٔ پنجم است که
خانهٔ دوستانست و جنانک اتش درین خانه نیکو بود باد نیز نیکو بود
مزاج نیز کرمست و طول و عرض بدانک این طول و عرض را غرض نه
امهات و بناتست که جون در اول باشد و پنجم این معنی آنست که درین
حال بحکم ضرورت ششم باشد اکر دوم باشد این نقطه عرض
باشد و اکر دوم بود این نقطه طول بود و بدانکه امهات طول
و بنات عرض و هر نقطه که در میزان حاضر اید طولی بود یا عرضی و طریق

بدانستن آنست هر شکل که باشد امهات اصل طولی بود و بنات عرض
اینست بیان طول و عرض در معنی دیکر و سعادت و سلامت و خبر
خوش و عروسی و مهمانی بوطن این همه ازان معنی است که این نقطه از
جهارم آمده باشد و زن بکر خواستن آنست که این نقطه با نقطهٔ آب
جمع باشد در پنجم و بکارت ازان باشد که جون با شکل پنجم ضرب کنی نقطهٔ
اب معدوم شود و این نقطه درین خانه با نقطهٔ آب یعنی اجتماع مطلوب
کلی و جزوی باشد جون خانهٔ اتشست و باد و آب دران خانه
اید مطلوب جزوی و کلی جمع شده باشد و جون این سه نقطه باهم جمع
شوند در خانهٔ اتش و باد عزیز الوجود باشند همدیکر را عزیز دارند و قدر
کیرند و امیزندکی نقطهٔ باد آن زمان باشد که با آب جمع شود و روزی
رساند و به اتش دهد و جون باد و آب خارج نشوند که جون ایشانرا
بازکردانی آب باد شود و باد آب با کنار نیفتد و جمیع استادان ازین معنی ایشانرا
ثابت میخوانند و جون و باهم زنی شود و انکه ثابت باشد و نقطهٔ
اتش و خاک برخلاف این بود که جون بازکردانی همجنان خارج باشد و داخل
نشوند مکر در انقلاب که خارجی در خانهٔ خارجی باشد جون باهم ضرب کنی
داخل شود انک از وجود بعدم رسیده باشد و عرض و جوهر درین
معنی آنست که شکلی با شکلی ضرب کنی شکل حاصل شود انرا عارضی خوانند اما
و شکل اول جوهری میخوانند و دلیل دکر دران که نقطهٔ باد و آب خارج
نمیشوند آنست که و را در مرکز خود نقطه با ایشان منتهی نمی شود
که در انقلاب از حال خود بکردد در اول در ششم نقطه با ایشان منتهی
شود و جون با شکل ضرب کنی یا انقلاب کنی داخل شود و این داخلی

غیرارادت بود و نقطه باد و آب چنین نباشد و حلّ و عقدی درین معنی
گفته شود بدانک چون در شکل داخل باهم ضرب کنی شکل داخل از نتیجه
حاصل شود آن عقدی باشد حقیقی و چون با دو شکل خارج باهم ضرب
کنی داخل نتیجه دهد الا عقدی مجازی بود و چون شکل خارج با داخل ضرب
کنی خارج نتیجه دهد آن اجتماع عقدی باشد حقیقی و چون با عقله نتیجه
دهد آن عقله خلی باشد باقی تمام حلّ و عقد در مصباح روشن نموده ایم
دلیل دیگر در عقد حقیقی و مجازی بدانک هر نقطه که در میزان حاضر آید عقدی
باشد حقیقی یا مجازی اگر این نقطه از دو شکل خارج آید آن عقدی مجاز
باشد و اگر از دو شکل داخل آید آن عقد حقیقی باشد مثلا نقطهٔ آتش
در میزان باشد و اول باشد و پنجم آن مجازی بود الا نقطهٔ طول
باشد چرا که از میان آید و همه شکل اینهانست و دیگر آنک اگر
و باشد آن شکل عقد حقیقی باشد و نقطهٔ عرض باشد چرا که
آید و شکل ثابت بود و این معنی در باب ضمیر روشن باز نماییم
اکنون که تمثیل فرموده است در هشتم چون بهشتم سرنگون
شود که اینجا خانهٔ انکیس بود انکیس ضد و عکس اوست با وجود آنک سرنگون
شود داخل گردد این زیادت بقا نکند و صادق و کاذب که بحث
کرده اند بدانک چون سایلی سوالی کند باید که آن شکل که در خانهٔ سوال
باشد با شکل خانهٔ او ضرب کنی شکل که حاصل شود شهادت از آن
او بود یا راست گوی باشد یا نه طریقه آنست که بدانی که آن شکل
از اوتاد آن خانه بود یا در طبیعت مطلوب باشد صادق باشد و اگر
نه چنین بود کاذب بود مثلا در ششم باشد و سوال سایل ازین

خانه بود چون با زنی که صاحب خانه است شود و اوتاد است
این شهادت صادق باشد و مزاج باد گرم و از آن آب سرد گرمی بسردی
اعتدال کنی گرمی و تریٔ خانه بماند الباقی برین قیاس کن و بدانکه این احکام
نقطه بران خانه رسد این عمل باید کردن تا صدق از کذب بدانی و حکم
ثابت شود اکنون اگر این نقطه با نقطهٔ آب از چهارم آید در خانه سوم
باشد عروسی و مهمانی و شادی ازین دلیل روشنست که این نقطه از
حاصل شود و از هدیه و از خبری شاد گردد و از دوستان مراد یابد اگر
این نقطه با نقطهٔ آب از عمر خود در پنجم منتهی شود سایل بهمه مراد برسد و
رسول فرستادن و با دوستان پیوستن نیکو بود و اگر این نقطه از چهارم
و آب از یازدهم آید کسی مدد کند سایل بمراد برسد اگر این نقطه از عمر خود
آید و آب از دوم دلیل بر مرادی کند و کسی او را منع میکند تا سایل از مراد
باز ماند اگر این نقطه از هفتم آید و آب از یازدهم دلیل بر نیکویی باشد
و از چیز غایب خرّم شود و هدیه برسد و بهر حال نیکو بود اگر این نقطه
از یازدهم آید و آب از هفتم دلیل بر کلّ مراد باشد و کسی او را مدد کند
در مراد بهر حال نیکو بود اگر این نقطه از هفتم آید و آب از چهارم از غایب و
از فرزند و از خبر و هدیه بمراد رسد و در ضمیر سایل هیچ بی مرادی نیست
اگر از هفتم آید و آب از دوم غایب و غایب شده باز آید و از دوستان
خرّم شود و کلّی مراد باشد اکنون اگر بود با و منتهی شود خبر ناخوش
برسد و ملول شود اگر این نقطه از یازدهم آید و خاک از چهارم دوستی
دشمنی کند و از مراد باز ماند و نیکو نباشد اگر این نقطه به منتهی شود
که با نقطهٔ آبست در حکم گفته است و اگر با نقطهٔ خاکست در حکم است

اکر این نقطه از سفتم آید نیکو بود بهر نیت و مراد بر آید و اکر به ج منتهی شود
زیادت مرادی نیست و اکر این نقطه با نقطهٔ خاک از سفتم آید بی مرادی بود
در همه حال و هیچ وفایی نکند و اکر به د منتهی شود نیکو بود و مراد بر آید بسبب
نقطهٔ آب و از آن شکلها ر خارج در آب و آتش کفته است شجره
اکر نقطهٔ هوا منتهی شود در خانهٔ ششم خانهٔ مال مال اوست چون اینجا برسد
خریدن اجناس مال چون غلام و کنیزک و حیوان خرد و رنجوردار نیز بود و شفا
دهد از رنجهای اندرونی اما اکر نقطهٔ نار اینجا بود انچه میطلبد خود دارد زیادت
از آن میطلبد و آن چیزی بزرک قدر بود و عزیز الوجود و کم یابد و با نفع و اکر
نقطهٔ مایی اینجا رود همچنین بود اما اکر آن جنس بود و لیکن با نسان نزدیکتر
بود و خانهٔ خدمت و این نقطه اینجا صاحب ضمیر را بمراد برساند از ین
انواع مذکور از بزرکان فایده ببیند و این نقطه در ششم همان دارد که نار
در نهم دارد یعنی در فرح خود بود و شادیها دهد و عشق بازی کند با غلامان
و کنیزکان و زیردستان و خدمتکاران اما محبوسانرا بد بود و روی خلاصی نیابند
و عاشقانرا از عشق خلاص نکند و زیادت کند آن کار را و چون نقطه ارضی بود
یعنی نقطهٔ مطلوب کلی هوا خبر فراوان دهد از هرکونه که باشد و چیزها دست
دهد که بدان شادمانه شود الا محبوس را بد بود و رنجور را بد بود دیکر در
همه کارها نیکو بود و قبض کردن چیزها نیکو بود و قرض نشاید کردن که کذارده
نشود و اکر شود دیرتر شود و برنج در دیده بدست اید و کر نجته باز اید و کم
شده باز یابد زیرا که نقطهٔ داخل کلی و جزوی هر دو شهادت میکند
بر حصول این اشیا و چون چیزی را بکلی و جزوی اثبات کند حاصل شود
آن چیز و حکم ثابت کند در صورت زنانی چون دو نقطهٔ داخل در صورت

ج باز دید و او را متصرف یافت در داخلات کلی و جزوی خانهٔ مال
بدست او سپرد و او را بیت المال خواند یعنی صاحب مال کرد و دانیال
پیغمبر علیه السلام او را خداوند دهم کفته است بدین سبب که سلطانرا نیز
بر بیت المال تصرف بود و این شکل هم بنقطهٔ هوا بر دوم و دهم غالبست
اما چون در قدرت نقطهٔ ارض دارد او حاکم باشد بر مال و ملک و طبع
پادشاهان دارد اما دارنده و ستاننده و ممسک و بخیل باشد و طبع
خود بر خلاف نصرت الخارج که او تلف کننده و بخشنده و آرنده و برنده هاست
ج باز بر خلاف اوست و لیکن او بر بزرکانی که از مال خود افتاده باشد
دلیل کند بسبب انکه از وجود بعدم رسیده است اما اکر نقطهٔ نار با او
باشد دلیل کند از مواضع بر تنورهای خبازی و خمدان کوزه کران و شیشه
کران و پادشاهان ظالم که کین نکاه داشته باشند و بر راه داران از بس کوه
و جایکاه نزول و بر کاردها و شمشیرها و سلاح و علامات بد و نیز دلالت
بر دزدان که بر چیز حفرها باشند در شب اما اینجا این دو نقطه ضعیف
باشند و اکرچه فاعلند زیرا که این مقام را عدم خانه خوانند چون ایشان بدین
جای رسید سرد شود و ایشانرا در ظاهر قوتی نمایند الا در باطن چون
آتش که در سنک و آهن موجود بود نه در فعل چون چنین بود فاعل جزوی
را چه فعل باشد خاصه که خانهٔ ضد در طبع بود لابد عدم شخص لازم آید در
برهان طبیعی که بنیت نفس کرفته شود یا بتحقیق لازم آید هوا و از اثر او
انواع اجساد در کوه موجود شوند یعنی در معادن چون زر و نقره و
مس و آهن و رصاص و سرب و زیبق این جمله چیزها از اثر این دو
نقطه پیدا شود برودت نقطهٔ خاک درین مقام نباشد خوف زلزله

بود زیرا که چون حرارت غالب شود رطوباتی که درمیان زمین بخار شوند
وراه مرکز هوا طلبند و ما بسته باشد وان بخار در برابر بود لابد زمین را
بجنباند و بشکافد و بیرون آید چون نقطهٔ خاکی در صورت رمل حاضر باشد
جون و مانندوی دفع کند هوا را یعنی بخار منع شود و زلزله نباشد
الا رنجور را بد بود و اگر نقطهٔ مایی بود نیکو بود و اگر نقطهٔ مایی بود چون
و مانندوی دلیل بر درختان و چشمهٔ آب بود در کوه و نیز دلیل ماستاب
و طلوع کواکب و دمیدن صبح و زن بکر و نزول حمل دلیل کند و اگر نقطهٔ
طریق انجا بود و نقطهٔ مقصود انجا بود و معلوم شود حکم برش کند چنانک
باز نموده شد تا صواب افتد اما اگر خواهی که بدانی که آن نقطه انجا چه حکم دارد
طریق دانستن حکم کلی آن بود که آن نقطه را با نقطهٔ خانه جمع کند و بنگرد تا چه
صورت میدهد از صورت مقصود یعنی بوده است در شرق چون
غارب شد شد پس این برهان او از ملک اکبر با صغر افتاده و
حال او دیگرگون شده هم در طبع و هم در صورت و این نمودارها و اشارتها
که این شکل را حق بخشیده است تا بدین شهادات چیزی از ضمیرات
دانسته شود اما باید که رمال این اوامر و شرایط نیکو نگاه دارد تا از خطا و
زلل محفوظ ماند و اندرین روزگار کسانی که دعوی این علم میکنند رمل
ایشان از صورت بیشتر نمیرود و نمی توانند که از نقطه حکم کنند و حکم نقطه
سریست از اسرار حق تعالی نداد الا با نبیا و اولیا و عباد الله الصالحین
و هرکسی که بدین سر برسد و هرکه ازین علم واقف گرداندند معرفت کل
اشیا بخشیده باشد و باید که این علم را عزیز دارند و بهر نااهل نیاموزند
که از جملهٔ اسرار حق تعالی است اما نقطهٔ هوا را نقطهٔ رحمت خوانند

و نقطهٔ آب را نقطهٔ مغفرت اگر نقطهٔ رحمت را با مغفرت یابند در یک
صورت ان صورت را باب الجنه خوانند انبیا و اگر کسی از کیفیت حال
خود برسد و این صورت در ضمیر اید حق تعالی انکس را بهمه لذات
عالم برساند و از مال خود و حال خود برخوردار شود و هیچ شکل راحت
رساننده تر ازین شکل نیست و نقطهٔ آب را مرتبهٔ روح نباتی و نقطهٔ
خاک را مرتبهٔ روح طبیعی و نقطهٔ آتش را مرتبهٔ روح ناطقه است و نقطهٔ
آتش را ازبرای آن پس یاد کردیم که اول نقطهٔ آتش در ترکیب بطریق فیض
بروح طبیعی در نقطهٔ خاک بپیوست و از درستی حاصل کرد یعنی صورت
معدنیات از هرگونه و چون از ان مرتبه ترقی کرد بر نباتات رسید و اینجا
قوة تولید و بزرگ شدن حاصل کرد و چون از ان مرتبه ترقی کرد بحیوان
رسید و اکتساب خواص کرد و چون بنقطهٔ آتش رسید نخست نطق و علم
حاصل کرد و قابل امر الهی شد اینجا نیز ترقی کرد صفت مفردات گرفت
چنانک در اول فرد بود در اخر نیز فرد شود و از عالم طبیعت بیرون اید
یعنی صورت ناری بنور ربیت بدل کند و چون جوهر روحانی شود و بکمال
ترقی ادراک عالم ملکوت بترقی عالم جبروت برابد و این نقطه را نقطهٔ
خامسه خوانند و این نقطه درمیان نقاط چون نور قدسی نازلست از غین
و قاف و لام و عقل نبی است علیه السلام که مراجعت او بدین عالم
فاتبعونی یحببکم الله است و حاصل این رفعت از افعال ذمیمهٔ سفلیه
که بقوت جاذبهٔ فاتبعونی ترقی یافت و از ظلمات جهل و بعد بعالم نور
و قرب رسید که یخرجهم من الظلمات الی النور پس سر سیر نقطه اینست
که ذکر کرده شد اکنون ثمره بدانک چون نقطهٔ هوا در خانهٔ

ششم منتهی شود در خانهٔ دوم بود و در نقطهٔ ناری بیان مال مال کرده
شد که نقطهٔ باد دست وخانهٔ دوم و ششم خانهٔ باد دست و او تا د دو دست
و ششم مایل بدین دلیل مال مال باشد و دیگر انک نقطهٔ باد همان نقطهٔ
باد شکل دو دست و غلام و کنیزک هم مالست و مال ایشان مال مال باشد
جنانک جیزی بخرد که مکسب کند و رنجور نیز شفا یابد این معنی جنان بود که
درین خانه بود و نجم و در میزان و نقطهٔ اتش از نجم با قل رود و نقطهٔ
باد از دوم بدین خانه منتهی شود و رنجور از رنج اندرونی به شود بلکه مال مال
نیز دلیل باد دست که از دوم آید و جون نقطهٔ اتش بود هر جه میطلبد خود دارد
آنست که اتش و باد در میزان بود و با هم باین خانه آیند که دو نقطه در میزان
یکی سایلست و یکی مسؤل و جون هر دو نقطه علویست آن جیز بزرک و عزیز
باشد و فرموده که اگر نقطهٔ مایی اینجا رود و اتش فرموده که اگر ناری
باشد روشن شد که ضرورت اجتماع باشد و باد و آب بدین خانه منتهی
شود و بعد ازین خواهد که اگر ناری باشد روشن شد که ضرورت اجتماع
باشد و باد و آب برین خانه منتهی شود و بعد ازین خواهد که اگر نقطهٔ مغفرت
و رحمت در یک صورت اید صاحب ضمیر بکلی مراد برسد و باب الجنة است
روشن شد که این خاص با است در خانهٔ ششم و این هر دو نقطه با
هم از یازدهم آیند این حکم باشد جرا که سوم و دوم بود و جهارم می باید
که میزان باشد و نقطهٔ باد از تمر راست اید و نقطهٔ اب از جهارم جنانکه
این یک امهات بود که دو نباشد و امهات اینست د
کلی مراد فرموده است و کران جنبش از انست که نقطهٔ آب از خانهٔ خود
باز کردیده و بصورت بمرکز غیر آمده و از پیش ذکر کرده شد که جون نقطهٔ

اتش از میزان بسیزدهم آید میل با نهم باشد و جون بدهم رود نقل غیر
ارادت بود اینجا نیز جون نقطهٔ آب بدهم رسید میل او بسوم بود جون
بجهارم رسید غیر مراد بود خصوصا که به ششم منتهی شود کران جنبش ازین
معنی فرموده است و این نقطه در ششم حکم نار در نجم دارد که نقطه همان
نقطه است مزاج عشق دارد جون عشق و مونس باشد با غلام و کنیزک
زیردست باشد و نقطه ارضی مالست جون نقطهٔ خاک نیز درین صورت
باشد که نقطهٔ کلی باد دست و آب نیز خبر فراوان دهد و زندانی را روی خلاص
نباشد از سبب ثقالت نقطهٔ خاک و از عشق نیز خلاص نشود و درین حال
در ششم و یا رنجور را نیز بد بود و هر مراد که دارد برایدالاقرض
کذارده نشود بسبب نقطهٔ خاکست و هم بسبب نقطهٔ خاک فرموده و نقطهٔ
باد از دوم اید و خاک از یازدهم و باشد درین خانه و شهادت کلی و
جزوی که فرموده است در باشد و نیز جنین باشد وزناتی
جون نقطهٔ داخل در صورت دید او را متصرف یافت در داخلات
کلی و جزوی خانهٔ مال بدست او سپرد و دانیال علیه السلام او را
خدا وند دهم کفته است بدانکه ما را روشنست که بدلیل علی و برهان
قاطع که شکل در دهم خانه دارد و غیر انک اینجا فرموده است که
از پیش ذکر کرده شد که این تنکیس که در در دهم است ام الدایره
است و دیکرها از بطن اوست و نیز معلوم شد ازین دلیل که تنکیس
بیوت زناتی کرده است و داخلات کلی و جزوی در انست
که شکل داخلست و داخلی او از سبب زوجیت که انش ندارد جزوی
این باشد و کلی انکه عنصر از زوجیت و مراتب از زوجیت و اگر کسی

خواهد که غیر این دلیل گوید مشکل باشد و حکم دهم و دوم از سبب نقطهٔ اثبت
بادست و ممسکی و بخیلی از نقطهٔ خاکی بی آتشست و تلف کننده فرموده
از سبب آتش بی خاک و معنی آنست که او شکل دهم باشد مطلق شکل
طریقت و در اول کتاب روشن فرموده است و اینجا نقلی از زناتی
میکند و باز نموده و بزرگان از حال بحالی افتاده نسبت کرده است
که امکانست که اینجا باشد و این نقطه باو رسد جون با شکل خانه
ضرب کنی شود شکل ازین حال از وجود بعدم رسیده باشد و جون
نقطهٔ ناری درین شکل بود و کسی طلب دفین کند بر نشود و جندان نسبت
باشد و آتش و باد باهم از یازدهم بود این معنی لازم آید و جون رملی
از بهر سال زده باشی و این امهات بر آید بادشاه ظالم
باشد و در کین باشد و کارد و سلاح و راه داران و همه علامات بد که
باشد و ضعیف که فرموده از آنست درین رمل نقطهٔ خاک نباشد و بدانک
نقطهٔ باد فاعلست و عدم آنست که جمع استادان بران بوده اند که این خانهٔ عدم
باشد و سرد شدن آنست که جون نقطهٔ باد و خاک اینجا باشد اعتدال گیرد و
سرد شود بدانکه این خانهٔ هشتم باشد و فاعل جزوی فرموده است این
معنی آنست که هر شکلی که درین خانه رسد جون با شکل خانه ضرب کنی باد
باد معدوم شود عدم ازین روشن ترست و هر جند که فاعل بود الا
فعلش از و نیاید در برهانی طبیعی اینست که باد معدوم شود و جون نقطهٔ
آتش با او باشد اجساد در کوه موجود شود خاص این معنی با است
که جون ضرب کنی شود معدن باشد بدلیل آتش و خاک که باهم باشد
و فرموده که اگر نه برودت نقطهٔ خاک باشد بیم زلزله است این معنی

که نقطهٔ آتش در مرکز دوکانه بود لازم که باد نیز بود و آب نیز باشد باد
قوت گیرد و زوج شکل ششم بشکافد و زلزله باشد و این معنی نیز در رمل
سال باشد با سایل را سری پیدا شود و درین حال در میزان باشد و نقطهٔ
آب در سوم رود منتهی شود به اجتماع و ششم نیز اجتماع بود و جون نقطهٔ
خاک باشد زلزله نباشد این جنانچ این باد با خاک اعتدال گیرد بخار منقطع
شود و آنکه شکل باز نموده است درین معنی غرض نقطهٔ خاکست
که باشد جون ماننده وی کننده است و بدانکه نقطهٔ باد به درین خانه از
جهارم آید از هیج مرکز دیگر نیاید و معلوم شد که نقطه جون بخانه آید و طرفی
گشوده باشد بگذرد از آن مقام جون درین باب در خانهٔ ششم
نموده است روشن شد که نقطهٔ باد از هیج مرکز باین خانه نیاید الا از
جهارم به و از دوم به و از مر راست بشکل میزانی فرموده است
که رنجور را بد بود بدلیل آنکه نقطه از جهارم آید و خاک نیز با و منتهی شود
رنجور را بد بود و درین حال در میزان بود و اگر درین حال نقطه به
با منتهی نیکو بود رنجور را که نقطهٔ آب دارد و آنکه شکل باز نموده است
این بحث بر نقطهٔ آب کرده که نقطهٔ آب به ششم آید بیاض نموده که
جرا سفر دست و باد ندارد و دیگر اشکال خانهٔ ششم است و
با شود بس معلوم شد که این بحث غرض نقطهٔ آبست و جشمه و
ماهتاب و طلوع کواکب و دمیدن صبح و زن بکر و وضع حمل این همه
از سبب نقطهٔ آب فرموده و اگر درین حال طریق باشد نقطهٔ مقصود بطلبد
این از پیش گفته شد که انتها باید دیدن یعنی این نقطه از کجا آمده است
و طریق حکم کلی آنست که هر شکل در خانه که باشد و نقطه بد و رسد

آن شکل با شکل آن خانه زند و حکم از آن شکل کند و او را غرض میخواند و از
پیش فرموده که نتیجه عارضی باشد و هر سوال که باشد چنین باید کرد و یا
باز نموده و شرق و غرب فرموده یعنی یا چون باز گردانی ی شود و شرق
و غرب شده و از اکبر با صغر افتاده بود و حال دیگرگون شده باشد و
شرایط رمال آنست که اول این علم نیکو بداند و از استاد ما مر استماع کند
و آنکه اکتساب کند و رمل به نیتی راست زند و نیت او آن باشد که از
اوضاع اشکال و نقاط سخن گوید و اعتقاد چنان دارد که چون خدای
تعالی خواسته بود این حکم راست افتد خطا نکند و چون بدین امر که گفته شد
رمل زند خطا کمتر افتد و چون پیش از این نداند که اشکال اخراج چون
کند و هر چه بزبان او بر آید بگوید اگر چه وقت باشد راست آید الا در
خلل و زلل باشد و دیگر آنکه گوید که تجربه دارم علی باشد و چون عمل نبی
ز علم باشد از قبیل کاسان بود و در آن زمان فرموده که کسانی که دعوی این
علم میکنند حکم رمل شان از صورت بیشتر نمیرود و نمی توانند که حکم آن نقطه
کنند این معنی از آن زمان بوده است این زمان شکل نیز نمیدانند و هر
چند که سوالی کرد این ناکس هیچ کدام از عهدهٔ مسئله بیرون نتوانستند آمد
و جواب دادن که ما تجربه داریم و از صفای خاطر میگوییم و اینجا
فرموده که حکم نقطه سریست از اسرار حق تعالی و نداد الا با نبیا و اولیاء
عباد الله الصالحین و فرموده که علم نقطه نه هر چه بخاطر در آید بگویی و
گویی که تجربه دارم و هر گرا ازین علم واقف کرد اند او را معرفت
کل اشیا بخشیده باشند اگر واقف شود و فرموده که این علم عزیز است
و عزیز دارید و بهر جاهل و نا اهل میاموزید شاید که حق تعالی نخواسته باشد

که هر کس این علم بداند ایشان میل بر دانش این علم نکردند اکنون بدانک
نقطهٔ رحمت و مغفرت که فرموده از آن رملست که از پیش باز نموده
شد که اجتماع در میزان و ششم بود اکنون اگر این نقطه با نقطهٔ خاک
از یازدهم درین خانه منتهی شود اگر رمل از بهر رنجوری بود خطر مرگ
باشد اگر ج باشد روی صحت دارد بسبب نقطهٔ آب و بدانکه نقطهٔ باد
ج از دوم خانه آید و به یا از چهارم و نقطهٔ خاک از ممر راست و آب
از چهارم و از هیچ مرکز دیگر امکان نیست **شجره** اکنون اگر منتهی
شود نقطهٔ هوایی در خانهٔ هفتم دلیل کند بر شریکان و زنان و غایبان
که روی بسوی خود کرده بوند و می آیند و زود برسند و در راه بی توقف
بوند اما اگر نقطهٔ آبی بود غایب دیرتر باز گردد و دیرتر آید اما اگر این
نقطه خاکی بود یا هوا چون یا در راه وطن ساخته بود و عزم آمدن ندارد
و لیکن عقد و نکاح و شرکت را در قبض آوردن مال غایب و رسیدن
روزی و ماه و سال و ایام جدید را و روزگار آینده را این جمله را شهادت
این نقطه بر نیکوی بود بکلی و جزوی و رازها پوشیده ماند اما اگر بر خلاف
این بود نیکو نبود یعنی یا زیرا که این خانه اتصالاتست نه خانه انفصالات
اگر سوم و نهم بود نیکو بود یعنی روندگان را از رفتن مانع نباشد و در میان
شریکان و زنان و شوهران جدایی اندازد و اگر نقطهای علوی
اینجا بود اولشان نیکو بود و آخرشان بد بود و اگر نقطهای سفلی اینجا بود اولشان
بد بود و آخرشان نیکو بود و اگر هر چهار نقطه اینجا بود این حکم بدتر از همه بود
ترک او بهتر بود و حکم کلی بود در خانه **ثمره** اما بدانک چون نقطهٔ هوا
در هفتم منتهی شود در خانهٔ سوم ج باشد و شریکان و زنان این نوع از

طریقهٔ ضمیرست و آمدن غایبان خاص با یج است در هفتم و اجتماع در میزان
بود و نقطهٔ آب نیز در دوم منتهی شود اگر درین حال نقطهٔ علوی بسیار باشد
غایب بی توقف آید و اگر نقطهٔ سفلی بسیار باشد غایب دیرتر آید بهر حال
بی گفت و گوی نباشد و از پیش گفته شده است که چون انقلاب کنی شاید
که آب و باد با مرکز خود آید و این نقطه هر دو یکی باشد و چون نقطهٔ آب
بود غایب دیرتر آید بسبب آنکه باد با آب اجتماع میدهد و درین حال
اجتماع درین خانه باشد و طریق نیز چنین باشد و اگر این نقطه به ی منتهی
شود غایب باز آید الا بتوقف از سبب نقطهٔ خاک و چون به ی
منتهی شود غایب بجای دیگر میرود آمدن ندارد و قبض الداخل نموده که غایب
دیرتر آید و وطن گرفته این از سبب مطلوب کلی نقطهٔ باد است چون
نقطهٔ خانهٔ مطلوب جزوی بود و مطلوب کلی با او بود غایب وطن دارد
و شرکت و زن و هرچه باتصال تعلق داشته بود نیکو بود و شاید که یز
در میان باشد و نقطها هم باد منتهی شود این حکم و ماه و سال و ایام جدید با
این معنی است که یز در میزان بود و در هفتم نقطهٔ باد و آب با و رسید
و بدانک عکس و ضد یز یز است و غرض ازین نقطه به یج است که منتهی
شود که چون با ی ضرب کنی یز شود و خلاف یز باشد این حکم بر
عکس آن باشد و از پیش گفته شد که خانهٔ سوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم
خانهٔ اتصالست و اینجا سوم و نهم خلاف این میفرماید غرض آنست که چون
رمل از بهر سفر باشد و این شکل درین خانها آید نیکو بود رفتن و زن
از شوهر جدا شدن و شریکان از هم جدا شدن از حکم یج است و
نقطهٔ علوی که اول شان نیکو بود و آخر شان بد باشد این خاص ی

بود که شکل غیر میزانی احتیاج بر انقلاب باشد و در انقلاب ازین حال
بگردد و نقطهٔ سفلی که اول شان بد بود و آخر شان نیک شود یز است
که او نیز در انقلاب از حال بگردد و از آن ی که نیکو فرموده است نقطهٔ
آتش و آبست و از آن یز سبب آتش و خاکست که خاک ضد آتشست
و درین حال ی از اول تا آخر بد باشد چرا که ی در ی ضرب کنی یز
میشود و در انقلاب از حال میگردد و هر چهار نقطه بدتر از همه فرموده
این خاص از آن امهاتست که چهار یج باشد اگر نقطهٔ هوا با آب
در هفتم منتهی شود دلیل بر نیکوی بود از هر نیت که باشد و اینجا هیچ
نقطه از هیچ مرکز غیر نمی آید **شجره** اگر نقطه هوا در هشتم منتهی
شود صورت یز بود در طلب دفاین و میراث و املاک و اسباب
و آب و زمین و اگر نقطهٔ ناری بود ثقاف صورت دهد حکم کند
بر زن حامله و کسی محبوس و دفن مال و گنج و زر و چیزهای پنهان و اگر
نقطهٔ مایی بود با خانه یج بود دلیل کند بر اهل پرده و خادمان و زنان
و فرزندان و حرم پادشاه و این قدر نموداری از حکم کلی است
یعنی باز نموده شد و این قدر تمامست و عقلا و فضلا و اهل علم را و زیادت
ازین نشاید کردن که این جمله از اسرار این علمست و حکم مطلق اینجا
توان کردن در خانها که یاد کرده شد و این علم کسی را باید آموخت
که مصلح و متدین و خدا ترس و سالک راه حق بود تا این سر را
نگاه دارد که این سر از اسرار خدای عز و جلست و علمی سخت عزیز است
عزیز باد آنک عزیزش دارد و بعزیزان آموزد و هرکس را که باین علم
طلب دنیا میکند نشاید آموخت **ثمره** اما چون نقطهٔ هوا در

خانهٔ هشتم منتهی شود در خانهٔ دوم با باشد اگر در دهم بود خانهٔ
ششم شکل زوج باشد یا دبسته و اگر بود در ششم شکل زوج
باشد یا دکشوده و با نقطهٔ زمین جون جمع کنی شود آن باشد که در
هشتم باشد جون با ضرب کنی شود طلب دفین و میراث
کند جون خانه خانهٔ میراث باشد و شکل دوم لازم که طلب مال باشد
دفین و یا میراث و دیگر انک جون درین حال دوم یا باشد
درین حال در دوم باشد جون با ضرب کنی شود جون از هر
طرف خاک میشود و ملک نیز از دلیل خاکست **وانکیس در تسکین کلّی
شکل جهارمست** وجون در دوم باشد طلب مال میکند مالی از دست
رفته یا پیش کسی است که کسی در ان بحثی میکند بهر حال در دوم نیکوتر باشد
در طلب مال و میراث والّا رنجور را درین حال بد بود فرموده که
اگر نقطهٔ نار بود ثقاف صورت دهد حکم کن بر زن حامله وکنج و زر
وجیزهای پنهان رنجور درین حال بد بود و جون ثقاف نموده است
و باید با کر اید و در نقطه باد نیست جون بدانیم که این ثقاف
از جهت کوییم که این بحث در نقطهٔ نارست و دلیل دیگر آنست که در
خانهٔ دوم باشد که جون با که صاحب دومست ضرب
کنی شود این ثقاف که نموده است این معنی دارد و بدانک
ثقاف اسم یونانیست یعنی است و اسم یونانی ذکر کنیم تا معلوم
شود ضاحک مطروش تشرین ایغان ملاع
کیطان رکیزه منکوپس ثقاف اکنوس کوسج
اجلیل اوزاغ قایمه ازازه اینست اسم اشکال بزبان

یونانی و جون نموده است شکل بطن باشد وضع حمل بود و بطن
خانهٔ هشتم و محبوس نیز همین دلیلست غرض آنست که این خانه
تحت الارضست و جون باز نموده است وکفته که جون با خانه
معلوم شود که درین حال نیز غرض نقطهٔ آبست که درین خانه جون نقطه
به منتهی شود شود زنان و خادمان و فرزندان و حرم پادشاه
این معنی در جمع شدن آب و خاکست و حکم کلّی آنست که هر نقطه بهر
خانه که برسد با شکل خانه ضرب کنی و حکم از ان کویی و از پیش ذکر
کرده شده و بعد ازین خواهد کفتن اکنون جون پیغمبر ما بدکه این قدر
تمامست بر علما و حکما اختصاری است ما اختیار کردیم که **در ثمره** همهٔ
اموالات باز نماییم اکنون اگر این نقطه از خانهٔ دوم اید در هشتم میراث
و مال طلب کند و بر اید هرچه مقصود بود اما زود از دست برود و زیادهٔ
بقایی نکند و درین حال در دوم و هشتم باشد اگر این نقطه به
منتهی شود دلیل بر مراد باشد از میراث و از دفین والّا اندک خوفی
دهد اگر این نقطه از جهارم آید و هشتم باشد دلیل دفین باشد و
شاید که میراث پدر باشد اگر در رمل باشد بر حسب جای او حکم
کند و اگر این نقطه از ششم اید و حمره در هشتم بود اگر رنجور بود بمیرد
و اگر حامله بود در زحمت باشد بهر حال بد باشد و درین حال در دوم
بود اگر نقطه از دوم بدین خانه آید و باشد بر دزد برده دلیل کند و
بهر حال بی کنت وکوی و رنج نباشد و اگر این نقطه از جهارم اید به
از پدر ملوک شود و هیچ مرادی نیست از ملک و میراث و از مقام خوفی
دارد عظیم اگر این نقطه از ششم اید و باشد دلیل بر رنجورست

وخوف مرگ دارد وستر پیدا شود و بد باشد واگر این نقطه با نقطهٔ
آب به منتهی شود و در سوم و در دوم فرح باشد با بود اگر هر دو
مقام بود دلیل بر پریشانی و حال سایل باشد و هیچ مرادی نیست
واگر هر دو مقام بود هر نیت که دارد بمراد باشد الا رنجور را بد بود واگر
هر دو مقام و باشد دلیل بر طلب مال و میراث کند واز خویشان
وشریک وزن مراد براید واگر در دوم وسوم بود درین حال
از رنجور وغایب هیچ نیکو نباشد وحامله در سختی باشد وستر دزد
رسوا شود اگر این نقطه از دوم آید ونقطهٔ آب از مر خود دلیل بر
مال از دست رفته میکند و باز بدست اید وکسی مدد کند و درین حال
دوم وسوم باشد واگر این نقطه با نقطهٔ آبی از دوم بهشتم منتهی
شود از همه حال بدتر باشد نیکو نیست حذر باید کردن تا دزد چیزی
نبرد یا زیانی نکند و درین حال دوم وسوم باشد وششم وهفتم
باشد واگر این نقطه از ششم وآب از دوم در هشتم اید حکم این
برعکس آن باشد الا رنجور بمیرد و درین حال در دوم و در سوم
واگر این نقطه از چهارم آید ونقطهٔ آب از مر خود دلیل برامدن مراد
باشد هرچند که توقفی باشد الا مدد کننده مدد کند و هر نیت که باشد
عاقبت براید و درین حال طریق در دوم و در ششم باشد اگر این
نقطه از مر خود آید ونقطهٔ آب از ششم دلیل بر بی مرادی باشد
و درین هیچ مرادی نیست واز رنجور ایمن نتوان بود اگر این نقطه
از ششم اید ونقطهٔ آب از مر خود از ان حکم بدتر بود وبیم بیند و
خوفست وحذر باید کردن اکنون اگر این نقطه از دوم به منتهی شود

بمان حکم دارد الا از سبب نقطهٔ خاک مراد در توقف افتد واز هر
مقام دیگر چنین بود که اگر این نقطه با نقطهٔ خاک در هشتم منتهی شود
از مر خود و در همه حال بد باشد وخطر دارد اگر این نقطه با نقطهٔ خاک از
ششم بهشتم منتهی شود رنجور در حال بمیرد وحامله را فرزند در خطر بود
ونیکو نباشد در همه احوال و درین حال دوم وچهارم بود واگر این
نقطه از دوم آید ونقطهٔ خاک از مر خود مال غایب ومیراث بدست اید
والا از دست برود وگفت وگوی شود واگر این نقطه از چهارم آید و
نقطهٔ خاک از مر خود از مقام جدا شود واز بدر ملول گردد وهیچ مرادی
نیست ورنجور نیز بیم مرگ بود واگر این نقطه از دوم آید ونقطهٔ خاک
از ششم دلیل بر پریشانی باشد الا زیادت زحمتی نیست ومرادی نیز هم
نیست واگر این نقطه از چهارم آید ونقطهٔ خاک از ششم گو بیم طلب دفین
بود الا بر داشته اند بهر حال مرادی نیست واگر این نقطه از ششم آید
ونقطهٔ خاک از مر خود غایب شده نیاید ومال دزد برده یافت نشود و
رنجور را بد باشد نیکو نیست بهر حال اگر این نقطه به منتهی شود اگر
نقطهٔ آبست در گفته آمد واگر با نقطهٔ خاکست در گفته شده است
اکنون چون میفرماید که نباید اموختن الا بمصلح ومتدین وخدا ترس
وسالک راه خدای لازم چون این علم از ان انبیا بوده است واولیا
باید که تصرف کند و یاری مصلحی متدین که او را دیانتی باشد ستر خلق
پنهان دارد وخدای ترس باشد واز خود چیزی نگوید و بدانک این
علم عزیزست وعزیز دارد وچون سالک بود هر احکام که بگوید موافق
حال باشد و در حال از ان بگذرد وانرا قبلهٔ خود نسازد واسرار بران

ننماید و اگر در احکام اسرار نماید که من چنین گفتم هیچ کفر باشد چگونه گویم
که کسانی که درین زمان نه این علم را اکتساب دارند هیچ از اصول این علم ندانسته
اند و سلوک خود چگونه گویم تکبر و تفضل میکنند که صفت نتوان کردن دیگر آنکه
اینجا فرموده که نا اهل میاموزید این ناکس سهوی کرد تجرید آن محمود شاه
نامی و چند مسایل با او مذاکره کرد و چون او نا اهل بود نتوانست
نگاه داشتن چند مسئله یکی دیگر باز گفت و طریقهٔ خط ندانسته با دیگری
تقریر کرد و بخیانت و کذب خود را شهرت داد و این سهوی بود که
این ناکس راه بجا اهل نمود غرض که اگر در غیر مصباح و تحفه و نشانزده در نشانزده
و این شجره و ثمره بیابید که هیچ اصلی ندارد باب سوم در نقطهٔ آب

شجره اکنون اگر نقطهٔ مایی منتهی شود در خانهٔ ناری دلیل کند بر کسی سفر و
غایب و بیرون رفتن از مقام می پرسد و حال خود که چون شود اگر
دران صورت نقطهٔ ناری باشد حکم کن بر کم شده و رفته و گریخته و
بر تشویش خاطر خداوند ضمیر و اگر نقطهٔ هوایی باشد دلیل کند که کسی
برسد که او را دلخواه باشد و بمراد برسد و با مردمان جمع شود و فایده گیرد
و اگر نقطهٔ خاکی باشد دلیل کند بر زن حامله و بر کسی که در پی کسی دیگر بود و
بر طلب سیم و جوهر که در آتش بود یا در میان زر مرکب کرده باشند اما اگر
نقطهٔ آبی بود حکمش از خانهٔ سوم بود آن صورت سوم شاهد بود و اگر
نقطهٔ هوایی بود صورت دوم اگر نقطهٔ خاکی بود چهارم و صورت چهارم
شاهدش بود و اگر نقطه مایل شود یعنی برود از خانه بخانه حکم نیز برابرش
برود تا انتها و نقطه در خانه چون انتها شود نقطهٔ مقصود طلب کند حکم
کلی کرده شود چنانک مذکورست **ثمره** اما بدانکه چون نقطهٔ

مطلب باب نقطهٔ آب

مایی در اول منتهی شود در خانهٔ هفتم [illegible] یا [illegible] باشد و در سوم شکل بزانی و
سفر و غایب و بیرون رفتن از مقام از سبب نقطهٔ آتش است که او نقطهٔ
خانهٔ حرکتست و دیگر آنکه علوی شده است و اگر این نقطه از سوم باول
منتهی شود چون نقل و حرکت روشن تر باشد و چون از سوم باول
رود هفتم [illegible] باشد و چون این نقطه به [illegible] منتهی شود از کم شده و گریخته
و تشویش خبر دهد و از تمر خود آمده بود و نهم [illegible] و هفتم [illegible] باشد و
درین حال کم شده و گریخته یافتن مشکل باشد و چون نقطهٔ باد با و بود که
مطلوب جزوی و کلی آتشست لازم که دلخواهی طلبد بهر حال مراد برآید و جمع
شود با مردمان و درین حال شکل اول [illegible] یا [illegible] باشد و چون [illegible] باشد
حکم برعکس این باشد و زنان حامله از سبب نقطهٔ خاکست و درین حال خاص
[illegible] باشد و چون با شکل خانه ضرب کنی نقطهٔ باد معدوم شود طلب زر و
سیم و جوهر ازین دلیل باشد و [illegible] نیز چنین بود و درین حال اگر نقطهٔ
آب بود شکل سوم شاهد بود و هوایی دوم خاکی چهارم همان بحثست که از
پیش فرموده که اگر نقطهٔ خاک باول رود شهادت کند بر چهارم اینجا نیز همانست
چنانکه نقطهٔ خاک بر چهارم و باد در دوم و آب در سوم و مایل شدن نقطه
همان معنی است که در نقطهٔ آتش فرموده که نقطهٔ باد اگر بچهارم میرود یا باز
پس گردد و درین حال نقطهٔ خاک باشد بدانکه نقطهٔ خاک که منسوبی اوست
در کدام خانه است اکنون اگر این نقطه به [illegible] منتهی شود و هفتم [illegible] بود
تشویش خاطر سایل باشد الا این شاهد بجای خود باشد یعنی نقطهٔ آب
و اگر این از سوم آید هفتم [illegible] باشد و شاهد با خود دارد و بی پریشانی نباشد
و اگر از تمر خود آید و هفتم [illegible] باشد طلب نقطهٔ آب از خانهٔ سوم باید کرد

درین حال بی مراد تر باشد واگر این نقطه از هفتم آید به خانهٔ سوم
باشد و در هفتم طریق این نقطه بخانهٔ سوم احکام او ثابتست از سوم بدوم
واوّل از قبیل گذشت حکم این زیادت قوّتی ندارد واگر این نقطه به
منتهی شود همین احکام دارد واگر این نقطه به منتهی شود اجتماع دهد میان
سایل ومحبوب وجمع شدن با مردمان این معنی باشد واگر در هفتم باشد
نیکوتر بود واگر در هفتم باشد از سبب غلبهٔ نقطهٔ آب مراد زیادت
تر باشد وازین معنی روشنست که فرموده که شاهد باشد نقطهٔ آب از سوم
واگر این نقطه از سوم آید هفتم نیز باشد وسفر وغایب شدن از مقام
ازین معنی باشد که آن سفر غیر مراد بود واگر این نقطه از هفتم آید این
نقطه غلط کرده باشد وهیچ اعتبار نکند و نیز چنین باشد واگر این
نقطه به منتهی شود وغم وتشویش خاطر وبی مرادی بود واگر در هفتم
باشد بدتر باشد واگر در هفتم بود آن غم واندوه کم شود واگر از سوم
آید حکم زن حامله وزر وجوهر باشد ودرین مرادی نیست واگر از هفتم
آید از ضد وحسود پرهیز باید کردن و نیز چنین باشد واگر این نقطه با نقطهٔ
خاک از مرحود به منتهی شود در هفتم وهشتم یا باشد بدانک
اگر از سوم واگر از نهم واگر از هفتم واگر واگر در هفتم وهشتم از غم
واندوه وملالت خالی نیست واگر باشد چنین باشد **نتیجه**
اگر نقطهٔ آبی در دوم بنقطهٔ آب منتهی شود دلیل کند بر رسیدن مال وخریدن
کنیزکان امّا مال دیگر نیز در پی دارد که بر پید از حرکات خود وکسان خود
چون خواهران وبرادران وآن مال جمله نقد بود وباشد که نقد مضروب
چون جامهای مجلس ودستینه وحلقه وانگشتری دلیل بود اگر نقطهٔ

ناری بود دلیل بود بر تلف مال وگریخته وکم شده واگر نقطهٔ خاکی بود بر گرفتن
مال خویشان پدر وبرادر وخواهر ونقطه در هر جانب که رود وانتها کند
مقصود طلب باید کرد دران جانب تا غرض عمل کند بر مثال مذکور تا حکم
کلّی حاصل آید پس اگر نقطه منتهی شود وانجا جماعت بود که نقطه ندارد نقطهٔ
خانه بنگر که کدامست مثلا در خانهٔ منتهی شود حاصل آید حکم کند در دیدن
کسی وعاقبت نفس خود اگر هوای بود و منتهی شود حکمش از حمره کند ودر
مایی منتهی شود از بیاض حکم کند واگر در خاکی منتهی شود حکم کند از زنگو پس
برین مثال کلّی اشکال وموازین را بداند وباخبر گردد از سر وسیر نقطه
در خانهای شش گانه **ثمره** بدانک چون نقطهٔ آبی در خانهٔ دوم
منتهی شود ودر خانهٔ هفتم باشد ودر خانهٔ سوم شکل میزانی ونقطه
نقطهٔ آب فرموده یعنی منتهی شود به مال بر پید وخریدن کنیزک
از سبب نقطهٔ آب که آب مؤنث باشد وآب مال بادست و
مال دیگر که در پی دارد یعنی حرکتی کند ومکسبی باید که نقطهٔ آب صاحب
سوست وخویشان نیز از سبب نقطهٔ آب ومال نقد از سبب نقطهٔ
آبی در خانهٔ بادست که حاصل آید ودستینه وحلقه وانگشتری مشهورست
به و و درین حال این هر سه شکل مثلّث باشد ونقطهٔ ناری که
فرموده باشد چیزی تلف شده وکم شده وکسی غایب این
معنی خاص از سبب نقطهٔ آتشست که معدوم نمی شود ومثلث این و
و باشد امّا امکان که آن کم شده وگریخته باز آید واگر درین حال
شکل بود هیچ از کم شده باز نه بیند ونقطهٔ خاک مالی برادران وخواهران
یعنی خاک صاحب چهارمست که چهارم مال خویشان باشد الّا بدست

آمدن مشکل بود وانتها کردن نقطه آنست که چون نقطهٔ آب در دوم
منتهی شود آن نقطه نقطهٔ باد شکل هفتم باشد وازپیش روشن کردیم
درجنب مقام که عرض از نقطه که حرکت میدهد مقوی اوست یعنی
خاک وبدانک این معینها همه را نگاه باید داشتن تا حکم راست آید
وبدانک هر نقطه وا بینها دوکانه وخانهٔ آن اشکال همه را نگاه باید داشت
که سایل راضمیر وسوالی از همه دارد ونقطهٔ خاک منتهی شود واینجا بود دانست
که میزان جماعت بود وسایل سوالی کند بدانی که این سوال از کدام خانست
اگر خانهار انشی است طلب کند وبگوید واگر سوال از خانهای بادی بود
طلب کند واگر سوال از خانهار آبی بود طلبد واگر سوال از خانهای
خاکی بود طلب وحکم هر شکل در خانهٔ خود طلب کند یعنی امهات اصل
ودر بنات حکم از بنات اصل وبدانک بوجود امهات وبنات صلت
این نقطها چنانک اگر اتش در میزان حاضر شود چون شکل اول وپنجم باهم
ضرب کنی ازین شکلها را امهات بیرون نیست ودیگر انک چون
اتش در اول منتهی شود در پنجم بود یا وچون در دوم منتهی شود
پنجم بود وچون در سوم منتهی شود پنجم وچهارم یا ودر بنات
نیز چنین باشد وازان اول وچهارم که بانقی است یا یا از
سبب آنست که چون رمل منکوس کند نقطه بغیر مرکز منتهی شود یعنی
منتقل شود چنانک اتش از چهارم به پنجم وچون خاک از پنجم بچهارم وچون
نقطه منتقل شود اگر علوی شود بوجود واگر سفلی شود بوجود روشن
شد که ازین امهات وبنات بیرون نیست ودلیل دیگر انک چون
نقطهٔ اتش در سوم منتهی شود در اول باز باید دید وچون آب در اول

منتهی شود در سوم باز باید دید در اول کتاب گفته است وباز دید کردن
نقطه در ضرب وانقلابست ودر طریقهٔ ضمیر گفته است که چون و در میزان
آید ضمیر از شکل شانزدهمست وتکرار او وچون جماعت بود تکرار او
شکل اولست وازان طریق هم شکل نیز آید وازپیش فرموده
که حاکم مطلق شکل پانزدهم بود ونیز بدانک امهات اصل رملست وشکل
پنجم باصول اتش امهاتست وششم باد وهفتم آب وهشتم خاک و
نهم نتیجهٔ راستست اول ونهم ودهم وپانزدهم ودوازدهم راست از نتیجهٔ
امهات وبناتست وسیزدهم نتیجه نهم ودهم وچهاردهم نتیجهٔ یازدهم
ودوازدهم وپانزدهم نتیجه سیزدهم وچهاردهم وشکل پانزدهم طاق نمی
باشد از سبب انکه میزان امهات وبناتست که اگر امهات در مراتب
عنصر فردست بنات نیز هم چنانست اگر فردست امهات بنات
نیز فردست واز دو فرد زوجی حاصل واگر زوجست امهات بنات
نیز زوجست واز دو زوج زوجی آید ودلیل دیگر انک پانزده شکل را
عنصر باشد وجماعت شکل پانزدهم وشانزدهم است وعدد از صد وبیست
بیرون نیست وصد وبیست عدد پانزدهمست ودلیل دیگر انک
چون رملی زده باشی آن امهات چون با امهات اصل زنی شکل میزان
همان باشد وچون بنات آن رمل نیز انقلاب کنی چنین باشد
وزایدات چنان نباشد وهمان میزان نیارد چراکه سه شکل پیش نیست
وشانزدهم از رمل از رمل نیست ودلیل دیگر انک چون رملی زده آید
که شکلها همه دران باشد چون به بینی پانزده شکل باشد وشکل شانزدهم
مکرر بود وجماعت باشد که دران رمل نباشد معلوم میشود ازین دلیل

که جماعت شکل شانزدهمست و رمل بیش از پانزده نیست و این مهات
دوگانه باز نموده تا آسان شود و دیگر و در
رمل اول در شانزدهم مکررست و ازان دوم مکررست و جماعت
معدوم و هرچند دیگر که اتفاق افتد چنین نباشد اکنون ثابت شد که
رملی که زده آید بیش از پانزدهم نباشد و شانزدهم را اعتبار حکم نیست
اکنون چون جماعت در میزان آید سوال سایل معلوم کند مثلثی ازان
حاصل آید حکم کلی ازان مثلث گفته شود مثلا سوال سایل از خانهٔ پنجم باشد
و پنجم بود با ضرب کنی شود و باز با ضرب کنی بود چون آن
دو شکل باهم ضرب کنی شود حکم کلی ازان مثلث باشد یعنی
اکنون اگر این نقطه منتهی شود دلیل بر بی مرادی و تلف مال بهرحال
نیکو نیست و اگر نقطهٔ خاک با او منتهی شود خلل مال و زیان و زحمت نیکو نبود
و اگر به منتهی شود از همه حال بدتر باشد و ازان مرکبات در آتش و باد
گفته شده است شجره اگر نقطهٔ مایی منتهی شود در خانهٔ خود یعنی سوم
دلیل کند بر ثبات کارها و باز آمدن غایبان و سکونت گرفتن از پریشانی
و بدید آمدن کار و روا شدن حاجات از بزرگان نیکوییها دیدن و با
اشراف پیوستن در اعمال شروع نمودن و طلب زنان کردن و جمع
شدن با خویشان خود و بازگشتن از سفر و نقل و این نقطه اینجا سکنی
دارد و صاحب حرکت باشد و سهم الاقارب اوست قرب دهد خویشان را
و بدید آمدن کارها که در ضمیر دارد اگر صورتی باشد ناری اینجا دلیل فرقت
خویشان کند و بر انداختن وطن و سفر و نقل و حرکت و اگر نقطهٔ هوایی بود
دران صورت اینجا نیک بود دلیل کند که بر آسوده بود از همه رنجها و غمها و

جمع شدن با زنان و خویشان و کاری کردن که باریک بود و ازان
شاد بودن زیرا که هر نقطه در ذات خود فرو جنبانند و ثبات ندارند و
شکل منقلب اند در نفس خود و هر نقطه را حکمی باشد و سعدی و نحسی و
نیکویی و بدی همه با آدمی مختلط بوند در حکم و این حکم و حال بحکم قاضی مجنون
ماند با کسی که دماغ او خللی باشد و آن آدمی بر حال خود نبود سخنی چند نیکو
بگوید و چون فسادی در دماغ او بود و خللی در عقل او بر حسب تخیلات
خود سخنی چند نامعقول بر زبان راند که هیچ سخن را باهم نسبتی نبود و اگر
جماعت اینجا باشد حکمش بر نیکویی باشد و مبارک بود در هر جایی که
بود الا طلاق را و طلاق را بد بود و رنجور را بد بود و بجمادات و ارضی نسبت
دارد بسبب غلظت و گرانی و دلیلست آنجا بر گرفتن آفتاب و ماه و ابر
و تاریکی هوا و بر لشکر و علف زار و بیشه و جماعتی از هر گروه که باشد
و اگر با او شاهد بود از دوازدهم دلیل کند بر ملخ بسیار و اگر حمره شاهد
بود بی شک لشکر باشد حذرا و لیتر و اگر شکل باشد که مرکب بود از سه جوهر
حکم آن از نقطهٔ آب گیرند و بالا میرود و دیگر صورتها را نیز برین قیاس
کنند تا حکم خطا نکند و اگر نقطهٔ هوا منتهی شود در خانهٔ ششم عظیم بد بود اما
اگر ناری با هوا با او بود خلاص یابد و از خوف بیرون آید اما میراث را
نیکو بود که برسد و دفاین ظاهر شود و حامله بسر آرد و اگر بر عکس این صورت
بود دختر آرد و کار پنهانی کرده شود اما بر مرگ بزرگی دلیل بود بعد از چهل
روز بر فرو شدن آفتاب دلیل بود و چیزهای پنهانی در جایهای محکم
در زیر زمین چون پنهان خانها و کاریزها و مغاکها و گورستانها و
خرابها و گرمابها و تونها و جای مقتل و جایهای تاریک و بر بوستانها

وآسیابها وخوش جایها وخوش که با آب وهوا بود وبرکشتی دلیل کلّی کند
که میرود وسفر دریا کردن امّا این دو نقطه را با آدمی بغایت ذوقی بود و
جنان بود که کوی چیز خود بدیکری دهد تا صورت اجتماع لازم اید و اجتماع
از دو جوهر بود که باهم کردایند ویک صورت شوند واین صورت
چیزیست که در وی هوا بود وبر آب حرکت کند پس کشتی لازم آید وچیزها
مجوّف که بر آب روان شود ونیز حیوان آبی نیز دلالت کند امّا نقطه
مشارکت کند در ضمیر بحسب شهادت نقطه وخانه جون صاحب مرکز بود و
سکنی حکم اورا بود لاجرم حکم کلّی از مزاج او کنند واما هر نقطه که در ششم
خانه است اکر نر باشد یا ماده آن نقطه را آنجا فاعله خوانند وفاعل باشد
بر نقطهٔ خانه جون زن ومرد باهم کرد شوند وصورت تولید کنند آن صورت را
حکم وعرض خوانند یعنی نقطهٔ مقصود وعاقبة البیت وفوق السمت این
صورت بود ودلیل کند بر مقصود وضمیر بنکرد اکر نقطهٔ ازان خانه میرود
در عرض آنجا که منتهی شود آنجا نیز حکم کند تا ضمیر تمام کفته شود ومزاج کند نقطه را
با نقطهٔ خانه صورتی حاصل شود که اورا عرض بود ازان خانه امّا صورت
اوّل با دوم ضرب کنی تا مثلثی شود حکم احکام رمل آن مثلث حاصل آید
ثمره امّا بدانک جون نقطهٔ مایی در سوم خانه منتهی شود در هفتم
[illegible] باشد جون نقطه بخانهٔ خود آید ثبات دهد در هر کار و باز آمدن
غایبان وسکونت کرفتن باشد ودرین حال که این نقطه از مرّ خود آمده
باشد بر شکل میزانی وجون نقطه بخانهٔ خود رسد روا شدن حاجت باشد
وبزرکان واعمال واشراف همه از سبب این فرموده امّا طلب زنان
وجمع شدن با خویشان از دلیل آنست که این نقطه با نقطهٔ آتش بود امّا

بازکشتی از سفر بود دلیل انکه این نقطه از پنجم آمده باشد و [illegible] درین مقام
باشد و [illegible] در هفتم ویا در سوم [illegible] بود واین نقطه از هفتم آید ونقطهٔ آب
در سوم بمسکن خود باشد وحرکت از خانهٔ سومست واقربا روشنیست در
سوم وقرب دادن خویشان با وجود نقی باشد در سوم که جون ضرب
کنی [illegible] شود وبدید امدن مراد سایل وصورت ناری [illegible] باشد که فرقت
باشد ونقل وحرکت وسفر درین حال که نقطه از دهم آمده بود واین معنی
خاص با [illegible] بود جراکه ازان نقطهٔ هواخواهد فرمود ونیز غیر میزانی را نقطه
از مرّ خود منتهی نشود واجتماع دهد ومقصود برآید وآسوده شود واز غم و
رنج وجمع شدن با خویشان وزنان باشد وزنان از سبب نقطهٔ آب
که آب مونثست واجتماع حاصل شود جون نقطه را مشارکت کنی یعنی
با شکل خانه ضرب کنی واین هردو نقطه فرد وجنبان باشد یعنی [illegible]
وبی ثباتی درین حال آنست که بحث بر نقطهٔ آب میکند وآن خاص [illegible]
است که باد ندارد ودیکر شکل خانه یعنی [illegible] که آب ندارد وتا ضرب
نکنی آب وباد باهم جمع نشوند وشاید که درین حال [illegible] در سوم ویا یازدهم
باشد وباد وآب باهم باو منتهی شوند وسعد شدن آنست که درین
نقطه خاک باشد ودر جهارم نیز نقطهٔ خاک باشد بی آتش درین حال
سعد باشد واکر در جهارم نقطهٔ خاک وآتش بود نحس شود یا خود شکل
اوّل ودوم را نقطهٔ خاک باشد نحس شود واین نیز ازان قبیلست
که نار با اوّل وباد بجهارم یا دوم واوّل **اکنون** بدانکه مختلط بودن آنست
که این نقطه از هفتم که مرکز اوست بازکردد ودر مراجعت بسوم آید
که هم مرکز اوست در حکم سرکردان شود جراکه از شکل میزانی بازکردیده

وبشکل غیر میزانی منتهی شده سخن او را اعتبار نتوان کرد ازین سبب
به مجنون باز خوانده است و هر نقطه که از خانهٔ خود باز گردد از شکل
میزانی و در مراجعت هم بخانهٔ خود آید بشکل غیر میزانی چنین باشد
وانکه فرموده که اگر جماعت بود حکمش بر نیکوی بود این معنی آنست
که این نقطه از هفتم باز گردد و در پنجم به منتهی شود و زوج آب شکل
چهارم حجاب شود که این نقطه بسوم رود که از قبل حکم قاضی مجنون بود
جماعت شده باشد یعنی زوج آب چهارم و ظاهر و پنجم که چون ضرب
کنی شود حکم این بر نیکوی بود والاطلاق واطلاق ورنجور را بد بود
چون نقطه از خانهٔ خود منتقل شود و بغیر مرکز منتهی شود زندانی ورنجور را
بد بود رهایی نیابد و غلظت و گرانی از سبب زوج فرموده و گرفتن
آفتاب و تاریکی و ابر از سبب آنست که درین حال هیچ نقطه موجود
نمی شود و لشکر و علف زار و بیشه و جماعتی از گروه این معنی با غلبه اثبت
که دران رمل تمام نقطهٔ آب بود و این حال رمل از بهر سال باشد اما لشکر
و جماعتی از هر گروه آن باشد که اوّل و دوم و چهارم باشد و این
دلیل روشنست و شاهد دوازدهم که فرح فرموده بدانکه نقطهٔ آب و خاک
شکل سوم نقطهٔ آب و خاک شکل دوازدهم است درین حال نقطهٔ آب
و خاک در سوم باشد یعنی بود درین حال آب شکل دوازدهم زوج باشد
و شکل هفتم باشد ضرورت در هشتم با فرح در دوازدهم آید چون
رمل از بهر سال باشد این حکم کند و بهر حال سایل بی مراد باشد و دران رمل
در طبیعت خشک غالب آید ملخ ازین معنی فرموده است و این را خاص
امهاتی باشد اینست و دیگر فرموده که اگر در دوازدهم

شاهد بود بی شک لشکر بود و آن نیز یک رمل باشد و در هشتم بدانک
دشمن است چون دشمن جای او بگیرد بی شک لشکر باشد و این معنی
همچنان با است در سوم و اگر شکلی باشد از سه جو هر این است که
ابتدا از نقطهٔ آب کند و بالا آید و مزاج اعتدال کند اما آنکه نقطه منتهی بهشتم
میفرماید این معنی آنست که نقطهٔ خاک از سوم بهشتم رود یعنی چهارم باشد
و این نقطه گشوده بود تا هشتم چنانک در نقطهٔ آتش فرموده که اگر باد بچهارم
رود بد باشد اینجا نیز میفرماید که عظیم بد باشد و اگر نار و هوا اینجا بود خلاص
یابد و میراث بدست آید و دفین ظاهر شود و حامله پسر آرد این معنی
بدانک نقطهٔ آب از پنجم بسوم آید و در سوم باشد و خاک گشوده
تا هشتم و نار و هوا باشد این حکم کند و اگر خلاف این بوده حکم بر
خلاف یعنی از شکل ششم نقطهٔ آتش و باد نبود و مرگ بزرگی بعد چهل
روز این یا باشد در هشتم و در سوم و این خاص یک امهات
باشد و از پیش گفته شد که عظیم بد باشد و امهات اینست و عده
چهل روز یا است در هشتم و بدانک شکل دوازدهم است
و در هشتم آمده چهارم مرتبه آمده بود این عدد چهار بر سه سی و شش
چهل باشد و این شانزده شکل در شانزده خانه عدد د مد جدول نهاده است
افضل رومی از قول زناتی گوید در مصباح روشن کرده است و فرو شدن
آفتاب از سبب نقطهٔ خاکست که بخانهٔ خاک رود و خبر پنهان و مغاک
و گورستان و مقتل جای و تاریکی این همه بسبب نقطهٔ خاکست اما بوستان
و آب روان و آسیاب و کشتی و سفر دریا و چیزهای مجوّف وانکه این
نقطهٔ بادی بغایت ذوقی دارد این همه با یک امهاتست چون عاشق

بمعشوق آنست و نقطهٔ آب و هوا درین مقام جمع شوند و در ششم نقطهٔ
باد کننده شده است و امّهات اینست [شکل] و درین رمل هیچ نقطه
آتش و خاک نباشد و بر کشتی و چیزهای مجوّف و حیوانی و آبی دلالت
و نقطهٔ آب درین مقام در خانهٔ خود ست سکون باشد و حرکت حرکت
از سبب خانه است که خانهٔ حرکتست سیوم مشارکت کردن همانست
که آن شکل با شکل خانه ضرب کند بحسب شهادت آنست که شکل
که حاصل شود از کدام خانه است که تمام احکام ازینجا خواهد بود و فاعل
نقطه همچنین معنی است که ضرب میکنی آن شکل با شکل خانه چون زن و
مرد تمثیلی است بران نقطه و شکل که آمده دران خانه و شکل آن خانه
و چون دو شکل با هم ضرب کنی شکلی نتیجه دهد تولید آن باشد
و ان شکل را عرض سایل فرموده است و عاقبة البیت آن حال و سوال
سایل و مقصود از ان شکل و احکام آن شکلست و از ان خانه میرود در
عرض انجا که منتهی شود حکم کند این معنی غرض تکرار آن شکلست تا کجا
تکرار کند انجا نیز با شکل آن خانه زند و شکل دیگر حاصل اید شکل اوّل و آخر
مثلثی باشد حکم کلّی باشد و همه نقطه چنین باید کردن اکنون اگر این نقطه
با نقطهٔ خاک درین خانه منتهی شود از هر خود سایل را چون نیکو تر
بود و مراد بر اید الا بتوقّف و این نقطه از مرکز غیر به [شکل] و [شکل] منتهی شود
[شکل] از نجم و [شکل] از سفتم و این نقطه به [شکل] و [شکل] درین مقام منتهی شود **شجره**
اگر نقطهٔ مایی منتهی شود در خانهٔ چهارم دلیل کند بر سنکهاء شفاف سفید
چون یاقوت و بلور و بر جابها و چشمها و کاریزها و جویها آب و دلیل
کند بر طلق و زیبق و مروارید و صدف و بر کنک دریا و نمک و هر چه

سفیدی باشد و دلیل بود بر زنان و پیران و پدران و مادران و بر دریا
و باد و باران و اگر نقطهٔ خاکی مزاج آید [شکل] دلیل کند بر عاقبت کارها که امید
دارد و از جواهر هرچه سبز و کبود بود چون زمرّد و دهانج و پیروزه و
مینای سبز و بر حیوانات که در میان سبزها چرا کنند و از صورت دراز
گوش و از بالا چون منبر و تختها دلیل کند و نیز گویند بر مرغ خانگی و بط
و غاز که در بادگیرها بود امّا اگر نقطهٔ هوایی بود دلیل بود بر تلف شدن
چیزی و بیرون رفتن از خانه و نقل و سفر از شهر بشهری و فروختن ملک
و از خانه بخانه از جای بجایی نقل کردن و دلیل کند بر چیزی که از زمین
بیرون کنند چون دفاین و خزاین و آنچه پوشیده بود ظاهر شود و بر
سوراخهاء زمین دلیل بود بر غارها و خانهاء پنهان و اگر نقطهٔ ناری
انجا بود دلیل کند بر جمعیتها کردن در خانهاء پدران و مادران و خویشان
دعوت کردن و مهمانیها و سور و عروسی کردن و ثبات افتادن در
کارهاء بزرگ و بر دستینها و سبانها و درها و اجناس خانه و دلیل
کند که گرفته و زده بود از هر گونه که بود و نیز دلیل بود بر برادر پدر و از
قبیلهٔ پدر و هر خویش که باشد **ثمره** امّا بدانکه چون نقطهٔ مایی در
خانهٔ چهارم منتهی شود و در خانهٔ سفتم [شکل] یا [شکل] بود سنک شفاف و یاقوت
و بلور آنست که چهارم خانه جمادست چون آتش منتهی می شود معدن
لازم می آید و چون آب انجا منتهی شود جوهر و سفیدی از سبب لطافت
آبست و آب در خاک سبز و کبود نماید و این معنی خاص با [شکل] است
و چون فرح در سفتم باشد طلق و زیبق و کفک دریا و نمک و زنان و پیران
و پدران و مادران از دلیل آنست که [شکل] در سفتم باشد و بادبان و دریا

دران که نقطهٔ آب با نقطهٔ باد در چهارم باشد و هفتم فرح بود و نقطهٔ
خاک فرموده و نصرة الداخل نموده این مراد ما که فرموده بر اید الّا هفتم
باید که فرح باشد چه اگر هفتم انکیس باشد در توقف افتد و درین حال
که [illegible] نمودهٔ هفتم فرح می باید که آن نیز [illegible] شود اگر [illegible] با [illegible] نصرهٔ داخل
شود جواهر سبز و کبود و زمرد و سنج و فیروزه اگر فرح در هفتم باشد
و حیوان نیز هم ازین دلیلست و دراز گوشی صفت کرده این [illegible] در
چهارمست و انکیس در هفتم که چهارم هم انکیس شود چون با خانه زینی
منبر و تختها نیز دلیل باشد اما مرغ خانگی و بط و قاز آنست که بیاض در
چهارم و [illegible] در هفتم است و نقطهٔ هوایی بر تلف چیزی از سبب انک
آب در خاک چون باد باشد تلف شود که باد آب میجوزد در خاک
و نقل و سفر از خانه بخانه و از شهر بشهر این خاص با اجتماعست در
چهارم و ششم و هفتم فرح باشد و چون آتش و باد قوت گیرد و خاک در
مرکز نباشد چیزی تلف شود یا از مقام نقل کند و سایل شاید که ملک بفروشد
الّا باید که نقطهٔ باد نیز از پنجم و چهارم اجتماع باشد و دوم نقی بود و ظاهر شدن
چیزی که از زمین بیرون کنند درین حال ثابته در چهارم باشد و طریق در
زمین و آتش و آب با هم از تمر راست با و منتهی شود و باد از دوم باد آید
دفین ظاهر شود و هر چه پنهان بود پیدا شود و در آب و نار رموزی کنته
شده است و چون [illegible] باشد در چهارم جمعیتها و عروسی و اجناس خانه
و [illegible] در هفتم باشد اکنون اگر این نقطه از دوم بچهارم منتهی شود خانهٔ هفتم
[illegible] بود دلیل بر طلب مال باشد از ان پدر یا دفین الّا مشکل باشد و از
مقام بیرون رود و مراد بر اید اندکی دران شکل نقطهٔ خاک بود از مراد

باز ماند یعنی [illegible] باشد و اگر نقطهٔ هوا باشد چیزی از دست رفته و تلف
شده میطلبد اگر درین حال [illegible] باشد آن چیز بدست اید و اگر [illegible] باشد
بدست نیاید و از مراد باز ماند و اگر [illegible] باشد غیبت آرد از مقام و [illegible]
و [illegible] نیز چنین باشد ملک بدتر اکنون اگر این نقطه از پنجم بچهارم آید خانهٔ
سوم [illegible] باشد دلیل بر باز یافتن آنچه تلف شده باشد و بمراد برسد و اگر
نقطهٔ خاکی بود یعنی [illegible] بود کسی مانع شود و هیچ مرادی نیست و اگر
[illegible] باشد عاقبت مراد بر اید اگرچه دیر اید و اگر [illegible] بود در مقام گفت و گوی
شود و مرادی نیست اکنون اگر این نقطه با نقطهٔ خاک آید دران هیچ نیکو
نباشد **تجربه** اما اگر نقطهٔ آبی در پنجم منتهی شود دلیل کند بر خبرهای
خوش و شادیها از قبل دختران و فرزندان و هدیه و پیک و رسول و
نامه و فرمان و عروسی و سخنان خوش شنیدن و دیدن
دوستان و عشق بازی کردن و هرچه بدین تعلّق دارد و جامهای نو در
پوشیدن این همه نیکو بود خاصه که نقطهٔ ناری با هوا آنجا بود حضور ملوک
دران مجلس بود و از جمله این انواع مذکور که بدین خانه و نقطه تعلّق
دارد برخورداری بود و اگر نقطهٔ خاکی انجا بود بر ثبات کارها و قبض
خاطر تعلّق دارد و گرانی کارها و بر زن حامله که بچه دارد در شکم
و گران بار بود و برخاستن او دلیل بود و رنجوری فرزندان و لیکن زود
نیک شوند و عاقبت بخیر بود در هر کار ان شاء الله تعالی **ثمره** بدانکه
چون نقطهٔ آبی در خانهٔ پنجم منتهی شود در خانهٔ سوم [illegible] یا [illegible] باشد چون
مطلوب کلّی بخانه آید و آن خانهٔ خبر باشد خبر خوش دلیل بود و
دختران خاص با [illegible] است و نقطه نیز مؤنث و فرزندان و هرچه منسوب

باشد درین خانه الّا باید که سوم باشد واین نقطه همان نقطهٔ آتش
سوم باشد و درین حال در میزان بود بدوستی وسخنهای خوش
شنیدن و دیدن دوستان وعشق بازی و هرچه خرّمی دارد این همه
از سبب نقطهٔ مطلوب کلّی آتشست یعنی آب وچون نقطهٔ هوا بود
جامهٔ نو پوشیدن نیکو بود شاید که آتش و باد و آب باهم جمع بود
باشد و سوم بود و چون آتش سوم به منتهی شود و آب به
 در پنجم دران اجتماع ملول خاطر شود از هر نیّت که دارد مراد بر اید
وچون نقطهٔ خاکی آنجا بود در کارها ثبات باشد وچون ضد درین خانه
باشد قبض خاطر باشد برخلاف آتش و باد و زن حامله دختر آرد
وگران بار بود این حکم ازان است که هردو نقطهٔ مؤنث اند شکل
گران ثقیل درین حال در سوم بود و در چهارم نیز باشد چنان که دو
نقطهٔ آتش دران رمل پیش نباشد و نقطهٔ باد دران رمل نباشد
واین دو آتش در خانهٔ آب وخاک لازم گرانی وقبض خاطر ورنجوری
فرزندان ونیک شدن انشاالله تعالی اکنون اگر این نقطه از چهارم
در پنجم منتهی شود در سوم باشد دلیل بر نیکویی وشادی وخرّمی
از همه حال واگر با او نقطهٔ خاک باشد غمی نباشد الّا شادی
بزرگتر واگر نقطهٔ ناری بود رسول وهدیه را نیکو بود از معشوق مراد
بر اید واگر نقطهٔ هوا باشد چون جامهٔ بود بوشیدن و سخن
خوش شنیدن بهر حال نیکو بود و رسیدن هدیه دلیل بود بهر حال
مراد بر اید و درین حال در سوم باشد واگر نقطهٔ خاک با او بود رسول
خبر دیر آرد و هدیه نرسد و همه حال نیکو نبود واگر نقطهٔ ناری بود همه

کارها نیکو بود واز فرزند و دوستان شاد شوند واگر نقطهٔ ناری با هوا
بود این حکم از همه نیکوتر بود و نقطه بشکل دیم بود اگر این نقطه با نقطهٔ خاک
با این خانه منتهی شود نیکو نبود در هیچ حال **شجره** اگر نقطهٔ مایی منتهی شود
در خانهٔ ششم دلیل بود بر اجناس مالی وکنیزکان وخادمان سفید پوست
و بر حیوان خرد ولطیف و بر چیزی که سفید باشد یا کبود که آن را
اکنون خوانند ولیکن شفاف ونورانی بود و بر اشکال چهار سو دلیل بود
چون با نقطهٔ خانه جمع شود ورنجور را اگرچه بیماری بود ولیکن عاقبت بخیر
انجامد وعارضهٔ وی از سردی بود و تری ورنج وی از بای یا از نیمهٔ
زیر بود و نیز دلیل کند بر کسی که در رنج راه مانده بود از جانب مغرب که
روی بمشرق دارد در آمدن و آب آنجا هوایی شود سبب حرارت
خانه امّا در تری افزونی باشد زیرا که هردو نقطه ترند بدین سبب مزاج
کلّی لازم آید اندر طبیعت وچون غرض مزاج لازم آید و نیز دلالت کند بر
کسی زیردست باشد چون کنیزک وخادمی که بجمال او شادمان بود
از دنشکیبد ولیکن این حال در غربت باشد در وطن وهردو غریب
بوند و دیگر دلیل بود بر غایبی که حاضر شود وسایل را از نیکی بود
و راحت رسد واز حیوان ماده بهتر بود واز جواهر مروارید ونقره وآنچه
از دریا خیزد وخدمت بزرگان نیکو بود زیردستان را بسبب آب
که در خانهٔ هوا منتهی شود **ثمره** امّا باید آنک چون نقطهٔ مایی در خانهٔ
ششم منتهی شود در خانهٔ سوم باشد واجناس مال که گفته
این در هر نقطه آورده غرض نیت سال ازین خانه است وآنجا سفید
پوست فرموده این از سبب لطافت آبست ومعلومست که این

خانه حیوان خردست الا لطیفی از سبب آب و باد فرموده است
که باد در آب و آب در باد لطیف شود و چون این نقطه به منتهی
شود سفید و کبود و ابکون و شفاف و نورانی بود و چون با ضرب
کنی شود و این سه شکل چهارسوست و روشن فرموده که چون با
نقطهٔ خانه جمع کنی رنجور را خبر با است در ششم و در میزان نقطهٔ
آتش و باد از سوم با اوّل رود و آب از ممرّ خود به ششم اید و خاک در
پنجم بماند رنجور گران بود و سختی دارد الا عاقبت خیر بود و اگر در ششم
باشد عارضه از زنی باشد و پرردی و پای یا نیمهٔ زیر و آنکه رنج راه
مانده میگوید آنست که نقطهٔ آب از چهارم به این خانه آید و چون حر
ازان نقطهٔ آب باشد غرب لازم آید و روی بشرق آنست که این
نقطه از چهارم که منتقل شود ممرّ او پنجم باشد و پنجم خانهٔ شرق و رو
که آب هوایی شود و ازپیش گفته شد که از خاک آب زاید و باد
از آب و آتش از هوا و دیگر آنک در ین خانه بود و چون نقطهٔ
آتش با آب اعتدال کنی باد بماند یعنی گرمی و تری و البتّه تری
افزون شود چون خانهٔ باد ست و در اعتدال باد دیگر زیادت شود
هردو نقطه تر باشد و باد زیادت آمده بود و مزاج کلّی اندر طبیعت
این مثال باشد و غرض و مزاج که صفت بندد و ماده در خانه لازم آید
غرض است که انجا شود و دیگر نقطه که اینجا برسد نقطهٔ آب
ببندد زبردست باشد چون نقطه در خانه آید و باز در عرض مقدّم
شود زبردست شده باشد و کنیزک و خادم که بجمال او عاشق باشد
این معنی آنست که نقطهٔ باد درین مقام باشد با عشق لازم آید و غر

وغریبی آنست که این نقطه به یا منتهی شود باشد که ایشان درین
مقام غریب اند و غایب حاضر شدن آنست که این نقطه به منتهی
شود و در امّهات باشد غایب حاضر شود و حیوان ماده از سبب
آب آنست که آب مونثست و مروارید و نقره و آنچه از آب دریا
خیزد این همه از سبب آبست و این خانهٔ خدمتکاران و زیردستان
اکنون اگر این نقطه به منتهی شود خریدن کنیزک و خادمان نیکو باشد
و هرنیّت که باشد نیکو بود و چون نقطهٔ خاک با او منتهی شود همه کاری
در توقّف افتد چراکه هر شکل که او را نقطهٔ خاک بود چون با خانه زنی
خاک معدوم نشود و اگر این نقطه از چهارم با او منتهی شود هیچ مراد سایل
حاصل نشود و درین حال در هفتم باشد و اگر در میزان بود
و نقطهٔ خاک نیز بهشتم منتهی شود کلّ مراد باشد و اگر از چهارم با او منتهی
شود رنجور صحّت یابد و گم شده باز دست آید و بدانکه نقطهٔ آب به ششم
از ممرّ خود و چهارم آید از هیچ مرکز دیگر نخواهد بودن نقطه چون بشکل
غیر میزانی منتهی شود احتیاج به انقلاب باشد **تجره** اگر نقطهٔ مایی
در خانهٔ هفتم منتهی شود دلیل کند بر خاتونان و زنان و غایبان و روزی نیکو
رسیدن از کسی که با او تعلّق دارد و در پوشیدن جامها، حریر و رفیع القدر
برین جمله دلیل بود و نقطه اینجا سکون دارد و جماعت میشود دلیل بود
برآمدن مردی که بزرگ بود و یک سواره که روی بمشرق دارد و می آید
و در کارها گرانی کند امّا اگر چنانک این نقطه بدوم رسد و اینجا و در نفس
و سوم بسته بود پس نقطه در خانهٔ نفس سایل که عدم الوجود هواست
رفت پس هوا آتش شد و آتش خارج بدین قیاس روشن شد که مالی

از دست رفته میطلبد و اما اگر این نقطهٔ هفتم بسوی چهارم رسد آن مالرا
بیابد در خانهٔ خود و از کسان او برده بود اگر این نقطه از هفتم بدوم رسد آن
مال را بیابد و هر غایب که باشد همچنین بود و اگر همچنین نقطه از بیت المال
بسوم آید آن هوا آب شود بسبب دو تری یکی تری هوا دیگر تری آب
معلوم شد که آن مال بدست کسی است از خویشان و دوستان و نزدیکان
او که بدان مال کسی حرکتی میکند که بیشتر میگردد بسبب آنکه نقطهٔ هوا
داخلست و نقطهٔ آب نیز داخل و هوا در آب فرو می آید همچنانست
که مالی عالی در مالی سفلی فرو می آید چون مال مردان بر مال زنان باز
گردد و دیگر نقطها بدین قیاس میکن اکنون گوییم ازین هشت
صورت که در میزان گذر میکند شانزده خانه بر حسب خانهای رمل کلی
چون قسمت کنند هر شکلی را نقطهٔ رسد و حکم ظاهر می شود و هر یکی ضمیری
دارد و از آن نیز سخن کفته شود چنانک گوییم اگر باشد در میزان
آید ضمیر مشترک باشد یعنی سه سخن می پرسد اول بحکم نقطهٔ ناری از خود
یا از نفس و سوم بحکم خانه که حرکتی خواهد کردن بسبب آن حرکت
مالی میجوید اگر نقطها را برانی بی مزاج بهر خانه که برسد و بهر صورتی که برسد
چنانک اول کفته شد در باب اول خاصه حکم میکن از سعد و نحس
و خارج و داخل و اگر در میزان آمد حرکت نیز بود بسبب نقطهٔ آب
از حرکتی پوشیده که در حق دشمن کند و آن آمدن دشمن مکر و حیلت کردن
بود و خریدن حیوان و کرفتن حال زنان و بسبب نقطهٔ خاکی متفکر و
غمگین بود بسبب دعوی اسباب و املاک و میراث و قرض اکنون
اینها ازین نقطه و خانهٔ دوازدهم کفته می شود و اما چون نقطه از میزان

دیدی که هر یکی از کدام خانه باز می گردد حکم انتها بران نگر و معین شود که ازین
سوالات کدامست مطلوب و حکم سعد و نحس از انجا میکن چنانک اگر نقطه
یکی با اول آید و دیگر بهفتم بمان گنت و گوی و جست و جوی بود و دعوی و خصومت
و اگر بدوم و بششم رسید گفت و گوی بسبب مالی بود بود دزدیده یا بنده
بود گریخته و تهمت بود بر کسی و اگر نقطه بدوم و ششم رسید گفت و گوی بود
بسبب قرض و میراث هم چنین بدین قیاس میکن با قیات را تا خطا نیفتد
و اگر بحسب نقطهٔ ناری از کسی می پرسد یا از فرزندی و شوقی بحسب نقطهٔ
بابی از سفری و غایبی و چون نقطها از میزان طرح کنی انجا که برسد
حکم از انجا و از انخانه و صورتها و نقطها و آید در میزان بسبب نقطهٔ
هوا از مال بزرگی می پرسد یا از جنس مالی چون غلام و دستور و غیره
بحسب نقطهٔ خاکی تنگ دلست و اندیشه مند و عاقبت آن حال که بدست
آید و چه حیلت کند اکنون چون نقطه بجا نها باز گردد حکم از انجا روشن شود
و اگر آید در میزان سوال از کسی بود که ببرود بسفر دور که او را در خاطر
عزم بود و برود و برسد بحسب نقطهٔ نار و بحسب نقطهٔ خاک سکون و وصلت
و عقد و نکاح و شرکت و کرفتن دزد و کریخته چون نقطه باز گردد و خانها ر
صورتها حکمشان معین شود و چون در میزان بحسب نقطهٔ هوا دلیل
کند بر کسی که امل بود یا حکیمی یا وزیری یا مردی دانای در کل علوم یا مال
بحسب نقطهٔ آب بر زن نیکو صورت یا کنیزکی صاحب جمال بخرد و بدست
آرد و او را بدارد و با جناس مالی مضروب دلیل کند ثمره چون نقطهٔ
بابی در خانهٔ هفتم منتهی شود در سوم بود زنان و خاتونان و غایبان این
همه از سبب خانه است که بدین منسوبست و روزی رسیدن از کسی

که با او تعلق دارد این معنی آنست که این نقطه از خانهٔ خود انتها یافته است
یعنی همان آب شکل سوم است مراد رسد از کسی که با او تعلق دارد و جامهٔ
حریر رفیع چون کسی را طلبی از مرادی و آرزو باشد و این اوضاع آید
او را جامه دهند و نقطه در خانهٔ خود سکون باشد و جاعت برود یعنی
درین حال چون این شکل با شکل خانه ضرب کنی نقطهٔ آب معدوم شود و
آمدن مردی یک سواره روی بمشرق دارد و می آید آنست که در هفتم
و نقطهٔ آب و باد با هم به هفتم روند آب منتهی شود و باد بچهارم منتهی شود
از هفتم و درین حال در دوم باشد که هیچ شکل دیگر امکان نیست
روی این بمشرق باشد و گرانی کند چراکه چون با خانه ضرب کنی شود
اما بدانک فرموده که اگر این نقطه در دوم منتهی شود و باشد در
نفس و سوم بسته بود این معنی چنانست که این نقطهٔ آب شکل
سوم است و دوم نقطهٔ آب باشد در هفتم که شکل ششم بود و در
دوم که شکل هفتم است و دزد از خانهٔ ششم و هفتم باشد و درین حال
در میزان بود و باد از میزان بچهارم آید و در سوم باشد و در
چهارم دزد و تلف شده لازم آید و اما اگر این نقطه از هفتم بچهارم آید
آن مال بیاید این معنی با نقطهٔ خاک باشد که طریق در چهارم باشد و نقطهٔ
خاک گشوده بود تا چهارم آن مال در مقام خود و کپان خود دزد باشد
و مال و آب و خاک باشد و اگر این نقطه از هفتم بدوم رسد آن مال
باز یابد این همان حال اولست یعنی در دوم این نقطه را غرض شکل
هفتم و اگر همین نقطه از بیت المال بسر این سوم آید آن هوا آب شود
بسبب دو تر درین حال دوم و سوم باشد که چون اعتدال کنی در دوم

دو تری بماند و در سوم نیز چنین باشد آن هوا آب شود چون رطوبت
غالب آید هوا آب شده باشد و نیز معین دانی که از پیش بحث کرده و
در دوم نموده و بنقطهٔ باز خوانده غرض شکلست و مال بدست خویش و
افزا بود و زیادت کننده و صاحب سوم است و چون با ضرب کنی
شود که صاحب هفتمست مالی عالی در مال سفلی و مال مرد و زن از این
دلیل باشد و باید که بدین مثال همه اشکال و همه نقاط باز داند اصل و اسما
تا خطا نکند باشد اکنون اگر در هفتم باشد و نقطهٔ خاکی با او منتهی شود عظیم بد
باشد هر نیت که دارد خصوصا غایب و این هشت شکل که در میزان
حاضر می شود شانزده نقطه است هر نقطهٔ بخانه در ضمیر آید اول است
از نقطهٔ آتش از خانهٔ اول و باد از دوم و دیگر است از نقطهٔ آتش
خانهٔ پنجم و از نقطهٔ آب خانهٔ سوم و دیگر است از نقطهٔ باد بخانهٔ
ششم و آب بخانهٔ هفتم و دیگر است از نقطهٔ آتش بخانهٔ نهم و از
نقطهٔ خاک بخانهٔ چهارم و دیگر است از نقطهٔ باد بخانهٔ دهم و از نقطهٔ
خاک بخانهٔ هشتم و دیگر است از نقطهٔ آب بخانهٔ یازدهم و از نقطهٔ
خاک بخانهٔ دوازدهم و دیگر است از نقطهٔ آتش سیزدهم و باد
چهاردهم و آب پانزدهم و خاک شانزدهم و درین باب شانزده نقطه
فرموده و طریق باز نموده است از سبب آنکه زیادات در ضمیر استادان
معتبر نداشته اند و گویی که این طریق از آن طریقه که در **نسخه است** جدا است
بدانکه در رموزی فرموده است و باقی موقوف داشته و طریقهٔ
دیگر انک و طریق در جایی دیگر فرموده که ایشان دو شکل گرانند و
ضمیر از ایشان معین نمی شود بدانکه دلیل این آنست که تا در امهات

شکلی فرو نیابد و در تغیر او شکل زوج نقطه در میزان حاضر نشود چنانک
در باب باز نموده ایم چون نقطه باز با اول منتهی شود در پنجم ⁘ یا ⁘ باشد
و چون در دوم منتهی شود در پنجم ⁘ بود و گفتیم که نقطه در مرکز خود منتهی شود
بشکلی غیر میزانی نشود غرض چون ⁘ در میزان آید شکل اول و پنجم باهم
ضرب کنی و شکل دوم با ششم ضرب کنی و آن دو شکل شکلی کنی آن شکل
ضمیر باشد و اگر ⁘ در میزان آید شکل اول با پنجم و شکل سوم با هفتم دو شکل
باشد و باز باهم ضرب کنی یک شکل شود ضمیر باشد اگر آتش باشد اول
و پنجم و باد دوم و ششم و آب سوم و هفتم و خاک چهارم و هشتم چون ⁘ در
میزان آید چهار شکل شود و آن چهار شکل دو شکل شود و آن دو شکل یکی شود
و آن یکی ⁘ باشد که در میزانست و جماعت نیز چنین باشد ازین دلیل
ضمیر درین دو شکل نگفته است و دیگر آنکه چون از آن ششم یکی باشد
در میزان شکل ضمیر جایی دیگر باشد ضمیر از آن خانه است و اگر در میزان باشد
ضمیر در خانهٔ اوست و طریق و جماعت ضرورت در میزان باشد اینست
طریقهٔ کلی در ضمیر امید بکرم الهی چنانست که از چشم نااهل و جاهل محفوظ ماند
ان شاء الله تعالی **تجربه** اگر نقطهٔ آبی در هشتم منتهی شود آب به
بند و یخ شود و اگر بیماری بود در شب بمیرد یا کسی در کوه از زخم برف
و دمه و سرما هلاک شود و چشمهای آب خوش که در کوه پنهان بود و
بر شب ماستاب بود دلیل کند بر معدن نقره و گرفتن چیزهای سفید و
دفین مرده و گورستان و بر باغ که میراث بود و آسیاب و حمام نیز و بر
معبد جایها در کوه و بر زیر زمینها هرچه در زیر زمین بود و محبوس را بد بود
مگر آنجا از نقطهٔ ناری و هوایی چیزی باشد آنگاه نیکو بود ولیکن بر اهل پرده

وزن حامله دلیل بود بر نیکویی حال ایشان و نیز کسی بیاید از جایی از جانب
غرب و چون ⁘ بود دلیل کند بزرگی از حکم بیفتد و بر غنیمت بادشاه
و حرکتهای پوشیدهٔ ایشان نیز دلیل کند حذر و فراغت به بود **ثمره**
اما بدانکه چون نقطهٔ آبی در هشتم منتهی شود در خانهٔ سوم ⁘ یا ⁘ بود بستن و یخ
شدن از دلیل سردی آب و خاک فرموده و درین حال فرح در سوم
بود رنجور در شب بمیرد این رملی باشد که هیچ نقطهٔ آتش در آن نباشد و
سوم و چهارم ⁘ بود و بدانکه ⁘ شکل مرگست و در چهارم که خانهٔ عمرست
آمده بود و ⁘ که شکل گورست در خانهٔ عمر بود آمده لازم حکم بر مرگ بود
اگر خدای تعالی خواسته بود درین حال ⁘ در دوازدهم تکرار کرده بود
کسی در کوه از سرما و دمه بمیرد و درهمین رمل باشد اما چشمه و آب
خوش در کوه دلیل بر ⁘ در سوم که نقطهٔ آب غلبه کرده بود شب ماستاب
نیز دلیل بود ⁘ که در سومست و کوه و معدن و شب از سبب خانهٔ هشتم
فرموده است و نقره از دلیل نقطهٔ آب در آنجا و هرچه سفید بود و دفن
مرده و گورستان این معنی آنست که چهارم ⁘ بود و سوم ⁘ و این نقطه
از ششم به هشتم منتهی شود دفن مرده و گورستان باشد و باغ که از میراث
بود این معنی نقطهٔ آب و خاک باهم بود که درین خانه منتهی شود و آسیاب
و حمام نیز ازین دلیل بود و معبد جای هم با ⁘ است در هشتم در سوم و
چهارم ⁘ است بدین صورت امهات اینست ⁘ ⁘ ⁘ ⁘ که نموده
شد و در زیر زمین محبوس را بد بود که چون نقطهٔ ناری و هوا باشد
معدوم نشود چنانکه آب معدوم نمی شود و اهل پرده وزن حامله خاص با
⁘ است و آمدن کسی از جایی در حال سوم ⁘ بود در بنات سه نقطهٔ آب

مطلب رابع نقطهٔ خاک

باشد غرب از سبب آبست چنانک از پیش گفته شده و چون [شکل] با [شکل] ضرب
کنی [شکل] شود و [شکل] را خانهٔ چهارمست و چون در هشتم بازدید آید بزرگی
باشد از حال افتاده و چون رمل از بهر سال باشد این حکم باشد و حذر و فراغت
آنست که هیچ نقطه در هشتم نیکو نیست خصوصا آب و خاک بهر حال این
نقطهٔ خاک با نقطهٔ خاک از سر مرکز نیکو نبود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب چهارم در نقطهٔ خاکی شجره اگر نقطهٔ ارضی در خانهٔ ناری
منتهی شود دلیل کند بر معدنیات چیزی که در وی سیاهی و تابانی باشد
و نیز گفت اندک بد و جوهر از معدن کند اول جوهر ناری بزر و دوم جوهر
خاکی سرب و آهن و اما این نقطه جنوبی است و گران و بسته است سبب
آنک جوهر خاک را حق تعالی و تقدس بسته آفریده است بهر دو جانب تا سبب
بستگی نور قالب را نگاه دارد و از وی بیرون نرود و قرار گیرد تا عناصر
مزاج پذیرد و از آن صورت در وجود آرد موالید و آن نور مجرد فیض
الاهیست و طبایع چون جانست مرتن را چون آن نور از کرهٔ هوا و
آب بگذرد و بخاک برسد نتواند گذشتن باز گردد و بهر عنصری که باز میرسد
مترکب میشود و بسبب اجتماع عناصر بسیط مرکبات می شود تا برهان
اجتماع نور طبایع در هوا ظاهر گردد یعنی چون نور شمس بر اثیر گذرد بارض
رسد و باز گردد تا بنار پس آن نور که در کرهٔ اثیر بوده باشد اگرچه لطیف
بود گرم گردد چون هوا که لطیفست آتش میگردد نور که بحکم لطافت از فلک
اثیر مزاج می گیرد و بهوا و آب و زمین میدهد تا بسبب حرارت انواع
موالید تولید میگردد همچنین نیز جواهر رمل یکی عنصری اند و نور نقطهٔ ضمیر جان
ایشانست که اگر شکل جواهر را معلوم کرده باشی و معرفت طبایع حاصل شده

باشد نور ضمیر اگر حاصل نشود چون مرده باشد یا چون حیوان غیر ناطق یا
لالی بود که هیچ نتواند گفت اما بدانک ضمیر را خامسه میخوانند که ازین چهار حاصل
می شود یعنی چون مرکب شود پنجمین پدید آید بدین چهار باشد و آن
نور که فیض الاهیست متصل نقطه دلیلست که پنجم بود و آن روح و عقل
نیز گویند و این جمله از اسرار حق سبحانه و تعالی است عما یقول الظالمون
علوا کبیرا و سیر نقطهٔ ضمیر چنانست که گفتیم نقطهٔ زمین در خانهٔ اول
با نار در طبع متصل شود میان ایشان بامر ضروری صورتی ظاهر گردد چون
ثقاف وان ضمیر بود میان این دو عنصر بسبب آنکه سومست و لا شک
که سوم از طبایع چون پنجم بود آنست که از طبایع ثقاف علامت کوه و تعدیل
باشد در نار زیراکه جوهر عالی دارد متصل خاک جبال بود زیراکه باطنش
بسته است و دلیل کند بر اتصال با مردم بزرگ ملوک و سلاطین و اکابر
و بر زن حامله **ثمره** اما بدانک چون نقطهٔ خاکی با اول منتهی شود در
خانهٔ هشتم [شکل] با [شکل] بود و معدن از دلیل خاک آتشپست و سیاهی از
سبب خاک و تابانی جهت آتش و با وجود حرقت نقره و کثافت
خاک سرب و آهن و این خاص با [شکل] است و معین خاک جنوبی
باشد و گران و بسته و خدای تعالی خاک را بسته آفریده است تا نور در
قالب نگاه دارد این معنی آنست که خاک امانت دارست و هرچه
باو سپارند نگاه دارد و موالید خاکست و این نور مجرد که فیض الهیست
جانست و مرکبات عنصر اربعه است و غرض ازین معنی ضمیر آنست
که بدانی که سایل رمل از بهر کدام حال زده است و بالحقیقه هرچند که اصولات
و ضوابط این علم نیکو داند الا چون معین نکرده باشد چون لالی بود در

احکام کردن وضمیر را خامسه میخواند وجون ضمیر وسوال سایل معلوم کرده
شد در احکام کردن ناطق کشت وتشبیه بروح میکند وعما یقول الظالمون
علواً کبیراً بدانک ضمیر نداند الا خدای بزرکوار وروشنست که جون نقطهٔ
خاک باوّل منتهی شود جون به بج و بج صاحب خانه است بج شود وتشبیه
بر خامسه میکند ونقد بیر از پیش کرد ازان غرض ابنیت وجون آتش
وخاک با هم باشد جون بج کوه دلیل باشد از سبب انکه دو عنصر
عالی اند واتصال با بزرکان هم ازین دلیل کفته است بهر حال خاک درین
مقام بد باشد واکر نقطه از سوم آید در هشتم بج باشد این همه بدتر
بود وزن حامله که فرموده است خاص احکام با بج است و بج نیز جنین
باشد واکر در اوّل بج باشد هم جنینست واکر نقطهٔ آب با اوّل
منتهی شود از رنج وغم واندوه بیرون نباشد الا جون نقطهٔ آتش وباد
باشد اندک مایه قوّت دهد ودر هر خانه جنین باشد الا بیان هر جیز
بجای خود نیکو بود **شجره** اکر نقطهٔ خاکی در دوم منتهی شود دلیل کند بر
رسیدن مال که بج تولد کند وضمیر از مال بود ولیکن از غایبی رسد یا از
زنی مال یابد ولیکن بسبب کار بزرکان یا بزرکی در میان باشد ونیز
دلیل کند بر کسی که در مال تو خیانت کند جون شریکی یا بندهٔ ولیکن در
یابند وزود رسوا شود ونیز دلیل کند بر مال مدفون که از پدر مانده بود
بر جیز غایب که در جایی یا در خاکی افتاده بود در میان کل **ثمره**
بدانک جون نقطهٔ خاکی در خانهٔ دوم منتهی شود در خانهٔ هشتم بج
بود ورسیدن مال بود جون بج تولد کند بدانک جون بج وصاحب
خانه بج دران مقام بج تولد کند دلیل مال غایب آنست که درین حال

بج در هشتم باشد که هیچ شکل دیکر نخواهد بود و بج شکل دوست و بج در
دوم شکل هشتمست وجون هر دو را ضرب کنی بج آید مال باشد واز
غایب رسد واکر بج در دوم باشد وغیره بج تولد نه کند وکلی این بج
که نموده است غرض در دوم نیست جنانکه در نقطهٔ نار وهوا در هشتم بحث
کرده ایم اینجا نیز جنینست واز زنی یا مال زنی بدست آرد بدانکه هشتم
خانهٔ مال زنست ونقطهٔ خاک جو هو نشست وبزرکی که در میان آید حاصل
ازان بج است که ضرورت حاصل میشود در هشتم وجون درین حال
بج در هفتم باشد دزد واز دهم تولد کند خیانت شریک باشد ورسوا شود
جون بج در دوازدهم باشد ومال مدفون از پدر مانده درین حال در
هفتم بج که بج در دوازدهم تولد کند وسناک وجاه از دلیل نقطهٔ
خاک فرموده اکر این نقطهٔ بج منتهی شود در هشتم همجنان بج تولد کند
دلیل بر انکه طلب مال از بزرکی باشد که بحسب نقطهٔ انثی که اینجا بج
تولد کند بقدر مراد باشد و بج نیز جنین باشد واکر این نقطه به بج منتهی شود
از کنت وکوی خالی نیست وبی مراد باشد واکر این نقطه به بج منتهی شود
همان حکم دارد الا از سبب نقطهٔ باد اندک قوّتی دارد وجون نقطهٔ
انثی باشد نیکو بود در حکم **شجره** اما بدانک اکر نقطهٔ خاکی در خانهٔ
سوم منتهی شود دلیل کند بر کارهای پیش نهاده که بد بود بنسا دانجامد
ودر میان خواهران وبرادران مکر وحیلت کنند در میان خویشان
بسبب میراث پدر یا سبب زنان بلا به کار رو لیکن بنا افکندن را
نیکو بود از خانه وسرای وکاریز وجوی وآب کذرها وجا مها د
اما بیمار ومحبوس را بد بود وسلطان را نشاید سفر کردن وسکون به بود

درکارها و از خویشان غایب کسی حاضر شود ولیکن ضعیف حال بود و
دلیل کند بر زلزله و بر سنگی که از کوه فرود اید و بر حشرات آبی دلیل
کند و بر سنگها و جواهر هرچه سفید و سیاه و سبز بود در هم آمیخته و بر عقاقیر
وجشمه نقطه نیز دلیل کند بر پدران پیر ثمره امّا بدانکه چون نقطهٔ
خاک در خانهٔ سوم منتهی شود ششم بیاض بود و خاک در سوم در طبیعت
سردی غالب شود و چون این نقطه از خانهٔ پنجم اید و به منتهی شود و
و در چهارم و در ششم باشد دلیل بر کارهای بد بود و مکر و حیلت
با خویشان بسبب میراث بدین دلیل باشد و امّا بسبب زنان از
پیش گفته شد که شکل ششم و خانهٔ ششم مال زنست و درین حال زن
بدی بدکار باشد و بنا افکندن را نیکو بود این معنی از سبب خاک در
آبست و بیمار و محبوس نیز هم بد باشد از دلیل آنست که این نقطه از هم
راست باین خانه منتهی شود و سفر کردن سلطان بد بود و سفر هرکس که
باشد و آمدن غایب همان حالست که این نقطه از پنجم آمده بود و در پنجم
و پنجم نقطهٔ آتش باشد ضعیف حال بود و زلزله و سنگ از کوه فرود آمدن
درین معنی در سوم باشد و در امّهات هر چهار باشد حشرات آبی دلیل
بود و سنگهای سیاه و سپید و سبز که در هم امیخته بود خاص با است
در سوم اکنون اگر این نقطه از پنجم به منتهی شود خبر پدر رسد و در هر
حال بد بود و نیز چنین باشد و هر شکلی که در و آتش و باد بود نیکو تر
بود از آنک آب و خاک بود تجربه اگر نقطهٔ خاکی در چهارم منتهی
شود دلیل کند بر پدران پیر و زمین هند و حبشه و زنگبار و حضیض آفتاب
و بر چیزهای ناخوش اندر شهرها اراجیف و اندیشها بد کردن و خراب

شدن مقامها خاندان قدیم و انقلاب روزگار و زمانهٔ مخالف و
مولود مادر بد و باریدن تگرگ و برزدن سرما در فصل شتا و بر اسنر مانده
و قیر و نیل و بنج و افیون و گیاه سیاه گنده بار نر و بو بیمار ناخوش
و بر دیوان و خلق بد و بر ضایع شدن بنا و جرم کری و گورکاوی و مرده
شوی و دزدی و گدایی و درویشی و سیاه کاری و مکر و حیلت و افسوس
و فریب و سیاهی و دود تون گرمابه و بر خاکستر و بر دیوانگان و
بیمارستان و خرابها و بدین جمله که یاد کرده شد دلیل کند درین مقام
و خدای تعالی روشن گرداند بر مردم که ازین کدام در ضمیرست و مراد
چیست بحکم استدلال و قیاس جوهر و عناصرست که گفته شد حق تعالی
عالم اسرارست که این ضعیف در شرح انچه بمن رسیده بود از استادان
ما نیز این علم تقصیر نکردیم و چیزهای که مرا نیز مجرّب شده بود هم یاد
کردم و هر وجهی که درین باب از جوهر ضمیر و احکام هر یکی را بجای خود
ذکر کرده شد و از خدای تبارک و تعالی میخواهم تا هدایت و کشف را
قرین آن صاحب نظر کند که نظری کامل و فکر شامل درین سخن کند و کلید
این ضمایر از راندن این نقطه و خانها هشت گانه که آنرا امّهات
و بنات خوانند برساند بر طول و عرض در دو مقالات از تربیع بتربیع
و از خانه بخانه تا آب که منتهی شود اینست طریق استخراج ضمایر امّا باشد
که در میزان صورتی آید که گر بود چون و اینچنان بود که بنگری که در
شانزدهم که خانهٔ تسکین اوست چه عنصر امده است اگر جان بود
که مکرر بود در نقش یا در پنجم ضمیر از فسادی خالی نبود یا معشوقه یا زنان بد
کردار اگر جوهر خاکی باشد چون فساد او دیرتر بدید آید و اگر در

یک جای بود حکم او از خانهٔ او کنند والله اعلم بغیبه **ثمره** امّا بدانکه چون نقطهٔ
خاک در خانهٔ چهارم منتهی شود در خانهٔ هشتم [شکل] یا [شکل] بود و خانهٔ پدرست
چهارم و چون خاک درین خانه آید حکم بر پیران بود و این شهر را منسوب
کرده بر چهارم و چهارم شهر باشد و خبر ناخوش و اراجیف و خراب شدن
مقام و خاندان قدیم و انقلاب روزگار و زمانهٔ بد مخالف و موالید
بد و باریدن یخچه و بودن سرما در فصل شتا و اسنرماده این معنی ا نسبت
که این نقطه از پنجم بچهارم اید و این مخصوص بر [شکل] باشد در چهارم و
قیر و نیل تا آخر همه ازین دلیلست و چون رمل از بهر سال باشد چنین
بود و دعا کرده بر آنکس که این ضمیرات باز داند که کدامست غرض
انکه بدانی نقطهٔ خاک از پنجم بغیر [شکل] منتهی نشود چون همه بحث با یک شکل
باشد لازم بر دعا کردن باشد که خدای روشن کرداناد بر اهل دانش
و علم درین مقام معلوم شد بدانک راندن نقطه به امهات و بنات
که فرموده که روشن کرداناد بر دل صاحب نظر که کشف این اسرار کند
از راندن نقطه بر خانها هشت کانه و شکل [شکل] و [شکل] که فرموده و بیان
ضمیر ازین دو شکل از پیش در باب ضمیر کفته شد اکنون اگر این نقطه
به [شکل] منتهی شود طلب مال کند از پدر یا از بزرگی و مراد اکنون بدانک
این نقطه در چهارم به [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] امکان نیست منتهی شدن
شجره اگر نقطهٔ خاک در پنجم منتهی شود دلیل کند بر امدن خبری
ناخوش و سخن ناخوش شنیدن و افتادن بچه از رحم و ناخوشی
فرزندان و دوستان و فساد کردن و خمر و بنک خوردن و کارهای
بدکردن و بر آتش پرستان و کشیشان نیز دلیل کند بر خطیب که بر منبر

بود و دلیل کند بر جانوران سیاه که بشب رونده و پرنده در هوا
و پرموی و پرپر نیز دلیل کند و بر سنگ سیاه و زرد و بر کارهای
بد که تعجیل کنند اما سرما بگرما بدل شود و در میان شادی غم ظاهر
از فعل بد که درین نقطه است و ساکنی دهد در کارها ولیکن خانهٔ
آتشپرست تعجیل نماید ولیکن بسبب نقطهاء دیگر درین خانه این
نقطه ساکن تر بود ولی بد بود الا خاک را فعلی نیکو بود که خلق را رسوا
نکند چون آتش و هوا ولیکن پنهان کند کناهها را و امانت نکاه دارد
و محرم کلّ جواهر و خلایق بود و کسی حال او نداند که چند فعل نیکو دارد
در خود **ثمره** امّا بدانک چون نقطهٔ خاک در پنجم منتهی شود در
چهارم [شکل] باشد و خاک ضد آتشپرست چون ضد بخانهٔ ضد آید دلیل بر
خبر ناخوش کند و از غایت خشکی افتادن بچه از رحم فرموده است
و چون نقطهٔ خاک ضد آتشپرست در خانهٔ باشد از خبر و فرزند و دوستان
و هرچه بدین خانه منسوب باشد بد بود و چون [شکل] درین خانه بود
خطیب بر منبر بود و جانوران سیاه و پرموی از دلیل [شکل] باشد
بسبب نقطهٔ باد و سنگ سیاه و زرد از دلیل [شکل] است و کارهای
بد که تعجیل کند هم از [شکل] است و امّا سرما و گرما مبدّل شدن
از دلیل [شکل] است از میان غم و شادی ظاهر شود از [شکل] و [شکل] بود
و فعل بد در نقطهٔ خاک درین خانه است که ضدّ این نقطه است الّا
خاک روشنست که ساکن باشد و سر نکاه دارد و محرم کلّ جواهر
باشد و والد عناصر باشد امّا اگر این نقطه به [شکل] منتهی شود حکم برخلاف
آن باشد و مراد بر آید بهر نیّت و اگر به [شكل] منتهی شود از فرزند

دوستی و نیکویی ببیند و مراد بر آید غرض چون نقطهٔ آتش و باد بود
اندک مرادی دهد اکنون اگر این نقطه از چهارم آید و جـ بود خبر بد
رسد و از مقام غم رسید و نیکو نیست و اگر به ب منتهی شود همچنین
باشد و اگر این نقطه به ب بچهٔ آن در رحم خلل کند و نیکو نیست و جـ نیز
چنین باشد و آن چهار دیگر بقدر نیکو بود که آتش و باد دارند اکنون
اگر این نقطه از دوم آید یا از هفتم آید بد بود و نیکو نیست و بدانک
چون نقطه از چهارم آید در هشتم جـ یا ب بود و چون از دوم آید در
هشتم آ بود و چون از هفتم آید در هشتم ا بود **شجره** اگر
نقطهٔ خاکی در هشتم منتهی شود دلیل کند بر کنیزکان و زیردستان
و غلامان و حیوان ریزه و دزدان و بر رنجوران و گم شده دلیل بود
و بر بند و زندان اکنون اگر جواهر با این خانه رسد حکمش کنند بر نیکویی
و اگر بجوهری دیگر رسد حکمش کند بر قدر دلالت این جوهر اما
جوهر خاک درین مقام هیچ سعادت ندهد در طبع اما در طلب بمقصود
رسد اگرچه دیرتر رسد اما بمراد بود اگرچه کاری که بیدی تعلق دارد
اما اگر جوهر در عرض رود بحسب آن شادی دهد از آینده و گذشته
و از حبس و اطلاق و آنچه بدین خانه تعلق دارد همچنین بود اگر با
جواهر دیگر پیوسته بود در حکم **ثمره** اما اگر نقطهٔ خاک در هشتم
منتهی شود در خانهٔ چهارم جـ بود و کنیزکان و خادمان و حیوان ریزه
از دلیل خانه فرموده اما جوهر که باین خانه رسد این معنی را غرض
مثلث است که از پیش گفته شد که مثلا شکل خانه ب بود چون بجا
ضرب کنی جـ شود و جـ در خانهٔ دهم چون با شکل خانه ضرب کنی ا

شود و اجتماع شکل این خانه است جوهر با این آمده بود و همه نقطه در همه
خانه این عمل باید کردن در سه مقالت هر جا بعبارتی فرموده و آنکه دعا کرده
که بر دل آن صاحب نظر شامل در شان این ضمیرات کند و دیگر این
مثلث در مقام دیگر باشد بر حسب آن مقام حکم کند و بدانک این
نقطه از هر مقام و مرکز که آید درین خانه نیکو نبود مگر از نقطهٔ آتش و باد باشد
و زندانی روی خلاص امکان ندارد و در خانه نقطهٔ خاک نیکو نباشد
و خلل کند هرچه در ضمیر سایل باشد و بدانکه این نقطه بدین خانه از هیچ
ثمر دیگر نیاید الا ثمر خود یعنی یازدهم **شجره** اگر نقطهٔ خاک در هفتم منتهی
شود دلیل کند بر زنان بدکردار و شریکان دزد و غایبان که در
غربت ساکن شده باشند و این نقطه درین خانه ساقط بود و متخلل
شود و ضعیف گردد و چون دشمن بود در شکل و خانه دوست بود
در شکل و خانه دوست بود در طبع اما دلیل کند بر گرانی گندم و چیزها
که روزی تنگ گرداند بر خلق و قحط بود چنانک **زحل** در میزان دلالت
کند بر قحط او نیز اینجا چنین بود و بر سردی هوا دلیل کند زمستان
دراز بود و بر زلزله و فساد هوا و غرقه شدن کشتیها بر دریا و آب
سیاه دلیل کند و بر آبهای شور و تلخ و گنده دلیل باشد بر خسوف و
کسوف دلیل بود بر انقلاب روزگار و تشویشها و آوازها و
دروغ که بد بود و بر علامات که در هوا ظاهر شود و مردم را از آن فساد
بود و دیگر حیوانات را از آن شکل و از آن مقام که این صورت در هفتم
دارد احتراز کردن بهتر بود تا در بلا نیفتد که دلیل بر گردانیدن
زمین و انقلاب آن شهر گریز بهنگام بهتر و زیست اما اگر نتوانند

کریختن ۷ در ۷ بنویسید و با خود دارد تا امان یابد و دفع بلا کند ان شاءالله تعالی ثمره اما بدانک جون نقطهٔ خاک در هفتم منتهی شود در جهارم باشد بدی زنان و شریکان از بدی خاکست که از پیش کفتیم که نقطهٔ خاک در هر مقام بد بود و درین مقام خاص با است و ساقط و متحلل روشنست که خاک در آب متخلل شود و ضعیف کردد جون وجود خاک نمی ماند ضرورت دشمن بود و دوستی که در طبع کفته است از سبب انک هر دو نقطه سر داند دلیل کرانی و تنکی آنست که این امهات بود که هیج نقطهٔ دیکر نباشد الا آب و خاک و زمستان دراز بود از این امهاتست و زلزله و فساد هوا و غرقه شدن کشتی و دریا و آب شور و تلخ و کنده همه ازین بیاض جهارکانه است و کردانیدن زمین و غیره تا آخره این شرح با این امهات بود اکنون بدانکه عمل کردن همان تمثیل دارد که از پیش کفته شد و ۷ در ۷ که فرموده است غرض آنست که بدانی مصنف تجربه ازین عملها خبر داشته و الا در پناه حق باید رفت که خدای تعالی بلا بکرداند ثمره اکر نقطهٔ خاک در خانهٔ هشتم منتهی شود که خانهٔ تسکین اوست دلیل کند بر زاهدان و مردمان پرهیزکار از هر دین و ملت و لیکن بر کشتیبانان و رسابانان دلیل بیشتر کند و کفته اند که نقطهٔ خاک درین مقام صاحب ملک خود خوانند و لیکن بر تحت الارض دلیل بیشتر کند کورستانها و پس کوهها و بر مواضع تنک و تاریک و از اعضای انسان بر مقعد دلیل کند و خانها، فنا و عدم را حکم برین نقطهاست و رسمهاء غریب آرد در عالم دلیل کند بر ظاهر کشتن دینهای نو و ملتهای نو که آن دین و ملت

نیکو نبود و بر جادوان و ساحران و راه داران نیز دلیل کند و نیز بر مردم دانا جون حکما و قدما و علمای قدیم دلیل کند بر حشرات و معدنیات و سنکهای بی قیمت و سیاه و خسیس دلیل کند بر زمین بابل و سند و حبشه و زنکبار و نیمروز و ظلمات و جهل هم دلیل کند بر سنکیها که در شب واقع شود و نیز دلیل کند اما جون خاکهای غربی درین خانه آید دلیل کند بران مواضع و ربع خود و لیکن از خوف خالی نباشد که این نقطه و این خانه بر خوف و خطر دلیل دارد و بر کم سعادتی دلیل باشد بسبب انکه خانهٔ فساد و نقطهٔ فسادست و جای عدم و غروبست جون درین خانه بود نکونساری اشکال رمل درین خانه بود یعنی هر شکل که از مشرق بمیان آسمان برسد و در کذرد و سر زیر شود بسبب طلوع بر وجود دلیل بود و بسبب نکونساری بر فساد دلیل کند پس بدین اسباب هیج صلاح دلیل نکند الا بمیراث و آن نیز از خللی خالی نباشد و دیکرها بدین قیاس والله اعلم

ثمره اما بدانک جون نقطهٔ خاک در هشتم منتهی شود در جهارم با باشد و تسکین او میفرماید ازین معنی معلوم می شود که ابتدای نقطهٔ خاک از هشتم است و در دایره روشنست و خاک اول باشد و آتش اول و باد اول و آب اول بود این عناصر مفردست که بعد هیج آتش دیکر نیست و بعد هیج باد دیکر نیست و آب و خاک همجنین اند در بیوت آب اول مرکبست با آتش دوم و باد و خاک خود در یک شکلست اعتبار نتوان کرد خصوصا آن تسکین را سر و پایی نباشد عزیز من بدانکه این مفاتیح علم رمل را پنهان کرده است از غایت ضنیعه اکنون بدانک زاهدان و مردمان پرهیزکار از هر دین و ملت

از سبب خاک در خاکست و غایت یبوست خاک ج درین خانه بود
و روشنست این خانهٔ انکیس است و این نقطه از جهارم آید و از هیچ مقر
دیکر نیاید و در هر نقطه بحث کرده شد که هشتم خانه عدم و فناست
و تحت الارض و کورستان و پس کوه و جایی تنک و تاریک خاص ج
درین خانه و ج در جهارم و مقعد فرموده که این خانه بمقعد نسبت است
خانهٔ نهم ران و دهم زانو و یازدهم ساق و دوازدهم کعب روی پای
و اول فرق سر باقی برین قیاس و خاک نقطهٔ فناست و جون این
نقطه با نقطهٔ آتش جمع باشد ظهور دفینها و ملتها و نو باشد نیکو باشد و
جون با نقطهٔ باد جمع باشد بر حکما و علما و قدما دلیل بود و جون به طریق
منتهی شود ساحران و راه داران دلیل باشد و حشرات و معدنیات
و سنکهاری قیمت بحث با ج است که در جهارم ز بود و زمین جبشه
و جبال و ظلمات در معنی انکیس بود در هشتم و طریق در جهارم و این
نقطه از جهارم بدو منتهی شود و خاک غربی فرموده برج خود خاک غربی را
غرض ج است و این نقطه درین خانهٔ ز منتهی شود و بدانک نقطهٔ خاک
در اصل خوفی دارد و این خانه خوفست از خوف و خلل خالی نباشد
و کم سعادتی فرموده است و ج باز نموده است معلوم شد که این
نقطه از جهارم آمده بود که نقطه از مقر خود بخانهٔ خود منتهی نشود و امکان نیست
و جمله اشکال درین خانه سرنکون شوند و خانهٔ غروب هشتم بود و
طلوع اول و میراث را نیکو بود و از خلل خالی نباشد هر جیز که خلل پذیر
بود نیکو نباشد اکنون بدانک نقطهٔ خاک جون در خانهٔ خود خلل پذیر
بود در مقام دیکر جون باشد و این نقطه از هر مقام و مقر که آید جنین باشد

و این ناکس هیچ اصول و هیچ نکته فروکذاشت نکرد و هر جیزی که امکان
بود باز نمود و از خدای تعالی میخواهم که این کتاب را از جشم نااهل و جاهل
بپوشند و جون صاحب نظری بر مطالعهٔ این کتاب افتد نیکو تأمل
کند و اکر موجب اعتراض باشد جون نیک داننده بود اکر این ناکس
در قید دنیا کرفتار بود سنوز باید که بحضور آید و آنرا باز نماید و اکر این
ناکس خلاص یافته بود از زندان دنیا جهد در ان کند که آن سهو راست
کند و غیبت نکاه دارد و این یافت از ان صاحب نظری مرتاض
باشد جون جنین باشد که این علم نیکو یافته بود اعتراض نکند و اعتراض
جاهل را اعتباری نباشد والله اعلم بالصواب
والیه مرجع المآب
م

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس بعدد ریگ بیابان و قطرهٔ باران آفریدکاری را که نقاش
قدرت او بقلم تقدیر بر صحن صفحهٔ سراچهٔ طارم خضرا که بکرد مرکز غبرا
کردانست بنقوش اعتبار و اخماس سمین و زرین کواکب ثابتات
و سیارات بزیباترین وجهی و خوب ترین صنعتی مزین و منقش کردانید
که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حمد و ثنای بی حد و عد صانعی را
که محاسب هندسهٔ حکمت و صنعت او از کردش افلاک و نجوم بمیل ارادت
و مشیت بر روی تختهٔ خاک رقم صور و خطوط موجودات از زوایای عدم
برکشید و مرکز عالم را کارخانهٔ فطرت و خلقت ساخت و بران مرکز انواع
موجودات و اصناف مخلوقات پیدا آورد و از آن جمله نوع انسان را برکزید
و تاج اختصاص ولقد کرمنا بنی آدم بر سر او نهاد و بتشریف و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مشرف کردانید و زمام تصرف و تحکم بر جملهٔ
حیوانات بدست او داد خداوندی که کرد تغییر بر چهرهٔ جلال او ننشیند و
بادشاهی که دیدهٔ تفکر و خیال نقش روی او نبیند مقدری که زمام حادثات
در قبضهٔ تقدیر اوست مقدس از زمان و مکان منزه از تخیلات و کمان
مستغنی بکمال عزت متعالی بجلال قدرت و عظمت شعر

ذات او واجب الوجود آمد ممکناتش همه ز جود آمد
همه فانی و ناقص است تمام باقی و ذو الجلال و الاکرام
بی نظیری منزه از مانند بی مثالی مقدس از پیوند
در ازل بوده و نبوده وجود در ابد باشد و بود موجود

و هزاران هزار صلهٔ صلوات و تحف تحیات بروح مقدس و روضهٔ
مونس خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات امین آفرین وحی امیر
امر و نهی زبدهٔ سرّانی اعلم مؤدب مکتب مالم تکن تعلم شمع جمع انبیا
سرور زمرهٔ اصفیا محمد مصطفی معلا مزکی مجتبی شعر

آن مدار لطیفهٔ لولاک آفتاب سپهر ارسلناک
چشم بینای ما در ایام نفس کویای عالم اجسام
انا افصح بیان کفتارش انا املح نشان دیدارش
خلد اکبر کمینه مرتبه اش لوح محفوظ علم یک شبه اش
عنصر پاک او ز سر تا پای همه مجموع فیض فضل خدای

و درود فراوان و تحایای بی پایان بر آل و اصحاب و اتباع او باد اما
بعد چنین کوید محرر این صحایف و مقرر این لطایف بندهٔ کمینه و دعا
کوی دیرینه که بخطهٔ بغداد اصانها الله عن الآفات و النکبات مدت
مدید ساکن و متوطن کشته بود بسبب تحصیل علم بس بشرف حضرت و خدمت
خداوند مخدوم معظم صدر مکرم حسیب و نسیب عراق صاحب مکارم اخلاق
ملک الاکابر و الاماجد کریم الشیم و الشمایل ولی الایاد و الاحسان افضل عالم
اکمل بنی آدم مربی العلما معین الضعفا منبع الجود و الکرم خازن کلام الله
تعالی ولی الله فی الارض جمال الملة و الدین جلال الاسلام و المسلمین المخصوص
بعنایت رب العالمین عمر بن صدر کبیر اجل محترم موفق بجل متقی متدین

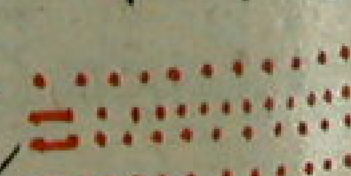
ناصر الدین ابی نصر بن صدر اجل زین الدین مسعود الکرمانی شاهانی
ادام الله ایامه واسبغ علیه انعامه رسید از انجانب که اخلاق حمیده و اصلی
اوصاف پسندیده جبلی آن خداوندست دام ظله این گدا را بنظر عنایت
و شفقت و تربیت و بنده پروری و غریب نوازی خویش ملحوظ و محظوظ
گردانید با نک ذات شریف و عنصر لطیف مخدومی دام علوه در علوم
نقلی و عقلی چون مرد یک فنی است و کامل مکمل و از اسرار و اخبار
حظ وافر و نصیبی کامل برداشتند اما علوم ذوقی و کشفی میلی تمام
داشتند و با دشاهان اشارت فرمودند که در علم رمل که علم شریفست
و فواید آن همه طوایف را شامل و نیز زبان طعن اهل شرع از ان کوتاه
و آیات و اخبار در اثبات آن وارد گشته چنانک ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرد از سید کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و
سلم که سُئل عن علم الرمل فقال هو اثر من جملة الآثار التی ذکرها الله
تعالی فی کتابه العزیز قوله ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم
کنتم صادقین و همچنان فرمود ان نبیا من الانبیا کان یخط فی
الرمل فمن وافق خطه فقد اصاب رساله مختصر برسید و مشتمل بود بر
علمی و عملی چنانک مبتدی را از ان بدی و منتهی را از ان عبور صورت ببیند هر چند
که این گدا خود را درصدد این معنی ندید بنابر انک من صنف فقد
استهدف و نیز قلت بضاعت و قصور باع خویش مشاهده کرده
بود اما چون سالهای فراوان بمرور شهور و سنین زمام این عاجز را
در ربقهٔ تسخیر خود کشیده بودند و تربیت بی شمار فرموده مدتها مدافعت
و مماطلت می نمود عاقبت از امتثال فرمان مخدومی عنصره چاره نبود بس

بنابرین مقدمه بعد از مشاورت ارباب قلوب و اخوان صفا و استخارت
بحضرت عزت جل جلاله کمر طاعت درمیان جان بست بحسب سعی
و کدای که درین علم کرده بود و رساله در قلم آورد یکی علمی و دیگر عملی
و از الفاظ مغلق و رکیک اجتناب نمود و از اطناب و تطویل احتراز
واجب دید و الفاظ عذب و خوشگوار و لغات مستعمل استعمال کرد
و راه متوسط اختیار کرد نه چنان کوتاه که از غایت اختصار لفظ راه بمعنی
نتوان برد چنان مطول که اسیاف سخن سامت و ملالت افزاید خیر الامور
اوسطها اگرچه درین فن کتب بسیار و دفاتر بی شمار علما رمل تصنیف کرده اند
اما بیشتر کتب و تصانیف ایشان از قواعد و ضوابط چنانکه این
علمست خالی و عاری و مسایلی که مودی بود بمعرفت اصول آن باز نموده اند
از غایت غیرت و ظنت و عزت داشت این علم و این سخن نه از راه
عجبست و پندار بلکه از راه صدق و راستی همچنینست که بندهٔ کمینه را
مدت سی سال بیشست که هوس این علم بوده است و بلاد روم و
دیاربکر و عراقین و پارس و بعضی از اقلیم سند پی سپر کرده در طلب
این فن و رنج مشقت فراوان از استاد این علم تحمل کرده و بحث
و مناظره و تجربهٔ بسیار که دیگران متعذرست نزد اکابر عصر و افاضل
دهر رفته تا اندک رسدی پیدا آمده و درین روزگار کسانی که سعی بلیغ و
جدی تمام نکرده اند زبان طعن و تعنت و قدح درین علم دراز کرده بسبب
قلت معرفت و عدم ارشاد مرشد و بلادت طبع که علم رمل حقیقتی ندارد
و سخنان چندست مزیف و مزیف کلا و حاشا که اگر دگر انچه درین
علم مشاهده کرده شده است عجایب اسرار لطایف اخبار بقلم آورده

شود شمهٔ در کتب مطوّل نکنجد از جهت آنکه همچنانک وحی از عالم ربوبیت
والوهیت عزّ و علا بی اختیار انبیا علیه السّلام فرود آمده است بر ایشان
هم جنین اشکال رمل نیز بی اختیار ضارب از عالم قدسی بر ضارب فرود
می آید و ازین معنی بود که معجزهٔ جنین پیغامبر از انبیاء بنی اسرائیل
علم رمل بوده است **شعر** خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی
کثیر اما الواصلون قلیل **بیت** نا برده رنج گنج میسّر نمی شود
مزدان گرفت جان برادر که کار کرد **و نیز** این علم حسابست و در علم حساب
انکار نتوان کرد که ضرب و قسمت و نسبت است و فوایدان در جهان
ظاهر و هویداست و نام این هر دو رساله **حقایق الجالیه فی دقایق الرملیه**
اتفاق افتاد توقع از کرم عمیم و لطف حمیم مخدومی عضره آنست که این
معنی را از نامحرمان و نااهلان و کسانی که سزاوار آن اسرار نباشد
بقول و فعل پوشیده دارند زیرا که اسرار الهی را پیش همه کسان فاش
کردن نوعیست از کفر **شعر** فمن منح الجهال علما اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم

فصل در شرایط این علم بدان ایده الله تعالی که شرایط این معنی
جهارست شرط **اوّل** آنست که آن ریگ و یا خاک که بروی عمل کند باید
که پاک و پاکیزه و طاهر بود و از جای بردارند که گذرگاه نبود و قدم کسی
بدان جایگاه نرسیده باشد و آنکس که آن ریگ و یا خاک را بیاورد
باید که دون البلوغ بود یعنی کسی بود بروی گناه کبیره نرفته باشد
و بحد بلوغ هنوز نرسیده باشد **شرط دوم** آنست که روزی که این
عمل کند باید که روزی آرمیده بود و باد و ابر و باران نبود و آن باید که در
میان نماز پیشین و نماز دیگر این عمل نکند و اوقات دیگر از بامداد تا

پیشین و از نماز پیشین تا نماز دیگر و شام همه شب بهر صفت که باد و
باران و ابر و صاعقه و رعد بود روا نبود عمل کردن **شرط سیوم** آنکس که این
عمل کند باید که طاهر بود و نیت و اعتقاد خالص دارد و بر سبیل امتحان و استهزا
نکند **شرط جهارم** آنست که جون ابتدا کند بعمل از اوّل تبس سه آیت
بخواند و آیة الکرسی پس از آن این دعا بخواند بسم الله الرّحمن الرّحیم
اللهم انی اسئلک بکل اسم دعاک به احد من خلقک قایما او قاعدا او راکعا
او ساجدا فی بر او بحر او سما او ارض و فی منا و عرفات و عند
المشعر الحرام و دعا به فی محل خال او فی ظلمة اللیل او فی ضوء النهار
فسمعت نداءه و کشفت بلاءه فانی اسئلک ان ترینی فی هذه الخطوط
حاجتی بحول و قوة منک انک علی کل شیء قدیر و صلی الله علی سیدنا
محمد و آله اجمعین پس جون دعا تمام کند بعمل شروع کند **فصل در کیفیت**
عمل و استخراج شکلها بدانکه دام الله علوه طریق عمل جنانست که جون
از دعا فارغ گردد بگوید بسم الله الرّحمن الرّحیم و جنانکه میل و یا قلم
وی برود برین مثال خطوط بکشد .... و باید گزاف نزنند
خطوط را و جهار سطر برین مثال که کشیده شد بکشد و باز از پس گرد
و جفت جفت را خط در میکشد الا آنچه با آخر سطر بماند با جفت یا طاق از آن
خط نکشد جون این عمل تمام شود پس بنگرد با آخر سطور اگر طاق بماند
یک بر تخته ثبت کند و اگر جفت بود دو صفر ثبت کند همجنان بر ترتیب



جون شکل تمام شود یکبار دیگر برین مثال جهار سطر
بکشد و شکل دیگر بیرون آرد و بر یسار شکل اوّل بنهد
و همجنان جهار بار این عمل بکند و هر شکلی که از عمل باز بین حاصل شود بر یسار

شکل عمل پیشین وضع کند چنانکه چهار شکل برین مثال بنهند
چون این عمل تمام شد از هر چهار شکل دو شکل دیگر بیرون اید چنانک
بمرتبهٔ اول و شکل دوم نگاه کند اگر مجموع هر دو طاق بود مرتبهٔ اول یک
شکل جفت بود و مرتبهٔ شکل دیگر طاق پس زوج و فرد بود آن طاقست
پس صفر در زیر آن دو شکل ثبت کند و اگر مجموع مرتبهٔ اول هر دو شکل جفت
بود چنانک هر یک طاق بود یا هر یک جفت بود هرگاه که چنین بود در
زیر آن دو شکل دو صفر بنهند و برین مثال از مرتبهٔ دوم آن دو شکل مرتبهٔ
دوم این دو شکل ثبت کند و از مرتبهٔ سوم هم مرتبهٔ سوم این شکل وضع کند
و از چهارم مرتبهٔ چهارم تا شکل تمام برین مثال از شکل سیوم و چهارم
یک شکل دیگر بیرون آرند و دو شکل دیگر از آن چهار شکل بیرون کند
برین مثال و ازین چهار شکل دو شکل دیگر
بهمان مثال که گفته شد بیرون آورد و در زیر آن
چهار شکل وضع کند و از آن دو شکل شکلی بیرون آورد بر قاعدهٔ
پیشین بنهد و این پانزدهم بود برین موجب که نموده آمد بدین صورت
و بباید دانستن که بعضی از اهل صنعت برین پانزده
خانه اختصار نکرده اند بلکه از شکل پانزدهم و شکل
اول شکلی دیگر تولد کند و در پیش پانزدهم بنهند تا شانزده
شود و مراد ایشان آنست که بیوت مطابق اشکال بود زیرا که اشکال
شانزده آمد باید که بیوت هم شانزده بود از جهت آنکه اشکال را از ضرب
چهار در چهار بیرون آورده اند بحسب عناصر اربعه و چهار در چهار
کم از شانزده نبود چنانک نموده آمد **و بباید دانستن** که چهار شکل

اول امهات و اصل خوانند و چهار دیگر را بنات و فرع خوانند و چهار شکل
دیگر یعنی نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم را منطقهٔ رمل خوانند و بنات
امهات بنات نیز گویند و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم
را زوایا گویند و طالب و مطلوب و میزان و عاقبة العاقبة نیز گویند
و سر سر گویند **فصل در بیان استخراج** اشکال بعضی از بعضی و آنکه
علم رمل معجزهٔ کدام نبی است از انبیا علیه السلام بدان ایدک الله
بنصره اختلافست میان علما که علم رمل معجزهٔ کدام پیغامبرست بعضی
برانند که علم ادریس پیغامبرست و بعضی گویند علم ارمیا پیغامبرست
علیه السلام و جمعی برانند که علم دانیالست علیه السلام و این قول درست
ترست از جهت آنکه اول حرف از دانیال دالست و آن بحساب
جمل چهارست و معنی از آنست اصل این علم از چهار عناصرست آتش
و هوا و آب و خاک باز هر عنصری نقطهٔ اطلاق کرده اند همچنین
و این شکل را طریق نام نهاده اند پس چهار در چهار ضرب کرده
و شانزده حاصل شد و شانزده را در اقل عدد تمام که شش است ضرب
کرده نود و شش نقطه شد نه زیاده و نه نقصان در آن و مجموع کلمهٔ دانیال
همچنان نود و شش عددست بی زیادت و نقصان پس معلوم شد
که علم رمل علم دانیالست علیه السلام اما کیفیت استخراج اشکال
آنچنانست که چهار نقطه است تضعیف کرده شد همچنین گشت
پس اقل اشکال رباعی شد و اکثر آن ثمانی و چهارده شکل دیگر میان
رباعی و ثمانی پیدا آمد چون از اکثر نقصان کردند و در اقل افزودند
بتمامت اشکال شانزده گانه بیرون آمد مثلا مبدا منتها بنات

اصلی و امهات اصلی پس مبدا و منتها و بنات اصلی امهات اصلی
پیدا گشت و شش شکل دیگر که فروعند ازین اشکال بیرون آمد پس
معلوم شد برهان مندی که علم رمل علم دانیال پیغامبرست علیه السلام
فصل در شرح پیدا شدن اشکال شانزده گانه رمل بطریق طرابلوسی بداند
دام ظله که استاد اجل کبیر امام طرابلوسی چنین گوید از روی نجومی که اشکال
شانزده گانه از منازل قمر در وقت طلوع و غروب حاصل شده است
اول این از منزل ثریا متصور شده است گاه طلوع و این شکل متصور
می شود گاه غروب از منزل دبران و این شکل متصور می شود
گاه طلوع از منزل شرطین این شکل متصور میشود گاه غروب از
منزل بطین این شکل میشود گاه طلوع از منزل هقعه این شکل متصور میشود
گاه غروب از منزل شوله این شکل متصور می شود گاه طلوع از
منزل هنعه این شکل متصور می شود گاه غروب از منزل نعایم این شکل
متصور می شود گاه طلوع از منزل ذراع و نثره هم این شکل متصور میشود
گاه غروب این شکل متصور می شود گاه طلوع از منزل جبهه این شکل
متصور میشود گاه غروب از منزل زبره این شکل متصور می شود گاه
طلوع از منزل عوا و گاه غروب نیز این شکل متصور می شود گاه طلوع
از منزل زبانا این شکل متصور می شود گاه غروب از منزل
اکلیل و این شکل متصور میشود گاه طلوع و غروب نیز از منزل
نعایم این شکل متصور می شود از منزل موخر و رشا گاه طلوع و
غروب و بالله التوفیق **فصل در معرفت طبایع سطور** بدانکه عناصر
چهارست و ضرب سطور همچنان چهار پس طبع سطر اول حرارت بود و آن

آتشیست که در بنی آدم و جمیع حیوانات و طیور باشد و آن مدبر گوشت
و خون بود و سطر دوم طبعش برودتست و آن بود که در عالم موجودست
از قلت و گرسنگی و سطر سوم طبعش رطوبتست و آن رطوبتیست که در رحم
بود از نکارم اطلاق و سطر چهارم طبعش یبوستست و سطر پنجم از شکل دوم
خون بود پیوسته و سطر ششم از شکل دوم طبعش پیوسته بلغمست و
سطر هفتم از شکل دوم طبعش صفرا بود و سطر هشتم از شکل دوم طبعش سودا
بود و سطر نهم از شکل سوم طبعش همیشه در حرکت بود و سطر دهم از شکل
سوم طبعش همیشه سکون بود و سطر یازدهم از شکل سوم طبعش همیشه عدمست
و سطر دوازدهم از شکل سوم طبعش وجودست و سطر سیزدهم از
شکل چهارم طبعش مشرقست و سطر چهاردهم از شکل طبعش مغرب بود
و سطر پانزدهم از شکل چهارم طبعش قبله بود و سطر شانزدهم از شکل
چهارم طبعش شمال بود و فصول هر یک بجای خود بیاید ان شاء الله تعالی
فصل در حد علم رمل بدان ایدک الله تعالی که علم رمل عبارتست از
معرفت استکشاف مغیبات باستدلال شانزده گانه و بیوت دوازده
گانه که دلالت میکند بر معانی آن بطریق وضع و موضع او و زوج و فرد سنت
و محمول او اشکال و بیوت و چون اشکال حالند در بیوت و بیوت
محل اشکالست و چون محل بذات مقدم است بر حال بنا برین شرح
بیوت و نسبت آن مقدم داشتیم بر اشکال **فصل در بیان شرح**
بیوت و منسوبات آن بدان ایدک الله که علم رمل از فروع علم
نجومست بدان سبب که حکما نسبت کرده اند نجوم را بشجر و رمل را
بثمر زیرا که ثمره علم نجوم احکامست و ازانجاست که در اصول هیچ خلاف

نیست چون نسبت کردن اشکال بمزاج کواکب و حکم کردن بر بیوت
دوازده کانه مانند علم نجومست چنانک خانهٔ اوّل را که طالعست نسبت
بجهت شرق کنند و هفتم را که غاربست بغرب و دهم را جنوب و چهارم را
بشمال و حجّت بر دلایل آن بر قواعد نجومی و سیّات فلک کویند زیرا
که آن اصلست برین منوال امّا بیوت را بحسب قوّت و ضعف چهار
اعتبارست و هر یکی ازان موصوف بصفتی چنانک باعتبار اوّل موصوفست
بسه صفت یکی قوی آنرا وتد کویند و آن طالعست و عاشر و سابع و رابع
که دلیلست بر قوّت و ثبات کارها و دوم ضعیف آنرا زایل و تدکویند
و آن نهمست و سیوم را و دوازدهم و ششم و آن دلیل ضعف و زوال
کارهاست و سیوم متوسّطست و انرا مایل و تدکویند و آن یازدهم و پنجم و
هشتم و دوم و آن دلیل توسط کارهاست و ازین بیوت نیز بعضی را
بر بعضی فضلیت بحسب قوّة بران ترتیب که یاد کردیم مثلا از اوتاد طالع را
بر عاشر و عاشر را بر سابع و باقی برین قیاس بود از مایل و زایل
وباعتبار دوم ششخانه که نیمهٔ فلکست فوق الارضست و ان دهمست
و یازدهم و نهم و هشتم و هفتم و دوازدهم و ششخانهٔ دیکر تحت الأرض
بود و آن طالعست و رابع و خامس و ثالث و ثانی و سادس و آن
نیمه فوق الأرض را یمین فلک خوانند و تحت الأرض را یسار فلک و
فوق الأرض بر تحت الارض آن فضلست و قوّت که دست راست را بر دست
چپ و یمین دلیل یمن و قوّت و ظهور کارهاست و یسار دلیل ضعف
و خفاء کارها وباعتبار سیوم موصوفست بدو صفت دیکر چنانک
ششخانه صاعداند که نیمهٔ شرقی فلکست و آن دهمست و یازدهم

و دوازدهم و طالع و دوم و سیوم و شش دیکر هابطند و آن چهارمست
و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و نیمهٔ صاعد را بر نیمهٔ هابط آن فضیلتست
و قوّت که برآینده را بر فرو شونده را و صاعد دلیل رفعت کارهاست
و هابط دلیل سقوط کارها واعتبار چهارم موصوفست هم بدو صفت
یکی ناظر و دیکر چنانک هفت خانه بطالع ناظرند چون سیوم
و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم و چهار خانه از طالع ساقطند
و دومست و ششم و هشتم و دوازدهم و ناظر را بر ساقطان فضیلت
و قوّت که بینا را بر نابینا و نظر دلیل اتّصال و حصولست و سقوط
دلیل انفصال و لاحصول فصل بدان اعزّ نصره که بهترین سواقط ششم
بود و دوم و بدترین ششم و دوازدهم بدان سبب که هم زایلست و
ساقط و تحت الأرض و هابط فصل بدان دام توفیقه که اوتاد دلیل ابدانند
و اجساد و اشیا قوی و ظاهر و انچ از قوّت بفعل آید و زایل دلیلست
بر انفس و ارواح و اشیاء مخفی لطیف و انچه از قوّت بفعل نیاید و مایل
اوتاد دلیل اند هم بر ابدان و هم بر انفس بطریق اشتراک و بر چیزهای
که بعضی از قوّت بفعل اید و بعضی نه و بین معنی اصل بزرکست در باب
احکام که بداند خیر یا شر بیدن میرسد یا بنفس یا بهر دو فصل بدان
دام ظلّه که وتد طالع دلیل وجود بقای چیزهاست و دلیل مبداء وجود
بسبب وجود طالع بر افق و بقای بیت وی در طلوع و مبداء وی از
مشرق و مایل او دلیلست بر حالت دوم موجود بدان سبب که او
دوم طالعست و آن کیفیت اسباب بقاست و اقرب آن
اسباب غذاست و ابعد آن یار و معین و اوسط آن مایل و زایل

او دلیلست بر حالت سیوم موجود جون حرکت ریاضت که سبب
استمرار غذاست و مصاحب و برادر و خواهر که شریک معاش و مالند
و وتد عاشر دلیل ظهور رفعتست موجودست وانچه ازو حاصل
جون صناعت و عمل بسبب ظهور و رفعت عاشر میان آسمان و حصول
بود کواکب او در تمامی روی زمین و مایل او دلیلست بر حالت دوم
موجود که ظاهر و مرتفع باشد وآن حالت کیفیت اسباب بقای
ظهور و رفعت و بسبب واقرب آن اسباب سعادت آسمانیست
وابعد آن امید سعادتست واوسط معینان و دوستان و زایل او
دلیلست بر حالت سیوم آن ظاهر و مرتفع بدان سبب که او سیوم
عاشرست وآن حالت کیفیت توابع اسباب و بیت جون تحمل
شداید مکاره از دشمنان و حاسدان بسبب ظهور و رفعت وی
و وتد سابع ازان روی که او فرو شونده است و وتد طالع بر اینده
نقیض طالعست بس دلیل کند بر نقیض وجود و بقای موجود وآن هلاک
و فناء و بیت وازان روی که او بر یک طرف افقست جنانک
طالع بر طرف دیکرست او نظیر طالع بود بس دلیل کند بر نظیر موجود
وان زوجست و شریک و خصم وازان روی که او بر طرف مغربست
و مغرب مقصد طالعست بس دلیل کند بر مقصد قصدها و موجود و
حرکتهای وی و مایل وی دلیلست بر حالت دوم این اوصاف
موجود جون کیفیت مرک و کیفیت میراث و مال شرکا که نظیر
دوست و معین خصم و عاقبت مقصد که این همه حالت دوم این
اوصافست و زایل او دلیلست بر حالت سیوم این اوصاف

جون کیفیت دین و سفر و علم و رؤیا که این همه حالت سیوم ان اوصافست
و وتد رابع ازان روی که در غایت خفاست و وتد عاشر در غایت
ظهور نقیض عاشرست بس دلیل کند بر نقیض آنچه عاشر بران دلیل
کند وان خمول و خساستست وآن جیز که مولود ازو حاصل اید جون
مادر و پدر و اسلاف و مانند آن وازان روی که او بر قطب افقست
جنانکه عاشر بر قطب دیکرست نظیر عاشر بود بس دلیل کند بر نظیر
آنچه عاشر بران دلیل میکند وان کیفیت مسکنست که سبب ثبات
ظهورست و کیفیت ضیعت که ولایت ظهورست وازان روی
که عاقبت عاشر همان خواهد بود و دلیل عاقبت کارهاست و مایل
او دلیلست بر حالت دوم این اوصاف بدان سبب که او
دوم رابعست وآن حالت حالت فرزند و حال غله ضیعت است
و مانند آن و زایل او دلیلست بر حالت سیوم این اوصاف
بدان سبب که سیوم رابعست واین حالت بنده و ستورست که
خدمتکار مسکنست و ضیعت و حالت بیماری که از اسباب خمول
و خساستست اینست دلیل کلی بر بیت و جمیع دلایل و **فصل** بدان
ایدک الله که دلیل جزوی بر خانه و شرح آن جنانست که جون **وتد**
طالع دلیل وجود موجودست و بقای وی و بقای اجساد بارواحست
و قوام ارواح باجساد و بقای انسان بهردو بس بدین سبب این
خانه را نسبت بنفس و جسم و حیات و روح وانچه لوازم و لواحق
اینهاست بالعقل جون نطق و صمت و حرکت و سکون و سحر
و فسون و شرف و خست و سلامت و نکبت و مکان و لادت و

و مکث مولود و در شکم مادر و بسبب زیادت شدن اجزای بیت طالع
در طلوع دلیلست بر نشو و نمای موجود و چون دلیل مبدا و وجودست
دلالت کند بر ابتدای امور و ظهور حدوث آن و چیزهای نو و مسئلهٔ
سایل بسبب آنکه ارباب فلکست دلیلست بر باب بیت و فتح
باب مطرح و جثه و کاریز و چون مخرج اجرام نیره است یعنی کواکب
دلیلست بر لون و منیر و روشن چون ضمیر درین خانه آید اگر برج
ناری بود سوال از نفس بود و اگر هوایی بود سوال از جسم باشد و اگر
آبی بود سوال از صحت بدن و اگر خاکی بود سوال از سفر و اقامت
باشد ضمیر خانهٔ دوم خانهٔ غذا و مالست و اعوان و آنچه از لوازم و
لواحق اینهاست بدین خانه نسبت کنند چنانکه غذا گوارنده است
یا نه و جنس و نوع و طعم و بوی و لطیف و غلیظ و مفرد و مرکب و عدد
آن و سفره و اوانی طعام و آشامیدنی و آنچه با کل و شرب تعلق
دارد که غذاست یا مبدرق غذا و عدد کسانی که هم سفره اند و حلیه
و صفت و صنف ایشان از اصناف مردم همه بدین خانه منسوبست
و حال معینان هم برین قیاس بود و عدد مال و آنچه بدان نسبت دارد
از وجود و عدم آن لازم آید چون کسب و بیع و شرا و اخذ و عطا و
فقر و غنا و اسباب اینها و امانت و سوگند و عذر و خیانت و مکر
و صدق و کذب و چگونگی حصول و طلب و خروج و تلف و جنس و
نوع و صحیح و کسور و جدید و عتیق و رایج و نارایج و قرض و دین و وجه
شرعی که مشغل باشد بدان نسبت که در نجوم دوم و پنجم و دهمست
و مواضعی که مال آنجا نهند چون خزاین و امثال آن و نیز دلیلست

دلیلست بشرکت و اجارت و ذخایر و آنچه بدین ماند و انواع آن
بسیارست و بهمان نسبت که هفتم مقصد طالعست طالع نیز مقصد
سابعست و طالع دلالت میکند بر حضور موجود بسبب ظهور جزو
او در طلوع و سابع بر غیبت موجود بسبب خفاء جزو او در غروب
که نقیض اوست و چون جزوی که غروب کرد از مغرب اتصال او
ببیت طالع با اول جزو و بیت ثانی حاصل می شود و بدین نسبت
گفتند که دوم دلیلست بر قدوم غایب و بهمین دلالت بر دروازهٔ
شهر و کلید درها و اگر ضمیر درین خانه بود و برج ناری بود
ضمیر از مال بود و اگر هوایی بود از اعوان و اگر مایی بود از کسب و
اگر خاکی بود بدر آمدن در شهر و لون این خانه سبزست که در وی
سرخی باشد بسبب نسبت حرارت و رطوبت چون خانهٔ دوم
هواییست مطلقا نسبت وضع اصل و چون این خانه بیت زحل
باشد حصول مال از زراعت بود و اگر بیت قمر بود از سفر و اگر بیت
شمس بود از عمل و دیگر کواکب را برین قیاس باید کردن و اگر
این خانه بیت کوکبی بود که خانهٔ دیگر از خانهای طالع از آن کوکب
بود حصول مال را نیز شرکت بود با مزاج آن خانه مثلا اگر خانهٔ دهم
بود گویند از عمل و صناعت باشد و اگر هشتم بود از میراث و دیگر
برین قیاس بود و نیز اگر خداوند دوم در خانهٔ بود با خداوند خانهٔ
دیگر در دوم باشد نسبت حکم همین است و چون خانهٔ دوم هواییست
بترتیب عناصر دلیلست بر جهت جستن باد و چون مایل وتدست
دلیل کار مستقبلست فصل بدانکه طول عمر که چون خانهٔ سیوم

دلیل برادران و خواهران و خویشان و مصاحبان و سفر نزدیکست
و بهمان نسبت که پیش ازین ذکر رفت در بیان لوازم و لواحق
خانهٔ دوم بهمان قیاس نظر باید کرد بلوازم و لواحق منسوبات این
خانه از قلیل و کثیر و اینجا حاجت نیست بتکرار مگر تقریر سخنی چندکه
منسوبست بدین خانه چون سفر را بحسب اشتراک بیت یا بودن صاحب
او در بیتی یا بودن صاحب بیتی در سیوم نگرند و جهت را از جهت
ربع و برج و عنصر باید گفت باید گفت و اگر صاحب سیوم قوی حال باشد
در وتد یا مایل وتد سفر و حرکت اتفاق افتد و اگر ضعیف حال بود و
ساقط از بیت خود و از طالع نشود و این حکم شاملست در جمیع احوال بیوت
و بطء و سرعت را بحسب بروج ثابت و منقلب و بیوت کواکب
سریع السیر و بطیء السیر توان دانست چنانک در احکام بیاید **فایده**
اما شمس و زحل دلیلند بر خویشان بزرگتر از مردان و **قمر** از زنان و عطارد
دلیلست بر اقربای خردتر از مردان و **زهره** از زنان و آنک نه خرد و
نه بزرگ که همزاد سایل‌اند بمشتری و مریخ نسبت دارند مذکر و مونث ایشان
وچون این نسبتها معلوم شد نتیجهٔ او در **احکام آنست** اگر صاحب سیوم
یکی ازین کواکب افتد داند که سوال از کدام خویشست و حال مرض و مدت
ایشان و سفر و عمل ایشان از بودن صاحب سیوم دران خانه یا صاحب آن
خانه در سیوم و باقی برین قیاسست و بدان نسبت که سیوم خانهٔ شریک
معاش و مالست و برادر رضاعی چون شریک غذاست یعنی شیر
پس بدین نسبت کنند که خانهٔ دایگانست و بنسبتی دیگر چون دوم
خانهٔ معیشتست و هر خانه را که اول گیرند دوم آن او را پس منسوب

شد سیوم و بهمین معین آن خانه دلیل او باشد چون سیوم دوم دومست
از طالع که خانهٔ غذا و شیرست دایه بسبب آنکه مولود را شیر مید هد معین غذاست
او را پس منسوب شد بسوم و بهمین نسبت در جمیع بیوت قیاس باید کرد
چنانک ششم دایهٔ پدرست و سفتم دایهٔ فرزند و بدان سبب که سیوم
خانهٔ خویشانست و داماد نیز خویشان پدرست بر سبیل عموم او را بدین
خانه نسبت کنند و گویند که سیوم بیت الاطفالست **وفایده** این
نسبت در احکام آنست که اگر سایل را معلوم نبود که دخترش فرزند
چند معینست از اولاد او تا آن داماد را از سفتم خانهٔ آن فرزند نگرد
بدان نسبت که فرزند اول را از پنجم نظر کنند و دوم را از سیوم پنجم که بیت
اخوت پنجم باشد و آن سفتم است و فرزند سیم را از بیت الاخوه
سفتم نگرند که نهم باشد و برین قیاس باشد و همچنین برادران و خواهران
که از سایل خردتر باشند بترتیب آنچه بعد از او از سیوم نگرند که پنجم باشد
و آنچه بعد از وست بدو مرتبه از سیوم پنجم بهمان نسبت و اگر برادران
بزرگتر باشند یا خواهران بعقهقرا حساب و اپس باید کرد بهمین ترتیب
اما فرقست میان معین و یار و هم سر و مصاحب زیرا که معین همچو نایبست
و وکیل و ضمان و مانند آن و مصاحب شاید که همین نبود پس منسوب
باشد بسوم و شرف و خست این جماعت را ازین خانه نظر باید کرد
چنانک از آن سایل را از طالع و صاحبش که سعدست یا نحس و خلق
هریک از کوکب او باید دانست بدان نسبت که خانهٔ سیوم زایل
وتدست که دلالت کند بر اشیاء مخفی چون اسرار و اخبار و خواب
و علم و چون سیوم با طالع نظر تسدیس دارد که دلیل موافقت و مخالفت

درکیفیت منفعله چنانک **مثلا** حمل را با جوزا درکیفیت فاعله که حرارتست
موافقت و با منفعله که یبوست و رطوبتست مخالفتست و بسبب انکه
کیفیت فاعله قوی ترست از منفعله پس دلیل باشد بر موافقت اندک
و بدین سبب گویند که این خانه دلیلست بر احلام و علم اندک و چون
عبادت و دین از لوازم علمست و مواضع عبادت او لواحق آن و بدین
سبب گویند که این خانه منسوبست بعبادت خانها و چون از اصحاب
ادیان آنچه بخلاف دین اسلامند دین ایشانرا بعلم اندک نسبت کنند
وعبادة خانهای ایشانرا بدین سبب بخانهٔ سوم نسبت دهند و گویند
دلیلست بر کنائس جهودان و ترسایان و غیره **فایده** و بنسبت نظر
تسدیس بیت الاخوة باطالع و با یکدیگر دلیلست بر موافقت بحسب
اخوت و قرابت که اصلست بسبب موافقت کیفیت فاعله قوی
ترست و دلیلست بر مخالفت میان ایشان بحسب میراث و مال و مانند
انکه فرعست بسبب مخالفت قوت منفعله که ضعیف ترست **واگر ضمیر**
درین خانه آید و برج ناری بود سوال از نقل و حرکت بود و برادران د
اگر هوایی بود از دعوی مالی و اگر آبی بود از تعبیر خواب و اگر خاکی بود از
میراث و رنگ این خانه زرد و کبودست **فصل** بدان ایدک الله که
چون خانهٔ چهارم را بنسبت انکه در غایت خفاست دلالتست بر چیزها
مخفی چون دفین و گنج و بنسبت دلیل خفاست بر جای دزدی و دزدیده
و حبس و زندان و بمناسبت انکه صورت حبس را مانند در شان گود کان
و حال مرگ که آن هم نسبت بدینها دارند و آنچه بعد از موت بود و بحیثیت
نسبت مسکن دلیلست بر خانه که مولود درانجا زاده بود و از اعضاء

مردم آنچه داخل بدن بود و پوشیده باشد و چون بخانه نسبت کرده شد
آنچه از لوازم آن بود چنانک بنا و عمارت و خراب و بیع و ملک و شری
و اجاره و هرچه از لواحق آنست و چون بضیاع منسوبست انچه از لوازم
اوست چون چشمه و کاریز و مانند آن **اما درین معنی** نظری چنان که از
عقاریچه دانند که خانه است یا سرایست یا دوکانست یا کاروان سرای
یا حمام یا غیره و ان ضیاع نیز همچنین یعنی دیه است یا باغست و دران
باغ درختان بلند باشند باغست مثمر یا غیر مثمر و جای نشست چه کسان بوده
باشد و بود و این خانه از انجا معلوم شود که بنسبت دورتا موافق کدام برجست
و صاحب او کیست و منسوبات آن چه و چون منسوبست بپدر و مادر و
جد و آنچه لوازم و لواحق اوست چون میراث ایشان و اقارب ایشان
و مانند آن **اما درین خانه** خلاف کرده اند در نسبت پدر و مادر اتفاق
جمهور برانست که چهارم خانهٔ پدرست و اقربای که بپدر نسبت دارد و
دهم بمادر نسبت کنند که سفتم و جهادست **وابو المحامد** غزنوی صاحب کفایه
رحمه الله که از میزان این علمست میگوید که خانهٔ چهارم بی شکی نزد من بمادر
و پدر هردو نسبت دارد و علی ابن ابی الرجال صاحب کتاب بارع در
احکام نقل میکند از درانیوشس حکیم و جماعت دیگر غیر او که میگویند و
خانهٔ دهم منسوبست بپدر و خانهٔ چهارم بمادر و هر اینه هر قولی را بنسبتی
بوجهی باید که بعضی ازین اقاویل حق باشد و بعضی نه **اما ان** جماعت که
عاشر را بپدر نسبت کنند و رابع را بمادر بآن اعتبار بود که وتد عاشر
ظاهرست و قوی و فوق و رابع پوشیده و ضعیف و تحت و ظاهر و قوی
و فوق بمراد آن مناسب تر بود و پوشیده و ضعیف و تحت بزنان

اما ابو المحامد غزنوی که این خانه را بپدر و ما در هر دو نسبت میکند بآن
اعتبار که این خانه دلیل حلول و حضانت مواضع یعنی از صلب پدر که
برحم مادر می پیوندد بر راه گذار بولست و مقر او نیز همچنین است پس هر دو
مناسب نزاند هم پدر و هم ما در با این خانه از دیگر بیوت اما جمهور اتفاق
دارند بر آنک چهارم خانهٔ پدر ست و دهم خانهٔ ما در بآن اعتبار که مظهر
وجود مولود ما در ست چون فرزند از و در وجود می آید و زمان سقوط
نطفه که از صلب پدر نزول میکند پوشیده است و دهم بما در که ظاهر ست
و نیز در زمان و سقوط نطفه میل و توجه هر یکی از والدین بمرکز خود ست
از آن پدر بوتد الارض و میلی و توجه ما در بوسط السماء و این دلیل سخت
ظاهر ست و اینجا نکتهٔ لطیفست که نسبت سقوط نطفه بباران ماند که در
رحم زمین می افتد تا مولود نبات بواسطهٔ آن بدید آید از زمین و
مظهر نبات درین صورت از وتد الارضست و مناسب این کلمه ذکر
که در کلام مجید آمده است آنجا که فرمود نسائکم حرث لکم فأتوا حرثکم
أنی شئتم پس بموجب این نکته لازم آید که قول ابو المحامد غزنوی نقلا
وعقلا رجحان دارد برانا ولی از راه تحقیق ولیکن توجیه این سخن چنان
که استعمال هر قولی در محل خود ست چنانکه چون پدر نسبت فاعلیت
دارد بعلو مناسب تر ست و ما در که نسبت مفعولیت دارد بشغل
چنانکه نسبت است آبای علوی را با امهات سفلی ولیکن اگر چه جزو
عاشر در غایت ظهور ست و رابع در غایت خفا اما مبداء صعود اجزای
فلکی از جزوی رابعست و غایت صعود بجزو عاشر و همچنین مبداء ظهور از رحم
ما در پس بحسب ابتدا رابع پدر باشد و بحسب انتها عاشر دلیل ما در و این

هر دو خانه چون نظر بهمه بکیرند پس ابو المحامد می گوید باین اعتبار که دهم خانهٔ
زن پدر ست نسبت بیوت ما را بر دو نوعست یکی حقیقی و دیگر اضافی
اما حقیقی آنست که آنچه منسوب ست بآن بیت بود که دلیل اوست همیشه
آن نسبت او ثابت بود و بسبب امری دیگر خارجی آن نسبت باطل
نگردد اما نسبت اضافی عکس این بود یعنی بسبب امری دیگر خارجی
آن نسبت باطل گردد و چون گفتیم پدر ابتداست و ما در انتها تا مادام
پدر را با ما در اتصالست آن نسبت باقیست و چون آن اتصال باطل
شد بموت یا بطلاق پس در آن صورت چون نسبت ابتدایی
باطل شد نسبت انتهایی هم باطل گردد پس درین صورت مبداء
ما در بود و نتیجهٔ این سخن در احکام آنست که با وجود اتصال پدر با ما در
احوال پدر را از چهارم نگرند و احوال ما در از دهم چنانک جمهور ست و در
وقت مفارقت ایشان بموت یا بطلاق بشرط آنک ما در از غیری
منقطع بود و شوهری دیگر ندارد احوال ما در را از چهارم نگرند چنانک
قول ابو المحامد غزنویست و اگر پدر را زن دیگر بود بغیر ما در مولود
احوال او از دهم نگرند و اگر ما در را شوهری دیگر باشد حال او از
چهارم که شوهر ما در ست و چهارم و هفتم و دهم بود پس معلوم شد
که چهارم خانهٔ ما در و پدر ست بنسبت اصلی بر دهم خانهٔ ما در بنسبت اضافی
و در حق زن پدر بنسبت اضافی بطریق بدل که قایم مقام پدر ست اما
قول معتمد آنست که شوهر ما در و زن پدر هر دو منسوبند بعاشر که یکی
در مقابلهٔ پدر ست و دیگر در مقابلهٔ ما در پس درین صورت خانهٔ چهارم
خانهٔ والدین بود بر طریق اصل و دهم بر طریق بدل و اعتماد احکام بر نسبت

وصحت این اقاویل بتجربه معلوم شود بشرط آنکه درین نسبتها سهوی
نکنند وجون شوهر مادر قایم مقام پدرست وحال او از دهم نکرند وحال مادر
از جهارم موافق باشد این با قول ذرایشوش که پدر را نسبت میکند
بدهم ومادر را بجهارم واز ینجا بحسب این نسبتها صحت جمیع اقاویل لازم
می آید اما حال برادر پدر وخواهر پدر که عم باشد یا عمه اگر از پدر جدا تر بود
ومیان پدر او واسطه نباشد از برادر یا خواهر از سیوم جهارم
نکرد که ششم بود آن طالع وآنچه در مرتبهٔ دوم باشد از ایشان از
پدر از سیوم ششم وباقی برین قیاسست واگر بزرگتر باشند به
همین نسبت بقهقرا حساب وا پس باید کرد از جهارم جنانک سوم
جهارم بقهقرا دوم بود وسوم ودوم در نجوم دوازدهم ودر رمل
شانزدهم باشد وحال برادران مادر از خانهٔ مادر بهمین قیاسست
واز آن زن پدر وشوهر مادر همچنین وحال پدر پدر از جهارم او نکرد
از آن مادر همچنان **سوال** واگر کسی کوید که جون پنجم خانهٔ فرزندست می
باید که در طالع فرزند نهم خانهٔ پدر باشد که طالع پنجم او شود مع هذا چنین
نسبت جهارم خانهٔ پدرست که طالع فرزند دهم می شود **جواب** آنست
که اگر خانهٔ جهارم حقیقت طالع پدر بودی یا پنجم حقیقت طالع فرزند بودی
وحال غیر اینست زیرا که حقیقت طالع هر کسی زمان ولادت اوست
واین نسبت خانهٔ جهارم بپدر وپنجم بفرزند بحسب طالع این مولودست
که کیفیت احوال او را از طالع او وجهارم او نکرند وکیفیت احوال او را با فرزند
از طالع وپنجم او دانند وهمه بیوت طالع با او همین نسبت دارد یعنی
اگر خانهٔ از خانهای طالع منحوس کردد بجنس صاحب طالع را از اسباب

آنخانه تشویش رسد مثلا جنانک اگر خانهٔ هفتم منحوس بود نکویند که اضداد
را نکبت رسد زیرا که سعادت ونحوست این بیوت بخداوند طالع عاید
می شود بنسبت مدلول آن بیت کوییم که خداوند طالع را از اضداد زحمت
رسد واگر آن خانه بسعد مسعود کردد کوییم که صاحب طالع را ظفر باشد
بر دشمن وباقی برین قیاسست اما دلالت کند این خانه بر جیزهای کهن
وقدیم **اما در ضیاع وعقار** اگر فروشند طالع دلیل فروشنده است
وسابع دلیل خرنده است ورابع ضیاع یا عقار وعاشر دلیل ثمن
وعدد هر یکی از انجا کویند از بایع ومشتری وملک وثمن وخیانت و
صدق وغبن وغیر آن ودر اجارت همین نسبت نکاه باید داشت یعنی
طالع دلیل اجارت نهنده است وسابع دلیل اجارت کیرنده ورابع
دلیل آن ملک که باجارت می نهند وعاشر مقدار اجرت باشد **وفایده**
تثلیث دلیل مزاج موجودات عناصرست وجون عناصر جهارست آتش
وباد وآب وخاک مثلثات فلک نیز جهارست هر سه برج موافق مزاج
عنصری جنانک مثلثهٔ آتشی کرم وخشکست یعنی حمل واسد وقوس است
ومثلثهٔ خاکی سرد وخشکست وآن ثور وسنبله وجدی است **ومثلثهٔ**
هوایی کرم وترست وآن جوزا ومیزان ودلوست **ومثلثهٔ** آبی سرد
وترست وان سرطان وعقرب وحوتست **پس** برین تقدیر طالع
وپنجم ونهم از یک مثلثه باشند ویک مزاج دارند ولیکن یکی وتدست
در غایت قوت یعنی طالع ودیکر مایلست متوسط یعنی پنجم طالع وسیوم
زایل وتدست یعنی نهم در غایت ضعف پس بحسب قوت وضعف
این بیوت آن مزاج نیز قوی وضعیف کردد جنانک جون طالع

وتدست در غایت قوّت ودلیلست برحیات موجود وبقای وی
بذات خود وپنجم دلیلست برفرزند که سبب بقای نسبت وخاندان
که متوسطست در قوّت ونهم دلیلست بربقای اسم بعلم یا بدین که از
همه ضعیف ترست ونیز طالع دلیلست برنطق مولود بالفعل وخامس
دلیلست برنطق که بعضی بواسطهٔ باشد وبعضی بالقوّة همچون مکتوب
ورسول ومانند آن وتاسع دلیلست برنطق بالقوّة در سر چون متنوست
خانهٔ نهم بعلم وفکر پس غایت مزاج مدلول آن بیت از آن مثلثه آنست
که بفعل آید وغایت ضعف آنکه بفعل نیاید وهمین نسبت بود دوم را
با ششم ودهم که از یک مثلثه اند وچون دوم خانهٔ مالست مزاج
او در عاشر قوی تر می شود که دلیلست برتحصیل آن بعمل وجاه وصناعت
ودر خانهٔ میانه است که دلیلست برکسب وبیع وشری ودر خانهٔ ششم
از همه ضعیف ترست که دلیلست برتحصیل آن باخس وجوه یعنی
بسرقه وبخدمتکاری وبمزدودی وبهمین نسبت در جمیع بیوت طالع
نظر باید کرد چنانک سیوم وهفتم ویازدهم یک مثلثه اند خانهٔ
هفتم خانهٔ زنست که بمولود از همه نزدیکترست وخانهٔ یازدهم خانهٔ معشوقست
که در مرتبهٔ اوسطست وسیم اقربا ومصاحبان که بنسبت ابعدند یعنی
اتصال بالفعلست دایما ویا معشوق در بعضی اوقات ویا این جماعت
دیگر بالقوّه وبنسبت شریک هفتم خانهٔ شریکست ومالست بالفعل و
یازدهم شریک عملست بحسب بنات بعضی بالقوّه وبعضی بالفعل و
سیوم شریک مالند بحسب میراث بالقوّه ونیز خانهٔ چهارم دلیلست
برحالت بعد الموت چون وتدست این مزاج در غایت قوّتست

وهشتم دلیلست برکیفیت اسباب موت که هم از اسباب خساست
وخفاست ودوازدهم دلیلست برشقا وحبس اما تربیع دلیل بقای
مزاجست بدان سبب که در تربیع چهار عنصر موجودست چنانک اگر
طالع حمل باشد وتد طالع ناری بود یعنی حمل وچهارم آبی یعنی سرطان
وهفتم هوایی یعنی میزان ودهم خاکی یعنی جدی وچون در اوتاد
طالع نظر میکنیم همین معنی حاصلست چنانک اول خانهٔ نفس مولودست
وهفتم زوج او وچهارم پدر ودهم مادر ودوم خانهٔ مالست نقد که در
تصرّف مولودست وپنجم مال صنیعت وهدایا وهشتم مال شرکت
ومیراث ویازدهم مال عمل وسیوم خانهٔ سفری نزدیکست وششم
خانهٔ گریختن ونهم خانهٔ سفر دور ودوازدهم خانهٔ غربت **واگر ضمیر**
درین خانه آید وبرج ناری بود سوال از پدر بود واگر هوایی بود از میراث
واگر آبی بود از املاک وعقار واگر خاکی بود از نبات وعمر ولون این
خانه اغبر وفستقی است **فصل** بدان الهمه الله بقا که چون خانهٔ پنجم
دلیلست برفرزند ورسول وخبر ومکتوب وغلبهٔ صنیعت وهدایا
ومخالطت زنان وزینت وبوی خوش ورب مثلثهٔ اولی دلیلست
برفرزند وثانی برتجارت وثالث برهدایا واگر **ضمیر درین** خانه بود
وبرج ناری بود دلیل باشد بر رسول واگر هوایی بود بر ولد واگر
آبی بود دلیل بود برهدایا واگر خاکی بود دلیل بود برزرع وغله صنعت
ولون این خانه سفیدست بسیاهی زند وچون پنجم مال صنیعت است
وپدر وانچه از لوازم مالست چنانک در دوم گفتیم از این خانه نگرند
واین احوال بنسبت با مال پدر وضیعت ومیراث بود وهشتم

بیت المال ازواج وشرکاست ومیراث همین احکام آنجا نیز باشد
ودهم که مال علست بهمین قیاس وچون اصول بتمام کمال کننه شد
فروع را نیز ذکر کنیم بقوت آنچه کفتیم حجت بران دلایل باقی معلوم
شود **فصل** بدان نصره الله تعالی که خانه ششم بغیر آنک کفتیم دلیلست
بر چیز حقیر وکار زنان وخادمان وتهمت بزنان وحسد وجنگ و دروغ
وکریخته وفسق وفجور وجور و زندانی وآزاد کردن بندکان آزادی ایشانرا
از عاشر نکرند که پنجم ششم بود ونیز دلیلست براعدا وعیب که
در اندام آدمی باشد وغیر آدمی وافشار سر وفضیحت ورانده ازشهر
وزور وظلم وعبادت شیاطین ومسحور ونیز دلیلست براجرا وفعله
وچیزهای ضایع شده وکم شده ورب مثلثهٔ اول این خانه دلیلست
برانکه ضمیر از رنجور بود وعاقبت حال او ورب مثلثهٔ ثانی از حال
عبد ومالک واجرا وفعله ومضیان ورب مثلثهٔ ثالث دلیلست
که از مواشی می پرسد ودواب وبسیاری واندکی آن ونیکی وبدی
وچهارپایان خرد وسم شکافته وکنیزکان وخادمان وبندکان ازرد
بدین خانه نسبت دارد وعدد بندکان اول ازین خانه نکرند ودوم را
از دوم او برین ترتیب زیرا که همه معین یکدیکرند در خدمت ودواب
همچنین واکر **ضمیر درین خانه** بود وبرج ناری بود سوال از خوف بود
واکر هوایی بود از بنده واکر آبی بود از بیمار واکر خاکی بود از کریخته
ولون این خانه و هر برج که باشد سیاه سیاست **فصل** بدان دام
فضایله که خانهٔ **هفتم** بغیر از آنک کفتیم دلیلست برغایب و دزد وحلیت
ایشان وجنگ وکنج وبیع وشری وصید وکرانی وارزانی نرخها وکیفیت

حال غایب در زمان غیبت ورب مثلثهٔ اول این خانه دلیلست
بر تزویج اول ودوم بر تزویج دوم و بر خصومت وسیوم بر اضداد
واکر ضمیر درین خانه باشد وبرج ناری بود سوال از ضد آن باشد
واکر هوایی بود از زنان واکر آبی بود از غایب واکر ارضی بود از
دزدیده ودزد ولون این خانه هر برج که باشد اغبرست مایل بسیاهی
که در وی تارکی بود وسبزی **فصل** بدان ارشدک الله تعالی که
خانه **ششم** بغیر از آنچه کفتیم دلیلست بر چیزی که تلف خواهد شد وچیزهای
دیرینه ومعین خصم وریا کردن وحمق وکساد اجرتیان وشدت حاجت
وخوف وکاهلی ومواضع خراب ووحش وجن وودایع وهر چیز
که کم شده وهلاک شد ودعویهای کهن وبناحق وعرما وکسب از سفر
وغربت کردن وخداوند مثلثهٔ اول این خانه دلیلست بر موت
ودوم بر مال وسیوم بر موارث **واکر ضمیر** درین خانه بود وبرج
ناری بود سوال از مال میراث بود واکر هوای بود از پری ودیو
باشد واکر چه برج دلو بود حاجت از سلطان جبار بود واکر آبی
بود از مال شریک بود واکر خاکی بود سوال از مرده باشد ولون
این خانه بسبزی میزند یا بسیاهی که مایلست بسبزی **فصل** بدان
ایدک الله که **خانهٔ نهم** بغیر از آنچه کفتیم دلیلست بر کارهای کذشته
وکاری شکفته وخبر رسول وراه وخواب دیدن واین خانه دلیلست
بر نبوت وکارهای خدای وجایهای عبادت وفلسفه ونجوم وکهانت
ونامه وخبر که برسد از غایب وکیمیا ومحبوس واسیر وخایف
ونیرنجات وافسونها وپوشیدن پوشیده داشتن اسرار وخدمت

ملوک که دوازدهم است وقسم اوسطه از عمر ورب مثلثهٔ اول این خانه
دلیلست بر اسفار وآنچه بمردم رسد در سفر از نیک ورب مثلثهٔ دوم
برعبادت وعمارت عبادت خانها وسیوم دلیلست برعلم وخواب
وصدق آن ونجوم واصابت احکام آن واگر ضمیر درین خانه بود وبرج
ناری بود ضمیر از دین باشد واسباب عبادت واگر هوایی بود از
علوم باشد واگر آبی بود ضمیر از سلطان بود که از مرتبهٔ افتاده
باشد یا بعلتی گرفتار شده باشد ولون این خانه سفیدست مایل
بسبزی فصل بدان دام بقاه که خانهٔ دهم بغیر از انچه یاد کردیم دلیلست
برحاجت صاحب ولایت وشهرست بکارها وچیزی نو وشراب وخبر
آشکارا ومیانهٔ عمر وپادشاه وقاضی ونام وآوازه وعدل پادشاه وجور
او بارعیت واهل مملکت خود وقضاء حوایج وخداوند مثلثهٔ اول این خانه
دلیلست برخلق او ومقدار او ودوم برحکم وجاه او وسیوم برانچه بدو
رسد از نیک وبد در میانهٔ عمر واگر ضمیر درین خانه بود وبرج ناری بود
سوال از سلطان بود واگر هوایی بود از مادر واگر آبی بود از دشمن و
اگر خاکی بود از صناعت وتجارت بود ولون این خانه سرخست که
در روی سبزی وسپیدی باشد فصل بدان عزّ نصره که خانه یازدهم
بغیر از انچه پنجم سفتمست ومال پادشاه وصراف او ورشوت ودوستی
بزرگان وچیزهای نیکو ونو وافزوسط عمر ودلیلست برچیزهای بافایده
وعمارت ودرختان بلند ورب مثلثهٔ اول دلیلست برچیزهای که
بدان امید دارند ودوم برسعادت وسیوم براصدقا ونام نیک
واگر ضمیر درین خانه بود برج ناری بود سوال از امیدی بود واگر هوایی

بود از دوستان واگر آبی بود از سعادت واگر خاکی بود از سلف ولون
این خانه هر برج که باشد زرد بود که در روی سپیدی بود فصل بدان
دام ظله که خانهٔ دوازدهم بغیر انچه گفتیم دلیلست براندوه وغم وحسد وعجمه
ومکر وحیلت ورنج وتعب وگریختن وعصیان وکسب خبیث که از
مثلثهٔ چهارمست ومربع ششم دلیلست برحباست ووحشت وخوف
ونکبت که از مثلثهٔ هشتم باشد ومربع نهم ودواب وحواشی وامراض
مزمن که از مربع ششمست وبرمال دزدان که مقصد ششمست وبرظلم
وخصومت وبندگان وعاصیان ونکبت رسیدگان وغریبان وبد
رفتاران وانچه بسبب مال آواره شده باشند وتجرید کرده ودلیلست
برمردم سفله ودون ومنافق وحسودی وآنچه بمولود رسد در شکم
مادر وقتی که مادر حامله بود وبرعسر ولادت وسهولت آن سبب
انک ششم سفتمست که بیت الازواجست وششم مخصوصست بمرض
ورحم اگر این خانه از برج معوجه باشد وان از اول جدیست تا
سرطان تا اول جدی دلیلست برآسانی زادن واین خانه
دلیلست بر تمامت جنبندگان که در زمین اند وهرچه چهارپای دارند
ورب مثلثهٔ اول این خانه دلیلست برغم وشقا ورنج وحبس
ودوم براعدا وسیم برچهارپایان وحواشی اگر ضمیر درین خانه
بود برج ناری بود سوال از غم واندوه وبدبختی بود واگر هوایی بود
از دشمنان واگر آبی بود از بهایم واگر خاکی بود از حبس یا محبوس
ولون این خانه هر برج که اتفاق افتد سبزست ودروی سپید و
اصول وفروع دوازده خانهٔ طالع بیان کردیم وباقی ماند اشارت

بنسبتها اضافی **فصل** در بیان اشارت بنسبتها ببیوت دوازده
گانه معلوم شد واجب باشد که نسبتها اضافی که بهر خانه تعلق دارد معلوم
کنند چنانکه مثلا چون حکم کنند بجهت برادر رنجور او را از ششم او نکرند
وزن او را از هفتم او و موت او را از هشتم او و دشمن از دوازدهم
او و صنعت او از نهم او و بهار چهارپای را از هفتم او که مقابله اوست
و بهای همه چیزها را همچنین و عزت و شرف و حشمت را از آنجا بکه نکاه کنند
تا از دو رجند هست بنسبت ببیوت اصل اکر عاشر دلیل شرف آن
چیزست و اکر زایل او نادست و چهارم از او نا د دلیلست بر حشمت
آن چیز و قباله ملک را از پنجم دهمست و التماس از پنجم یازدهم اما آنکه
کویند در رنجور که رنج در کدام عضوست نظر باید کردن تا ششم کدام
برجست اکر حملست در سر باشد و اکر ثور باشد در کردن و باقی برین
قیاس حکم باید کرد که لنکست یا پشت ریش دارد و همه جراحتها را از مریخ
کویند و عیبها و کهنه لنکی از زحل و زیادتی بر اندامها از سعدین و جانب
راست را از بیوت فوق الارض و جانب چپ را از تحت الارض
فصل در بیان اشکال و منسوبات آن بدان حرسه الله تعالی که شکل
عبارت از اجتماع زوج و فردست در چهار مرتبه و چون ترکیب اشکال
از نقطه است پس واجب شد اول بشرح آن مشغول کشتن **اما شرح
نقطه و خواص نقطه** نزد اصحاب علم هندسه عبارتست از جزو لا یتجزی و
استعمال آن در علم رمل چنانست که چهار نقطه بازار چهار عنصر وضع
کرده اند بر ترتیب عناصر چنانکه در آفرینش است در چهار مرتبه از بالا بزیر
چون نسبت کنند کویند اول نقطه نارست و دوم هوا و سیوم آب و

چهارم خاک و چون دو نقطه در یک مرتبه جمع شوند زوج شود پس عدم
نقطه لازم آید بدان سبب که نقطه را جزو نیست و زوج منجزیست
اینجا کویند نقطه موجود نیست و چون نسبت عنصر بنقطه بدان سبب
کنند که هر دو بسیطند و چون عدم نقطه باشد عدم بساطت لازم آید پس
عدم نسبت نیز باشد و بدان سبب کویند که هرجا که نقطه است عنصر نسبت
و هرجا که نقطه نیست عنصر نیست زیرا که عنصر چون ترکیب یابد آنرا عنصر
نکویند زیرا که عنصر بسیطست و آنچه مرکب بود از عناصر آنرا سه قسم کنند
یک قسم را معدن خوانند و دوم را نبات و سیوم را حیوان و اکر یکی را
شرحی بواجبی داده شود این مختصر تحمل نکند اما آنچه ضروری بود آوردیم
مثلا چون خواهیم که اشکال را بیان نقطه کنیم زیرا که اشکال از اجتماع زوج
و فردست که حاصل آمده است در چهار مرتبه از چهار فرد ⁞ آید و
چهار عنصر درو موجود باشد و آن چهار زوج جماعت شد ≣ که هیچ
عنصر درو موجود نیست و هرجا زوج بود هر آینه اجتماع او از دو نقطه باشد
و چهار شکل دیکر از این دو شکل میزاید و بدان نسبت طریق ⁞ را اب
الاشکال خوانند و جماعت را ≣ ام الاشکال اما میکوییم درین چهار
عنصر هر یکی از ایشان اکر مفرد فرض کنیم از و یکی لازم آید و چون مرکب
فرض کنیم سه قسم بدان سبب که نقطها رناری را اکر مفرد فرض کنیم یک
قسم بود یعنی نار تنها و اکر مرکب فرض کنیم سه قسم لازم آید یکی نار با هوا
دوم نار با آب سیم نار با خاک و بنسبت با هر عنصری همچنین چهار قسم
لازم آید و چون عناصر چهارست پس اقسام آن حاصل ضرب چهار در
چهار بود یعنی شانزده و بدین سبب عدد اشکال شانزده است

چهار مفرد و اصلی یعنی امّهات جح دز حد جط و دوازده مرکّب و فرع یعنی
بیوت امّا درین صورت از مرکّبات شش ترکیب مکرّرست بدان
سبب نار با هوا همان باشد که هوا با نار از راه ترکیب درحقیقت چون
عناصر را چنان ترکیب میکنیم که تکرار نباشد مرکّبات شش بیش نیست
مثلا نار با هوا یکی نار با آب چهار هوا با خاک پنج آب با خاک شش و
چون چهار عنصر بسیط با آن اضافت رود همه ده باشد زیرا که در
اشکال شش مکرّرند بدان سبب چون جح را معکوس کنند حج
خوانند امّا بحقیقت صورت شکل متغیّر نمی شود اما معکوس همچون
دج اج حج حد امّا باعتبار دیگر میگوییم این ترکیب تام نیست بدان سبب
که از دو عنصر ترکیب کرده ایم و اگر ترکیب از سه عنصر میکنیم چهار قسم
لازم می آید چنان که قسم اوّل نار و هوا و آب و قسم دوم هوا و آب و
خاک و قسم سوم آب و خاک و نار و قسم چهارم خاک و نار و هوا و از
ترکیب هر چهار عنصر یک قسم دیگر لازم می آید که با آن چهار قسم اضافت
کنیم همه پانزده شود پس بنسبتی ترکیب آن ده تسکین عنصرست که بر
ده تمام میشود و ناقصست چون نسبت این پانزده تسکین اصل که بر
پانزده تمام می شود کاملست بجهت آن تا مراتب اشکال محفوظ ماند
جماعت را در شانزدهم وضع کنند و گویند که این تسکین دانیالست
علیه السلام و اینجا نکته ایست لطیف و آن آنست که مجموع نقطهاء
اشکال رمل از زوج و فرد نود و شش بود همچنین حروف دانیال نیز
نود و شش است و اگر جماعت درمیان اشکال نبود نقطهاء رمل ۸۸
شود پس عدد نقطها وفق ۹۶ می شود که جماعت با آن اضافت کنند

تا عدد حروف دانیال علیه السّلام از انجا بیرون آید و این مسئله از
لطایف این معانیست امّا اتّفاق حکما برانست که همچنانکه در افرینش
عناصر خاصیتیست در ترتیب و اوزان او نیز هم خاصیتیست و بحث
آن در نقطه کنند بجهت انکه موضع بازاء عنصرست امّا نقطه را دو اعتبارست
یکی ظاهر و دیگر باطن و اعتبار ظاهر دو قسم آید فرد و دوم زوج اما باعتبار
باطن نیز دو قسم آید یکی را نسبت مراتب خوانند و دیگر را نسبت اوزان
امّا خاصیت زوج در ظاهر آنست که بیند دو نتیجهٔ در احکام آنست که ما را
نظرست و نطق و اتّصال و منع پس در مرتبهٔ که زوج باشد آن باب
بسته شود یعنی دران شکل آن صفت معدوم باشد و خاصیّت فرد
آنست که بگشاید بعکس این صورتها که گفتیم و خاصیت زوج و فرد چون
برهم گیرند آنست که آنرا طول شکل خوانند و آن دلیلست بر ظاهر
چیزها و اصناف آن پنجست رباعی و خماسی و سداسی و سباعی و ثمانی
و خاصیت فرد بنسبتی دیگر در ظاهر آنست که در شکل اگر یک فرد باشد
آنرا از مرتبهٔ ایقغ حساب کنند و اگر دو فرد بود از بکر و اگر سه فرد
بود از جلش و اگر چهار فرد بود از دمت و خاصیت زوج و فرد
باهم آنست که اگر شکل خماسی بود از مرتبهٔ هنث باشد و سداسی از
وسخ و سباعی از زعذ و ثمانی از حفض فصل در بیان نسبت مراتب
که بدانند دام عزه که نسبت مراتب آنست که نقطهاء ناری چون
در مرتبهٔ اوّلست او را یکی گیرند و هوایی را دو و آبی را سه و خاکی را
چهار و خاصیت عدد مراتب آنست که آنرا عرض شکل خوانند و
تسکین عنصر ازینجا مستنبطست و خاصیت این تسکین آنست در اعداد

که یکی را وده را از مرتبهٔ اتقغ حساب کنند و باقی را برهمان نسق که گفتیم
یعنی دو را از بکر و سه را از جلش تا آخر همچنین یعنی آخر مراتب که
ست آن طصط اما نسبت او از آن عناصر آنست که چون آتش
از همه خفیف ترست او را یکی میگیرند و چون هوا از و ثقیل ترست
از هوا بهمان نسبت او را ضعف هوا می گیرند یعنی چهار و چون خاک
از آب ثقیل ترست او را ضعف آب گیرند یعنی آب هشت پس
بحسب این اعداد تسکین اصل ترکیب کنند چنانک بپازدهم تمام شود و
خاصیت او زان آنست که انرا عمق شکل خوانند بدان سبب که چون
عدد ظاهر شود شکل را طول گیریم آن عدد باشد خطی و چون عدد مراتب
با آن اضافت می کنیم از وسط حاصل می آید پس طول باشد یا عرض و
بدین نسبت آنرا عرض کنند و چون عدد او زان با آن اضافت کنیم
عمق نیز حاصل آید و بدین نسبت این را عمق شکلی خوانند و خواص او
بسیارست ولیکن انچه اصول آنست بیان کردیم و چون درین ابواب
تامل کرده شود باقی از انجا معلوم گردد بعد ازین شروع کنیم بمزاجات

فصل در بیان منسوبات اشکال بکواکب سیاره و حلیت ایشان

بدان ادام الله ایامه که هر شکل ازین اشکال شانزده گانه بر مزاج و طبیعت
کوکبیست از کواکب سبعهٔ سیاره چنانک مثال کردیم ⁝ و ⁝ منسوبست
بزحل ⁝ و ⁝ منسوبست بمشتری ⁝ و ⁝ منسوبست بمریخ ⁝ و ⁝
منسوبست بشمس ⁝ و ⁝ منسوبست بزهره ⁝ و ⁝ منسوبست بعطارد
⁝ و ⁝ منسوبست بقمر ⁝ منسوبست بذنب ⁝ منسوبست براس
پس حلیت کواکب و منسوبات آن بیان کرده آما زحل دلیلست

بر شخص سبزا رنگ بلند بالا بزرگ سر خرد چشم پیوسته ابرو فراخ
دهان بزرگ کتف کوماج انگشت بزرگ پای فراخ گام پیچیده ساق
و زحل نحس اکبرست دلالت کند از اصناف مردم بر زاهدان بی
علم و دهقانان و بندگان و مردم سفله و از شکلها کوتاه و از بیماریها
نقرس و علتهای باطن و از خوها جهل و حیل و مکر و نکرت و بخل
و عقد و نوحش و وسوسه و دعوی حکمت و کتمان سر و بدخواهی مردمان
و ستیزه کاری و کاهلی و از جانوران پیل و گاو خر و بز و زاغ
و فراستوک و بوم و موش و مگس و آنچه بشب پرد و آنچه زیر زمین
خانه دارد و از جامها موینه و پشمینه و از نباتها عقاقیر و آنچه او را تخم نباشد
و بیخها و سنجد و بنگ و شاه دانه و از جاها خراب و جای چهار پایان
و جامهای بی آب و کوهها و بی نبات مشتری دلالت کند بر شخصی نیکو
روی شهلا چشم و فراخ چشم نیکو اندام نیکو پوست نیکو موی که بسرخی زند
و سکسکه و از خوها حلم و زهد و صدق و سخاوت و عدل و امانت و
حریت و بلندی قیمت و مشتری سعد اکبرست دلیلست از اصناف
مردم بر قضاة و وزرا و زهاد و تجارت و اشراف و نیز دلیلست بر
پادشاهان عادل و مدلول او از طعامها شیرینی است و از بویها بوی
خوش و از رنگها سپیدی که بزردی زند و گندم گون و رخشانی
و از بسودنیها نرمی باعتدال و از شکلها شکل معتدل و از رستنیها گیاه
و از نباتها گندم و جو و برنج و نخود و ارزن و کنجد و سیب و انار و گل
و از معدنیها زر و سیم و قلعی و احجار شریف و از حیوانات اصلی
چون گوسفند و شتر و بره و گاو و مرغ خانگی و طاوس پس خاصه آنچه گوشت

بخور رند و نیکو دیدار باشد و از جایها آنچه با اهل دین و عبادت منسوب
باشد چون مسجد و مدرسه و منبر و امثال آن **مرّیخ** دلیلست بر شخص
بلند بالا بزرگ سر خرد چشم سبز چشم خرد گوش سرخ دیدار سرخ موی
دراز انگشتان فراخ کام و از خوها دروغ و خیانت و فساد و سبکساری
و نادانی و دلیری و بدعهدی و احتیال و اظهار مودّت و طلاقت وجه
و از فعلهای دزدی و خشم و غضب و سرعت جواب و مرّیخ نحس اصغرست
از اصناف دلالت کند بر امرا و ترکان و سپاهیان و قصّابان و دزدان
و خونیان و مدلول او از طعمها تلخ و ترش بغایت تیزی و از رنگها
سرخ تیره و از بویها بوی ناخوش و از بسودنیها درشتی و خشکی
و از خلطها صفرا و از نباتها درختان با خار و از شکلها طویل و از بقول
سپیدان و گندنا و سیر و پیاز و سداب و ترب و بادنجان و
سموم گرم و خشک و از معدنیها مغناطیس و شادنه و مادت شنگرف
و آهن و مس و از مواضع آتشکدها و دودخانها و جایها خوف و لشکر
گاهها و از بیماریها تب و علتها که از گرم بود خاصه علت رحم و اسقاط
جنین و هلاک آبستن **شمس** دلیلست بر شخص شاور بزرگ شکم
کشیده موی و سپید روی که بزردی زند سطبر آواز و از خوها کمال و خرد
و فهم و زیبایی و ترفع و پاکیزگی و حرص بر شهوت و غلبه جستن و کسب
ثنا و سرعت غضب و سرعت رضا و از فعلها طلب ریاست و
قهر اشرار و جمع حال و کثرت کلام و شمس بقران نحسیست و بنظر سعد
دلالت کند از اصناف مردم بر پادشاهان و پیران گروهها و مدلول
از طعمها بتیزی لطیف و از قوامها آنچه متخلخل و مانع باشد و از خلطها

صفرایی که باعتدال نزدیک باشد و از نباتها نیشکر و ترنگبین و کشوث
و انگور و خرما و توت و ترنج و از شکلها مستدیر و از حیوانات
اسب و گوسفند کوهی و اهلی و نهنگ و باز و عقاب و قمری و از
معدنیها زر و یاقوت و بیجاده و لاژورد و کبریت و زرنیخ و شیشهٔ
فرعونی و سندروس و از آلتها کمر و تاج و آنچه لایق سلاطین
بود و از مواضع جای نشیب **زهره** دلیل کند بر شخصی نیکو روی
سپیدی که بسرخی زند فربه سیاه چشم خرد دندان شیرین دیدار سطبر
ساق و او سعد اصغرست دلالت کند از اصناف مردمان بر توانگران
و زنان و مطربان و نخاسان و مخنثان و اصحاب لذّت و تجمل و
زینت و از خوها خوی خوش و عشق و شهوت و طرب و لعب
و سخاوت و لطافت و ظرافت و عجب و تصلق و شرم و عدل و تأله
و شغف و مخالطت با مردمان و از شکلها دلیلست بر شکلی مربع و
از فعلها و حالها مطربی و سبکی فردیشی و از طعمها چربی با اندک شیرینی
و لذیذتر از همه چیزها و از بویها بوی خوش و از رنگها سپیدی روشن
و گندم گون یا سبز و از بسودنیها آنچه نرم باشد و تر و از نباتها
میوها درختان و انگور و خرما و سیب و آبی و شبلید و سرنبات
که نرم و خوش بوی باشد و نیکو دیدار و از آلتها پیرایها و آوادانی
خانه و از معدنیات جزع و زبرجد و مروارید و سنگ نرم و از جایها
مرغزارها و بیشها و جایهای بلند و عبادت جایها **عطارد** دلیلست
بر شخصی نیکو صورت سیاه چرده تنگ پیشانی پیوسته ابرو و نیکو بینی و
فراخ دهان خرد دندان تنگ ریش کشیده موی دراز پای غمگین و

از خوها زیرک و حلم و شفقت و فرمان برداری و فکرت و حفظ و
حرص بر لذتها و کسب و حسن عهد و اعتقاد دین و طلب حق و عطارد
ممتزجست دلالت کند از اصناف مردمان بر اصحاب قلم و حکمت
و وزارت و تجارت و بندکان زیرک و از رنکها و طعمها و بویها و
شکلها و بسودنیها آنچه دو سه چیز مرکب باشد خاصه از الوان فاخته کون
و آسمان کون و از خلطها سودا و از سنها سن کودکی و از نباتها
هر چیز که بوی سر تیز دارد و ساق ندارد و بر مار تیز و ماش و باقلی
و کدو و کشنیز و از جانوران سک شکاری و استر و روباه و خرکوش
و شغال و فاقم و کبوتر و طوطک و چرخ و مرغابی و کنجشک و دراج و
هزاردستان و از معدنیها زرنیخ و آهنک و کهربا و سیماب و پیروزه
و روینه و دینار و مضروب مسکوک و از آلتها الت کتابت و جلیت
و از مواضع بازارها و دیوانها که باب نزدیک باشد و رنک بسیار
دارد **قمر** دلیلست بر شخصی کرد روی مروارید رنک پیوسته ابرو
کشاده دندان و در سرا و کرمی باشد و خوش زیبا بود و از خوها
سلیم دل و آمیزش با مردمان و حریص در حق زنان و کسب شاد و
خوش دلی و دروغ کویی و سخن چین و فکرت بسیار و سخن بسیار و فراخ
عیش و نان دهی و بسیاری نکاح و اندک مجامعت و قمر بنظر سعدست
و مؤنث و شبی و مدلول او از اصناف مردم بر عوام الناس و ملوک
و اشراف و زنان نامدار و آبستن و از طعمها شوری و اندکی ترشی
و بی مزکی و از بویها آنچه بر تیشی زند و از رنکها سپیدی که بسبزی زند
یا بسرخی یا بزردی یا بسیاهی یا برخشانی و از بسودنیها آنچه غلیظ باشد

و سبک و از خلطها بلغم و از قلعها نیکه و وکیل دری و کارهای آب و
جلاقی و یا بانی و نخاص و تعلیم علوم و ملاحی و از نباتها و کیاه و نی و پنبه
و کتان و خیار و خربزه و کندم و جو و از جانوران شتر و کاو
و کوسفند و شترمرغ و بط و ماکیان و دراج و کنجشک و بوتیمار و
از معدنیها حجر قمر و دهنج و مروارید مهرها نقره و زاک و آلتها
جامهٔ تر و دست برنجن و انکشتری و از مواضع زنبهارها و هامون و
جایهای نمناک و جایکاهی که حشت مالند و جویها و درختان **فصل در
بیان شرح اشکال و خواص آن** بدان اکرمه الله تعالی که بغیر مزاجات
کواکب و منسوبات آن صفتی چندست که مخصوصست باشکال
و ما شمه چون از آن بکوییم همه معلوم شود و آن چنانست که اسامی اشکال
دلیلست بر شخصی کوسه تنک ریش و فرح دلیلست بر سعادت و دلخوشی
و **لحیة** دلیلست بر شخصی ریش بزرک و ضاحک دلیلست بر روی خندان
و باقی اسامی را با اشکال همین قیاسست **و خاصیتی دیکر** آنست مر
اشکال را که در شکل زوج دلیل فربهیست و فرد دلیل لاغری در انسان
و حیوان و در چیزهای دیکر زوج دلیل سطبریست و فرد دلیل باریکی و نقصان
و شکستکی و سوراخ و امثال آن **و خاصیتی** دیکر آنست مر اشکال را که
در شکل نقطهٔ فرد بیشترست دلیلست و خفت و آنچه بیشترست دلیلست
بر ثقیل و لیکن بشرط آنکه نقطهٔ حقیقت باشد چون این مقدمات مقرر
شد بعد ازین شروع کنیم بر ترکیب احکام و استخراج ضمایر و خبایا
مفصل و مبین ان شاء الله تعالی **فصل** بدان دام علوه که هرکاه که ضمیر
خبی است و حکم و استخراج ضمیر را طریقها مختلفست اما آنچه بصواب

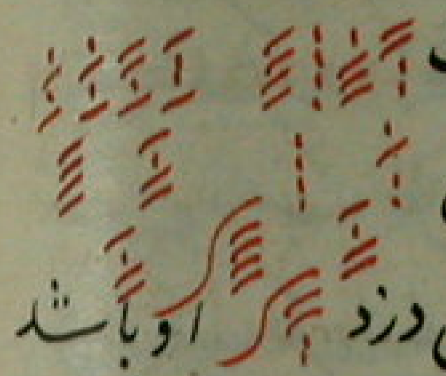
نزدیکترست ذکر میکنیم بتیسیر نقطه است از میزان بانجا که برسید ضمیر
آنجا بود در خانه یا شکل و معنی **این سخن آنست که** از عمق هر شکل حساب
باید کردن بنسبت بیوت و این از دو حال خالی نباشد یا در شکل میزان
دو نقطهٔ فرد باشد یا چهار نقطه امّا اگر دو نقطه بود هر اینه خفیف تر باشد
و دیگر ثقیل تر زانک خفیف ترست بنسبت انکه ثقیل تر علوی باشد و آن
دیگر سفلی و علوی دلیل سائلیت و سفلی دلیل مسؤل اگر نقطهٔ مسؤل در
امّهات افتد نظر باید کردن تا در بنات آن نقطه مستحیل می باشد
یا نه و استحالت آن باشد که نقطهٔ آب در مرتبهٔ آتش نشیند یا نقطهٔ
آتش در مرتبهٔ آب نشیند و هرچه غیر این باشد آنست که مستحیل نیست
و استحالت دلیلست بر عدم حصول مطلوب و اگر آنست که مستحیل
نشده است به بینیم تا از مرتبهٔ خود بالا رفته است یا زیر آمده است
اگر بالا رفته است دلیل باشد بر ارتفاع آن امر و حصول مطلوب
زیادت از انچه امید میدارد و اگر بعکس باشد حکم بر عکس بود
و اگر چهار نقطه باشد دو نقطهٔ علوی را تیسیر باید کردن و اگر چهار را
تیسیر کنند نسبت حکم میزان همین است **امّا اگر استعمال آن در خبی کند**
قاعده آنست که نقطهٔ ناری دلیل معدنیت و هوایی دلیل حیوانی
و آبی دلیل نبات و خاک دلیل جماد بنگرد آن نقطه را در بنات
و امّهات را مضاف شمرد و بنات را مضاف الیه چنانک اگر
نقطهٔ ناری در امّهات و بنات در یک مرتبه است گویند معدنیست
و اگر در امّهات ناری بود و در بنات هوایی شود گویند معدن حیوانیست
و اگر در امّهات هواییست و در بنات ناری گویند بنات معدنیست

یعنی زر و نقره و اگر در امّهات آبیست و در بنات هوایی گوییم بنات
حیوانیست و باقی برین قیاس باید کردن **و نیز در خبی و ضمیر** چون
مسؤل عنه در بنات افتد حکم همانست که پیش ازین گفتیم **طریقهٔ دیگر** بودن
اصحاب بیوت در بیوت و انچنانست که نظر باید کردن در خانهٔ مسؤل
دلیلست بر ضمیر من حیث بیوت الأصل یعنی بقیاس انک خانهٔ
اوّل نفس گیرند و دوم مال تا آخر رمل دوازده خانه در زوایه سیزدهم را
اوّل گیرند و چهاردهم را دوم و پانزدهم را سیوم و شانزدهم را چهارم
و باعتبار دیگر از سیزدهم لفظ سه را اعتبار کنند و از چهاردهم لفظ چهارم
و از پانزدهم پنجم و از شانزدهم ششم یعنی خانهٔ سوم یا چهارم یا پنجم یا
ششم **دیگر** نظر باید کردن با آن شکل که در خانهٔ مسؤلست تا از کجا
آمده است و صاحب چندم خانه است از خانهٔ مسؤل عنه ضمیر از انجا بود
چنانک مثلا آن شکل که در پنجم خود نشسته باشد یا خانهٔ پنجم بود از خانهٔ
مسؤل عنه سوال از فرزند بود اگر هوایی باشد و مال و ضیاع و اگر
خاکی بود و مکتوب اگر آبی بود و اخبار اگر ناری بود بهمین نسبت **طریقهٔ**
دیگر انک نظر باید کرد تا آن شکل را با صاحب بیت ضرب کنند چه
شکل حاصل آید و صاحب کدام خانه بود در کدام خانه آمده است ضمیر
آنجا بود بهمان نسبت حکم باید کردن **فصل** در بیان طریقهٔ احکام
بداند دام علاه که احکام را وجوه مختلفست یکی انکه مثلا اگر ضمیر در بیت
المال بود نظر باید کردن بصاحب آن خانه تا کجا بود اگر چنانکه در وتدست
یا مایل وتد و ناظر بطالع دلیلست بر حصول مال و برآمدن امید از ان
قبل و اگر صاحب بیت در رمل موجود نبود نظر باید کردن تا آن شکل

که دران خانه است کی تکرار کرده است اگر در وتد یا مایل وتد تکرار
کرده است و ناظرست بطالع همچنان دلیلست بر حصول مال و فایده
واگر در زایل وتدست دلیلست بر لا حصول اما نقطهٔ خاکی در شکل دلیل
حصول مطلوبست اگر آن مطلوب اتصالست نقطهٔ آبی دلیل اتصالست
ونقطهٔ هوایی دلیل نطق و کلام باشد یا انکس و نقطهٔ ناری دلیل نظرست
و دیدن انکس را و نقطهٔ خاکی دلیل منفعت اما اگر دزد مال کسی برده
بود یا غلام گریخته باشد نظر باید کردن بصاحب بیت سابع اگر در رمل
موجودست و در چهارم سایلست دزد در مقامست و در شهرست
واگر صاحب چهارم در سابعست دزد از مقامست واگر شکلی که در
هفتمست نه صاحب هفتمست و نه چهارم اما در چهارم تکرار کرده است
دزد دران مقام آمد و شد باشد واگر ساقط افتاده است از چهارم
دزد را دران خانه آمد و شد نیست واگر صاحب هفتم در خانها حرکت
دزد حرکت کرده است واگر در عاشر و احدی عشر باشد حاصل شود
واگر صاحب هفتم موجود نبود نظر باید کردن بتمامت اشکال که در
بیوت افتاده اند و هریکی را با صاحب بیت او بزنیم و ببینیم تا صاحب
هفتم از کدام خانه بیرون می آید گوییم در مقامست واگر از خانهٔ نهم و سوم
بیرون آید گوییم سفرست والله اعلم واگر این حکم در غلام گریخته کنیم
بجای صاحب هفتم و شکل هفتم صاحب ششم و شکل ششم را اعتبار
کنیم واگر کنیزک باشد یا خادم همچنین واگر غلام بزرگ باشد این عمل
نسبت با خانهٔ دوازدهم کنیم واگر چهارپا گم شده باشد همچنین و در همه
اگر اشکال مطلوب در دوم سایل آید یا در طالع که مثلثهٔ دومست دلیل

که آن مطلوب یعنی غلام یا کنیزک گریخته یا چهارپای خود بیابد و اگر
صاحب آن شکل زحل باشد واگر آن شکل عقله باشد خاصه آن مطلوب را
گرفته بیارند و تکرار شکل مطلوب دلیل عدد ان جماعتست در ظاهر
چنانکه عدد دزد یا غلام یا غیر آن خصوصا که در یک مثلثه باشد یا نقل
ازان مثلثه کرده باشد که خانهٔ مطلوبست مثلا چنانکه اگر در خانه مطلوب
ششمست وعتبهٔ داخل در دوازدهم و ازانجا نقل کرده بچهاردهم و شانزدهم
این همه یک حکم دارند واگر صاحب هفتم زحل باشد دلیلست که دزد
بنده باشد یا اصل بنده بوده باشد واگر هفتم سایل ششم وضع افتد حکم
همینست واگر مریخ باشد انکس اسیر باشد که بشمشیر گرفته باشد
واگر شکل سعد در خانهٔ نحس بود آزاد باشد که در بندگی افتاده باشد واگر
نحس در خانهٔ سعد بود بنده باشد آزاد شده بود وجهات از اربع
و بیوت گویند بحسب وضع اصل چنانکه در منسوبات بیوت گفتیم
اما در شکل جهات را نقطه گویند چنانکه نقطهٔ ناری شرق گیرند و
هوا را غرب و خاک را جنوب و آب را شمال پس لحیان دلیل شرقی
باشد و حمره دلیل غرب باشد و انکیس دلیل جنوب و بیاض دلیل
شمال و باقی برین قیاس بود اما اگر هوا بسایل ششم وضع افتد
دزد سایل بود یا نهم بود واگر شکل که در سرد در آمده است در هفتم
نشسته است از خانهٔ خود که یازدهم سرد و در شود مال از سایل بموجب
شرع با او سخن میگویند و براستی واگر مریخست بزور و بهتان واگر
زحلست بر وگمان می برند بدروغ واگر زهره است بلطف و مزاج
میگویند انگاه نظر باید کرد تا شکل در و نقطه از کجا آورده است و با

نقطه او کجا می رود و حکم انکه از کی کرفته است و بکه داده است اینجا
معلوم شود و این را وجوه هست یکی انکه مثلا اکر شکل مسئول در امهات
افتد یعنی سفتم سایل که دلیل درزدست اکر شکل مذکرست و نقطهٔ او
نقل میکند بشکل مونث کوییم مردی کرفته است و بزنی داده و اکر بر
عکس کنند مثالش فرض کنیم رملی برین صورت



و درین وضع دوازدهم سایلست و دوم مسئول
جون نظر کردیم در دوم لحیانست شکل مذکر بس درزد او باشد
بدان حلیت که دلالت میکند بعد ازان نظر کردیم نقطهٔ او ناریست و
بخانهٔ بنجم نقل کرد و بمرتبهٔ نازل تر رفت و اجتماع صورت زنیست و جون
خانهٔ وی در منطقه است میانه سال باشد که مرتبهٔ مشهورست و بنسبت
عمر کهولیت باشد بس کوییم که مردی کرفته است بران صفت و بزنی داده
برین صفت که کفتیم و باعتبار دیکر جون نقطه بشکل نهم رفته است و
بنقی الخد و انجا قرار کرفته بس کوییم مردی کرفته است و بزنی داده و
این مقدار کفایت بود در همه بابها فصل در احکام تلیفه بداند دام علاه
که جون جیزی تلف شده باشد جو سران از معدن و نبات و حیوان
از سفتم سایل کوییم انکاه همجنان که در باب سرقه میکفتیم بحکم آن دلایل
که درزد در مقامست اینجا کوییم تلیفه در مقامست و انجا کفتیم که درزد حاصل
شود یا نه اینجا کوییم تلیفه حاصل شود یا نه انجا تلیفه حاصل شود اما حکم
انکه تلیفه در دست کیست از سفتم و ششم نکاه باید کردن و بعضی
کفته اند از مثلثهٔ مسئول و این بقول معتبرترست و قدوم غایب را
از دوم نکرند یعنی اکر صاحب سفتم یا نهم در دوم آید یا در طالع دلیلست

بر قدوم و آمدن شکلی که در سفتم بود بتکرار دلیلست بر قدوم غایب
اکر جنانکه شکلی که صاحب خانهٔ سفتمست در رمل موجود نباشد و اکر شکلی
که در دومست جون آنرا با صاحب دوم زنیم صاحب سفتم یا نهم بیرون
آید دلیلست بر قدوم غایب و اکر نقطهٔ خاکی درین شکل باشد
قویتر بود در دلالت و نقطهٔ آبی دلیل اتصالست با غایب و هوایی دلیل
خبر و ناری دلیل دیدن غایبست نوع دیکر صاحب سفتم را در اوتاد
یا بیم یا مایل اوتاد خاصه دهم و یازدهم دلیلست بر قدوم غایب و آمدن
صاحب بنجم در طالع یا دوم دلیلست بر آمدن مکتوب و خبر اکر سعد بود
خبر خوش و درست و اکر نحس باشد خبر ناخوش و دروغ و مدت
قدوم غایب را از عدد دوم کوییم و این مجربست شاید که از عدد آن
شکل کویند که در دومست و ایام سفته را از صاحب ان خانه یا از شکل که
انجا آمده باشد و در احکام ایام شرطیست که جواب الاول
فی الثالث را بعمل آورند و استعمال کنند یعنی اکر حکم
بر روز شنبه افتد کویند شنبه یا دوشنبه و باقی
برین قیاس باید کردن و الله
الموفق للصواب و الیه
المرجع المآب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله هادی الانسان الی تمهید القواعد الاحسان الذی خلق البشر فی احسن التقویم وعلّمه ماکان به علیم وصلوته علی نبیّ الرحمه وشفیع الامه محمّد المصطفی صلی الله علیه واصحابه واتباعه خیر الابرار وابن الاخیار چنین میگوید حکیم المتاخرین معین الدین المغینی زاد الله معرفته فی علم التوحید والحکمه بباید دانست که رمل معجزهٔ دانیال پیغمبرست علیه السلام وسنت الهی چنان بود که پیش از پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم در هر عهدی قومی را نوعی از انواع علوم کرامت کردی پس پیغامبری را بر ایشان فرستادی تا ایشانرا بخداوند تعالی وتعظیم خواندی وایشان ازو معجزه خواستندی وخداوند سبحانه وتعالی آن نبی را از خلاصهٔ آن علم معجزه دادی تا آن قوم را عاجز کردی همچون عصای موسی علیه السلام وچون زنده کردن عیسی علیه السلام مرده را وفصاحت مصطفی صلی الله علیه وسلم بنزول قرآن در وقت دانیال پیغمبر علیه السلام علم نجوم بود وایشان بحساب نجوم ضمایر شناختندی چون ضمیر شمس وقرعهٔ خورشید ومنطق الطیور ولوح حیات وغالب ومغلوب وامثال این بسیارست خداوند جل جلاله شش حرف نام او را معجزهٔ او کرد واورا الهام داد تا عدد آن شش حرف را شانزده شکل ساخت که هرچه ایشانرا از نجوم افلاک معلوم بود اورا معلوم شد بدان اشکال بر خاک وانچنان بود که روزی دانیال علیه السلام بصحرا رفت چشم دانیال بر خامهٔ ریگ افتاد وآیتی دید بر روی ریگ الهام ربانی علم عقل او شد که این واو مبدا وحی است واین واو را شش عددست وشش را نصفست وثلث وسدس پس واین مجموع مثل عدد واوست برین مثال سه ودو یکی چون جمع کنی شش شود پس بتعلیم الهام یکی را بر سه نهاد چهار شد طریق پیدا آمد ودو را بر شش نهاد هشت شد جماعتی ظاهر شد خود هیچ طریق بی جماعت نبود پس طریق را افراد یافت بسیط خواند وزوج نهاد وجماعت را چون ازواج دید مرکب خواند وجسد گفت پس دران چند ترکیب کرد شانزده صورت واین شانزده شکل نود وشش نقطه است وعدد نام دانیال پیغمبر دارد او دالست چهار عدد دارد از حروف جمل که شکل طریقست نقطهٔ اول آتش ودوم باد وسیوم آب وچهارم خاک واز آن درین شانزده شکل پراگنده شد واز این شانزده شکل بیرون آید

ناری	ترابی	هوایی	مایی	ناری	مایی	هوابی	ناری
هوایی	مایی	ترابی	ناری	ترابی	ترابی	هوابی	آبی

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

جدول احکام الضمیر	ش	صفات الانسان
حکم این سوال از فرزند باشد یا از رنجوری یا از غایبی که حال او چگونه باشد یا از زنی سوال کند یا از جنگ و خصومتی یا از قبل دزدیده یا از جهة سفری فایده یا از کودکی	ا	شخصی بود خندان روی کشاده اندام
	ب	شخصی بود خندان و آبله روی کشاده ابرو فراخ چشمانی
	ج	شخصی بود گندم گون باریک میان فراخ چشمانی ادعج
	د	شخصی بود ازرق چشم بر رویش زخم بود یا نشانی
	ه	شخصی بود سپید پوست کوتاه موی دراز بالا احمق
صورت ضمیر	و	شخصی بود ازرق کبود چشم و گرد چشم در روی خالی دارد
دلیل بود از بهر شادی و زن خواستن و سفر کردن و طرب کردن رنجور و محبوس و حامله خلاص شود از قبل فرزندان شادی بیند اگر در خانهٔ دوم افتد رود بمراد رسید و هر چه طلبد بیابد بی رنج و زحمت	ز	شخصی بود ترک روی کشیده قد باریک میان باریک لب
	ح	شخصی بود زرد رنگ باریک قد باریک ساق ابجه بدین مانند
	ط	شخصی بود میانه بالا آبله روی فصیح زبان معاشر
	ی	شخصی بود سبز رنگ باریک لب سیاه چرده بکوامی زحل
صفت الانسان	یا	شخصی بود گندم گون که در دندان وی عیبی باشد
	یب	شخصی بود نیکو روی اسمر خوب محاسن سخن گوی
	یج	شخصی بود کشیده قد گرد روی پیوسته ابرو
مردی بود سرخ قوی و باریک ساق سپید پوست اندک موی یا قصاب یا کا ز ر	ید	شخصی بود فراخ کتف میگون چشم کوتاه موی والله اعلم
	یه	این شکل در میزان نیاید
	یو	شخصی بود سپید پوست بر روی خال دارد اندک ریش

خانه	
	خانهٔ اول دلیل کند بر تن و جان و صحت بدن و زندگانی و هر چه طلب باشد از خیر و شر و دلیل کند بر مراد یافتن چون درین خانه بیابد دلیلیست بر طالع و نیرو تا که بدان تمام گردد و آن شخص مدتی باقی بود و کاری آغاز کند و تند مشرق خوانند و این شکل را درین خانه فعل و عدد و قوت بود
ا	روزی فراوان بود و سفر نزدیک بر فایده و بمراد رسیدن اهل مغرب گویند دلیل کند بر جنگ و خصومت و غلبهٔ خون و صفرا بود و دختر بکر بدست آید و عیش و طرب و شادی بود
ب	روز آدینه از ضمیری که کرده است واقف شود و چیزی حیوانی بدست آرد اهل مغرب گویند دلیلیست بر مال دزدی و مخالف با زنان و خسارت از جهت زنان و مشغول بودن بعیش
ج	سفری بود نزدیک با عیش و طرب و معاینهٔ زنان و دوستان و نامه و قاصد رسیدن و اهل مغرب گویند دلیل و جنگ و خصومت بر دمان برادران و خویشان و چون تنها بود درین خانه عشق آرد والله اعلم بالصواب
د	دلیل کند بر نیکوی حال پدر و ایمن بودن از مکر و سودمندی از املاک اهل مغرب گویند جنگ و خصومت بود از جهة ملک و دفینه و چیزهای حرام و قمار باختن
ه	دلیل کند بر شادی و روزی حلال و معشوق رسیدن و نامه و هدیه و فرزند نرینه اهل مغرب گویند دلیل جنگ و خصومت بود از جهت فرزندان و دوستان
و	دلیلست بر دلتنگی از جهت غلام و کنیزک و گریختن و دزدی اما بیمار رانیک بود اهل مغرب گویند دلیل تلف حیوان بود و جنگ و خصومت بود از جهت دزدیده و ضایع شده و گریخته والله اعلم بالصواب
ز	دلیل کند بر دلخوشی رسیدن از زنان و شریکان و نکاح و عروسی اهل مغرب گویند دلیل کند بر جنگ و خصومت از سبب مال و میراث اضداد و ضمان و جدل در کارها

حکم	[illegible]	شکل	عدد
دلیل کند بر رسیدن غایب و سلامتی احوال غایب اهل مغرب گویند دلیل کند بر ترس و خوف و نکبت و این خانه میراثست و مقام جلاد و نوحه و زاری کردن	[illegible]	[illegible]	ح
دلیل کند بر سفر و آموختن علمهای دین و دیدن خوابهای آشفته چون حزن و قطع راه و حرامیان اهل مغرب گویند دلیلست بر اتش کارها و بی دستی و دنیایی و افتادن طلاق و راحت در سفر از بزرگان والله اعلم	[illegible]	[illegible]	ط
دلیل کند بر دلخوشی از جهت و عمل و شغل پادشاه و ترس کاری و نیکوی کردن با خلق اهل مغرب گویند دلیلست بر جنگ و خصومت و دعوی از جهت مادر خویش	[illegible]	[illegible]	ی
دلیل کند بر جمع شدن با دوستان و یافتن مراد از معشوقه و رسیدن مال از جانب پادشاه اهل مغرب گویند دلیلست بر جنگ و خصومت از جهت دوستان و مکر و حیله ساختن و مانند آن والله اعلم بالصواب	[illegible]	[illegible]	یا
دلیل کند بر خوف از سبب محبوسی و زیادتی جبارها و بیم از زندان و از شحنگان اهل مغرب گویند دلیلست بر خروج زندان یا کبت و ظفر یافتن بر دشمن و دلتنگی صاحب ضمیر والله اعلم بالصواب	[illegible]	[illegible]	یب
دلیل کند بر سفر و یا جمع شدن با زنان و آمدن غایب و مراد و کام یافتن اهل مغرب گویند دلیلست بر جنگ و خصومت و تیزی طبع صاحب ضمیر و چیزی سنے و جه طلبیدن والله اعلم	[illegible]	[illegible]	یج
دلیل کند بر تهمت و غم کردن میان دوستان و ناسازگاری با ایشان و تلف شدن مال و آمدن خبر غایب اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال و یا چیزی طلبیدن والله اعلم بالصواب	[illegible]	[illegible]	ید
این شکل در میزان نمی آید والله اعلم و احکم	[illegible]	[illegible]	یه
دلیل کند بر عاقبت محمود و گشایش کار و کسب و سرانجام کارها و نیکوی کردن با مردم اهل مغرب گویند بر رسیدن مقصودها و حکم بر شواهد کند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب	[illegible]	[illegible]	یو

جدول احکام الضمیر

این شکل دلیل کند بر سعادت یافتن از بزرگان و ایمن شدن از خوف و بر تحصیل علم و عمل و جمعیت میان دوستان و بر آمدن کارها بزودی و خوشدلی و اگر قبض الداخل گواهی دهد دلیل کند بر رسیدن زر و سیم و اگر بیاض گواهی دهد دلیل کند بر نکاح و روزی حلال والله اعلم

صورت ضمیر

سوال کند از تن و جان خود و سفر و چیزی در قبض آوردن و یا کاری بزرگان تعلق دارد و یا رنجوری که علاج نپذیرد و یا از زنی که حامله بود پسر زاید یا از دعوی که پیش قاضی رود یا از سفری که در آن خیر و راحة بود یا از نکاحی که بخیر انجامد یا از چیزی که بیرون دهد و دیر بدست آید و یا از چیزی خریدن و فروختن

صفت الانسان

مردی بود فقیه و دراز بالا سپید پوست بسیار ریش عاقل و کامل صاحب رای و تدبیر صالح و متدین یا امام یا قاضی یا کسی که در میان خلق عزیز بود یا مرد پیر یا شخصی بود از اهل دین و کشیش و یا کسانی که از اهل ورع باشند و در زاویها و عبادة خانها وطن دارد و یا کسانی که در کوهها و صومعها عبادت کنند و ملازمت نمایند والله اعلم

عدد	صفت الانسان
ا	شخصی بود سبز ارنگ که بسرخی گراید و مانند آن
ب	شخصی بود گندم گون که بزردی گراید بزرگ بینی
ج	شخصی بود زردارنگ که بسرخی گراید دراز ریش گرد دندان
د	شخصی بود گرد روی فراخ کتف میانه قد گشاده روی
ه	شخصی بود مرطوب خندان روی میانه بالا تنک ریش
و	شخصی بود بلند بالا گندم گون بسیار اندیشه دانا
ز	شخصی بود زرد ارنگ مرطوب کوتاه گردن خالی بررو
ح	شخصی بود بلند بالا ازرق چشم گرد دندان بد فعل
ط	شخصی بود ربع القامه سبزارنگ که بسرخی گراید و احمق بود
ی	شخصی بود دراز بالا گندم گون حافظ بزرگ بینی
یا	شخصی بود تنک ریش دراز بالا زرد ارنگ بزرگ [illegible]
یب	شخصی بود دو موی بزرگ ریش گرد دندان
یج	شخصی بود گرد روی پیوسته ابرو دراز ریش [illegible]
ید	شخصی بود دراز بالا گندم گون نیکو روی سطبر انگشت
یه	این شکل در میزان نمی آید
یو	شخصی بود سپید پوست نیکو قد و نیکو قامت

خانه	متن
	خانهٔ دوم خانهٔ مال و معاش و کار و کسب و خرید و فروخت و رستن از غم و اندوختن غذا و نیکوی حال از اول عمر تا آخر و داد و ستد و فعلهای خیر و خانه جواهر که از ما در باشد و هر که درین خانه بود فعل کند بخیر با بشر و این شکل را درین خانه فعل و عدد و قوتست و او را یک عنصرست و آن را انثی خوانند
ا	دلیل کند بر تن درستی و دلخوشی از قبل غایب و آمدن غایب با سعادت و منفعت و صحبت اهل ورع و اعتدال نفس اهل مغرب گویند دلیلست بر نقل و حرکت و برسیدن غایب و احوال و عاقبت کار او
ب	دلیل کند بر قدوم چیزهای حیوانی و بر خیر و منفعت یافتن از مشتریان و بیع و شری و مالی که دیر بدست آید اهل مغرب گویند دلیلست بر صدقه دادن و نیکوی کار زنان و غذای موافق خوردن والله اعلم
ج	دلیل کند بر برادران و خواهران و خوابهای درست و سفر نزدیک و منفعت یافتن و بعبادت رفتن مرد صالح اهل مغرب گویند دلیلست بر دلخوشی از طرف خبران
د	دلیل کند بر عافیت و احوال پدران و زیادتی املاک و نیکویی حال زراعت و کسب و اهل مغرب گویند دلیلست بر پیدا شدن چیزهای پنهانی و منکشف بودن والله اعلم
ه	دلیل کند بر خبر و شادی از جهت فرزندان و رسیدن نامه و اخبار و زیادتی جامهٔ تن اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت یافتن از دوستان و هدیه و غم خوردن بجهت مال والله اعلم
و	دلیل کند بر واقف بودن از احوال ضمیر روز پنجشنبه و بر اعتدال نفس و کمی اندوه و بیماری اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت یافتن از غلام و کنیزک سپید و چهارپا را و آزاد کردن غلام
ز	دلیل کند بر صلاح حال زنان و همبازان و غاییان و سفری میانه و اغاز کند از خصمان و خصمان شدن اهل مغرب گویند دلیلست بدست آوردن دزدیده و منفعت یافتن و بر ستر و عفت زنان والله اعلم
ح	دلیل کند بر رستن از غم و ترس و خوف و مرگ و نکبت و نرسیدن از احوال غایب و دعوی و میراث اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت و مال یافتن از جهت زنان و شریکان و اضداد و مخالف
ط	دلیل کند بر سفر مجاز و علم و ادب آموختن و شروع کردن در علم حقیقت اهل مغرب گویند دلیلست بر علم خواندن و دیدن خوابهای درست از سبب علم و دانش والله اعلم بالصواب
ی	دلیل کند بر عمل پادشاه و عز و شرف و امیدواری از طرف بزرگان و پادشاه و ظفر یافتن بر دشمنان اهل مغرب گویند دلیلست بر جاه و منصب و عمل و نعمت و بر خشنودی مادر و پدر و اگر از دعوی بود بسالی ظفر یابد بر خصم
یا	دلیل کند بر شادی که برسد از دوستان و بیرون آمدن از ضمان و یافتن مراد و آمدن غایب اهل مغرب گویند دلیلست بر سلامتی نفس و رسیدن بامید تمام و بهترین موضع این خانه والله اعلم
یب	دلیل کند بر تمکین عدو و ترس و بیم و خلاص شدن از بیم و بیرون آمدن از ضمان و زندان اهل مغرب گویند دلیلست بر زیادتی چهارپای چون اسب و بدین صفت کسی بود که از کسی نرسد و ضایع شدن ستور
یج	دلیل کند بر خیر و شادی و رسیدن رزق حلال و خبر رسیدن از غایب اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت یافتن اما دیرتر باشد که ضمیر از مرد صالح بود و در خانه و ند الوند دارد والله اعلم بالصواب
ید	دلیل کند بر سفر و فایده یافتن از شرکا و انجامیدن عاقبت بخیر و یافتن دزدیده اهل مغرب گویند دلیلست بر خیر و منفعت از آنچه ضمیر کرده باشد و آمدن مرد صالح در خانهٔ وی و رسیدن بمطلوب ان شاء الله
یه	این شکل در میزان نمی آید والله اعلم و احکم
یو	دلیل کند بر تحصیل مراد بی رنج و عاقبت محمود و توبه کردن از کارهای ناشایست اهل مغرب گویند دلیلست بر سعادت و یافتن مراد بهر چه خواهد و انجامیدن ضمیر بخیر و سعادت و باقی از خانهٔ ششم معلوم گردد ۱۶ مرا با ۸ م امتزاج دهند

جدول احکام الضمیر

این شکل دلیل کند بر نیکوئی کار و کسب و معاش و نقل و حرکت و تجارت و بلند جاهی و زیادتی تجارت و سفر نزدیک و اگر قبض الداخل بود دلیلست بر قبض مال و اگر بیاض بود دلیلست دلیلست بر نکاح و عروسی و شادی کردن

صورت ضمیر

سوال کند از بخت خود و سفر و تجارت یا از عاقبت برادران و خواهران و خویشان و یا از خویشاوندان و یا از جایی بجای شدن و یا حاجتی از بزرگی خواستن و یا از چیزی که از دست بیرون رفته باشد و خواهد که طلبد

صفت الانسان

شخصی بود دراز بالا گندم گون کوتاه موی سیاه چشم اندک ریش بزرگ بینی و این صفت کسی بود که از کسی ترسد و نیز دلیل کند بر غازیان و مبارزان و بر فرنگان و چیزهای بلند چون تیر کشتی و نردبان و ستون و منجنیق و قلعها بلند و مانند آن

...	صفت الانسان
ا	شخصی بود گندم گون که بزردی زند میانه قد سیاه چشم
ب	شخصی بود سبز رنگ باریک اندام تنک ریش دراز بالا
ج	شخصی بود پیوسته ابرو کوچک بینی گرد ریش سیاه چرده
د	شخصی بود گرد روی گرد چشم گرد دندان باریک لب
ه	شخصی بود نیکو قد نیکو روی سبز رنگ باریک میان
و	شخصی بود باریک لب زرد رنگ شهلا چشم خوب روی
ز	شخصی بود فراخ کتف بزرگ چشم دراز روی دراز بالا
ح	شخصی بود گندم گون کشیده قد دراز ریش شهلا چشم
ط	شخصی بود سبز رنگ باریک میان شهلا چشم خوب روی
ی	شخصی بود گندم گون گرد روی تنک چشم سیاه چشم
یا	شخصی بود سیاه چرده باریک میان کشیده قد دراز ریش
یب	شخصی بود کم ریش یا خادم یا زن دراز بالا سیاه چرده بزرگ بینی
یج	شخصی بود سبز رنگ دراز بالا باریک میان گرد روی
ید	شخصی بود گرد روی کشیده قد سرخ و سپید و سطبر انگشت
یه	این شکل در میزان نمی آید
یو	شخصی بود دراز بالا کوتاه موی جعد گشاده مجون گیاه

	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	خانهٔ سیم خانهٔ برادران و خواهران و چیزهای که بیرون دهند و خویشاوندان و خسران و سفرهای نزدیک و نقل و حرکت و کلیسا و صومعه و تعبیر خوابها و در کشتی نشستن و این شکل درین خانه فعل و عدد و قوت دارد والله اعلم
ا	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر عز و رفعت و قوت نفس و رزق حلال و عتاب دوستان و بزرگواری یافتن اهل سرب گویند دلیلست بر خوشدلی و بمراد رسیدن و تن درستی در کارها و زیادتی عمر اما بیمار را بد بود و کارها در تطویل افتد
ب	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر تحصیل مال و دخل و املاک و معاش و مال مغنیان و واقف بودن بر احوال ضمیر روز آدینه اهل سرب گویند دلیلست بر زیادتی مال و درین خانه مزاج دارد والله اعلم بالصواب
ج	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر نقل و حرکت از جای بجای و زیادتی برادران و خویشاوندان و رسیدن نامه و اخبار اهل سرب گویند دلیلست بر جمع شدن با غایبان و رفتن به تجارت
د	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر زیادتی املاک و عقار و نیکویی حال پدر و بمراد رسیدن و برآمدن کارها بزودی اهل سرب گویند دلیلست بر زیادتی خرید و فروخت و زیادتی مسکن و باغ و انهار روان
ه	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر زیادتی فرزندان و سود اندک مایه و هدیه و بشارت و رسیدن خبرهای خوش اهل سرب گویند دلیلست بر رسیدن بمعشوقه و زیادتی تن و جامه و بر خبر رسیدن از طرف غایبان
و	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر چهارپای سم شکافته و نیکوی زیردستان همچو غلام و کنیزک اهل سرب گویند دلیلست بر خرید و فروخت و گم شده و دزدیده بیابد بزودی والله اعلم و احکم
ز	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر نیکوی حال شرکا و سلامتی غایب و سازگاری زنان با شوهران و رسیدن بمراد اهل سرب گویند دلیلست بر سفر میانه و رستن از غم و بیماری و درین خانه حرف دارد

	ح	دلیل کند بر خوف و ترس و نکبت و بیمار را بد بود و زندانی را بد بود اهل مغرب گویند دلیلست بر رسیدن مال میراث و غایب و گنج و کوی و فرح بعد از شدت
	ط	دلیل کند بر ابتدا، کارها، خیر و نیکوی سفر و دیدن خوابهاء راست و زیادتی علم اهل مغرب گویند دلیلست بر بناء قلعهاء بلند و زیادتی املاک و زیادت شدن جماعهٔ صالحان و عباد و زهاد والله اعلم
	ی	دلیل کند بر عمل پادشاه و زیادتی سعادت و نیکوی اخبار و عز و جاه و منفعت اهل مغرب گویند دلیلست بر بلندی کارهای وی و راحت از قبل مادر و نیکوی کردن با جماعت مردم والله اعلم
	یا	دلیل کند بر دل خوشی از طرف دوستان و زیادتی الفت و این شکل زیادت کننده است اهل مغرب گویند دلیلست بر اجاع با غایبان و رسیدن بامیدها و خلاص شدن از غم و مکروهات
	یب	دلیل کند بر زیادتی دشمنان و بیماری چهارپایان و عاقبت خیر و بدی حال زندانی اهل مغرب گویند دلیلست بر دار کردن و آویختن زندانی و جایگاه سهمناک و شقاوت و نحوست والله اعلم
	یج	دلیل کند بر زیادتی عمر یافتن و دلخوشی از مال و خصم دیگر پیوستن و درین خانه سکن دارد اهل مغرب گویند دلیلست بر آمدن غایب و وقوف صاحب ضمیر و حشمت و بزرگواری کردن انشاء الله
	ید	دلیل کند بدست آمدن مطلوب و دلخوشی از زنان و زیادتی سعادت و فایده از پادشاه اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت و بمقصود رسیدن هرچه تمامتر از طرف بزرگان
	یه	دلیل کند بر عاقبت کارها و امیدواری و ترسنده ایمن شود از خوف و خطر و بیم اهل مغرب گویند دلیلست بر نیکویی حال و عاقبت از ضمیر و دلخوشی یافتن از پادشاه و امیران و بزرگان
	یو	این شکل در میزان نمی آید والله اعلم و احکم

صفت الانسان	عدد
شخصی بود گرد روی سبز پوست میانه قد تنگ چهره کاو چشم	ا
شخصی بود سبز پوست که در روی میانه قد باریک میان	ب
شخصی بود گرد روی سپید پوست زرد رنگ سیاه چشم کم دندان	ج
شخصی بود گرد دندان بزرگ بینی بر روی او خالی باشد	د
شخصی بود کشیده قد باریک میان خوب روی در چشم خالی دارد	ه
شخصی بود شهلا چشم میانه قد سبز رنگ سبک چشم مربوط	و
شخصی بود پیوسته ابرو فراخ کتف و بزرگ چشم	ز
شخصی بود سیاه چرده که بزردی گراید میگون چشم بود	ح
شخصی بود گرد روی فراخ کتف میانه بالا سخن گوی	ط
شخصی بود میانه بالا زرد رنگ باریک میان فصیح زبان	ی
شخصی بود گندم گون گشاده دندان زرد رنگ خوب روی	یا
شخصی بود خوب روی شهلا چشم کشیده گردن بر روی خالی دارد	یب
شخصی بود فراخ کتف سبز رنگ میگون چشم بزرگ سر	یج
شخصی بود سبز رنگ گرد روی شهلا چشم بر روی خالی دارد	ید
این شکل در میزان نمی آید	یه
شخصی بود دراز بالا دراز گردن بزرگ بینی دو موی کهل بود	یو

جدول احکام الضمیر

این شکل دلیل کند بر عاقبت کارها و عمارة و املاک و بر چیزهای سپید چون زر و نقره و اگر با طریق بود دلیل کند بر قبض مال و اگر با عقله بود دلیل کند بر نکاح و عقد بستن و دلخوشی از جانب پدران

صورت ضمیر

سوال کند از مال غایب و یا اجاع یا خصمی و یا از گرد آمدن جماعتی از بهر عروسی و مهمانی و یا از جهة چیزی یا نامهٔ یا رسول یا از جهت غایبی که آمده باشد یا از جهت شراب خوردن در جایگاه انبوهی یا عیش کردن قمارخانه

صفت الانسان

شخصی بود گرد روی و خوب فراخ پیشانی بزرگ چشم سیاه چرده مرطوب کوته گردن و بر گردن و بر روی علامتی دارد یا خالی و اغلب حکم این شکل سرخ و سپید و بزرگ چشم و اگر بسیار شود دلیلست بر برف و باران و سیل و چشمها و رودها و آنچه بدین ماند و هو اعلم بالغیب

خانهٔ چهارم خانهٔ پدر و عاقبت سال و حال و مقامی که در انجا باشند و دلیل کند بر کنج و دفین و خبر شری که بر شخصی ظاهر ست ازین خانه توان دیدن و دلیل بود بر ملک و عقار و خانهٔ پدران و جایگاه و مقامی که در وی ساکن بود و چیزهای نهانی و انجام کارها و کنج پنهان کرده و وتد زمین و این شکل درین خانه فعل عدد دوست

دلیل کند بر سفر بجانب دریا و رسیدن بامیدها و عیش و طرب و آمدن نامه و اخبار اهل مغرب کویند دلیلست بر خیر و نعمت و سعادت و ستدن نقره آسایش و تن درستی والله اعلم

دلیل کند بر زیادتی مال و نعمت و امدن دخل از املاک و پیوستن بخصمی دیکر و جهت زن خواهر اهل مغرب کویند دلیلست بر سعادت و نعمت بسیار و خرمی صاحب ضمیر از جهت کسب و معاش

دلیل کند بر نقل و حرکت و برسیدن از احوال برادران و خواهران و خسران و خویشاوندان اهل مغرب کویند دلیلست بر آمدن غایب و دل خوشی از جهت برادران و خواهران و خیر و سلامت

دلیل کند بر واقف شدن احوال ضمیر دو شنبه و زیادتی دخل و املاک و عقار و دلخوشی از بدان اهل مغرب کویند دلیلست بر سعادت یافتن از جهت بزرگان و افزونی تن و جامه و الفت دوستان والله اعلم

دلیل کند بر فرح و شادی که برسد از فرزندان و نامه و اخبار و هدیه و خلعت و پیوستن بمعشوقه اهل مغرب کویند دلیلست بر سعادت یافتن از جانب دلخواهان و زیادتی تن و جامه و الفت دوستان والله اعلم

دلیل کند بر تحصیل غلام و کنیزک و زیادتی چهارپا و خرید و فروخت و یا چیزی طلبیدن از غلام و کنیزک اهل مغرب کویند دلیلست بر بدی حال بیمار و کریختن و کشتن و حکم بر شواهد کنند والله اعلم

دلیل کند بر زیادتی و نیکوئی حال زنان و شریکان و امدن خبر غایب و بدست آوردن دزدیده و کم شده اهل مغرب کویند دلیلست بر سعادت و منفعت از زنان و شریکان و اضداد والله اعلم

دلیل کند بر خوف و ترس از غایب و بیمار را بد بود و دلیل کفتست این شکل اهل مغرب کویند دلیلست بر خیر و سعادت و منفعت یافتن از مال زنان و میراث که بدست اید والله اعلم

دلیل کند بر سفر بر فایده و رسیدن نامه یا قاصدی از برای کار خیر و دیدن خوابهای راست اهل مغرب کویند دلیلست بر خیر و سعادت و منفعت یافتن از سفر و خرمی از سبب تحصیل علم والله اعلم

دلیل کند بر موافق دوستان و دلتنگی از جهت رنجور و زیادتی عمل پادشاه و سودمندی اهل مغرب کویند بر خیر و سعادت از جهت عمل و زیادتی جاه و عزت و شرف والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر جمع شدن با دوستان و یافتن کام از معشوقه و رسیدن بمراد و خلعت از پادشاه اهل مغرب کویند دلیلست بر خیر و سعادة و منفعت از سبب اصدقا و حصول مراد که بخیر باشد

دلیل کند بر جنون و دیوانکی و زیادتی چهارپا و مخالفت کردن با دشمنان و پشیمان از کارهای ناشایست اهل مغرب کویند دلیلست بر نیع از سبب محبوس و بیرون آمدن از غمان و حکم بر شواهد کنند

دلیل کند بر دلخوشی از عمل و برامدن مرادها بزودی و رسیدن نامه و صحت نفس اهل مغرب کویند دلیلست بر خیر و سعادت و یافتن مال و انجر مطلوب او بود بدست اید انشاالله تعالی

دلیل کند بر قبض کردن مال و حاصل شدن مقصود و اجاع با زنان و آمدن خبر از طرف غایب اهل مغرب کویند دلیلست بر انک ضمیر از زن باشند یا از خادم یا از سبب دوستان و بزرگان

این شکل در میزان نمی آید والله اعلم و احکم

دلیل کند بر سلامتی نفس و انجامیدن کارها و پرهیزکاری و مشغول بودن بعبادت و رسیدن بامید و تمامی کارها بخیر اهل مغرب کویند دلیلست بر تحصیل مرادها و بمقصود رسیدن انشاالله تعالی

جدول احکام الضمیر

این شکل دلیل کند برجوانی که از دست بیرون رفته باشد ویا از جنکی که درمیان دوستان افتاده باشد دلیل کند برجنک وخصومت وتهمت وقوت صاحب ضمیررا بود واختلاف درمیان زنان وشوهران ومکروحیلت ساختن باهمباران

صورت ضمیر

سوال کند از زنی یا ازکودکی یا از خادمی یا از غایبی یا ازچیزکم شده باشد ویا از غلام وکنیزک کریخته که باز بدست آید یا نه یا ازمردی که بروی تهمتی نهاده باشند از جهة کودکی یاجوانی دزدیده وکم شده که بیابند

صفت الانسان

شخصی بود کشیده قد اشقرزرد رنک سپید پوست کوتاه موی برروی او نشانی بود یا زخمی یا آبله روی واین صورت کودکست که بکارهای ناشایست مشغول باشد چون قمار زنا وفساد ونرد شطرنج ومکروحیلت ولواطت وتهمت واین شکل صفت فرنکان وزنکانست

صفت الانسان	ب
شخصی بود فراخ دوش کندم کون	ا
شخصی بود زرد رنک ثابت رای	ب
شخصی بود سپید پوست متهتک	ج
شخصی بود غیور وفکور درعواقب امور	د
شخصی بود ضاحک وعشرت دوست	ه
شخصی بود متکبر وکندم کون	و
شخصی بود سپید لون که بسیار زند	ز
شخصی بود متمکن وثابت رای	ح
شخصی بود بزرک بینی زرد کون	ط
شخصی بود متکبر وبزرک منش	ی
شخصی بود سپید پوست بزرک سر	یا
شخصی بود بخیل وشریر وسیاه	یب
شخصی بود کندم کون فصیح زبان	یج
شخصی بود فاسق فاجر وتباه	ید
این شکل درمیزان نیاید	یه
شخصی بود متحرک سیاه چرده	یو

خانهٔ پنجم خانهٔ فرزندان وهدیها وشادی ورسولان وخانهٔ اکل وشرب ولبس وشهوت وعشق وچیزهای خوش وبیت المال پدر وفراش ودلیل کند برتصرف کردن اندرکارها واین خانه مایل الوتدست واین شکل درین خانه فعل وعدد دارد والله اعلم

ا	دلیل کند برقوت نفس ورسیدن نامه ودرین خانه وتد الوتد دارد وپرسنده رابد بود اهل مغرب کویند دلیلست برفرح وشادی صاحب ضمیر ازجهت زنی یاخادمی یا امیدی والله اعلم
ب	دلیل کند برخرج کردن مال ازجهت زنی یا مردی ودعوی کردن وقبض مال ازجهت دعوی اهل مغرب کویند دلیلست برزیادتی کسب ومعاش وحاصل شدن امردی والله اعلم
ج	دلیل کند برنامهٔ مخالف وخبر ناموافق از خویشاوندان وبرادران وخواهران وخسران اهل مغرب کویند دلیلست برمیانجی وسفر نزدیک وحاصل شدن مال غایب حکم برشواهد رمل والله اعلم
د	دلیل کند برفرح وسرور ازسبب املاک ومدفون وفرح بعد ازشدت وبمراد رسیدن اهل مغرب کویند دلیلست برجنک وخصومت ازجهت دعوی ملک یا ازبهر زنی از اهل آبا واجداد
ه	دلیل کند برترس وخوف از دوستان ودلخوشی از فرزندان وزیادتی تن وجامه ورسیدن هدیه اهل مغرب کویند دلیلست برآمدن رسول وامید دل خوشی از معشوقه والله اعلم واحکم
و	دلیل کند برافزونی چهارپایان وبدید آمدن دزدیده وکم شده وکریخته وخریدن چهارپا اهل مغرب کویند دلیلست برناموافق غلام وکنیزک وکریختن بررنجور والله اعلم واحکم
ز	دلیل کند برجنک وخصومت بجهت زنان وشریکان وبخبر انجامیدن کار وراحت بودن براحوال ضمیر سه شنبه اهل مغرب کویند که این دلیلست برفرح وشادی ازجهت غایب وعاقبت خیر

ح	دلیل کند بر خصومت و خوف و نکبت صاحب ضمیر از جهت زنان و تحصیل میراث اهل مغرب گویند دلیلست بر گریه در فریاد که کنند بر کودک مرده و بدست اوردن مال از اضداد و زنان و مال زنان
ط	دلیل کند بر سفری که دران سفر بیم دارد از حرامیان و دزدان و مشغول بودن بکارهای ناشایست اهل مغرب گویند دلیلست بر علم اموختن و خوابهای نیکو دیدن و عقد و نکاح کردن والله اعلم
ی	دلیل کند بر تردد خاطر بودن از جهت شغل و عمل خود و احتراز کردن از بادشاه تا مدت ده روز اهل مغرب گویند دلیلست بر فرح و سرور از جهت عمل و منصب و زیادتی عمر و جاه
یا	دلیل کند جمع شدن با دوستان و امیدواری از معشوقه و رسیدن خبر غایب بنیکنامی اهل مغرب گویند دلیلست بر تهمت از جهت زنان و زایل شدن شقاوت و خلاص محبوس والله اعلم
یب	دلیل کند بر قوت دشمنان و رنجوری دشمنان و زیادتی چهارپایان و دلتنگی از جهت محبوس اهل مغرب گویند دلیلست بر بدی حال بیمار و زندانی و گریختن غلام و کنیزک هندو و حکم بر شوابد کند
یج	دلیل کند بر فرح و سرور و راحت صاحب ضمیر و انچه در اول گفته شد اهل مغرب گویند دلیلست بر بدست امدن مطلوب و رسیدن خبر غایب از صحت و تن درستی والله اعلم
ید	دلیل کند بر شادی که برسد از غلامی یا کنیزک یا از خادمی یا مال از جهت خویشاوندان بدست اید اهل مغرب گویند دلیلست بر حاصل شدن مال غایب یا مرادی که پیوسته بود با زنان یا مال میراث
یه	این شکل در میزان نمی اید والله اعلم و احکم
یو	دلیل کند بر تحصیل مراد نفسی و فوت شدن امیدواری و یافتن کم شده و گریخته و دزدیده اهل مغرب گویند دلیلست بر فرح و سرور و بمراد رسیدن از عاقبت آن ضمیر والله اعلم و احکم

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر رستن از غم و اندوه و بیماری و بدی کار و غلام و کنیزک و چهارپایان خرد و گریختن زیردستان و بد مکر و حیلت و ناموافقی زنان و معشوقه و هزیمت لشکر و علم نگوسار و دروغ و مکر و حیله ساختن دشمنان و دزدیده و گریخته

صورت ضمیر

سوال کند از زنی جره نیکو اصل مطلقه یا مرد دروغ گوی یا از چیزی دزدیده و گم شده یا از غایبی و یا از گور و یا از بیماری یا از زندگانی یا از کسی که از کسی اندیشد و از دشمن هراسد یا از سفری که دران سفر دیر بماند یا نه

صفت الانسان

شخصی بود باریک سری زرد رنگ گوشه شکل در دندان عیبی دارد خشک اندام باریک ساق تنک بینی و تنک روی دراز بالا بدخو بداندیش مکار و دزد و عوان و این صفت کاهلان و تنبلان و کسانی که حقیر و خوار باشند بنزد خلایق والله اعلم و احکم

صفت الانسان	
شخصی بود سرخ رنگ بد فعل	ا
شخصی بود گندم گون بد واش	ب
شخصی بود سپید پوست متوسط	ج
شخصی بود بی عاقبت و منافق	د
شخصی بود بد فعل بدکردار و زرد گونه	ه
شخصی بود گندم گون و مرتبه جوی	و
شخصی بود سپید پوست و کین دار	ز
شخصی بود کوچک سر و باریک گردن	ح
شخصی بود فراخ دوش و بزرگ ریش	ط
شخصی بود گندم گون دراز بالا	ی
شخصی بود سپید پوست و منافق	یا
شخصی بود حسود و بد فعل و بدکردار	یب
شخصی بود سرخ رنگ که زردی بروی غالب بود	یج
شخصی بود زرد رنگ فاسق و مکار	ید
این شکل در میزان نیآید	یه
شخصی بود سیاه چرده کین دار	یو

خانهٔ ششم خانهٔ غلام و کنیزک و چهارپای خرد سم شکافته و رنجوری و دزدی و تلف چیزها و خانهٔ بدبختی و درین خانه هر شکلی که بیاید بدحال بود الا مریخ که فرح دارد دلیل کند بر افتها و بیماری که بروی رسد و دلیل بود چیزها گم شده و زایل شدن و رنج و علتها و بزرگان و گریختن و ضمان و این شکل را درین خانه فعل عددست والله اعلم

دلیل کند بر ثابت شدن کارها و ترس و بیم و گریختن و معلول و معیوب صاحب ضمیر اهل مغرب گویند دلیلست بر ظفر یافتن بر دشمن و ایمن شدن از غم و اندوه بعد از شدت والله اعلم و احکم

دلیل کند بر تلف شدن مال و قصد دشمن در مال وی و تلف کردن به جایهای ناصواب اهل مغرب گویند دلیلست بر کمی مال و مکسب و دوری از یاران و هر چیزی که خرج کند والله اعلم

دلیل کند بر طلاق زن و بطلان سفر و خبرهای اراجیف و ناسازکاری برادران و خویشان اهل مغرب گویند دلیلست بر مفارقت برادران و ترس و بیم از جهت سفر با خسارت والله اعلم

دلیل کند بر خصومت و جنگ با آبا و اجداد و نقصان اسباب و املاک و عقار اهل مغرب گویند دلیلست بر آواره شدن از خان و مان و ترس و بیم از جهت دفین والله اعلم

دلیل کند بر خبرهای بد و کمی فرزندان و نقصان تن جامه و مخالفی دوستان و ناسازکاری اهل مغرب گویند دلیلست بر غم و اندوه و ترس و بیم از سبب دوستان و برادران والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر تلف شدن مال چهارپایان و گریختن غلام و کنیزک و رنجوری و درد و بیماری صاحب ضمیر اهل مغرب گویند دلیلست بر سلامتی نفس بعد از شدت و خواری و بیرون آمدن از غم و رنج والله اعلم

دلیل کند بر بدی حال زنان و شریکان و خبر آمدن از غایب و مکر و حیلت اضداد اهل مغرب گویند دلیلست بر طلاق زن و سوگند دروغ و فراش حالی

دلیل کند از خوف و خطر بیرون آمدن از ضمان و واقف بودن بر احوال ضمیر روز شنبه اهل مغرب گویند دلیلست بر شحنگان و تلف مال و میراث والله اعلم

دلیل کند بر سفر مذموم و دیدن خوابهای آشفته و ترس و بیم از جهت دزدان و حرامیان اهل مغرب گویند دلیلست بر زیادت رفتن و سفر دور کردن با زیان و فراموشی

دلیل کند بر معزولی از عمل و شغل و ترس و بیم از پادشاه و دل مشغول از جهت مادر و پدر اهل مغرب گویند دلیلست بر کم حرمتی نزد پادشاه و کمی جهد و فرزخت و گشاد

دلیل کند بر ناامیدی و کمی سعادت و مفارقت از دوستان و احبا و اصدقا اهل مغرب گویند دلیلست بر دشمن که از دوست وی بود و حکم بر شواهد کند والله اعلم

دلیل کند بر نقصان چهارپای بندگی و کمی شقاوت و بیرون آمدن از بند و زندان اهل مغرب گویند دلیلست بر ایمن شدن و خلاص یافتن از غمان و حکم بر شواهد کند

دلیل کند بر سفر و خرکت و ترس و بیم و غم و اندوه و زیان و سفر و تهمت کردن اهل مغرب گویند دلیلست بر ظفر یافتن دشمنان خوب روی چون سعد در رمل گواهی دهد

دلیل کند بر اندکی منفعت و بمقصود رسیدن نه تمام و تلف مال و پشیمان شدن از کارها اهل مغرب گویند دلیلست بر بطلان سفر و اگر سفر دریا کند بیم غرق بود والله اعلم

این شکل در میزان نمی آید والله اعلم و احکم

دلیل کند بر عاقبت کارها و خاتمت بخیر و خوبی و تمامی کاری که خواهد کردن اهل مغرب گویند دلیلست بر تحصیل مراد و عاقبت محمود و ثابت شدن در قول و هو اعلم بالغیب

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر جنگ و خصومت و فتنه و خون ریختن و افسون کری و معرّمی و جادوی و راه زدن یا از مردی سپاهی که کاروی خون ریختن و خون کردن بود و زر و سیم ستدن و کار آتش کردن و آنچه بدین ماند

صورت ضمیر

سوال کند از غایبی که دیرگاه بود که خبر وی شنیده باشد که مرده است یا زنده دلیل کند بر سلامتی کار غایب و یا از زنی حامله پرسد که بچه در شکم بجنبد یا از بیماری زن یا از خون یا از جنگ و خصومت کفت و کوی

صفت الانسان

شخصی بود اشقر ابله روی سرخ و سپید پوست کوسه شکل کوته موی کشیده قد دروغ کوی ازرق چشم حرام خوار عوان و بد اصل فتنه انگیز بدخواه جماعت مردمان قصّاد یا جلّاد یا سرهنگ دلیلست بر کبار آتش کردن والله اعلم بالصّواب

عدد	صفت الانسان
ا	شخصی بود سپید پوست که بسرخی گراید بزرگ چشم
ب	شخصی بود نقی اللون که بزردی زند ازرق چشم
ج	شخصی بود اشقر و بزرگ چشم و بینی که بزردی گراید
د	شخصی بود سپید پوست ابله روی بر روی زخمی بود
ه	شخصی بود میانه بالا کوتاه موی زشت روی
و	شخصی بود اسمر اللون بگواهی انکس در دندان عیبی دارد
ز	شخصی بود شهلا چشم نشانی بر روی دارد زرد رنگ
ح	شخصی بود ازرق چشم دراز بالا باریک میان فصیح
ط	شخصی بود اشقر اللون بلند بالا ابله روی زشت
ی	شخصی بود تنک ریش اشقر اللون کوسه بزرگ سر کژ دندان
یا	شخصی بود زرد رنگ ازرق چشم کمل از مردمان
یب	شخصی بود اشقر اللون کژ دندان ابله روی کوته موی
یج	شخصی بود تنک ریش بزرگ سر بر روی خالی دارد
ید	شخصی بود گندم گون که بزردی گراید بگواهی انکس
یه	این شکل در میزان نمی آید
یو	شخصی بود دراز بالا گردن باریک میان تنگ ابرو

خانهٔ هفتم خانهٔ زنان و انبازان و غایبان و ضدّان و کنیزکان و هر شکلی که درین خانه بود یا بباید ضدّ طالع بود دلیل کند بر دعوی و خصومت و معامی که سفر کنند و آن و نذ غریبیت دلیل کند بر آنچه برابر او باشد و آنچه خواهد از معنی چیزی که بدان بود و دلیلست بر مناظره کردن و این شکل را درین خانه فعل و عددست و هو اعلم و احکم

ا — دلیل کند بر توهم از جهت غایب و ترس و بیم و زیادتی خون و ترس شحنکان و فصد کرده اهل مغرب گویند دلیلست بر جنگ و عربده و غلبهٔ صفرا و فساد مزاج ناموافق باشد

ب — دلیل کند بر جمع کردن مال و زر و سیم و چیزهای که بآتش ساخته باشند و قدوم غایب اهل مغرب گویند دلیلست بر غصب و غارت مال از سبب مخالفت یاران و بعضی از زر

ج — دلیل کند بر سفر مذموم و بدی حال برادران و خواهران و جنگ و خصومت با خویشاوندان اهل مغرب گویند دلیلست بر نقل مذموم و قطع راه از بیم دزدان و حرامیان و آمدن اخبار والله اعلم

د — دلیل کند بر تلف شدن اسباب خانه و کمی املاک و زمینها و افتادن آتش دران مقام اهل مغرب گویند دلیلست بر سوختن ولایت و تعصّب ستادن ملک و رنج رسیدن والله اعلم

ه — دلیل کند بر خبرهای دروغ و بدبختی فرزندان و کمی تن جامه و غم خوردن از جهت عشق اهل مغرب گویند دلیلست بر زیان و المی که برسد و مخالفت افتادن با دوستان والله اعلم

و — دلیل کند بر رنجوری غلام و کنیزک و گریختن ایشان و بر کمی چارپایان و بدی حال اهل مغرب گویند دلیلست بر دزدیده و جنگ از جهت خرید و فروخت والله اعلم و احکم

ز — دلیل کند بر جنگ و عربده میان زنان و شریکان و اضداد و دشمنی زن و شوهر و جدایی ایشان اهل مغرب گویند دلیلست بر آمدن خبر از غایب و مقام دزد برین صفت والله اعلم

عدد	
ح	دلیل کند بر زیادتی مال وافزونی اسباب ورسیدن میزان وزور وسلاح ستدن وافزونی چون اهل مغرب کویند دلیلست بر بیماری کهاز صفرا بود وخوف ونکبت وخلاص محبوس والله اعلم واحکم
ط	دلیل کند بر سفر مذموم ودیدن خوابهای اشفته وبرقطع راه وحرامی در سفر اهل مغرب کویند دلیلست برمناظره چون شکل سعد کواهی دهد وبحث کردن در علوم والله اعلم واحکم
ی	دلیل کند بر جنگ وعهده ازجهت عمل ومعزولی وخشم بادشاه بردی اهل مغرب کویند دلیلست بریافتن زر سرخ اکر سعدی کواهی دهد دلیل بود بر زر سرخ والله اعلم
یا	دلیل کند بر پیوستن معشوقه ومخالفی دوستان وناامیدواری صاحب ضمیر ودل مشغول اهل مغرب کویند دلیلست برعشق ناکهان وزیان مال ازجهت دوستان
یب	دلیل کند بر افزونی چهارپایان چون اسب واستر وانچه برنک سرخ باشد موافق بود اهل مغرب کویند دلیلست بر رنجوری چهارپایان وظفر یافتن بر دشمنان وبیم زندان والله اعلم
یج	دلیل کند بر جنگ وخصومت وحزن وعربده وطلبیدن بغیر راستی وظلم وستم صاحب ضمیر ومفسدت وجدل اهل مغرب کویند که دلیلست بر زیان وچیزی طلبیدن بستم وظلم بغیر راستی
ید	دلیل کند بر قبض مال ازجهت زنان وغایبان وتلف شده که باز بدست اید اهل مغرب کویند دلیلست برفساد ازسبب مطلوب وتزویج وبتذویر چیزی ستدن
یه	این شکل در میزان نمی آید والله اعلم واحکم
یو	دلیل کند برعاقبت کارها ورستن از خوف ورنجوری وغم واندیشه بیهوده اهل مغرب کویند دلیلست برجنگ وعربده ورنج ازسبب عاقبت این ضمیر والله اعلم

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر خوف ومکر وحیلت صاحب تهمت ونامرادی وبیماری وجنگ وخصومت وناکامی وتعب کارها وخشم بادشاه ومرک وبیماری وماتم وزاری وتفکر وجمع شدن مردم بر سر بیمار والله اعلم

صورت ضمیر

سوال کند از چیزی ضایع وکم شده ویا از غایبی که دیرگاه بوده ازوی خبری نیامده باشد وخبر دروغ یا از کسی که محبوس بود یا از غلام رومی یا از دعوی ازجهت قرض ستده ودزدیده وفریفته والله اعلم

صفت الانسان

شخصی بود دراز بالا سیه چرده کوچک روی باریک ساق پهن سینه وکتف یا بنده وبنده زاده ودزد وحرام خوار وکاهل وکدایان ناقص ازدست یا ازپا یا از دندان ادکم شده باشد برجمله نقصانها دلیلست بالحسان افتد برین موجب باشد والله اعلم

عدد	صفت الانسان
ا	شخصی بود سیاه چرده دراز بالا کرد روی دراز کردن
ب	شخصی بود کندم کون تنک پیش بزرک بینی کوته کردن
ج	شخصی بود کندم کون زرد رنک که بسرخی کراید
د	شخصی بود کرد روی کندم بزرک بینی کم دندان
ه	شخصی بود نقی اللون در دندان عیبی دارد یا شکسته
و	شخصی بود اسمر اللون دراز بالا خشک اندام تیغ بینی
ز	شخصی بود کندم کون زرد رنک باریک میان پیوسته ابرو
ح	شخصی بود دو موی کم دندان زرد رنک دراز بالا
ط	شخصی بود سبز رنک سطبر انکشت سطبر لب بزرک بینی
ی	شخصی بود کندم کون دراز بالا کنک یا ناقص بزرک
یا	شخصی بود سیاه چرده دبه وکاهل ودروغ وابله روی
یب	شخصی بود زرد رنک باریک ساق باریک میان دراز بالا
یج	شخصی بود کندم کون یک چشم یا بر دست یا بر پای عیبی دارد
ید	شخصی بود زرد رنک باریک ساق کوچک چشم
یه	این شکل در میزان نمی آید
یو	شخصی بود کندم کون دراز بالا کژ بینی باریک میان

خانهٔ هشتم خانهٔ نکبات و مرگ و میراث و بیت المال زنان و انبازان و دعوی و این خانه نحس است و هر شکلی که درین خانه در آید نحس شود الّا جماعت تربیت دارد و خانهٔ غم و اندوه خوانند و تباه شدن و بدر شدن چیزها مایل و تد و بود مرگ و کشتی غرق شدن و زهر ها کشیده و این شکل را درین خانه فعل و عدد و قوّت دارد والله اعلم و احکم

دلیل کند بر غم و اندوه و بیماری و مخالفت با کسان دون و ضعیف مزاج اهل مغرب گویند که دلیلست بر مکر و حیلت و تنگر و گریختن محبوس و تلف شدن خواسته

دلیل کند بر فزونگی کار و کسب و بدست آمدن چیزهای حیوانی و چیزی که بیرون دهد دیر بدست آید اهل مغرب گویند دلیلست بر تلف شدن مال و خواسته والله اعلم

دلیل کند بر بدی حال برادران و خواهران و خویشاوندان و دیدن خوابهای دروغ اهل مغرب گویند دلیلست بر سفر مذموم و نقل کردن بی اختیار و حکم بر شواهد کند والله اعلم

دلیل کند بر دل مشغولی از جهت ملک و عمارت و عقار و دلتنگی بدران و دل ماندگی و تعیین کارها اهل مغرب گویند دلیلست بر آنک از دست شود چون زمین و ملک بغصب و جور ستدن والله اعلم

دلیل کند بر دلتنگی از جهت فرزندان و واقف بودن بر احوال ضمیر روز شنبه و نقصان تن و جامه اهل مغرب گویند دلیلست بر خبر شدن از معشوقه و اصدقا و دلتنگ شدن والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر دلتنگی و بیماری و غم و اندوه از جهت چارپا و گریختن غلام و کنیزک زیردستان اهل مغرب گویند دلیلست بر مرگ و بیماری و چیزهای دزدیده و گریخته و حکم بر شواهد کند

دلیل کند بر جنگ و خصومت میان اضداد و زنان و شریکان و بر رنجوری اهل خانه اهل مغرب گویند دلیلست بر خبر آمدن غایب و دزد از اهل خانه بود و حکم بر شواهد کند والله اعلم و احکم

دلیل کند بر رستن از خوف و بدی حال زندانی و آمدن خبر و رسیدن مال میراث اهل مغرب گویند دلیلست بر نکبت از جهت زنان و ترس و بیم از مرگ بیماری که از سودا بود

دلیل کند بر سفر حجاز و تحصیل علوم و منطق و فلسفه و سفر مذموم و دیدن خوابهای دروغ اهل مغرب گویند دلیلست بر مشقّت در سفر و بر عمل حرام و توقف و بستگی راه

دلیل کند بر غم و اندوه از سبب شغل پادشاه و کم حدیثی و معزولی از منصب اهل مغرب گویند دلیلست بر دلتنگی از جهت غلامی سیاه چرده یا غلام زاده و حکم بر شواهد کند والله اعلم

دلیل کند بر فرقت میان دوستان و نا امیدواری و بدبختی و حسد بردن دشمنان اهل مغرب گویند دلیلست بر نومیدی از کاری که خواهد طلبیدن و حکم بر شواهد کند والله اعلم

دلیل کند بر غم و اندوه زندانی و نقصانی چارپای بزرگ چون اسب و اشتر و معیوبی چارپای اهل مغرب گویند دلیلست بر چارپای دزدیده و جنگ و خصومت و حکم بر شواهد کند والله اعلم

دلیل بر نکبت دشمن و بدی حال مسافر و رنج و شدّت از جهت زنان و انبازان و غم و اندوه خوردن اهل مغرب گویند بر غمی که بدو رسد از جهت مطلوب چارپا و اگر غیر انست خرست

دلیل کند بر جمع شدن مردم و انبوهی بر سر بیمار یا تعزیت یا بر سر گوریخته که باز آورده باشند اهل مغرب گویند دلیلست بر گم شده و دزدیده که باز یابند بعد از مدّتی

این شکل در میزان نمی آید والله اعلم و احکم

دلیل کند بر بیماری و دیوانگی و غم و اندوه و تفکر عاقبت اندیشهٔ صاحب ضمیر اهل مغرب گویند دلیلست بر عاقبت مذموم و غیر آن کارهای که طلبند والله اعلم و احکم

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر شادی و قبض کردن مال و بیع و شری و بر جماعت صرافان و بزازان و بازرگانان و اگر با بیاض بود بر ستدن زر و سیم و نقره و مروارید و جواهر قیمتی و حرمت و حشمت و اگر عقله بود دلیل کند بر عقد و نکاح بستن

صورت ضمیر

سوال کند از رزقی که بدو برسد در آن مدت بزودی و یا از عقد و نکاح و یا از عهد و نامه نوشتن و یا جمع شدن بدیدن غایب و یا رسیدن خلعت از پادشاه یا مردی بزرگ و زیادتی مال و ملک و معاش و کسب و بر آمدن حاجت والله اعلم و احکم

صفت الانسان

شخصی بود میانه بالا گرد روی خوب سیرت سیاه چشم تنک ریش و بر روی خالی دارد نیکو خلق مردم نواز صاحب قدر و با حشمت و با حرمت و صاحب قبول بنزدیک بزرگ و از صناعت هر چه خوبتر و شریفتر و عزیزتر چون جوهری و زرگری و بازرگانی و کارهای نازک و لطیف و هو اعلم بالغیب

صفت الانسان	بیت
شخصی بود بزرگ سر و باریک گردن	ا
شخصی بود کریم نهاد گندم گون	ب
شخصی بود سلیم طبع آما متحرک	ج
شخصی بود ثابت رای و متفکر	د
شخصی بود بزرگ منش و ریاست جوی	ه
شخصی بود گندم گون حریص بمال	و
شخصی بود قابض و عشرت دوست	ز
شخصی بود حریص بجمع مال و گندم گون	ح
شخصی بود کوچک سر و عشرت دوست	ط
شخصی بود گندم گون بزرگ دهن باریک گردن	ی
شخصی بود سیاه چرده کوتاه بالا	یا
شخصی بود میانه بالا ثابت رای	یب
شخصی بود جبار و متکبر و بزرگ سر	یج
شخصی بود زرد گونه عاقبت اندیش	ید
شخصی بود سیاه چرده و حکم کننده	یه
شخصی بود نیکو عاقبت و سیاه چرده	یو

خانهٔ نهم خانهٔ سفر و علم و دین و رای و تدبیر و تعبیر دیدن خوابها و علوی و خواندن علمها و مختلف چون نجوم و منطق و فلسفه و سفر دور چون سفر حج و لشکرها و آنچه بدین ماند و این خانهٔ سعد است بر آنکه برج بادی است و طلب بر ریاست و کارهای بزرگ و رسولان و جایگاه عبادت و انتقال جایها و خانها و دفاین و ذخیره و دینوی و خرابی و این شکل را درین خانه قوت فضل و عدد

ا — دلیل کند بر دلخوشی و راحت از صحت نفس و تن درستی و قبض کردن مال و واقف بودن بر احوال ضمیر روز یکشنبه اهل مغرب گویند دلیلست بر خیر و سعادت و صلاح حال غایب و سودمندی والله اعلم و احکم

ب — دلیل کند بر نیکویی حال چهارپا و قدوم چیزهای حیوانی و بر زیادتی مال و معاش و مکسب و اهل مغرب گویند دلیلست بر راحت دیدن از زنان و قبض کردن مال از خرید و فروخت و راحت والله اعلم

ج — دلیل کند بر نیکویی حال دوستان و برادران و خویشاوندان و خبران و منفعت از جهت نقل و تحویل اهل مغرب گویند دلیلست بر حرکت کردن از جای بجایی و آمدن قاصد و خبر و حکم بر شواهد کند والله اعلم

د — دلیل کند بر قبض کردن مال از جهت ملک و عقار و زیادتی نعمت و منفعت یافتن از پدر و یافتن دفین اهل مغرب گویند دلیلست بر نیکویی کسب و عمارت و در آمدن دخل از املاک و راحت از آبا و اجداد

ه — دلیل کند بر دلخوشی که از فرزندان برسد و زیادتی خانه و جمع شدن با معشوقه و رسیدن خبرهای خوش اهل مغرب گویند دلیلست بر هدیه و نامه و قبض مال از جانب دوستان و منفعت و آسایش والله اعلم

و — دلیل کند بر نیکویی خرید و فروخت و منفعت از جهت غلام و کنیزک و چهارپا و بدست آمدن گریخته اهل مغرب گویند دلیلست بر خطر بیماری نفع دیدن از چهارپایان اما حکم بر شواهد کند والله اعلم و احکم

ز — دلیل کند بر قبض کردن مال و نفع از جهت زنان و انبازان و اضداد و آمدن خبر غایب و عقد و نکاح اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال از جهت غلامان و کنیزکان و رستن از غم والله اعلم

ح	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر قبض کردن مال زنان و شریکان و میراث و سلامتی وصحت نفس و بیرون آمدن از غمان اهل مغرب گویند دلیلست بر امیدواری و منفعت یافتن از جهت بیماری و رستن از غم والله اعلم
ط	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر نیکوی سفر و تجارت و اموختن علما و دیدن خوابهای راست وعقد و نکاح کردن اهل مغرب گویند دلیلست بر علم فقه و زهد و عبادت و کارهای خیر کردن و آمدن خبر والله اعلم
ی	[illegible]	ل	دلیل کند بر شغل و عمل و منصب و زیادتی جاه و مرتبت از جانب پادشاه وترس از خدای تعالی اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال و پیوستن بندکان و چیزهای قیمتی گرفتن والله اعلم
یا	[illegible]	ف	دلیل کند بر سعادت و رغبت و جمع شدن با دوستان و قبض کردن مال ونعمت از جهة احباب و اصدقا اهل مغرب گویند دلیلست بر رجوع تلف شده و کم شده و حصول و برامدن حاجت والله اعلم
یب	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر ترس و تهمت و قوت دشمن و زیادتی چهارپا و در ماندن ماندانی و خروج بعد از شدت اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال از محبوسان و باز یافتن دزدیده
یج	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر سفر و تحویل و امدن غایب و ظفر یافتن بر دشمن و پیوستن بخصمی دیگر از طریق صلاح اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال از محبوسان و باز یافتن دزدیده و از دست رفته
ید	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر برامدن مقصود و امدن غایب و رسیدن زر و سیم و مال و ملک و جهار پایان اهل مغرب گویند دلیلست بر یافتن مراد و مال کرد کرده و بر ماندکی و ثبات هر کاری که خواهد والله اعلم
یه	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر امیدواری و روزی حلال و تحصیل مرادها بتمامی و این اصل همه خیرانتا اهل مغرب گویند دلیلست بر یافتن کم شده و دزدیده و دلخوشی صاحب ضمیر بهمه کاری و مانند آن والله اعلم
یو	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر قبض مال و نعمت و از احوال عاقبت آن کار که خواهد کردن به نیکوی اهل مغرب گویند دلیلست بر عاقبت محمود و بخیر انجامیدن کارهای دینی و دنیایی والله اعلم واحکم

جدول احکام الضمیر	نمبر	صفت الانسان
حکم این شکل دلیل کند بر امیدواری از سبب پادشاه و تجارت و بیع و شری و دلتنگی از جهت بیمار یا از سبب محبوس و غم و تفکر و فرو بستکی کارها و عمل و بیرون آمدن از غمان بعد از شدت و خبری از جهت شغل و عمل خود و کسب بدست آرد	ا	شخصی بود کوچک سر فراخ دوش
	ب	شخصی بود گندم گون فراخ سینه
	ج	شخصی بود بخیل و طالب شر زرد رنگ
	د	شخصی بود سیاه چرده بزرگ شکم
صورت ضمیر	ه	شخصی بود کوچک سر فراخ دوش
سوال کند از کارهای بسته و عقد و نکاح و جمع شدن گروهی بر قومی گرفته و محبوس یا از چیزهای ضایع و گم کرده چون صندوق و بستو و کوزه مجوف و حقه و انگشتری و اسباب تابوت از جهت رنجوران	و	شخصی بود گندم گون کین دار
	ز	شخصی بود سیاه چرده متکبر
	ح	شخصی بود سیاه رنگ گرد القفا
	ط	شخصی بود بو آتش گندم گون
	ی	شخصی بود عظیم متکبر و ریاست جوی
صفت الانسان	یا	شخصی بود اسمر صاحب منصب
شخصی بود کوته بالا بزرگ شکم گرد روی کاو چشم کوته گردن بر روی خالی دارد و بر گردن نشانی و زن حامله که پسر زاید یا کسی رطوب و یا رنج دق مانندش که بدان خلاص دیر یابد و یا کسی که در کشتی نشسته باشد آنچه بدین ماند و سوا علم بالغیب	یب	شخصی بود سیاه رنگ و بزرگ ریش
	یج	شخصی بود کوچک سر و طالب شر
	ید	شخصی بود گندم گون عشرت دوست
	یه	شخصی بود بزرگ شکم باریک لب
	یو	شخصی بود سیاه خرد دندان

خانهٔ دهم خانهٔ پادشاه و بزرگان و عمل و رفعت و شغل و سعادت و خانهٔ عزّ و سلطنت و صناعتهای مردم ازین خانه توان دانستن و این خانه را وسط السما گویند و هر شکلی که درین خانه قوی حال باشد و هر چیزی که معیّن باشد برابر چشم ظاهر شود دلیلست بر ثبات و دوام دولة و نیز دلیل بود بر زخم چوب و تازیانه شحنگان و بر غلبه و قوّت و این خانه را بیت السلطان خوانند و این شکل را درین خانه فعل و عدد و قوّت

دلیل کند بر غم و اندوه از جهت بیماری و بستگی کارها و راحت بعد از شدّت و خواری کشیدن اهل مغرب گویند دلیلست بر گرفتگی خاطر صاحب ضمیر و کارهای مخفی و عقد و نکاح کردن والله اعلم و احکم

دلیل کند بر بستگی کارها چون صرّه و نقره و کیسهٔ سربسته و بدست آمدن چیزهای قیمتی اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال و زر و سیم و خریدن جواهر و کمیٔ غذا و بستگی معاش

دلیل کند بر حرکت و نقل و تحویل از جای بجایی و گرفتگی خاطر از همراهان و دیدن خوابهای دروغ اهل مغرب گویند دلیلست بر بیع و نکاح و دلتنگی از جهت برادران و خویشاوندان والله اعلم

دلیل کند بر دیدن املاک و پیدا شدن مخفی و زیادت شدن عمارت و زمینها و اگر ضمیر از دفینه باشد لابد دفینه هست اهل مغرب گویند دلیلست بر جای تاریک و بر عقد و نکاح بستن و بیع کردن

دلیل کند بر واقف شدن احوال روز شنبه و بر عقد و نکاح و زندان و بر چیزی برده و هدیه اهل مغرب گویند دلیلست بر اخبار اراجیف و ناموافقی دوستان و عهد و میثاق با معشوقه

دلیل کند بر بیع چیزهای حیوانی و بر غم و اندوه و تفکر و بیماری چارپایان و ناموافقی غلام و کنیزک اهل مغرب گویند دلیلست بر مرگ بیمار و بر ماندن زندانی چون از خانهای نحس گواهی دهد

دلیل کند بر عقد و نکاح و عهد بستن با زنان و شریکان و آمدن خبر از غایب و دلخوشی از سبب ایشان اهل مغرب گویند دلیلست بر رنجوری اضداد و زنان و شریکان و بدست آمدن ایشان

دلیل کند بر ترس و بیم از پادشاه و خسارت و گفت و گوی و مرگ و بیماری و بدی حال زندانی اهل مغرب گویند دلیلست بر نکبت صاحب ضمیر مگر سعدان با وی نظری کنند

دلیل کند بر عمل و تجارت و خرید و فروخت و بستگی راهها و جمع کردن علوم بمشقت اهل مغرب گویند دلیلست بر سفر دریا و خوابهای آشفته دیدن و بدیٔ سفر خشک والله اعلم

دلیل کند بر شادی که برسد از جهت شغل و عمل پادشاه و در عقد و بیع آوردن عمل و منفعت و نیکویی اهل مغرب گویند دلیلست بر عقد و بیع پادشاه و زیادتی کسب و معاش و روانی کار والله اعلم

دلیل کند بر جمع شدن با غایبان و سعادت و الفت میان دوستان و پیوستن با معشوقه اهل مغرب گویند دلیلست بر بیماریٔ اجداد و اصدقا یا محبوس شدن ایشان و دیر ماندن والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر بند و زندان دلتنگی و غم و اندوه و تفکر از جهت چهارپایان و تغییر کارها اهل مغرب گویند دلیلست بر ترس و بیم و مشقت و اگر ضمیر از محبوس باشد دیر خلاص یابد از زندان

دلیل کند بر سرگردانی در سفر و شدّت و توقف در کارها و دلیل بر آنچه میطلبد اهل گویند دلیلست بر آنکه هرچه طلبد ممتنع شود زیرا که بعضی آن شکل را ظل ممتنع خوانند

دلیل کند بر مطلوب که او عقد و بیعت با نکاح کند و این شکل درین باب مشغولست حاصل شود آنچه طلبد اهل مغرب گویند دلیلست بر بدست آوردن ضایع و گم شده و دزدیده چون قبض الداخل بود

دلیل کند بر عقد و نکاح و حاصل کردن زر و سیم و صرّه و کیسهٔ سربسته و چیزهای گزیده اهل مغرب گویند دلیلست بر حصول مراد با بیعت کردن و حکم بر شواهد رمل کند

دلیل کند بر عاقبت کارها که دیر کشد و تفکر و اندیشهٔ آن جهانی و عاقبت محمود اهل مغرب گویند دلیلست بر مرادی که حاصل شود و هو اعلم بالغیب

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر پیوستن بشخصی دیگر یا بامیدی دیگر که خواهد داشتن وعقد ونکاح کردن وهنبازی دلیل کند بر بدی حال بیمار وانبوهی وجمع شدن جماعتی از جهت تعزیت وماتم وجای اشعار خواندن ویا عمل تماشی کردن

صورت ضمیر

سوال کند از غایبی که از وی بپرسند که زنده است یا مرده بود وغایب بسلامة وآمدن وپیوستن باان غایب ویا از زنی حامله که بسر زاید بدشواری ویا از زندانی که دیر مانده بود در بند یا از عقد ونکاحی ویا از اجماع بهنبازی کردن وعقد وبیع وشری

صفت الانسان

شخصی بود خشک اندام باریک روی زرد رنگ لطیف انگشتان نازک تن دبیر یا ادیب یا صاحب صناعت شریف واز بنات النعش خوانند وتعلق بعطارد دارد ودلیلست بر حکما ومنجمان وپیکان وآنچه بکارهای باریک تعلق دارد وهو اعلم

		صفت الانسان
	ا	شخصی بود گندم گون میان باریک
	ب	شخصی بود باریک روی زرد اندام
	ج	شخصی بود تاریک چهره میانه قد
	د	شخصی بود مرطوب وجزیل
	ه	شخصی بود باریک گردن ونازک تن
	و	شخصی بود سیاه چرده وکوتاه بالا
	ز	شخصی بود میانه بالا سطبر گردن
	ح	شخصی بود باریک گردن وبزرگ شکم
	ط	شخصی بود باریک میان وکوچک شکم
	ی	شخصی بود کوچک سر وباریک گردن
	یا	شخصی بود فراخ کتف وفراخ دوش
	یب	شخصی بود تیره رنگ دراز بالا
	یج	شخصی بود کوچک شکم وباریک ساق
	ید	شخصی بود گندم گون وبزرگ پیر
	یه	شخصی بود میانه قد ومیانه بالا
	یو	شخصی بود اغبر رنگ وباریک اندام

خانهٔ یازدهم خانهٔ امید ودوستان وعشق ووزیر دستان پادشاه وبیت المال پادشاه واین خانه را خانهٔ سعادت گویند از سبب آنک برج مشتری دارد واین خانه مایل الوتد وسعد است دلیل کند بر سعادت وامید داشتن بکارهای نیکو ونیکویی کردن بی انتها وزینتها وسود ونیک بختی وحال آمال وان شکل را درین خانه مغل وعدد وقوتست والله اعلم

دلیل کند بر پیوستن با غایب ودلخوشی صاحب ضمیر وجستن اشتیاق در علم اهل مغرب گویند دلیلست بر نکبت بیمار وفکرت علوم باریک ویردگار صاحب ضمیر

دلیل کند بر اجماع مال از صنعت شریف وبر اجماع دو کسی معین بیاری یکدیگر کردن اهل مغرب گویند دلیلست بر حاصل شدن چیزهای حیوانی وحکم بر شواهد کند والله اعلم

دلیل کند بر آمدن اخبار ونامه از دوستان وواقف بودن بر احوال ضمیر روز چهارشنبه اهل مغرب گویند دلیلست بر نقل وحرکت و آرزومندی از جهت برادران وخواهران

دلیل کند بر اجماع فرزند یا پدر ومنفعت یافتن از مال ودفینه وگنج و بمراد رسیدن اهل مغرب گویند دلیلست بر بیع املاک وپیدا شدن رازهای نهانی وبمقصود رسیدن

دلیل کند بر شوق وآرزومندی از جهت فرزندان واصدقا واجماع جستن با معشوقه ونامه رسیدن اهل مغرب گویند دلیلست بر افزونی تن جامه ونیک بختی فرزندان وهدیه از کسی شریف

دلیل کند بر بیماری غلام وکنیزک وغم واندوه وماتم وبرگور سرگشاده واین صورت بنات النعش است اهل مغرب گویند دلیلست بر اندکی چهارپایان وزیر دستان واگر سعدان گواهی دهند

دلیلست بر اجماع زنان وشریکان واضداد ورسیدن خوف از جهت دزدیده اهل مغرب گویند دلیلست بر آمدن غایب ودیر ماندن زندانی وپیوستن با زنان والله اعلم

#		
ح	[illegible]	دلیل کند بر خوف و نکبت بیمار و دیر ماندن زندانی و بر اجماع مال و میراث اهل مغرب گویند دلیلست بر مرگ و نکبت چون سوال از بیمار بود یا از زندانی حکم بر شوامد کند
ط	[illegible]	دلیل کند بر سفر و حرکت و از جای بجای رفتن و اموختن علم و ادب و خوابهاء درست و فضل و هنر اهل مغرب گویند دلیلست بر اجماع جستن با اهل فضل و تحصیل علم شریف در سفر والله اعلم
ی	[illegible]	دلیل کند بر جنگ و خصومت از جهت دبیران و یا از جهت عمل و اجماع جستن با بادشاه و عز و شرف اهل مغرب گویند دلیلست بر ستدن عمل دیوان و ارزومندی بمادر
یا	[illegible]	دلیل کند بر اجماع جستن با دوستان و اصدقا و سعادت یافتن از جهت ایشان و بمراد رسیدن اهل مغرب گویند دلیلست بر عقد و نکاح و بر امدن غایب و روا شدن حاجات
یب	[illegible]	دلیل کند بر اجماع جستن براندکی نفع از محبوس و توقع داشتن از چهار پایان و منفعت اهل مغرب گویند دلیلست بر دیر ماندن زندانی تا مدت ده روز برسد خوف باشد
یج	[illegible]	دلیل کند بر مشتاق بودن مطلوب و دلخوشی رسیدن از شغل و عمل خود و ستدن چیزهای خوش اهل مغرب گویند دلیلست بر اجماع بر انچه می طلبند و امدن غایب بسلامت
ید	[illegible]	دلیل کند بر وجود مطلوب و بمقصود رسیدن هرچه زود تر و اجماع با زنان و شریکان اهل مغرب گویند دلیلست بر رسیدن چیز منقش چون انگشتری و چیزهای مجوف
یه	[illegible]	دلیل کند بر عاقبت نیکو و مراد حاصل شدن از هرچه ضمیر کرده باشند کرده باشد و اگر ضمیر از گم شده باشد باز یابد اهل مغرب گویند دلیل بر مرگ بیمار و این صورت تابوتست والله اعلم
یو	[illegible]	دلیلست بر اسایش یافتن صاحب ضمیر از انچه ضمیر کرده باشد و حاصل شدن مراد و مقصود اهل مغرب گویند دلیلست بر تنگی در کارها صلاح و بر خاتمت انشاالله تعالی

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر دلخوشی از زنان و همبازان و امدن خبر از غایب و رسیدن جامهای رنگین و پیوستن با زنان و آمدن فرزند و قبض کردن از زمین و املاک و چهار پایان خریدن و فروختن و ترس و خوف از دشمن و محبوس شدن و مانند اینها والله اعلم و احکم

صورت ضمیر

سوال کند از دشمن که بنزدیک او بود و از وی پرسد و یا از حیوانی گم شده که باز یابد یا نه یا از جنگ و خصومتی که در میان زنان و شوهران افتاده باشد یا از غایبی و یا از پیوستن یا با زرکانان و یا از زنده که دیر خلاص یابد والله اعلم

صفت الانسان

شخصی بود گرد روی سیاه جرده دراز بالا زرد رنگ بزرگ سر باریک ساق چشم الود از صف زنان زنی باشد خوب روی سیاه چشم نیکو منظر بر روی او خالی بود دلیل کند بر زن حره و عفیفه و اگر سوال از ظرف بلور بود دلیل کند بر مرگ بیمار والله اعلم

؟	صفت الانسان
ا	شخصی بود بزرگ سر گرد روی
ب	شخصی بود سیاه رنگ باریک ساق
ج	شخصی بود سپید پوست و باریک میان
د	شخصی بود تیره رنگ عظیم الجسم
ه	شخصی بود گندم گون کوچک پایی
و	شخصی بود سیاه جرده باریک ساق
ز	شخصی بود بزرگ سر و فراخ دوش
ح	شخصی بود سیاه جرده که رنگ بسرخی زند
ط	شخصی بود خوب روی و فراخ دوش
ی	شخصی بود کریم طبع و بزرگ خشم
یا	شخصی بود سپید پوست و خیر
یب	شخصی بود غسل چشم و باریک میان
یج	شخصی بود کوچک سر و سطبر گردن
ید	شخصی بود بزرگ سر و باریک ساق
یه	شخصی بود سپید پوست و باریک میان
یو	شخصی بود باریک میان و باریک ساق

خانهٔ دوازدهم خانهٔ بند و زندان و بدبختی و دامها و دعویها و دشمنان و حیوان و بدخوی و ناسازکاری و دست تنگی و هر صورتی که درین خانه بود با یابد بدحال بود و این خانه زایل الوتد است و خانهٔ غم و اندوه و زندان و مردم سفله و چهارپایان بزرگ و حسد و کینه و مکر و حیلت ساختن و این شکل را درین خانه فعل و عدد است

دلیل کند بر سعادت و صحت نفس و نفع از سفر و آسایش صاحب ضمیر را باشد اهل مغرب گویند دلیلست بر توهم از جهت زنان و مال غایب و ترس از دشمن اما نفس را قوت بود

دلیل کند بر رسیدن اخبار و آمدن غایب و زیادتی مال و معیشت و قبض کردن از زنان اهل مغرب گویند دلیلست بر نصرت و مرتبت و جاه از سبب معینان و نفع بسیار

دلیل کند بر نقل و حرکت نزدیک از جای بجای و جنگ و خصومت با برادران و خواهران اهل مغرب گویند دلیلست بر مخالفت دوستان و دیدن خوابهای آشفته و سفر مذموم بود

دلیل کند بر زیادتی عقار و املاک و بر نصرة یافتن از پدر و خیر و سعادت و مظفر شدن بر دشمن اهل مغرب گویند دلیلست بر یافتن مقصود و بمراد رسیدن از جهت دفین

دلیل کند بر دلخوشی از جهت فرزندان و آمدن خبر و پیغام از کسی عزیز که غایب باشد اهل مغرب گویند دلیلست بر هدیه و پیوستن معشوقهٔ خوب و مراد جستن

دلیل کند بر نیکویی حال چهارپایان و غلام و کنیزک و صحت رنجور چون سعدان گواهی دهند و اگر ضمیر از گریخته باشد دلیلست که اهل مغرب گویند که روز پنجشنبه از احوال ضمیر واقف شوند

دلیل کند بر مقابله ایستادن و مناظره کردن و جنگ و خصومت از جهت چیزهای دزدیده و گم شده اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت یافتن از زنان و شریکان و اگر ضمیر از برای زن باشد حاصل شود ترا بنه والله اعلم

دلیل کند بر خوف و ترس از بیمار و نکبت زندانی و یافتن مال میراث و دلخوشی و ایمنی اهل مغرب گویند دلیلست بر قبض کردن مال از جهت زنان و بیرون آمدن از خوف و نکبت و رنجوری

دلیل کند بر نقل و حرکت و تحویل کردن از جای بجای و سعادت یافتن و سفر دریا و علم خواندن و دیدن خوابهای درست اهل مغرب گویند دلیلست بر سفر خشک که مذموم باشد و قطع راه

دلیل کند بر زیادتی شغل و عمل و عز و شرف و منفعت بسیار و راحت از مادر و پدر اهل مغرب گویند دلیلست بر پیدا شدن دشمن از جهت شغل و عمل پادشاه و حکم بر شواهد

دلیل کند بر دلخوشی و خبر سلامت و برآمدن امیدها و پیوستن به معشوقه و منفعت یافتن اهل مغرب گویند دلیلست بر نصرت و ظفر از جهت اجداد و اصدقا از مال پادشاه بامید تمام

دلیل کند بر رسیدن احوال غایب و نقل و حرکت از جای بجای و ترس اما زندانی در خلاص یابد اهل مغرب گویند دلیلست بر منفعت از جهة چهارپایان یافتن و اگر سوال از بیمار بود دلیل مرگ بود

دلیل کند بر رسیدن دوستان و جمع شدن با ایشان و خیر و منفعت یافتن از هرچه طلبند اهل مغرب گویند دلیلست بر کام یافتن و هرچه درین خانهٔ اول حکمست

دلیل کند بر خیر و سعادت و نصرت یافتن از جهت مطلوب خود و جمع شدن با زنان و تطویل کارها اهل مغرب گویند دلیلست بر دیر آمدن غایب و حاصل شدن مراد دیرتر

دلیل کند بر حصول غرض هرچه زودتر اگر ضمیر از گم شده و دزدیده بود باز یابند بزودی اهل مغرب گویند دلیلست بر مرگ بیمار و خوف و ترس تا مدت یکماه و خلاص شدن بعد از شدت

دلیل کند بر انجامیدن این ضمیر بخیر و سعادت و یافتن مراد از هرچیز که خواهد اهل مغرب گویند دلیلست بر جنگ و خصومت از جهت ضدان و حسودان و ظفر یافتن بر ایشان و هو اعلم

جدول احكام الضمير

حكم اين شكل دليل كند از جهت نقل و حركت كردن بسوى خود جنانك احوال بتن وجان مخصوصست و ماجراى كه پوشيده ميدارد و ترسان بود اما آواره هيچ نمى باشند وسفر وغايب وجيزهاى كه از دست بيرون دهند باقرض دادن وضمان وعهده راهها كردن

صورت ضمير

سوال كند از سفر ونقل و حركت و تحويل و اين راسهم السكون خوانند از جهت آنكه جهار طبايع در وى موجودست كرم وخشك وكرم وتر وسرد وتر وسرد وخشك بدين سبب اورا سهم السكون والحركة خوانند واغلب حكم اين شكل بر سفر وعاقبت غايب ومسافر بود

صفت الانسان

شخصى بود زرد رنگ دراز بالا كوجك سر سياه جشم شكسته زبان باريك ميان خشك اندام بسيار كوى ومكار وغدار نادان وجاهل همجو سياحان وكشتى بانان ورسولان ودلالان وسكان و جاسوسان وقاصدان كه از جاى بجايى حركت كنند ونيز بر مردم عوام الناس دليل كند

	صفت الانسان
ا	شخصى بود دراز بالا وضعيف تن
ب	شخصى بود باريك كردن وباريك پاى
ج	شخصى بود باريك ميان وكوجك سر
د	شخصى بود سياه جرده وميانه جسم
ه	شخصى بود كوجك سر و بالا بلند باريك كردن
و	شخصى بود كوجك سر وكوجك پاى
ز	شخصى بود بزرك سر و فراخ دوش
ح	شخصى بود باريك كردن وسرخ رنگ
ط	شخصى بود سپيد پوست مرواريد رنگ
ى	شخصى بود كوجك سر وباريك كردن
يا	شخصى بود سبز رنگ وباريك ساق
يب	شخصى بود كندم كون وبزرك پاى
يج	شخصى بود كوجك وسطبر كردن
يد	شخصى بود بزرك سر وباريك ساق
يه	شخصى بود باريك ميان وكندم كون
يو	شخصى بود سياه جرده ومتلون

خانهٔ سيزدهم خانهٔ مطلوب وسرجه طلبند ازين خانه پيدا شود كه برسد يا نه و اين خانه كواهى دهد بر مغنم كه خانهٔ زنان وانبازان وضدانست وسر شكل كه درين خانه بيايد بى قوت بود دليل كند بر سايل بدين جيزها كه برسد وشايد نفس انجه در خانهٔ اول افتاده باشد همان حكم دارد واين شكل را خانهٔ جدان ومادران خوانند و حركة ونقل ودشنان و بيت المال دشمنان وخانهٔ طلب بيت المال محبوس

خانه	حكم
ا	دليل كند بر سفر و تردد خاطر از سبب سفر وتجارت و خريد وفروخت از جهت آن احوال كه به تن وجان مخصوصست اهل مغرب كويند دليلست بر ماجراى كه پوشيده باشد واز آن بترسد
ب	دليل كند بر خطى كه برسد از جهت مال غايب و جيزهاى دزد برده وتلف شده وسفر وحركت اهل مغرب كويند دليلست بر كسب ومعاش از جهت سفر وتوقع داشتن از شخص منزمند
ج	دليل كند بر سفر و تحويل ونقل از جاى بجاى كه در وى شود ومنفعت يابد وخشنودى اهل مغرب كويند دليلست بر سفر كردن از جهت برادران وخواهران وخويشاوندان
د	دليل كند بر سفر ونقل وحركت از جهت اقامت ساختن يا از جهة سفر دريا اهل مغرب كويند دليلست بر مال مدفون ومكنون وجيزى از مال مخفى وزيادتى املاك
ه	دليل كند بر سفر از جهت فرزندان يا از جهت رسول فرستان يا بر خبر ونامه رسيدن از دوست صادق اهل مغرب كويند دليلست بر سفر از جهت هديه بردن بنزديك شخصى نيكو سيرت والله اعلم
و	دليل كند بر سفر كردن از جهت غلام وكنيزك يا كريخته وضايع شده باشد جهار پايان سم شكافته اهل مغرب كويند دليلست بر صحت بيمار ونايافتن كم شده ودزديده وكريخته
ز	دليل كند بر سفر از جهت شريكان واضداد وزنان ومنفعت از سفر يافتن اهل مغرب كويند دليلست بر طلاق دادن زن وجنك وخصومت با خصمان وظفر بر دشمن

ح	دلیل کند بر سفر کردن از جهت مال میراث و مال زنان و شریکان و برکمی نکبت و اگر ضمیر از جهت رنجور بود دلیل بر مرگ رنجور اهل مغرب گویند دلیلست از خوف رستن و خلاصی زندانی
ط	دلیل کند بر سفر و نامه و خبر و زیارت مردم و دیدن خوابهای درست و آموختن علم اهل مغرب گویند دلیلست بر سفر دریا و سودمندی از تجارت و قطع راه در سفر خشک والله اعلم
ی	دلیل کند بر سفر از جهت طلب کردن عمل و سفر کردن با دشاه و یا سفر کردن نزد بادشاه اهل مغرب گویند دلیلست بر سفر مادر و اگر ضمیر از عاملی کرده بود دلیلست بر معزول از عمل
یا	دلیل کند بر سفر احباء و اصدقا بر سفر کردن از جهت امیدی که داشته بود بچیزی که نفعی رسد یا د اهل مغرب گویند دلیلست بر نا امیدی و قطع از معشوقه و حکم بر شوامد کند
یب	دلیل کند بر سفر از جهت محبوس و یا گریخته و یا از جهت جادبای دزدیده و تلف شده اهل مغرب گویند دلیلست بر خلاص یافتن محبوس و ظفر یافتن و ضدان و حاسدان
یج	دلیل کند بر سفر و حرکت و پرسیدن احوال اقربا و اگر ضمیر از جهت ترسنده باشد ایمن شود اهل مغرب گویند دلیلست بر راحت یافتن از غایب که دیرگاه بود که در سفر بود خبر نیامده باشد
ید	دلیل کند بر سفر و تحویل و حرکت مسافر یا غایبی که برسد از راه و باز یافتن دزدیده و گم شده و گریخته اهل مغرب گویند دلیلست بر آنک مطلوب از غایبست و یا نیت سفر دارد بنزد خوبان
یه	دلیل کند بر تردد خاطر از جهت عمل و شغل خود بیرون آمدن از ضمان و دیر بر آمدن امید اهل مغرب گویند دلیلست بر آنکه این ضمیر سفر خواهد کردن و اگر ضمیر از گم شده باشد بیابد
یو	دلیل کند بر بر آمدن مراد و اگر سعدان گواهی دهد بزودی روا شدن صاحب ضمیر اهل مغرب گویند دلیلست بر خاستن خیر از جهت سفر و تجارت و مانندان والله اعلم

صفت الانسان	عدد
شخصی بود کوچک سر و سطبر گردن	ا
شخصی بود باریک گردن و گندم گون	ب
شخصی بود باریک میان و سپید پوست	ج
شخصی بود فراخ دوش و بزرگ پای	د
شخصی بود کوچک سر و کوچک پای	ه
شخصی بود سیاه چرده و فراخ دوش	و
شخصی بود سطبر گردن و سیاه چرده	ز
شخصی بود سرخ رنگ و شیرین	ح
شخصی بود میان باریک و سطبر گردن	ط
شخصی بود کوچک سر و گندم گون	ی
شخصی بود فراخ دوش باریک میان	یا
شخصی بود سیاه چرده	یب
شخصی بود کوچک و سطبر گردن	یج
شخصی بود باریک میان و گندم گون	ید
شخصی بود میان باریک سیاه چرده	یه
شخصی بود کوچک سر گندم گون	یو

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر آواره شدن از مقام و جای خویش و بی مرادی و ناکامی و بر نامرادی و جنگ و خصومت و نهان از جهت دزدیده و گم شده و گریخته و دزدان و حرامیان و قطع راه و ترس و شفقت و تلف مال و قمار باختن و مشغول بود بکارهای ناشایست والله اعلم

صورت ضمیر

سوال کند از سفر دریا یا از چیزی دزدیده و تلف شده و یا از غایب که دیرگاه بود که زنده است و ندیده باشد یا زنی حامله که بهم آرد یا از بستگی کارها یا از چیزهای که بیرون داده باشد و خواهند طلبیدن و یا از کسی که وام دار باشد و یا مسافری که سفر دراز کند

صفت الانسان

شخصی بود میانه بالا کوتاه گردن کوتاه موی ازرق کوچک روی گربه چشم یا ازرق چشم و فراخ کتف مکار دروغ گوی عوان کم دندان یا ناقص یا کیسه بر یا قمار باز و هرچه بدین ماند و از صناعت آهنگری و دزدی والله اعلم و احکم

خانهٔ چهاردهم خانه طلب گویند و هر صورتی که درین خانه بیاید طالب آن شود که صاحب ضمیر طلب کند و هر ضمیر که درین خانه بیاید قوت دارد چون بینی و خانهٔ برادران و دوستان و پدران و جدان و ما در شاهد خانهٔ دوم این شکل را درین خانه فعل و عدد و قوتست

ا — دلیل کند بر سفر و حرکت مذموم و بیرون شدن از وطن بی اختیار مگر که سفر دور بود اهل مغرب گویند دلیلست بر سفر دور و راحت یافتن و بیرون آمدن محبوس

ب — دلیل کند بر خروج مال و تلف شدن خواسته و بردن مال بغصب و جور و ظلم اهل مغرب گویند دلیلست بر بیع و شری و چیزهای حیوانی و رفتن بتجارت و سود اندک یافتن

ج — دلیل کند بر تلف مال از جهت برادران و خواهران و خویشاوندان و خنثران اهل مغرب گویند دلیلست بر جنگ و خصومت و مخالفی دوستان و نقل بی نفع و مضرت

د — دلیل کند بر نقل و حرکت از مقام خود و جنگ و خصومت از جهت دفین و کنوز اهل مغرب گویند بر تلف املاک و جور و ستم و ظلم از جهت پدر و قمار باختن

ه — دلیل کند بر تلف شدن مال از جهت فرزندان و بدی حال احبا و اصدقا و تلف شدن هدیه اهل مغرب گویند دلیلست بر فرستادن رسول بجایی نابسندیده و بیم قتل بود و کمی تن جامه

و — دلیل کند بر تلف غلام و کنیزک و چهارپایان و زیان رسیدن از زیردستان و این شکل صورت دزدان دارد اهل مغرب گویند دلیلست بر دزد دیده که شکل بدین صفت بود

ز — دلیلست بر جنگ و خصومت زنان و شریکان و خبر از غایب غیر راستی و تلف مال از جهت زنان اهل مغرب گویند دلیلست بر طلاق دادن زن و ناسازکاری انبازان و جماعت شریکان

ح — دلیل کند بر تلف مال و میراث و مال زنان و شریکان و اضداد و نکبت و رنجوری و زندانی اهل مغرب گویند دلیلست بر واقف بودن احوال ضمیر روز یکشنبه و حکم بر شوابد کند

ط — دلیل کند بر سفر مذموم و قطع راه و از استعمال علم باز ماندن و دیدن خوابهای پریشان اهل مغرب گویند دلیلست بر حرکت و تحویل از جای بجایی که از آن بجز زیان نخواهد رسیدن

ی — دلیل کند بر تلف مال و کمی حرمت و خوار شدن از جانب پادشاه و از جهت کارهای واجب کردن اهل مغرب گویند دلیلست بر بطلان عمل و دعوی و گفت و گوی و زخم چوب پادشاه

یا — دلیل کند بر تلف مال از احبا و اصدقا و بمقصود نارسیدن و ناموافقی دوستان و کمی امید اهل مغرب گویند دلیلست بر زایل شدن سعادت و سفر از جهت دوستان و حکم بر شوابد کنند

یب — دلیل کند بر تلف شدن چهارپایان بزرگ بمثل استر و پیل و گاو میش و مانند این و اگر ضمیر از محبوس باشد دلیل بود بر خلاص یافتن اهل مغرب گویند دلیلست بر صحت حال بیمار و بیرون آمدن از غم

یج — دلیل کند بر سفر و حرکت و از جای بجای و سفر مذموم نابسندیده و جنگ و خصومت از جهت دزدیده اهل مغرب گویند دلیلست بر تلف شدن مال دشمنان و محبوس و ظفر یافتن صاحب ضمیر

ید — دلیلست بر توقع داشتن از قبض مال و بیرون آمدن از امید داشتن بچیزی که بدان نرسد اهل مغرب گویند دلیلست بر تلف شدن چیزها که باز نیاید حکم بر شوابد رمل کند

یه — دلیل کند بر سفر و تلف شدن چیزهای معدنی و جنگ و خصومت از جهت خویشاوندان اهل مغرب گویند دلیلست بر آنچه در خانهٔ اول یاد کرده و حکم بر شوابد کند

یو — دلیل کند بر بدی عاقبت این ضمیر و کمی حرمت از جهت چیزی که عاقبت آن میطلبند اهل مغرب گویند دلیلست بر پشیمانی از کارهای بد و عاقبت محمود و هو اعلم بالصواب

جدول احکام الضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر جمعیت و انبوهی مردم و چیزهای که از وی غایب شده باشد یا لشکری که بر شهری فرو آمده بود یا بر جای غنی که بر عروسی و طرب مشغول باشد و بر سعد و نحس اشکال و طبیعت ایشان حکم کند و مانند آن

صورت ضمیر

سوال کند از شغل و عمل خود یا غایبی که عاقبت بد و بپیوندد و یا مجتمع شدن و انبوهی مردم و یا از درآمدن دخل و زمینها از جهة املاک این شکل را ممتزج خوانند دلیل کند بر غلبه و ستدن زر و سیم و خرید و فروخت

صفت الانسان

شخصی بود با جثه و فراخ کتف گرد ریش بزرگ سر فراخ چشم در روی وی زخمی باشد و حکم این شکل بر مرد سطبر بلند بالا بزرگ محاسن کم عقل و حکم بر شواهد کند بر سعد و نحس طبیعت اشکال و هو اعلم بالغیب

صفت الانسان	
شخصی بود عظیم الجسم و مرطوب	ا
شخصی بود بزرگ سر و بزرگ سرون	ب
شخصی بود کوچک سر و باریک میان	ج
شخصی بود سیاه چرده و سنبل و کاهل	د
شخصی بود کوچک سر و بزرگ شکم	ه
شخصی بود سیاه چرده و سطبر میان	و
شخصی بود مرطوب و سیاه چرده	ز
شخصی بود باریک گردن و گندم گون	ح
شخصی بود فراخ دوش و باریک میان	ط
شخصی بود کوچک سر و تنک دوش	ی
شخصی بود بزرگ سر و فراخ دوش گندم گون	یا
شخصی بود سیاه چرده و کوچک سر و تنک دوش	یب
شخصی بود کوچک سر و فراخ دوش و باریک ساق	یج
شخصی بود بزرگ سر و باریک میان و ساق	ید
شخصی بود بزرگ سر و باریک میان و دراز پای	یه
شخصی بود خواص و محیل و پردان	یو

خانهٔ پانزدهم خانهٔ عاقبت و میزان رمل و هر صورتی که درین خانه بیاید گواهی دهد بر جمله و هرگز درین خانه صورتی فرد نیاید و این خانه را قاضی الرمل خوانند گواهی دهد بر خانهٔ اول و آنچه از سعد و نحس متولد شود مزاج و طبع وی گیرد و خانهٔ امراض و مادران و زیردستان پادشاه و این شکل درین خانه فعل و عدد دارد والله اعلم بالصواب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلیل کند بر رزق حلال و جمع شدن با غایب و فرح و طرب و بسیار اهل مغرب گویند دلیلست بر تفکر بعلم باریک و آسایش یافتن از اقربا و جمعیت خاطر با هنرمندان	[illegible]	[illegible]	ا
دلیل کند بر بسیاری مال و معاش و مکسب از جهت میان و جمعیت ابنای جنس اهل مغرب گویند دلیلست بر حصول مراد و دیر ماندن مسافر و سلامتی مال و نعمت	[illegible]	عطارد	ب
دلیل کند بر سفر برادران و خویشان و بسیاری نقل کردن از جای به جای اهل مغرب گویند دلیلست بر بیعت با برادران در علمهای باریک و آموختن علم و خط و ادب	[illegible]	[illegible]	ج
دلیل کند بر بسیاری راحت از پدر و زیادتی املاک و جمعیت ساختن از جهت عمارت اهل مغرب گویند دلیلست بر انبوهی مردم و بر دفین یافتن مردم یا گنج و احوال پدران روز چهارشنبه معلوم شود	[illegible]	[illegible]	د
دلیل کند بر فرح و شادی که برسد از جهت فرزندان و جمعیت از جهة احبا و اصدقا اهل مغرب گویند دلیلست بر رسیدن نامه یا چیزی که از آن شادان شود و افزودن تن و جامه و مانند آن	[illegible]	[illegible]	ه
دلیل کند بر زیادتی چهارپایان و غلام و کنیزک و جمعیت از جهت بیمار و دارو و ناساختن اهل مغرب گویند دلیلست بر درآمدن منفعت از جهت خرید و فروخت و حکم بر شواهد کند	[illegible]	[illegible]	و
دلیل کند بر جمع شدن با زنان و عقد و نکاح بستن و دشمنی ضدان در میان کرده اهل مغرب گویند دلیلست بر دلتنگی صاحب ضمیر زیرا که خانهٔ اول فرح برج سفقمت و مانند آن والله اعلم بالصواب	[illegible]	[illegible]	ز

عدد	حکم
ح	دلیل کند بر خوف و نکبت بیمار و دیر ماندن زندانی و بر جهت از جهت مال و میراث اهل مغرب گویند دلیلست بر ستدن مال زنان و خوف و دلتنگی صاحب ضمیر و حکم بر شوامد کند
ط	دلیل کند بر جاعتی که جمع شوند از بهر سفر کردن و بر جاعتی جمع شدن از سبب تحصیل علم اهل مغرب گویند دلیلست بر بیعت علما و اهل فضل و هنر و سفر از جهت علم
ی	دلیل کند بر جمعیت از سبب علم و منصب طلب کردن و بر حاکم و با مردم بادشاه جمع شدن و عز و شرف اهل مغرب گویند دلیلست بر زیادتی شغل و هر کار که خواهد طلبیدن و کردن
یا	دلیل کند بر جمعیت دوستان و بر امیدواری و رسیدن بامید و بر جمعیت احبا و اصدقا اهل مغرب گویند دلیلست بر تمامی یافتن مراد و بر جمعیت اهل دیوان و منفعت یافتن از ایشان
یب	دلیل کند بر زیادتی جهار بایان و بر جاعتی محبوسان و گریستن و انبوهی کردن مردم بر زندانی اهل مغرب گویند دلیلست بر بدبختی و تفکر و فرو بستگی آن جاعت و حکم بر شوامد کند
یج	دلیل کند بر آنک در اول حکم کرده باشد و بر قافلهٔ بسیار و راحت از جانب غایب اهل مغرب گویند دلیلست بر بر آمدن امید ها و حاجت ضمیر بهرچه خواهد و بتمام رسیدن شغل و کار
ید	دلیل کند بر آنچه مطلوب وی بود جمع شود و بر حصول چیزها و فضل و دانش آموختن اهل مغرب گویند دلیلست بر جاعتی که معامله کنند و بر قبض مال و حکم بر شوامد کند
یه	دلیل کند بر حاصل شدن مراد و اگر ضمیر از دزد یده بود باز یابند و دیر ماندن محبوس اهل مغرب گویند دلیلست بر مردی که مشفق بود و با امید ریح بود
یو	دلیل کند بر تمامی مراد و حصول مراد و پیوستن با جاعتی بازرگانان و عاقبت محمود اهل مغرب گویند دلیلست که ضمیر از عشق بود و اگر در ضرب تنها باشد و هو اعلم و احکم بالغیب

جدول احکام ضمیر

حکم این شکل دلیل کند بر دلخوشی از بادشاه و ملوک و بزرگان و پیوستن عملی که امید واری از بزرگان و صحت تن و عاقبت کاری که خواهند کردن و تعلق با بادشاه دارد و بزرگان و عمل و شغل خواهند و حاجتها که عاقبت بدست بزرگان بر آید و واسطهای ایشان از ملوک و بزرگان و اکابر

صورت ضمیر

سوال کند از بادشاه و از شغل و عمل و کسانی که عزیز النفس باشند و از زر و یاقوت و لعل و بیجاده و ملبوسات اطلس و زربفت و آنچه بدین ماند و از جایگاهی بلند چون سرای و کوشک بادشاهان و اکابر دول والله اعلم و احکم

صفت الانسان

شخصی بود کشیده روی و کشیده قد متکبر خشم آلود فراخ پیشانی شهلا چشم بزرگ منزلت بادشاه زاده یا از اصل بزرگان صفت صناعت زرگری و کیمیاگری و جامها و لباسهای که بزر و جواهر بافته باشند و آنچه بدین ماند حکم بر شوامد کنند و هو اعلم بالغیب

عدد	صفت الانسان
ا	شخصی بود سرخ رنگ و متکبر و متعجب
ب	شخصی بود باریک گردن و کوچک پای
ج	شخصی بود کوچک سر و بزرگ پای و گندم گون
د	شخصی بود سیاه چرده عظیم الجسم
ه	شخصی بود کشیده بالا و سرخ رنگ و متحرک
و	شخصی بود کوچک سر و سیاه چرده
ز	شخصی بود گندم گون و بزرگ سرون
ح	شخصی بود باریک گردن و سیاه چرده
ط	شخصی بود سرخ رنگ و بزرگ پای
ی	شخصی بود گندم گون و معروف
یا	شخصی بود سپید پوست و مشهور
یب	شخصی بود کشیده بالا و کوچک سر
یج	شخصی بود کوچک سر و فراخ دوش
ید	شخصی بود بزرگ سر و گندم گون
یه	شخصی بود باریک گردن و باریک لب
یو	شخصی بود باریک گردن و متحرک و کشیده بالا

خانهٔ شانزدهم خانهٔ عاقبت العاقبت و هر صورتی که درین خانه بیاید نتیجهٔ همهٔ صورتهاست و گواهی دهد بر خانهٔ اول و درین خانه آن شکل را فعل و عدد و قوّت است ان شاء الله تعالی

روز یکشنبه بمراد برسد و بدان امیدی که دارد هر اینه و دلیل کند بر رفعت و ولایت و منفعت و پیوستن بزرگی و سفر کند اگر سوال سایل از سفر بوده باشد

چیزی از دست برود باز عوض یابد و منفعت بود دلیل کند بر نیکویی حال و کسب و بیع و شری و قوّت باران و رسیدن نامه در طلب مال و کسب

نقل و حرکت و دلخوشی از برادران و خواب نیک دیدن دلیل کند بر سفر در طلب مال و کسب از حلال و برادران و خواهران و اقربا و بزرگان از اهل دین و ملت

انتقال ملک و نقل کردن از مقام و دلخوشی یافتن از مردی بزرگ دلیل کند بر پدران و مادران و عقار و بنا و پیدا شدن چیزی که آن پنهان بوده باشد و منزلت رفیع و نفع از مادر و پدر و غیری

سلامتی فرزندان و آمدن خبر خوش و پوشیدن خلعت دلیل کند بر فرزندان و بلندی قدر و کرامت و شادی و هدیه و سفر و حرکت و نیکوی

خوشدل از غلام و کنیزک و خوشی رنجور کهنه دلیل کند بر بندگان و بیماران و مواشی و بیع چیزی از دست برود و باز بدست آید و اگر سوال از رنجور بود بهتر شود

جنگ و عربده میان زنان و ضدّان و هندوان قوی حال دلیل کند بر پیوستن بزنی بر وجهی نکاح و اگر سوال از عیال کردن باشد موافقت و الفت میان ایشان پیدا آید

ترس و بیم از بزرگان و ایمن شدن بعد از مدتی و نیز دلیل کند بر مرگ اگر سوال از بیمار بوده باشد و نیز بود که از بیماری بهتر شود و حکم بر شواهد رمل کند

سفر کند و راحت یابد و از آنچه اندیشه باشد حاصل شود و نیکوییها بسیار ببیند

دلخوشی از پادشاه و نیکی عمل و بلندی در کارها از خدمت سلطان و رسیدن مال و منفعت یافتن از پادشاه و از وزرا و امرای بزرگ و اگر سوال از خصومت بود ظفر کلی یابد هر اینه

دلخوشی از دوستان و ترس از عشق و سعادت و نیز دلیلست بر سعادت و کرامت و حصول اغراض و مقاصد و پیوستن بدوستی و یافتن منزلت از جانب مادر

ترس از دشمن و خروج حیوان و خلاص محبوس از خوف و ظفر بر اعدا و نیز دلیلست بر اطلاق اسیران

سفر کند و غایب باز آید و دزد بدیه برود و نیز دلیل کند که از پادشاه بد و منفعت رسد و از نزدیکان سلطان آسایشها یابد

از دست شده دیر بدست آید و سفر کند هر اینه امّا دیر تر اهل مغرب گویند دلیلست بر حصول آمال از آنچه افتد و امید دارد

عاقبت همه کارها نیک باشد و سفر کند البته و اگر سوال از غایب بود زود باز آید و خلاص محبوس و اسیران و زندانی

بمراد رسد از قبل پادشاه و بزرگان و امیران و دلخوشی از امرای کبار و مانند آن و هو اعلم و احکم بالصّواب

دلیل کند بر نیکوی عاقبت وگشایش کارها وحاصل مراد بود اگر شکل ثابتة درخانهٔ چهارم بود در نقل کردن از مقام نیز دعوی ومناظره بر عقد املاک مال غایب در دست اید بهمه کارها خیر وسلامتی بود انشاالله تعالی

دلیل کند بر گشایش کار اگر سوال از سفر بود خسارت مال بود وزده و چیزهای حیوانی فروختن نیکو بود انچه ضایع بود زود بدست اید شرکت رابد بود زن خواستن فرح فزاید وغایب ومعشوقه زود بهم رسند علی احسن الحال

دلیل بود بر خیر وخوبی وگشایش کارها وسود یافتن از معامله شرکة کردن زن خواستن وجمع شدن با جماعت اهل علم وصلاح دعوی وسوگند خوردن سبب مال وچیزی که بسوگند در دست آید تا دانی والله اعلم والحکم

دلیل بود بر سفر وحرکت که دران جا راحت باشد اگر سوال از جهت غایب بود زود بهم رسند ومعشوقه حاصل شود شرکت ونکاح را نیکو بود ونیز دلتنگی بود از بهر قبل فرزندان وما اشبه ذلک وله الحمد

دلیل بود بر قبض کردن زر وسیم ودست درکار بزرگان زدن واگر ضمیر از قبل ضایع باشد بدست آید ودر بیع اسب وگوسفند خیر وراحت ببیند وبا زنان وجماعت شریکان خصومت ومنازعت افتد والله اعلم

دلیل بود بر گشایش کارها وکسب وراحت دیدن از طرف بزرگان وقوت یافتن از کارها روز یکشنبه وحاصل مراد وامید نیز بود بسفر اگر سوال از ضایع بود بدست آید وابستن نرینه زاید مع الشواهد والله اعلم

دلیل بود بر خروج مال ووقوف یافتن بر احوالها وظفر یافتن بر دشمن ونیز دلیل بود بر کارها که مراد از طرف بزرگان یابد وخصومت میان زنان وجماعة شریکان ومعلوم شدن کارهای ناپیدا ونهانی ومانند آن

دلیل بود بر سفر حجاز وراحت وایمنی دیدن دران سفر واگر سوال از غایب بود بسلامت بود وعاقبت باز آید ودلیل بود بر معاملهٔ حیوانی وچیزهای معدنی که باتش بیرون آمده باشد سود بیند در معاملهٔ حیوانی کاهد

دلیل کند بر پیغام کارها وبمراد رسیدن وعتاب دوستان ودلتنگی از قبل بزرگان وبر خسارت مال که در دست شریکان بود اگر سوال از جهة مقصود ومراد بود بزودی حاصل شود واز خوف واندوه ایمن بود

دلیل بود بر سفر با فایده وبکام دل رسیدن وخریدن املاک وسود یافتن از قبل معاملهٔ کنیزک وغلام خریدن بهتر از فروختن بود اگر سوال از جهة بیمار بود در بخش دراز کشد وبیم بود وراحت ببیند از قبل بزرگان

دلیل بود بر غم واندوه از قبل زنان یا رنجور یا قبل زن آبستن یا کسی که در غم گرفتار باشد ونیز دلیل بود بر جنگ وخصومت ودعوی کردن از سبب مال وآوردن مال غایب در دست پادشاه واکابر بر راحت وامن

دلیل بود بر بستگی کار وکسب وبدحالی غایب ودل برگرفتن از دوستان واز قبل زنان مفسده واگر سوال از بیمار بود بیم مرگ باشد ونیز دلیل بود بر خسارت مال گریخته وگم شده دیر بدست اید والله اعلم

دلیل بود بر نیکوی حال وگشایش کار وکسب وبمقصود رسیدن از قبل دوستان وشرکة ومعامله وتزویج را نیکست در احوالها روز آدینه بمراد خود رسد واجاع یافتن معشوقه دشمنی کردن شخص سپید پوست که بسرخی زند

دلیل بود بر خیر وخوبی وبامیدها رسیدن از همه انواع اگر سوال از نکاح بود دلیل بود بر نیکوی یافتن در سفر ودلیل بود بر قبض کردن مال وعهد کردن با معشوقه وراحت یافتن در سفر واین مثلثه سعد مطلق است

دلیل بود بر مشغولی از قبل زنان ونیز دلیلست بر حیوانی که در دست اید وقصد دشمنی در مال ونیز دلیل بود بر غلام وکنیزک که در دست اید چهارشنبه تا روز پنجشنبه از احوالها بمراد رسد سفر را نیکست اما دیر اید مال بدست اید

دلیل بود بر سفر وحرکت وقبض مال کردن از چیزی یا بهای حیوانی ونیز دلیل بود بر خسارة مال یا زنی یا مردی قصد مال کند واگر سوال از غایب یا دوستان باشد وغایب زود رسد با دوستان جمع شود اما آنچه بیماری بود دراز

دلیل کند بر نیکوی عاقبت کار و کشایش و کسب و نکاح و سفر و قبض
مال اکر سوال از غایب بود سالم بود و از دیدار دوستان شادمان باشد
و شب پنجشنبه از احوال ضمیر واقف شود والله اعلم و احکم

دلیل کند بر خیر و خوبی و بامید و مقاصد رسیدن از سر انواع اکر سوال
از قبل غایب بود از دوستان زود بمقصود رسد و اکر سوال از ضایع
و کریخته بود بدست آید بقدر شواهد و حامله و زندانی زود خلاص یابد از زندان

دلیل کند بر عشق بازی و عشرت کردن زنان و خبر راحت از ایشان و
دلیل بود بر قبض مال و ضایع و کریخته بدست اید زود و در سفر راحتها
بیند اما بیمار را بیم تلف و عدم بود تا دانی والله اعلم بالصواب

دلیل بود بر دلتنکی از بهر زنی حامله اما نرینه زاید و بیمار را زندکانی
باقی بود اکر سوال از سفر بود نیک باشد بر جمعیت جستن با زنان و دوستان
اکر سوال از قبل تزویج بود نیک باشد و از احوال او روز یکشنبه واقف شود

دلیل کند بر اجماع جستن با زنان و غایب زود رسد و دلخوشی از قبل
عشرة دلیل بود بر جنک و خصومت بر سر مال میراث اکر سوال از قبل
بزرکان باشد از ایشان خیر و راحت بیند والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر خیر و خوبی و کشایش کار و کسب و نیکوی عاقبت
و قبض مال زن و جواهر و چیزهای که زینت زنان بود از انواع و محبت میان
دوستان اکر سوال از سفر بود نیک باشد از رفیق در راه احتراز باید کرد ضایع بدست اید

دلیل کند بر نیکوی کارها و رسیدن خیر و راحت از قبل بزرکان چون
بادشاه و اصحاب دیوان سفر را نیکست تزویج و شرکت را مبارک بود
دلیل بود بر قبض مال بضاعت و وقوف یافتن از احوال او روز یکشنبه و روز آدینه

دلیل کند بر سعادت و سلامتی و کشایش کارهای بسته و التماس که بادشاه
دارد میسر شود و در سفر از جانب ایشان نیکست و فایده برسد و در
معامله فروختن اسبان سخت نیکست و انچه میخواهد مقصود حاصل شود

دلیل کند بر زیان مال و اندوه جهة غلام و کنیزک و چهارپایان و نیز
از مردم بد اصل اولاد غماز و عیار و ازرق چشم اندک ریش و نیز دلیل کند
بر جنک و خصومت و هزیمت لشکرها و دست در کارهای مکروه زدن

دلیل کند بر سفر و حرکت که دران غم و اندوه رسد از سبب زنان فاحشه
و غلام و کنیزک یا کسی غایب اکر سوال از عشق بازی باشد زود میسر شود اما
دران زن هیچ خیر نباشد دعوی مناظره کردن بدست جستن را نیابد کم شده دشوار

دلیل کند بر خسارت مال غم و اندوه و فرو بستکی کار غایب را المی رسیده
بود کریخته و کم شده بدست اید دلیل بود بر فراق دوستان و جنک
میان زنان و موی بریدن و قتل دشمنان و اعادی و اضداد اما سفر را نیک بود

دلیل کند بر غم و اندوه و خسارة مال و خصومت از سبب چیزهای ضایع
و تلف شدن چیزهای حیوانی و کریختن غلام و کنیزک اکر سوال از بیمار یا
حامله بود دشوار بود روز شنبه از غایب خبری شود بخیر و سعادت

دلیل کند بر سفر و قبض کردن مال و ضایع بدست اید و نیز دلیل بود بر
جنک و خصومة با دوستان و شریکان و زنان و بدی کفتن جماعتی ناقص
یا کحل کند و چیزهای ناخوش شنیدن و عتاب دوستان کردن و انچه بدین ماند

دلیل کند بر خسارة مال و خصومت میان شریکان اکر سوال از شرکت بود
و عشق و زن خواستن همه نیکوست اکر سوال از حاجة بود بعضی حاصل
شود یا غایب زود جمع شود روز یکشنبه از احوال او واقف شود علی احسن الحال

دلیل کند بر سفر و حرکت و خسارة مال و کریختن بندکان و جنایت زیر
دستان و دلیل کند بر جنک و خصومت و مطالبت مال غایب و اکر
سوال از بیمار بود جایش مبدل شود و هو اعلم و احکم

دلیل کند بر خسارة مال و زیان چهارپایان اکر سوال از قبل تزویج
بود نیکو باشد و نیز دلیل بود بر خصومت و خشم و غضب و چون مناظره
اکر سوال از غایب بود غم رسیده بود از دشمن که نزدیک بود چون دوستان

دلیل کند بر جمع شدن جماعت بر کارهای خیر و صلاح و عیش و تماشا اگر سوال از فروختن حیوان بود در و خیرها بود و غایب را مدد و منفعت از احوالها ضمیر را روز آدینه واقف شود

دلیل کند بر سفر و حرکة که دران فایده باشد و جمعیت ساختن از جهة خمر و عشق بازی زود میسر شود و قوت نفس بود و لهو و طرب و ولادت فرزند و غایب زود در رسد و نیز مرگ دشمنان بود

دلیل کند بر ترس و غم و اندوه از پادشاه و از اصحاب وی از سبب تهمت و نیز دلیلست بر زنا کردن با زنان لواطه و بیمار را بیم باشد از احوال ضمیر روز سه شنبه واقف شود

دلیل کند بر سفر و حرکت از جانب بزرگان در خرید و فروخت نیک باشد حیوان بدست اید و نیز دلیل بود بر عزة و جمع شدن با دوستان و ضایع و کم شده روز یکشنبه بدست اید و دلیل جنگ و مناظره و خصومت

دلیل کند بر نیکویی تزویج و قبض و خلاص یافتن زن حامله و صحت یافتن حمل بیمار و دلیل بود بر جنگ و خصومت و فراق میان دوستان و سفر را مکروه بود دلیلست بر دعای دشمن و ترس با بیت دیگر روز

دلیل کند بر غم و اندوه و فرو بستگی کارها و زیان مال از انواع ترس و خوف بیمار تولید چون بدی حال محبوس تا پنجاه روز بود بعد از شواهد بر بیع و خوف یافتن از احوالها روز شنبه امدن غایب با صحت نفس

دلیل کند بر عیش و غنا و عشرة ساختن و انچه امید دارد که برسد دلیل بود بر عروسی و ختنه و سوری و عمارة کردن و نزهت جامها و نیز دلیل بود بر خسارة مال سبب شخص زرد واقف بود از احوال روز دوشنبه

دلیل کند بر سفر و حرکة و قبض کردن مال و کشایش کار و کسب و نیکوی عاقبت و اگر سوال از بیمار باشد بیم بود و نیز دلیل بود بر امدن غایب و جمع شدن با جماعة دوستان از ضمیر خود روز شنبه واقف کردد

دلیل کند بر دلتنگی از سبب مراد و لذت اما میسر شود بیع و معامله و قبض کردن مال غایب و ضایع بدست آید خریدن غلام و کنیزک و کشایش کارها روز دوشنبه واقف شود

دلیل کند بر جمع شدن با غایب یا دوستی عزیز اگر سوال از ضایع و کریخته بود دشوار بدست اید بیمار دراز کشد در سفر مکر و هست اما با زنان اگر لواطه کند نیکست و تحمل کند

دلیل کند بر سفر و حرکة که دران سفر قبض کردن مال بود و وقوف بر احوالها روز آدینه بود ضایع شده بدست اید و نیز دلیل بود بر جنگ میان وی و شریکان اگر سوال از بیمار بود بیم بود و خوف و خطر ما شد

دلیل کند بر خسارة و تلف مال و زنا و لواطه و عشرة ساختن با زنان فاحشه اگر سوال از بیمار باشد یا زندانی خلاص یابد اما خسارة دشوار بدست آید شب یکشنبه واقف شود از حال ضمیر خود والله اعلم

دلیل کند بر نیکویی عاقبت و کشایش کار و کسب و قبض کردن مال و مبارکی سال بود و اگر سوال از غایب بود بسلامت باز اید کار بر نظام بود و دلیل بود بر نکاح مبارک و جمع شدن با دوستان و اصحاب

دلیل کند بر خیر و راحت و کشایش کارها و عیش و تماشا و دلخوشی انواع اگر سوال از طرف شغل و عمل باشد میسر شود و هر حاجت که خواهد زود بدست آید و روز یکشنبه از احوالهای ضمیر خود واقف شود

دلیل کند بر قبض مال و سفر و حرکت و یافتن مراد از انواع خیر و راحت و بشارة و چیزهای حیوانی که در دست آید غلام و کنیزک و ملبوسات زنان و بر نیکویی احوال سایل بود جدا

دلیل کند بر خسارة مال زنان و کنت و کوی و تلف کشتن بندکان و صحت یافتن بیمار خیر و راحت یافتن از قبل خداوندان و یاران و اصحاب قدیم باشد والله اعلم و احکم

دلیل کند بر خسارة و تلف مال و جنک و خصومت و خون ریختن
و آتش افتادن اگر اندک بود و اگر بسیار و اگر ج در خانهٔ پنجم بود دلیل
بود بر قبض کردن مال اگر سوال از سفر بود دران سفر خیر و راحة نباشد

دلیل کند بر جنک و خصومت لشکرها و سفرهای نا مبارک اگر سوال
از کریخته و چهارپای رمیده باشد دشخوار بدست اید دلیل بود بر دعوی
و مناظره در پیش حاکمان اما نکاح انیکست اگر حمره در خانهٔ هفتم ابدا بهم برنیاید نکنند

دلیل کند بر غم و اندوه از قبل قبض کردن مال و دعوی از قبل کسانی دیگر
بعول اهل فرنجه اگر سوال از قبض کردن مال بود دلیل بود بر ترس و
شدة نفس بحکم پادشاه اگر ج در خانهٔ پنجم بود روز شنبه واقف شود

دلیل کند بر قبض مال بضاعت از بهای حیوان اگر سوال از رنجور
باشد دراز کشد دلیل بود بر نکاح زن فاحشه و شرکة و سفر امد و رفت
و نفس در شده باشد و زندانی و بند دلیل بود والله اعلم و احکم

دلیل کند بر خیر و سلامت و خوبی و کشایش کار و نیکویی عاقبت اگر
سوال از سفر بود مبارک باشد و کریخته و کم شده بدست اید و انچه امید
دارد از طرف بزرگان برسد و دوست کام بود بهمه مرادها والله اعلم

دلیل کند بر خیر و سعادت و نیکویی عاقبت و مبارکی روز اگر سوال
از نکاح باشد دلیل بود بر مبارکی و کریخته و کم شده بدست اید
و کشایش و کسب حاجتی که بدوستان و بزرگان بود زود میسر شود

دلیل کند بر خیر و راحت و قبض مال و ضایع شده و کشایش کارهای
بسته و بامید رسیدن اگر سوال از بیع و شری بود نیک بود زن خواستن
و کار شرکت و همبازی و غایب را جمله نیکوست والله اعلم و احکم

دلیل کند بر خیر و راحت و خوبی و کشایش کارها و کسب بامید رسیدن
از هر انواع که باشد شرکة و انبازی و عروسی و زن خواستن را جمله
نیکوست و مانند اینها که کفتیم والله اعلم و احکم

دلیل کند بر جمعیت با زنان و قبض کردن مال و زیادتی املاک و
و هر چه بسپیدی زند بغذا را مزاج شوابد اگر سوال از بیمار باشد بیم
بود دلیل بود بر جمع شدن با غایب در سفر نیکویی ببیند انشا الله تعالی

دلیل کند بر خیر و سلامت خوبی و کشایش کار زیادتی املاک و عیش
و طرب ساختن با دوستان و رسیدن غایب بسلامت و قبض کردن
مال اگر سوال از شرکة و تزویج بود نیکوست و هر انچه درین معنی بود

دلیل بود بر سفر و حرکت و نقل از مقام بی اختیار و دلیل بود بر
جنک و دعوی کردن اگر سوال از ضایع و کریخته بود دشخوار بدست اید
رنجور را بیم مرک بود و زن حامله زود خلاص یابد از حمل خود

دلیل کند بر غم و اندوه از قبل زنان و مردان و زیان مال در سفر
دلیل بود بر جنک و خصومت و چون نکاح کردن با زنان فاحشه و دلیل
بود بر دل مشغول از قبل بیمار اگر طریق در خانهٔ چهارم بود از کارها روز دوشنبه

دلیل کند بر غم و اندوه و خسارة مال و کریختن بندکان و ضایع شدن
چهارپایان اگر سوال از خیر بود دلیل بود بر جنک و خصومت
و فراق میان دوستان و انچه بدین ماند و هو اعلم و احکم

دلیل کند بر سفر و حرکت بی فواید و غم و اندوه و فرو بستگی کار و کسب
اگر سوال از غایب بود کارش روا بود و دلیل بود بر کاد و مال مرک
بیمار اگر بدوستان حاجت دارد میسر شود ان شا الله تعالی

دلیل کند بر زن حامله با دختر بکر و باربسته و دلیل بود بر جنک و خصومة
و مناظره کردن و دلیل بود بر بیماری که از مرکش ترسند و دلیل بود
بر خرید و فروخت حیوان و مانند آن والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر خیر و خوبی و کشایش کار و کسب و قبض مال کردن و اگر سوال
از شرکة و زن خواستن بود نیکست و اگر غلام و کنیزک بود خرید بسال
نیک و خسارة و کم شده بدست اید و بعیش و تماشا با دوستان نیکوست

دلیل کند بر سفر و حرکت دریا و باغ و بوستان خریدن اگر سوال از بیمار بود بیم بود و دلیل بود بر جمعیت جستن با زنان و عروسی و خیشه سوری اگر سوال از غایب بود با دوستان بزودی رسد انشاالله تعالی

دلیل کند بر نامه و پیغام از پیش زنان با دوستان برسد و نیز دلیل بود بر قبض مال خریدن و کنیزک و حیوان و کشایش کار و کسب و خریدن مروارید و نقره و آنچه بدین مانند بود

دلیل کند بر زیادتی چهارپا و ملبوسات و اگر سوال از ضایع بود بدست آید و دلیل بود بر نامه و پیغام که برسد از غایب و دوستان و اگر سوال از بیمار بود دلیل بود بر درازی رنج و کفت و کوی با زنان و ترس پادشاه

دلیل کند بر غم و اندوه از قبل قبض کردن مال و سفر انیکوست از غایب و دوستان خبر و نامه برسد که دران شادی بود و نیز دلیل بود بر عشرت با زنان فاحشه و کشایش کار اگر سوال ز پادشاه بود روز پنجشنبه بمراد برسد

دلیل کند بر مال غایب که برسد از جانب دریا و اجماع با غایب و خریدن حیوانی که در دست ابدا آمار زود تلف شود تربیت زیردستان و نکاح دعوی مناظره را ببند بیده است و با جماعه دوستان جمع شود والله اعلم

دلیل کند بر سفر و حرکت نقل از جای بجای دلیل بود بر کریختن بندکان و ضایع شدن چهارپایان اگر سوال از حال بیمار باشد بیم بود اما غایب زود آید و زن حامله فرزند نرینه آرد والله اعلم واحکم

دلیل کند بر جمع شدن مال و میراث یا مال بضاعت و دلیل بود بر جنگ و خصومت و دعوی و مناظره اگر سوال از عیش بود زود بینه شود و از احوالها که باشد روز سه شنبه بمراد خود رسد

دلیل کند بر سفر و حرکت و کفت و کوی از قبل مال و دلیل بود بر نکاح دختر بکر و دران خیر و راحت باشد دلیل بود بر کشایش کارها و اکر درخانهٔ سوم بود از احوال روز چهارشنبه واقف شود تا دانی

دلیل کند بر خیر و خوبی و کشایش کار و کسب و نیکویی عاقبت دلیل بود بر عیش و تماشا و عروسی و جمع شدن با زنان و خیر و راحت دوستان و دلیل بود بر نکاح بر فایده و سفری که محمود العواقب بود

دلیل کند بر نامه و خبر دوستان در سفر بر فایده و اگر سوال از تزویج بود بینه شود و ضایع و کم شده دشوار بدست آید و کشایش کار و کسب و مال جمع کردن بود

دلیل کند بر زنا و فساد بر زنان و امردان و اگر سوال از زن حامله بود نرینه زاید و بیم بود بیمار را و دلیل بود بر بستگی کار و کسب اگر سوال از خریدن و فروختن بود به بود والله اعلم واحکم

دلیل کند بر قبض مال و عشق با زنان فاحشه و دلیل بود بر کریختن بندکان و زیردستان و کفت و کوی میان دوستان و اگر سوال از سفر باشد اختیار کلی بود و اگر نقی الخد در خانهٔ هفتم بود روز دوشنبه بمراد رسد

دلیل کند بر کشایش کار و کسب و بر نیکویی عاقبت خیر و راحت از قبل بزرکان و رسیدن نیکویی حال مسافر و ظفر یافتن بر جماعت دوستان و دشمنان و اگر سوال از قبل احبا حاجت خواهد زود میسر شود

دلیل کند بر خسارت مال و خیر و راحت از طرف جماعه بزرکان و دعوی و مناظره پیش پادشاه و اجماع جستن با غایب و این شکل بعضی نیکست و بعضی نه برحسب شواهد رمل

دلیل کند بر خیر و خوبی و کشایش کار و قبض مال معامله کردن دلیل بود بر عیش و تماشا با دوستان اگر سوال از سفر و تجارت بودن و زن خواستن و شرکت و آنچه بدان مانند بود

دلیل کند بر قبض مال و نیکویی عاقبت و زیادتی چهارپایان و رسیدن غایب و خوشدل از قبل پادشاه و یافتن مراد بعد از هفت روز و جمع شدن با زنان و وقوف یافتن بر احوالها و این باب مطلقست بر قبض مال

دلیل بود بر قبض مال وجمع شدن با زنان ونیز دلیل بود بر عشرت ورفعت ومعاملهٔ با فایده وخرید وفروخت کردن اگر سوال از طرف تزویج وشرکت بود وپیوستن با دوستان عزیز وباران موافق

دلیل کند بر سفر وحرکت وبیع وشری کردن نیز علم بیرون بردن وجمع شدن لشکرها وقبض کردن مالها وزیادتی املاک ومشغول بودن بعشرة وتنعم با دوستان عزیز وباران اهل وجنس موافق

دلیل کند بر سفر وحرکت وجمع شدن با غایب اگر سوال از نکاح وشرکت بود احتراز بهتر ودلیل بود بر جنگ وخصومت ودعوی ومناظره وزیان مال غم واندوه با جنس یا رنجوری ومرضی که رسد

دلیل کند بر خسارت مال وجاه وحرمت افتادن از مرتبت بلندی وفرو بستگی کار وکسب وغم واندوه رسیدن از مردم بد اصل اما خریدن غلام وکنیزک وچهارپایان نیک بود از ضایع بعضی بدست آید

دلیل کند بر سعادت وسلامت وگشایش کارها ودلیل بود بر دعوی ومناظرهٔ چیزها وضایع بدانچه امید دارد برسد جمعیت بودن با زنان ودوستان وتحصیل مال بضاعت وتجارت ومانندان والله اعلم

دلیل کند بر سفر وحرکت از جای بجای اگر سوال از خسارت یا از دزدیده باشد بدست آید وزندانی وزن حامله زود خلاص یابد ودلیل بود بر رسیدن غایب با دوستان عزیز

دلیل کند بر سفر وحرکة وخریدن قماشات زنان ودلیل بود بر نکاح دختر بکر وآبستن نرینه زاید اگر سوال از غایب بود زود آید ودلیل بود بر قبض کردن زر وسیم از طرف بعضی بزرگان واشراف دول

دلیل کند بر خسارة مال وگریختن زیردستان اما جمع شدن با زنان وعشرة وتماشا کردن نیکست غایب زود آید ودلیل بود بر سفر از قبل دیگران قصد دشمن وبیمار را بیم بود اگر [illegible] درخانهٔ چهارم بود

دلیل کند بر خیر وخوبی وگشایش کارها از هر نوع که باشد اگر سوال از سفر بود نیکست معامله وشرکة وزن خواستن را این جمله مبارک بیمار را بیم بود از مرض خود والله اعلم واحکم

دلیل کند بر قبض مال ورزق حلال که برسد ونیکوبی کار وکسب وسلامتی نفس ودلیل بود بر عیش وتماشا وعشق بازی مقصود حاصل شدن وخبر ونامه رسیدن بغایب پیوستن بمبارکی وطالع نیک

دلیل کند بر غم واندوه از قبل زنان ومبشرات ایشان ونیز دلیل بود بر خسارت مال اما بعضی بدست آید اگر سوال از نکاح وشرکة بود صاحب ضمیر را از قبل بزرگان واکابر دول

دلیل کند بر سفر وحرکة وگشایش کار وکسب وبمقصود وبمراد رسیدن از جانب معشوقه اما بیمار ومحبوس را بد بود ودشوار اگر سوال از قبل غایب بود بسلامت باشد وزود اتصال بود

دلیل کند بر غم واندوه که برسد وفرو بستگی کارها ودلتنگی بود بر دعوی ومناظره اگر سوال از غایب بود دلیل بود بر تشویش کار وخریدن کنیزک وچهارپا وورده بود اگر زن خواهد میانه بود اگر عقله درخانهٔ پنجم بود

دلیل کند بر سفر وحرکت ونقل از جای بجای اگر سوال از قبل محبوس باشد خلاص یابد اما رنجور دراز کشد واگر سوال از قبل حامله باشد خریدن بهتر وجمع شدن با غایب وایمنی یافتن از خوف اگر [illegible] درخانهٔ ششم بود

دلیل کند بر سلامتی نفس وگشایش کار وکسب ودلخوشی از جانب برادران ودلیل بود بر خسارت مال اما بعضی بدست آید واگر سوال از بیمار باشد زود صحت یابد از مرض وخوف ان شاء الله تعالی

دلیل کند بر سفر وحرکة وغم واندوه نامرادی از جانب دوستان اگر سوال از طرف رنجور باشد بیم بود زن خواستن را نیکو بود اگر قبض الخارج درخانهٔ ششم بود شب یکشنبه احوالها معلوم شود وخصومت وغم واندوه دلیل بود

دلیل کند بر خسارت و زیان مال و غم و اندوه و فروبستگی کار و کسب
و جنگ و خصومت و هزیمت لشکرها و نقصان چهارپا و سوختن اندام چون
جو دله در خانهٔ سوم بود رنج رنجور دراز کشد

دلیل کند بر سفر و حرکت و نقل با گواره اگر ثابته در خانهٔ پنجم بود دلیل
کند بر چیزهای بدکه رسد و غایب و سوختن ملبوسات و گریختن زیر
دستان اگر جماعه در خانهٔ ششم بود از خوف و خطر ایمن بود در شب شنبه واقف شود

دلیل کند بر غم و اندوه و خسارهٔ مال و زیان حیوان و دلیل بود بر فرو
بستگی و پریشانی از قبل زنان و بندگان و ضایع اگر طریق در خانهٔ چهارم
بود از احوال ضمیر روز دوشنبه واقف شود

دلیل کند بر سفر و حرکت و خسارهٔ مال و زیان از حیوان و دلیلست
بر جنگ و خصومت و فراق میان دوستان و برادران و این باب
بر جمله احوالها مذمومست پیدا شدن دشمنی که نزدیک بود

دلیل کند بر حرکت و سفر و قبض مال و گشایش کار و کسب اگر سوال
از زن خواستن بود مبارک بود و دلیل باشد بر دعوی و مناظره پیش
جماعهٔ بزرگان رفتن بحاجت و گریختن بندگان و بیع حیوان و مانند

دلیل کند بر جمعیت یافتن با غایب و روزی بسرای شرع و
مخالطت اهل علم و ادب آموختن و هندسه و ثبات کارها و تحصیل
مال و اجاع با زنان مفسده بد بود خیانت زیردستان در مال

دلیل کند بر سفر مکروه و خسارهٔ مال و ضایع شدن چهارپا و گریختن
زیردستان اگر سوال از بیماری باشد بیم بود دلیل بود بر ناسازکاری
میان دوستان و برادران و جنگ و خون ریختن میان شریکان

دلیل کند بر جنگ و خصومت و شر و غم و اندوه و خون ریختن و نیز
دلیل بود بر فرقت میان دوستان و زنان و شریکان و فروبستگی کارها
و دل مشغول از انواعی که برسد از شحنه و غایب و مانندان والله اعلم

دلیل کند بر سفر و حرکت و نقل از جای بجایی و خیر و احتراز
قبل پادشاه و اصحاب وی حرمت میراث قبض کردن مال و
گشایش کار و کسب اگر نصرة الخارج در خانهٔ اول بود و پنجم روز یکشنبه بمراد رسد

دلیل کند بر خیر و سعادت و گشایش کار و کسب ضایع شده بدست آمدن
نباشد اگر سوال از زنان بود شادمان شود اگر سوال از بیمار یا زندانی
باشد بعد از مشقت صحت کلی یابد و بهمه احوال نیکوست

دلیل کند بر زیادتی چهارپا و غلام و کنیزک و معاشرة کردن با دوستان
و دست در کار بزرگان زدن و دلیل بود بر گفت و گوی از قبل
زنان اما سفر مبارک بود و دلیل بود بر مال و سفر حجاز یا رکب اشتر

دلیل کند بر عیش و تماشا و عشرة ساختن با معشوقه و گشایش کار و کسب و
آمدن غایب و سفر مبارک و دلیل بود بر دعوی و مناظره از قبل قرض
کردن مال خصومت با جماعهٔ شریکان و زنان بیمار را بدست تا مدت بیست روز

دلیل کند بر تحصیل مال و میراث و غم و اندوه از قبل زنان و پریشانی خاطر
از قبل بیمار و زندانی با کسی گریخته بود اگر سوال از قبل سفر باشد مکروه باشد
و پیدا شدن دشمن که نزدیک بود چون فرح در خانهٔ هفتم بود شب شنبه واقف

دلیل کند بر جمعیت یاران خوش و یافتن از ایشان مراد لذت اگر سوال بود
از جاه دشوار بدست آید سفر را بدست اما غایب بسلامت باشد با شریکان
خصومة بود چون قبض الداخل در خانهٔ اول بود شب یکشنبه واقف شود

دلیل کند بر قبض مال غایب با جابت بیع چیزهای حیوانی بشرکت و زن
خواستن این جمله را نیکست اگر سوال از بیمار بود یا زن حامله در خوف
بود و بیم دلیل بود بر بادهای بسته و سفر دریا والله اعلم

دلیل کند بر دلخوشی از زنان و رزق حلال که برسد اگر سوال از شغل باشد
میسر شود اگر سوال از کار و کسب باشد بگشاید و غایب بسلامة بود و
سفر را مکروهست مگر در پیش رود والله اعلم و احکم

دلیل کند بر سلامتی و سعادت و کشایش کارها و نیکویی احوال خیر و راحة
از پادشاه و اصحاب وی دلیل بود بر دعوی و مناظره و حیوانی که در دست
اید جمع بسیار بسبب مال پادشاه اگر جماعة در خانهٔ سیوم بود روز چهارشنبه واقف

دلیل کند بر سفر و حرکت بزرکی و مرتبت یافتن و قبض مال کردن از
پادشاه اگر سوال از خرید و فروخت بود نیکو بود و نیز دلیل بود بر زر و سیم
و جواهر هرچه ببرجی کراید و زردی اگر جماعة در خانهٔ اول بود روز یکشنبه مبشر شود

دلیل کند بر سفر و حرکت با جماعة بزرکان و فایده یافتن و کفت و کوی
یاران بسبب قبض مال اگر سوال از سکه بود زن خواستن هردو مذموم نیست
و دلیل بود بر مال زنان و شریکان و که برسد مر سایل را

دلیل کند بر سعادت و کشایش کار و خیر و راحت و مکسب از طرف
بزرکان و زن خواستن و عشق بازی کردن اگر سوال از زیان مال بود دشوار
بدست اید و بیمار را صحت بود اگر اجتماع در خانهٔ سیم بود چهارشنبه بمراد رسد

دلیل کند بر زیان طلب کردن چیزهای حیوانی که در دست اید و شادی
که برسد از قبل پادشاه یا ملکی که در میان دو کس باشد دعوی از سبب ان
سعی دلیل بود بر خریدن چهارپا و غلام و کنیزک و قبض مال کردن و نکاح را

دلیل کند بر خیر و سعادت و خبرنامه که از قبل غایب رسد و علم و ادب آموختن
دلیل بود بر سفر و حرکت از جانب پادشاه و حاجت خواستن و زن خواستن
را نیکست و رنجور صحت یابد اگر ... در خانهٔ اول بود یکشنبه واقف شود

دلیل کند بر بیرون امدن از غم و اندوه و اگر فرح در خانهٔ پنجم بود یا در خانهٔ هفتم
دلیل بود بر فروبستگی کار خسارة مال ضایع شدن حاجتها از انواع که باشد
بیم ترس از قبل پادشاه روز آدینه بعد از ان ایمن بود

دلیل کند بر منفعت که برسد از قبل بزرکان یافتن و مراد از ایشان اگر ...
در خانهٔ پنجم بود روز شنبه بمراد خود رسد از هر انواعی که باشد و با امید رسیدن
از دوستان اگر سوال از غایب دوستان بود بمراد خود رسد والله اعلم

دلیل کند بر سلامتی و مراد دل یافتن بعد از سختی و خوف نیز دلیل کند
بر کشایش کار و کسب و خیر و راحت یافتن و مرتبت از قبل بزرکان
اگر سوال از سفر بود نیکست و دلیلست بر جمع شدن با غایبی

دلیل کند بر مقصود و مراد یافتن از پادشاه و اصحاب وی و ایمن شدن
از غمها و آنچه بدو امید دارد برسد و اگر سوال از ضایع بود برسند و کر نجبه
باز جویند و نکاح را مبارک بود و دلیل بر سفر و دعوی پیش حاکمانست

دلیل کند بر عیش و تماشا و شادی و کشایش کار و کسب و خبرنامه رسیدن
از غایب قبض کردن مال و بمقصود و مراد رسیدن و بکام و مراد دل
یافتن بهمهٔ انواع و الوان

دلیل کند بر مراد و نیکویی مال دوستان یا زن معشوقه و قبض کردن
مال و ظفر یافتن بر دشمن اگر سوال از زن حامله بود نرینه زاید اما بیمار را
بیم بود و دشمن پیدا شود بعد از مدت یازده روز

دلیل کند بر سعادت مرتبت بزرکی یافتن و کشایش کار و کسب و ظفر
مراد و کام دل یافتن و دلیل بود بر سعادت و حرکت و قبض کردن مال
بیمار را بیم باشد ضایع بدست اید اگر بیاض در خانهٔ چهارم بود پنجشنبه بمراد رسد

دلیل کند بر نیکویی جاه و مرتبت یافتن از پادشاه اگر ثابتة در خانهٔ هشتم
بود شب شنبه واقف شود از ضمیر و از خوف ایمن بود امیدی که دارد
بدان برسد اگر سوال از غایب بود یا از زن خواستن مبارک بود اما خسارة چهارپایان

دلیل کند بر مقصود و مرادی که برسد از قبل بزرکان یا پادشاه و سفر
مبارک بود از جانب ایشان و دلیل بود بر سلامتی غایب و کشایش کار
و کسب و سختی کشیدن زن حامله اگر ... در خانهٔ ششم بود از ضمیر روز پنجشنبه واقف بود

دلیل کند بر سفر و حرکة پیش پادشاه و دلیل بود بر خیر و خوبی و فایدهٔ از
چهارپایان بزرگ و عیش و طرب بمقصود رسیدن و کام دل یافتن از دوستان
و نکاح و شرکة را نیکوست اما ضایع دشوار بدست اید و دزد دیده هم

دلیل کند بر عزّ و مرتبت و کشایش کار و کسب و راحت از طرف بزرکان و اکر سوال از محبوس بود و حامله خلاص یابند و سفر و حرکت از قبل مال اکر سوال از طرف بادشاه بود راحت یابد و در سفر منفعت باشد

دلیل کند بر سلامتی نفس و کشایش کارها و تحصیل مال زنان کردن و بیع شری رانیکست و دلیل بود بر خسارت آن که طریق ملاک کننده است لجبان اکرچه سعیدست امّا جاء نحس است

دلیل کند بر شر و فتنه و خسارة حیوان و از مرتبت افتادن و دزد بستکی در همه کارها و احوال و دلیل بود بر غم و اندوه از جهت بیمار و دیکر آن که تعلّق بدان دارد

دلیل کند بر درد دیده و تلف و خسارت مال و غم و اندوه و فرو بستکی کسب و افتادن از چهارپا و بدی حال مسافر و دلیل بود بر جنک و خصومت سفر را نامبارکست و بدی حال زیردستان

دلیل کند بر سفر و وقوف یافتن باحوالها بصورة ضمیر تعلّق دارد دوشنبه واقف شود بر عتاب دوستان و خیر و سعادت و قبض مال غایب اکر سوال از قبل تزویج بود دلیل کند بر جنک و فراق دوستان

دلیل کند بر خسارت مال و زیان از انواع غم و اندوه و فرو بستکی کارها سفر را بدست اکر سوال از غایب بود دوستان بهمدیکر زود رسند از صورت ضمیر معلوم شود و نکاح رانیکست و خلاص محبوس

دلیل کند بر خیر و خوبی و سلامتی نفس رسیدن مسافر بسلامت بود دلیل بود بر تلف مال از قبل زنان مقصود و مراد حاصل کردن و دلخوشی از جانب دوستان و کشایش کار و کسب و فراق میان زن و شوهر باشد

دلیل کند بر سفر و حرکت و خیر و راحت از قبل بادشاه و دلیل بود بر تزویج مبارک باری جمله اکر سوال از زن حامله بود نرینه زاید و دلیل بود بر دلخوشی دوستان و برادران حیوانی که در دست آید و دلیل بود دشمنی از دو تن ...

دلیل کند بر مردم اولا یا چون حرامی و زیان مال و دزد و افتادن از جاه و مرتبت از انواع مانع شدن از سفر و حرکت و دلیل بود بر جنک و خصومت و دعوی و مناظره بی سببی اکر سوال از غایبی بود با یمنی

دلیل کند بر بکارت بردن از حرام و خون از اعضا آوردن و نیز دلیل کند بر خسارة مال زنان و کریختن بندکان اکر سوال از سفر و حرکت بود هیچ خیر نباشد و نیز دلیل بود بر دشمنی که پیدا شود از نزدیکان ضمیر یا مرد

دلیل بود بر جماعتی غایب و رنجوری و مناظره کنند و نیز دلیل بود بر رسیدن غایب و سفر کردن از جانب دریا و بر خسارة حیوان و دلیل بود بر جنک و خصومت و زیانها که ببیند از جهت زنان

دلیل کند بر کشایش کار و کسب در بازارها و خلاط کردن با عوام النّاس دلیل بود بر فراق میان دوستان و راحت یافتن از طرف بزرکان

دلیل کند بر خیر و خوبی و کشایش کار و کسب و قبض کردن مال و ایمنی و دلیل بود بر سفر و حرکت که دران خیر باشد و دلیل بود بمقصود و مراد برسد و کام دل یافتن از دوستان و بر نیکوی احوال فرزند

دلیل کند بر خیر و راحت از زنان و دوستان و رزق حلال که برسد اکر سوال از شرکت و تزویج باشد مبارک بود زندانی خلاص یابد و اکر سوال از غایب بود برسد امّا در راه بغم رسیده باشد

دلیل کند بر دلتنکی و بیمار یا زن حامله یا محبوس و چیزهای مجوّف چون صندوق و تابوت و ماندان و قتل امّا بیمار را بیم بود اکر سوال از خریدن حیوان باشد که فایده بود و قبض مال بود اکر عقله در دوازدهم روز شنبه

دلیل کند بر جمع شدن با زنان و معاشرت کردن و رسیدن غایب یا دوستی عزیز و دلیل بود بر جنک و خصومت از سبب قبض کردن مال امّا سفر را مکروه باشد اکر اجتماع در دوم بود روز چهارشنبه بر ضمیر وقوف یابد

دلیل کند بر جمله جماعت چون لشکرها و قومها و جایگاه درختان و عزیمت برحسب شواهد چو سر خانها و جمع شدن با دوستان و عشرت کردن و امیختگی با این طایفه والله اعلم و احکم

دلیل کند بر گشایش کارها و راحت از قبل بزرگان موضع مسجد و مدرسها و خانقاه و مجلس شرع جماعتی اهل صلاح این شکل چو دله دارد از جوهر و زر و سیم وانچه بدین مانند بود

دلیل کند بر غم و اندوه و خسارة حیوان و مال رسیدن احوال دزد بستگی کار و کسب و خصومت جماعت طراران و مفسدان و بند و زندان و خیانت مدخل بود درین میانه

دلیل کند بر اجماع میان دو شخص که در یک جامه خواب باشند اگر سوال از جهت بیمار بود بیم هلاکت بود و دلیل بود بس معاشرت کردن با جماعة دوستان و یاران و اصحاب

دلیل کند بر خیر و راحت از طرف بزرگان یافتن و مراد از قبل بادشاه و سفر کردن با بندگان و نیز دلیل بود بر دو بادشاه که میان ایشان خصومت بود امّا عاقبت کار بصلاح و سعادت انجامد

دلیل کند بر دور رمان خریدن حیوان امّا قدری ترسناک باشد و دلیل بود بر سفر و حرکت و خیر و راحت یافتن از طرف بزرگان اجتماع با دوستان و عشرة کردن با غایب و این صورت جهار پا پانست

دلیل کند بر خیر و خوبی و عمارت املاک و روزی حلال که برسد و صاحب طالع را عیش و طرب با زنان و دلیل بود بر سفر دریا که دران خیر باشد و خبر پیغام رسیدن از دوستان و یاران و اصحاب

دلیل کند بر غم و اندوه و جنگ و خصومت و قتل و راه زدن و اتش در افتادن و جمع شدن بر تعزیت و سفری که دران خیر نباشد امّا جمعیت با زنان فاحشه و لواطه را نیکوست والله اعلم بالصواب

دلیل کند بر مراد سایل از طرف امردان و زنان مفسده و فاحشه که دران خیر نباشد و نیز دلیل بود بر جنگها و فتنها که در میان ایشان بود حرامی و دزد و مانند آن والله اعلم و احکم

دلیل کند بر فرح و شادی و خیر و راحت اگر بسیار شود بس دلیل بر جنگ و فتنه بود جون که او داغ گواهی دهد و دلیل بود بر مردمان بد اصل و شرار و فتنه جوی

دلیل کند بر گشایش کارها و بر نیکویی عاقبت و جمع شدن با زنان و دلیل بود بر رایت بادشاه و رفتن بعشق و عیش و یاری و بیع و شری مشغول بودن

دلیل کند بر نقل و حرکت و سفر کردن و رسیدن غایب و دلیل بود بر دعوی و مناظرهٔ بوالعجب و زنان عجوبه و مانند آن والله اعلم و احکم

دلیل بود بر سفرهای نامبارک و غم و اندوه و خسارت مال و جنگ و خصومت و هزیمت لشکرها و خرابی املال الا که سفر حجاز را مبارک و میمون باشد والله اعلم

دلیل کند بر جمع زنان بر سر بیمار و نیز دلیل بود بر رزق که برسد و نکاح دختر بکر و حوایج از قبل بادشاه و جماعت اکابر و اشراف که میسر گردد انشاالله تعالی

دلیل کند بر قبض مال و نکاح مبارک و خیر و سعادت که دران ماه رسد اگر سوال از قبل بیمار بود دشوار بود عاقبت کار بسلامت باشد و اگر بسیار شود هیچ خیر درو نباشد

دلیل کند بر جنگ و خصومت و خسارت مال امّا حامله و زندانی را نیکو بود اگر سوال از سفر بود دران سفر یاران بسیار بود والله اعلم و احکم

دلیل کند بر قبض مال بضاعت جون بهای حیوان و غلام و کنیزک و دلیل بود بر کشایش کار و کسب و علم آموختن و فروبستکی کار غایب اکر سوال از بیمار بود دلیل بود بر بیم و نیز در سفر دو رخیر نباشد بعد از ده روز

دلیل بود بر سفر و حرکت و خسارت مال و کریختن بندکان و دلیل بود بر سلامتی نفس و خبر نامه رسیدن از غایب و دوستان دعوی مناظره دلیل بود بر خصومت با جماعة زنان و شریکان و ایمن شدن از خوف

دلیل کند بر رزق و روزی حلال که برسد از مکاتب و کار خریدن حیوان و خیر فایده رسیدن و قبض مال کردن و جمع شدن با دوستان و تحصیل مال و شرکت و تزویج و خیر و فایده نیک اکر جماعة در چهارم بود چهارشنبه واقف

دلیل بود بر سفر و حرکت و فایده و راحت از خریدن حیوان و شرکت را و معامله و تزویج نیکست و مالی که بدست از سبب شغل یار راحت که از قبل ما در رسد اکر قبض الداخل در خانهٔ اول بود روز یکشنبه از ضمیر واقف شود

دلیل کند بر شرکت و زن خواستن و نامه رسیدن و خیر و راحت از زنان و کشایش کار و کسب و عشق بازی کردن غایب بسلامت بود نامه و خبر رسیدن و فرح و شادی و عروسی کردن بعد از چهل و پنج روز باز نان

دلیل کند بر همه جمعیت و یا خود بر پادشاه رفتن اکر سوال از سفر بود مبارک باشد زن خواستن و شرکه کردن دلیل بود خاصه حیوانی که در دست اید بخریدن و نامه رسیدن مر بیمار را و رنجور را

دلیل کند بر نیکوی عاقبت کار خیر و راحت از قبل مردم بزرک و حاجت خواستن دلیل بود بر قبض مال و کشایش کار و کسب نیکو سفر و صره و بار بسته که در دست اید و اجماع با غایب و زنان لطاف

دلیل کند بر خیر و راحت از طرف بزرکان و امید از پادشاه و دوستی کردن با ایشان بمقصود رسیدن از هر نوع که باشد و کام دل یافتن اکر سوال از پادشاه بود و زن خواستن و شرکه و خریدن حیوان نیکو بود

دلیل کند بر عز و رفعت جاه از قبل بندکان و مراد یافتن از قبل زنان و دوستان شریف نفس قبض مال و منفعت از پادشاه آمدن غایب رسیدن نامه اکر سوال از سفر بود مبارک بود بیمار را تا ده روز بیم بود

دلیل کند بر قبض مال زبان باره از پادشاه ولایت و چهارپا و غلام و کنیزک و عیش تماشا با دوست و ظفر یافتن بر زیردستان و کشایش کار و کسب سفر مبارک اجماع افتادن با جماعة زنان حضور قاضی اکر بیاض در عاشر بود

دلیل کند بر فروبستکی کارها و غم و اندوه و ضایع شدن چهارپا و خلاص مال و زن حامله و دلیل بود بر نکاح دختر بکر سفر غایب را مکروه است دلیل بود بر جنک میان دوستان اکر حمره در سفتم بود سه شنبه واقف شود

دلیل کند بر ثبات کارها در همه احوال و عز و مرتبت و رفعت یافتن از بزرکان و خلاص زن حامله بیمار و زندانی را بد بود از اعضای نشان چون رود دلیل بود بر جنک میان دوستان اکر انکیس در پنجم رود در روز شنبه

دلیل کند بر سفر و حرکت و خیر و راحت از خرید و فروخت و معاملات کردن و نیکویی کار و کسب و خلاص یافتن از همه غمها و شادی کردن از طرف بزرکان اکر سوال از غایب بود دلیل بر خیر و راحت و اجتماع یافتن با دوستان

دلیل کند بر کشایش کارها و نیکویی تجارت خریدن حیوانی زیادتی و معاش خوش دل از جانب زنان اکر سوال از ضایع بود دشوار باشد اما عاقبت کار نیکو بود از انچه می ترسد ایمن شود

دلیل کند بر خسارت مال و دلتنکی و ترسل با عاقبت خیر باشد و هر امیدی که به دوستان دارد دشوار بدست اید مکر جمعیت با زنان فاحشه زنا و لواطه که زود میسر شود

دلیل کند بر سفر و حرکت و غم و اندوه و زیان مال و دلتنکی و حیوانی که بدست اید و دلیل بود بر استقامت کارها از جانب پادشاه اکر سوال این باشد دلیل بر غم و اندوه و جنک بر بدی این صورة نحس است در همه کارها

دلیل کند بر زیان مال که هرگز بدست نیاید و دلیل بود بر عیش و تماشا با معشوقه و بار نهادنی زن حامله وصحت بیمار در سفر وراحت بود و در قربت بیع نفعی نباشد شرکت وتزویج را نیکوست

دلیل کند بر سفر وحرکت وخسارت مال اما بعضی بدست اید و دلیل بود بر تلف کاری وبیم شریکان وخصومت و داوری کردن فراق میان دوستان وکشایش کارها ومشغول بودن وشادی کردن

دلیل کند بر سفر وکفت وکوی با هم شریکان از قبل مال اما بدست اید بیمار بعد از خوف صحت کلی یابد و دلیل بود بر کشایش کار کسب اگر سوال از غایب بود دراز کشد و بر سلامتی نفس دلیل بود

دلیل کند بر قبض کردن مال ونیکوی کار وکسب وسلامتی نفس و عیش وطرب کردن با زنان وشریکان و دلیل بود بر نظام کار و بیمار راحت شود بعد از مشقة ورنج وصداع و زحمت

دلیل کند بر بیع چیزهای مختلف از هر نوع دران منفعت یابد انچه امید دارد برسد اگر سوال از ضایع باشد بدست اید و دلیل بود بر کشایش کارها خیر وسفر وراحت از طرف بزرکان اگر قایمه در خانه دوم بود روز آدینه میلی

دلیل کند بر خریدن زمین ومشغول بودن بعمارت وحیوانی که در دست آید اموختن علم وادب وتحصیل مراد دوستان اگر سوال از خسارت بود باز یابد دلیل بود بر نیکوی کارها وصحت بیمار وخلاص زندانی را

دلیل کند بر سفر وحرکت جاه مبدل کردن ضایع شدن چیزهای چند میان احبا و دوستان اگر سوال از قبل غایب بود بزودی رسد بیمار را بیم بود بر دشمنان ظفر باشد چون نصرت الخارج در خانهٔ اول بود

دلیل کند بر خسارة مال وزیان انواع ترس وبیم از قبل بزرکان کریختن زیردستان اگر سوال از غایب بود دلیل بود بر جمعیت دوستان و اتفاق وعیش وتماشا وکفت وکوی وسبب مال اگر اجتماع در سوم بود روز چهارشنبه

دلیل کند بر سعادت وکشایش کار وظفر یافتن بر دشمن ومراد دل یافتن از انواع بیمار را صحت اگر سوال از غایب بود با دوستی زود بهم رسند دلیل بود بر بنا وعمارت واباداني

دلیل کند بر سفر وحرکت وکشایش کار وجمعیت یافتن خلاص بیمار ومحبوس حامله دلیل بود بر فرح از همه غمها وخریدن حیوان وقماش که دران منفعت باشد ورسیدن غایب بسلامت وبازامدن ضایع

دلیل کند بر تلف مال وترس تهمت وغم واندوه وخسارة چیزهای حیوانی وخیانت دوستان وخصومت شریکان وعتاب دوستان اما عاقبت خیر باشد وبطلان سفر وزنا ولواطه

دلیل کند بر بدی حال مسافر وسرکردانی بودن در سفر وبطلان کارها فسادکردن با دوستان غم واندوه افتادن از جاه وفروبستگی کارها اگر سوال از غایب بود کارش بی نظام بود وبیمار راحت یابد

دلیل کند بر خیر وراحت از زنان ودوستان بیع چیزهای حیوانی ونیکوی کار وکسب وشرکة وبدانچه امید دارد برسد دلیل بود بر نظام از غایب ودوستان اگر سوال از سفر باشد بسند بیده است واین صفت زنان نیست

دلیل کند بر زن آبستن وزیادتی حیوانی اگر سوال از بیمار بود صحت یابد دلیل بود بر خلاف یافتن دوستان سبب مال اگر سوال از سفر دریا بود مبارک بود شرکت ومعامله وزن خواستن را نیکست اگر زایچه در سوم بود روز پنجشنبه

دلیل کند بر غم واندوه از مرتبت افتادن وخسارت مال وفروبستگی کار و دلیل بود بر جنگ وخصومت با مردم بد اصل از قبل زنان غلام و کنیزک اگر سوال از سفر بود مذموم است اما میان دوستان فرقت افتد

دلیل کند بر خسارت مال وچیزهای حیوانی وغم واندوه وفروبستگی کار وخیانت کار زیردستان وخصومت اگر سوال از بیمار یا حامله بود دشوار باشد بیماری وزیردستان را زیانی مال افتد والله اعلم واحکم

دلیل کند بر صلح کردن میان مردمان و قربت با جماعت بزرگان
وعیش و طرب با زنان فاحشه بیع و شری و خلاص یافتن بیمار گشایش کار
کسب امدن سفر در پیش مکروه اگر فرح در سوم بود دلیل بر تهمت بود

دلیل کند بر سلامت و سعادت نفس اجماع یافتن با زنان و دوستان
دلیل بود بر سفر و حرکت از قبل حیوانی که در دست اید خصومت
با شریکان زنان دعوی مناظره کردن از قتل

دلیل کند بر بیع و شرکت و شرا و تزویج را نیکوست و نیز دلیل
بود بر چیزهای ضایع اما بدست اگر سوال از غایب بود دلیل بود بر
اجماع با دوستان یا با خویشان و مانند آن

دلیل کند بر پیش بادشاه و بزرگان رفتن و خیر و راحت از ایشان یافتن
اگر سوال از قبل ضایع بود نیکست اگر انکیس در خانهٔ پنجم بود روز دوشنبه
از ضمیر خود واقف شود نیز چهار پایان در دست اید

دلیل کند بر قربت پیش جماعت اکابر و دلمشغولی از جهت مال
و مرتبت بزرگی طلب کردن و دلیل بود بر دعوی و مناظره و ترس
و بیم از برای شغل اگر سوال از جهت بیمار بود یا زندانی خلاص یابد سوی جانب قبله

دلیل کند بر سفر و تلف مال غایب و زیردستان و اجماع با غایب و کام
دل یافتن از طرف زنان و خسارت مال حیوان یافتن اخبارها بیماری
غایب و انچه تلف شده باشد دشوار بدست اید اگر ... در پنجم بود پنجشنبه واقف

دلیل کند بر سفر و رسیدن غایب و خریدن حیوان و چیزهای سفید از
هر نوع که باشد رسیدن نامه و پیغام و کار و کسب پیش بزرگان رفتن
عشرت و تزویج را نیکوست اگر بیاض در چهارم بود دوشنبه بمراد خود رسد

دلیل کند بر خون که از اعضا برود و هرچه سرخی گراید و دلیل بود بر
زن حامله و خسارت مال اگر سوال از غایب بود نامه و پیغام دوست
برسد از طرف بزرگان خیر و راحت بیند و قصد دشمن در مال باشد

دلیل کند بر جمع شدن مال و دوستان و عشرت ساختن با یکدیگر و گشایش
کار در بازارها در معامله خریدن چهارپا و غلام و کنیزک و دلیل بود بر
تحصیل مال و نیکویی شرکت و زن خواستن اگر جماعة در سوم بود چهارشنبه واقف

دلیل کند بر جمع شدن دوستان و جمعیت با ایشان و زنان رسیدن غایب
و نیکویی کار و معامله و بکام دل رسیدن و نیز دلیل بود بر دعوی کردن از
قبل زنان اگر سوال از سفر باشد ترک آن دهد اگر ... در چهارم بود چهارشنبه معلوم بود

دلیل کند بر سفر و شرکت که در آن خیر باشد و سلامتی نفس و جمع شدن
دوستان آمدن غایب نامه و پیغام عشق بازی و دلیل بود بر ظفر یافتن
بر دشمن و دلیل بود بر قبض مال و گشایش کار و خروج محبوس بیمار دشوار بود

دلیل کند بر زن حامله و بیماری چهارپایان و بیماری که از مرگش بیم بود
و دلیل بود بر خسارة مال و گریختن زیردستان اگر سوال از سفر بود بدست
چون عقله در پنجم بود شنبه واقف شود اگر ... در چهارم بود سه شنبه معلوم شود

دلیل کند بر سلامت نفس و نیکویی احوال و قبض مال و چهارپا و غلام
و کنیزک و زوبینگی و دلتنگی دلیلست از جهت دوستان و دشمنی که
نزدیک بود نیز رسیدن غایب بدست امدن بضاعت مال و یابنده گردد

دلیل کند بر سفر و حرکت از برای خریدن چهارپایان و غلام و کنیزک
و دلیل بود بر جمع شدن با دوستان و زنان اگر ... در خانهٔ سوم بود
پنجشنبه واقف شود و دلیل بود بر شرکت و زن خواستن مبارک گردد

دلیل کند بر سفر و حرکات و ترس و بیم از طرف بادشاه و انچه طلب
کند دشوار بدست اید نیز گفت و گوی ناسازگاری دوستان اگر سوال
از زنان باشد هیچ چیزی نباشد و دلیل بود که حیوان در دست اید

دلیل کند بر بزرگی و مرتبت یافتن از طرف بادشاه اگر سوال از
ضایع و گریخته بود بدست اید دلیل کند بر گشایش کار و کسب و
ظفر یافتن بر زنان اما سفر و حرکت کردن را بدست والله اعلم

دلیل کند بر کام دل یافتن از زنان و شریکان و بیع حیوانی که دران سود بود اگر سوال از غایب بود بکسی رسیده باشد و سفر را مکروهست اما گشایش کار بود و بیمار را بیم بود زنی دشمنی کند بطلب چیزی

دلیل کند بر سفر و حرکت بمبارکی و خیر و راحت از قبل زنان با میراثی که رسد و دلیل بود بر گفت و گوی میان دوستان و همشیرکان اگر عقله در دوم بود دلیل باشد بر طلب کردن شغل و عمل از پادشاهی بیماری مادر

دلیل کند بر خسارهٔ مال و زیان و غم و اندوه اگر سوال از زن فاحشه بود دلیلست بر خیر و راحت از یشان و نیکوی حال شریکان اگر سوال از بیمار یا از زندانی بود خلاص یابد اگر نابته در خانهٔ ششم بود آدینه واقف شود

دلیل کند بر بطلان سفر اما قبض ملا بود و گشایش کار و کسب و علم و آداب موختن نیز رسیدن غایب بسلامت دعوی اگر قابعه در خانهٔ دوم بود روز شنبه واقف شود نیز دلیل بود بر توقف احوال ضمیر روز آدینه بود

دلیل کند بر سفر و حرکت از قبل چهارپا و ملک عقار و عمارهٔ ساختن نامه و پیغام فرستادن اما سفر را مکروه بود نکاح و شرکت بسندیده است اگر عقله در خانهٔ پنجم بود از احوال ضمیر واقف شود

دلیل کند بر زنان حامله و بیماری و جامهٔ خواب و بیع چهارپا و غلام و کنیزک و راحت از زنان و دلیل بود بر شرکت و زن خواستن دعوی و مناظره کردن این باب بر جمله نیکیها دلیلست و بر بارهای بسته و مانند آن

دلیل کند بر سفر و حرکت بسعادت و بزرگی و رتبت بلند پیوستن دعوی پیش جماعهٔ بزرگان داشتن از سبب املاک و سختی کشیدن از آن سبب اما آخر کار سهل باشد و نیز زن خواستن را نیکوست

دلیل کند بر خیر و سعادت و قبض کردن مال از همه انواع اگر سوال از زن خواستن بود مبارک بود نیز سفر و حرکت از قبل بزرگان و گشایش کارها از یشان این صنف چیزهای گران بهاست و هرچه در دکان بود

دلیل کند بر فروختن چیزهای خاصه نقل کردن از مقام بمقام بسبب مال و چیزهای حیوانی و پریشانی از قبل فرزندان اگر سوال از غایب بود در رسد اگر از نکاح بود بد باشد بزودی فرقت و منفسخ گردد

دلیل کند بسفر و حرکت و قبض کردن مال از بهای حیوان و خصومت با دوستان و جماعهٔ همشیرکان اگر سوال از غایب بود برسد و دلیل بود بر خسارت کری زیر دستان و ضایع شدن حیوان

دلیل کند بر کارهای بزرگوار و زرگری کردن از قبل زنان و خرید و فروخت چهارپا و گفت و گوی از قبل ضایع شدن چیزی اگر سوال از زیان سفر بود نیکست و نیز بر کارهای بسته

دلیل کند بر غم و اندوه از قبل غایب اما نکاح زن مفسده با کنیزک را نیکست شرکت و دعوی کردن را بسندیده است و مانند آن و هو اعلم و احکم

دلیل کند بر طلب کردن روزی حلال و خیر و راحت از زنان و دلیل بود بر عمارة و دلخوشی از قبل دوستان و آنچه خواهد بدان رسد اگر سوال از بیمار بود هم و غم باشد و غایب بسلامت زود آید

دلیل بود بر راحت یافتن از زنان و نیز دلیل بود بر جنگ و خصومت و دعوی و مناظره کردن اما عاقبت کارها خیر باشد و نیز دلیل بود بر عیش و طرب کردن با جماعهٔ دوستان اما زنی دشمنی کند از سبب مطلوب

دلیل کند بر دیدن دختر بکر یا مال زنان که در دست آید و گشایش کار و کسب و نیکویی دیدن و زن خواستن و خیر و راحت از سفر آنچه طلب کند بدان برسد و نیز دلیل بود بر جنگ و خصومت میان جماعهٔ دوستان

دلیل کند بر زن خواستن و غم و اندوه که برسد و ضایع شده بدست آید بنیکویی و نیز دلیل بود بر زن حامله و زندانی را بد بود و گریخته و گم شده دشوار بدست آید اگر حمره در هفتم بود روز شنبه واقف شود از حال ضمیر

دلیل کند بر بطلان سفر و کراهیت از مکروهات با مسافر بدحال بود و دلیل بود بر غم و اندوه و خسارهٔ مال و کریختن بندکان و خیانت کاری زیردستان و کفت و کوی با مردم بداصل و چیزهای کران از دست بیرون رفتن

دلیل کند بر غم و اندوه و فرو بستکی کار و خصومت و مناظره کردن و زیان مال از انواع اکر سوال از بیمار بود بیمش بود در سفر مجاز راحت یابد اما در جانب دیکر بیم درد و طرار بود

دلیل کند بر سلامتی نفس و کشایش کارها و قبض کردن مال اکر سوال از همبازی و تزویج بود که اصلی باشد در معاملهٔ حیوانی نیک باشد و نیز دلیلست بر سفر و رسیدن غایب و مخالفت دوستان

دلیل کند بر کارهای بسته و بارهای بسته و عزم کردن بسفر و از دعوی و مناظره و خیانت کواه و بیمار را تا روز پنجشنبه بیم بود زن حامله نرینه زاید در سفر طلب کردن مال غایب و امدن چیزهای حیوانی بدست اید

دلیل کند بر سفر و قبض کردن مال و چیزهای سرخ رنک اکر حمره بسیار بود در رمل دلیل بود بر خسارهٔ مال و خصومت اکر سوال از قبل غایب بود یا معشوقه زود بهم رسند و نیز دلیل بر حیض زنان بود

دلیل کند بر قبض کردن مال و سفر و زن خواستن و چارپایان خریدن نیکست و دلیل بود بر خصومت بر سر مال از قبل زنان و شریکان اکر سوال از جمعیت باشد دیر بهم رسند و نیز دلیل بود مشغول بعلم نیرنجات

دلیل کند بر سفر و خصومت و غم و اندوه و زیان مال و فرو بستکی کار و دلیل بود بر مردم بدعمل اولاد یا زنی فاحشه اکر سوال از بیماری بود بیم باشد و دلیل بود بر کریختن بندکان و خیانت کاری زیردستان و ضایع شدن چارپایان

دلیل کند بر بدی عاقبت کارها و زنان حال دل مشغول و فرقت میان دوستان اکر سوال از جمعیت باشد هیچ چیزی در ان نباشد و سفر را مذموست و غایب را غم و اندوه رسد و انفصال معشوقه باشد

دلیل کند بر سفر مکروه بی منفعت و کراهیت و دلیل بود بر خسارت مال کریختن بندکان و ضایع شدن چارپایان اکر سوال از تزویج باشد هیچ چیز در ان نباشد اکر در اول انکیس بود دلیل بود بر رسیدن احوال هر چه سر پیش تعلق

دلیل کند بر جنک و خصومت با عوام و بداصل و اکر سوال از غایب بود کارش بی نوا باشد و دلیل بود بر بیماری و غم و اندوه و ظلم پادشاه و رعیت و بازجست از احوالها روز یکشنبه واقف شود

دلیل کند بر مناظره با شخص ناقص چون کور یا کر از قبل مال یا از سبب زنی حامله دشخوار زاید و غایب اجماع افتد و نیز مشغول بودن بکارهای نیرنجات و طلسمات و مانند آن

دلیل کند بر تحصیل مال و جمعیت با دوستان اکر سوال از طرف غایب باشد بسلامت بود و خبرش زود رسد و حرکت کردن را نیکست و معامله و سودا کردن را نیکوست و از هر چه در دست اید در روز آدینه بمراد رسد

دلیل کند بر خبر و نامه رسیدن از غایب و دوستان اکر سوال از خریدن و فروختن بود کسب و کار نیکو باشد و دل مشغولی رسد از قبل زنان و معشوقه و دل مشغولی از سبب چیزی دزدیده و ضایع شده چون جو سپید و مانند ان

دلیل کند بر نیکوی عاقبت و کشایش کار و کسب و راحت یافتن از قبل دوستان و زیان حیوانی بدست اید اکر سوال از سفر باشد نیکوست و غایب بسلامت بود و دلیل کند بر دلتنکی از قبل بیماران و رنجوران

دلیل کند بر نیکویی عاقبت و کشایش کارها و راحت از طرف بزرکان و هر امیدی که دارد میسر شود و سفر را نیکو باشد و غایب به سلامت بود و از احوال معشوقه و دوستان روز آدینه وقوف یابد

دلیل کند بر سلامتی نفس و نیکویی عاقبت و کارها بمقصود و مراد و کام دل رسیدن و در سفر شادی و دلخوشی و فرح رسد از دوست اکر سوال از دعوی یا مناظره باشد بسر برد اما صاحب ضمیر قدری ترسناک باشد تا دانی

دلیل بود بر جمعیت جستن با زنان و خریدن غلام و کنیزک و چارپایان و کشایش کار اگر سوال از دعوی و مناظره بود بسر برد و از قبل دوستان و بزرگان راحت بیند و پیوند و نکاح را نیکوست

دلیل بود بر سفر و حرکت و سلامتی نفس و راحت اگر سوال از غایب بود یا دوستی عزیز زود برسد ضایع و گریخته بدست اید اگر سوال از قبل بادشاه بود یا اصحاب وی از ایشان خیر و راحت بیند

دلیل بود بر دل مشغولی از قبل بیمار یا کسی که در غم گرفتار بود و دلیل بود بر خبر و نامه از غایب یا از دوستی عزیزی برسد بر دعوی و مناظره و گفت و گوی یکبی از جماعت حاکمان روزگار و الله اعلم و احکم

دلیل بود بر سلامتی نفس و عشرت ساختن با جماعت دوستان اگر سوال از بیمار بود رنجش دراز کشد و عاقبت صحت یابد و دلیل بود بر خسارت حیوان اگر بیاض در خانهٔ هشتم بود از خوف و صداع ایمن بود

دلیل بود بر نیکویی احوال و کشایش کار و کسب اگر سوال از چهارپایان بود که ضایع شده است بدست آید و دلیل بود بر دعوی و مناظره سبب زنان و کنیزک و غلام با زن فاحشه و عتاب جماعت دوستان

دلیل کند بر زنان لواطه و امردان یا شخصی اندک ریش که قصد مال کند یا زنی سفید پوست که بسرخی زند و غم و اندوه از قبل این قوم اگر سوال از سفر باشد هیچ خیر و راحت نباشد اما بضاعت مال بدست اید

دلیل بود بر سفر و حرکت و نکاح دختر بکر اگر سوال از ضایع بود بدست آید اگر حمره در خانهٔ هفتم بود شنبه از احوال ضمیر واقف شود و دلیل بود بر گفت و گوی از قبل گریخته و دزدیده که حمره قالست زن خواستن انیکو

دلیل بود بر خسارت مال و حیوان چیزهای سرخ چون جامه و زر و مس و انچه بدین ماند اگر سوال از زن حامله بود زود خلاص یابد و فروختن چیز حیوانی نیکست و دلیل بود بر عوانان که قصد مال کنند و تهمت مانند آن

دلیل بود بر قبض مال و رسیدن بمقصود و کشایش کارها بنیکویی و عاقبت شاد شدن بدیدار دوستان اگر سوال از قبل بیمار بود صحت کلی یابد بعد از مشقت قصد کردن زنان بمال و فایده و مانند آن

دلیل بود بر جمعیت زنان و دوستان بودن بعیش و طرب و بر نیکویی کار و کسب و خریدن تعب بود از فروختن و رسیدن دوستان و سفر مبارک و این باب زن خواستن را تا غایت نغز و نیکوست و الله اعلم و احکم

دلیل کند بر خسارت مال و فرو بستگی کارها و غم و اندوه از قبل زنان و نیز دلیلست بر تلف حیوان مشغول بودن بعیش با زنان فاحشه و بر زمین جماعت دشمنان و بیرون امدن از غم و اندوه

دلیل کند بر بطلان سفر و سرگردانی و گریختن غلام و کنیزک اما بدست آید اگر ثابته در خانهٔ پنجم بود دلیل کند بر چیزهای ناخوش و سوختن ملبوسات یا دزدیده و تزویج را نیکوست و عروسی و شادی و فرح

دلیل کند بر خسارت مال و فرو بستگی کار و کسب و گریختن ازاد و بنده و صحت بیمار و خلاص زندانی و زن حامله و دلیل بود بر غم و اندوه از سبب ایشان و فراق دوستان و محبان و رفیقان و الله اعلم

دلیل کند بر سفر و اگر سوال از سفر دریا بود بیم باشد و نیز دلیلست بر طلب کردن مال غایب اگر سوال از گفت و گوی بود با زنان و شریکان فراق افتد و دشمنی پیدا شود میان دوستان اگر ... در ۱۲ بود

دلیل بود بر سفر و حرکت و نامه رسیدن از غایب و دوستی که برسد و دلیل بود بر منت بزرگی رسیدن و ظفر بر دشمن و قبض مال از جماعت بزرگان و کشایش کارها و جنگ و فراق میان زن و شوهر و چیزهای حیوانی

دلیل بود بر خسارة مال از سبب زنان و کسانی که با صحاب ضمیر نزدیک باشد و فراق میان زن و شوهر و سفر را نیکست و دلیل بود بر نامه و پیغام که از دوستان برسد و کشایش کار بعد از مشقت که سایل کشنده باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب رمل در استخراج دزدیده و دفین و کم شده مرتب داشته وخبیه یکجا
بجداول ان اصلاح مفخر العلما والفضلا افضل المتاخرین عبدالله ابن
علی ابن المحفوف المنجم رحمة الله علیه قال المذکور لما رایت الناس من
سایر الاجناس مجتهدین فی طلب علم الغیب وقد اختلفوا فی الرمل بوجوه
مسائل عده وطرائق غیر متساویه و ذلک خارجا عن علم النجوم بما لیس
له اصل مفهوم ولا موقوف بعلوم ولا یجوز ان یثبت صحته الا عن نبی
صادق او امام ناطق فمن ذلک صناعت اهل الهندان یدار دایره و
یقسم ذلک اثناعشر قسماً متساویه ثم یو   المسایل ان یحمل یده فی احد
تلک القسم فاذا فعل ذلک وتکلموا علیه بمعجز الکلام وفصاحة النفس
من ذلک الضمیر وبذلک ما حصل بهذا اهل النوبة والبلاد المجاورة لهم بالطرح
بالنوا وجملته سبع انوات فیظهر لهم بذلک امور لا یخفا ما ولا یسطی خبر ما د
منه ما یعتدوه التجارة ثم یتکلموا علی ذلک ما یکاد تنکر منه العقول اذ لیس
لها علی ذلک دلیل ومن ذلک لم یعتدوه البربر مع اختلاف اجناسهم
فقو در فهم تفردوا فی علم الکتف بعد ان یجرد عنه اللحم ثم یوزعنف و
یتاملوه کالمراه ویتکلموا فیه باعجب الحالات والجسم المعتر فیهم له الفضل والتا صیة
فی علم الرمل ویسموه بعلم الکیوان ولم یزالوا به ناطقین وقد شهد الله سبحانه وتعالی
فی محکم کتابه الکریم او اثارة من علم ان کنتم صادقین فلما تاملت هذا العلم د

اشکاله وتفصیلت عن اصوله واسبابه فرایته علم فی الظاهر حقیر واذا وقعت
علی باطنه یکفی عظیماً خطراً فلما شرعت فیه بده اطلب بلا اجتهاد و
خالطت اصحابه لنیل المراد واجلت الفکر فیه وحصلت الکثیر من مبانیه
وکان مقولاً علی اخصر ما نظهر من اباديه وعلامته علی الحقیقة لاجل
ذلک المسئول وبالله التوفیق والمستعان   یقول کاتب
هذا الکتاب العبد الضعیف المسرف علی نفسه الراجی رحمه ربه الغفور
عمر بن محمد ابن سالار بن عبدالله الارموی الاصل الارمل احسن الله
خاتمته وبلغه مراده ومرامه لما انی تفحصت وتاملت کتاب الشیخ العلامة
المرحوم عبدالله علی بن محفوف المنجم المغربی رحمه الله علیه ورایت
کتابه قد حصر فی ذلک ابدا دل ما یبع مراد العالم منه فاختصرت منه الانواع
الاربع الذی هی اعظم للمهمات والحوایج وهی السرقه وهی
الدفین وهی الضایع وهی الخبیه وصنعت جدا ولها فی العرض
ترضا وکتبت بالطول ووضعت رقوم الاشکال علی الحواشی وانی
اثبت فی کل سطر ما کان فی الجدول بعینه فی حال من حال عن سرقه
وضایع ورجوع ذلک وفی حال من یسال عن الدفین وصحته ومکانه
وفی احوال عن من یسال عن الخبایا التی یعتمد علیها ویقصد ویعمد جنبها
وفی الوجه الاحسن الرقوم العلامات اذا ظهرت فی العلامات
وهی الموازین التی قد حصلت من عدد موازین یعتمد منها
علی السایل والمسئول ومیزان الرمل من الاشکال المزوجات
والمفردات فیقع علی ما یزیده وما هو طالبه وبالله التوفیق فی کل
الامور والحمد لله وحده

دزدیده چیز گرانمایه باشد و دزد و زر بود بعد از مدتی از جانب پادشاه ظاهر گردد دفین هست بجانب شرقست و برنج و مشقت بدست آید خبیه چیزی نباتیست و انتش برو غالبست و بزرگ قدر بود

دزدیده و کم شده بعد از مدتی ظاهر شود و ببینند انشاالله دفین هست اما دشوار توان بیرون آوردن خبیه بزرگ قدرست و اتش برو غالب و روشن نقش او را نگاه دارد و آدمی بدان منتظر الحال بود

بدشواری یابد و پوشیده بوده است و بعد از مدتی یافته شود و کم شده هم هست اما دست هیچ آدمی آنجا نرسد خبیه نباتیست و زرد و سیاه و بعضی را بوی نباشد و نیکو نیست والله اعلم

بی رنج و مشقت بزودی یافته شود البته و کم شده هم پیش ازین بوده است اکنون هیچ نیست دران مقام خبیه نباتیست و خاک آلود و نیل و مراد را نشاید و غالب برو سیاهی و بعضی از و مفقود گشته است

کسوه بود و زنی آشنا دزدیده است و یافت شود و کم شده نیز اینجا نیست اما در همسایگی او هست که مردم گمان می برند خبیه نباتیست و درو جاشنی و سپیدی بود و چرب بود

آشنایی هم ازان مقام دزدیده اند بعد از توقف یافته شود یا کم شده چیزهاست اما از غایب دور بیرون نتوان آوردن خبیه نباتی و حیوانی است و طعم و بوی دارد این چیز و نام وی مونث باشد

این دزدیده و کم شده بر زنی و یا مردیست یافته شود و دزد را بیم بود هیچ نیست الا ایشان را خیانت و جنایت که اشیانه مرغان خبیه نباتی و حیوانیست و درو عیب و شکافها بود

این دزدیده را برده اند و بجایی نقل افتاده و میل دزد با شقری و اندکی دارد و کم شده در یابند درین مقام هیچ نیست و نزدیک او لیز از طلب کردن خبیه کناری بر کناری فرو آمده است و سرخ و ازرق باشد در آن چیز

بدو کس دزدیده اند و باز دیگر بیابند البته الا بجهد و سعی بلیغ دفین سنگست و سر گنج که بود هیچ چیز نرسد خبیه نباتیست و چیزیست که از حال بحال منتقل شده است و درو سبکی هست

بعد از مدتی دراز باشد و خبرش شنوند البته دفین بدین مقام هیچ نیست نادانی والعلم عند الله تعالی خبیه چیزی فراخ و سبک باشد و تنگ و جایهای خالی والله اعلم و احکم

اگر چهارپای باشد دزدیده یافته گردد و اگر نه نیابند دفین بدین مقام معهود هیچ نیست خبیه نباتیست و درو سبزی و سپیدی و تنکی باشد و مانند این که گفته آمد

دزدیده ازین شهر برده اند و اکنون دورست و یافتن کالا متعذر باشد دفین هیچ نیست راه بود و بیشتر ازین نوبت طلب کرده اند و چیزی درو نیافته است خبیه نباتیست و درو سبکی و تنکی و باریکی و روشنا

این دزدیده و کم شده بعد از مدتی مدید پدید آید البته دفین هست و بصبر و آرام حاصل شود این چیز خبیه مونثست و میان تهی سر گردان و سر و پایان دارد

زنی بدین دزدی متهم شود بیش از دو دیگر بنهادند و پدید آید البته دفین هست و پیش برداشته اند تا معلوم باشد خبیه مونثست و میان تهی یا چیزی در چیز دیگر باشد

این دزدیده و کم شده یافته شود انشاالله تعالی در طلب این دفین رنج حاصل شود و فایده ندارد خبیه نباتیست منقش و سپید و روشنایی و صقال درو دارد والله اعلم و احکم

این دزدیده و کم شده بعد از مدتی یافته شود بعون خدای تعالی درین دفین تهمت حاصل آید و بهره مند نشود تا دانی خبیه چیزی که بریده است یا دو چیز بیکدیگر پیوسته همچون مقراض و مانند آن

درزدیده یافته شود اکر جانور باشد زود تر باشد دفین بسیار طلب کردند نبود جیزی و ترک اولیترست از طلب خبیه نباتیت وسبز رنک باشد وبوی دارد والله اعلم واحکم

بیابند درزدیده را و جماعتی برده اند وظفر برایشان یابند واکر جبار پاره و دفین طلب کرده اند و جیزی نیافته اند درانجا خبیه نباتیت با حیوان نسبت دارد و بر هم افتاده باشد ومجموع بود

درزدیده بسبب پادشاه یافته شود وکم شده اکر جانور بود بدست اید دفین آنجه بود اینجا کم بوده و برده اند اکر طلب کنند زحمت ببیند خبیه نباتیست وکسوة و درو روشنایی باشد

درزدیده بادست اید واز کم شده خبر نشود دفین براه می ماند این مقام واینجا هیچ جیزی نیست خبیه نباتست وکسوة درو روشنایی وازرق وباریک وسپیدی وجیزی که بپجد

درزدیده وکم شده از دست زنی یافته می شود دفین اینجا هست درجانب غرب یافته می شود خبیه معدنی بود و بدو درخشکی وجایی ازجایی پوشیده بود وکرد والله اعلم

درزدیده سرچه زود تر بدست می آید انشاالله دفین بعضی برده اند وبعضی درجانب غربی مانده است خبیه معدنیست و درمطرقه آمده و درو عیبی بود والله اعلم واحکم

نیکو نیست فایده نمی یابد وبدست نمی اید این درزدیده رنج میبر دفین هیج نیست و ترک اولیتر از طلب کردن ان اکر جوید مال تلف کند بی فایده خبیه معدنیست وحیوانی بعضی منبع وجیزی درجیزی ونافع و دردی

بعد ازمدتی دیرینه دردست زنی بدید می اید دفین انجه بود درین مقام برده اند البته ترک اولیتر خبیه حیوانیست و مؤنث و سبک ومیان تهی وتنک ومنقوش والله اعلم

این درزدیده زنی برده است بیابند وکم شده نیابند دفین هیج نیست و رنج وزحمت رسد و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه کانی است وسفید ست درو اندک مایه سیاهی بود

این درزدیده وکم شده زنی برده است باز بیابد الآجهد وزحمت دفین هیج نیست و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه معدنیست وسپید و دراز و اندکی منقش والله اعلم

درزدیده بعد از رنج یابند وکم شده دیر بدست اید دفین انجه بود برده اند و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه معدنی و حیوانی ماند وغالب معدنی وکانی واندکی سرخ بود

درزدیده نیابند یا اشقری برده است بعد از مدتی کم شده بیابند دفین هیج نیست و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه سفید و زرد و جیزی سبک بود وقیمت ندارد واز حیوانی جیزی باوی بود

این درزدیده وکم شده نیابند کسی برده است باا و نتوان کفتن دفین خاکیست و ترک اولیتر از طلب فرمودن خبیه کانی بود و دراز وسفید سرخی نماید و ماننده ان

این درزدیده وکم شده نیابند الآجهد ومشقت دفین طلب کنند نبود ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه جیزی کم قیمت بود واز حیوان جیزی باوی بود والله اعلم

این درزدیده وکم شده بی رنج وزحمت بدست اید دفین جستند نیافتند و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه جامه سفید و بروی جیزی سیاه بود والله اعلم

این درزدیده وکم شده بزودی اشکارا می شود دفین جایی و مقام ناخوشیست ترک اولیترست از طلب آن خبیه جامه سفید و برو جیزی منقش واندک بزردی کراید والله اعلم

این دزدیده ظاهر نشود و اگر شود بعد از مدتی بدید اید دفین اینجا یکه چیزی هست که طلب شاید کردن و رنج و زحمت حاصل اید خبیه چیزی عزیزست و بسیار و در شمار نیاید و معدنیست زنک سفید

این دزدیده ظاهر میشود و دزد را هول و خطرست دفین اینجا یکه هیچ نیست الا مقامهای مکروه و جویهای تباه خبیه چیزیست نباتی بسیاری نزدیک و روح دارد و بسرخی نزدیک باشد

این دزدیده و کم شده اگر از معدن بود زراست یافته شود و دزد در خطرست دفین درستست و در جانب شرقست بدست اید و راحت تمام رساند از ان سبب خبر یابند و روح دارد و انرا درست دارد از حال کردیده

این دزدیده و کم شده اگر جامه بود می یابند و اگر نه کم شده بیابند بر دست زنی دفین اینجا یکه هیچ نیست جای سفید و بسند یده است خبیه چیزی نرمست یا از آب بیرون امده سپید رنک و مردم را عجب اید

دزدیده اگر تن جامه بود نمی یابند و اگر کم شده بود دور شود دیدنش دفین اینجا یکه هیچ نیست و رنج حاصل باشد طالب را بلا محال خبیه نباتیست خوش بوی و زرد مردم آنرا دوست دارند

زنان وامردان دزدیده اند باز کردد بعد مدتی دراز و کم شده باز یابند دفین درستست و در طرف جنوبست اما طلب کردن خطر تمام دارد خبیه معدنیست یا چیز منقش و کردیده یا بعضی تلف شده باشد

دزدیده و کم شده بعد از مدتی با دزد یکجا بدید اید دفین اینجا یکه هیچ نیست و ننک آن او لیتر از طلب کردن و جهد نمودن خبیه نباتیست ازرق شاخها دارد و قدر دارد

دزدیده تلف نشد نزدیکست و آنچه کم شده است زود بدست اید دفین در جانب شرقست در زیر دیوار و استونها خبیه معلق و مؤنث ماکیاه رنک کردانیده بخلاف نبات زیر زمین است

جمعی دزدیده اند نمی یابند اگر چهار دهم ؟ بدید آید کم شده باز یابند دفین درستست اما در زیر کرانی دارد و ننک او لیتر از طلب آن خبیه چیزیست که میل کند بزرقه و چیزی مجمعست نا معلوم بود

دزدیده یابد و کم شده از دست زنی یافته شود دفین هیچ نیست و بر راه می ماند و ننک او لیترست از طلب کردن آن خبیه از نباتست و مردم را نفعی باشد و باریک و سبک و سپیداست

از پادشاه یافته شود و دزد را عظیم خطر باشد دفین سنک باشد و جایهای سپید بود و حاصلی نبود تا دانی خبیه بوی ندارد و تر افتد و اتش اندر رود والله اعلم

بر دست زنی ظاهر شود و بدست اید اگرچه دور تر برده اند دفین پیش ازین بود این زمان هیچ نیست ننک او لیتر از طلب کردن ان خبیه از نباتست و تنک و سبک و بوی خوش دارد

هرچه زود تر ازین چیزی یابند بسعادت و کرامت دفین بیلست درست اما طالب درین یافتن خوش دل نباشد خبیه بوی ندارد و نباتی باشد بسته و منقش باشد

تلف کرده نخواهند یافتن مکر اندکی از ان حاصل کردد دفین هیچ نیست اینجا ننک او لیتر از طلب کردن آن خبیه مجوفست و نباتی و بوی ندارد و تمام مؤنث دارد

چیزیست که انرا برده اند و انرا دفن کرده اند و بیابند دفین درستست اما دیر تر یابند و فایده بسیار بود ازین مقام خبیه نباتیست و نتنی دارد و سبک بار باشد و حقیر بود و متاخر

مردم خانه دزدیده اند و لابد که ظاهر کردد از ایشان دفین درست باشد و از انجا با جتها درسد و مقام آن در جانب جنوبست خبیه زردی دارد و مجوف و علامه و بوی منقطعست والله اعلم والحکم

دزدیده را یابند و دزدان از شهر رفته اند بجمله تا معلوم بود دفین اینجا هیچ نیست و براه می ماند وطالب دررنج و زحمت افتد خبیه جیزی می نماید که آنرا نورده باشد وتنک و باریک واز نبات

بعد از مدتی بیابند و دزد را ببینند و بعضی زنانند دفین هیچ نیست وخطری تمام دارد و دررنج وزحمت افتد خبیه جیزی که می نماید آنرا نورده مجمع باشد واحمال مونث ومذکر دارد

این دزدیده یابند وجاعتی برده اند بادشاه ازان خبر دارد دکم شده هم بیابند دفین نیست وهرکه طالب شود زیان کند البته خبیه می نماید که از نبات زمینست وسبز باشد

دزدیده وکم شده را بیابند و دزد را بکیرند وزنان را دران جمله بهره بود دفین براکنده است هیچ فایده ندارد خبیه جیز سبک می نماید وبوی دارد و دراز وتنک بود و مردم اورا دوست دارند

ازانجا که این علامت باشد هیچ جیزی نیابند تا دانی دفین هست اما خطرست ومیسر نشود خبیه جیز منقش یا نبشته در و جیزی می نماید وانند که وقتی مردم اورا دوست دارند

این دزدیده وکم شده بادست آید اما بیشتر تلف شده باشد دفین هیچ نیست خطر تمام دارد این مقام خبیه جیز مجوف می نماید ومدور ومنقش وجای این منقش را مردم دوست دارند

دزدیده وکم شده بعد از مدتی بیابند وزنی برده است دفین اینجا راحت فراوانست و در زیر راه می نماید خبیه جیزی مجوفست ونام ان جیز مونث و دررا بها بود میانه

این دزدیده وکم شده بیابند زودی هیچ محال دفین در نزدیک دران خانه است که انجا طلب میکنند خبیه اینجا بکه جیزی در جیزی می نماید و رنک آن جیز زردست یا جیزی معدنیست والله اعلم

جیزی ندزدیده اند و هیچ جیز کم نشده است دفین اینجا هیچ نیست اما جای عبادتست و زهاد و نفقه خبیه بوش کرانمایه می نماید و دروی سپیدی باشد و آنرا بنوردند والله اعلم

این متاع بفراغت خاطر برده اند کم شده بعد از مدتی بدست اید دفین جیزی نیست الا رنج ومشقت که حاصل آید خبیه جامه کرانمایه می نماید تنک و باریک باشد

بجای تاریک وجرکین نهاده است و در دست زنی است و بدید اید دفین درین مقام جیزی بوده است اکنون هم هست مکان انجیز در جانب غربیست خبیه کانیست یا آبی که مردم بدان محتاج باشند در وسیاهی ... بود

دزدیده وکم شده تمامی یافته شود بعون آفریدکار دفین اینجا هیچ نیست بجای جرکین دفن کرده اند که کذرکاه آبست خبیه مونثست نام اورا واورا جان بوده باشد بعضی مانده و بعضی تباه شده بود

زر بود که از کان برده اند بدست اید وکم شده یافته شود دفین درین مقام جیزی دفن کرده اند اما هیچ افزیده را دست بدان نرسند از خوف مونثست خبیه از کان خیزد و در اتش برند از والات سازند

زر بود و بعضی از و تلف شود وکم شده یافته شود دفین درین مقام مسیس از برداشتن خطر بود از جانب پادشاه خبیه از نقره باشد و دران سکی باشد و جیزی که در و جان باشد

هیچ ندزدیده اند دروغ میکوید او برداشته است دفین هیچ نیست بمراد خود برسد خبیه جیزی که آنرا بوی وطعم باشد ومردم اورا دوست دارند ونباتی بود والله اعلم

دروغ میکوید یا او برده است یا از خانهٔ او مردمانش برده اند دفین اینجا یکه بوده است اما ازین مقام برداشته اند خبیه درین جیزی است که نرم باشد و در نوردند و باریک وسفید باشد

دزدیده بی رنج سرجه زود تر بدست ارد این جیزرا دفین اینجا هست درجانب شمالست وبمراد خود رسد البتّه خبیّه جیزی مجمعست وغالب وکرد وخشک بود تا دانی

بعد از مدّتی بتمامی بادست اید انشاالله تعالی دفین اینجا هست میان غرب وشمال است ان مقام خبیّه معدنیست وکران وکرد وسیاه باشد والله اعلم

هیج ظاهر نشود این جیز زحمت نخورد دفین اینجا هیج نیست و ترک اولیتر از طلب کردن خبیّه معدنیست ویا نباتی درد نقش وخشک باشد

دزدیده بیرون برده اند بعد از مدّتی تباه باشد وبوی رسد دفین هیج نیست وترک اولیتر از طلب کردن خبیّه نباتیست ودراز ومنفعت کیرند وبعضی ازو تلف شده بود

دزدیده بیش زنیست بعد از مدّتی ظاهر کردد این جیز دفین هست درین موضع از قبل بادشاه خطر کلّی بود تا دانی خبیّه معدنیست وخشک و روشنست ومیان تهی

بعد از مدّتی بادشاه یاری کند بدست اید این جیز دفین دشوار بود بدان نرسد خبیّه معدنیست وخشک وروشن باشد تا دانی والله اعلم

بزودی بادست اید این جیز حرکت وجد وجهد کنند دفین اکرجه اما بدست بیایند البتّه خبیّه معدنیست وازو جیزی بریده باشند تا دانی

دزدیده بعد از مدّتی ظاهر کردد این جیز دفین هیج نیست و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه نباتیست باریک وکرد ونام او مونثست والله اعلم واحکم

اهل خانه دزدیده اند وهرکز نیابند الاجهد وصداع بلیغ دفین اینجا یکه مالست اما دست برو نرسد از دشخواری خبیّه از سه رنک باشد ان جیز مدوّر است ومانند آن

دزدیده وکم شده دیر یابند تا دانی دفین دشوارست وترک اولیتر از طلب کردن آن خبیّه زردست ومنقّش وخشک وکرانمایه باشد والله اعلم

دزدیده زر باشد ودیر یابند مکر باجتهاد بلیغ دفین اینجا مالست ودرمکان غربیست تا دانی خبیه کونه کردانیده است وسیاهی دارد یا از سیاهی بیرون امده باشد

دزدیده وکم شده بیابند ودزد را خطر وبیم بود ازین کار دفین اینجا مالست وبعضی بفساد آمده است تا دانی خبیه بوی دجاشنی ناخوش وبد دارد ومکروهست والله اعلم

امردی دزدیده است ودر توقف باشد این دزدیده دفین هیج نیست ترک اولیتر از طلب واجتهاد دران خبیه غالب معدنیست معیوب باشد وسوراخ دارد وشفاف بود والله اعلم

دختری دزدیده است ودر توقف باشد این دزدیده وشکل او اشقر بود وبعضی بیابد وکم شده سردو نیابند دفین اینجا مالست ودرجانب شرقی باشد خبیّه غالب نباتیست مؤنّث ودرو خشکی باشد

ببازی برداشته اند وکم شده نیابند البتّه دفین مال نیست سنکست دیکر هیج حاصلی نیست خبیّه غالب نباتیست وآنرا بوزد باشد تا دانی والله اعلم واحکم

هیج نندزدیده اند ودروغ وبهتان میکویند تا دانی دفین هیج نیست وترک اولیترست از طلب کردن آن خبیّه غالب که نباتیست بسفیدی میل دارد وبعضی بفساد آمده بود

دزد دیده و کم شده بیابند البته بتوفیق حق تعالی دفین ترک اولیتر
از طلب کردن این دفین خبیه این خبیه منقش بود یا نامه است
یا چیز سبکست والله اعلم و احکم

دزد دیده و کم شده دشوار بدست اید دفین یا میز نست
و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه چیزیست منقش یا نامه
یا چیزی که بخورند و رغبت دارند

دزد دیده و کم شده از دست بدست دیگر رفته است دشوار
باید دفین اینجا نیست اگر در پهلوی آنست نیاید و تحمل کند خبیه
غالب بر و معدنیست و باریک و نیک منقش و جای از جای دزد دزدیدست

دزد دیده و کم شده بعد از مدتی ظاهر گردد دفین در جانب مشرقست
اندکی هست و حاصل نباشد خبیه معدنیست و مدور و خشک و
مردم او را دوست دارند والله اعلم و احکم

دزد دیده و کم شده بعد از مدتی ظاهر گردد دفین هیچ نیست رنج
فراوان و زیان بسیار افتد خبیه غالب بر و نباتیست پوشش
مانده و نقش و طراز دارد تا دانی

این دزد دیده و کم شده ظاهر نشوند البته دفین هیچ نیست از
پادشاه و مانند او خطر کلی باشد خبیه چیز روشنست در دیگر
چیزی دیگر و نقش و طراز دارد یا مدورست والله اعلم

دزد دیده و کم شده بر دست زنی فاحشه ظاهر گردد دفین بیش
ازین جستن هیچ نبود تا دانی خبیه چیزی مدورست و اندرون
او سبز یا مجوفست و نباتیست و دانه دارد والله اعلم

این دزد دیده و کم شده زنی و یا مخنثی برده است دفین ترک
اولیتر از طلب کردن آن خبیه مونثست و دانه دارد یا چیزی
در چیزی است والله اعلم و احکم بالغیب

این دزد دیده باز نتوان یافتن الا بزحمتها دفین هیچ نیست
و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه چیزیست دراز زیرا او
نقش و او را بوی خوش بود و رنگ او سیاه باشد و نبات بر و غالب

دزد رفته است باز نیاید تا دانی این چیز دفین هیچ نیست
و ترک اولیترست از طلب کردن ان چیز خبیه چیزیست دراز
و نباتی و بعضی از و تباه شده و در و سبزی و سفیدی بود والله اعلم

این متاع باز نیاید و ترک اولیتر از زحمت خوردن دفین بعد از
رنج و زیان و زحمت در جانب شرق چیزی یابد خبیه مونثست
و نباتی و ماکول بر بوی دارد

کم شده باز نیابد دزد دیده بعد از مدتی یافت شود دفین در جانب
مغربست برنج و زحمت بعضی بدست آید خبیه مونثست و در
آتش برده اند و خشک باشد و معیوبست

دزد دیده و کم شده باز یابد انشاالله دفین ترک اولیتر از طلب
کردن آن و زحمت یافتن خبیه نباتست و در و سپیدی و نرمی
باشد والله اعلم و احکم

بدست می آید بدین زودی در خانه برده اند دفین در مدتی بسیار
اندک سود و نفع باشد تا دانی خبیه گران مایه است و در و سپیدی
و نقش بود و نباتی والله اعلم و احکم

بعضی تلف شده است و بدست می آید و دزد را خطرست و
دفین را ترک اولیتر از طلب کردن این مقام تا دانی خبیه حیوانیست
و رنگ کرده و بعضی از و تلف شده

زرد و سفید و اشقر و ازرق باشد در روی او عیبی بود دزد دیده را باز
یابد دفین ازین مقام رنج و زحمت فراوان رسد خبیه باختیار
خود این نبت باطل کند والله اعلم و احکم بالغیب

دزدیده بعد از مدتی ظاهر گردد بتوفیق الله تعالی دفین اینجا بگاه است اما دور است و در راه بخطر و رنج بدست ارد خبیه غالب حیوان است و معدنی بر یکدیگر ترکیب کرده اند والله اعلم

دزدیده و کم شده زود ظاهر گردد دفین نیست در صدر مقام کنند و بدست آید البته خبیه متغیر شده است و باشد که مجوف باشد والله اعلم

دزدیده بجای خویش است و کم شده اگر چهار باسیب اید دفین اینجا بگه بود بعضی برده اند و بعضی درمیان مانده است خبیه معدنیست و در زیر راه گذر بود والله اعلم

بعد از مدتی بیش زنی یافته شود این چیز و ظاهر شود دفین ترک اولیتر از طلب این مقام کردن خبیه تاریک و مجوف وارد چیزی تباه شده است والله اعلم واحکم

انکه دزدیده است برابر است با او سخن نتواند گفتن و با دست نیاید دفین اینجا بگه در طرف جانب شرقست بجد و جهد بدست آید خبیه معدنی باشد و مدور و در روشنایی بود والله اعلم

این دزدیده و کم شده با دست نیاید دفین اینجا بگه خالیست و هیچ چیز درو نیست خبیه مجوف و مونث و نباتی و نیز امکان دارد که معدنی بود والله اعلم

زنی دزدیده است و بدست نیاید البته دفین برنج و زحمت حاصل اید و سود ندارد در اجتهاد نمودن خبیه غالب بر و نبات و سکی بود و بخورند والله اعلم واحکم

هیچ بدست نخواهد امدن ازین چیز که دزدیده اند دفین برنج رسد و هیچ نیاید و ترک اولیتر از طلب کردن آن خبیه درو نقش باشد با طراز و لون آن کردیده و غالب بر و نباتی بود

این دزدیده میسر شود حصول آن بی هیچ شک دفین درمیان این مقامست خبیه مردم او را دوست دارند و از و بوی خوش اید و غالب بر و معدنیست والله اعلم

چیزی گرانمایه است بعد از مدتی بدست اید دفین هست اما بدشواری بدست اید این چیز که مدفونست خبیه این خبیه از انست که در آتش نهند و در و سرخ و زردی باشد و مجوف

ببیند و میسر شود این دزدیده که دزدیده اند از وی دفین چیزی نیست آب میرود در ان موضع خبیه غالب حیوانیست و درو سپیدی باشد یا چیزی که بخورند والله اعلم

نقره است و بر دست اردی بدست اید دفین هست اما بدشواری بدست آید خبیه حیوانیست و جان دارد و بوی از وی آید و مونثست والله اعلم

توقف باشد و بعد از مدتی این خبر ظاهر گردد دفین هیچ نیست بدین مقام تا معلوم باشد خبیه گرد است و نباتی و بر روی زمین باشد والله اعلم

از دستی بدستی نقل افتاد میسر نشود حصول آن دفین هست بدشواری بدست اید این دفین و این چیز خبیه نبات بر و غالبست و مونث و در زمین باشد و جای از جای پوشیده تر بود

این دزدیده میسر گردد حصول ان بتوفیق الله تعالی دفین چیزی نیست بکلی درین مقام خبیه غالب بر و معدنیست و رنگ را گردانیده و درو اختلاف باشد والله اعلم

دیر تر میسر شود و بعضی از ان تلف شده است و کم شده باز یابند دفین درین مقام هیچ نیست تا داتی خبیه این خبیه نباتیست و بلند و غزی و مجوف و دراز و مانند ان والله اعلم واحکم

درزدیده بدیدمی اید و درزد را خوفست و خطر و زحمتها دفین
درین مقام بدشواری از دبر جای بدست ارد این جیز خبیّه
معدنیست و درد جیزی که بدان برند باوی است

بعداز مدّتی دراز بدیدابد این جیز تا دانی دفین اینجا هست
طلب کند که بدست آید بی هیج شک خبیّه معدنیست وکران
وبارهٔ ازوی بریده و یا جیزی باوی هست والله اعلم

بعداز مدّتی دراز بادست آید بتوفیق ایزد تعالی دفین اگر
قصد کند براد خود رسد خبیّه درازست وبوشیده نیست
وتنکست این جیز والله اعلم واحکم

بعداز مدّتی دراز بعضی از دست زنی بدیداید دفین ترک
اولیتر از طلب این جیز که مدفونست خبیّه درازست وسپید
وتنک وبعضی زرد وکردیده است والله اعلم

هیج حاصل نیابد ازین درزدیده وکم شده دفین رارنج باشد
وحاصل نیست هیج درین جای خبیّه نقش دراز وروشنی
درزیر ونباتی بر وغالبست والله اعلم

بعداز مدّتی دراز بدست اید این درزدیده البتّه دفین نیست
هیج واز جانب بادشاه خطر وخوف بود خبیّه مدّورست
وخشک وکران ونرم ومنفعت رساند البتّه

اگر معدنی باشد یافته شود این جیز البتّه دفین در جانب
شرقست وبدست می آید این جیز انشاالله تعالی خبیّه نیکست
وبعضی رانقش بود وکرانمایه ومنفعت رساند والله اعلم واحکم

این درزدیده وکم شده اگر از نبات زمین باشد باز نیابد دفین
بعداز مدّتی بدست آید نیمهٔ شرقی وغربی را برده اند خبیّه
نباتیست وبعضی تباه شده باشد والله اعلم واحکم

درزدیده بعداز مدّتی امکان یافتن دارد این جیز دفین هیج
نیست درین مقام تا دانی خبیّه گران مایه است ومعدنی
ونگاه داشتن

بعداز مدّتی بعضی بدست ایدنی هیج کلام دفین هست رنج
ومشقّت تمام امکان دارد اگر بدست ابد اما ترک اولیتر
خبیّه نباتیست یا کوفته است وزردست با درزیر نگین باشد

باآسانی هرجه تمامترست بدست وی ابد این درزدیده دفین
تاریکست این جایگاه ودرد مال ووجوه نیست خبیّه باریکست
ونرم وعیبی یا نقصی دروی دارد

درتوقّف باشد وبدست آید وامکان دارد که هیج ندزدیده‌اند
دفین از بادشاه ودیگر مردمان درخطرست وترک اولیتر از طلب
خبیّه نباتیست وقدری ندارد جیزی ازو بریده است یا تلف شنده

زنی یا مردی درزدیده است بدست نیابد وکم شده بدست ابد
دفین ترک اولیتر از طلب که از بادشاه وغیره خطر وخوفست
خبیّه نبات ومعدنیست وسود دهنده یا سوراخها دارد والله اعلم

اگر حیوان باشد بدست ابد واگرنه دیر یابند غیره دفین ترک
اولیتر از طلب کردن این جیز خبیّه شادی ازو حاصل آید و
سفیدست وبعضی سرخ وبریده

زر بود یا جیزی که قیمت دارد دیر یابند اما درزد را بگیرند دفین
بعداز مدّتی اندک ورنجی بسیار در نیمهٔ غربی بدست آید خبیّه
خوش دارد بانرمی ومؤنث بود این جیز وهو اعلم واحکم

درزدیده کالا درزد نزدیکست بی هیج مفسده دفین در طرف
نیمهٔ شرقی باآسانی بدست آیدان دفین خبیّه جان دارد وخون
وسرخی وجیزیست که بعضی تلف شده باشد والله اعلم واحکم

باب در بیان شکلها که برجه ضمیر تعلق دارد

ضمیر الحیان بج سوال کند از قتل نفس خود و کاری که دران شروع خواهد کردن یا قرضی بکسی داده است یا معاملتی که خواهد کردن با غلام و کنیزکی که خواهد فروخت و یا بیماری که دراز بکشد یا مالی که جایی سپرده باشد یا تجارتی که خواهد کردن یا تحصیل علم و فقه می پرسد یا سوال از مردی بزرگ میکند جلیل القدر صالح مثل قاضی و ائمهٔ دین و شخصی دراز بالای و صالح و بسیار ریش کهل یا صلح جستن میان خود و کسی دیگر و یا طالب تغیّر حال خود با کسی دیگر و یا سوال میکند که عیش وی چون باشد بج سوال کند از تحصیل مال و معیشت و طالب اجماع بودن با کسی و پرسیدن از وعده و امیدواری که او را کسی داده باشد که تمام شود یا نه و تحصیل علمی که بدان ریاست جوید و سفری که بطمع زر و معیشت بود و امکان حصول باشد یا سوال از دوستی بود که با وی چون باشد و مانند آن بج سوال کند از مسافری که از وی خبری ندارد و چیزی که بی ارادت از دست رفته باشد یا از سفری که بی اختیار خواهد کردن یا از برادری که با وی خشم دارد و مانند آن بج سوال کند از جماعتی که غایب بود و از حال لشکر و طالب بودن جمعیت با کسی که اندر کار وی فرو مانده است و متحیّر شده است و پرسیدن از ملک و مقام و پدر و عاقبت و عمر و امل مقام و موطن و مانند آن بج سوال کند از فرزند و معشوق و سخنی که شنیده باشد و خطی و خبری که برسد یا نه و هدیه که از کسی توقع میدارد و ثمرهٔ املاک که نیک بود یا بد باشد بج سوال کند از بیمار و محبوس و حامله و زن سوگند داده یا شوهر و گذارده نشود یا برادر پدر یا غلام و کنیزک یا گنجینه یا مال غایب شده یا از سرّی که پوشیده بماند یا نه یا از حال دریا و کشتی یا از چهارپای کوچک

یا از احوال که با شخصی سیاه چرده و کوتاه بالا زرد روی بزرگ سر ناقص العضو دارد و مانند آن بج سوال کند از دعوی که با کسی دارد و شرکت و نکاح و مالی که از دست رفته باشد بسختی حاصل شود و سایل از ان نا امید بود یا از ترسی و اندیشه یا از جمعیت با کسی که عقدهٔ بی حد از وی میکشده باشد و امید حاصل شدن نمیدارد بج سوال کند از ترس و بیم و مالی دزد برده و یا بظلم از وی رفته و یا دعوی خونی که بر کسی دارد یا کسی بروی میکند یا از کاری مشکل که سایل دران متحیّر باشد و یا از رنجوری که از مرگ وی می ترسد و حرارت عظیم بروی مستولی باشد و یا از معشوقی که از مهر وی بیقرار بود یا طالب اجتماعی که دران ترسی هست یا از قرضی که در است که دران مانده است بج سوال کند از علم و دین و خواب دیدن و معامله که خواهد کردن و غایبی که در سفر دور باشد بج سوال کند از پادشاه و کار و کسب و شغل و عمل و مادر و سفری که باختیار در پیش دارد و صنعتی که بیاموزد و عملی که محصّل شود یا نه بج سوال کند از دوستان و امیدی که در میان وی و شخصی باشد و یا از بیماری که رنج او دراز باشد یا از معشوقی که صاحب ضمیر او را دوست دارد و احوال که با شخصی رغا دارد بج سوال کند از اسیر و چهارپای بزرگ و دشمنی و چیزی که از دست رفته باشد و معشوقی که بروی رسیده باشد و طلب تغیّر حال کردن و فرج از غم و غصه جستن و از کاری مشکل دوری طلبیدن یا از تهمت ترسیدن بج سوال کند از عشق و زناکری با کودکان و سخنی که شنیده باشد و از ان جهت در تردّد باشد و کاری که خواهد طلبیدن و تحقیقت و برا معلوم نیست که آن کار بباشد یا نه بج سوال کند از برادران و دوستان و نقل و حرکت و توقع

که بشخصی دارد یا وعده که ویرا داده باشد وکاری که دران شروع خواهد کردن
یا از درامدن رزق که بیاید یانه ی سوال کند از جمعیت یا معشوقه یا غایب
وتحصیل مال که از دست رفته باشد وتحصیل علمی باریک چون دبیری و
نقاشی ومانند این یا از دشمنی که با وی دعوی دارد واحوالی که با اعمال قلم
دارد ؞ سوال کند از کاری که دران متردد باشد واز سفر وغایب وعاقبت
املاک وحال بدر واحوالی که با شخصی دارد دراز بالا سپید پوست ضعیف
الجسم مکار وجرب زبان تمام شد باب ضمیر واشکال که بضمیر تعلق دارد

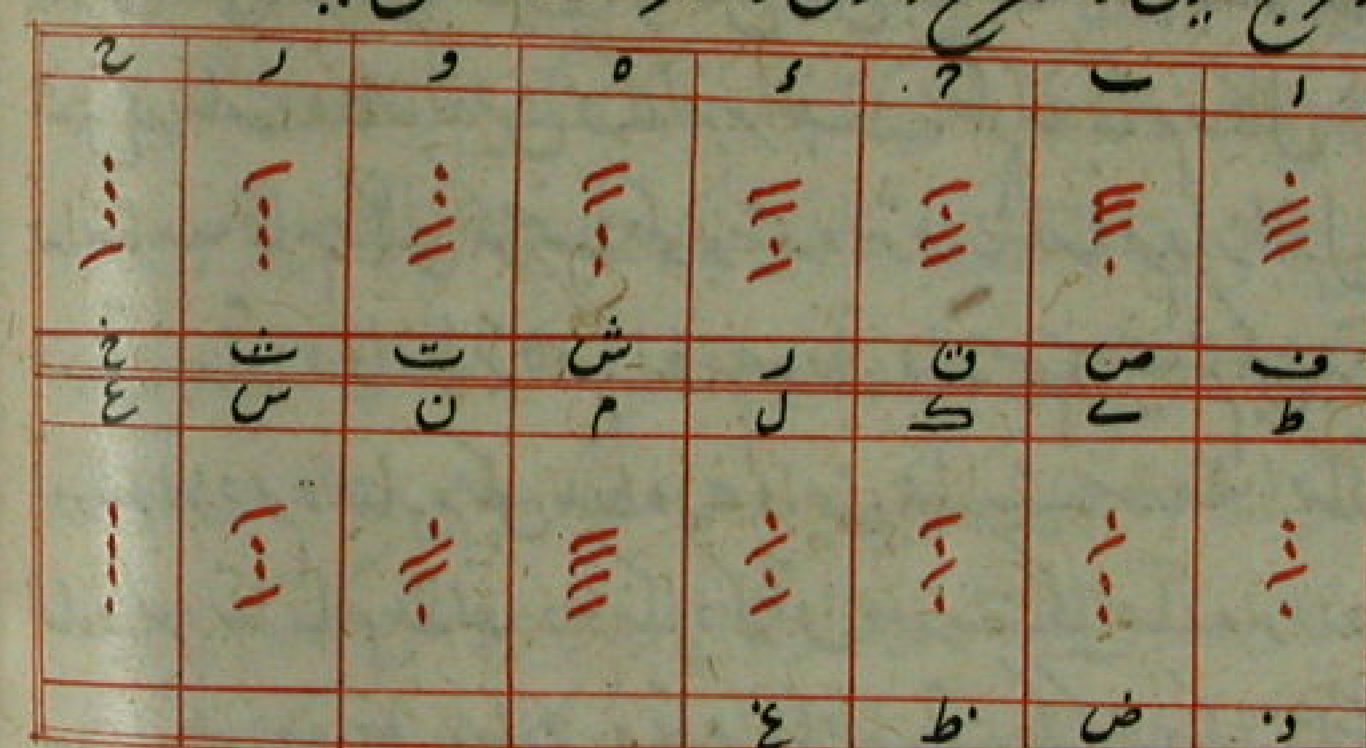
باب در استخراج خبی خانهٔ اول دلیلست برطبیعت خبی و نرمی
ودرشتی آن وخانهٔ ٢ دلیلست برلون آن وخانهٔ ٣ دلیلست
برشکل آن وخانهٔ ٤ دلیلست برموضع آن واصل وجوهر آن که از چه
بوده است وخانهٔ ٥ که از وی چه توان ساختن وچه منفعت توان گرفتن
یا چه مضرت ودوست دارند مردم آنرا یانه وخانهٔ ٦ دلیلست بران
که از چه تربیت یافته است وخانهٔ ٧ دلیلست بران که جوهر او با جوهر
خبی آمیخته است وخانهٔ ٨ دلیلست برجوهر خبی بشرکت ٩ ونهم از
قبل آن خبی که چگونه باشد وخانهٔ ١٠ دلیلست برطعم خبی از چه باشد
وخانهٔ ١١ دلیلست برخبی وآنچه خبی بدو تمام شود وخانهٔ ١٢ دلیلست
برانجا که خبی رسته باشد والله اعلم واحکم **فصل دربیان اشکال** که هر
یک برچه چیز از خبی منسوبست ۱ دلیل بود برهرچه تنگ دراز باشد
وپهن باشد وسر وی تیز بود واز الوان هرچه سفید باشد وبزردی
گراید وشفاف باشد واز حبوبات نخود واز فواکه دلیل خرماست
واز لباسات هرچه نرم باشد واز رياحین هرچه خوش بوی باشد ومجوف

ب دلیل بود برهرچه اول وی پهن باشد وآخرش باریک چون کذینهٔ
گازران واز اجساد دلیل آهنست واز عقاقیر دلیل برچیزهای سرد و خشک
واز احجار هرچه سیاه باشد مطلق چون سنگ آهن ربای ومانند آن واز
حبوبات هرچه بسیار باشد وکم قیمت چون جوز وبلوط ومانند آن واز
فواکه هرچه سرد وخشک بود چون مازو وهلیله ومانند آن واز لباسات
چیزهای درشت واز رياحين هرچه بوی گنده دارد ومکروه واز الوان
سیاه ج دلیل بود برهرچه اول او پهن باشد وآخر او پهن باشد وگردن
او باریک چون کدو وقرابه ومانند آن واز اجساد مس واز عقاقیر
هرچه گرم وخشک باشد چون زرنیخ ومانند آن واز احجار هرچه شفاف
باشد واز الوان سرخ وکم قیمت چون عقیق واز حبوبات هرچه گرم
وخشک باشد وکم قوت واز فواکه هرچه تیز وتر وگرم باشد واز لباسات
هرچه درشت باشد واز روایح بود تیز وبد ومکروه باشد د دلیلست
از اجساد هرچه اول او پهن باشد واخر او پهن ومجوف باشد یا نقصانی
دران باشد چون کرسی واز اجساد نقره واز عقاقیر هرچه سرد وتر باشد
نرم باشد واز روایح هرچه خوش بوی بود واز طعم تفه است واز الوان
سپید وازرق ه دلیلست از اجساد هرچه اول آن باریک وآخر آن
بزرگ بود چون شمعدان ومانند آن واز جوهر زر واز عقاقیر هرچه گرم
وخشک باشد ولطیف وگران مایه بود چون زعفران ومانند آن واز
احجار یاقوت ولعل ومانند آن واز حیوانات هرچه عزیز بود واز
فواکه انگور ومانند آن واز روایح هرچه گرم وتیز بود واز طعوم هرچه
که میل بشیرینی دارد واز الوان زرد ومانند آن **فصل در مراتب**

رمل رمل بیش از پنج مراتب نیست رباعی و خماسی و سداسی و سباعی و ثمانی
رباعی از عاقبت و از املاک جویند و سداسی از رنج و زیردستان و
چهارپایان جویند و سباعی از زنان و ضدّان و انبازان و ثمانی از خوف
و میراث و خماسی از خبر و فرزند و معشوق چون خواهی که بدانی حال
بر چه نسق است چنانک کفته ایم جای دیگر سرهای شکل زوجات برگیرد
شانزده شانزده طرح کند و باقی را بر خانه یکی دهد تا انجا که افتد بعد ازان
سر شکلهای فرد بگیرد و دوازده دوازده طرح کند باقی که ماند بر خانه
یکی بدهد و ازان شکل که از شانزده بیرون امده بود و ازین دوازده
شکلی بدرآورد و حکم بدان کند و ببیند که از کدام مراتبست اگر ؛ بود
یعنی رباعی بود با عاقبت باز خواند و املاک و پدر و اگر خماسی ؛ بود بفرزند
و لذّت نفس و زر و زیور و هدیه باز خواند و اگر سداسی ؛ بود برنج و بنده
و کنیزک و چهارپایان کوچک باز خواند و اگر سباعی بود ؛ از حال زن
و انباز و ضدّان باز خواند و اگر ثمانی بود ؛ از حال مرگ و میراث و
رنج عظیم و مصادرهٔ بادشاه باز خواند و این شکل نه است که این آید بیان
باز نمودیم تا مبتدی داند که دیگر شکلها همچنین هستند اکنون اگر یک حال
کوید درین پنج مراتب خواهد که چون کوید در دهم و یازدهم و در نهم و دوم و
اوّل نظر کند دیگر چون خواهد که تحقیق کارها در هر باب بداند رمل بزند و
شانزده صورت بنهد و از امّهات و بنات چهار صورت بدرآورد
و امّهاتی کند و انچنان بود که انقلاب بدرآورد بن شکل اوّل برگیرد و
و سر دوم و بن سیم و سر چهارم و این صورتی باشد باز بن صورت پنجم
و سر ششم و بن صورت هفتم و سر هشتم برگیرد صورتی حاصل اید باز سر صورت

اوّل و بن صورت دوم و سر صورت سیم و بن صورت چهارم برعکس
آن دیگر طریق اوّل صورتی دیگر بنهد سه صورت پیدا آید باز سر صورت
و بن صورت ششم و سر صورت هفتم و بن صورت هشتم صورت
دیگر بدر آید امّهاتی بدرآورد و دوازده صورت دیگر تمام ازان امّهات
بدرآورد باز بانقلاب ازین شانزده کانه آخرین از امّهات و بنات
بر حال طریق اوّل اوّل که انقلاب از زیر اوّل و سر دوم و بن سیم و سر
چهارم صورتی بدرآورد و از بنات هم برین مثال از بن پنجم و از سر ششم
و از بن هفتم و سر هشتم و ازین دو شکل شکلی بدرآورد و ببیند که این
شکل در شانزده کانه اوّلین در کدام مراتبست حکم کند تمام و کمال فصل
در انقلاب تمام و کمال اگر ضمیر و حکم پوشیده شود از شانزدهم و از اوّل
صورتی بدرآورد و از پانزدهم و دوم صورتی و از سیم و ششم یکی بدر
آورد و از دهم و چهارم یکی بدرآورد و این چهار صورت امّهاتی
کند و صورتها تمام بدرآورد و بنگرد که آن صورت کجا افتاده بود در
سعدی و نحسی و داخلی و خارجی و تمامی و ناقصی آن حکم کند دیگر از شانزدهم
و دوم صورتی بدرآورد و همچنین درین صورتها نگاه کند تا این صورت
که بدرآمد کجا افتاده بود چنانکه کفته حکم کند باب بدانک برسیدن
حالها چهار نوعست چیست چندست چونست کجاست از
اوّل و از چهارم و هفتم و دهم اگر خواهی که بدانی که دفین هست یا نه ضرب
رمل بزن اگر قبض داخل ؛ یا ؛ در آخر یا در اوّل بیاید و یا در خانهٔ
چهارم و یا در خانهٔ ششم و یا در خانهٔ دهم بداند که دفین هست یا نیست
فصل در استخراج اسامی چون خواهی که نام کسی یا چیزی از رمل بدرآری

وترا معلوم شود برانک ببیست هشت حروف معجم است دربن
شانزده شکل بخش کرده اند جهار شکل را اٌمّهات اصلی خوانند جهار
حروف داده اند وان دوازده شکل دیگر را هر یکی را دو حروف داده اند
جنانک باز نموده آید جون خواهی که نام کسی بدر آری نام ازان شش
کانه صورت طلبند که از قدّام الید بدر آمده واکر بدر نیامده باشد
از شکل پانزدهم باجمله شکلهای فرد ببیند واکر بدین نیز بدر نیاید بشانزدهم
باجمله زوجها ببیند البتّه بدر آید امّا بسیار اندیشه بباید کردن وشواهد انکیختن
ومزاج دیدن ومشراح دادن واشتراک واتصال دیدن وصورتها ...



فصل اکر خواهی که بدانی که رفته است یا دزد یا کریخته در شهرست یا نه
اکر طریق یا اجتماع یا جماعت باتفاق ازین یکی یا دو در قدّام الید
آمده باشند در شهر بود واکر نیامده باشد در شهر نباشد واکر در اٌمّهات
آمده باشد دران محله یا دران خانه باشد انکس فصل جون عاقبت
کاری طلبند وخواهی که بدانی که جون خواهد بودن رمل بزنند واز صورت
دوم نقطهٔ دوم برکیرد خواهی فرد وخواهی زوج واز صورت سیم
نقطهٔ سیم برکیرد واز شکل پنجم نقطهٔ سیم برکیرد واز شکل ششم نقطهٔ
دوم برکیرد وشکلی سازد واین شکل را بر صورت پنجم زند وصورت
ازین دو صورت بیرون آورد عاقبت آن کار بود بداخلی وخارجی و
سعدی ونحسی والله اعلم واحکم باب آخر جون رمل زده باشی وضمیر
بوشیده شود جهارم بخانهٔ اوّل بنهد وسیزدهم بجای دوم ویازدهم
بجای سیم وپانزدهم بجای جهارم وعمل تمام کند تا آخر شانزده و اکر
تمام نکند بانقلاب از امّهات بدر آورد واز بنات بانقلاب صورتی
وازین دو صورت شکلی بدر آورد وحکم تمام کند از مثلثه نوعی دیکر
امّهات بزند وباز نهد وآخر هر جهار شکل بجای پنجم بنهد وسرهای هر جهار
بجای ششم بنهد وانقلاب هر جهار اشکال امّهات بجای هفتم بنهد و
آخر نقطه صورت اوّل شکل سر دوم شکل وآخر نقطهٔ سیم وسر شکل جهارم
این شکل هفتم بود وآخر نقطهٔ شکل جهارم واوّل سر شکل سیم وآخر نقطهٔ
شکل دوم وسر شکل اوّل واین شکل بجای هشتم بنهد وتمام کند شکلها و
اکر در کاری بستن یا کشودن یا رفتن ویا نشستن بر نو پوشیده شود
شانزده کانه شکل بزند واز آخر سیم واز اوّل جهارم وآخر پنجم واز سر ششم
صورتی بدر آورد واز ضدّ وی صورتی بدر آورد وحکم کند نوعی دیکر در
راستی ودروغی حال وتمامی وناتمامی وبرستی وبستی حال که خواهد
بداند ضرب رمل بزند واٌمّهات راست کند وآخر هر جهار شکل بجای
پنجم بنهد واوّل هر جهار شکل بجای ششم بنهد واوّل سر اوّل ودوم
دوم وسیم سیم وجهارم جهارم بجای هفتم بنهد وباز سر صورت جهارم
ودوم سیم وسیم دوم واوّل جهارم صورتی کند وبجای ششم بنهد وشانزده
صورت تمام کند ونظر کند که مثل صورت اوّل بکجا افتاده است اکر

دران شانزده کانه جای بود آن حال هست و تمامست و راستست و اگر
نباشد دروغست و ناتمام و این عمل از بهر دفین و سرقه و خوی بکار
بود و در حال غایبی که هست یا نیست و زیان و سود والله اعلم **باب**
مراتب و شواهد را بایک دیگر یاری است و اشتراک و اتصال را با
یکدیگر یاری است و مزاج و امتزاج را بایک دیگر یاری است چنانک
مراتب پنج نوعست اتصال سه نوعست اشتراک دو نوعست و
شواهد دو نوعست و مزاج صفت هر شکلی در هر باب و امتزاج قوت
و فعل دو صورت بود که آمیخته شوند و از ایشان صورتی بدر اید اما اتصال
یکی بخانه است یکم را با دوم دوم را با سیم و سیم را با چهارم تا آخر رمل
و اتصال دوم موافق است بداخلی و خارجی و اتصال سیم بطبعست و
اتصال بخانهٔ بشک بود و اتصال بداخلی و خارجی نظر بود و اتصال بطبع
بحقیقت بود اما اشتراک یکی آن بود که آتش و هوا را بنیم دوستی بود و آب
و خاک را بهم چنین و آمیزنده در اتصال آتش با هوا و آب بود با خاک از
اشتراک وجوه خوانند و اشتراک دوم آنست که یکم و دوم را با دودهم
شرکتست که ازین دو صورت متولد شده است و سیم و چهارم را با دو
دهم شرکتست و همچنین تا آخر رمل و اما مزاج آن بود که طبع صورت
باشد و قوت و فعل وی بشناسند و نحسی و سعدی و داخلی و خارجی و سبکی
و گرانی و عزیزی و ذلیلی و لون و طبع و این معنی در مفردات بتمام و کمال
کنند شود والله اعلم **فصل** غرضست و شرکتست سبب است
و سرست و حاصلست و حکمست و عاقبتست غرض از اول
طالبند بقوة امتزاج و سبب از عاشر طالبند بفعل اتصال و سرش از

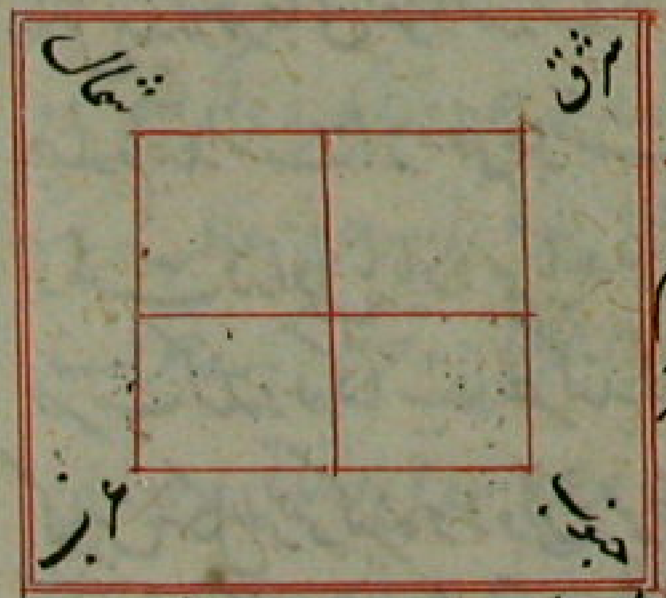
از پانزدهم طالبند بحقیقت اشتراک و حاصل از پنجم طالبند بوسیلت مراتب
و حکم از چهارم طالبند بنظر شواهد و عاقبت از شانزدهم طالبند بطبیعت امتزاج
تا مراد حاصل شود والله اعلم **فصل** که حکم عالم جبر کرده است بزبان
دری زاد بهر تن ادم برس الاختری کرده است گفت چون پرسنده
نزدیک تو آید و از تو حاجتی خواهد و از حال در دیده و هرچه خواهند و
تو خواهی که بدانی حاجت او چیست و آنچه پرسنده راست میگوید یا نه و
یا امتحان میکند بسان چوبی بر زمین فرو زن و آن سایهٔ چوب را بپیماید
تا چند قدم بر می آید پس آنرا در سه ضرب کند و آن چندان که باشد بر هم
جمع کند آنچه حاصل آید انرا بنیاد خوانند و نگاه دارد و انکه دو دو طرح کند اگر
یکی بماند راست گو بود و اگر دو بماند دروغ گوی بود و با امتحان کرده باشد
و اگر از مردی پرسد که بکاری رفته باشد و خواهی که بدانی که بچه کار رفته است
شمار برگیر بدان سان که گفتیم و هشت هشت طرح کن آنچه باز ماند اگر
یکی بماند آن مرد با اهل و بیت و خویشاوندان رفته است یا پیش پدر
و اگر دو بماند از بهر کاری ناشایست رفته باشد که در و خیر نباشد و اگر سه
بماند بر پادشاه فرستاده باشند یا امیری یا کسی که مانند بود بدین و اگر چهار
بماند از برای انباری فرستاده باشند یا ضمانی و اگر پنج بماند از بهر بازرگانی
رفته است و عمارت کردن و آباداتی سرای و اگر شش بماند با
بازرگانی حاضر شده است و یا از غایبی میرسد که آمده است و اگر هفت
بماند از بهر کار پادشاهی رفته است و اگر هشت بماند بکاری فساد رفته
و گرفتن چیزی از کسان و اگر چیزی پنهان کرده باشد یا پیش تو باشند و
خواهی که بدانی بدین قیاس سایه فرو گیرد بچوب بپیماید و در سه ضرب کند

آنچه حاصل آید نگاه دارد و دو دو برود زیادت کند که هفت شود آنچه که
حاصل آید بر سه قسمت کند اگر یکی بماند آن چیز روحانی بود و یا آنکه از
روحانی بیرون آید و اگر دو بماند جواهر بود و اگر سه بماند نباتی بود و اگر
خواهی که بدانی روحانی از مردمست یا از چهارپا فراز گیر اصل آن سایه
و بر سه قسمت کن اگر یکی بماند از چهارپایانست که بار کشند و اگر دو بماند
از چهارپایانست که بار نکشند و گوشتش بخورند و بر ننشینند و اگر سه بماند
از آن چهارپایانست که بر نشینند و اگر خواهی که رنگش بدانی سایه بگیر و بشمار
آنچه حاصل آید هفت هفت طرح کند اگر یکی بماند سفیدست و صافی بود
و اگر دو بماند مختلط بود و اگر نه آن از سفیدی و اگر سه بماند خاکستر گون بود
و با سیاهی زند و اگر چهار بماند سیاه بود و اگر پنج بماند سرخ بود و اگر شش
بماند زرد بود و اگر هفت بماند سبز بود و اگر خواهی که بدانی که رنگش
کدام بیشترست سایه را بشمار و بر شش قسمت کن اگر یکی بماند سفید بیشتر
بود از خاکستر گون و اگر دو بماند خاکستر گون بیشتر بود از سفیدی و اگر سه بماند
سیاهی بیشتر بود و اگر چهار بماند ابرشمیست و اگر پنج بماند و بر آموی است
و اگر خواهی که بدانی که آنچه در وی روح رونده است چه چیزست سایه را
بگیر و بر چهار قسم کن اگر یکی بماند سباست و دراز دندان روح دارد و
از مردم بود شریف و اگر دو بماند سباست و بازردی آمیخته یا بهادار
چهار چون از آن اسب و اگر از آدمی بود مردی بود فرومایه و اگر سه بماند
بهایم و از حشرات بود که پا بر شکم دارد و زرد بود و یا مرغ خانه و اگر چهار
بماند مرغ بود یا ملخ و یا کبک و پشه و یا گربه و اگر از آدمی بود دیوانه بود
والله اعلم و احکم فایده اگر خواهد که بداند که فرزند نر باشد یا ماده شکل نهم را

بر هفتم زند و یازدهم را بر پنجم و ازین دو شکل شکلی بیرون آورد اگر نر بود نر
و اگر ماده بود ماده والله اعلم و احکم فایده اخری در انقلاب که بران احوال
بر ضمیر که شخصی کرده باشد رمل را بزند بعد از آن اول شکل دوم و سیم و چهارم و
پنجم شکلی سازد و از نقطهٔ دوم و سیم و چهارم و پنجم شکلی سازد و از شکل سیم
و چهارم و پنجم شکلی سازد و از نقطهٔ آخر نقطهٔ دوم و سیم و چهارم و پنجم شکلی
سازد چهار شکل امهات سازد و رمل تمام کند والله اعلم و احکم بالغیب
فایده فی طلوع المیزان من الامهات الاربع قبل تصور البنات وغیرها
چونکه چهار شکل امهات نهاده باشی و خواهی میزان عمل بدانی که چیست
شکل اول بشمار و سرهای شکل دوم و سیم و چهارم به بین که زوجست یا فرد دیگر
بار شکل دوم بشمار و از میان شکل اول تا چهارم بشمار به بین که زوجست یا فرد
دیگر شکل سیم بشمار و از میان شکل اول تا چهارم به بین که زوجست یا فرد دیگر
شکل چهارم بشمار و از آخر شکل اول تا چهارم بشمار میزان عمل پیدا شود والله
اعلم و احکم فایده اگر خواهی که بدانی که کسی را چند پسرست خصم را بگوید که در
دل گیرد که چند پسرست خواه یکی و خواه هر چند که باشد چندانی دیگر مضاعف
کند و ده دیگر مضاعف کند ببیند که چنداست چندانکه باشد بغیر از آن شمار
چهار چندان دیگر مضاعف کند و بشمارد اگر شمار شصت باشد یک پسر
باشد اگر هشتاد بود دو پسر باشد همچنین اگر بصد رسد پنج پسر باشد و اگر بصد
و پنجاه رسد ده پسر باشد والله اعلم فایده وحدتها فی حال الغایب آمده بود
یا نه اگر داخل بود و اگر خارج از صورت در دهم و یازدهم بیاید آنکس می آید
و اگر نیامده بود همه نقطهای رمل بشمارد الا شانزدهم بشمارد ۲۸ ۲۸ طرح
کند و باقی که بماند بهر خانه یکی دهد آنجا که بماند اگر صورت داخل بود می آید و اگر

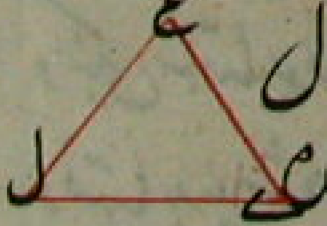
خارج بود میرود و اگر جماعت و عقله و اجتماع و ثابته بود در مقام متردد بود
فصل در حال مرده و زنده اگر خواهی که بدانی که غایب مرده است یا زنده
بنگر شکل اوّل و نهم و چهارم و هشتم اگر درین چهار خانه شکل خارج و نحس افتاده
بود مثل حمره و ثابته و ثقاف بدانکه مرده است یا خود بقتل رفته است
و اگر در هفتم و چهارم شکل داخل بود و در خانهٔ هشتم و نهم خارج بود و اگر
جز این بود زنده بود **فصل در دانستن نیک و بد رمل** بدانکه چون ضمیر را
بینی و خواهی که حکم خانهٔ اوّل و خانهٔ دوم و خانهٔ یازدهم و خانهٔ پانزدهم بنگر اگر
سعد باشد آن کار نیکو بود و اگر بعضی سعد باشد و بعضی نحس آن کار
میانه بود و اگر بیشتر نحس بود مطلق نحس بود مثال ذلک اگر احوال مال بیند
خانهٔ اوّل و خانهٔ دوم و خانهٔ هشتم و خانهٔ یازدهم و خانهٔ پانزدهم درین خانها نظر
کند سعدی و نحسی بر حکم کند و اگر از بهر نجوم بیند بخانهٔ اوّل و دوم و هشتم و
یازدهم بنگر و سعدی و نحسی طلبد و حکم کند **فصل امید رسیدن** و نارسیدن از
زر و غیره از صورت دوم و شانزدهم صورتی بدر آرد اگر داخل برسد و
اگر خارج بود نرسد مگر کوسج و نصرت الخارج که برسد اما نه تمام **نوعی دیگر**
اوّل را بر پنجم زند اگر آن صورت داخل بود برسد و اگر خارج بود نرسد
و در عاشر و یازدهم نظر کند اگر داخل و سعد بود برسد بی زحمت و اگر یکی
سعد بود و یکی نحس بتاخیر رسد و اگر هر دو نحس باشد برنج و درد دل رسد
والله اعلم واحکم **فصل اگر خواهی** که بدانی گریخته و یا رفته در شهر هست یا نه
اگر طریق و اجتماع و جماعت و ثقاف ازین یکی یا دو در قدام البدآید
در شهر بود و اگر نباشد نبود و قدام البد پنجم و هشتم و هفتم و هشتمست و اگر
ازین صورتها یکی یا دو در امّهات بود در ان خانه یا در ان محلت باشد

باب در استخراج خبایا و دفین و نشان آن چیزها بطریقی که کاتب دیده نبشت
اگر خواهند که نشان دهند از انچه در دست یا در زمین پنهان کرده باشند
مجموع نقطهای امهات بشمارد و از دی ۱۲ ۱۲ طرح کند آنچه بماند از خانهٔ
اوّل بخشکند آنجا که برسد نشان کند و بمیزان ضرب حکم کند بشهادت
آن شکل نشان کرده از رنگ و بوی و جنسیّت و طبقات مردم والله اعلم
در پیدا کردن مقام مدفون و چیزهای نهانی اگر خواهند که دفینه را باز یابند
و مقام او تعیین کنند از گزی در گزی تا چند انکه باشد چون رمل زده باشد آن
جایگاه را که مظنهٔ مدفونست مربّعی کشد بتعیین چنانک چهار ربع از مربع
با جهات جهات راست بود و چون ضرب کرده باشد بمیزان ضرب
بنگرد تا از جهات کدام دارد و آنرا تعیین کند سه ربع دیگر را رها کند **مثاله**
ما خواستیم که مدفون و چیزهای نهانی بیرون آوریم رای ضمایر چنان دیدیم
که شکل آن موضع را مربّع ساختیم و مربّع را بچهار ربع قسمت کردیم هر قسمتی از
ارباع ازین جهت عالم برابر کردیم و هر ربع مربع را بچهار جهات برابر
داشتیم تا بهر جهتی برابر شود آنجا بجوید



شرح ذلک باب در بیرون آوردن صورت
بیت یکم و انچنان باید که صورت شانزدهم
در دهم ضرب کند آن صورت که ازان هر دو
تولّد کند سفدهم بود انگاه از شانزدهم
و از سفدهم صورتی بیرون آورد هجدهم باشد و از سفدهم و هجدهم و نوزدهم
تولّد کند و از هجدهم و نوزدهم بیستم انگاه بیستم را در تولیدات ضرب کند
و آن خانهٔ پنجم باشد بیت یکم حاصل گردد که حکم اینجایگاه راست شود

احکام این پنجگانه اول و سفدهم عاقبتست در همه رمل بجدهم رنج و راحت
در سال و ماه نوزدهم اینست که در ضمیر مرکردان باشد و ازانجا معلوم کند بینیم
زر و سیم جامه و خلعت و دخل بیت بکم انچه صاحب ضمیر چه کار میکند از
نیک و بد و از پیش بدر میرود کجا خواهد رفتن و بدین ترتیب نگاه میدارد
تا انچه میطلبند بیابند انشاالله تعالی فصل احکام پنجگانه بعد ازانچه گفتیم حکم دیگر
در دزدی و انچنانست که سفدهم در دزدی نمودن طریق است بجون دلیل
و بجدهم نشان طریق چپ یا راست و نوزدهم نشان محلت و کوی و بیستم
مقام خانه که از سوی شرق بود یا سوی غرب بیست یکم آنچه درون خانه
بود باز گوید که چگونه است و چند سوراخ دارد و در خانهٔ زیرینست یا در خانهٔ
بالایین و این پنج صورت حکمی و صفتی دیگر دارد بعد ازانچه گفتیم دلیل کند
بر حکم دزدان که چند نفرند از وحدان و جمع و تذکیر و تانیث و معمور و خراب
و دانستن که دزد بیده در تحت چیزی است یا فوق چنانک اگر توالی
حساب آن راست نگاه داشتن توانی بر سر کالا رسی و در شوایدینک
تامل کند که در جای خود کنند شد مسئله پیش از ضمیر نیست اول جیست از
چهارم چنداست از سفتم جونست از دهم کجاست فصل بابهای که در
رملست در اول یا یازدهم یا دهم شرط آنست که رکزه اول در دوازدهم
ضرب کند و در کتاب نظر کند و ضمیر ازانجا طلب کند اما قول درست آنست
که این شکل از رکیزه و دوازدهم طلب میکند با شکل دیگر ضرب کند انچه
ازین دو شکل حاصل آید آن باشد و انچنانست که شانزدهم را در نهم ضرب
کند آن صورت که متولد شود این را بدان دیگر که از رکیزه تولد کند
چون کرده باشد ضرب کند آنچه ازین هر دو تولد کند حکم ازان شکل باز ان

خانه کند باب در بیان مدت هر صورتی از اشکال سه ماه
دو ماه یک روز بجدد چهار روز یا ده روز و نیم ازین نگذرد
دو ماه یک ماه پنج ماه هشت ماه نه ماه نه ماه
شش ماه نه ماه پنج ماه شش ماه چهار ماه
چهار ماه نه ماه باب فی استخراج الاسامی و ذکرها نقطهای
زوج را از مراتب آتشی و خاکی ازان شانزده شکل جمع کند و از وی ۱۲
۱۲ طرح کند آنچه بماند بجاها بخش کند آنجا که نقطه تمام شود نشان کند انگاه ازان
شکل نشان کرده آغاز کند و نقطهای فرد را بستاند از مراتب آتشی و خاکی
تا آخر اشکال و همچنان طرح کند و آنچه بماند بر خانها بخش کند انجا که تمام شود
نشان کند و حروف از دو شکل جمع کند که نام دران حروف بود و نقطها
از دو صورت بشمارد مثاله اگر دو طریق بود نقطهای آن هشت باشد
واگر دو جماعت بود نقطها شانزده و چندانک برابد از خانهٔ اول
بهر خانه نقطهٔ بدهد آنجا که تمام شود مابعد ازان خانه را نشان کند مثلا اگر
نقطه در هفتم تمام هشتم را گیرد واگر هشتم تمام شود نهم را گیرد و این سه شکل را
جمع کند و بنگرد اگر هر سه شکل دو حرفی باشند همه حروفها بگیرد واگر بعضی دو
حرفی باشند و بعضی یک حرفی در اشکال بنگرد اگر دو حرفی غالب تر باشد
همه بگیرد و اگر یک حرفی غالب باشد از اشکال دو حرفی یک حرف
پیش بگیرد و نام باز خواند از هر جنس و نوع و معدنی و نباتی و حیوانی
واگر صورت حیوانی بود نام حیوان واگر معدنی معدنی و همه برین قیاس
و مهری بسازد و حروف در گوشهای مهر بنویسد برین مثال

والله اعلم بما یکون قبل أن یکون والحمد لله وحده

باب اندر احوال بیمار اگر در اول رمل برآید این صورت
بیمار دراز کشد واگر این صورت برآید بعد از مدتی به شود واگر
صورت برآید بیماری از خون بود واگر این صورت برآید بیماری
از بلغم بود واگر این صورت برآید بیماری از سودا بود واگر این صورت
برآید بیماری از گرمی بود و عافیت یابد واگر این صورت برآید
بمیرد واگر این صورت برآید عافیت یابد واگر این صورت
برآید بیمار به شود واگر این صورت برآید بیماری دراز کشد و عاقبت
هلاک شود واگر این صورت برآید بیماری زیادت گردد چنانک بیم
مرگ بود واگر این صورت برآید بعد از هفته‌ای از رنج برهد و به شود واگر
این صورت برآید در اوان مدت مبرا شود و هو اعلم و حکم

باب اندر بیان احوال سال عالم و حکم برانجمله از رمل

اگر از بهر سال آینده رمل زده
باشی و این صورت برآید در آن سال ارزانی شود و نعمت فراخ گردد
و آفات کمتر بود و پادشاه نیک حال گردد و بیماریها سهل باشد و غله را آفت
کم رسد ولیکن رطوبت بسیار باشد واگر این صورت برآید برده و
چهارپای خوار گردد و کسب و کار بنایت نیک باشد و غله را آفت کم رسد
واگر این صورت برآید بارش کمتر بود و نرخها میانه و جماعت بازرگانان را
بد باشد و بادهای سخت وزد و در دریاها کشتیها غرق شود و مرگ
چهارپایان بود واگر این صورت برآید آبها اندک بود و سفرها نیک
بود و بادها بسیار وزد و سرما کمتر بود واگر این صورت برآید نیکی سفرها
و نیکی نباتها بود و بادهای مخالف بسیار جهد و سلطان بر رعیت ظلم کند
و فتنها پدید شود و اتلاف بسیار باشد واگر این صورت برآید دشمنان

ملک بسیار شوند و بیماریها اندک بود و فراخی نعمت باشد و بادهای خطر
ناک بسیار جهد و سرما سخت باشد و دزدان استیلا یابند و راه زنان
دست بر آورند و میوه‌ها را نیک باشد واگر این صورت برآید بارش
بسیار بود و تنگ سال اندک خیر و آبها کم شود و نرخها بیفزاید و بهتان
و دروغ از اطراف ظاهر گردد و ممکن بود درین سال زلزله باشد
واگر این صورت برآید سال مبارک باشد ولیکن بادها بسیار جهد
و بیماری بسیار بود و در عمارت و زراعت بیفزاید و گرما گرم و سرما
سرد بود و در آخر سال در بعض اطراف خرابی باشد و بازرگانان را
قطع افتد و کشتیها در دریا غرق شود واگر این صورت برآید از
اول سال تا آخرش بیماری بسیار بود واگر این صورت برآید
مردم پریشان باشند

فصل

واگر این صورت برآید در آن
سال گنج یابد واگر این صورت برآید از معدنیات چیزی بیابد
واگر این صورت برآید از راه بازگردد واگر این صورت برآید
بسیار سرگردانی کشد واگر جز این صورتها برآید نشاید رفت

والله اعلم بما یکون قبل یکون والیه المرجع والمآب
والحمد لله حق حمده

م

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام آن خدایی که مبدع غرایبست و واهب رغایبست بواسطهٔ بکار
تقدیر بر اجسام و اجرام مدوّر علوی و سفلی را بیافرید و سیارات افلاک
که محل کواکبست بدرر و لآلی سیارات بیاراست و آب بحر بدایع فطرت را
در جویبار مجره روان کرد و کشت زار مزارع بلا دراشمس تزک نجوم
طاهر تزیین داد و بقلم تقدیر و تدبیر شهبان اعدا دکرهٔ سبع سموات طباقا
ظاهر گردانید و هر یکی را از آن فلک دار الملک فلکی گردانید
و عرصهٔ ساحت آسمان هفتم را در تصرف سلطان کیوان آورد و بساط
فلک ششم را مقام نشاط سعد اکبر گردانید و بهرام تنک چشم تیز خشم را در
میدان فلک پنجم سوار گردانید و تخت خورشید جمشید را در بوستان سرای
چرخ چهارم نهاد و رواق قصر سیم را محل نشاط و طرب زهره
گردانید و دبیر چرخ اثیر را بر گوشهٔ طارم دوم بنشاند و مصرع ماه را
در مسالک منطقهٔ بروج بر بام ایوان اول روان کرد چنانک از آثار
دور سیر ایشان که انتقال و اتصال و مقارنه و تسدیس و تثلیث و تربیع
و مقابلهاست اوصاف جمادات و اصناف حیوانات ظاهر گشت
بعد از حمد باری تعالی و تقدس هزاران صله صلوات و تحف تحیات بر روح
محمد مصطفی و یاران او باد و سلم تسلیما کثیرا پوشیده نیست بر خلایق که

علما و حکمای اوایل و تصانیف ایشان بیشتر از بابل بوده است و سعی کرده
اکنون از برای پادشاه روی زمین سلطان عرصهٔ روم قیصر که از فرزندان
عنصوان بن ابراهیمست این چند نکته از ین علم بروی ظاهر گردانم و
من که ارسطاطیلیم بخاک پای پادشاه روم که در ین صنعت نکنم و آنچه بدانم
بیان کنم از بهر آن من بسال پانزده بودم که سودای این علم کردم و
چون دران زمان استاد جهان فغفغهٔ یونانی بود نزدیک وی رفتم
و نکته از ین علم از وی التماس کردم کشتی برداشت و بر روی من زد و
من گریان پیش مادر رفتم و این راز با مادر گفتم مادر مرا ملامت کرد القصه
بساحل مغرب در آمدم بجزیرهٔ رملیه که آنجا دختران رمال بودند یک
سال در آنجا بودم و این علم حاصل کردم از عطیهٔ رملیه و او معروفست و پادشاه
خود داند و مشقت بیحد دیدم دران وجه و دیگر آمدیم بر سر سخن آغاز
کتاب ما این کتاب را از برای آن نقش کردیم تا پادشاه بی استاد
احکام رمل را نیکو بداند و ضمایر و خبایا و از ین نوع بیرون آرد و
بروی هیچ پوشیده نباشد والله اعلم بدانک این کتاب را از برای
سلطان روم نبوشته اند و نقل کنندهٔ این کتاب که از فرزندان عیسی
بن ابراهیمست که بی استاد رمل را نیکو کرد و ضمایر و خبایا از ین کتاب
بیرون می آورد و بروی هیچ چیز پوشیده نماند و این کتاب را او از خزینهٔ
قیصر روم گرفته بود تا از گزاف و هرزه ندانی باب اول در ضمیر بیرون
آوردن و اصول وی دانستن اول باید دانستن که این که نهاده شد
بر ترتیب عدد وجود که صاحب طالعست همچنانک حمل صاحب اول
برجست و شکلهای سعد در خانهای سعد نهاده و شکلهای نحس در خانهای

وصورت ترتیب اشکال اینست
وباز سریکی از اشکال در دو خانه وجهار خانه قوت
دارند جنانک اگر ضمیر دران خانه بود حکم بکنی بران شکل که در خانهٔ قوت
خود نشسته بود و وی دلیل ضمیر شود یا خود ضمیر بود برانیه خطا نکند وقوة
درین خانهاست که سیر این اشکالست جون معلوم شد بنگر که در
شانزدهم و در دهم جه شکلست وهردو را دریک جای بنه وازین دو شکل
شکلی تولید کن واز سیزدهم وطالع شکلی تولید کن اگر موافق آن شکل نشین
بود بنگر که در کدام خانه است وان خانه بجه منسوبست حکم کن اگر آشنا
بود در خانهٔ آن شکل واگر موافق آن شکل وخانه نبود خطا بود در اصل یا
در ضمیر رمل را باز باید زدن وجون شکل اشنا بود حکم کن بدان خانه اگر
سایل منکر شود که این نیست بگوی اورا تا سوگند خورد که همین است
ومن که صاحب کتابم بنزدیک من کسی آمد که حال من جه خواهد شد گفتم تو دزد
ودزدی کردهٔ ویاران غازی کرده اند اکنون ترا فردا که روز شنبه است
بساعت افتاب بگیرند وجوب بزنند مرد منکر نشد دزدی را وسوگند
نخورد وگفت جنینست وزایجهٔ رمل او جنینست که نموده می شود

وجون حمره که طالعست صورت دزدست و
باز در هفتم که خانهٔ دزدست وباز در هشتم وباز
دهم اوست صورت سلطان در خانهٔ حبس است جون
جون در هشتم بود گفتم جوبست وجون صورت سلطان در خانهٔ حبس است
گفتم بگیرند بساعت شمس وانکه گفتم در روز شنبه ازان گفتم که صاحب ضمیر اول
عقله است واین که گفتم جوب بزنند از حمره که صاحب جوب و زندانست

وما اکنون احکام واشکال یاد کنیم تا معلوم باشد تا بذکر خیر صاحب کتاب را
یاد کنند بعون الله وحسن توفیقه وجدول اینست که نموده میشود

اسما	اشکال	ماهیة	[illegible]	سهم	نجوم	نر ماده	بالا	منقلب ثابت	سعد نحس	خارج داخل	عدد
لحیان		مسجد	زر وعقیق	شمال	زحل ومریخ	نر	مستوی	منقلب	نحس	خ	٣٤
قبض الداخل		شکسته	دزد	جنوب	زر ونقره	ماده	[illegible]	منقلب	سعد	ب	١٣٦
قبض الخارج		نوزن	غم	شمال	[illegible]	نر	[illegible]	منقلب	نحس	خ	١٥٥
جماعت		بازار	[illegible]	جنوب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ممتزج	[illegible]	١٢٥
فرح		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	١
عقله		[illegible]	[illegible]	[illegible]	آهن	نر	کوتاه	[illegible]	نحس	م	٥٥
انکیس		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماده	مستوی	[illegible]	نحس	ل	٣٦
حمره		[illegible]	[illegible]	[illegible]	مس	نر	دراز	[illegible]	نحس	[illegible]	٢٨
بیاض		دیوان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماده	مستوی	[illegible]	[illegible]	ثابت	١٥
نصرة الخارج		[illegible]	ازد	[illegible]	از	نر	[illegible]	[illegible]	سعد	ج	٤٥
نصرة الداخل		[illegible]	[illegible]	[illegible]	نقره	ماده	مستوی	[illegible]	[illegible]	ل	٧٨
ثابته		[illegible]	دزد	[illegible]	[illegible]	نر	دراز	[illegible]	نحس	ج	٢١
نقی الخد		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماده	[illegible]	[illegible]	نحس	م	١٥
قابله		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماده	کوتاه	[illegible]	سعد	ب	٦
اجتماع		باران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ممتزج	ثابت	١٤
طریق		راه	سبز	[illegible]	[illegible]	نر	دراز	[illegible]	سعد	م	٩١

باب در احکام برف و باران چون اوّل ماه شود رمل بزن تا پانزده
خانه و هر یک شکل بر یک روز حکم کن چنانک طالع اوّل روز بود از ماه
و شکل دوم روز دوم بود از ماه و شکل سوم روز سوم بود بر این ترتیب
تا پانزدهم و شانزدهم از برای آن بود که روز بود یا شب باران یا
برف و ما هر شکلی را بگوییم اینجا چون پانزده روز تمام شود پانزده روز
دیگر را رمل بزن بر این مثال اگر خواهی احکام سال بکن در اختیارات
و من اینجا احکام را یاد کنم و معرفت بر آمدن حاجتها از این احکام
توان دانست و خیر و شر که در جهان حادث شود و لیکن چون
آفتاب بحمل آید رمل بزن بساعت شمس هر کدام شکل که طالع وی باشد
و خانهای دیگر بزن و همه احوال از آن رمل بگوی چنانک حال پادشاه
از دهم و حال مسافر از نهم و حال بیمار از ششم و اگر این اشکال
در خانهای قوی افتاده باشد و اگر در خانهای نحس بوند هم بر حسب
ضعف و قوّت ایشان بگویید بر هر چه دلالت دارند هم از آن انواع
تا راست آید و شکلهای که دلیل بارانست اینست [illegible]
[illegible] و شکلهای که دلیل سرما و بارانست اینست [illegible] و شکلهای
که دلیل سرماست اینست [illegible] و شکلهای که دلیل برگرماست
است [illegible] و حمره دلیلست بر گرما و بادهای گرم و نصرة الداخل
و فرح دلیل بود بر بادهای سرد و نصرة الخارج دلیل بود بر بادهای
گرم و قبض الخارج دلیل باران و سرما بود و قایمه دلیل بادهای سرد
بود و ثابته دلیل باد گرم بود و اجتماع دلیل باد و باران بود مثلا در
ساعت قمر رمل زدیم این صورت آمد در اوّل ماه که نموده میشود

اشکال	حروف	بروج	منازل	اقلیم	شهر	زمان	چیز	ادم	طبایع	کواکب
[illegible]	ا ف	[illegible]	بلده	دوم	شیراز	ساعت	گوهر	اهل علم	آتشی	ز
[illegible]	ب ک	اسد	جبهه زبره	چهارم	بخارا	ماه	حیوان	امیران	بادی	س
[illegible]	ل غ	حمل	بطین	دوم	تبریز	سال	شیر	[illegible]	آتشی	راس
[illegible]	م	جوزا	ذراع	ششم	عمان	سال	ریگ	اهل نجوم	[illegible]	ع
[illegible]	ط و	میزان	غفر زبانا	پنجم	نیشابور	[illegible]	کودکی	اهل صلاح	آتشی	ه
[illegible]	ح	جدی	ذابح	اول	اندلس	ماه	دوموی	دهقانان	خاکی	ب
[illegible]	ی ص	سعد	بلع	اول	ختن	روز	[illegible]	هندوان	بادی	ر
[illegible]	ج ق	عقرب	قلب الکلب	سوم	ری	روز	[illegible]	قصابان	بادی	خ
[illegible]	د	سرطان	طرفه	دوم	طابوز	ساعت	کودکی	[illegible]	آبی	ر
[illegible]	ث	اسد	صرفه	چهارم	انطاکیه	سال	ریگ	پادشاه	آتشی	س
[illegible]	و ز	حوت	رشا	دوم	حلوان	ماه	دوموی	اهل علم	آبی	ی
[illegible]	خ ح	حمل	بطین	سوم	عمان	روز	[illegible]	کودکی	آتشی	ذنب
[illegible]	ی ض	عقرب	قلب	دوم	موصل	[illegible]	کودکی	[illegible]	آبی	ح
[illegible]	ذ ث	ثور	[illegible]	دوم	بغداد	ساعت	[illegible]	بازاریان	خاکی	ه
[illegible]	س	سنبله	سماک	دوم	[illegible]	ماه	[illegible]	اهل علم	ممتزج	ر
[illegible]	ع	سرطان	نثره	سوم	[illegible]	سال	ریگ	[illegible]	[illegible]	ر

که جون اول ماه لحیان بود کنتیم که روز اول کرم بود وجون در دوم قبض الداخل بود روز دوم دلیل بادهای سرد بود وما این دلیل کنتیم و باید که سر ماهی جنین رمل بزنی و به بینی که سر ما بکدام روز نشسته است حکم کن بر همان قیاس که دانسته **فصل** در بیرون آوردن حاجتها که جه وقت خواهد برامدن و سر ماهی را باید که تو رمل زده باشی و بنکری که در خانهٔ حاجت جه شکلست و آن شکل دران ماهست یا نه اکر بود دران خانه قوت دارد حکم کن دران روز که حاجت تو براید و اکر بی وقت بود نشاید حکم کردن و اکر در سر سال رمل زده باشی و حاجت پیدا آید نیکو بود و در یافتن آن حاجت جنان بود که شکل سعد بود زود براید و اکر نحس بود دیر براید و با رنج و مقصود این نوع عظیم بر اصلست و من که از تماطیقم دعوی میکنم که هیچ کس این احکام سر ماهی را نمیداند جز بجزیرهٔ عطیهٔ رملیه که دو دختر دیدم که این نوع میدانند و من درین احکام جمله جیزها را یاد کنیم و هیچ جیز را فرو نکذارم از نوع مدفون بیرون آوردن و نام بیرون آوردن **وجیزی که در دست کیرند** وانجه بدین ماند همه را یاد کنیم جون حکم سال بیرون آوردن و درازی عمر و طالع سال و مطلوب احکام درزد دانستن خانه و شکل مردم و درخانهٔ درزد که ازکدام روست **باب** در درزد بده بیرون آوردن و درازی عمر و طالع سال و مطلوب احکام درزد دانستن خانه و شکل مردم و درخانه که ازکدام روست انجه بدین تعلق دارد **واکر سایل** از درزدیده برسد که جه جیزست و کوید لون او جونست

اکر در هفتم بود جیزی بود باتش عمل کرده جون آهن و مس و سرب و نقره و زر وانجه بدین ماند اکر شکل اتشی بود ازینها بود و اکر شکل بادی بود جیز حیوانی یا حیوان بود یا جیزی که بادمی تعلق دارد جون موی و جرم و استخوان و اکر شکل آبی بود مروارید و صدف و شنکرف و سنک بارهای آبی و اکر خاکی بود آن نباتی بود یا جیزی که از زمین بروید یا جامهٔ کرباسین بود وانجه بدین ماند و اکر از رنک پرسد در دوم بنکر که جه شکلست و رنک آن شکل جیست حکم کن برهمان رنک **واکر** برسند که درازست یا کوتاه بنکر که در طالع جه شکلست و آن شکل را دراز کفته یا کوتاه بازکرد بجدول و حکم کن برهمان شکل که هرکز خطا نشود **فصل** در بیرون آوردن درزدیده که نهاده اند و درزدیده را بنکر که در جهارم جه شکلست که خانهٔ جهارم خانهٔ درزدست و آن شکل بر جه جای دارد حکم کن بران جای که خطا نکند **اکر برسند** که بکدام جهت بنکر که در دهم جه شکلست و آن مشرق است یا مغربی و جنوبی یا شمالی حکم کن برهمان جهت **واکر** برسند که ازینجا تا انجا جندی راهست یعنی از خانهٔ ما تا آن خانه که اوست بنکر که در نهم جه شکلست و در هشتم جه شکل و در ششم جه شکل و در پنجم جه شکل و بعد اصل شکل دو قسمت کن انجه از قسمت بیرون آید همان قدر خانه در میان بود و برهمان جهت خانهٔ درزد بود **فصل** در دانستن درزدیده اکر در نهم اجتماع یا جماعة بود در و نقشها و کنده کاریها بود و اکر یا بود جیزی سرخ بود و بروی بندهای برنج یا مس بود و اکر بود بلند بود و باریک و با زنجیر و اکر بود سپید بود و ریسمانی در وی کشیده

واکر بود چیز نو باشد و دو رنک واکر بود چیز سیاه بود و یا آهن واکر چیز با زیب بود و آراسته واکر بود چیز زرد بود و نزدیک بکهنکی واکر بود چیز بلند و معظم بود و کهنه کر بود دُر بود یا قیمتی واکر بود چیز بود سرخ رنک واکر بود چیزی بود دراز و کونه کونه واکر بود دری بود نو و نیکو دیدار و بوستی یا جرمی در وی کشیده اکر برسند که در این خانه از کدام رویست بنکر که در نهم چه شکلست و او از جهات کدام دارد شرقیست یا مغربی یا جنوبی یا شمالی حکم کن برهمان طرف که آن شکل را کدام جهتست واکر برسند که دزد زنست یا مرد بنکر که در هفتم چه شکلست و ان شکل نرست یا ماده حکم کن برهمان طرف که ان شکل را کدام جهتست اکر برسند که دزد اشناست یا بیکانه بنکر در شکل که صورت وی صاحب کدام بیتست و مراد را که در طالعست چه میشود از روی سکنی عدد وی چکونه و او را دلیل بر چه کارهاست حکم کن برهمان شکل واکر برسند که صنعت دزد چیست و شکل او چونست بنکر که صاحب کدام ششمست و در کدام خانه است و ان خانه بکدام بیت منسوبست از سکنی ثالثش واکر غایب بود دزد برده بود و جایی نهاده و غلط و فراموش کرده باشد واکر در طالع بود سایل کرفته بود واکر در دوم باشد یاران سایل کرفته باشند واکر در سوم بود ماده بود خواهران سایل کرفته بوند واکر در چهارم بود پدر کرفته بود یا کسی که بمحل پدر بود و هم در خانه بود که سایل کرفته باشد واکر در پنجم بود فرزند سایل کرفته بود اکر شکل نر بود پسر کرفته بود واکر ماده بود دختر

کرفته باشد واکر در ششم بود غلام کرفته بود واکر ماده بود کنیز بود و نری و مادکی از برج و شکل باید دانستن واکر در هفتم بود زن وی کرفته بود واکر شکل نر بود خصم کرفته بود یا شریک واکر در هشتم بود بیکانه پیری کرفته بود واکر در نهم بود کسی کرفته بود و از شهر رفته بود واکر در دهم بود مادر او کرفته بود واکر نر بود کسی کرفته بود که تعلق به بزرکان دارد و باشد که هم کاران او کرفته بوند واکر در یازدهم بود دوستان یا معشوقه کرفته بود یا فرموده او واکر در دوازدهم بود دشمنان وی کرفته بوند یا کسی بیکانه و این چهار خانه دیکر حکم بر وندهای ایشان کنند سیزدهم وتد اولست و چهاردهم وتد دومست یعنی چهارم و پانزدهم را وتد سوم و هفتمست و شانزدهم را وتد چهارم که دهمست واکر برسند که این مال چه وقت حاصل شود بنکر در ششم چه شکلست اکر نحس داخل بیاید بسختی واکر نحس خارج بود نیاید واکر سعد داخل بود بیاید باسانی واکر سعد خارج بود بیاید بحسب شواهد واکر خواهی که بدانی تا چه وقت باید بنکر در احکام یک ماهه همه کفتیم که در کدام خانها او را قوتست یا نه اکر قوت بود همان باید واکر نبود دیر باید و باشد که نیاید و بدین طریق حکم باید کرد فصل در برامدن حاجتها حکم بر مقصود در وقتی که در ششم سعد داخل یا خارج بود مع الشواهد نا راست آید و باید که حکم یک ساله کنی وقتی که رمل یکساله بزنی تا حکم تو راست آید باب در بیرون اوردن دفینه اکر برسند که اینجا دفینه هست و ما را کمان میرود ضرب رمل بزن اکر در چهارم سعد داخل بود در انجا دفینه باشد هم از ان جنس که آن

شکل باشد و اگر نحس داخل بود درانجا دفینه باشد ولیکن برداشته
بوند و اگر سعد خارج بود چنین بود و اگر نحس خارج بود مرکز نبوده
باشد و اگر پرسند که درین مقام کان میرود خطوط مربع کشد همچنین
که اینجا کشیده است وجای نشستن درمیان برین مثال که بر صفحه است
ونگاه باید داشتن جهات و خطوط تا راست آید والله اعلم



واین شکلها که نهاده شد بر سبیل شرقی و غربی نهاده شد تا طالبان
بینان نگویند که خطا نهاده اند و درمیان مربع صغیر نشیند و رمل زند
و از چهارم و چهاردهم شکلی تولید کند که آن شکل دلیل دفین بود و بنگرد
که درین مربع آن شکل دفین برکدام خط نشسته است دران خط بود

آن دفین اگر خواهی که بدانی بکدام خط برست آن خط را بر شانزده
بخش کن و باز رمل بزن و از طالع و چهارم و هفتم و دهم تولید
کن برین ترتیب واجتماع دلیل و بیت چنین که صورت
نمودیم و از مرکز آن خط که برین بخشست یکی جودله است و در دوم
لحیان و در سوم قایمه چنانک صاحب نهایتست بدین طریق بود
ماصورة نمودیم تا آسان تر بود
صاحب دفین را بنگر که برکدام قسمت دفین بدانجا بود هوش
داری تا مرکز خطا نیفتد **باب در احکام حامله** اگر پرسند که این
حامله دختر زاید یا پسر بنگر در خانهٔ پنجم و پانزدهم که شکل نرست یا مادهٔ
برکدام بیشتر دارد حکم کن بران بر نری و مادگی یعنی بر شوایه
حکم کن و اگر پرسند که چون بود حال حامله و فرزند بنگر که در دوازدهم
چه شکلست اگر انکیس یا حمره یا ثابته یا نقی الخد یا قبض الخارج یا اجتماع
یا جماعت بود حکم کن بر اسقاط و مرگ فرزند و اگر جز این اشکال
بود بزید و اگر پرسند که در روز زاید یا در شب و طالع چه بود روزی
کدامست و دلالت بهمان روز بود که صاحب طالع **فصل** در
دانستن آنکه ساعت در روز زاید یا در شب بنگر که صاحب
طالع درکدام خانه است اگر در طالع آید اول ساعة آن روز بود
و اگر در دوم بود در دوم ساعت اید از مادر و سوم برین ترتیب
الی اخره و اگر صاحب طالع در رمل نبود نظر کن که نجم صاحب
کدام خانه است اگر صاحب ششم بود په ششم ساعت آید برین
طریق بگوی و اگر پرسند که بشب آید یا بروز اگر در طالع شکل نر

بود بروز بود مولود واگر ماده بود بشب اگر ترا برسند که فرزند چه
طالع اید بنگر که در نهم چه شکل آمده است وآن شکل بکدام کوکب منسوبست
واز بروج کدامست از ان آن کوکب که باشد طالع ان کودک بود

فصل در دانستن اعمار کودکان واگر برسند که عمر وی دراز
بود یا کوتاه بنگر بشکل پنجم اگر نحس بود چون حمره ونقی الخد وقبض الخارج
وثابته وانکیس وعقله بمیرد واگر ثابته ونقی الخد وحمره بود در روز میرد
واگر عقله بود بماه میرد واگر قبض الخارج بود بسال میرد اگر سعد بود از
پنجم تا دوازدهم عدد شکلهای سعد بگیرد واگر در دوازدهم شکل سعد بود
آن عدد ها را در عدد نقطهای وی ضرب کند واگر در دوازدهم شکل
نحس بود بر عدد نقطهای وی قسمت کند انچه بماند عمر وی باشد واین
نوع را بسیار تجربه کرده شده است وطریقهٔ اخری وعمر هرکه بیرون
خواهی آوردن از طالع انکیس بگیر تا هشتم عدد های خانهای اشکال سعد را
واگر در هشتم نحس بود بر نقطهای آن قسمت کن واگر سعد بود در عدد
نقطهای آن شکل ضرب کن بر مثال گذشته **باب در احکام بیماران**
اگر خواهی که بدانی احوال بیمار چه خواهد شد یعنی عمر او چند مانده است
اگر ازین شکلها براید بزودی رحلت کند بسفر آخرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در هشتم اعتبار باید کرد شکلهای که دلیل بر صحت بیمار کند اینهاست
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وقایمه وبیاض چون در ششم وهشتم این اشکال بود
دلیل صحت بود واگر بغیر این اشکال نحس بود دلیل مرگ وشدت
بود وفوت ان وقت بود که آن شکلها واحکام روز وماه را طلب
داری تا بیابی همچنان که در برامدن حاجتها گفتیم بر همان طریق بران

شکل حکم کن تا راست آید واگر برسند که بیماری او از چیست بنگر که در
ششم چه شکلست اگر [illegible] بود از عشق ودوستی بود واگر [illegible] بود
از صفرا بود ودرد سر ودرد گردن واگر [illegible] بود از خون شکم بود
اسهال واگر [illegible] بود هم از خون شکم واگر [illegible] بود بیماری او کلان بود واگر
[illegible] بود از سحر وجادوی واگر [illegible] بود از زخمی یا خصومتی بود وآزار بسیار
بوی رسیده بود واگر [illegible] بود از فساد معده وآب دادن بود وخوردن
واگر [illegible] بود از درد زهار بود وفرج واما پس رنجها که از خون سوخته
بود واگر [illegible] بود از فتادن جای بود واگر [illegible] از سحر وجادوی بود
واگر [illegible] بود از اسهال وسودا بود واگر [illegible] بود از دیوانگی وصرع بود
واگر [illegible] بود از تب وغلبهٔ خون وانچه بدین ماند وبعضی اجتماع را
برد یوانگی نیز گفته اند **فصل** در دانستن ماضی وحال ومستقبل
اول وششم ونهم دلیلست بر ماضی پنجم ودوازدهم دلیلست بر حال
هفتم وسیزدهم دلیلست بر مستقبل **باب در برامدن نکاح** اگر برسند
که این نکاح براید یا نی دلیل بر برامدن عقد این اشکالست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در هفتم ودلیل بر نا امدن نکاح این اشکالست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اگر عقد شود زود برانند واگر از اشکالهای نکاح در یازدهم
وپانزدهم وهفتم بود وشواهد ازین شکلها بود یعنی سوم نکاح زود براید
واگر درینجا شکلهای نحس بود بر نیاید هرگز واگر شواهد سعد بود امید
وار بود در شدن عقد **فصل** در احکام غایب وانچه بوی منسوبست
بدانک دلیل غایب طریقیست وآن شکل در هفتم افتاده است بنگر
که غایب سایل را چه میشود اگر سوم میشود از برادر حکم کن واگر پدرست

از چهارم باید گفتن و برین قیاس تا راست آید و اگر در دوم طریق
بود با آن شکل که در هفتم است اگر سعد داخلست بگوی حال مال
وی را که نیکوست و اگر در هفتم یا در وسط السّما یا در طالع بود غایب باز
گشته بود و روی بخانه آورده و در راه بود و اگر در رمل یکمامه این
شکل صاحب غایب بود حکم کن بهمان وقت چنان که در برامدن حاجتها
گفتیم **فصل** در دانستن انکه غایب در کدام جهتست بنگر که صاحب
خانهٔ غایب در کدام روست اگر در طالع یا در چهاردهم بود بطرف
مشرق بود و اگر در چهاردهم و در هفتم بود در طرف جنوب بود و اگر
در هفتم بود یا در دهم بطرف غرب بود و اگر در طالع بود و در دهم در
طرف شمال بود **فصل** در سفر و احکام وی اگر پرسند که سفر
خواهد شد بنگر که در طالع و سیزدهم و نهم اگر اشکال خارج بود که برابنه
سفر شود و بنگر درین سه خانه از شکلهای خارج کدام قوتست حکم کن که
همان وقت سفر خواهد شد و این عمل بسیار تجربه کردیم و اگر پرسند
که سفر در کدام جانب شود بنگر که در هفتم چه شکلست و ان شکل بکدام
جهت منسوبست بگوی ازان جهت روی بس انکه حکم کن و اگر پرسند
که در سفر منفعت بود یا نی بنگر که در نهم چه شکلست اگر بود از مال
منفعتش بود و لیکن بیمار شود دران سفر و اگر بود دران سفر بسیار
حاصل شود و اگر بود با دشمنان خصومت افتد و عاقبت دران
سفر هلاک و تباهی بود و اگر بود از علم منفعت یابد و اگر بود
معشوقه با خود دارد دران سفر و اگر بود کاری بیاموزد و اگر
بود هر امیدی که دارد براید دران سفر و اگر بود دران سفر بمیرد و اگر

بود عاقبت آن سفر نیکو بود و ازان سفر جامها و لباسهای بسیار بیاورد
و اگر بود با سلطان و سلطانیان سفر کند و منفعت بسیار یابد و اگر
بود زنی مصلح با خود آورد و لیکن آن زن در حق وی دشمنی کند و اگر
بود دران سفر بیچاره و عاجز گردد و از فرزند دور ماند و اگر بود
بمیرد یا خصومت و خوف بود و اگر بود شمشیرهای بسیار آرد و آهن
و جامها با خود امّا دران سفر از دزد خوف باشد و اگر بود دران
سفر نقرهٔ بسیار گیرد و اگر بود دران سفر امیدها حاصل شود و علم و
حکمت آموزد و اگر بود دران سفر تن درستی و صحّت بود والله اعلم
فصل اگر خواهی که بدانی که سایل چه پیشه دارد و بچه چیزها میل دارد
بنگر که در کدام خانه است **عقله** که صاحب دهمست اگر در طالع بود مردی
بود معروف و اگر در **دوم** بود دوستان بسیار و مال بسیار حاصل
کند و کرده بود از پیشهٔ خود و اگر در **سوم** بود مرد عالم بود و از علم چیزی
بدست آرد و اگر در **چهارم** بود مال بکسب بدست ارد یا از باغ و
بوستان و ضیاع و عقار حاصل کند و اگر در **پنجم** بود کار وی رسولی و قوادگی
و سیکی فروشی بود و اگر در **ششم** بود مردی بود برده فروش یا خر
گاو فروش و اگر در **هفتم** بود کار وی دزدی بود و اگر در **هشتم** بود
کار وی مرده شویی و هرچه بمردن تعلّق دارد و اگر در **نهم** بود مردی باشد
مسافر و از سفرها چیزی بدست آورده و بازرگان بود و اگر در
دهم بود از بزرگان و کارهای سلطانیان او را منفعت باشد و اگر
در **یازدهم** بود از عشق و دوستان مال حاصل شود و اگر در **دوازدهم**
بود مالش اندک و زندان بان بود و اگر صاحب دهم در رمل

نبود بنکر که در دسم جه شکلست وان شکل صاحب کدام خانه است اکر
صاحب طالع بود مردی معروف بود واکر صاحب دوم بود مالش
بسیار بود و بر دوازده خانه خانه بکوی جنانک پیشتر ازین یاد کردیم والله اعلم

باب در بیرون اوردن اسامی از قول و تجربهٔ ارشاطیق الزمانی

وعلمای این علم پیشتر صفت کرده اند در ضمیر بیرون آوردن و نام
بیرون آوردن و من که ارشاطیقم براستی شرح دهم جنانک هیچ جیزی
فرو نکذارم و نام ترکی و فارسی و حبشی و عربی و رومی و مازندرانی
جنانک از هیچ لفظی فرو نمانند و بعضی از حکما جون سنک مغربی ولیث یونانی
وابیض یونانی در کتب خود جنین کفته اند که هر شکلی را جند نام معین کرده اند
جون محمود و حمید و مثل این لحایز اکفته اند و هر شکلی را بدین مثال نامهای
غریبست واز شکلی هیچ و شش و هفت نام معلوم شود پس این طریق
باطلست و قول و تجربهٔ استاد عطیهٔ رملیه جنین که او حروف اسامی را
بطریق جدول بیرون می آورد بدین طریق و قانون طول و عرض
وی شانزده و یکی از خانهٔ بالا زیادت و یکی از پهلو واز یکی تا
شانزده در هر طرف بحساب هندی نهاده و در میان جدول حرفها
نهاده از حروف جمل و ما صورت وی را درین جای بنماییم تا بر
عمل کننده آسان باشد و صورت جدول اینست که نموده می شود

	۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	ط
	۲	ب	ج	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ل
	۳	ج	د	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	
	۴	د	ه	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ح
	۵	ه	و	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ط
	۶	و	ز	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ی
	۷	ز	ح	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	یا
	۸	ح	ط	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	•
	۹	ط	ی	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	
	۱۰	ی	ک	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	
	۱۱	ک	ل	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ا
	۱۲	ل	م	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ب
	۱۳	م	ن	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	ج
	۱۴	ن	س	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	
	۱۵	س	ع	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	
	۱۶	ع	ف	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب	و
	۹	ی	یا	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	ا	ب	ج	ه
	۹	ی	یا	ه	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن

فصل در معرفت انکه بدانی که نام جندست بحرف بنکر بجو دله که
صاحب طالعست در کدام خانه است واز اول تا انجا که او بود بعد
هر خانه یک حرف بود تا شکل هفتم و بعد ازان باز کردد پس اکر ⁝ در
طالع بود بنکر که عدد نقطهٔ شکل دوم جندست همان قدر بود عدد حروف

آن نام اگر ن در سوم بود سه حرف بود و اگر در چهارم بود چهار حرف
و اگر در پنجم بود پنج حرف و اگر در ششم بود شش حرف و اگر در
هفتم بود هفت حرف و اگر در هشتم بود شش حرف و اگر در نهم بود
پنج حرف و اگر در دهم بود چهار حرف و اگر در یازدهم بود سه حرف
و اگر در دوازدهم بود بنگر که نقطهٔ شکل اول چندست همان قدر بود و اگر
چونکه در سیزدهم بود بنگر بعدد شکل اول که چند نقطه عدد حروف آن
نام بود و اگر ن در چهاردهم بود چهار حرف بود و اگر ن در شانزدهم بود
هم چهار حرف بود و اگر ن در رمل نبود بنگر که در طالع صاحب کدام
خانه است بر همین طریق که خانها گفتیم حکم کن تا راست آید فصل
در بیرون اوردن حروف اول از نام و طریق او چنانست که از
اول اشکال و سیزدهم رمل شکلی تولید کن بنگر در ان شکل که از
اول اشکال و سیزدهم تولید کردی در کدام خانه است و صاحب
کدامست یعنی خانهٔ او عدد ان خانه که در دوست بگیر خواهی از طرف
بالا خواهی از طرف پهلو و هر دو را در جدول مشترک بطلب راستای
یکدیگر چنانک هر دو در یک خانه برند بنگر که در ان خانه چه حرفست
حرف اول اسم ان بود و من مثال آن بنمایم تا بر عمل کننده آسان باشد
چون ضرب رمل یافتیم عقله که صاحب حرف اولست چنانک از اول و
سیزدهم تولید امد و او را در ششم یافتیم و او صاحب دهمست از یک
طرف ده گرفتیم و از یک طرف دیگر شش بحکم انکه در ششمست و چون
در موضع ملتقا نگاه کردیم این حرف راس پس اگر نیابی دلیل حرف
یعنی آن شکل که بتولید امده بود از اول و سیزدهم در رمل نیامده باشد

حرف اول را در رمل بنگر که صاحب کدام خانه است و در خانهٔ وی
صاحب چندم خانه نشسته است و هر دو حساب را ببر و بهمان طریق حرف
بگیری که در پیش یاد کرده شده است و حاضر باشی تا در وقت
عمل غلط نکنی فصل در بیرون آوردن حرف دوم از چهاردهم
و چهارم شکلی تولید کن یعنی از رمل و در رمل بنگر که در چندم خانه است
و هر دو حساب را بجدول باز بنگر که در ان خانه یعنی در جدول مشترک
چه حرفست حرف دوم آن بود مثاله از همان رمل اول که حرف
اول سین امده بود از چهاردهم و چهارم شکلی تولید کردیم و جماعت
حاصل امد و اگر جماعت در رمل نبود در پانزدهم که خانهٔ اوست لحیان بود
و لحیان صاحب دومست و دوم را در جدول پانزدهم حرف ع بحاصل
آمد فصل در بیرون آوردن حرف سوم از نام از همان رمل
از پانزدهم و هفتم که مخرج حرف سومست تولید کردیم این شکل بحاصل
امد ... و او را در سوم یافتیم و او صاحب دومست و او در سوم از
طرف جدول دو گرفتیم و از یک طرف سه و در جدول مشترک بموضع
ملتقا این حرف بحاصل امد د گفتیم که نام تو سعدست و هم چنین بود
رمل انکس که امتحان نام کرد که بدرا رید سعد بدر امد همچنان بود طریق
استخراج حرف چهارم از شکل دهم و از شکل شانزدهم شکلی
تولید کن و ان شکل دلیل حرفست چهارم بر همان طریق که آن
سه حرف را عمل کرده بکنی و در جدول مشترک حرف چهارم بود و
استخراج حرف پنجم و ششم از طاقهای خانه و خانهای طاق را
کل نقطها طاق بگیر و شانزده کان طرح کن انچه بماند بهمان قدر

خانه بروانجا که منتهی شود بنکر که چه شکلست و برهمین قیاس طریق
کذشته عمل کن واکر زیادت ازسعت حرف بود بازکردد بر و بسر
عمل ونکاه دار تا سهو نکنی که اکر تو غلط نکنی هرکز این اعمال خطا نکند که اکر
بیرون نیاید تو سهو کرده باشی و در جمیع رملها احتیاط کنی تا راست آید

باب در بیرون آوردن چیزی که بدست کیرند واحکام وی وجوهر وی

از طالع کوی و رنک وی از شکل ششم و دوم کوی و طعم او از شکل
پنجم کوی و درازی آن از شکل دهم کوی و نوی و کهنکی از صاحب طالع
کوی اکر در رمل بود واکر نبود از آن شکل کوی که در طالع بود عزیزی و
خواری هم از طالع کوی اکر بود واکر نبود جودله هرکدام شکل که در طالع
بود بکوی **فصل** در معرفت جوهری که در طالع چه شکلست اکر
آتشی بود معدنی بود چون زر و نقره و مس و برنج و آهن وآنچه
بدین ماند واکر آبی بود مروارید وصدف ولعل ابدار عظیم بود ونیز
عقیق و یاقوت و سنک ابدار کفته اند که بشکل طالع نسبت کنند واکر
خاکی بود جامه بود وکرباس و چیزی که از چوب وچیزی که از خاک
براید **فصل** در دانستن مزهٔ وی بنکر که در پنجم چه شکلست وآن
شکل را مزه چیست حکم کن بر مزهٔ آن **فصل** در دانستن رنک
وی و رنک او بنکر که در دوم چه شکلست و اورا رنک چیست حکم
کن بر رنک و در جدول اول همه را یاد کرده شده است **فصل**
در دانستن شکل او بنکر که در دهم چه شکلست و اورا چه کفته اند تو نیز
بکوی تا صواب آید عمل **فصل** در دانستن کهنکی و نوی وی بنکر
که تا جودله در کدام ربعست اکر از طالع تا چهارم بود نو بود واکر از

چهارم تا هفتم بود میانه بود واکر از هفتم تا دهم بود کهنه بود واکر از طالع
تا دهم بود میانه بود ولیکن بنوی نزدیکتر بود واکر در رمل نبود چیزی بود
که او را کهنکی و نوی هیچ آفت نبود لیکن باید که آن شکل که در طالعست
صاحب کدام خانه است بر طریق اول حکم کن **فصل** در دانستن
عزیزی و خواری ن که صاحب طالعست اکر در اول بود چیز عزیز بود
واکر مایل و تند بود در قیمت میانه بود واکر زایل و تند بود خسیس و
ناشایسته بود با عیب واکر ن غایب بود بنکر که شکل طالع که صاحب
او تادست یا مایل یا زایل بر طریق پیشین عمل کن **فصل** در دانستن
کرانی و سبکی را از شانزدهم و دهم شکلی تولید کن و بنکر که درین
رمل در کدام خانه است و اورا خانه کران کرفته شده است یا سبک
واکر غایب بود بنکر که در خانهٔ وی صاحب کدام خانه نشسته است
باو حکم کن خانهای کران اینست ۴ ۲ ۱ خانهای کران و سبک
ابهاست ۳ ۷ ۹ ۶ وخانهای میانه اینست ۵ ۲ ۱ وسنکی و
کرانی ازین خانها توان دانست که یاد کنیم ۸ ۱۱ ۱۰ اکر خواهی که
خطا نکند در رمل زدن احتیاط کنی و در طرح کردن همین نوع
عمل عظیم لطیفست وغریب **فصل** در ختم کتاب در دانستن آنک
رمل در جه طالعها باید زدن از بهر کسی و هرکاری و مطلوبی ومقصودی
که باشد و اصول و جنانست که اکر ضرب رمل از بهر پسری بود
همان تا طالع پانزده درجه از برج جوزا طلوع کند تا آخر جوزا
ضرب رمل کن وحکم کن بدانچه دلیل بود که هرکز خطا نکند واکر ضرب
رمل از حال دختر پرسد همان تا طالع سرطان بیست درجه طلوع

کند بعد از آن رمل بزن و اگر از حامله پرسند که فرزند پسر بود یا دختر
همان تا برج اسد پانزده درجه طلوع کند بعد از آن رمل بزن و حکم کن و
اگر از هدیه پرسند و خواهند که رمل زنند از اول برج سنبله تا ده درجه
شایسته بود و اگر رمل از جهت **غلام و کنیزک** ضرب کنند از ده درجه تا
بیست و دو درجه شایسته بود و اگر از بهر **حیوان** زنند از بیست و دو
درجهٔ سنبله تا آخر شایسته است و از جهت **نکاح بود یا دوست** از
اول میزان تا ده درجه شایسته بود رمل زدن تا احوال بر تو روشن
گردد و راست آید حکم تو اکنون باید که این باب را عظیم نیکو یاد گیری
که اصل این همه بر ویست و انجانست اگر کسی سوال کند که **اندیشهٔ** من
جیست بهمان طریق که در پیش گفته شده است بیرون آر بر همان رمل
اول حکم کن اگر کسی از بهر **عمر خود** رمل زند باید که اندیشهٔ او در طالع حمل
نکرده بود بلکه پیش از این نیت کرده باشد و از طالع حمل تا پانزده درجه
این رمل بزند و بعد از آن حکم کند و اگر از بهر **مال پرسد** باید که جون ثور
طالع شود بعد از آن رمل بزن و حکم کن جون از رمل فارغ شوی پانزده
درجهٔ ثور شده باشد اگر از پانزده درجه بگذرد حکم خطا کننده شود و اگر
از جهت **سفر بود** پرسد که جه وقت رفتن شاید همان تا طالع جوزا شود
و ده درجه بگذشته بود تو فارغ شده باشی از رمل و اگر پانزده درجه شود
رمل خطا آید و نیک نباشد صاحب اندیشه را و اگر از **حال برادر** پرسد
همان تا طالع برج اسد گردد تا آخر و اگر از **دزدیده پرسد یا گریخته** از
اول درجهٔ میزان تا بیست و یک درجه شایسته بود ضرب خطوط
رمل کردن و اگر از **خصومت** پرسد از بیست و دو درجهٔ میزان تا آخر

میزان شایسته بود رمل زدن و اگر از **مرگ و خوف بیمار** پرسد
از اول عقرب تا جهارده درجه شایسته بود رمل زدن و حکم کردن
و اگر از جهت **غایب** رمل بزنند از جهارده درجهٔ عقرب تا آخر شایسته
بود بدانک سیزدهم را قطب جنوب خوانند و جهاردهم را قطب شمال
خوانند و شکل پانزدهم را قاضی رمل خوانند و شانزدهم را مقصود عاقبت
خوانند **فصل** در دانستن اشکال برانجه دلیل دارد هر شکلی که در
اول خط برآید و ضمیر در وی بیفتد دلیل کند بر نعمت و حشمت و مال
و ملک و سلطنت و قوی شدن حال و فرمان دهی و کارهای بزرگ
و بلندی درجه و آب رو و علو رفعت و سعادت رساننده و این
شکل از خانهٔ خود بیرون رونده است و فزاینده در رفعت و دلیل
روشنایی و شادی و پیروزی و فرخی و عطا و رامش و خوشدلی و دلیل
کند بر انواع محبت و عشق و ستور خوب بر نشستن و دلیل کند
بر انواع مراد و راه رفتن با نفع و اگر دزد دیده و گریخته بود نیاید
اگر در اول بود دلیل کند بر غنیمت و نعمت و برآمدن مال در قبض
و برآمدن امیدهای نیکو و صلاح حال و جون مرادات و قبول
یافتن از مردم و رسیدن بهمه مرادها و راحت و سعادت و مکسب
یافتن و اگر سوال از دوستی کند دوستی تمام باشد از جهتین و
اگر از حیوان غایب پرسد بدست آید زودتر و اگر از جهت حامله
پرسد پسر بود و بروز بار نهد و لیکن در سفر اندک مایه رنج بیند
دلیل کند بر روزیها و خیرات و برکات بی شمار و خوشی و عیش و
کارهای پسندیده و اقبال و دین و دیانت و یقین درست که این شکل

دزد دست و خود ثابتست و در وسیح پراکندگی نیست و فراهم آوردن
کارها بود و پیوستگی و زیادت کننده است و رفته و دزدیده باز
آرد اما سفر و حرکت نشاید کردن شکل نحوست و نقصان
کننده و نومیدی آرد و شر و فتنه انگیزد و دزدیده و تلف شده و
غایب باز نیاید و هیچ چیزی درین شکل نیست و موافقتی ندارد و دلیل
غم و اندوه و دلتنگی و تنگ دستی و عیش ناخوش کند و در جمیع امور
ناپسندیده آید دلیل کند بر جمعهای بسیار مخالف که در خصومتها
بود و دلیل بود بر آبهای استاده و بر بارانها و آبهای بسیار و برکهای
بی شمار و دلیل بود بر راه رفتن و سفر کردن در خشکی و در دریا
نیز باشد و بارانهای بسیار آمدن و سلامتی بود در سفر دریا و کم
شده و دزدیده و تلف شده زود بحاصل شود و دلیل بود بر کارها
دوباره کردن و دلیل بر خلایق و لشکرهای فراوان و اگر در رمل این
شکل بیشتر بود پسندیده نبود دلالت کند بر حرکت و رفتن و
راههای گشیده از سختی راه و دلیل نیک و سعادت بود و برکت
دهنده است و پیروزی کننده و شغل بسیار و آرزوهای دروغ و سفر
مطلق ولیکن تلف شده باز نیاید این شکل ممتزج طبعست دلیل
بود بر سود و زیان و دیدن بزرگی و عدل در کارها نگرستن و در
چیزهای باریک و با دراک کردن علم نجوم و بر اندیشها بسیار و فتنه
و منازعت و خصومت و کارهای نکوهیده بسیار و بنده راست اما
دزدیده بدست آید و تلف شده و گریخته باز یابد و دلیل بود بر دست
منافق و بر حسد دلیلست بر بیماری و دلتنگی و حبس و هیچ چیزهای

که در و بود و بر صندوق و تابوت دلیل دارد و نیز بر جایهای خالی
و دلیل بود بر کارهای نهانی که آشکارا گردد فی الجمله این شکل در حرکت
نحوس بود دلیل بود بر دانا و خردمندان و پارسایان و علما و
حلم و طاعت و خیرات و صدقات و صلاح و نجاح و از غمها و اندوها
بیرون آمدن و دلیلست بر سفر با راحت که در وی هیچ رنجی نبود و
دلیل بود بر گرفتن ولایت و روشنایی با دوست مهربان اما این
شکل در دوازده هم نیک نبود دلیل بود بر غم و اندوه و شر و فتنه
و تباهی حال و بر رنج و تعب دلیل کند بر خصومت پراکنده و آفات
متفرقه و فرقت میان دلها و دلیل بود میان اهل خان و مان
و در جواب نامه و دلتنگی بود که از غایب بدو رسد که در رنج شود
اگر در اول رمل این شکل بر آید دلیل بود بر زیادت شدن مال
و نعمت و خیرات و برکت در تجارت و سفر و حرکت و حیله و دروغ
و تزویر و خلاف نقض عهد ولیکن دلیل بود بر زنان گشاده روی
و مردمان فاسق و نیز دلیل بود بر طبل و علم و از اصناف آدمیان
بر مردم خسیس و درم خریده و کوسجان و خادمان و بی ریشان نزد
غیره دلیل بود بر سفر که در و شادمانی بود و کامرانی و رسیدن
بارزوها و آمد شدی کارهای باریک و بر اسبان تازی نشستن
و دلیل بود بر قبض مال و خوبی احوال و اگر سوال از غایب بود باز آید
بارهای گوناگون و دلیلست بر اسیان و ضیاع و شرکت و خرید و
فروخت و دلیل بود بر سیم سپید و آتش افروخته و بر اندیشهای
بسیار و جایهای آتش و آنچه بدین ماند تعلق برنگ آتش دارد

وبدین شکل منسوبست و دلیل بود بر صرهٔ سیم سپید که بیابد واگر
از غایب سوال کند باز بیاید و زندانی خلاص یابد بعد از مدتی
در اول رمل دلیل بر خون ریزش و جنگ و کارزار و شر و فتنه و
ظلم ولیکن اگر امید مالی دارد زود حاصل شود از وجه حرام و غصب
وظلم وجور و ترس و خوف وآنچه بدین ماند دلیل بود بر سیم
وعقد و تزویج و بر خط کابین نوشتن و دوستی و بر نشان چیزی و
دلیل بود بر احوال نیک و بر ضیاع و بر بیماری که دیر ماند و بشادی
وراحت واقبال روی نمودن بنیکوی و دلیل بود بر مرد نیکو اخلاق
واین شکل در مهمات سعدست دلیلست بر سعادت و صلاح
ونکاح و موافقت و شادی و سود در تجارت و بر نیکوی و فراغت
و روزی حلال و دوری از حاسدان و نوازش از قبل سلطان و امرا
وبزرگان این شکل دلیل کند بر حاسدان و جدا شدن از اوطان
ناگاه و بر مال تلف کننده و نیز دلیل کند بر مرد بدعهد و مخالف کننده
ولیکن در سفر بسندیده بود و سلامتی باشد اما دیر بماند و بر احوال
زنان سلیطه همچنین دلالت کند والله اعلم فصل در استخراج
ضمیر نوع اول خانهٔ اول که خانهٔ نفسست و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزند و
معشوقست ازین هر دو شکل شکلی بیرون آورند و در رمل به بینند
که آن شکل در کدام خانه آمده است ضمیر از آن خانه بگویند واگر آن
شکل در رمل نباشد رمل از غایب باشد نوع دیگر یافتن ضمیر اول را
در پنجم زن و نهم را در یازدهم دو شکل حاصل آید ازین شکل شکلی بیرون
آر و نگه کن بدان شکل که در رمل کجا افتاده است ضمیر از آن شکل بود

واگر در رمل نبود ضمیر از غایب بود یا از آن شکل که در خانهٔ او افتاده است
نوع دیگر نقطهای آتشی و بادی و آبی و خاکی جمع کنند و دوازده دوازده
طرح کنند و به بینند که چند مانده است اگر یکی مانده باشد از
خانهٔ اول حکم کند و اگر دو مانده باشد از خانهٔ دوم حکم کند و همچنین تا چند
مانده باشد بر آن قیاس ضمیر از آن خانه بگوید نوع دیگر در باب ضمیر
بطریق اهل مغرب وخطا نکند و هر شکلی را مطلوبی هست و آن مطلوب
مطلوب آن شکلست و باید که رمل بگشاید و به بیند که مطلوب آن
شکل که در طالع است در کدام خانه است ضمیر از آن خانه بگوید و اگر
مطلوب در آن رمل نباشد سوال صاحب رمل از غایب باشد و
مطلوب هر شکلی اینست که نموده میشود والله اعلم بالصواب

مطلوب مطلوب مطلوب مطلوب مطلوب

مطلوب مطلوب مطلوب مطلوب مطلوب

مطلوب مطلوب مطلوب مطلوب مطلوب

مطلوب

تمة الکتاب بعون الله
الملک الوهاب

م

بسم الله الرحمن الرحیم

دربیان احکام رمل شکل اوّل لحیانست ﷺ حرفه اف عدده ۳ لونه
سپید و زرد طبعه گرم و خشک طرحه درخانهٔ پنجم مذکر نهاری جهته شرقی
طعمه تلخ و شیرین رایحه بوی خوش مقامه مساجد فرحه درخانهٔ
یازدهم یومه پنجشنبه لیلته شب دوشنبه کوکبه مشتری برجه قوس
نفسه سعد خارج جوهره مروارید اقلیمه دوم فی احکامه خانهٔ ۱ دلیل کند بر
خوش دلی و مزاج و صحت بدن و راحت جان و تن و دولت و سعادت
و درازی عمر ۲ دلیل کند بر زیادتی مال و معاش و مکسب و یاران
و بیع و شری و توانگر شدن و فربهی کردن ۳ دلیل کند بر
نیکوئی احوال خویشان و برادران و خواهران و خیر یافتن از ایشان و
نقل و حرکت بجای نزدیک و در کشتی نشستن ۴ دلیل کند بر منفعت
یافتن از ملک و مقام و عقار و عمارت و زراعت و سال و جمعیت
لشکر و پدر و نیکوی عاقبت نزدیک و چیزی پنهان کردن ۵ دلیل
کند بر نیکوی یافتن از فرزندان و معشوقان و عیش و عشرت و خشنودی
از هدیه و لباس و خبر و نامهٔ رسول ۶ دلیل کند بر یافتن دزدیده
و کم شده و گریخته و منفعت از حیوان خر و غلام و کنیزک و نیکوی حال
بیمار و غایب و وارهیدن از غم و سحر ۷ دلیل کند بر نیکوی دیدن

از زن و شریکان و ایمن شدن از دزد و دشمن و میانه بودن دعوی
و مجادله و سفر میانه بود ۸ دلیل کند بر ایمنی از خوف و خطر و ترک
میراث و سلامتی غایب و منفعت یافتن از مال زنان و ذکر و
فرج ۹ دلیل کند بر منفعت از علم و دین و قاضی و خواب و سفر دراز
و بلندی از اهل علم و مشایخ و زهاد و عبّاد ۱۰ دلیل کند بر نیکو شغل و
عمل و منصب و حرمت یافتن از اهل منصب و سلطان و نوّاب
و امرا و مادر و یاران و اهل حرفت ۱۱ دلیل کند بر نیکویی دوستان
و فایده دیدن از ایشان و وزرا و کتّاب و کتابت و بیت المال
پادشاهان و رسیدن بامید و سعادت ۱۲ دلیل کند بر خلاص
یافتن از دشمن و بند و زندان و تهمت و مکر و حیلت و کمین و شقاوت
و اندوه و وضع حمل با سانی و نیکوئی چهارپای بزرگ و ترک منصب
۱۳ دلیل کند بر حصول مطلوب و خوش دل شدن طالب و سایل
از هرچه سوال و طلب میکند ۱۴ دلیل کند بر بدید آمدن فایده از
مطلوب بعد از مدتی و از آنچه طالب طلب میکند ۱۵ این شکل
نفعی و حکم ندارد ۱۶ دلیل کند بر نیکویی عاقبت این ضمیر که سایل در
خاطر دارد صفاتها ای النساء و الرجال مردی بود معتدل
و بلند قامت و سپید پوست و سیاه چشم و ابرو و موی و صاحب
رای و مدبر و قاضی و فقیه و امام و صالح و نیکو خلق و خندان روی
در سینه یا در کتف خالی و نشانی بود و اگر زن بود دراز قد و
بسیار موی و سفید پوست و گوسفند چشم باریک ساق و میان
و نجیبه بود قومی که بمشتری تعلق دارند وزرا و ائمه و سادات

واشراف و زهاد و عباد و شیوخ و اهل تقوی مسئله اگر سوال کنند
که ﷼ را چرا بمشتری منسوب کرده اند جواب آنست که مشتری ضد
زحلست و ﷼ که شکل زحلست ضد لحیانست بجهت انک انکیس
جز یک نقطهٔ خاکی بیش نیست که نحس داخلست ولحیان که ضد ویست
جز یک نقطهٔ ناری بیش نیست که سعد خارجست بس بدین مناسب
انکیس را بزحل لحیا نرا بمشتری دادند که ضد هم دیگرند حکم کلی سوال
کند از فرزندان غایب و یا غایب که دیر مانده باشد و یا چیزی
در قبض آوردن و یا کاری که به بزرگان تعلق دارد و یا رنجوری
که علاج نپذیرد و یا میخواهد که خرید و فروخت کند و غالب ضمیر وی
بر سعی کردن بود در طلب حق از حکم زنانیست ـــ قبض الداخل
﷼ شکل دوست حرفه ک ظ عدده ١٣٦ لونه سپید و زرد
طبعه گرم فرحه در پنجم مؤنث لیلی جنبه غربی طعمه چرب و شیرین
رایحته بوکل مقامه جای بلند و مسجد طرحه ١١ یومه یکشنبه لیلته شب
سه شنبه کوکبه شمس برجه اسد نفسه سعد داخل جوهره نقره اقلیمه
چهارم بقعه زهره از زمین چانک بتانها و جای تماشا و مجلس
شراب و نشاط و لذت و منظرهای خوش و شهره رفه و ما بها
فی احکامه خانهٔ ١ دلیل کند بر نیکوی نفس و صلاحیت و خوش دل
شدن و با دولت و سعادت بودن و در اندیشه بودن که از
خیر بود یا نه و درازی عمر ٢ دلیل کند بر زیادتی مال و معاش و
مکسب و امانت نهادن و منفعت از بیع و شرا و یاران و فایده
رسیدن از ایشان و بیگانه ٣ دلیل کند بر نیکوی احوال خویشان

و برادران و خواهران و فایده یافتن از سفر نزدیک و در کشتی
نشستن به بود از رفتن ٤ دلیل کند بر یافتن مال مدفون و نیکوی
حال پدر و سال و جمعیت لشکر و مقام و ملک و عمارت و زراعت
و پنهان کردن چیزی و عاقبت ٥ دلیل کند بر نیکوی رسیدن از
فرزندان و معشوقان و در عیش و عشرت بودن و رسیدن فرح و
هدیه و لباس و خبر خیر از نامه و رسول و یار گرفتن زن ٦ دلیل کند
بر زیادتی غلام و کنیزک و خدام و حیوان خرد و رنج رنجور و غم و سحر
و باز آمدن گریخته و غایب و بزرگی شکم ٧ دلیل کند بر تزویج و
فایده یافتن از زنان و انبازان و قرض و دعوی و مجادله و گزاردن
مقصود سایل فایده دیدن از سفر میانه و صلح با ضدان و دزد ٨
دلیل کند بر رسیدن مال غایب و میراث و مرگ و بیم و رنجور و خوف
کشیدن از نکبات و فایده دیدن از ذکر و فرج ٩ دلیل کند بر نفع
شدن از قاضی و علم و علما و خواب و سفر دراز و تحصیل علم و دین و
زیادتی در دین و ورع ١٠ دلیل کند بر قوام نمودن در کار پادشاهان
و امرا و یاران با رادت و زیادتی جاه و منصب و دولت و فایده
رسیدن از مادر و قوت گرفتن و صنعتها آموختن ١١ دلیل کند بر
رسیدن با مید و سعادت و فایده دیدن از دوستان و وزرا
و کتاب و از بیت مال پادشاه و آموختن کتابت ١٢ دلیل کند بر
دیر ماندن محبوس و غلبگی دشمنان و زیادتی شقاوت و تهمت
و مکر و اندوه و حیوان بزرگ و حمل حامله و بدست آمدن تلف شده
١٣ دلیل کند بر صلاح و عفت حال صاحب ضمیر و سعادت یافتن

ازانجه طلب دارد ١۴ دلیل کند بر حصول مطلوب ومقصود از هرچه
که باشد در زمان نزدیک ١۵ دلیل کند بر خوشی ضمیر از بهر هرچه
باشد وفایده رسیدن بصاحب ضمیر ازین ضمیر ١٦ دلیل کند بر نیکویی
عاقبت این ضمیر هرجا که باشد صفاتها مردی بود دراز بالا وسیاه
چشم وابرو پاکیزه چشم کوچک دهان کرد روی اندک ریش وموی
جعد وباریک میان وتنگ کتف وکریم بود وکوچک سر و
بزرک بینی وخرد دندان خوب صورت وخال دار بود وبسیار
شرم وخوب سیرت صاحب فضل ونیکو اصل وشیرین سخن
ومحتشم ومال دار بود ومایل بعیش وطرب ودر روی علامتی ویا زخمی
بود وصاحب تمکین که زن نیز همچنین باشد مسئله اکر کویند
که قبض الداخل چرا بشمس منسوبست ازبهر انک ضد قبض الخارجست
وقبض الخارج منسوب بمریخست وضد مریخ زهره است پس
قبض الداخل را بزهره نسبت ازان جهت کردند که قبض الداخل
دو نقطه دارد یکی هوایی ویکی خاکی پس زهره دو برج دارد یکی خاکی
یکی هوای حکم کلی اکر سوال کند از چیزی که در دست دارد ویا از
زنی که خواهد خواست ویا رنجوری که بجل بود ویا غایبی که دیر
مانده باشد ویا کسی که در بند بود ویا کاری که به پادشاه
تعلق دارد بد قبض الخارج بد شکل سوم است حرفه ل غ عدده
١٠۵ لونه زرد طبعه کرم وخشک مذکر ونهاری فرحه در هشتم
جهته شرقی طعمه تلخ وشور رایحه بوی ناخوش مقامه سیاست
کاه وکوشک یومه سه شنبه طرحه دوازده لیلته شب شنبه

کوکبه مریخ برجه حمل نفسه نحس خارج جوهره مس وروی بقعه مریخ
اززمین چنانک سیاستگاه ولشکرکاه وجایهای که آتش کارها کنند وکاو
وکوسفند ها کشند اقلیمه سوم شهره تبریز پالها پیر کهن دزدان ١
دلیل کند بر جنک وخصومت وبیم وآتش وترس از سرو تن وجان
خود ومزاج بتباه رفتن ٢ دلیل کند بر تلف مال بنی اختیار وجنک در
بیع وشرا وامانت یاران وفریفته شدن در بیع وشرا ومخالفت
یاران ٣ بر نقل وحرکت وسفر نزدیک بی اختیار ومخالفت برادران
وخواهران وخویشان ودرکشتی نشستن به نبود ۴ بر بدی حال پدر
وخروج از مقام وتلف املاک وبدی جمعیت لشکر وپدر وعاقبت
نزدیک پنهان کردن چیزی ۵ بر بدی حال فرزندان ومعشوق
وعیش وعشرت وهدیه ولباس وخبر ونامه وزاییدن زن بعسر و
پاک کذرانیدن از پشت ٦ بر تلف غلام وکنیزک وخدام وحیوان
خرد وصحت رنجور ونیامدن غایب وسحر وغم وکریخته وقبض شدن
٧ بر خصومت ودعوی میان زنان وشریکان وضدان ودزدان
وکذارده شدن قرض برحمت ونارسیدن سایل بمقصود ٨ بر تلف
مال غایب وزنان ومیراث وبیم مرک وخوف وخطر بود شب
شنبه وزحمت کشیدن از ذکر وفرج ٩ بر بدی سفر دراز وازطرف
قاضی غم خوردن وترک علم ودین کردن وخوابهای بد دیدن وزحمت
ازدوران دیدن ١٠ بر معزولی صاحب امل از منصب وعمل ودولت
وسلطنت وامر ونهی وقوت وصنعت ویاران وبدی حال مادر
ودرد زانو ١١ وکتاب وبیت المال پادشاه وناامیدی درکارهای

ایشان و نارسیدن سایل بامید ۱۲ بر خلاص شدن محبوس و ترک
کردن منصب بی اختیار و کمی شقاوت و مکر و حیله و تهمت و تلف
چهارپایان بزرگ و دشمن و افتادن بچه ۱۳ بر ضایع شدن رنج طالب
در طلب مطلوب و زحمتها دیدن از طرف مطلوب ۱۴ بر نامرادی
سایل در هر چیزی طلب میکند و نایافت شدن مقصود ۱۵ بر تلف
مطلوب سایل و محروم ماندن از آنچه توقع دارد ۱۶ بر بدی عاقبت
این ضمیر که سایل سوال کرد و اگر از شهر کم شده و یا گریخته بود قطعا
نیابد و نیاید صفاتها مردی بود میانه بالا و سپید پوست که بسرخی زند
معتدل اندام مایل بسلاح بستن و خون ریختن و بدفعلی کردن و دزد و
حرامی بود گربه چشم خرد دندان کوچک دهان در سر یا در روی او
زخمی و یا نشانی باشد و یا در دندان او شکستگی و نقصی بود و صاحب
حیله و مکر بود صنعتش قصابی و یا حجامی و یا جلادی بود و یا کوسه و اما زن
سرخ بود مردی بود یا زنی تمام بالا بدفعل و بد اصل سخن گوید
و بیشتر سخن او دروغ باشد و سوگندخوار بود اما سوگند بدروغ خورد زرد
چهره بود و بر روی داغی دارد مسئله اگر گویند که [illegible] را چرا بمریخ منسوب
کردن جواب بهر آنک در دایره نقطهای اصل دو نقطه است یکی آتشی
و یکی آبی که مفسد و مهلک هم دیگرند هر جا که وجود تضاد باشد ظاهر است
که مفسد باشد ازین سبب قبض الخارج نحست و منسوب بمریخست
که نحس اصغرست و اگر گویند که چرا منسوبست بزحل منسوب نیست
که نحس اکبرست جواب انست که مریخ را دو خانه ست یکی آتشی و یکی
آبی و [illegible] را نیز دو نقطه ست یکی آتشی و یکی آبی و در زحل این مناسبت

کت ازین سبب بمریخ منسوب شد حکم کلی سوال کند که از چیزی
که از دست رفته باشد و یا سفری فایده و جنگ و خصومت میان
دو کس و یا رنجوری و یا غایبی که دیرینه باشد و یا خواب بد بیند
شکل چهارم جماعت [illegible] سنبله فرحه در اول عدده ۱۲۰ لونه سبز و
کبود طبعه سرد و خشک ماده جهته جنوبی طرحه در هشتم رایحته بوی
خوش مقامه جای منقش و رهگذر یومه چهارشنبه لیلته شب یکشنبه
فرحه در سوم کوکبه عطارد برجه جوزا طعمه شیرین حرفه م نفسه سعد
جوهره سرب چهارسو اقلیمه ششم شهره عمان سالها پیری اهل نجوم
۱ دلیل کند بر صحت تن و جان و نازکی مزاج سایل و فرح یافتن از غم و
دلتنگی و ایمن شدن از سرگردانی و خوف و بیماری و درازی عمر
۲ بر میانه بودن فایده از بیع و شری و یاران و امانت و زیادتی
مال خصوصا از تجارت و خشنودی یاران ۳ بر توسط حال برادران
و خواهران و خویشان و میانه بودن سفر نزدیک و بر آنکه روز چهارشنبه
آگاه شود از ضمیر ۴ بر میانه بودن سال و عاقبت نزدیک و گنج و
دفینه و منفعت دیدن از ملک و مقام و پدر و جمعیت لشکر در مقام
و پنهان کردن راز ۵ بر شادی از قبل از قبل فرزندان و معشوقان و
عیش و عشرت و هدیه و لباس و خبر و نامه از رسول و نیکویی حال
زن حامله و پشت ۶ بر توسط احوال غلامان و کنیزکان و خدام و رنجور
و رسیدن غایب و گریخته و فایده یافتن از حیوان خرد و آسودن از
غم ۷ بر سازکاری با زنان و شرکا و ضدان و ایمن شدن از شر
دزد و مجادله و دعوی و وام و میانه بودن مقصود و سفر میانه ۸

برتشویش از جهت مال غایب و میراث و حذر کند از مال زنان و
رنجوران و بیم مرگ رنجور بودن ۹ بر توسط سفر و از و حصول علم و
دین و قاضی و خوابهای گوناگون دیدن و در دین تکاسل نمودن
۱۰ بر توسط حال مادر و یاران و منفعت رسیدن از بزرگان و امرا
و سلاطین و ضعتها و با قوت بودن در همه کارها ۱۱ بر حصول
امیدها بعد از مدتی و جمع شدن با دوستان و وزرا و کتاب و
فایده رسیدن از یشان و از مال پادشاهان ۱۲ بر غلبگی دشمن و
تهمت و مکر و حیله و شقاوت و اندوه کشیدن از یشان و منصب
و زیادتی حیوان بزرگ و وضع حمل حامله با آسانی ۱۳ بر قوت
گرفتن سایل در همه کارها و شادی رسیدن بصاحب رمل از طرف
مقاصدی که در دل بود ۱۴ بر حصول مطلوب بی رنج خاصه که از اهل قلم
باشد و کر شواهد سعد باشند ۱۵ بر حصول مطلوب و انچه ضمیر
کرده باشد بعد از مدتی مقدار یک سال و یا یک ماه بود ۱۶ میانه
بودن عاقبت ازین ضمیر و راحت دیدن بعد از زحمت در آخر
این ضمیر صفاتها مردی بود میانه بالا بسیار ریش سپید پوست و
سرخ روی و فربه و بسیار دانش زیرک و عاقل و فراخ چشم و دهان
بزرگ سر و بینی کبود چشم و موی سر روی کم باشد فراخ پیشانی
و فراخ دندان بود و اگر زن بود میانه بالا کوته گردن صطبر میان و
سرخ روی و تیره گون و گندم گون و کبود چشم و یا گوسفند چشم بود
بد فعل و نیکو خلق و پیوسته ابرو و کان ده و قحبه بود و دیگر دلیل کند
بر کسی که نویسنده و خواننده و دراز بالا و اغلب طبع و مایل بود بگفتن

شعر و خواندن آن و دانستن علم نجوم و بلون اسمر بود که بزردی زند و
فربه بود مسئله اگر گویند که چرا جماعت بغیر عطارد بکوکب دیگر منسوب
شد جواب آنست که جماعت نقطهٔ اصل و ممل نداشت که گویند
این بفلان کوکب منسوب باشد پس جماعت شکل ممتزج بود
که ضد طبیعت که او نیز ممتزج است و عطارد نیز بحساب طبع ممتزج است
که با دوست دوستست و با دشمن دشمن پس بدین مناسبت شکل
ممتزج بستارهٔ ممتزج دادند که عطارد ست حکم کلی سوال کند از عاقبت
کار خود و یا از احوال غایب که برسد و یا از جمعیتی که در وی شادی بود
و زن خواستن و یا انبازی شکل پنجم فرحست نز حرفه طض عدده
الونه سپید فرح در پنجم طبعه گرم مذکر نهاری جهته شرقی طعمه چرب
و شیرین رایحته بوی خوش طرحه درد سر مقامه بازار و سبزه
زار یومه جمعه لیلته شب سه شنبه کوکبه زهره برجه میزان نفسه سعد ممتزج
خارج جوهره مروارید چهارسو اقلیمه پنجم شهره نیشابور بهمن کودک
و اهل طرب ۱ دلیل کند بر نیکوئی احوال نفس و تن و جان و مزاج
خویش و شادی رسیدن بر صاحب ضمیر از ضمیری که کرده است ۲ بر
نیکوئی مال و عیش و معاش و بیع و شری و امانت و یاران و زیادتی
نعمت از حرام آخر پایدار نبود و وقوف بر ضمیر روز جمعه ۳ بر جمع
شدن با برادران و خواهران و خویشان و فایده یافتن از سفر نزدیک
و اگر سفر بود براحت بود ۴ بر نیکوئی احوال پدر و عقار و عمارت
و زراعت و سال و جمعیت لشکر و عاقبت نزدیک و یافتن گنج و
دفینه ۵ بر شادی دیدن از فرزندان و معشوق و عیش و عشرت و هدیه

ولباس ونامه وخبر رسول ٦ بر نیکوی احوال غلام وکنیزک وخدام ورنجور
ومسحور ودیر امدن غایب وکریخته وتمتع یافتن از حیوان خرد ٧ خرم
شدن اززنان وانبازان وضدان ودعوی کزارده شدن بعضی وام
ومقصود وایمن شدن از دزد ومجادله ٨ بر ایمن شدن از خوف وخطر
ومرک از مال غایب وزنان ومیراث وایمن شدن اززحمت فرج
ذکر ٩ بر مبارک بودن سفر دراز وتحصیل علم وخواب نیکو دیده مبارک
بود ودر دین قایم بود ١٠ بر زیادتی منصب وشغل ودولت وسلطنت
وقوت یاران نیکوئی کارها بامرا ونواب وحال با در وضعها رضا صاحب
ضمیر ١١ بر شادی رسیدن از دوستان ووزرا وکتاب وبیت المال
بادشاه وبر امدن امیدها بزودی ١٢ بر خلاص یافتن محبوس از حبس
واز تهمت ومکر وظفر یافتن بر دشمنان واشقیا وفایده رسیدن از
حیوان بزرک ١٣ بر غلبکی اشتیاق طالب بر مطلوب وشادمان
شدن از انچه در ضمیر دارد ١٤ بر جمع شدن با مطلوب وبمقصود رسیدن
درین نزدیک وشادی یافتن از مطلوب ١٥ این شکل نباید وحکم
ندارد زیرا که در زیر نقطهٔ فرد دارد ١٦ بر نیکوئی عاقبت این ضمیر وخیر
در هر کاری که ضمیر کرده شده است **صفاتها** مردی بود دراز بالا سیاه
چشم کوچک دهان کرد روی اندک موی وریش باریک وخرد دندان
وسیاه موی وشیرین سخن ومایل بعیش وعشرت وبر روی خالی ویا
نشانی دارد وتمکین وزن نیز همچنان بود اما قومی که بزهره تعلق دارد
امردان ومخنثان وزنان وخاتونان عیش خواه وخواجکان ومطربان
وامل ساز وطرب دلیل کند بر کودک که چشمهای ترکانه دارد وسفید

پوست بود اندک حسنی دارد کوتاه بالا کرد روی وتنک دهان
بود **مسئله** اکر کویند که فرح چرا بزهره منسوبست جواب از بهر انک
فرح ضد کوسجت منسوب بمریخ دارد که نحس اصغرست بس فرح که ضد
اوست منسوب باشد بزهره که سعدست وانچه بنحس تعلق دارد
بکوکب نحس داده اند وانچه بسعد تعلق دارد بکوکب سعد دادند **ضمیر الناس**
اکر سوال کند از فرزندان ویا از شادی وزن خواستن ویا از غایبی
ویا کسی رفته ویا سفر کرده ویا از رنجوری **شکل ششم عقله** عدده
٨٨ لونه سیاه وسرخ وتاریک **طبعه** سرد وخشک **طعمه** ترش و
تلخ وشور **جهته** جنوبی **فرجه** در ششم **رایحه** بوی زشت **مقامه** خرابات
سبزه زار **یومه** شنبه **لیلته** شب یکشنبه **حرف** ن **طرحه** درد واز دهم مونث
لیلی **کوکبه** زحل **برجه** دلو **نفعه** نحس ممتزج **جوهر** آهن **بقعه** از زمین جایهای
تاریک ومغاره وکورستان کهنه ١ دلیل کند بر دل تنکی رسیدن بصاحب
رمل ودرماندکی در کار خود ورنجیدن از طبیعت وتن وجان خود ٢
بر اندوه از سبب مال ومعاش وکسب وبیع وشری وامانت یاران
وحصول مال برنج وزحمت ٣ بر بدی حال خواهران وخویشان وسفر
نزدیک اکر بیش ملوک رود بهتر بود ٤ بر غم واندوه از سبب ملک
ومال وعقار وسقام وعمارت وزراعت وتنکی سال وجمعیت لشکر
نیکو نبود وبدی حال پدر وعاقبت نزدیک ٥ بر بدی حال فرزندان
ومعشوق وزن حامله وخبر بد شنیدن وهدیه بد رسیدن وعشرت
کردن نیز بد بود ٦ بر غم از غلام وکنیزک وخدام ورنجور وغایب و
کریخته باز نیاید وبدی حال حیوان خرد وحال مسحور ٧ بر رنجوری

زنان وانبازان وضدّان وبدی نکاح اگر مناسب نباشد و دعوی
و وام کردن وسفر میانه ۸ بر خوف از رنجوری وغایب اگر سوال
از رنجور بود ورسیدن مال زغایب وزن مال دار وبیم از فرج وذکر
۹ بر تعلیم کردن علم هوایی وعلم منطق وسحر وترک کردن علم دین را
وبدی سفر دراز وخوابهای دروغ دیدن ۱۰ دلیلست بر دلتنگی
رسیدن از سبب عمل وشغل ومنصب ودولت وسلطنت وامر و
نهی ومادر ویاران از اهل صنعت ۱۱ پریشانی کشیدن از سبب دوستان
ووزرا وکتاب وبیت المال پادشاه از طرف امید وسعادت
۱۲ بر قوّت دشمنان وبیم محبوس وزیادتی چهارپای بزرگ وشقاوت
وتهمت از جهت منصب ووضع حمل حامله بعسر ۱۳ بر پریشانی کشیدن
از سبب طلب صاحب رمل وآنچه طلب دارد وباطل شدن جهد
طالب ۱۴ بر حصول مطلوب وضمیری که کرده بود از عسر کشیدن ۱۵ بر
بستگی حال صاحب ضمیر اگر ضمیر از عقد نکاح بود ویا از بیع وشری ۱۶
بر حصول مراد اما بعد از زحمت وقطع سفر به اگر سوال از سفر بود صفتها
شخصی بود میانه بالا ومایل بکوتاهی وکوتاه کردن وسطبر میان وسرخ روی
وسرخ لب وکوسغند چشم وپیوسته ابرو ودست وپای خرد وبدخوی و
بدخلق وروی بین وحیله باز بوند قومی که بزحل تعلّق دارند این شکل
دلیل کند بر بنده ویا کسی که او بنده است وخدمت کار بوده کوتاه
بالا کردروی کژ دندان بزرگ سر کوتاه ساعد اسمر کون بود وبود
که بیمار باشد ویا در تن علّتی دارد مسئله اگر گویند که عقله چرا بزحل
منسوبست جواب از بهر آنکه در وا ز نقطهای اصل دو نقطه موجود است

یکی نقطهٔ آتشی ویکی خاکی دارد که هر دو ضدّ هم دیگرند که شرح گفته شد هر
شکلی که در وبرونند غالب بود بکوکب نحس منسوبست واگر یبوست
غالب بود بکوکب سعد منسوبست پس این شکل میان یبوست
وبرودتست که منقلب بود پس باین مناسبت این شکل را بکوکب
منقلب دادند ضمیر الناس سوال کند از عاقبت خود ویا رنجوری که دیر
مانده بود ویا از غلام وکنیزک ویا از غایبی یا از عقد ونکاح شکل مقتم
۷ انکیس زحل عدده ۳۶ لونه سیاه طبعه سرد وخشک طعمه
ترش حرفه ب ص طرحه در ششم جهته غربی رایحته بوی گنده
مقامه جایهای تاریک مذکر نهاری یومه شنبه قرحه در دوازدهم لیلته
شب چهارشنبه برجه جدی نفسه نحس داخل بقعه زحل از زمین
چنانکه وادیها وصحراهای سخت وعمارتهای عظیم وراههای شارع و
جویهای بزرگ وکوچک ۱ بر گرفتگی خاطر وتنگی نفس وناخوشی تن
وجان وبیم از سر صاحب رمل ونحوست طالع ۲ بر تنگ دستی و
بی عیشی وبیع وشری وبیم از امانت ویاران وبدست آمدن مال
حرام بود ۳ بر بدی حال خواهران وبرادران وخویشان وخصومت
میان ایشان ورسیدن زحمت بدستش وبدی سفر قریب ۴
بر پریشانی از سبب ملک ومقام وعقار وعمارت وزراعت وبدیِ
سال وجمعیت لشکر وعاقبت نزدیک وحال پدر ۵ بر بدی حال فرزندان
وزن حامله ومعشوق وعشرت ورسیدن غم ولباس خوف پوشیدن
وخبر بد ونامهٔ ترس رسیدن ودرد پشت ۶ بر پریشانی از سبب غلام
وکنیزک وخدّام وغایب وحیوان خرد وبیماری امّا گریخته وتلف شده

بدست آید بدشواری و زیادتی درد و بیماری شکم ۷ بر بدی نکاح و رنج
کشیدن از زنان و انبازان و ضدّان و دزد و بدی دعوی و مجادله و دوام
و مقصود سایل و سفر میانه و زحمت تهیگاه ۸ بر بیم مرگ و میراث رسیدن
و بیم غایب و مال زنان و خوف و خطر کشیدن و پریشان شدن از سبب
فرج و ذکر ۹ بر بازماندن از سفر دراز و تحصیل علم لاینفع کردن بدشواری
و غم خوردن از سبب دین و قاضی و خوابهای مشوّش دیدن و زحمت
سر دوران بود ۱۰ بر پریشانی از سبب منصب و عمل سلطان و امر و نهی
و مادر و یاران و قوّت و صنعت بد آموختن و خواری از اهل صنعت
و زحمت زانو ۱۱ بر خلاف امید و سعادت و دوستان و میان وزرا
و کتاب و بیت المال پادشاه و امیدها برآید بعد از عسر و رسیدن زحمت
بر دو ساق ۱۲ بر زحمت دشمنان و غم از جهت چهارپای بزرگ و علبکی
شقاوت و تهمت از سبب منصب و دیری محبوس و مسحور و اندوه
از حمل حامله و درد بر دو قدم ۱۳ بر اندوه صاحب ضمیر و فکر و اندیشه
بسیار کردن در طلب مطلوب از هر چه که باشد ۱۴ بر رسیدن مطلوب
و مقصود بصبر و تعب ۱۵ این خانه خالیست ۱۶ بر غالب شدن غم
و اندوه و مذموم شدن عاقبت این ضمیر صفتها مردی بود تمام بالا و
سیاه چرده تنگ چشم تند و تیز و کوتاه گردن و سالوس در محافل و انجمن
و شرانگیز و شکم بزرگ و دهان بدگوی و بدخواه و بدفعل و ترش
روی و کینه دار و بر روی زخمی و یا نشانی بود کوتاه گردن و سلیطه و سخت
روی و گوسفند چشم و دروغ گو و بدخو و خشم ناک بود مسئله اگر گویند
که انکیس چرا بزحل منسوبست جواب از بهر آنکه در وا ز نقطها اصل و منتقل

یک نقطهٔ خاکی بیش نیست که موافق زحلست بطبع که زحل نیز خاکست
سرد و خشکست و آنچه بزحل تعلّق دارد و پیران کهن و پادشاهان و امیران
و سپاه سالاران و مبارزان و لشکرکشان و خداوندان سلاح و اصحاب
قلاع و ترکان و جهودان و کسانی که گورکننده و مرده شوینده و مردمان
سیاه و حبشی بود ضمیر النّاس سوال کند از چیزی که بدو رسد یا غایبی
که دیر مانده بود یا دعوی و یا رنجوری و یا حیوان که در دست آید و یا
چیزی در قبض آوردن و زن خواستن و ملک خریدن از بهر رنجور
بد بود و بیم مرگ بود و سفر کردن بد باشد که تلف مال شود چون در
خانهٔ هفتم بیاید غایب برسد و چون در خانهٔ نهم افتد زن حامله فرزند
آورد و اگر طالب کاری باشد که به پادشاه تعلّق دارد میسّر شود امّا
دیرتر شکل هشتم حمره است یج حر فرج ق عدده ۲۸ طرحه در
هیم طبعه گرم و خشک طعمه تلخ و شور مقامه جای دزدان یومه سه شنبه
لیلته شب شنبه فرحه در نهم رایحته بوی مکروه لونه سرخ جهته شمال کوکبه
مریخ برجه حمل مذکّر لیلی نحس خارج ۱ بر بیم و ترس از نفس تن و
جان و سرگردانی و خیالات فاسده و خوف از شر و رنج رنجور
از گرمی و خون و صفرا بود ۲ بر تلف کردن مال و زیان در بیع و شری
و امانت و پراکنده شدن یاران و زحمت کشیدن از سبب گردن
بود ۳ بر بدی حال برادران و خواهران و خویشان و بیم خوردن سایل
از اقربا و سفر نزدیک بد بود و زحمت بر دو دست ۴ بر خصومت
از سبب ملک و مقام و عقار و عمارت و زراعت و بدی احوال
پدر و عاقبت نزدیک و گنج و سال زحمت از سینه بود ۵ بر بیماری فرزندان

و بدی احوال معشوق و زن حامله و عیش و عشرت و خبر دروغ شنیدن و غم
از سبب لباس و هدیه و درد پشت بود ٦ بر بیماری غلام و کنیزک
و خدام و رنجور و تلف شدن ایشان و حیوان خرد و باطل شدن سحر و
نیامدن غایب و گریخته و رنج شکم ٧ بر بدی تزویج و نکاح و شرکت
و احوال دزد و دعوی و سفر میانه و گزارده شدن قرض بدشواری و
سایل با زنان جنگ کند روز شنبه و زحمت تهیگاه ٨ بر بیم مرگ و
خوف و خطر غایب و پراکنده شدن میراث و مال زنان و خصومت
از سبب ایشان و بیم خوردن از سبب فرج و ذکر ٩ بر خوابهای بیمناک
دیدن و از سفر حذر کردن که دزد در راه باشد و نقصان دین و علم و زحمت
کشیدن از درد ران ١٠ بر خصومت از سبب کار و شغل و منصب و
باز ماندن از منصب و دولت و سلطنت و امر و نهی و قوت یاران
و مادر و زحمت زانو ١١ بر بدی حال سایل بدوستان و وزرا و کتاب
و بی مراد شدن در باب امید و زحمت دیدن از درد و ساق ١٢
بر بیم هلاکت دشمن و محبوس و افتادن از منصب و بیماری چهارپایان
بزرگ و تلف شده بدست نیاید و دران هفته از دشمن حذر کند
١٣ بر عربده کردن سایل و بخشم رفتن و مشغول بفسق شدن و فسادهای
ناشایسته کردن ١٤ بر زحمتها و اندیشها دیدن از سبب مطلوب که سایل
طلب میکند ١٥ خالیست ١٦ بر مذموم شدن عاقبت این ضمیر که سایل
نیت کرده است صفاتها مرد بود سرخ رنگ و کوسه و دراز سبلت
و گربه چشم و بدفعل و خونریز و صاحب حیله و میانه بالا و سفید پوست و
ازرق چشم بر روی او خالی و یا نشانی بود و یا درد دندان او نقصی بود و نیم

ظالم و جور کننده بود قومی که بمریخ تعلق دارند امرا و سلاطین ظالم
و ترکان و اصحاب سلاح و قلاع و صحرانشینان و دزدان و حرامیان و
ملوک ولایت و عوانان و قصابان و جراحان و مردمان سرخ چهره
این شکل دلالت کند بر شخصی تمام بالا سرخ چهره گربه چشم باشد و یا
کبود بود و بر روی بر جانب چپ زخمی دارد و باشد که آن ابرو
بود است روی نشاط و سرخ رنگ پلید زبان مسئله اگر گویند که چرا
حمره با فتاب منسوبست جواب از بهر آنکه حمره ضد بیاضست و
بیاض منسوب بقمر بود حمره که ضد اوست منسوب بود با آفتاب این
قول ضعیفست اما بر قول بعضی میگویند که حمره بمریخ منسوبست از بهر آنکه
یک نقطه هوایی بیش ندارد و مزاجش مزاج و دیگر میان سعد
و نحسیست و نحوستش در کوتاهی روزست و سعادتش در درازی روز
ضمیر الناس سوال کند از عاقبت خود و یا رنجوری که دیر مانده باشد
و یا از غلام و کنیزک و یا از غایبی و یا از عقد نکاح و یا خبر تلف شده
یا زن بدفعل و سفر بی فایده شکل نهم بیاضست ج عدده ١٠ حرفه
در فرحه در سوم لونه سپید طبعه سرد و تر طعمه شیرین جهته شمال رایحه
بنفشه و کافور مقامه کنار جویها طرحه در دهم یومه دوشنبه لیلته شب
جمعه مؤنث لیلی کوکبه قمر برجه سرطان نفسه سعد داخل ١ بر نیکویی و
تن درستی نفس و تن و جان و مزاج اگر ماه در زیادتی باشد و اگر در
کمی باشد بخلاف بود ٢ بر زیادتی مال و معاش و فایده از بیع و شری
و امانت و یاران خاص که ماه در زیادتی بود ٣ بر نیکی احوال برادران
و خواهران و احوال خویشان و سفر نزدیک با فایده بود ٤ بر زیادتی

املاک وعقار ونیکویی زراعت وعمارت ومقام وسال وجمعیت
لشکر وپدر وعاقبت نزدیک وکنج ودفینه ٥ بر نیکویی دیدن از
معشوقان وفرزندان وعیش وعشرت وفرح یافتن وهدیه ولباس
وخبر خیر شنیدن ٦ بر خوشی بسیار که رنجش از سردی بود ومحبوس
وغلام وکنیزک وخدّام وآمدن غایب وکریخته وزیادتی حیوان خرد
٧ بر نیکوی عقد ونکاح ومنفعت از زنان وشرکا وصلح با دشمن و
نیکی سفر میانه ودعوی ووام ومقصود سایل ٨ بر کمی خوف وخطر
وبیم از غایب وفایده از میراث ومال زنان ورسیدن میراث وبیم
از رنجور اگر از بهر رنجور بود ٩ بر مبارکی سفر دراز اگر ماه در زیادتی
وراحت دیدن از علم ودین وقاضی وخواب وسفر دراز ١٠ بر خرم
شدن از کار بزرگان وعمل ومنصب ودولت وسلطان وصاحب
امر ونهی ومادر وصنعتها ویاران وقوّت ١١ بر جمع شدن با دوستان
واهل سعادت ووزرا وکتاب وفایده از ایشان وبیت المال
پادشاه وبا امید قرین کردد ١٢ بر بیم سایل از دشمن ودیر ماندن
زندانی در زندان وبند وزیادتی شقاوت وبر منصب بودن و
بیم از تهمت ومکر وحامله ١٣ بر شادی صاحب رمل از طرف دوستان
واز سر طرف نیکویی بیند ١٤ بر خیر وسعادت از سبب مطلوب
وسر ضمیری که صاحب ضمیر کرده است ١٥ خالیست ١٦ بر نیکویی عاقبت
این ضمیر وراحت دیدن صاحب رمل از عاقبت این ضمیر که سایل
کرده بود صفاتها شخصی بود میانه بالا مایل بکوتهی وسفید پوست و
کرد روی وفراخ پیشانی وسیاه چشم وکتف وفربه وعاقل وصاحب

رای وسیاه ابرو وبزرک سر وخرد دندان وخوش سخن ودراز
موی ودر روی خالی ویا نشانی بود امّا قومی که بقمر تعلق دارد و
پیکان والجیان ونمّامان وجاسوسان وکم خردان وعوام النّاس
وآنچه بدیشان ماند این شکل دلیل کند بر شخصی تمام بالا فربه کرد روی
صاحب طبع باشد که مطرب بود یا شراب فروش سفید پوست
کوتاه کردن وموی پشتر دلیل بر زنان دارد بسیار شرم وپاکیزه
مسئله اگر کویند که بیاض چرا بقمر منسوبست از بهر آنکه از نقطهای اصل
ومعمل یک نقطه درو بیشتر نیست وآن نقطه نقطهٔ آبست که سرد
وترست وقمر تیز یک برج بیش ندارد که بطبع او سرد وترست پس
مناسب بیاض بقمر منسوبست وبقول بعضی بیاض منسوب بزهره
باشد امّا ضعیفست امّا سعادتش در زیادتی ماه بود ونحوستش در
نقصانی ماه بود ضمیر النّاس سوال کند از غایبی یا سفر درد وفایده بود ویا زنی
که در قبض آورد ورنجوری که دیر کشیده باشد ویا ضرب دیده باشد
شکل دهم نصرت الخارج غ عدده ٤١ حرفه وت طرحه در سوم طبعه
کرم وخشک طعمه نعمتهای خوش رایحه بوی خوش لونه زرد یومه
یکشنبه لیلته شب پنجشنبه فرحه در دهم مقامه جای بلند جهته مشرق مذکر
نهاری کوکبه آفتاب برجه اسد نفعه سعد خارج ١ بر سلامتی بیرون تن
نفس وجان وخوشی دل فرح از سر طرف وبهر کاری که ابتدا کند
مراد بود ٢ بر خروج مال ویار وامانت بارادت وزیادتی معامله
وفایده در بیع وشری ونیکویی عیش بود ٣ بر نیکویی احوال برادران
وخواهران وخویشان وسفر نزدیک وحرکت به بود ودر کشتی نشستن

به بود ۴ بر خروج ملک و مقام و کنج و دفینه بارادت و نیکویی احوال
عمارت و زراعت و سال و جمعیت و عاقبت نزدیک بود ۵ بر خرم
شدن از فرزندان و معشوقان و هدیه و لباس و عیش و عشرت و خبر
شنیدن و زایدن زن حامله بآسانی بود ۶ بر خروج غلام و کنیزک و خادم
و حیوان خرد بارادت و صحت رنجور و غایب و دور رفتن کریخته و باطل
شدن سحر ۷ بر خرم شدن از زنان و تزویج و ضدان و انبازان و
مجادله و دعوی و آشکاره شدن مقصود سایل و دزد و رهیدن از قرض
و سفر به بود ۸ بر ایمن شدن از خوف و خطر و مرک و اندیشه کردن از
سبب مال غایب و میراث و مال زنان و فرج و ذکر بود ۹ بر مبارک
شدن علم و سفر دراز و فایده یافتن از علم و عمل و رای و دین و قاضی و خواب
مبارک دیدن ۱۰ بر زیادتی منصب و شغل و دولت و فایده رسیدن
از پادشاه و امرا و مادر و زیادتی قوت و صنعت و یاران ۱۱ بر شادی
از دوستان و وزرا و کتاب و دبیر رسیدن بامید و فرح شدن
از بیت المال پادشاه بر خلاص از زندان و قرض و بر زیادتی شفاعت
و تهمت و دبیر رسیدن بر منصب و خرج جبارهای بزرک بارادت
و وضع حمل حامله و رهیدن از مرگ مکر و غم ۱۳ بر نصرت و سعادت
و دولت و یافتن بر غرض که سایل طلب میکند و حصول جاه ۱۵ بر آنکه اگر چیزی
از بهر کم شده و کریخته بود دیر یابد و دیر آید و اگر سفر کند نصرت یابد
۱۴ بر آنکه مطلوبست چیزی شریفست زود بدست آید ۱۶ بر نیکویی
عاقبت این ضمیر که صاحب ضمیر قصد کرده است **صفاتها** شخصی بود میانه
بالا و کوچک سر و کرد روی و زرد کون و فراخ دهان و میانه کوشت

و سیاه موی و سیاه ریش و سیاه چشم و سیاه ابرو و فراخ دوش و سینه و
بلند آواز و خشم و هیبت و عالی نظر و همت بلند **و اگر** زنی بود دراز
بالا و زرد روی و کوسفند چشم و بلند آواز بود و بر روی او علامتی بود
و عزیز و شیرین سخن بود **این** شکل دلیلست بر ملوک و سلاطین
و کسی که حرمتی و یا عزتی دارد و بالای تمام دارد و بکوشت نیکو
بود و کریم طبع بود و فراخ چشم و کرد روی و بلند بینی و شهلا چشم بود **مسئله**
اگر کویند نصرت الخارج سعد یا نحس است چرا منسوب بآفتابست جواب
از بهر آنکه از نقطهای اصل و عمل نقطه شریف بیش نیست بدانکه ضدوی
مانع ایشان باشد و شکل دیگر هیچ همچنین دو نقطه ندارد پس او شریف ترین
اشکال باشد باید که او منسوب باشد بآفتاب که شریفترین کواکبست
که سعادتش در درازی روزست و نحوستش در کوتاهی روز و او نیز از نظر
تثلیث و تسدیس سعادت و از نظر تربیع و مقابله و مقارنه نحوست می
بخشد اما قومی که بآفتاب تعلق دارند امرا و سلاطین بزرگ و جباران
و رؤسای بزرک که حکم بر شهرها و اقلیمها کنند و خداوندان کنج و علمهای
نفیس و حکم و امر و نهی باشند **ضمیر الناس** سوال کند از پادشاه بزرک
و یا کاری که بایشان منسوب بود و یا چیزی که از دست رفته بود
شکل یازدهم نصرت الداخل ⁂ است **حرفه** ش **عدده** ۷۸ **فرجه**
دریم **طبعه** سرد و تر **طعمه** شیرین **لونه** سپید روشن **یومه** پنجشنبه
لیلته شب جمعه طرحه در نهم **مقامه** مسجد و مدارس **رایحته** بوی خوش
جنسه جنوبی مونث لیلی **کوکبه** مشتری **برجه** حوت **نفسه** سعد داخل ۱
بر سلامتی تن و جان و نفس و مزاج خوش و خوش دل بودن و دمیدن

از دل تنکی و همه کارها خوش اید ٢ بر زیادتی مال و معاش و کسب و
سود از بیع و شرا و امانت و زیادتی یاران و سود از ایشان بود ٣
بر نیکویی احوال برادران و خواهران و خویشان و سفر نزدیک با فایده
بود و فایده رسیدن از هر دو دست ٤ بر نیکویی احوال پدر و ملک
و عقار و عمارت و زراعت و جمعیت و کنج و سال و عاقبت نزدیک
و منفعت از ایشان ٥ بر نیکویی احوال فرزندان و معشوقان و زن
حامله و عشرت و فرح و هدیه و لباس و خبر خیر و نامه رسیدن بود
٦ بر نیکویی احوال غلام و کنیزک و خدام و زیادتی ایشان و منفعت
از حیوان خرد و امدن غایب و کریخته و دیری رنجوری و سحر و غم ٧
بر نیکویی نکاح و شرکت و مقاتله کردن با دشمنان و ضدان و آخر بطلح
بود و نیکوی دعوی و وام داشتن و سفر میانه و مقصود سایل ٨
بر خوف و خطر و مرک و رسیدن میراث و مال زنان و زود آمدن
غایب ٩ بر تحصیل علم دینیه و دیدن خواب نیکو و سفر دراز با فایده
بود و زیادتی در رای و فکر و دین پیش قضات با حرمت بود ١٠
بر زیادتی شغل و عمل و منصب و دولت و سلطنت و امر و نهی و فایده
از اهل ایشان و مادر و یاران و زیادتی قوت و صنعت بود ١١
بر امدن امیدها و زیادتی و دوستی از دوستان و وزرا و کتاب و فایده
رسیدن از ایشان و از بیت المال پادشاه و اهل سعادت ١٢ بر زیادتی
دشمنی از دشمنان و شقاوت از اشقیا و تهمت و مکر و اندوه و دیر
محبوس و بد منصب بودن و وضع حمل حامله و زیادتی حیوان بزرگ
و تلف شده بدست آید ١٣ بر زیادتی جهد طالب در انچه طلب دارد

و رسیدن بمراد از انچه امید دارد در زمان قریب ١٤ بر یافتن خبر و سعادت
از سبب مطلوب که طالب طلب میکند بزودی ١٥ بر یافتن کم شده
بود در ان هفته بیابد و اکر غایب بود بسلامت برسد ١٦ بر خیر انجامیدن
عاقبت این ضمیر و موید و مظفر بودن صاحب ضمیر در هر کاری و حصول
فواید از هر جه باشد صفاتها زنی بود دراز بالا باریک اندام سبز رنک
مایل بسیاه جرده کی و کوچک سر و بسیار کو و پیچیده زبان و باریک انکشت
و سیاه چشم و خرد دندان و خوش سخن و دراز موی و اهل طرب و عیش
بود بر سینه و یا بر روی خالی و یا نشانی بود و اکر مرد بود شخصی بود میانه
بالا مایل بکوتاهی سپید پوست و کرد روی و فراخ پیشانی و چشم و کتف
و فربه و صاحب رای بود این شکل دلیل کند بر شخصی که بالای نیکو
دارد و اصلش نیکو بود و سپید پوست باشد و سیاه چشم و نیکو لقا و بسیار
شرم بود و باریک تن و دوست دارندهٔ دین باشد مسئله از
بهر انکه ؟ ضد ز است که او منسوبست بافتاب که سعادتش بر
زیادتی روزست و نحوستش در کمی روزست و این نیز همچنانست
یعنی سعادتش در زیادتی ماهست و نحوستش در کمی ماهست و هم
از نظر تثلیث و تسدیس سعادت می بخشد و از نظر تربیع و مقابله و
مقارنه نحوست می بخشد ضمیر الناس سوال کند از پادشاه و از زبردستان
و یا چیزی در قبض آورد یا سفری که در و فایده بود و یا زن خواستن
یا غایبی و یا رنجوری و یا حیوانی شکل دوازدهم ثابته است عتبة الخارج
نیز میکویند عدده ٢١ حرفه ح خ طبعه سرد و خشک طعمه تلخ و شور جهته
شرق مقامه جای بدان رایحه بوی ناخوش یومه شنبه لیلته شب

جهارشنبه لونه زرد مذکر ونهاری فرحه درد وازدهم کوکبه ذنب برجه
جدی طرحه دریازدهم نفسه نحس خارج ۱ بر تردد نفس وتشویش وترس
از سروتن وجان خویش وناخوشی مزاج ودل تنکی کشیدن وبدی ابتدای
کارها ۲ برخسارت مال ومعاش وکسب وزیان از بیع وشری و
امانت وپراکندکی یاران ورحمت کردن دیدن ۳ بر بدی سفر وتیب
ومفارقت میان برادران وخواهران وخویشان وخطا رفتن از برد
دست ودرکشتی نشستن خوب نبود ۴ برخرابی ملک ومقام و
عقار وزراعت وعمارت وبدی احوال سال وپدر جمعیت وعاقبت
نزدیک وظهور کنج وجیزی که خفی بود ۵ برکمی فرزند ومعشوق وعشرت
وفرح وهدیه ولباس وبدی احوال خبر ونامه وزن حامله ورحمت
پشت کشیدن ۶ بربدی احوال بیمار وتلف شدن جهارپای خود
وغلام وکنیزک وخدام وباطل شدن سحر وکریخته باز نیاید ورحمت
شکم ببیند ۷ برکفت وکوی میان زنان وشریکان وپراکندکی ایشان
وبدی تزویج واحوال دشمن ودزد ودعوی وقرض وسفر میانه ومقصود
سایل ۸ بربیم خوف مرک وکثرت خوف از غایب وپراکندکی
میراث ومال زنان ورحمت کشیدن از سبب فرج وذکر ۹ برکاهلی
نمودن درطاعت ورای ودین وعلم واز خواب ترس کشد وسفر
دراز بد بود ورحمت سردوران کشد ۱۰ برمعذوری شدن از منصب
وترک عمل وشغل کردن وبی دولت بود وترس از سلطان و
صاحب امر ونهی وبدی حال ما در ۱۱ برمخالفت میان دوستان و
وزرا وکتاب وبی سعادت بودن وبی نفع بودن از بیت المال

بادشاه ۱۲ برتلف دشمنان وجهارپایان بزرک وخلاص شدن محبوس
وکمی شقاوت ومکر وتهمت واندوه وتلف شده بدست نیاید ۱۳
برسرکردانی طالب درطلب حاجت وقراری ومحرومی درانجه
سایل طلب میکند ۱۴ برتلف شدن مطلوب واندوه خوردن
طالب از ان سبب وکارهای فاسد ۱۵ خالبیت ۱۶ بربدی
عاقبت این ضمیر که سایل کرده بود بیر الله صفاتهما مرد بود تمام بالا
ببینی مایل وسیاه جرده وباریک ساق وفصیح زبان وشیرین سخن
وصاحب طبع بود ودولت مند وشب وروز دروغ کوی وخبیث
وبدفعل بود وفراخ دهان ودوش وپیشانی بود وعیار ودرجشم او عیبی
بود ویا درناخوش نشانی ویا برتن نقصانی ویا برروی نشانی زخمی
بود اما سیاه جشم باشد این شکل دلیل کند بربنده وخدمت کار و
کسانی که دروغ کو باشند وکوسه ریش بود دراز بالا وزرد جهره ولاغر
برروی داغ دارد مسئله اکر کویند که ثابته جرا منسوب بود بذنب که
نزدیکست بمریخ جواب از بهر انکه نحوست ثابته از ابست که نقطه اتشی
وابی درو موجودست که فساد از میانه این هردو حاصل می شود پس
نحس باشد جون بکوکبی نحست اما قومی که بزحل تعلق دارد برنکوزان
وکناسان ودباغان وشاعران وکاسان ودرویشان حقیر
ومهندسان وبیمارهای کهن ضمیر الناس سوال کند از دلتنکی ویا
رنجوری وجیزی از دست رفته ویا غایبی ویا دعوی ویا سفری
بی فایده وترس شکل سیزدهم نقی الخدست کو سیج نیز میکویند حرف
ی ض عدده ۱۵ طبعه سرد وتر طعمه تلخ وشور مقامه جای مفسدان

فرحه در ششم یومه سه شنبه لیلته شب شنبه رایحته بوی مکروه لونه سرخ
جهره جهته مغرب طرحه در دوازدهم مذکر نهاری کوکبه مریخ برجه عقرب
نفسه منقلب داخل ١ بر تردد خاطر و متلون شدن مزاج و طبع صاحب
رمل و گاه نیک و گاه بدنفس و کاهل بود در کارهای خیر و تیز مرد ٢
بر زحمت کشیدن از سبب مال و معاش و امانت و یاران و زیان
کردن صاحب رمل از بیع و شری و زحمت کردن کشیدن ٣ بر بدی
احوال برادران و خواهران و سفر نزدیک و خویشان و در کشتی به
بود نشستن و زحمت رسیدن بر دست صاحب رمل ٤ بر بدی
احوال پدر و خرابی ملک و عقار و مقام و آمدن زحمت بر خانهٔ صاحب
رمل و بدی سال و عاقبت نزدیک و دفینه و جمعیت ٥ بر بدی احوال
فرزندان و زن حامله و عیش و عشرت و معشوق و خبر بد شنیدن و نامهٔ
بد رسیدن و غم از سبب هدیه و پشت ٦ بر فساد غلام و
خدام و کنیزک و حیوان خرد و دیری رنجور و مسجون و دیر آمدن غایب
و گریخته و رسیدن غم از سبب شکم بروی ٧ بر فساد زنان و انبازان
و ضدان و دزدان و بدی و دعوی و مجادله و وام دیر گزارده و مقصود
دیر بر آید و سفر میانه بود و بدی نیکاح ٨ بر دیری غایب و خوف و
خطر و بیم مرگ بود شب شنبه و یا روز سه شنبه و رسیدن میراث
و مال زنان و زحمت کشیدن از سبب فرج و ذکر ٩ بر بدی سفر دراز
و آموختن علم لا ینفع و دیدن خواب و خوار دیدن اهل علم و دین و
رای و حکم صاحب رمل و زحمت از سر دوران ١٠ بر خواری کشیدن
از بزرگان و امرا و سلاطین و مادر و یاران و شغل و عمل و منصب بود

بر زحمت و قوت و صنعت داشتن و زحمت زانو ١١ بر رسیدن
امیدها و سعادتها و وزرا و کتاب و بیت المال پادشاه بعد از زحمت
در رسیدن فایده از ایشان و زحمت بر دو ساق ١٢ بر زیادتی حیوان
بزرگ با زحمت و محنت و شقاوت و دیری محبوس و بیم از دشمنان
و منصب و تهمت و مکر از حمل حامله و تلف شده دیر یافته شود ١٣
بر تیزی و بدی طبع سایل و جبر باطل طلبیدن و زود یافتن طالب هر چه
طلب دارد مثل زنان و هر چه بدان ماند ١٤ بر خصومت کردن از
مطلوب و ممکن که تلف نعمت زن مفسده کند و زحمت یابد ١٥ اخالیت
١٦ بر جنگ و عربده در آخر این کار و بدی عاقبت بر ضمیر که صاحب رمل
کرده است صفاتها شخصی بود میانه بالا سپید پوست که به سرخی زند معتدل
اندام میل طبعش بسلاح بستن بود و خون ریزی کردن و بد فعل و دزد
و جراح و گربه چشم باقی ذکر شده است زنی بود سرخ روی و تیره این
شکل دلیل کند بر شخص تمام بالا و سرخ چهره و کبود چشم و نیکو گوشت و
نیز بر غمازان و دزدان و عوانان و قصابان و فصادان و بی دولت
بود و دراز کتف و بینی و دراز گردن و بزرگ سر و پاکیزه اندام بود مسئله
اگر گویند که چرا کوسج بمریخ منسوب شد از بهر آنکه این شکل نحس است از آن
جهت که دو نقطهٔ تضاد دارد و آن دو نقطه یک نقطهٔ آتش و یکی آب است
پس بدین سبب منسوبست بمریخ که نحس است اگر گویند که چرا بزحل منسوب
نشد از بهر آنکه مریخ دو برج دارد یکی آتش و یکی آبی اما زحل این علت
ندارد ضمیر الناس سوال کند از زنی و رنجوری یا غایبی و یا خصومت
بی فایده و یا دزد بده و یا سفر بی فایده شکل چهاردهم قایمه است عتبهٔ

داخلش نیز میکویند عدده ۶ حرفه ز ث لونه سپید و زرد مقامه تفرج گاه
طرحه در پنجم طبعه سرد و تر طعمه شیرین جهته شمال رایحه بوی خوش
یومه جمعه لیلته شب دوشنبه مؤنث مربوط فرحه در سیزدهم کوکبه
زهره برجه ثور نقشه سعد داخل آ سلامتی نفس و تن و جان و سرخوشی
دل و مزاج و درازئ عمر سایل و نیکوی ابتدای هر کاری که کند ۲ بر زیادتی
مال و معاش و کسب و یاران و امانت و یاری دیدن از یاران
و فایده از بیع و شری ۳ بر نیکیٔ احوال برادران و خواهران و خویشان
و سفر نزدیک و در کشتی نشستن به بود ۴ بر زیادتی ملک و عمارت
و زراعت و لشکر و نیکویی احوال ایشان و سال و پدر و عاقبت نزدیک
و کنج و دفینه ۵ بر زیادتی فرزندان و حمل زن حامله و معشوق و عیش
و عشرت و فرح و هدیه و لباس و خبر خیر و نامه و رسول و آب
بیفزاید ۶ بر زیادتی غلام و کنیزک و خدام و حیوان خرد و غم و سحر و آمدن
غایب و گریخته و راحت بر شکم بود ۷ بر نیکویی تزویج و زنان و انبازان
و ضدان و مجادله و دعوی و وام و مقصود سایل و سفر میانه و صحت
بر تنبیگاه بود ۸ بر رسیدن مال و میراث و خوف و غایب و مال زنان
و فایده رسیدن از هر دو طرف بینی از فرج و ذکر ۹ بر زیادتی علم و
رای و دین و حکم و قضات و خواب نیکو دیدن و سفر دراز فایده
بود ۱۰ بر نیکویی شغل و عمل و زیادتی منصب و دولت و سلطنت
و امر و نهی و نیکویی احوال پادر و صنعت و یاران ۱۱ بر رسیدن
امید و سعادت و زیادتیٔ دوستی از دوستان و وزرا و کتاب و
رسیدن مال از مال پادشاهان ۱۲ بر زیادتی چهارپایان و دشمنان

و تهمت از منصب و دیری محبوس و زندانی در زندان و تلف شده
بدست آید ۱۳ بر نیکویی یافتن از طلب طالب و کار طالب بر مقصود
و مراد خویش بود ۱۴ بر فرح و سرور از طرف مطلوب و مقصود
که طالب طلب و قصد کرده است ۱۵ خالیست ۱۶ بر نیکویی عاقبت
ضمیر و رسیدن طالب بمراد خویش در آخر کار صفاتها شخصی بود دراز
بالا و بزرگ بینی و گندم گون و خوش خلق و خوش خوی و خوش
طبع و مایل بعیش و عشرت و سرخ لب و سرخ روی و نازک پوست
بود و بعضی کبود چشم و کوچک دهان بود و خرد دندان زیرین با
بالایین کم بود و گوسفند چشم و شیرین سخن بود بعضی گویند کبود چشم
و کوچک دهان بود و خرد دندان و گرد روی و سپید پوست و یا
مردی کوسه و یا اشقر بود ممکن که زن نیز همچنین بود این شکل دلیل کند
بر زن دراز بالا نیکو اصل و نیکو رای گندم گون سیاه چشم و بر پای نشانی
دارد دراز روی و گردن بزرگ دهن و دندان بود و بسیار موی
مسئله اگر گویند که فایده منسوب بزهره است چرا سعد داخل میگویند
جواب از بهر آنکه نقطه خاکی و آبی در و موجود بود بحسب الطبع دوست
همدیگرند جواب آخر آنست که بزهره قوی و سعدیت او از آنست
که ضد ثابته است ضمیر الناس سوال کند از غایبی یا رنجوری یا دعوی
که در آن امید بود و یا حیوانی و یا کار پادشاه اندیشد شکل پانزدهم
اجتماعست حرفه ش م عدده ۶۶ طبعه گرم و نرم طعمه چیزهای چرب
فرحه در پنجم رایحه بوی لطیف مقامه جای درس لونه سفید و زرد
یومه چهارشنبه لیلته شب یکشنبه طرحه در یازدهم جهته شمال مذکر نهاری

کوکبه عطارد برجه جوزی نفسه سعد ممتزج ۱ بر قوت نفس و خرمی و
خوشدلی و تن درستی تن و جان و نیکوی مزاج و سلامتی سر
ابتدای کارها ۲ بر زیادتی مال و معاش و کسب و سود از بیع و شری
و امانت و یاران و سلامتی کردن و سر ۳ بر اجتماع برادران و خواهران
و خویشان و سفر روز چهارشنبه با فایده بود و در کشتی نشستن ۴
بر نیکویی احوال پدر و ملک و مقام و عقار و زراعت و سال و عاقبت
نزدیک و گنج و دفینه و جمعیت لشکر ۵ بر جمع شدن با فرزندان و معشوقان
و رسیدن هدیه و لباس و فرح و خبر و نامهٔ نیکو و زن حامله و پشت
۶ بر نیکوی احوال غلام و کنیزک و خدام و رنجور و غایب دیر ماندن
مسحور و گریختهٔ و رسیدن و زیادتی حیوان خرد ۷ بر جمع شدن با زنان
و شریکان و صلح با دشمنان و ضدان و نیکوی دعوی و مجادله و برآمدن
مقصود سایل و نیکویی سفر میانه ۸ بر رسیدن مال غایب و میراث
و خوف و خطر کشد از سبب فرج و ذکر و بیم مرگ بود روز چهارشنبه
و یا شب یکشنبه و فایده از زنان ۹ بر زیادتی دین و علم و رای سایل
و نیکوی از خواب و قاضی و سفر دراز برسد و زیادتی قوت و سر دو
ران ۱۰ بر زیادتی شغل و منصب و عمل و دولت سایل و اجتماع بود
با امرا و سلاطین و مادر و یاران و زیادتی صنعت و قوت در دو
زانو ۱۱ بر جمع با یاران و دوستان و وزرا و کتاب و رسیدن با امید و
سعادت و بیت المال بدو برسد ۱۲ بر زیادتی دشمنان و چهار
پایان و شقاوت منصب و تهمت و مکر اندوه و تلف شده سبب بدی
آید و وضع حمل حامله ۱۳ بر زیادتی اشتیاق بر مطلوب و فکر در کارها

دقیق و رسیدن فایده از طلب سایل بر سایل ۱۴ بر رسیدن طالب
بر مطلوب خود بزودی و آسانی و اجتماع سایل با مرد خواننده
و عارف ۱۵ بر حصول امیدها و مقصودها بر طالب و نیکوی این ضمیر
که صاحب ضمیر کرده بود ۱۶ بر نیکویی عواقب این ضمیر که سایل کرده
صفاتها زنی بود معتدل قامت و معتدل اندام سبز رنگ مایل بسیاهی
بینی گندم گون و سیاه چشم و ابرو و عاقل و زیرک و خوش خلق و خوش
خو و اگر مردی بود سفید پوست و سرخ لب و یک دندان زیرینش
کم بود و گوسفند چشم و شیرین سخن و تنک ریش و مکار بود و بر شکم
و یا بر پشت او نشانی بود این شکل دلیل کند بر زنی نیکو بالا و بر رنگ
زرد چهره و اندک موی و روی کشیده دارد و در خانهٔ مذکر بود و در
خانهٔ مونث بود و سخن گوی و سودای بود و نیز دلیل بر خط شناسنده
و یا کاری باریک و لاغر و دراز بینی و بزرگ دندان و باریک ساق
و تنک ریش بود مسئله اگر گویند چرا بعطارد منسوب شد بزهره نشد
جواب آنست که اجتماع ضد عقل است و عقل را کشند که منسوبست
بمریخ بدلیل آنکه در محلش کشته شد اما اجتماع نیز منسوب بعطارد از آن جهت
شد که این شکل ممتزجست و عطارد نیز کوکب ممتزجست و اندک نظر
دارد بزهره ضمیر الناس از عاقبت کار خود و یا غایبی و یا عقد کردن
و یا رنجور تلف شده یا سفری شکل طریقت ⁝ فرحه در اول طبعه سرد و
تر برجه سرطان طعمه شور و ترش مقامه خانهای منقش لونه آسمان
گون رایحه بوی خوش طرحه در هفتم حرفه ع عدده ۹۱ جهته مغرب
یومه دوشنبه لیله شب جمعه با نر نر با ماده ماده نهاری و سیم لیالی کوکبه

قمر نقیه با سعد سعد با نحس نحس ۱ بر سلامتی نفس سایل و تن و جان وی
و خوشی مزاج و دل و نیکویی سر کارها که سایل ابتدا کند ۲ بر خروج مال اگر
گواه خارج باشد و بر دخول مال اگر گواه داخل باشد اما کسب و بیع و
یاران گاه بد بود و گاه نیک ۳ بر میانه بودن احوال برادران و
خواهران و سفر نزدیک و در کشتی نشستن نیز میانه بود ۴ بر میانه
بودن احوال ملک و مقام و عمارت و زراعت و سال جمعیت و بدر و
گنج و دفینه و عاقبت نزدیک ۵ بر میانه بودن احوال فرزندان و
معشوقان و زن حامله و عیش عشرت و هدیه و خبر و نامه و در دیشت گاه
در فرح و گاه در غم بودن ۶ بر نیکویی رنجور و مسحور و خروج غلام و کنیزک
و خروج حیوان خرد با ارادت و بی ارادت ۷ بر جدای میان شوهر و
زن و شریکان و بدی حال دشمن و دعوی و مجادله و دزد و وام گزارده
شود و مقصود بر آید و سفر میانه بود ۸ بر کمی خوف و خطر و تلف شدن
مال غایب و میراث و مال زنان اما بر فرج و ذکر گاه نیکویی و گاه
بدی برسد ۹ بر سفر دراز از حرکت میانه و تحصیل علم میانه و خواب
نیز میانه و زهد و ورع و داوری و دینداری و این جمله میانه بود ۱۰
بر حرکت از سبب کار و شغل و عمل و منصب و دولت و سلطان و
امر و نهی و میانه بودن احوال مادر و صنعت و قوت و یاران ۱۱ بر
نفاق دوستان و وزرا و کتاب و دیر رسیدن سایل با مید خویشتن
و سعادت و بیت المال پادشاه ۱۲ بر خروج حیوان بزرگ و
خلاص شدن محبوس و مکر کرده و افتادن از منصب و تهمت
کشیدن و تلف شدن دشمن و مال و زیادتی شقاوت ۱۳ بر سر
گردانی طالب در طلب مقصود و عاقبت آن از شواهد معلوم می شود
۱۴ بر حصول مطلوب اگر شکل پانزدهم سعد باشد و اگر نحس بر عکس
۱۵ بر نقل و حرکت سایل از بهر این ضمیر که صاحب ضمیر کرده بود ۱۶ بر
میانه بودن احوال این ضمیر که سایل کرده بود صفاتها شخصی بود دراز
بالا بسیار ریش و گندم گون و سرخ روی و فربه و بسیار دانش و زیرک
و عاقل و فراخ چشم و بزرگ بینی و بزرگ دهان و دندان و کبود چشم
و بزرگ سر و پیشانی و معتدل اندام و قامت و موی سر وی کم و اگر
زن بود میانه بالا و مایل بکوتاهی و کوتاه گردن و سطبر میان و کبود چشم
و یا کوسفند چشم و پیوسته ابرو و قحبه و بد فعل و بد خوی این شکل دلیل
کند بر نفسی دراز بالا سپید پوست نیکو موی گندم گون و فهم کننده و
متحرک یا غریب باشد یا مادر و پدر او غریب کسی باشد و نیکو اعتقاد
باشد باریک تن و خوب روی گشاده دندان و گندم گون بود مسئله
اگر گویند طریق چرا بقمر منسوبست از بهر آنکه از نقطها راصل و متصل
چهار نقطه دارد که آن نقطها نقطهٔ آتش و باد و آب و خاکست که
منقلب یعنی که در سر خانه که افتد نقطها بطبع آنخانه یکی میشود پس این خواص
در میان کوکب جز قمر را نبود از آن جهت طریق بقمر منسوب شد ضمیر
الناس سوال کند از سفر و حرکت و یا چیزی از دست رفته و
یا حیوانی که از دست رفته باشد و یا غایبی و رنجوری در بیان سر خانه
که از بهر چیست خانهٔ اول طالع بود دلالت بر احوال نفس و تن و جان
و حیوان و کیفیت مزاج و دل خوشی و دل تنگی و ابتدای کارها از وی
توان دیدن از اعضا بسر منسوبست خانهٔ دوم خانهٔ مال و معاش و کسب

وبیع وشری وامانت ویاران بود از اعضا بکردن منسوبست خانهٔ
سوم برادران وخواهران وخویشان وسفر نزدیک ودرکشتی نشستن
بود از اعضا بدست منسوبست خانهٔ چهارم ملک وعقار وعمارت وزراعت
ومقام وسال جمعیت لشکر وپدر وعاقبت نزدیک وگنج ودفینه و
راز بود از اعضا بسینه منسوبست خانهٔ پنجم خانهٔ فرزندان ومعشوق وعشرت
وفرح وهدیه ولباس وخبر وخط ونامه ورسول بود از اعضا به تهیگاه
منسوبست خانهٔ ششم خانهٔ غلام وکنیزک وخدّام وزن حامله ورنجور
وسحر وغم وگریختهٔ وحیوان خورد از رونده وپرنده از اعضا بشکم منسوبست
خانهٔ هفتم خانهٔ تزویج وانبازان وضدّان ودزد ومجادله وغایب و
دعوی ووام مقصود سفر میانه بود از اعضا بکمر منسوبست خانهٔ هشتم
خانهٔ خوف وخطر ومرگ ومال غایب ومیراث ومال زنان بود از
اعضا بفرج وذکر منسوبست خانهٔ نهم علم ورای ودین وقاضی و
خواب وسفر دراز بود از اعضا بهردو ران منسوبست خانهٔ دهم
خانهٔ شغل وعمل ومنصب وعزّ ودولت وسلطان وامر ونهی ومادر
وقوّت وصنعتها از اعضا بهردو زانو خانهٔ یازدهم خانهٔ امید وسعادت
ودوستان ووزرا وکتاب وبیت المال پادشاه از اعضا بهردو ساق
خانهٔ دوازدهم خانهٔ دشمنان وبند وزندان وشقاوت وافتادن از
منصب وتهمت ومکر واندوه ووضع حمل حامله وحیوان بزرگ وتلف
شدن آن بود از اعضا بهردو قدم خانهٔ سیزدهم خانهٔ طالب ومیزان
بود خانهٔ چهاردهم خانهٔ مطلوب وضمیر ومیزان بود خانهٔ پانزدهم خانهٔ میزان
وعمل وقاضی وحکم بود خانهٔ شانزدهم خانهٔ عاقبت العاقبت وسهم بود

فصل در دانستن قانون رمل اگر رمل از بهر خود زند خانهٔ اوّل را
باهشتم وپانزدهم ضرب کند احوال باز گوید اگر برای معشوق زند
٥ و ١٥ متولّد کند اگر داخل وسعد بود زود بهم رسند اگر خارج
نحس بود بهم نرسند اگر بعضی داخل وبعضی خارج او فتند کسی نیکوی کند
درمیانه واگر داخل بیشتر بود عاقبت بهم برسند واگر سه خارج وسعد
بود معشوق حرام زاده بود اگر داخل وسعد بود زود بهم رسند اگر خارج
نحس بود بهم نرسند اگر بعضی داخل منقلب وبعضی خارج منقلب بود
بزبان فریب دهد اگر از بهر مادر بود دهم با پنجم بزند اگر داخل وسعد
بود زود بهم برسند اگر خارج ونحس بود نرسد اگر از بهر برادر بود سوم
دپنجم بر هم بزند اگر از بهر پنجم بود چهارم وپنجم بر هم بزند اگر از بهر غایب بود
پنجم وهفتم بر هم بزند اگر از بهر فرزند بود پنجم ویازدهم بر هم زند اگر از
بهر مال بود پنجم ودوم بر هم زند باب در بیان دزد دیده اگر خواهی که
بدانی چه کس دزدیده است وکجا پنهان کرده است خواهد یافت
یا نه خانهٔ اوّل ونهم وسیزدهم خداوند قماش است وصورت هفتم و
دوازدهم شکل دزد باشد وخانهٔ چهارم جای قماش که از وشده است
وخانهٔ دهم صورت صفت قماش است اگر صورت اوّلین مانند صورت
هفتمست از تولد ایشان قیاس کنند بدانند که ظفر خداوند کار بود
وخانهٔ هفتم نشان دزد بود باب در دانستن خریدن وفروختن اگر
چنانک خانهٔ دوم ونهم سعد باشد دلیل کند بر سعدی ونیکی فروختن
واگر نحس بود بر خلاف بود باب در دانستن احوال سفر اگر کسی
احوال پرسد که نیکست یا نه خانهٔ اوّل وسیم وهفتم خانهٔ سفر بود وخانهٔ

نهم و دهم و سیزدهم خانهٔ خیر سفر بود و خانهٔ سعد ست **باب اندر**
دانستن محبوس اگر خواهی که بدانی محبوس خلاص خواهد شد یا نه
از خانهٔ هفتم و دهم متولد کند اگر شکل طریق یا فردی بیرون آید و سعد
بود محبوس خلاص یابد و اگر زحل و مریخ و ذنب بر آید نحس بود در بند
باب در دانستن غلام و کنیزک که بکدام جانب گریخته است بستاند نقطهٔ
خانهٔ دوم را و نقطهٔ خانهٔ ششم را و ببیند که ضد است و چهار چهار طرح
کند اگر یکی ماند بجانب شرق رفته باشد و اگر دو ماند بجانب غرب
رفته باشد و اگر سه ماند بجانب جنوب رفته باشد و اگر چهار ماند
بجانب شمال رفته باشد **باب در دانستن** چیزی که در دست گرفته
باشد بستاند نقطهٔ شکل اوّل را سه سه طرح کند اگر یکی ماند معدنی بود و
اگر دو ماند نباتی بود و اگر سه ماند حیوانی بود **باب در دانستن زن**
که با شوهر موافقست یا نه بستاند نقطهٔ خانهٔ شکل اوّل را و هفتم را چهار چهار
طرح کند اگر یکی ماند موافق آید و اگر دو ماند مفارقت افتد و اگر
سه ماند بسیار قال و قیل کنند اگر چهار ماند بارها موافق و بارها مخالف
باشد و عاقبت از هم جدا شوند **باب در دانستن** هر چیزی که در دست
گیرند نقطهٔ فرد را جمع کنند و دوازده دوازده طرح کنند اگر یکی بماند
در خانهٔ اوّل اگر دو ماند همچنان بعضی آنک چیزی را از خداوند سعد گویند
اگر زحلست سیاه بود و اگر مشتریست سبز یا اغبر یعنی خاکستری رنگ
باشد و اگر مریخ بود سرخ رنگ بود و اگر آفتاب بود زرد باشد
و اگر زهره بود سپید بود و اگر عطارد بود کبود باشد و یا ازرق و اگر
قمر بود میانهٔ سپید و ازرق بود و روشن **باب در دانستن** هر کاری

که عاقبت چه بود رمل تمام بزند سر نقطهای ششم و دوازدهم و چهارم و دهم
و یازدهم شکل بنهد و از سر دو متولد کند عاقبت آن بود **باب در**
دانستن احوال سفر که بکدام جانب خواهد رفتن بستاند نقطهای
سوم و هفتم و نهم و یازدهم چهار چهار طرح کند اگر یکی ماند بطرف
شرق رود و اگر دو ماند بغرب رود و اگر سه ماند بجنوب رود
اگر چهار ماند بشمال رود **باب در دانستن** سود که هست یا نه اگر
بدان حساب یکی ماند خیانت بود اگر دو ماند خیر بسیار بود اگر سه
ماند هم خیر بود بسیار امّا بخسارت اگر چهار ماند میانه بود **باب**
در دانستن محبوس زود خلاص یابد یا نه بستاند نقطهٔ خانهٔ شکل
ششم و دوازدهم چهار چهار طرح کند اگر یکی ماند زود خلاص یابد
اگر دو ماند دیر کشد اگر سه ماند مدتی بکشد و اگر چهار ماند هرگز خلاص
نیابد **باب در دانستن** کسی که محبوس باشد یا نه نقطهٔ خانهٔ اوّل را
و دوازدهم را جمع کنند دو دو طرح کنند اگر یکی ماند محبوس نباشد
و اگر دو ماند محبوس باشد **باب در دانستن** غایب که دیر رسد
یا نه چون ضرب رمل تمام کند اگر در خانهٔ هفتم شکل خارج افتد زود
رسد اگر شکل داخل او فتد دیر رسد **باب از بهر** دو خصم که کدام
غالب و کدام مغلوب باشد چون ضرب رمل کند اگر دوازدهم
سعد بود مغلوب بود اگر نحس بود غالب بود **نوع دیگر** بالا و
زیر نقطه را بشمارد اگر بالا زیاده بود مغلوب بود اگر زیر زیاده بود
غالب **نوع دیگر** نهم و سیم بر هم زنند اگر خارج آید بجنگ از هم دیگر
پراکنده شوند اگر داخل آید بصلح باز گردند **باب در آنچه** ضایع شده

باشد یافت شود یانه اگر درخانهٔ اوّل این دو صورت آید
آن چیز یافت شود ولیکن نه تمام و اگر ازین پنج صورت یکی آید
درخانهٔ اوّل از جای ناگهان بیارند و اگر ازین دو صورت
یکی اید درخانهٔ اوّل چیزی بیاید امّا نشناسد و اگر این صورت
اید زود یابد باب اگر خواهد که بداند هست یا نیست رمل
تمام بزند ببیند که و در خانهٔ اوّل و چهارم و هفتم و دهم هست
یانه اگر هست هست و اگر نیست نیست باب بداند که سوال
رمل چهار گونه است اگر پرسند که چیست از اوّل گوید و اگر پرسند
که چند است از چهارم گوید اگر پرسند که چه رنگست از هفتم گوید و اگر
پرسند که کجاست از دهم گوید باب در دانستن یاران که موافقند
و یا مخالف از خانهٔ اوّل و پنجم و هفتم اگر سعد باشد موافق باشند
و اگر برابر باشد مخالف باشند و ناسازگار شوند باب در دانستن
چیزی انواع که در دست بماند یانه از زمین و اسب و جامه و ملک
و غیره رمل تمام بزند و بنگرد اگر درخانهٔ دوم و چهارم و پنجم و یازدهم
سعد باشد مبارک بود و ثابت شود و اگر نحس بود مبارک نبود
و در دست نماند و اگر بعضی نحس بود در خیر و شر میانه بود نا
خریدن بهتر بود باب در دانستن رنجوری بمیرد یا برخیزد درخانهٔ ششم
و هشتم و چهارم و دوازدهم و نهم بنگرد اگر سعد بود برخیزد اگر نحس بود
بمیرد اگر ازین چهار شکل بود بمیرد جملهٔ اشکال را حساب
آرد سه سه طرح کند اگر یکی بماند بمیرد و اگر دو بماند صحت یابد اگر سه
بماند رنجوری بسیار کشد باب در دانستن خانها داخل و خارج و

سعد و نحس و ضعیف و قوی بدانک اوّل و چهارم و هفتم و دهم سعد
الاوتاد و قوی اند دوم و پنجم و هشتم و یازدهم مایل اوتاد گویند سیم
و ششم و دوازدهم ساقط الاوتاد مقصود ازین انست که سیوم خانه
ساقط الاوتاد است و سعد است از بهر انکه فرح شکل زهره است بران
وقت که شکل زهره در وی افتد با اوّل خانه بتثلیث می نگرد و باتّفاق
اوست و سعد است بجهت انکه نسبت بخانهٔ آفتاب دارد و در همه
حال سعادت و ریاست و علم و جلالت و بزرگی و منصب ازوست
باب در دانستن احوال مردم اگر خواهی که بدانی حاجت رواشود یانه
باید که شب بران نیّت بخسبد و بامداد ضرب کند اگر در اوّل این
براید دلیل کند بر جنگ و خصومت و حاجت برنیاید و اگر این
براید دلیل کند که پیش از ان طلب کند بیابد اگر این براید
دلیل کند که رنج بسیار برد و انچه میجوید بیابد اگر این بود نشاید رنج
بردن اگر این براید بعضی بیابد اگر این براید دلیل کند بر انچه
امید دارد بیشتر یابد و بمقصود رسد اگر این براید رنج و مشقت
بیند اگر این بود دلیل کند که پس از رنج و مشقت بسیار حاجتش
رواشود اگر از جهت کشتی بود و یا خریدن چیزی باشد مبارک بود
اگر ازین سه صورت یکی آید دلیل کند بر قضای حاجات
و خوشی از همه کارها اگر این صورت براید دلیل کند بر بعضی
حاجت روا باشد بمدّتی و بعضی روا نشود باب در دانستن سعد
و نحس و داخل و خارج اکنون صورت سعدان و خارجان
سعدان و داخلان نحسان خارجان نحسان

داخلان [شکل] ممتزجات [شکل] [شکل] [شکل] این چهار شکل ستاننده اند [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
واین چهار دهنده اند اما نظر در آمدن ایشان [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] واین چهار
پراکنده کننده اند [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] واین چهار جمع کننده اند [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] باب
در دانستن انچه در قبض کیرند اکر این براید [شکل] دلیل کند بر چیز سپید
و پاکیزه و نیز از زمین رو ببنده باشد چون سبزه اکر این براید [شکل]
دلیل کند که آن چیز کبود رنک و معدن و با سبزه نباتی و حیوانی و هم
چنین چیزی باشد یا اوست زنان برامده باشد اکر این براید [شکل] در
اوّل دلیل کند بر چیز سرخ رنک معدنی آتش دیده و رنج برده باشد
بروی اکر این براید [شکل] دلیل بر چیزی زرد چون برنج بر چیز معدنی
آتش دیده و سوراخ باشد در وی و هم دلیل کند بر اندک مایه سپیدی
که در وی باشد اکر این براید [شکل] دلیل کند بر چیزی آهن رنک آتش
دیده و هم دلیل کند بر چیز منقش اکر این براید [شکل] بر چیز سیاه شده
مجوّف چون حقّه وانکشتری و کیسه و فندق و مهره چیزی کرده باشد
اکر این براید [شکل] دلیل کند بر چیز سیاه مثل نباتی و معدنی و آتش
دیده و شکسته وغیر از معدنی آهن و از نباتی چیزی تلخ اکر این براید
[شکل] دلیل کند بر چیز سرخ معدنی آتش دیده بسیار رنج دیده و هم دلیل
کند که در وی اندک سپیدی باشد اکر این براید [شکل] بر چیز منقش
و دوخته و دو سه لون باشد و از اصل نباتی بر چیز سپید اکر این براید
[شکل] بر چیز معدنی و نباتی سرخ رنک و کبود منقش باشد معمور کرده
اکر این براید [شکل] بر چیز حیوانی و معدنی آتش دیده چون پول باشد
دو سه لون بود اکر این براید [شکل] دلیل کند بر چیز حیوانی که عضو خویش

بریده باشد و یا سوراخ کرده بلون سیاه باشد اکر این براید [شکل] دلیل
کند بر چیز نباتی چون سبزه و بر چیز خشک راست اکر این براید
[شکل] بر چیز خوش بوی و لطیف بود اکر این براید [شکل] بر چیز منقش
آتش دیده معدنی و چیز پهن باشد اکر این براید [شکل] بر چیز حیوانی
و سپید از معدنی طعام بوده باشد و نباتی دیکر اولی باشد باب
در دانستن ضعف و قوّت اشکال در سر خانه [شکل] در اوّل فرح در ٢
منع در ٣ طرح در ۴ ضرر در ٧ سبوط در ٨ کریه در ٩ خوف ١٠
اوج در ١٢ خوف در ١٣ قوّت باب در دانستن قبض الداخل
در ١ قوّت در ٢ اوج در ٣ منع در ۴ ثقیل در ۵ امن و خنده در ٦
ضیف در ٨ کریه در ١٠ فرح در ١١ طرح و سبوط [شکل] در ١ فرح در ٢ کریه
هبوط در ٣ خنده در ۴ ثقیل در ۵ امین در ٧ ضعف در ٩ خوف
در ١٠ ناطق در ١١ دسنده در ١٣ هبوط در ١۴ خوف جماعت در
١ منع خنده در ٢ فرح در ۵ طرح در ٩ قوّت در ١٢ ثقیل در ١٣ امین
فرح در ١ قوّت در ٢ منع و خموشی طرح در ٣ خوف در ۵
ناطق در ٧ سبوط ٨ ضعف در ١١ ایمن در ١٢ کریه و خوف عقله
در ١ فرح و سبوط در ٢ فرح اوج و ضعف در ۵ متحرک در ٦ قوت خنده
٧ دسنده در ٨ ایمن و خموش در ٩ مضرت در ١١ ناطق در ١٢ کریه و خوف
انکیس در ١ سبوط در ٢ نفع در ٣ دسنده در ۵ خوف در ٦ طرح در
٧ شرف و فرح در ٨ قوّت کریه در ٩ دشواری در ١١ خنده در ١٢
ضعف حمره در ٢ فرح در ٦ ضعف در ٧ طرح در ٩ قوی در
١٢ مزموم و مکروه بیاض در ٢ محمود در ۴ حرب و ثقیل در ۵ ناطق

در ۶ فرح جموش در ۷ ظلم در ۹ فرح در ۱۱ قوت وشرف در ۱۲ منع
۱۳ خوف کثرت نصرت الخارج در ۱ فرح در ۴ منع در ۵ اوج
در ۶ سقوط در ۷ خوف در ۹ متحرک در ۱۰ شرف در ۱۱ دهنده در
۱۲ طرح در ۱۳ خوف نصرت الداخل در ۵ فرح در ۷ تثقیل در ۸
خوف در ۱۱ دهنده عتبة الخارج در ۱ جد در ۵ گریه در ۶ فرح در ۸
خوش در ۹ حرکت نقی الخد در ۱ خوف در ۲ عطا در ۵ فرح در ۶
ضعف در ۸ ایمن در ۱۰ اوج در ۱۲ گریه عتبة الداخل در ۱
متحرک در ۲ منع در ۷ خوف در ۹ بلندی در ۱۱ عطا در ۱۲ سقط
اجتماع در ۱ خوف شرف در ۳ فرح در ۶ گریه در ۸ خوف در ۱۱
ایمن در ۱۲ سقوط طریق هیچ ندارد باب اللص مطبخی حمره فلاح بان
هیزم فروش کتان فروش تاجر صیاد امراء
خدمت کار پادشاه دلال غله وان خمار حامی محضر یا
کتاب فروش و یا نانوا سگبان گورکن و یا چاه کن نجار
فراش مسجد مارگیر باب المریض بانگ خصومت کند
وموی بریدن اشک وگریه تابوت جنازه کفن
باب در دانستن اعضا سر گلو گردن کتف راست
کتف چپ سینه شکم ناف پشت دست
راست دست چپ پهلو نشستگاه ذکر پای
راست پای چپ والله اعلم باب در دانستن از ترتیب
لعل و یاقوت سپید و آبی مس سرخ سیاه و آهن سپید
نقره مروارید آهن و سیاه و قلعی سیاه و آهن سنگ

یمنی سرخ آهن زرد و زر و یاقوت آهن صرف گندم
سرخ و آهن بریده زنجیر باب در دانستن آنک فرزند
کودک بمیرد یا بالغ یا جوان یا کهل یا پیر یا فرتوت اما کودک
بالغ جوان کهل پیر فرتوت والله اعلم
باب در دانستن انار و حبوبات سماوی و رمان جوز و تمر هند
نارنج و ترنج بلیله و جوز سند بلوط دراق عدس
عنب گلنار بطیخ سفرجل و لون خوخ تخ و حمص
و صنوبر تفاح اجاجه شمش و خطمی باب اشکال
مذکر اشکال مونث الممتزج
اگر شکل نر در خانه نر آید معدنی بود اگر شکل نر در خانه ماده آید
نباتی بود اگر شکل ماده در خانه نر آید معدنی بود در اینجا تامل بباید
باید کرد باب نار نبات نار حیوان نار معدن معدن
نبات نبات نبات حیوان نبات معدن نبات
حیوان نبات حیوان معدن حیوان معدن حیوان
نبات معدن حیوان معدن معدن باب اللص
در معرفت مواضع از خانه هفتم و یا دهم گوید دلیل کند بر خانه
که جانب مغرب بود و در ان خانه کسی بود که پیر بود و کارش
در صحرا باشد دلیل کند بر خانه که آستانش بجانب قبله بود
و در ان خانه کسی بود که صنعتش آتش کاری بود و یا نجار بود و در
مقابل ان مسجد و یا کلیسا باشد دلیل کند بر خانه که درش بشرق
بود و مقام بلند بود و در پیش ان خانه آب رود و در مقابل ان خانه

دکان باشد و یا کلخن بود دلیل کند بر خانهٔ که آستانش همین
بود و دران خانه کسی بود کوسج و با محنت و در آستان آنخانه خانهٔ باشد
که کبوتر بازی دران خانه بود و دران خانه استری بود که مردم را بزند
دلیل کند بران خانه که از شهر دور باشد و در نزدیک آنخانه
تربه باشد که مردم زیارت کنند و در آن خانه شکسته بود و دران
خانه زنی بود حامله یا بیماری و درداع دزدیده باشد در صندوق نهادهٔ
بود وان صندوق چهار طاق ببام تعلّق دارد دلیل کند بر آنخانهٔ
که در وجذام بود و پیش آنخانه سقام بود و دران خانه نابینا ریا دزد و پیش
بود و دندان انکس شکسته و یا افتاده بود و دزد انکس بود دلیل
کند بر خانهٔ که در آنخانه بمغرب کشاید و در انجا بیمار بود و دزدان
باشد دلیل کند بر خانهٔ که درش بجانب مغرب بود و دران خانه
کسی باشد که صنعت وی حجام بود و دران خانه زن کبود چشم و
دندانش بزرک و دزد آن زن بود دلیل کند بر خانهٔ که آن
خانه بجانب قبله باز شود و برابر آن خانهٔ درزی باشد و در انخانه
محل کسی بود که صنعت وی طباغی بود و بر دران طباغ درختی بود
و دران خانه کسی بود که پیر بود دلیل کند بر خانهٔ که بمشرق تعلّق دارد
و بر در آن خانه کسانی باشند که لباس ایشان پاکیزه بود و دران
خانه پادشاه بود یکبرج بود و در مقابل آنخانه مسجد و یا کلیسا باشد و
از و پادشا بیرون اید دلیل کند بر خانهٔ که درش بقبله باشد
و دران خانه مطرب و یا مسخره باشد و خداوند آن خانه را زنش
قحبه بود و ان خانه پاکیزه نقش کرده باشند و دزد از آن زن

بنماید دلیل کند بر خانهٔ که درش بجانب مشرق بود و آن خانه بر
سر سنک بود و دیوارش شکافته باشد و دران خانه کسی باشد سنک
تراش و یا کوزه کر بود و دزد زان خانه بود دلیل کند بر خانهٔ که
بیمین تعلّق دارد و دران خانه زن باشد پاکیزه و دران خانه کسی بود
سنک تراش و یا کوزه کر و دزد انکس در شهر نباشد راه کرفته باشد
دلیل کند بخانه که بجانب قبله تعلّق دارد و بر در انخانه درختی بود
و دران خانه کسی بود که سرود کوید و دران خانه مردی بود
دراز کردن و کودکی بود دزد ان کودک باشد دلیل کند بر خانهٔ
که درش بجانب مغرب باشد و بر سران خانه کبوتر خانه باشد و
در او بجانب مغرب باشد و در مقابله ان خانه خانهٔ باشد نقش کرده
و دران خانه کسی باشد لنک و یا کور و دیکر کربه باشد که در کردن
ان کربه مهرها بود و دزد دران خانه است دلیل کند بر خانهٔ
که در آن خانه بجانب یمن باشد و از پس آن خانه خانهٔ باشد که چشمهٔ
دارد و خداوندان خانه بازرکان و یا مکاری باشد و در پیش
نزدیک آن خانه اسباب بود و دزد بدید آید والله اعلم بالصواب

باب در دانستن زن که جوانست یا پیر و غنیست و یا فقیر و یا
میانه اکر در رمل خانهٔ سیم جوان باشد زن نیز جوان باشد و اکر پیر
باشد زن همان پیر باشد شعر کوسج و قایمه نقیست جوان
نصرت و داخل و بیاض همان
ثابتة قبض خارجت پیر
شکل انکیس عقله بی تذ و بر
دیکر اشکالها میانه شناس
وانکه جز این بود فسانه شناس
سعد باشد غنی و نحس فقیر

باد دار از من این مکن تقصیر **باب در دانستن** حال بیمار که تیمار کنند یا نه اگر در بیوت رمل شکلها روحانی بود حال بیمار نیکو شود و تیمار کنند و اگر در بیوت خوف و خطر عقله و اجتماع و بیاض و انکیس بود حال بیمار بداست تیمار کم کنند که این جمله علامت مرکست و دلالت بر کفن و جنازه و پنبه و طشت و غسل میکنند **بیت**

اجتماع و بیاض در شش و هشت   کفنست و جنازه پنبه و طشت

اگر پرسند که علت بیمار در کدام عضوست اگر شکل ششم عنصر آتشی دارد علت در سرست و اگر هوایی دارد در گردن و اگر آبی دارد کمرگاه و پشت و شکم و اگر خاکی دارد نیمهٔ زیرست **باب در دانستن** شکل دزد و بدست آمدن دزدیده و دزد هرگاه که رمل زده باشی بنیت دزد و دزدیده از خانهٔ هفتم شکل دزد جوی و از بیت ششم بدست امدن او کوی و حکم از خارج و داخل کن اگر شکل هشتم داخل باشد مالش بدست اید چنانکه یک حبه کم نباشد و اگر ممتزج داخل باشد بعضی از مال بدست اید و بعضی نیاید و اگر شکل خارج باشد از مال چیزی بدست نیاید و اگر شکل ممتزج و خارج باشد مال دزدیده از دست دزد خرج کرده و تلف شده باشد **باب در دانستن** عدد دزدان شکل هفتم اگر سه چهار عدد بود دزدان همان قدر باشد **باب در دانستن** دزد که اشناست یا بیگانه هرگاه رمل بزنی بنیت دزد نگاه کند بشکل هفتم که در کدام خانه نشسته است و از انجا سخن گوید و اگر در خانهٔ اول امده بود دزد در خانهٔ سایل بود و هم خانهٔ وی و اشنا بود و اگر در خانهٔ دوم آمده بود و یا سیم دزد در خانهٔ سایل بود اگر

در خانهٔ چهارم آمده دزد پدر صاحب رمل بود و اگر در پنجم امده باشد دزد فرزندان شخص باشد و اگر در خانهٔ ششم آمده بود دزد غلام و کنیزک آن کس باشد و اگر در خانهٔ هفتم شکل یاده بود دزد زن وی باشد و اگر نر باشد خصم وی گرفته باشد و یا انباز وی و اگر در خانهٔ نهم آمده باشد دزد مسافری کرده باشد و اگر در خانهٔ دهم آمده باشد دزد متعلق امرا و بزرگان باشد و اگر در یازدهم امده بود دزد معشوق و دوستان باشد و اگر در دوازدهم امده بود دزد دشمن وی باشد و اگر در سیزدهم آمده بود و یا چهاردهم و یا پانزدهم و یا شانزدهم بر اوتاد اربعه تیا پس کند **باب در دانستن** انکه بداند که خانهٔ دزد قریبست یا بعید بنگرد در خانهٔ نهم و هفتم و هشتم و پنجم چه شکلست بدهم قسمت کند انچه خارج قسمت بود همان قدر خانه در میان باشد یعنی میان خانهٔ سایل و دزد **باب در دانستن** تحصیل علم و خواب دیدن این هر دو را از شکل نهم حکم کند و بیع و شری را از هشتم و دوازدهم شکل بدر آرد حکم کند و عمل را از سیم و دهم حکم کند **باب در دانستن** گرانی و ارزانی اسعار بگیرد شکل دوم و پنجم و دهم و یازدهم اقهات سازد تمام اشکالرا از انجا پیدا کند و نگاه کند در نقطهای عناصر اگر نقطهای ناری و هوایی بر نقطهای مایی و ترابی غالب باشد نرخ گران شود و اگر مغلوب اید ارزانی شود اگر متقابل اید متوسط **باب در دانستن** بیع و شری اگر پرسند قماش ما درین نزدیک فروخته شود یا نه نظر کند در طالع که آن بنفس نابعست و در هفتم که آن شکل مشتریست اگر درین دو خانه شکل سعد باشد بیع و شری تمام شود یا نابده و اگر در بیت مال که آن

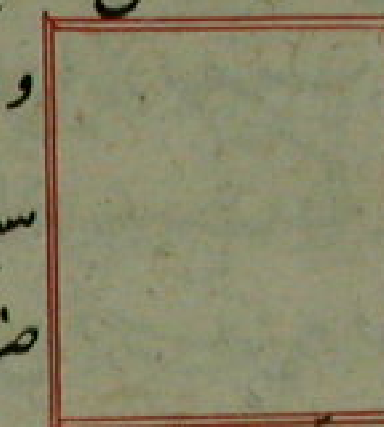
خانهٔ دومست سعد داخل بود دیر فروخته شود و در بیت مشتری که ششم
وششمست اکر شکل سعد خارج باشد عن قریب فروخته شود باب
در دانستن جنک ولشکر بنکر بشکل اوّل ونهم و دوم وسیزدهم که
تعلّق بسایل دارد وششم وجهاردهم وسفتم که تعلّق بمسؤل دارد به ببیند که
اشکال ایشان باهم دیکر نظر محبّت دارند خواه از تسدیس وخواه تثلیث
میان ایشان صلح افتد واکر نظر عداوت دارند یا از تربیع ومقابله میان
ایشان جنک واقع شود قول دیکر اوّل وسفتم را نظر کنند کدام غالب
بود حکم بران کنند باب در کیفیت محبوس از سفتم وششم بدر آرند
اکر سعد داخل بود توقّف افتد بخیر اکر حمره یا عتبهٔ خارج بود مخاطره بود
واکر باقی اشکال بود جنانکه سزد بکوید باب اکر کسی در کاری
شروع کند اندران کار خیر بود یا نه بنکر بشکل اوّل ونهم ویازدهم اکر سعد غالب
بود حال نیکو بود اکر سوال تنها از نفس خود بود ویا از نفس دیکر بخانهٔ
اوّل ونهم وسیزدهم ویانزدهم اکر سعد بود حال وی نیک بود واکر
نحس بود بر خلاف بود اکر ممتزج بود میانه بود مسئله اکر سوال از
جیزی بود که تاثیرش خیر بود یا نه بنکر بشکل اوّل اکر سعد باشد خیر بود واکر
نحس بود شر بود واکر ممتزج بود میانه باشد مسئله اکر سوال از مالی
بود که از دست رفته باشد مثل دزدیده وکم شده وغیره بدست آید
یا نه بنکر بخانهٔ دوم وجهارم وششم ودوازدهم اکر درین خانها اشکال
سعد یا بی خاصه که داخل باشند مال باسانی بدست اید واکر نحس
یا بی خاصه که خارج باشند هیچ نیابی مسئله اکر سوال از مالی بود که در دست
بود برود یا نه بنکر بخانهٔ اوّل ودوم ونهم اکر اشکال داخل غالب بود

بماند واکر نباشد برود مسئله اکر سوال از خویشان کند که از ایشان
نفع وخیر برسد یا نه اوّل را بشکل سوم ضرب کن انجه متولد شود اکر سعد
باشد نفع وخیر برسد واکر نحس باشد نرسد واکر ممتزج باشد
میانه بود مسئله از نقل وحرکت بود که نیک باشد یا نه بنکر بشکل اوّل
وسیم وسفتم ونهم اکر سعد غالب باشد نقل نیکو بود واکر نباشد
نیکو نبود مسئله از عاقبت کاری ویا جیزی بود بنکر بشکل اوّل وجهارم
پانزدهم وشانزدهم اکر شکل سعد غالب باشد عاقبت آن کار
خیر بود واکر نحس غالب باشد بد بود مسئله از زن حامله بود که پسر زاید
ویا دختر بنکر بشکل اوّل وپنجم ویازدهم اکر درین خانها اشکال مذکر
غالب باشد پسر بود واکر مانث غالب بود دختر باشد مسئله از
معشوق بود که با وی اجتماع وخشنودی باشد یا نه شکل اوّل را
با پنجم ضرب کن انجه متولد شود سعد باشد مراد حاصل بود واکر نحس
باشد نه اکر ممتزج بود میانه باشد مسئله اکر از خبر بود که راست باشد
یا دروغ واکر در خانهٔ اوّل ویا جهارم ویا پنجم ویا سفتم ویا دهم بیاض و
نصرت وداخل یافت شود راست بود واکر نشود دروغ بود مسئله
اکر از حیوان خرد بود که از ان نفع هست یا نه شکل اوّل را بشکل ششم
باید زد اکر سعد متولد شود از ان نفع بود واکر نه بد بود اکر ممتزج باشد
حال میانه بود مسئله اکر از فروختن جیزی ویا ترک کردن جیزی بود
بنکر بشکل پانزدهم اکر سعد خارج بود فروختن وترک کردن نیک
بود واکر غیر ازین بود داشتن به از فروختن وترک کردن
باشد مسئله اکر از تزویج ویا شرکت بود که شود یا نه در و خیر بود یا نه

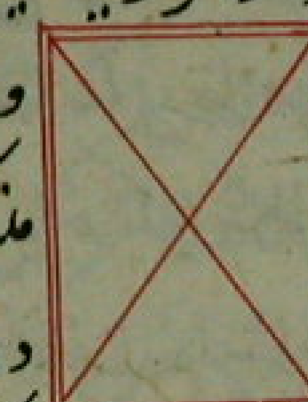
شکل اوّلرا بهفتم باید زد اگر آنچه متولّد شود سعد بود بشود و دران خیر بود
واگر نحس بود بخلاف بود اگر ممتزج بود میانه باشد مسئله اگر سوال از
طرف خصم بود بنگر بشکل اوّل و هفتم اگر شکل اوّل قوی بود و هفتم
ضعیف بود سایل غالب شود بر خصم اگر بر عکس باشد خصم غالب شود
بر سایل واگر در قوّت برابر باشد میان ایشان صلح افتد مسئله اگر
سوال از دزد گریخته بود که بکدام جانب رفته باشد مجموع نقطهای فرد را
که در رمل بود جمع باید کردن و چهار چهار طرح باید کرد اگر یکی
ماند بجانب مشرق رفته باشد واگر دو ماند بجانب مغرب رفته بود
واگر سه ماند بجانب جنوب اگر چهار ماند بجانب شمال رفته باشد
مسئله اگر سوال از غایب بود که حالش چونست آمدنش هست یا نه بنگر
بشکل هفتم اگر سعد باشد حالش نیکست واگر نه بد باشد اگر ممتزجست
میانه باشد امّا از بهر آمدنش نظر کن بشکل سیم و نهم اگر سعد داخلست
زود آید اگر سعد خارجست دیر آید واگر نحس داخلست هم دیر آید
ممتزج همان اگر نحس خارج بود باز نیاید عمر در جای دیگر گذراند مسئله
اگر سوال از خوف بود که ازان الم باشد یا نه بنگر بشکل اوّل و هشتم
و پانزدهم اگر شکل سعد غالب باشد ازان خوف و الم نبود والّا الم
بود اگر ممتزج غالب باشد خوف باشد زیان نکند مسئله اگر از سفر
کردن بود یا کسی را فرستاده بسفر بود بنگر بشکل اوّل و سیم و هفتم و نهم
اگر اشکال سعد غالب باشد نیک باشد واگر نه بد بود ممتزج میانه بود
مسئله از علم و خواب باشد بنگر بشکل اوّل و نهم و پانزدهم اگر شکل سعد
باشد از علم و خواب خیر و راحت بود والّا بی منفعت بود بلکه ازان

مضرّت بود مسئله اگر از منصب و کار و عمل یا از طلب حاجت بود بنگر
بشکل اوّل و دهم و پانزدهم اگر اشکال سعد غالب باشد دران خیر و
منفعت بود والّا بخلاف بود اگر ممتزج غالب باشد میانه بود مسئله
اگر از برای کان بود که ازان منفعت و خیر بود یا نه بنگر شکل اوّل و
دهم اگر سعد غالب بود خیر و منفعت باشد والّا بخلاف بود ممتزج
میانه بود مسئله اگر از امّید بود شکل اوّلرا بشکل یازدهم ضرب
کند اگر سعد متولّد شود امید حاصل شود خاصّه که داخل باشد واگر
نحس بود بخلاف بود ممتزج میانه بود مسئله از تنگی و غم رستن بود
و یا از زندان خلاص یافتن شکل اوّل را بدوازدهم ضرب کن اگر سعد
متولّد شود خاصّه که خارج بود بزودی و آسانی خلاص یابد واگر نحس
خارج بود بمشقّت و زحمت خلاص یابد اگر اشکال داخل یا ممتزج باشد
خلاصی دیر یابد مسئله از حیوانات منفعت ایشان بود بنگر بشکل
اوّل و دوازدهم و پانزدهم اگر سعد غالب باشد دلیل کند بر حصول
حیوان و منفعت والا بخلاف بود ممتزج غالب بود میانه مسئله
از هستی و نیستی چیزی بود از جنس حیوان نظر کن باوّل و پانزدهم
اگر نقطهٔ بادی در هر دو و یا در هر یکی بود دلیل بود بر هستی آن واگر
نبود بخلاف بود اگر سوال از جنس حیوان نبود نظر کن باوّل و نهم
و پانزدهم اگر اشکال داخل غالب بود باشد واگر نبود بخلاف بود
مسئله از احوال یکی بود و یا دیگر شکل اوّلرا بهفتم باید زد اگر سعد متولّد
شود میان ایشان صلح شود واگر نحس بود فساد و جنگ شان بود
مسئله اگر سوال از چیزی بود که در دست و یا در زمین پنهان دارند

وکیفیت آن پرسند بنگر بشکل اول اگر شکل معدنی بود ان چیز معدنی
بود اگر نباتی بود نباتی اگر حیوانیست حیوانی بود اگر ناری بود آن
چیز باتش کار کرده باشد **لفتح الکنز المدفون** اگر سوال از موضع گنج و دفینه
و مانند آن بود و بدست آوردنش بود که شرایط رمل را بجا آورده باشد
دران موضعی که از انجا گمان می برد نشان مربع بکند برین مثال



و در گشایش مربع بنشیند و رمل بزند که درین میان چیزی
هست یا نه بعد ازان شکل اول را بچهارم و یا پانزدهم
ضرب کند اگر شکل داخل متولد شود انجا چیزی بود
والا بخلاف بود و اگر گویند اینجا چیزی هست شکل مربع را چهار قسم
کند برین مثال



و در یک قسم بنشیند و رملی بزند
جدا جدا بطریق مذکور اگر در یک قسمت غرض حاصل
شود در قسمت دوم نیز هست بطلبند مراد حاصل کردد
باب استخراج خفایا و دفینه اگر کسی خواهد که بداند که درین صحرایا
درین جای و در هر جا که باشد چیزی هست یا نه رملی بزند و بعده نظر
کند بشکل اول و چهارم اگر درین خانه سعد داخل باشد گوید که هست
والا نبرده باشد و اگر راستی او را طلبد از شکل پنجم طلب کند دروغی
وی را از ششم طلب کند اما اگر خواهد که بدر آرد در کدام جایگاه است
هم بدان اندیشه رمل بزند و بران جایگاه مربع بکشد چهار زاویه که آن
بچهار جهات عالم راست باشد پس ازان میزان الضرب که خانهٔ
پانزدهمست بنگرد تا بکدام جهت تعلق دارد ان ربع را بگیرد و
ان سه ربع دیگر را رها کند و باز ان یک ربع را بچهار قسمت کند

یعنی مربع همچنانکه گفتیم بر سر او بکشد و باز رملی دیگر بزند و نظر کند
با مقدار ان از یک حلقه کوچک اید پس ازان عمق میزان الضرب
و طول و عرض او ببیند که چندست بمقدار آن بر کند تا بر سر دفینه
آید و اما این مثال را روشن کنیم تا بر مبتدیان آسان شود مثلا
رمل زدیم از برای دفینه و ان موضع موهوم را چهار بخش کردیم آن
بخش را برابر یک جهات عالم کردیم و بعده در میزان الضرب
نظر کردیم عقله امد و عقله منسوبست بجهت جنوب پس ان یک ربع را
اختیار کردیم و باقی را رها کردیم و باز بران ربع مربعی بکشیدیم و او را
بر چهار قسم متساوی کردیم برابر چهار جهات عالم و باز دیگر رمل زدیم
بدان غرض و میزان الضرب وی جستیم دیدیم قبض الداخل را

جنوب خالی	شرق خالی
غرب خالی	شمال

شکل غربیست پس ان ربع دیگر را بر گردیم و ربع غربی
که قبض الداخل بوی تعلق دارد اختیار کردیم و باز
بر سر مربع کشیدیم
که نموده شد خانهٔ پانزدهم طلب کردیم
او بشمال تعلق دارد باز آن هر سه

جنوب خالی	شرق خالی
غرب خالی	شمال خالی

و همین عمل کردیم
جماعت بود و
ربع را ترک کردیم
تا مقدار دایرهٔ خود باز امد چنین که نموده می شود

جنوب	شرق
غرب	شمال

و باز میزان الضرب طلب کردیم نصرت الداخل
بود و او بمغرب منسوبست طول ششم دارد و
عرض هفت و عمق چهل و سه پس جاهی
کندیم که طول شش گز و هفت گز عرض دارد و چهل
و دو گز عمق بر سر دفینه رسیدیم راست آمد والله اعلم

جنوب خالی	شرق خالی
غرب خالی	شمالی خالی

باب در نمودن استخراج و وضع اشکال رمل بدانک در روایات
درست آمده است که این علم معجزهٔ دانیال پیغامبر است در مبدأ
پیغامبری از حق تعالی معجزه خواست که خلق را بان دعوت کند
بحق تعالی حق در دل وی انداخت بالهام که این علم را پیدا کرد و معجزهٔ
خود ساخت و خلق را بان دعوت کرد حکایتش مشهورست و
پیدا کردن این علم چنین بود که چهار نقطهٔ مفروض از عنصر بگرفت
و در نفس خود ضرب کرد تا شانزده شد باز شانزده نقطه را در اصل
که چهار نقطه بود ضرب کرد شصت و چهار نقطه حاصل آمد تنصیف کرد
نصفی را که سی و دو بودند نقطهای اصل و متحمل نام کرد و سی و دو دیگر را
مهمل بر نقطهای مهمل هر یک نقطه را نقطهٔ دیگر بار کرد تا زوج شدند که
نقطهای مهمل اند و نقطهای مهمل را فرد کرده است و مجموع بر یک
دیگر ترکیب داد بترتیب عناصر که مشهورست و از آن جمله شانزده
شکل متضاد حاصل شد دلیل بر آنکه این علم دانیالست از آن سبب
که نام دانیال بحساب جمل نود و شش عددست و جملهٔ نقطهای
اشکال رمل نیز نود و شش نقطه است و دانیال چهار نقطهٔ مفروض
که از چهار عنصر بگرفت و نام خود را بنشاند تا معلوم شود
که علم دانیالست پس بعد الیوم ادریس رسید و نظر کرد در اشکال
هر شکل را که از عناصر نقطهٔ اشرف رسیده بود بی آنک او را ضد مفرد
باشد بکوکب سعد داد همچنانک تنها نقطهٔ آتشی دارد بمشتری
داد که سعد اکبرست و آن شکل را که نقطهٔ نحس رسیده بود بکوکب
نحس داد مثال که یک نقطهٔ خاک بیش ندارد بزحل داد که نحس اکبرست

و باز هر شکل را که مزاجش به یبوست و یا برودت منسوبست
بکوکب نحس داد از بهر آنکه مزاج هر دو مزاج کوکب نحسند چنانکه در مزاج
زحل برودت و مزاج مریخ یبوست و نحس ایشان از ینست و دیگر
هر شکل که نقطهٔ اشرف او را ضد مفرد باهم بود هم بکوکب نحس داد همچون
که نقطهٔ آتش دارد با نقطهٔ آب که ضد مفردست بمریخ داد که نحس
اصغرست و آن شکل را که نقطهٔ اشرف او را ضد خود فساد نمی یافت
هم بکوکب سعد داد همچون که نقطهٔ هوائی او و از نقطهٔ خاکش فساد
نمی یابد بخلاف آتش و آب بزهره داد که اصغرست و هر شکلی را
که در نقطهای ایشان امتزاج بود هیچ طریق و آنچه بدان ماند بعطارد
داد که ممتزجست و دلیل بر آنکه هر شکل را بهر کوکب بچه سبب داد در
جای دیگر ذکر کرده آید انشاء الله تعالی فی النقط التی وقعت فی
الاشکال المنقوط بدانکه نقطهٔ بالاترین اشکال آتشی بود و نقطهٔ که زیر
او باشد بادی و نقطهٔ که زیر بادی بود آبی و نقطهٔ که زیر آبی بود خاکی
و اشکال که در آن نقطهٔ آتش و هوا غالب بود خارج نام کرد و آنچه در آن
آبی و خاکی غالب بود داخل گرفت و اشکال را که برابر بود ممتزج نام
کرد و دیگر شکل را که بالا گشوده و زیر بسته بود خارج گرفت و مخالف
او را داخل سبب آنکه آتش و هوا روی به بیرون دارند خارج گرفت
آب و خاک بخلاف آنست داخل گرفت اکنون این هر دو ممتزجات ثابت
باب در نمودن اشکال و اسامی و سکن ایشان اما بدانکه از ترکیب
مجموع نقطه زوج و فرد شانزده شکل متضاد حاصل آمد و این اشکال در آخر
این باب نموده خواهد شد با سامی و در خانهاء که هر یک را سکنست

بدانک در اسامی ایشان اختلاف هست انچه اصل مشهورست بنسبت
که درین باب ذکر خواهد شد و دیگر در مسکن هریکی شان اختلاف
هست بعضی نصرة الخارج را مقدم کردند بجهت انکه منسوبست بافتاب
و افتاب نیر اعظمست می باید که مقدم باشد و بعضی طریق را مقدم داشتند
و گفتند اندرو چهار طبایع موجودست و در شکلهای دیگر نیست می
باید که او مقدم باشد و بعضی جماعت را مقدم داشتند و گفتند نقطهٔ او
بیشتر از شکلهای دیگرست باید که او مقدم باشد و بعضی لحیان را
مقدم داشتند و گفتند که این شکل منسوبست بمشتری و مشتری سعد اکبرست
باید که او مقدم باشد قول اینست که لحیان مقدم باشد از بهر انک ن
ممتزجست و درو تغیرست این شکل بر تقدیم نمی شاید و در جماعت
نقطهٔ اصل محتمل نیست و این نیز هم نمی شاید ن سعد مطلقست و منسوبست
بمشتری پس برای تقدیم این می شاید و ما نیز اندرین کتاب لحیان را
مقدم داشتیم و اشکال دیگر را بعد از و ثبت کردیم بر ترتیب
قول ایشان که لحیان را مقدم داشتند اشکال با ترتیب و با سامی شان در
خانها که مسکن ایشانست که عدد خانها شان بحروف جمل می شود

باب در نمودن ضرب رمل که چند نوعست بدانکه ضرب از
چهار نوع بیرون نیست هر چهار معتبرست **نوعی** آن بود که یک
سطر نقطها بی شمار بر کشد چنانکه از شانزده بیشتر باشد بر شمار
شانزده از و طرح کند و بعد باقی شکل گیرد اگر یک ماند شکل اول را
گیرند و مادر سازند و ازان شانزده شکل تمام سازند اگر دو ماند شکل
دوم را اگر سه ماند شکل سیم همچنین رمل تمام کند **نوعی دیگر** آنست

که چهار سطر نقطه بر کشد و ازان شکل بیرون آرد و مادر سازد و رمل تمام
کند **نوعی دیگر** هشت سطر نقطه بر کشد و ازان چهار شکل بر کشد و مادر
سازد **نوعی دیگر** شانزده سطر نقطه بر کشد و ازان چهار شکل
بیرون آرد و مادر سازد و رمل تمام کند **امّا** از رمل چهار شکل اوّل را
امّهات خوانند و چهار دیگر را که در مقابل امّهات نشیند **اخوات**
خوانند و انرا که در زیر امّهات نشینند **بنات امّهات** گویند و
آنرا که در زیر اخوات نشیند **بنات اخوات** گویند و شکل را که
در میان هر دو بنات افتد میزان عمل خوانند والله اعلم بالصواب

باب در پیدا کردن سوال و استخراج ضمیر بدانک سوال از چهار
نوع بود **اوّل** چیست **دوم** چندست **سوم** چونست **چهارم** کجاست
اوّل را از شکل اوّل طلبیدن دوم را از خانهٔ دهم سیم را از خانهٔ
هفتم چهارم را از خانهٔ چهارم بطلبند امّا استادان علم در استخراج
ضمیر میگویند نظر کند در رمل به بیند که شکل اوّل در کجا تکرار کرده است
ضمیر را ازان خانه طلب کند و اگر نیاید در خانهٔ اوّل بود و اگر در بسیار
جا بیاید ضمیر را از آخرین طلب کند **نوعی دگر** بنگرند که شکل اوّل چند
نقطه دارد چندان خانه بشمارند و بنگرند آن شکل را که دران خانه
یابند اگر چندان نقطه دارد که شکل اوّل ضمیر همانجا باشد **نوعی دیگر**
نقطهای فرد را که در زیر و بالای اشکال بود غیر خانهٔ شانزدهم
جمع باید کرد اگر آن نقطهٔ مفرده از دوازده بیشتر بود دوازده
طرح باید کرد و بعد باقی از خانهٔ اوّل می باید شمردن هر کجا که
عدد منتهی شود ضمیر انجا بود اگر کمتر از دوازده بود بعد همچنان از

خانهٔ اول باید شمردن عدد هرکجا که منتهی شود ضمیر همانجا بود **نوعی دیگر**
در خانهٔ چهاردهم نظر باید کرد که چه شکلست از خانهٔ او ضمیر را باید طلب
کردن که قبض الداخلست باقی برین قیاس پس **باب در نمودن**
شواهد و نظرهای اشکال بدانک شواهد خانها بر یکدیگر آنست
که جنس بر جنس گواهی دهد **مثلا** خانهٔ دوم که خانهٔ مالست و خانهٔ
چهارم که ملکست و ششم که برده و حیوانست دوازدهم نیز بر
یکدیگر گواهی دهند زیرا که جمله مالند اگر یکی زیاده شود دیگری نیز
زیاده شود و در کمی نیز همچنان باشد اما خانهٔ دیگر هم برین قیاس بود
شواهد اشکال بر یکدیگر آن بود که هر شکل از یکدیگر متولد شده باشد
چنانکه شکل نهم گواهی دهد بر اول و دوم و دهم بر سیم و چهارم و باقی
نیز برین قیاس بود **نظرهای اشکال** بر یکدیگر بهتر ین نهاد نهاد بود
مثلا دو تربیع و دو تثلیث و دو تسدیس و یک مقابله و دو مقارنه
در رمل و در نجوم یک مقارنه بود **اما** تربیع نیم دشمنی بود تثلیث تمام
دوستی بود تسدیس نیم دوستی مقابله تمام دشمنی مقارنه دوستی
بود و دشمنی هم **اما** شکل اول و چهارم و دهم **بر تربیع** یکدیگرند اول و
دوم و دوازدهم **بمقارنه** یکدیگرند اول و پنجم و نهم **بر تثلیث** یک
دیگرند اول و سیم و یازدهم **بر تسدیس** یکدیگرند اول و هفتم **بمقابله** یک
دیگرند ششم و هشتم هیچ نظری نیست اما سیزدهم را حکم چون حکم اول
بود و چهاردهم چون دوم و پانزدهم چون سیم و شانزدهم چون چهارم
اما از شانزدهم شکل هرکدام را که امید سازند در وقت نظر طلب باید
کردن که از تثلیث و یا تربیع کدام شکل دارد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمد الشاکرین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین اما بعد بدان ارشدک
الله که این مختصریست در علم رمل چنانکه اگر کسی را هوس این علم باشد
نخست درین مختصر مطالعه کند بنظر شافی و فهم صافی تا راه بروی گشاده
شود و اگر خواهد زیادت کند تواند کرد و این مختصر مشتملست بر پانزده
فصل **فصل اول** در کیفیت این علم و طریق وی بر اشکال بدانک وضع
این علم از چهار نقطه است برین مثال وچون این را مضاعف
کردند این شد و شکل اولرا طریق خوانند و دوم را جماعت و بعد
ازان که اکثر بود نقصان کردند و بر طریق افزودند شد برین مثال
چهار سه دو یکی دو سه چهار اکنون
شکلهای خماسی و سباعی حاصل شد و رباعی اصل بود و ثمانی مضاعف
وی محتاجست بشکل سداسی پس اگر شکل سباعی در یکدیگر ضرب
کنی سداسی حاصل اید و خماسی همچنین و جماعتی از رمالان گفته اند خماسی
لازم نیست بدان دلیل که قوت نقطه در وی موجودست و چون
این علم را اصل از نقطه است چنین لازم تر باشد پس شکلهای خماسی
را در هم ضرب کردیم سداسی بیرون آمد برین مثال از اول و از
دوم و از سوم و چهارم و از دوم و چهارم و از اول و سوم

و از دوم و سوم و از اول و چهارم اکنون شانزده شکلست
و بیش ازین امکان نیست بدان دلیل که طول چند و عرض چند گرفتیم
و در هم ضرب کردیم چهار در چهار شانزده شد و بدین دلیل این شانزده
شکلست **و اما جماعت مغرب** مشایخ این علم چون امام ابو عبد الله
بن محمد بن عثمان الزناتی رحمة الله علیه و ابو سعید بن عبد الصمد الجبلی
و ابو حامد بن حسن بن سنبعین المکی و ابو ریحان احمد بن یوسف
رحمة الله علیهم اجمعین در استخراجات اشکال سداسی از خماسی منکرند و
گویند چون اشکال سداسی از خماسی استخراج کنیم اشکال تبدیل پذیرد
در نقل خارج داخل شود و داخل خارج شود چون وضع این علم از نقطه
است باید که نقطه بر قرار بود تا نقل معلوم شود و گفته اند بهتر آن بود
که شکلهای سداسی از سباعی استخراج کنیم تا مرتبه بر جای خود بماند و
تغیر نپذیرد و حکم از عنصر توان کرد و گویند کسانی که سداسی از خماسی استخراج
کنند و حل و عقد نقطه ندانسته اند و امام زناتی تقویم رمل بر عناصر
ساخته است و اگر شرح دهیم مطول گردد و این قدر که گفته شد کفایتست
فصل دوم در وضع عناصر و نقل آن بدانک وضع طریق از چهار نقطه
برداشته اند و هر نقطهٔ عنصری باشد و هر نقطهٔ را بطبعی منسوب کرده اند
نقطهٔ اول باتش دوم بباد سوم باب چهارم بخاک و پس در هر
مرتبهٔ از شکلی که نقطهٔ فرد دارد آن شکل بدان طبیعت باز خوانند
چنانک لحیان را بیش از نقطهٔ آتش نیست و او را آتشی خوانند و قبض
الداخل باد و خاک دارد و اما او را خاکی خوانند بدان دلیل که آتش را
از باد یاری بود و آب را از خاک همچنین و باد مزاج پذیرست

درانجه باد استاده کشت قوّت ساقط شد و خاک بقوّت در مرتبهٔ خود بس
جون از خاک این شکل را قوّت بیشتر دیدند او را خاکی خوانند و جملهٔ شکلها
را بدین قیاس کنند **فصل** در طبع عناصر بدین سانست آتش کرم و خشک
و باد کرم و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک و آتش را با باد شرکت
بکرمی و آب را با خاک بسردی و خاک را با آتش بخشکی و آتش و آب ضدّ
یکدیگرند و باد و خاک همچنین و آتش خورنده و برنده و باد یاری دهنده و
آتش دلیل خروج کند بقوّت باد زیاده تر و خاک دلیل دخولست و
تسکین او را حرکت نه بقوّت باد کند و منفعت دهد بس آب و خاک
دلیل دخولست و بدین اعتبار از اشکال رمل هرجه اوّل وی فرد بود و
اخر وی زوج آنرا خارج خوانند و هرجه اوّل زوج بود و آخر وی فرد
داخل بود و هرجه اوّل و اخر وی فرد بود آنرا منقلب خوانند و آنجه
اوّل و اخر او زوج بود او را ثابت خوانند و نری و مادکی شکل از انجا
معلوم توان کرد جنانک آتش و باد نرند و آب و خاک ماده اند و هر شکلی
که او را دو نقطهٔ ضد بود از بیوت و تسکین شکلی معلوم توان کرد اکر خانهٔ
نر بود و اکر خانهٔ ماده بود و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
فصل سیم در تسکین سکنی و اسامی اشکال و سعادت و نحوست بدانک
هر شکلی را نامی نهاده اند در خور صورت و بدین سانست که نموده
آید اوّل لحیان بخانهٔ اوّل دادند از جهت نقطه و او را شکلی آتشی خوانند
و مرتبهٔ اوّل آتشست و آتش و این خانه دلیل کند بر تن
و جان و ابتدای کارها بس لحیان درین خانه لازم آمد قبض الداخل
را بخانهٔ دوم دوم داده اند از جهت نقطهٔ خاک و نقطه باد از

جهت طبع خانه که طبع خانهٔ دوم بادست و این خانه دلیل کند بر مال
و معاش و معادن و قدوم غایب و عطا و غنا و فقر و این خانه
لازم شکل قابضست و قبض الداخل باسم و فعل داخل و او را این خانه
لازم آمد قبض الخارج را بخانهٔ سیم داده اند و خانهٔ سیم ساقط عن الوتد
است مظلم و او را قبض الخارج لازم امد جهت خروج و این خانه دلیل
کند بر برادران و خواهران و اقربا و حرکت نزدیک و جماعت
را بخانهٔ جهارم داده اند بدان دلیل که خانهٔ ملکست و عاقبت کار
و خانهٔ خاکیست و جماعت شکل خاکیست با طول و عرضست و این
خانه او را لازم آمد و کوسج را بخانهٔ پنجم داده اند و خانهٔ پنجم آتشی است
و نقطهای وی سعد بر ذات خود و موافقت خانه و این خانه دلیل
کند بر فرزند و معشوق و خط و خبر و هدیه این خانه لازم آمد او را دادند
و عقله را بخانهٔ ششم دادند و خانهٔ ششم خانهٔ بیماری و بنده است
و عقله بند و زندان و کفن بسته است و جیزهای پوشیده و این خانه
نیز پوشیده است و این خانه او را لازم آمد و انکیس را بخانهٔ
هفتم دادند و خانهٔ هفتم دلیل بر زنان و شریکان و غایبان و ضدان
و انکیس ضدّ لحیانست و او را این خانه لازم امد و حمره را بخانهٔ
هشتم دادند و هشتم خانهٔ خوف و خطر و مرک و میراث است و حمره
صورت جنکست و جدل و خون ریختن و این خانه او را لازم امد بیاض
را بخانهٔ نهم دادند جهت انکه خانهٔ دینست و او شکلی پاکست و
این خانه دلیل کند بر سفر و علم و دین تا ویل خواب و بیاض نیز شریف
او را این خانه لازم امد نصرت الخارج را بدهم دادند و خانهٔ

دهم دلیل کند بر ملوک و عزّ و دولت و ظفر و رفعت و شغلی که در
وی هیبت و امر و نهی بدین دلیل که او شکل نا صرست و او را این خانه
لازم آمد نصرت الداخل ج را بیازدهم دادند و این خانه دلیل کند بر
سعادت و امید دوستان و نصرت الداخل سعدست و نقطهٔ این
شکل آبست و خاک پس این خانه او را لازم آمد و عتبهٔ خارج [figure] را بدوازدهم
دادند و خانهٔ دوازدهم دلیل کند بر دشمنان و چهارپایان بزرگ
و زندان پادشاهان و عتبهٔ خارج شکل نحس خارجیست و او را این خانه
لازم آمد و نقی الخد [figure] به سیزدهم دادند از آن جهت که خانهٔ طالب
است و او منقلب داخلست و او را این خانه لازم آمد و عتبهٔ داخل
[figure] را بخانهٔ چهاردهم دادند بدان دلیل که حاصل شدن مطلوبست و عتبهٔ
داخل سعدست و او را این خانه لازم آمد اجتماع [figure] را بخانهٔ پانزدهم
دادند و خانهٔ پانزدهم قاضی لازم آمد و بیان آنکه چرا اجتماع در پانزدهم
آمد عدد فصل دارد شرح دهیم و دران محالاتی نیست و طریق
شکل سعد تمامست نقطهٔ او را و طریق [figure] بشانزدهم دادند و خانهٔ
شانزدهم خانهٔ عاقبتست **طبع بیوت** خانهٔ اوّل آتشی خانهٔ دوم
بادی خانهٔ سیم آبی خانهٔ چهارم خاکی و پنجم آتشی و همچنین بر ترتیب
عناصرست تا آخر رمل **سعادت و نحوست بیوت** خانهای سعد
اوّل و دوم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم و سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم و باقی سعد نیستند آما از تا نی گویدا و تاد سعدست
و مایل الوتد میانه و ساقط عن الوتد نحسست **اوتاد اینست**
اوّل و چهارم و هفتم و دهم **مایل الوتد اینست** دوم و پنجم و هشتم و

یازدهم **و ساقط الوتد اینست** سوم و ششم و نهم و دوازدهم **سوال**
چو گوییم در خانهٔ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم **جواب** آنست
که بیوت در اصل دوازدهست و اوتاد دلالت کند بر بزرگی و
حکم و مایل الوتد بر معروفی و ساقط بر مجهولی و این چهار خانه که گفته شد
بر چهار قسمت کردند سیزدهم را با اوّل دادند و اوّل را وتد الوتد شرق گویند
و چهاردهم را بچهارم دادند و چهارم را وتد الوتد ارض گویند و خانهٔ
پانزدهم را بهفتم دادند و گفته اند وتد الوتد غربست و خانهٔ شانزدهم را
بدهم دادند و او را وتد الوتد وسط السما گویند و جماعت مغرب جملهٔ
احکام ازین چهار خانه کنند و گویند قوّت رمل درینهاست و این طریق
بغایت پسندیده است نزدیک مشایخ این علم معتبرست و نزد حکما
جهات بیوت خانهای آتشی شرقی و خانهای بادی غربی و خانهای آبی
شمالی و خانهای خاکی جنوبی و بدین سانست تمامت رمل و چون
از جهات و بیوت پرداختیم **فصل چهارم در بیان** تسکین عدد
و طریقهٔ عدد کردن و شکلها که در خانهٔ عدد آیند در غایت قوّت باشند
و تعیین عدد مطلوب کنند و طریق تسکین اعداد در بیوت چنانست که
خانهٔ اوّل آتشی است و فرح نقطهٔ آتش و باد دارد و مناسب خانه و
قوّت دهندهٔ بیوت و خداوند خانهٔ پنجم که خانهٔ لذّاتست و خانهٔ
اوّل بعدد او را لازم آمد و در خانهٔ اوّل او را یک عدد دادند بدان
اعتبار که یکی در یکی یکی باشد و خانهٔ دوم بلحیان دادند و عدد او سه
یعنی دو عدد خانه است و یکی عدد فرح که سه باشد و خانهٔ سیم بعتبهٔ داخل
دادند و او را شش عدد باشد یعنی سه لحیان و سه خانه شش باشد

وهمچنین عدد بر سه افزاید تا به شانزدهم صد و سی و شش باز آید و این
عدد اکثر رملست و مقصود از عدد مطلوبست چنان باید که از تمامت
مسئله تمکین عدد قبض الداخل بیرون آید و جماعتی قبض الداخل را درهم
عدد دهند بدان اعتبار که از مثلثه قبض الداخل بیرون می آید و در
شانزدهم نشینند و عدد اکثر صد و سی و شش راست بدو رسد در بیان
عمل کردن بر عدد مثل شخصی آمد بحاجتی و حکم رفت بر نقی الخد حاجت او را
استاد گفت بچند روز این کار تمام شود و ما شکلی جستیم در عدد و نقی
در عدد بود در پنجم و پانزده عدد داشت و باید که عدد خانه معلوم باشد
وعدد خانه بدین سانست خانهٔ اول سه عدد و خانهٔ دوم سه بر افزاید
شش عدد شود و خانهٔ سوم نه شود و همچنین تا تمامت رمل و رمالان
گویند این عدد از واجبست و موالد واکنون باز بسر سخن رویم پس
آن رمل که در ماقبل معین کردیم که در پنجم نقی الخد بود پانزده عدد دارد
و پانزده خانه سی بود و نقی در ششم مکرر بود و شش دیگر بر افزودند
و هژده بعدد بخانهٔ ششم دارد مجموع پنجاه و چهار روز حکم باشد و این
عدد اکثر رمل باشد تا مطلوب وعلی هذا قیاس و جمیع استادان
گویند که اگر شکل عدد در ماضی تکرار کند عدد آن برحسب خانه بکاهند
و اگر در مستقبل مکرر شود برافزایند و اگر دو شکل در عدد آید نقطهٔ رمل
جمله بشمارد فرد و زوج تا پانزدهم و شانزده شانزده طرح کند آنچه که از
شانزده باشد بر خانها قسمت کند تا آنجا که برسد به بیند تا چه شکل
نشسته است و عدد آن خانه از طول این جدول که نموده میشود بر
دارد و از عرض شکل مطلوب باز جوید و به بیند که چند عدد دارد پس

نگاه کند تکرار او از کجاست و اگر در ماضی مکرر شود از عدد خانه بکاهند
و اگر در مستقبل بود بر افزایند جدول اینست که نموده می شود والله اعلم

باب شانزدهم در منسوبات چیزها و مختلف بر خانهای شانزده گانه

خانه	عناصر	طبایع	ذکور و اناث	جهات	اعداد و خانها	حروف	ثابت و منقلب	[illegible]	عدد	[illegible]	حروف ابجد	طعم	حبوب
۱	بادی	ناری	نر	مشرق	۳	ا ف	خارج	[illegible]	۱	[illegible]	ذ ط ۹ ۷	[illegible]	نخود
۲	خاکی	سودائی	ماده	جنوب	۶	س ک	داخل	[illegible]	۳	[illegible]	ا ف ۸ ۱	[illegible]	[illegible]
۳	بادی	ناری	نر	مشرق	۹	ک غ	خارج	[illegible]	۶	[illegible]	ز ث ۵ ۷	[illegible]	[illegible]
۴	خاکی	سودائی	ماده	جنوب	۱۲	س	ثابت	[illegible]	۱۰	[illegible]	د ر ۲ ۴	[illegible]	[illegible]
۵	بادی	ناری	نر	مشرق	۱۵	ط خ	منقلب	[illegible]	۱۵	[illegible]	ی ض ۸ ۱۰	[illegible]	[illegible]
۶	خاکی	سودائی	ماده	جنوب	۱۸	ن	منقلب	[illegible]	۲۱	[illegible]	ح خ ۶ ۸	[illegible]	[illegible]
۷	آبی	بلغمی	ماده	جنوب	۲۱	ب ص	داخل	[illegible]	۲۸	[illegible]	ج ق ۱ ۳	[illegible]	جو
۸	بادی	ناری	نر	مغرب	۲۴	ج ق	ثابت	[illegible]	۳۶	[illegible]	ب ص ۹ ۳	[illegible]	[illegible]
۹	آبی	بلغمی	ماده	شمال	۲۷	د	منقلب	[illegible]	۴۵	[illegible]	و ت ۴ ۶	[illegible]	[illegible]
۱۰	بادی	ناری	نر	مشرق	۳۰	ت و	خارج	[illegible]	۵۵	[illegible]	ن ۱۴	[illegible]	[illegible]
۱۱	آبی	سودائی	ماده	شمال	۳۳	ش ه	داخل	[illegible]	۶۶	[illegible]	س ۱۵	[illegible]	گندم
۱۲	بادی	ناری	نر	مشرق	۳۶	خ ح	خارج	[illegible]	۷۸	[illegible]	ه ش ۳ ۵	[illegible]	[illegible]
۱۳	آبی	سودائی	ماده	شمال	۳۹	ک ص	منقلب	[illegible]	۹۱	[illegible]	ع غ ۱۶	[illegible]	[illegible]
۱۴	بادی	ناری	نر	مغرب	۴۲	ت ب	داخل	[illegible]	۱۰۵	[illegible]	ل غ ۸ ۱۲	[illegible]	[illegible]
۱۵	بادی	[illegible]	مخنث	مغرب	۴۵	س	منقلب	[illegible]	۱۲۰	[illegible]	م ۱۳	[illegible]	[illegible]
۱۶	آبی	بلغمی	نر	شمال	۴۸	ع	منقلب	[illegible]	۱۳۶	[illegible]	ک ظ ۹ ۱۱	[illegible]	[illegible]

باب هفدهم در امن و قوت و نکبت و فرح و ترح اشکال در جدول

شکل	امن	نکبت	قوت	ضعف	فرح	ترح	شرف	هبوط	وبال	خانه	وصال
[illegible]	١	٧	٩	٨	١١	٥	٤	١٠	٣	١٢	٦
[illegible]	٢	٨	٥	٣	٩	٣	١	٧	١١	١٠	٤
[illegible]	٣	٩	٨	٤	٦	١٢	١٠	٤	٩	١	٧
[illegible]	٤	١٠	٦	٥	١	٧	٦	١٢	١٢	٣	٩
[illegible]	٥	١١	٧	٨	٥	١١	١٢	٦	٣	٢	٧
[illegible]	٦	١٢	١١	٤	١٢	٦	٧	١	٥	٨	٢
[illegible]	٧	١	١٠	٤	١٢	٦	٧	١	٤	١١	٥
[illegible]	٨	٢	١	٧	٦	١١	١٠	٤	٧	٣	٩
[illegible]	٩	٣	٤	١٠	٣	٩	٢	٨	١٠	١٠	٨
[illegible]	١٠	٤	٥	٦	٩	٢	١	٧	١١	٢	٨
[illegible]	١١	٥	١٢	٦	١١	١٥	٤	١٠	٦	٤	٨
[illegible]	١٢	٦	٨	٢	٧	١	٩	٣	٢	١٠	٥
[illegible]	١٣	٢	٨	١١	٦	١٣	١٠	٤	٢	١	٧
[illegible]	١٤	٤	٢	٩	٥	١١	١٢	٦	٨	٧	١
[illegible]	١٥	٥	٣	٩	١	٧	٦	١٢	٩	١٠	٤
[illegible]	١٦	٦	٤	٧	٣	٩	٢	٨	١٥	٤	٥

باب هجدهم در منسوبات چیزهای مختلف بر اشکال

شکل	اعضا	تذکیر و تأنیث	جهات	شهرها	فاکهه	طعم	رایحه	مواضع	عبارت	صورت
[illegible]	سر	نر	شرقی	خوارزم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مساجد	[illegible]	مربع
[illegible]	گردن	ماده	غربی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بوی خوش	بازار	مربع	مستطیل
[illegible]	دوش	نر	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بطنی
[illegible]	پشت	ماده	جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مربع	مستطیل
[illegible]	[illegible]	نر	غربی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بوستانها	[illegible]	مربع
[illegible]	[illegible]	نر	جنوبی	[illegible]	بلوط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ماده	جنوبی	چین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مدور	بطنی
[illegible]	[illegible]	نر	غربی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بوی بد	[illegible]	دراز	مستطیل
[illegible]	[illegible]	ماده	شمالی	اندلس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مدور	مربع
[illegible]	سینه	نر	شرقی	خراسان	[illegible]	[illegible]	بوی خوش	[illegible]	مربع	مستطیل
[illegible]	[illegible]	ماده	شمالی	چین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کنار دریا	مدور	مربع
[illegible]	[illegible]	نر	شرقی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دراز	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ماده	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دراز	متوسط
[illegible]	[illegible]	ماده	غربی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بوی خوش	[illegible]	مدور	مربع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	غربی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مربع	متوسط
[illegible]	[illegible]	نر	شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بوی [illegible]	[illegible]	دراز	مربع

باب نوزدهم در بقیه منسوبات چیزهای مختلف بر اشکال

شکلها	معادن	زمینها	طعام آدم	وقت	ساعت	رنگ	کواکب	بروج	سعد و نحس	داخل خارج
	نیلی	ویرانیان	تعامی	روز	پیشین	بیلازرد	شمس	دلو	نحس	خارج
	ارزقره	کشتخوان	بخار	ماه	بامداد	زیرجد	مشتری	حمل	سعد	داخل
	آهن	بیابان	عوان	سال	نیمشب	ازهباد	زهره	حمل	نحس	خارج
	زیبق	خاکستان	کاذب	سال	[illegible]	[illegible]	عطارد	سنبله	ممتزج	ثابت
	مس	سلمانان	[illegible]	روز	پیشین	کبود	مریخ	میزان	نحس	منقلب
	سرب	[illegible]	[illegible]	ماه	بامداد	[illegible]	زحل	ربیع	نحس	منقلب
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هفته	[illegible]	سیاه	[illegible]	جدی	نحس	داخل
	آهن	[illegible]	جلاد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حمل	نحس	ثابت
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ساعت	[illegible]	سپید	قمر	سرطان	نحس	ثابت
	[illegible]	[illegible]	سلطان	سال	[illegible]	[illegible]	آفتاب	اسد	سعد	خارج
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماه	[illegible]	[illegible]	مشتری	حوت	سعد	داخل
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حمل	نحس	خارج
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	روز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عقرب	نحس	منقلب
	[illegible]	سلطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زهره	ثور	سعد	داخل
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جوزا	ممتزج	ثابت
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سال	[illegible]	[illegible]	قمر	سرطان	سعد	منقلب

باب بیستم در جدول عدد حاجت از قول شیخ زناتی

ا	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
ب	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
ج	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
د	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
ه	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
و	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
ز	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
ح	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
ط	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
ی	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
یا	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
یب	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
یج	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
ید	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷
یه	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱
یو	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶

۳ ۶ ۱۲ ۱۵ ۱۸ ۲۱ ۲۴ ۲۷ ۳۰ ۳۳ ۳۶ ۳۹ ۴۲ ۴۵ ۴۸

باب بیست یکم در جدول استخراج ضمیر

جدول فرد

نقطه	باقی	نقطه	باقی
۸	۴	۳۲	۷
۱۰	۲	۳۴	۵
۱۲	۹	۳۶	۲
۱۴	۷	۳۸	۳
۱۶	۵	۴۰	۸
۱۸	۳	۴۲	۶
۲۰	۱	۴۴	۴
۲۲	۸	۴۶	۲
۲۴	۶	۴۸	۹
۲۶	۴	۵۰	۷
۲۸	۲	۵۲	۵
۳۰	۹	۵۴	۳

معرفت جدول چنانست
که نقوط افراد اشکال را جمع
کند و در جدول درآید و در
برابر از مابقی نگاه کند که
چند عدد است از اول
یک یک عدد دهد تا آنجا
که عدد منتهی شود ضمیر از آن
منتهای عدد از شکل
یا از عدد گوید و عمل
زوج نیز برین منوال
بود والله اعلم و احکم
م

جدول زوج

نقطه	باقی	نقطه	باقی
۸	۴	۳۲	۴
۱۰	۲	۳۴	۲
۱۲	۱۲	۳۶	۱۲
۱۴	۱۰	۳۸	۱۰
۱۶	۸	۴۰	۸
۱۸	۶	۴۲	۶
۲۰	۴	۴۴	۴
۲۲	۲	۴۶	۲
۲۴	۱۲	۴۸	۱۲
۲۶	۱۰	۵۰	۱۰
۲۸	۸	۵۲	۸
۳۰	۶	۵۴	۶

باب بیست دوم در ساعات روز و شب

ایام	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات
روز یکشنبه	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب
شب یکشنبه	س	ه	د	ز	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل
روز دوشنبه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح
شب دوشنبه	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ز	ل	ی	ح	س
روز سه شنبه	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د
شب سه شنبه	ح	س	ه	د	ز	ل	ی	ح	س	ه	د	ز
روز چهارشنبه	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی
شب چهارشنبه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح
روز پنجشنبه	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه
شب پنجشنبه	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د
روز آدینه	س	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل
شب آدینه	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی
روز شنبه	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح	س
شب شنبه	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح	س	ه
	د	ر	ل	ی	ح	س	ه	د	ر	ل	ی	ح

باب بیست سیوم در منسوبات چیزهای مختلف بر اشکال

اشکال	عدد	طول	عرض	عمق	از سپهر	طبایع	صور	ماهها	روزها	معادن
— — — —	۱	۴ ۱۲	۱۴ ۸	۱۲ ۲۶	دوم	بادی	خارج	رمضان	پنجشنبه	[illegible]
— • — •	۶	۲ ۶	۱۸ ۶	۱۰ ۳۰	چهارم	خاکی	داخل	جمادی الآخر	[illegible]	[illegible]
• — • —	۴	۴ ۹	۲۱ ۷	۱۱ ۲۳	سوم	بادی	خارج	شوال	[illegible]	[illegible]
— — — —	۳	۴ ۱۲	۱۴ ۸	۱۲ ۲۳	ششم	خاکی	ثابت	ربیع الاول	[illegible]	[illegible]
• • — •	۷	۱۲ ۳۶	۱۲ ۴	۸ ۲۴	ششم	هوائی	منقلب	ربیع الآخر	آدینه	[illegible]
• — — •	۵	۵ ۱۵	۱۷ ۹	۱ ۲۳	اول	خاکی	منقلب	شعبان	شنبه	[illegible]
— — — •	۴	۵ ۱۵	۲۰ ۵	۹ ۳	اول	خاکی	داخل	رجب	شنبه	[illegible]
— • — —	۲	۶ ۱۸	۳۳ ۱۰	۷ ۶	سوم	بادی	ثابت	شوال	شنبه	[illegible]
— — • —	۳	۷ ۲۱	۳۶ ۱۱	۳ ۹	هفتم	آبی	ثابت	محرم	دوشنبه	[illegible]
• • — —	۳	۹ ۱۴	۳۶ ۱۳	۴ ۱۲	چهارم	ناری	خارج	صفر	[illegible]	[illegible]
— — • •	۷	۹ ۱۷	۶ ۱	۵ ۱۵	دوم	آبی	داخل	ذوالقعده	پنجشنبه	[illegible]
• • • —	۶	۱۱ ۳۳	۹ ۳	۷ ۲۱	سوم	ناری	خارج	رجب	[illegible]	[illegible]
• — • •	[illegible]	۱ ۳	۱۹ ۵	۹ ۲۷	سوم	آبی	منقلب	جمادی الاول	[illegible]	[illegible]
— • • •	۹	۱۰ ۳۰	۶۱ ۲	۶ ۱۸	پنجم	بادی	داخل	ربیع الاول	[illegible]	[illegible]
— • • —	۵	۶ ۱۸	۶ ۱۰	۲ ۱۲	ششم	بادی	ثابت	ذوالحجه	چهارشنبه	[illegible]
• • • •	۱۰	۵ ۲۱	۳۳ ۱۱	۳ ۹	هفتم	آبی	منقلب	محرم	[illegible]	[illegible]

گفتیم تا پنجاه و سه روز این غایب برسد و عدد حاجت چند بیست که گفتیم
بچندین روز این غایب برسد یا از نفس وی کسی برسد و جمله بدین
قیاس کند تا الی یومنا هذا هیچکس از اهل این علم این مسئلها شرح نگفته اند
و مقصود ما یادگاریست که در میان دوستان باشد تا از جملهٔ فراموشان
نباشیم ایزد جلّ و علا جملهٔ احباب ما را طریق رشد کرامت کناد بحق محمّد
و آله الطیبین الطاهرین **و در فصل تسکین** سکنی گفتیم در تسکین عدد بیان
کنیم که چرا قاضی رمل اجتماع باشد دلیل آنست که در تسکین عدد او را در
خانهٔ یازدهم ۶۶ عددست چون بحساب حروف بر هم فزاییم ۶۶
آید این عدد باجتماع رسیده است و نام حق جلّ و علا بعدد حرف
چندینست پس اجتماع حاکم رمل آمد و باید که در دار القضا باشد و هو اعلم

فصل پنجم در بیان تسکین حرف بدانکه این تسکین را ضد خوانند و
هر شکلی که در گردانیدن عکس شود او را طلوع و غروب پیدا کرده اند
و از حروف معجم دو حرف بدان شکل داده اند یکی در طلوع و یکی در
غروب و هرچه در گردانیدن عکس نشود یکی داده اند و ابجد بتوالی
بریشان قسمت کرده اند بدین سان که نموده می آید و هو اعلم

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
غ ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ ع
س ع

و ضابطهٔ وی چنانست که آتش یکی بود و باد دو و آب
سه و خاک چهار که در مرتبهٔ چهارمست بدین اعتبار و در
هر شکلی که دو نقطه یا بیم بر هم افزاید تا معلوم شود بدین سان یکی دو سه
و از

ده بیش نیست و در تقویم عنصری خوانند بدانکه هر شکلی را دوم او مال
وسیم او تعلق بر برادران و چهارم بر پدران و مادران و پنجم بر فرزندان
همچنین تا آخر هر شکلی را همین قیاس میکن همچنانک خانهٔ اوّل را
دوم مال اوست هر شکلی را همین قیاس کند و امّا تسکین عدد
وتد الوتد چنانست که این چهار شکل که ایشانرا شواهد خوانند یعنی
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم یعنی این چهار شکل زواید
خوانند و آن خطاست بدان دلیل که جملهٔ احکام ازین چهار خانه معلوم
شود پس این چهار شکل بچهار او تاد حشر کرده اند وانرا وتد الوتد خوانند
و مدار رمل برین چهار خانه بود و اگر وتد الوتد در وتد نشیند بغایت
قوّت بود ان رمل و تسکین وی آنست یح در سیزدهم وتد الوتد
یب در اوّل وتد الوتدست آ در چهارم وتد الوتدست یج در چهارم
و این عدد اکثر رملست و مقصود از عدد مطلوبست چنان باید که
از تمامت مسئله تسکین عدد قبض الداخل بیرون آید و جماعتی قبض
الداخل را در نهم عدد دهند بدان اعتبار که از هر مثلثهٔ قبض الداخل
بیرون می آید و در شانزدهم نشیند و عدد اکثر صد و سی و شش
بدو رسد فصل ششم در تسکین روز مزاج و انرا دری خوانند
بدانک واضعان رمل اشکالرا بر کواکب قسمت کرده اند از ان سبب
که تا موجب وضع احکام ایشان گردد و مدار ا فتاب کردند و
شکل برو منسوب کردند و همچنین هر کوکب را دو شکل دادند عمل
چنانست که چون سایل سوال برسد و شکلی را در مزاج یابیم گوییم فلان
روز از حال ضمیر واقف گردی و اگر دلیل برامدن باشد گوییم فلان

روز مرا د حاصل شود و اگر دلیل ترک را باشد گوییم فلان روز ترک
کنی و علی هذا تسکین مزاج اینست که نموده می شود والله اعلم
فلوگا شرف زحل در میزان به بیست یک درجه بجیبه مشتری در سرطان
پانزده درجه خطلخ مریخ در جدی به بیست و هشت درجه سمیط شمس در
حمل بنوزده درجه هیاکز زهره در حوت به بیست و هفت درجه دهبه
عطارد در سنبله به پانزده درجه دراج قمر در ثور بسه درجه اسنج راس در
جوزا بسه درجه

اسد	ثور	جوزا	سرطان	دلو	قوس	عقرب	عقرب
شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	ذنب راس
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آفتاب	میزان	سنبله	قمر	جدی	حوت	حمل	قوس

فصل هفتم در تسکین عنصر وتد الوتد بدانک بنیاد تقویم از رمل
زناتی بدین تسکین عنصرست و این تسکین مرتبه خوانند و درین
تسکین بحث بسیارست و فعل و قوّت اشکال ازین تسکین معلوم
شود وتد الوتدست آ در هفتم وتد الوتدست یج در میزان وتد
الوتدست فاما در نیاید ؛ در دهم وتد الوتدست یه در شانزدهم
وتد الوتدست فصل ششم در بیان طریقهٔ احکام و سیر و ناظر

وتکرار بدانک بنیاد احکام رمل از خانهٔ اولست تا دوازدهم و در هر
خانهٔ که شکل سعد آید حکم کند بر سعادت آن خانه و اگر نحس باشد حکم
کند بر نحوست و اگر داخل باشد حکم کند بر آمدن و اگر خارج باشد
حکم کند بر رفتن و اگر منقلب باشد حکم کند بر رفتن و آمدن و اگر شکل
ثابت باشد حکم بر ثبات کند و اگر سعد باشد باختیار و اگر نحس باشد
بی اختیار سعد دلالت کند بر نیکی و نحس بر بدی دیگر هر رملی که بزنی
از سه حال بیرون نباشد یا ماضی باشد یا حال یا مستقبل و اگر از ماضی پرسد
از شکل زایل حکم باید کرد و حال بر حال و مایل بر مستقبل چنانک سوال ار
کسی از نفس کند ماضی دوازدهم باشد که زایلست و حال اول و مستقبل
دوم اگر از مال پرسد ماضی اول بود و حال دوم و مستقبل سیم و در هر خانه
تکرار نکه دارد و جملهٔ ماضی و مستقبل بدین سانست و سوال عالم از دو
بیرون نباشد یا اتصال یا انفصال **فصل نهم در خبا یا کنتن و منسوبات
اشکال** بدانکه خانهٔ اول دلالت کند بر طبیعت خبی و نرمی و درشتی
دوم بر لون خبی چهارم شرکت هشتم و دوازدهم جوهر خبی از کان
و نبات و حیوان و اگر مختلف باشد چهارم در چهاردهم ضرب کند و
هفتم در پانزدهم انچه ازین دو شکل بیرون آید در دوازدهم که جوهر
خبی باشد ضرب کند و حکم کند و خانهٔ ششم دلالت کند بر شکل و هیئت
آن خبی و از هفتم که چند نوعست بر حسب تکرار از هفتم و دهم بر طعم
خبی و نیکو احتیاط کند و شتاب نکند تا فهم شود **فصل دهم در بیان منسوبات
شکل** منسوبست بمساجد و مدارس و مناره و صومعه و چیزهایی
که اول وی باریک و آخر وی پهن باشد از اجساد معدنی لون سپید

که بازردی زند طعم شیرین و از انسان علما و قضاه منسوبست
ببازارها و دار الضرب و چیزهای ولون زرد بود از اجساد کانی
از فواکه معتدل از انسان دلیل بر اهل بازار منسوبست بر مزبله
و سنگستان و چیزهای ناتمام و طعم تلخ و تیز و اجساد معدنی و الوان
خاک رنگ و چیزهای مظلم منسوبست بصحراها و چیزهای مربع و از
طعام آمیزنده و بوی خوش از اجساد کانی لون بنفش و دانهای
خشک از انسان اهل قلم دلیلست بر جایهای عیش و قماشات
ابریشم و حیوانات پرنده و دانهٔ چوب اجساد حیوانی لون سپید
بازردی گراید طعم شیرین از انسان مطرب و مخنث منسوبست
بجایهای تاریک و چیزهای بسته و پیچیده از طعام قابض اجساد کانی و
از لون سیاه که بسرخی گراید انسان دلیل خربنده منسوبست
بجایهای ظلمانی و چیزهای خسیس و طعم تلخ دانهای سرد و خشک و از
اجساد کانی لون سیاه دلیل بنده و بنده زاده دلیلست بر آتشگاه
و آتش و گلخن و جای سیاست و دانهای تیز و رنگ سرخ و طعم ناخوش
اجساد حیوانی و انسان دلیل بر دعوان دلیل کند بر گوشک
و سریر و حضیره لون سپید طعم شور دانهای خوش اجساد نباتی از
انسان دلیل جولاهه و گازر و ماهی گیر دلیل کند بر جایهای عالی
و قصرهای بزرگان رنگ زرد طعم تیز و از دانها گرم خشک و از
انسان دلیل کند بر بزرگان و اهل حکم و خواجگان معتبر دلیل کند
بر موضعهای خوش و مرغزارهای خوش و از عقاقیر بوی خوش
طعم شور رنگ زرد اجساد نباتی حبوبات تر از انسان مردم محترم

ي دلیلست بر سنکستان وجایهای ناخوش وطعم تیز اجساد معدنی
رنک زرد کونه از انسان مردم بدفعل یا دلیلست برجایهای
که آب روان بود و دلیل تیر وشمشیر کند لون ازرق اجساد نباتی
واز انسان اهل طرب یب دلیل کند برجایهای خوش و درختان
بارآور مثل نخل خرما وعلمهای افراخته وچتر پادشاهان اجساد
حیوانی لون سپید طعم چرب از انسان اهل طرب یج دلیل کند برخانهای
منقش ودلکشای الوان خاک رنک و کبود فواکه امیخته حیوانی انسان
دلیل بر منجم ودبیر ونقاش کند ید دلیل شارع وچیزهای دراز و
باریک لون سپید سبزفام انسان دلیل مسافر وتجارت کند والله
اعلم **باب دانستن** که از دو کس دوستی برکدام طرف بیشتر
باشد ویا مخالفت چون رمل زده باشد نقطهای آتش اوتاد را
بشمارد که آن بسایل تعلق دارد واز آن مایل او تا درا بشمارد که آن
بمسئول تعلق دارد اکر نقطهای اوتاد زیاده باشد دوستی از طرف
او باشد واکر مایل زیاده باشد از آن او زیاده باشد **باب در**
دانستن چیزی که در دست کیرند از شکل پنجم وهفتم شکلی تولد کنند
وضمیر از آن کوید از معدنی وحیوانی ونباتی وروحانی ولون وطعم
وخفت وثقلت وانچه بدین تعلق دارد **باب اکر** خواهی که
بدانی که غایب بکدام جانب باشد در خانهٔ چهارم نکر تا معلوم شود
از شرق وغرب **باب اکر** خواهد پرسد که انچه دزد برده است
چه چیز باشد از خانهٔ ششم کوید وهم پسر دزد را از خانهٔ دوازدهم
کوید واکر پرسد که دزد بکدام جانب خواهد رفتن از دهم وچهارم

کوید شرقی وغربی **باب اکر** خواهد که بداند راه ایمنست یا نی
اکر در خانهٔ نهم نقی یا حمره باشد دزد در راه باشد واکر شکلهای
خارج سعد باشد در راه خوش دلیها بیند واکر نحس باشد وداخل حکم
بر حیرت وسرکردانی کند **باب اکر** خواهد که بداند دزد را بر
اعضا نشان باشد یا نه نظر کند در خانهٔ هفتم اکر شکل داخل باشد
که نقطهاش فرد باشد وجای دیکر نکرده باشد زخم بر سر دارد واکر
تکرار در هشتم کرده باشد زخم بر کردن دارد واکر در نهم تکرار کرده باشد
زخم بر دستها یا بر کتف دارد واکر تکرار در دهم کرده باشد زخم
بر سینه یا بر کردن دارد واکر در یازدهم کرده باشد زخم بر پهلو دارد
یا بر تهیگاه واکر در دوازدهم تکرار کرده باشد زخم بر ناف یا بر
شکم دارد واکر تکرار در اول کرده باشد زخم بر ذکر دارد واکر تکرار
در دوم کرده باشد زخم بر ران دارد واکر در سیم تکرار کرده باشد
زخم بر زانو دارد واکر در چهارم تکرار کرده باشد زخم بر ساق دارد
واکر تکرار در پنجم کرده باشد زخم بر کتف دارد واکر تکرار نکرده باشد
زخم تنها بر سر دارد چنانکه کفته شد **باب در دانستن** غایب که مرده است
یا نه نظر کند در خانهٔ اول ونهم اکر یکی در چهارم تکرار کرده باشد وخارج
ونحس باشد غایب مرده است **باب در بیان نقوط رمل** بدانکه
شکل عبارتست از اجتماع نقوط از فرد وزوج در چهار مرتبه چون
ترتیب اشکال از نقطه است بدانک نقطه نزد اصحاب هندسه
عبارتست از جزو لا یتجزی واستعمال آن در علم رمل چنانست که
چهار نقطه در ازای چهار نقطهٔ عنصرست یعنی آتش وباد وآب وخاک

چنانک نقطهٔ اوّل آتشی بود و دوم بادی و سیم آبی و چهارم خاکی و چون این
نقطه در یک مرتبه جمع شوند زوج باشد پس عدم نقطه لازم اید بدان دلیل
که نقطه جزو لایتجزی بود دران مرتبه گویند نقطه موجود نیست و بدان
سبب گویند هرکجا نقطه هست عرض هست و هرکجا نیست نیست باب
در قوّت ذاتی و عرضی امّا ذاتی بر پنج گونه بود چنانک در سکن خود باشد
یا در عدد یا در مزاج خود یا در شرف خود قوّت عرضی هم بر پنج گونه بود
چنانکه شکل در فرح بود یا در خیر یا در خانهٔ خود چنانک شکل مذکر نصف
مذکر بود و شکل مونث در نصف مونث و یا خود در صلت چنانک
شکل آتشی در خانهٔ آتش و بادی در خانهٔ باد و آبی در خانهٔ آب و خاکی
در خانهٔ خاک و یا شکل در مزاج خانهٔ خود افتد و یا شکلی شرقی در ربع
شرقی افتد و ربع شرقی طالع و دوازدهم و یازدهم است و ربع جنوبی
نهم و دهم و هشتم و ربع غربی هفتم و ششم و پنجم است و ربع شمالی چهارم
و سوم و دوم است باب نقطهٔ اوّل در تفسیر نقوط مشتمل بر چهار
فصل فصل اوّل نقطهٔ آتشی حصول مراد بذوق و شادی و در بادی قوّت
و سعادت و خروج و در آبی ضعف و نحوست و در خاکی قرار و حصول
نیم نقطهٔ بادی در همه خانها حرکت با سعادت و در خاک تلف نقطهٔ
آبی در آتش ضعیف و نامرادی و در باد صفا و حرکت امّا تلف اندک
و در آب قوّت و سعادت و تغیر حال در بعضی اوقات و در خاک
تعب و زیان نقطهٔ خاک در آتش تیرگی و سوختگی و در باد تلف و ضعف
و خرابی و در آب به از باد و در خاک قوّت و آرام و مسکنت فصل اوّل
در ضمیر از اوّل و چهارم شکلی تولّد کند و از هفتم و دهم شکلی دیگر و از هردو

شکل دیگر تولّد کند ضمیر باشد نوعی دیگر آتش اوّل را و باد چهارم را
و آب هفتم را و خاک دهم را شکلی تولّد کند ضمیر باشد فصل اگر ضمیر
بود سوال کند از نفس و تن خود و چیزی در قبض آوردن و یا غایبی که
دیر مانده باشد و یا کاری که ببزرگان تعلّق داشته باشد اگر ضمیر باشد
سوال از چیزی بود که بدست آرد یا زنی که خواهد خواستن و اگر ضمیر
باشد سوال کند از چیزی که از دست رفته باشد و یا سفری بی فایده و
جنگ و خصومت میان دو کس و اگر ضمیر باشد سوال کند از عاقبت
کار خود و یا از احوال غایبی که رسد یا نه و اگر ضمیر بود سوال کند از
فرزندی یا از شادی و زن خواستن و یا از سبب غایبی و چیزی
تلف شده و سفری و یا رنجوری و اگر ضمیر بود سوال کند از عاقبت
خود و یا از رنجوری که دیر مانده باشد و یا از غلام و کنیزک و یا از زن
حامله و اگر ضمیر باشد سوال کند از چیزی که بدو رسد و یا غایبی که دیر
مانده باشد یا دعوی یا رنجوری یا حیوانی که در دست ارد و اگر ضمیر
بود سوال کند از غایبی یا چیزی تلف شده و یا رنجوری که بیم مرگ باشد
یا دعوی که دران جنگ باشد و اگر ضمیر باشد سوال کند از غایبی
یا از سفری که درو فایده بود و یا زنی که در قبض اورد و یا خوابی که دیده
باشد و اگر ضمیر بود سوال کند از پادشاه و یا مردی بزرگ و یا کاری
که ببزرگان منسوب باشد و چیزی از دست رفته و اگر ضمیر باشد
سوال کند از دوستان و یا از پادشاه و یا از زیردستان پادشاه و
چیزی که بدست آورد یا سفری که درو فایده باشد و اگر ضمیر باشد
سوال کند از دلتنگی و یا رنجوری و یا دشمنی و یا چیزی که از دست برود

و یا غایبی و سفری بی فایده و اگر ضمیر بود سوال کند از زنی یا رنجوری
و یا غایبی و یا جنگ که دران جنگ خصومت و دعوی و یا دزدیده
و یا سفری دور بی فایده و اگر ضمیر باشد سوال کند از غایبی یا از رنجوری
یا دعوی که بزن خواستن تعلق دارد یا جیوانی یا سفری از کار بادشاه
و اگر ضمیر بود سوال کند از کاری و عاقبت خود یا غایبی یا عقد یا رنجوری
یا تلف شده یا سفر و اگر ضمیر باشد سوال کند از سفر و حرکت و جیزی
از دست رفته و یا حیوانی از دست شده و یا غایبی و یا رنجوری

باب بقول شیخ زناتی جون از برای غایبی رمل زده باشی یا مقصودی
و عده دهند طریقه آنست که جملهٔ نقطهای فرد را غیر از طریق و عقله و
جماعت بشمارد و شانزده شانزده طرح کند و آنجه بماند از اول بهر خانه یکی
بدهد اینجا که منتهی شود بیند که آن شکل دران خانه جند عدد دارد جنان حکم
کند **حکم امهات که جهار شکل یک نوع آید** لحیان بر جماعت اهل
زهد و صلاح و علما و سفر و حرکت بسبب ثواب بجانب قبله و زیارت
قدس و سعادت یافتن از سفر و حصول مقصود بر قبض کردن
مال بسیار و مخزن بادشاه و جماعت بزرگان بر جماعت مفسدان
و خون ریزان و دزدان و سفر و بیرون شدن از وطن بی اختیار و
تلف مال و نعمت و از منصب افتادن بر غلبهٔ مردم بسبب کاری
و دیر آمدن غایب و مقصود و جمعیت کودکان رکیک رای که در
ایشان هیج جیزی نباشد و جمعیت اصحاب اهل هنر جهت مباحثه اگر کسی
برای نیت کرده باشد دران نیت جیزی نباشد بر جماعت
کودکان رکیک رای بسبب فرح و شادی و جماعت خادمان و زنان

بر جماعت سرهنگان و شریران و داه زنان و خون ریزش بر
جماعت زنان مرطوب و تنگی کارها و دلتنگی بسبب خبر غایب و
و کثرت اضداد و مرض و در قید نهادن جماعتی جماعت خوارج
و کفار و زنگی و یهود و ترسایان و بر غم و اندوه و جماعت محبوسان و
از برای هر ضمیر که اینجا هیج خیر نباشد بر جماعت دزدان و قلابان
و شریران و خماران و آتشکدها و دلیل بود بر تیز نزخی بر جماعت
زنان جمع امده بر سبب طلاق دادن زنی و بعضی گفته اند که بر فرح
بسیار و جمعیت زنان بمهمانی و عیش و شیوه و جشمه سار بر سیر
کردن سلاطین و ملوک و اکابر و بر خیر و سعادت بر سفر
کردن جماعت بسیار هیجو ترکان و عوام و سواران بی نهایت که این
شکل صفت سواران دارد و مظفر بود بر اعدا دلیل بود بر رایات
بسیار و زود بر امدن مقصود دلیل بود بر جماعت صاحب رایات
شکسته و منهزم شده و وهم و ترس و گریختن بر اشتیاق بسیار
و جمعیت فضلا و هنر بواسطهٔ علم خواندن و بحث و مناظره میان ایشان
و امید از غایب داشتن و سفر کردن دلیل کند بر سفر و حرکت
بی فایده و ترس و بیم و غلبهٔ بسیار هیجو عوام الناس و بیکان والله اعلم

فصل در جبا کفتن اگر برسد که جیست رنگ جبه از اول گوید وجوه نسبت
از جهارم و جند ست از هفتم و کجا ست از دهم و بعضی استادان رنگ
جبه را از خداوند ساعت گویند اگر زحل باشد سیاه رنگ باشد و اگر
مشتری باشد سبز رنگ باشد یا خاکستری رنگ و اگر مریخ بود سرخ
و اگر افتاب بود زرد و اگر زهره بود سپید و اگر عطارد بود کبود یا

ازرق و اگر قمر بود میانه سیاه و سپید بود **فصل** اگر پرسند که درین
موضع دفینه هست یا نه رمل تمام بزند و به بیند اگر قبض الداخل و عقله
در اوّل و چهارم و هفتم و دهم آمده باشد دفینه هست و اگر نیامده باشد
نیست رنج و زحمت نکشد **اگر پرسند** این خبر راست است یا دروغ
اگر در پنجم و یازدهم سعد باشد راست و اگر نحس بود دروغ باشد **فصل**
در بیان بیمار شکلی که در ششم بود دلیل بیمار است و زیادت و
نقصان رنجوری اگر در ششم شکل نحس بود بیماری سخت باشد و اگر
سعد داخل باشد نیک شود امّا دیرتر و اگر سعد خارج بود و سعود بروی
ناظر زود خلاص یابد و اوّل دلیل طبیب دهم دلیل بیمار چهارم دلیل
صحت ششم دلیل مرض هشتم دلیل مرگ اگر در اوّل سعد بود طبیب
سودمند بود و اگر دهم نحس بود بیمار پرهیز نکند و اگر ششم نحس
بود بیماری زیادت شود و بمیرد و اگر هشتم نحس بود و یازدهم خارج
نحس بمیرد و اگر در هشتم و چهارم و دوازدهم و نهم ازین اشکال آید
رنجور بمیرد خاصه در هشتم واگر در هشتم ازین اشکال آید حکم
جنازه دارد بانگ و موی بریدن گریه و گرباس دریدن
تابوت جنازه کفن گور **فصل در بیان صلیبه** دزد را
از هفتم گویند و مالش را از هشتم اگر هشتم داخل باشد دزد مال را هم
گرفته باشد و اگر خارج بود در جای نهاده یا تلف کرده باشد و
لباسش از یازدهم و مقامش از دهم و همسر دزد از ششم و هشتم
و دزد بیده ششم و ریش و از چهارم و عددش از اوّل و رنگش از
دوازدهم و اگر خواهی که بدانی که بر دزد صاحب مال ظفر یابد یا نه بنگر

در اوّل و دوم و هفتم و هشتم که کدام طرف بیشتر است اگر اوّل و دوم
بقوّت زیاده باشد ظفر یابد **و اگر جماعتی** حاضر باشند و خواهی که
بدانی دزد در میان ایشانست یا نه حاضرانرا حلقه کن و در میان ایشان
بنشین و برای هریک رملی بزن بهر که ازین شکلها یکی برآید دزد
است نوعی دیگر رملی بزند و آنگاه بگیرد نقطهٔ خاک یازدهم و سیزدهم
و نهم و اوّل بدین ترتیب که ذکر رفت شکلی سازد و از سر امّهات
شکلی سازد و از سر اخوات شکلی سازد و خاک هشتم و دوازدهم و چهارم
و آتش پانزدهم را شکلی سازد و از آن چهار شکل دو شکل تولّد کند و از آن
دو یکی و آنکه بنگرد که آن شکل در رمل هست یا نه اگر باشد دزد حاضر است
و اگر نباشد حاضر نباشد **اگر خواهی** که بدانی دزد گرفته شود یا نه نظر کن
در نهم و یازدهم و پانزدهم اگر عقله و انکیس باشد و یا شکل داخل باشد
بگیرند و اگر نه نه **و اگر پرسند** که دزد در شهر هست یا نه اگر چهارم و هشتم
شکل خارج بود رفته است و اگر داخل باشد نرفته است **و اگر پرسند**
که موضع دزد کجا باشد از چهارم و هفتم و دهم گوید اگر باشد دلیلست
بر جای که خانهٔ او را درش برابر مشرق بود دلیل کند بر خانه که
درش برابر قبله باشد و در آن خانه کسی باشد آتش کار و در برابر
آن مسجدی یا کلیسا باشد دلیل کند بر خانه که درش برابر مشرق
باشد و جای بلند و در پیش آن خانه آب روان باشد و در آن
نزدیکی بوریاباف باشد و در برابرش دکانی یا گلخنی باشد
دلیل کند بر خانه که درش برابر غرب باشد یا قبله و در آنجا بیمار
باشد و دزد از آن خانه باشد بر خانه که درش برابر غرب بود

و دران خانه کسی باشد کوسج یا مخنّث و در برابر آن خانه کبوتر خانه
باشد و دران خانه استری باشد شموس و دزد را زن صاحب
انخانه بنماید دلیل کند بر خانهٔ که از شهر دور باشد و در نزدیک ان تربه
باشد که زیارت کنند و در آن خانه شکسته و دران خانه زنی باشد
حامله و یا بیمار و یا دختر بکر و دزد انچه برده است در صندوق نهاده
و در چهار طاق ان خانه باشد دلیل کند بر خانهٔ که درش برابر
قبله باشد و خراب باشد و در پیش آن خانه سقایه بود و دران خانه
نابینای باشد یا درویشی و دندان آن شکسته یا افتاده باشد دزد
انکس باشد دلیل کند بر خانهٔ که درش برابر مغرب باشد و دران
خانه حجّام یا قصاب باشد و دران خانه زنی باشد کبود چشم و بزرگ
دندان دزد ان زن باشد دلیل کند بر خانه که درش برابر شمال
باشد و دران محلّه طباخی باشد و بر در آن طباخ درختی باشد و دران
خانه پیری باشد دزد آن پیر باشد و صاحب خانه دلیل کند بر خانهٔ
که درش برابر مشرق باشد و اهل آنخانه مردم بزرگ باشند و پاکیزه لباس
وآن خانه بگچ اندوده باشد و در پیش آنخانه مسجد باشد یا کلیسا
دلیل کند بر خانهٔ که درش برابر شمال باشد و دران خانه مطرب یا
مسخره باشد وان خانه را بآبگینه نقش کرده باشند و دزد دیده راز نما...
دلیل کند بر خانهٔ که آن بر سنکی باشد و دیوارش شکافته و دران
خانه سنک تراش باشد یا کوزه کر دزد انکس باشد دلیل کند بر خانهٔ
که درش برابر قبله یا بسوی مغرب بود و دران خانه زنی باشد
پاکیزه و بر در آن خانه درخت باشد دلیل کند بر خانهٔ که درش

بسوی شمال باشد و بر در آن خانه آب گذرد و در انجا کودکی باشد
و دزد دلیل کند که آن کودک باشد دلیل کند بر خانه که بر سر آن
خانه کبوتر خانه باشد و در گردنش مهرها باشد دزد دران خانه باشد
دلیل کند در خانهٔ که در پس آن خانه چشمهٔ باشد و خداوندان خانه نجارت
کننده باشد یا میکاری یا پیک باشد و در پس آن خانه آسیایی باشد
دزد در انجا باشد بدید آید **باب از غایب** اگر پرسند که حال غایب
چه باشد از هفتم دانند اگر در هفتم سعد باشد و گواهان سعد باشند غایب
نیک حال باشد و شکل ثابت دلیل قوّت غایبست دران مقام و اگر
شکل هفتم در پنجم اید از غایب خبر رسد و اگر هفتم بنهم و سیم نکرا کند
غایب در راه باشد و اگر شکل هفتم و هشتم در اوّل و دوم اید دلیل قدوم
غایبست **اگر پرسند** که بچه مانده است نظر کند در دوازدهم اگر این
آید از جهت بیع آدمی و حیوان بزرگ مانده بود اگر از جهت
عتاب و جنگ اگر بود از جهت ملک اگر بود از جهت عشق
و عشرت اگر بود تکسر مزاج یا وام یا گرفتاری اگر بود از جهت
زن خواستن یا مقید بزن و شریک اگر بود از غایت ترس
و احتیاط کردن از حرامی اگر ترس یا کار شرعی یا نکاح اگر بود
از پراکندگی ولایت اگر بود برای امید بزرگی اگر بود از جهت
دشمن یا معزولی اگر بود کارهای نهانی یا فسق اگر بود از جهت
وام یا داد و ستد و یا پایبندانی اگر بود از جهت انتظار بدیگری یا
از جهت گفت و گوی اگر بود این نیز از جهت گفت و گوی بود والله اعلم
فصل اگر پرسند حال پادشاه چون خواهد بودن و امرا از نیک و بدحال

ایشانرا از اول و نهم و دهم و سیزدهم ببیند و مال اورا از دوم طلبد
قاصد اورا از پنجم و لشکر و جاسوس را از ششم جمعیت لشکر از چهارم
ضد و خصم اورا از هفتم و اگر خواهی که بدانی که پادشاهی بدین کس ظفر یابد
یا نه اولرا در چهارم ضرب باید کرد و یازدهم و شانزدهم اگر سعد باشد
بیابد **فصل در بیان خانهٔ سیزدهم و چهاردهم** خانهٔ سیزدهم طالب و ضمیر
و قطب جنوبی نیز کفته اند و خانهٔ چهاردهم مطلوب و ضمیر و قطب شمالی
کفته اند **فصل در بیان طریقهٔ احکام** باید که چون رملرا معلوم شد که سایل
را مراد چیست از نفس برسد یا از مال یا غیره آنخانه که بدو تعلق دارد
ببیند تا چه شکل دارد و چه شکل آمده است اگر داخل سعد بود کواه آن
خانهٔ سعد مراد بر آید و اگر خارج نحس بود نه و اگر ثابت بود در توقف
افتد و اگر منقلب بود بر آید و برود و از هرچه سوال کند بدین قیاس باید
کرد دیگر آن ناظران و شواهد را بباید دانست تا در حکم غلط نکند بدانک
خانهٔ سیم و هفتم را سایل کویند سیم ناظر قریب و هفتم بعید و خانهٔ دوم
و پنجم بعید و چون کسی سوال کند نکاه کند تا آن سوال بکدام خانه تعلق دارد
پس بناظر شواهد نکاه کند اگر سوال از اتصال بود و اشکال داخل بود حکم
بر اتصال و اگر از اتصال باشد و اشکال خارج حکم کند بر انفصال و اگر اشکال
بر عکس بود بر عکس حکم کند و شکل خانهٔ پنجم در شکل هفتم ضرب کند و نتیجهٔ آن
بر تخته نهد و شکل سوم مقصود در دوم مقصود ضرب کند و نتیجهٔ آن بر تخته
نهد و از هر دو شکلی دیگر بدر آورد و حکم مطلق از آن کند اما جماعتی منجمان
اعتبار بر چهاردهم و پانزدهم کنند و آنچنان بود که نکاه کنند تا سایل را مراد
چیست و آن سوال بکدام خانه تعلق دارد و در چهاردهم و پانزدهم نکاه

نکاه کنند اگر سوال از اتصال بود و شکل خانهٔ مقصود و چهاردهم و پانزدهم
داخل بود بر آید و اگر خارج بود نه و اگر سوال از انفصال بود و اشکال
مذکور خارج بود مراد بر آید و اگر داخل بود نه و اگر منقلب بود بر آید
و باز برود و اگر ثابت بود در توقف افتد سعد بآسانی و نحس بدشواری
فصل در بیان ضمیر کفتن بدانک هر قومی را ضمیر کفتن طریقهٔ دیگر است
اما آنچه مشایخ این علم آنرا معتبر دارند و این طریق امام عبدالله بن محمد
عثمان الزناتی است و او را پنج نوع ضمیر بود و هر نوعی را نامی نهاده
طریقهٔ اول ضمیر عناصر کویند اعداد نقطها و جمیع اشکال را بغیر از ۱۶ام
جمع کند هرچه فرد بود و آن مقدار از صد و بیست کم کند چنانکه مثلا نقطه
بیست بود از صد و بیست بیست کم کردی صد ماند یا سی کم کردی نود
ماند برین قیاس پس آنچه باقی ماند نکاه دارد آنکه بخانهٔ شکل اول
نکاه کند اگر عدد نقطه فرد بود یعنی شکل خماسی یا سباعی آن عدد باقی را
نه نه طرح کند و اگر زوج بود شکل رباعی یا سداسی آن عدد باقی را دوازده
دوازده طرح کند آنچه کم از نه یا دوازده بماند بر خانها قسمت کند آنجا
که برسد ضمیر آنجا بود در شکل یا در خانه **نوع دیگر** ضمیر راس و ذنب بکیر
نقطها جمیع اشکال از اول و آخر اشکال یعنی شانزده کان طرح کن و آنچه
کم از دوازده ماند بر خانها قسمت کند آنجا که برسد ضمیر آن باشد
پس نظر کند بشکل اول تا سکن وی کجاست و در سکن وی چه شکلست
و سکن آن شکل کجاست و در آن سکن چه شکلست تا بشکلی رسد
که سکن خودست یا عدد یا حرف یا مزاج دارد که ضمیر از آن شکل
بود **نوعی دیگر ضمیر** متولدات از آتش نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم

شکلی بدر آورد و از خاک همین شکلها شکلی بیرون آورد و از هر دو یکی
دیگر بیرون آرد آن شکل اگر در رمل بود ضمیر ان باشد و اگر نباشد از غایب
باشد و اگر مکرّر بود ضمیر انجا بود که بقوّت تر باشد **نوعی دیگر ضمیر از**
وتد الوتد اوّل را در سیزدهم ضرب کند و شکلی بدر آرد و چهارم را با چهارم
و هفتم را در پانزدهم و دهم را در شانزدهم چهار شکل شود و ازین چهار شکل
دو شکل بدر اورد و ازین دو شکل یک شکل بدر آورد انگاه نظر
کند اگر آن شکل در رمل باشد ضمیر از وی بود و اگر نبود ضمیر از غایب
بود و اگر مکرّر بود انجا که بقوّت تر بود **فصل در بیان خبایا** امّا جماعت
مغرب خبی را از غلبهٔ نقطه گویند و قوّت رمل چنانست که اگر شکلی
آتشی باشد و در رمل غلبه کند خبی معدنی بود و اگر شکل بادی بیش بود حیوانی
بود و اگر آبی بیش بود نباتی و اگر خاکی بیش بود کانی و اگر دو عدد چند
یکدیگر بود بدان خانه که طرح بدو رسد نگاه کند و گواه گیرد مثل آتش و باد
هر دو هشت نقطه بود و در خانهٔ ششم نگاه کند اگر اجتماع بود و طریق تبکین
و عدد حکم کند بر خبی که حیوانی باشد و باید که رمّال نکو کند و منسوبات
بداند **فصل دوازدهم در دفاین** اوّل بران موضع که کان بود رملی بزند
و شکل خانهٔ چهارم در ششم ضرب کند انچه حاصل شود اگر داخل بود یا
عقله دفین انجا بود و اگر منقلب سعد باشد دفین انجا باشد امّا کم از ان
باشد که توقّع دارد و چون معلوم شود که دفین ست ان موضع را چهار
قسم کند چنانک درین جدول نموده شود والله اعلم
پس نظر کنیم در خانهٔ چهارم تا چه شکلست و بکدام خانه
تعلّق دارد باز نظر کنیم در خانه سیم که اوست بدست

شرق	شمال
جنوب	غرب

جب دفین و شکل خانهٔ پنجم بر دست راست دفین یعنی اگر خانهٔ پنجم و سیم
و دهم داخل باشد البتّه دفین جای باشد که شکل چهارم دلالت کند و شکل
دهم گواهست بر مقابلهٔ دفین و استادان مغرب گویند شکل خانهٔ چهارم
در ششم ضرب کنند و ربع آن گویند و ارباع بدین سانست والله اعلم

اشکال شرقی　اشکال غربی　اشکال جنوبی　اشکال شمالی



دیگر باید طول و عرض و عمق معلوم باشد و بدانک طول بذراع راست
باشد و عرض بوجب و عمق باصابع و عمل طول چنانست که نقطهای
آتش رمل از اوّل تا شانزدهم بشمارد و انچه حاصل گردد از اوّل
هر یکی را نقطهٔ دهد تا انجا که برسد به بیند که آن شکل چند مرتبه دارد
و چند جای تکرار کرده است عنصر شکل طول بود و عمل عرض نقطهٔ بادی بود
و عمل عمق نقطهٔ خاک هم برین سان که گفته شد **فصل سیزدهم در بیان**
سارق و سارقه اگر سوال از دزد باشد اگر شکل خانهٔ دوم داخل باشد
نبرده بود و اگر خارج بود برده باشد و اگر سوال از صورت دزد
باشد از خانهٔ هفتم گوید چنانک گفتیم اگر سوال کند که چه چیزست از
ششم و تکرارش حکم کند و اگر سوال کند که خرج کرده است یا نه
اگر داخل باشد نه و اگر خارج باشد خرج کرده است و اگر منقلب باشد
بعضی خرج کرده باشد و اگر ثابت بود در توقّف باشد سعد بآسانی
و نحس بدشواری اگر پرسد که دزد در شهرست یا نه بر دلالت شکل
چهارم و دهم حکم کند و اگر سوال کند که چند کسند از تکرار هفتم گوید و اگر
سوال از یک خانه بود از یازدهم حکم کند و اگر سوال کند که مال باز یابم

بایه اگر مفتم با هشتم در امهات مکرر شود دزد و مال برد و بدست اید
نوعی دگر اگر چهاردهم و دهم داخل باشد البته مال بدست آید و اگر
خارج باشد نه و اگر یازدهم بر حصول گواهی دهد بدست آید دیگر از
دوم و پانزدهم شکل بیرون آرد و از ششم و چهارم شکلی و از هر دو
شکلی اگر بر حصول دلالت کند حاصل شود و اگر نه و نشان سارق این
که نموده میشود شخصی بود بلند بالا گندم گون کهل بزرگ ریش فراخ
چشم فراخ روی بزرگ گوش بود گندم گون میانه بالا پیوسته
ابرو و کوچک سر نکو چشم سبک اندام بود زرد گونه با سیاهی زند
میانه بالا کوچک سر ابله روی فراخ دهان بد اصل بود بلند قامت
ستبر گردن پیوسته ابرو بزرگ روی دلاور از اهل هنر بود کشیده
قامت باریک لب فراخ روی کشاده ابرو سفید پوست که بر روی
وی خالی بود کوتاه بالا سیاه چرده که بسرخی گراید کوچک سر
فراخ سینه بزرگ پنجه سیاه مطلق دراز بالا بزرگ سر قوی گردن
بد اصل و او را بربای علتی باشد سرخی که با سیاهی زند گربه چشم بزرگ
سبلت آبله روی سطبر لب سطبر گردن خونخوار سفید پوست بلند
بالا فصیح زبان پاک دوست کوچک دهان پیوسته ابرو خوش
خلق مربع زرد گونه متکبر شهلا چشم سخن دان بزرگ اصل عالی همت
فراخ دست میانه بالا و سفید و سرخ بزرگ سر نکو روی فراخ
چشم بلند بینی پیوسته ابرو فصیح زبان دراز بالا خشک اندام مکروه
لقا کوچک سر گرفته چشم تلخ سخن بد اصل میانه بالا سرخ چهره
کوسه یا امرد بلند بینی تنگ دندان دراز بالا گرد روی و گرد ریش

سفید پوست بزرگ سر با قوت طرب دوست دراز بالا زرد
رنگ سبک اندام کشیده ابرو دراز ریش ازرق چشم اصلع دراز بالا
سفید پوست سبک اندام زیبا روی دراز ریش باریک گردن فراخ
چشم ضعیف آواز

فصل چهاردهم در بیان انک در خانهٔ اصلست

و چند سوال و آن بدین سان بود نفس و زندگانی و ماضی این خانه از
دوازدهم و حال اول و مستقبل از دوم و سبب صلاح و فساد از تکرار
اول و عوارض از اشکال ناطقه ناطقه آن باشد که در میزان نیاید یعنی
خماسی و سباعی در پانزدهم نیاید شکل سعد خارجی باشد که از خود پیدا شده
باشد و شکل نحس از خارج امده باشد و نگاه باید داشت تا شکل ناقص
در کدام خانه نشسته است و حکم بران عضو کند که خانه بدو منسوب بود
۱ سر ۲ گردن ۳ دوش ۴ دستها ۵ پهلو ۶ تهیگاه ۷ ناف
۸ زهار ۹ الیتین ۱۰ رانها ۱۱ ساقها ۱۲ کعب قدم و شکل از اعضا
نسبت ندارد شاید که خالی باشد بران عضو یا خارج خانه باشد خانه
۲ مال و معاملت و اخذ و عطا ماضی از اول و حال از دوم و مستقبل از
سیم و اگر خواهد که بداند که مال بچه سبب حاصل کند از تکرار دوم حاصل
کند و اگر تکرار نباشد از امزجهٔ دوم معلوم کند و اگر از معامله پرسد
دوم در هشتم ضرب کند و ازان گوید و اگر از معادن بود دوم در نهم
ضرب کند و بگوید ۳ برادر و خواهر و اقربا و نقل کردن ماضی از
دوم و حال از سیم و مستقبل از چهارم و تکرارش نگاه دارد خانهٔ
۴ پدر ملک و عاقبت عمر بود ماضی از سیم و حال از چهارم و مستقبل
از پنجم و دوستی و دشمنی برحسب تکرار اشکال حکم کند خانهٔ ۵ فرزند و

معشوق وحظ وخبر و هدیه واگر سوال کند که مرا فرزند خواهد بود یا نه
اوّل در هفتم ضرب کند وانچه متولد شود در پنجم ضرب کند اگر داخل بود
یا عقله یا بیاض فرزند باشد واگر غیر ازین بود نه اگر سوال کند که
حامله هست یا نه اگر پنجم وششم داخل باشد هست واگر یازدهم عقله
عقله بود هم هست واگر غیر ازین بود نه خانهٔ ٦ رنجوری وبنده وپرپوشیده
واگر سوال کند از رنجوری که بمیرد یا نه چهارم در ششم ضرب کند
اگر اجتماع یا جماعت یا عقله یا بیاض یا انکیس در رمل غلبه کند بد باشد
وانکیس در اوّل وعقله در پانزدهم صفت کور باشد وبیاض در ششم کفن
وپنبه اجتماع در ششم نعش واگر غلبه نکرده باشد عدد بیرون آرد واز آن
کویند یعنی آن مقدار که عدد ماند رنجور بماند خانهٔ ٧ زن وشرکت
وغایب وضدّ ودزد وموضع مقصد خانهٔ ٨ میراث ومرگ ومال
غایب برحسب شکل حکم کند اگر سوال کند که از چه سبب میرد از تکرار
ششم کوید ودر هر خانه که مکرر شود از آن بمیرد که خانه بدان منسوبست اگر
سوال از مال غایب بود یا میراث وقرض اگر ششم در دوم مکرر شود د
چهارم نیز داخل بود مال قبض کند واگر ششم در دوم مکرر شود چهارم نیز
داخل بود مال حاصل کند خانهٔ ٩ علم وسفر وخواب برحسب شکل حکم کند
وتکرار وسعادت ونحوست وداخلی وخارجی ومنقلبی وثابتی نکاه دارد
واگر سوال از مسافر بود وشکل هفتم در خانهٔ ششم یا نهم مکرر شود در راه
باشد خانهٔ ١٠ بر شغل پادشاه وکار وحکم از دهم ومعادن از دوم از
اوّل ودهم شکلی سازد وحکم از آن کند وناظر آن خانه دوم وششم وهشتم
بود اگر سوال کند که مرا کدام کار بهتر باشد شکل دوم را در دهم ضرب

کند آن شکل که حاصل گردد حکم مناسبت آن شکل باید کرد اگر آبی باشد
کاری باید که با آب تعلق دارد واگر کسی از روزگار اندیشه کند چنانک
کوید این کار میکنم اگر خانهٔ دهم سعد بود دلالت کند بر سعادت همان
کار که میکند واگر خانهٔ چهارم نیز سعد باشد هم بکند که خیر بود خانهٔ ١١
امید ودوستان باشد اگر سوال کند که معشوقه دوست منست یا نه
اگر در خانهٔ محبت تکرار کند دوست بود واگر در خانهای عداوت تکرار
کند دشمن بود وخانهای محبت اینست ٥ ٩ ٣ ١١ وخانهای عداوت
این ٤ ٧ ١٢ واگر پرسد که معشوقه من از چه دوست نکاه کند تا
شکل یازدهم بکدام کوکب تعلق دارد وماضی از دهم ومستقبل از دوازدهم
خانهٔ ١٢ دشمن وبنده ومحبوس اگر سوال کند که بچه سبب دشمنی میکند
از تکرار دوازدهم کوید واگر در وتدی تکرار کند دشمن معروف بود
واگر در ساقطی مجهول واگر سوال از غالب ومغلوب باشد اشکال را
بر دو قسم کند امهات با تولد او وبیک خصم دهد وبنات را با تولد او
بخصم دیگر دهد در هر کدام طرف که قوت بیش باشد آن طرف غالب
باشد واگر شکل میزان سعد باشد میان ایشان صلح افتد واگر از بنده
وچهارپای سوال کند شکل خانهٔ ششم در دوازدهم ضرب کند واز آن
کوید ماضی از پانزدهم ومستقبل از اوّل والله اعلم باب در معرفت
خدمات بیوت خانهٔ اوّل پنج شکل خدمت این خانه میکنند اوّل
[illegible] که مسکن وحرف دارد دوم فرح که عدد دارد سیم وچهارم [illegible] و [illegible]
که مزاج دارند پنجم [illegible] که وتد این خانه است خانهٔ دوم پنج شکل خدمت
این خانه میکنند اوّل [illegible] که مسکن دارد [illegible] و [illegible] که مزاج دارند و [illegible] که

حرف دارد خانهٔ سیم را پنج شکل خدمت این خانه میکنند اوّل که
مسکن دارد و که عدد دارد و و که مزاج دارند و که حرف
دارد خانهٔ چهارم چهار شکل خدمت این خانه میکنند امّا درین خانه
قوّت دارد اول عدد دوم مزاج سوم حرف و که مسکن دارد و
مزاج دارد و که وتد وتد این خانه است خانهٔ پنجم را پنج شکل خدمت این
خانه میکنند که مسکن دارد و که عدد دارد و و که مزاج دارند
و که حرف دارد خانهٔ ششم را پنج شکل خدمت او میکنند که مسکن
دارد و که عدد دارد که حرف دارد و و که مزاج دارند خانهٔ
هفتم را پنج شکل خدمت او کنند که مسکن دارد و که عدد دارد
و مزاج دارد و و که حرف دارند و وتد این خانه است خانهٔ
هشتم را چهار شکل خدمت این خانه میکنند که مسکن دارد و که عدد
دارد و که حرف دارد و که مزاج دارد خانهٔ نهم را سه شکل خدمت
کنند که مسکن دارد که عدد دارد که حرف دارد خانهٔ دهم را
چهار شکل خدمت کنند که مسکن دارد که عدد دارد که حرف
دارد وتد وتد این خانه است خانهٔ یازدهم را سه شکل خدمت این
خانه کنند که مسکن دارد و که عدد دارد و که حرف دارد خانهٔ
دوازدهم را سه شکل خدمت این خانه کنند که مسکن دارد که عدد
دارد که حرف دارد خانهٔ سیزدهم را چهار شکل خدمت کنند
که مسکن دارد و که عدد دارد که حرف دارد که وتد وتد
این خانه است خانهٔ چهاردهم را چهار شکل خدمت کنند که مسکن
دارد و که عدد دارد که حرف دارد که وتد وتد این خانه است

خانهٔ پانزدهم را سه شکل خدمت کنند که مسکن دارد که حرف
دارد و عدد که وتد وتد این خانه است خانهٔ شانزدهم را سه شکل
خدمت کنند که مسکن دارد و حرف که عدد دارد که وتد
وتد این خانه است والله اعلم واحکم

باب در بیرون آوردن ضمیر

رملی بزنند وانچه رسم آنست تمام کنند و شکل پانزدهم ضرب کند
و یک شکل بدر آورد اگر آن شکل در رمل باشد ضمیر آن بود و اگر نباشد
از غایب بود یا از مال غایب و اگر چند جای مکرّر بود انجا که بقوّت
باشد دیگر شکل اوّل هر جا که تکرار کند ضمیر آنجا باشد و اگر تکرار نکرده بود مزاج
وی طلب کند که ضمیر انجا باشد دیگر نظر کند بشکل پانزدهم تا چه شکل آمده است
و چه نقطه دارد و این نقطه از سیزدهم است یا از چهاردهم اگر سیزدهم
دارد بنگرد که این نقطه از نهمست یا یازدهم اگر از نهم دارد بنگرد از
اوّل دارد یا از دوم انجا که بایستد ضمیر انجا باشد در شکل یا در خانه و اگر
شکل شود این خانه که در وی ایستاده بود با شکل پانزدهم ضرب کند
و از هر دو شکلی بدر آورد که ضمیر در انجا بود نوعی دیگر از شکل اوّل نقطهٔ
اوّل اگر زوج بود و اگر فرد و از شکل دوم و از شکل سیم نقطهٔ سیم
و از چهارم نقطهٔ چهارم برگیرد و بنگرد که در رمل چه جایگاهست انجا که
باشد ضمیر انجا بود یا در شکل یا در خانه و اگر در رمل نباشد ضمیر در خانهٔ وی
باشد

باب در بیان دزد برده

بدانکه خانهٔ اوّل سایلست و هفتم دزد
و هشتم مال دزد برده و اگر خواهد که بداند که دزد کیست و چه چیزست
که برده اند و همچنین گنجینه و گم شده خواهد که بداند در شهرست یا نه یا به
نقص خواهد رسید یا نه و هم همچنین بر زمینی که تهمت افتد که در انجا

دفینست یا نه و پنهان کرده که بدان حاجت افتد رملی بزند و تمام
کند و دایره از آن رمل بیرون آورد و آنچه از دایرهٔ رمل بدر آورد
بنگرد اگر شکل داخلست بازیابد و اگر خارج باشد بازنیابد و اگر داخل
بود دزد گرفته شود و اگر خارج بود نه و در ستر این مسئله آنست که
از دایره شکل بدر آمده باشد با شکل خانهٔ ششم ضرب کند اگر
شکل داخل بدر آید بازیابد و اگر خارج بازنیابد و همچنین اگر شکل دایره
داخلست و شکل ششم داخل و هفتم که خانهٔ دزد بود خارج باشد مال
بازیابد و اگر همه خارج باشد نه مال نه دزد هیچ کدام بازنیابد و اگر بر
جماعتی گمان برد برین مثال رملی بزند و شکل دایره نگاه کند اگر در
رمل موجود بود دزد حاضر باشد و اگر نباشد نه و اگر بر زمینی تهمت
افتد که دفینه است یا نه همین حکم دارد و سفید و سیاه و معدنی و زری
و مادگی که بشکل دایره تعلق دارد و طریق وی آنست که آخر پانزدهم
و آخر سیزدهم و آخر نهم و آخر اول بستانند شکلی سازد دیگر اول اول
و دوم و اول سیم و اول چهارم شکلی سازد و در پهلوی آن بنهد دیگر
اول پنجم و ششم و هفتم و هشتم شکلی سازد و در پهلوی آن بنهد دیگر آخر
هشتم و دوازدهم و آخر چهاردهم و اول پانزدهم شکلی سازد و در پهلوی
آن بنهد و از آن شکلها دو شکل بدر آرد و از آن دو یکی بدر آورد
که مقصود آنست والله اعلم **باب در بیان خبایا** بدانکه اشکال معدنی
و آتشی چهارند و اشکال حیوانی و هوایی چهارند
و اشکال نباتی و آبی چهارند و اشکال خاکی و کانی چهارند
بدانکه دلیل کند بر چیزی که سروی باریک باشد و با

پهن ولجیان سفیدست و بزردی زند و زردی که بسفیدی زند و
بدرنگ و ازرق و سفید و سرخی که بسیاهی گراید و
سیاه و سرخ و سفید زرد و سبز سیاه بدرنگ
ازرق و سبز سفید که بزردی زند بنفش آسمان گون و
بدانکه خانهٔ اول و پنجم و نهم دلیل کند بر شکل چیزی دوم و ششم و دهم
دلیل کند بر رنگ چیزی سیم و هفتم و یازدهم دلیل کند بر اصل چیزی
دیگر رملی بزند و نظر کند که در خانهٔ اول و پنجم و نهم تا چه شکل آمده است
اگر شکل آتشی غلبه کند دلیلست بر معدنی و اگر بادی غلبه کند حیوانی
و اگر آبی غلبه کند دلیلست بر نباتی و اگر خاکی غلبه کند بر کانی و اگر
مختلف آید از چهارم و هشتم و دوازدهم نظر کند و آنچه غلبه کند حکم
از آن کند و اگر مجوف باشد مجوف و احتیاط نیک نگه دارد
و چون دانست که اصل وی چه چیزست عزیزست یا خوار نظر کند
بخانهٔ چهارم اگر این شکل که در خانهٔ چهارمست از اوتاد است مثل
که خانهٔ اول دارد و که خداوند خانهٔ چهارمست و که خداوند
خانهٔ هفتمست که خداوند خانهٔ دهمست شکل اوتاد دلیل کند
بر چیزهای عزیز و اگر خبایا معدنی باشد دلیل کند بر بزرگ و از این
شکلها یکی اگر در چهارم نشیند و در مایل و تد تکرار کند که اول چیزی عزیز
بوده است و این ساعت از آن درجه کمترست و اگر زایلی
تکرار کند این ساعت خوار شده باشد و اگر شکل در چهارم نشیند که
از مایلان اوتاد بود و و و دلیل کند بر چیزی که اصل آن
عزیزست و نه خوار و اگر از اشکال باشد دلیل کند بر چیزهای خوار

ودرین باب تکرار نکه دارد والله اعلم واحکم **باب در احکام**
خانهای دوازده فصل اوّل در بیان این خانه اگر کسی سوال کند که طالع
من چونست نظر کند بخانهٔ اوّل اگر ازین اشکال پنجگانه یکی درخانهٔ اوّل
قوّت دارد سعد باشد و در خانهای دیگر بد باشد دلیل کند بر قوة طالع
وبیرون آمدن از رنجها واگر این شکل که درخانهٔ اوّل نشسته باشد سعد
بقوّت باشد وگواهان ونتیجه سعد باشد دلیل کند بر قوّت طالع بعد از
ضعف **فصل دوم** در بیان خانهٔ دوم اگر سوال از مال بود و درین خانه
اشکال صاحب حظ و داخل افزون شود بآسانی واگر داخل نحس نشیند
بدشواری واگر خارج سعد باشد خرج شود باختیار واگر نحس باشد بی اختیار
ودر هر دو قسم گواهان وشریک ونتیجه نگاه باید داشت **فصل سیوم**
اگر کسی از سفر وبرادر وخواهر سوال کند نظر کند بخانهٔ سیم تا چه شکل آمده است
اگر شکل داخل باشد وثابت سفر در توقف افتد واگر خارج باشد دلیل کند
بر سفر باختیار واگر خارج نحس باشد بی اختیار واگر شکلی که درخانهٔ اوّل و
دوم نشسته باشد شکلهای باقوّت باشد دلیل کند که از درد مضرّتی
بنفس ومال آنکس برسد واگر برعکس باشد حکم کند واگر از برادر وخواهر پرسد
هم بر مثال اوّل که گفته آمد حکم کند والله اعلم **فصل چهارم** اگر کسی سوال کند
که ملک پدر وعم من چونست اگر شکلهای سعد داخل بنشیند دلیل کند بر
معموری واگر این شکل که درخانهٔ چهارم نشسته است موافق باشد با
طالع دلیل کند که این ملک مبارک باشد بر صاحب خویش واگر نحس بود
دلیل کند بر بدی حال در هر باب ترجیح نگاه دارد واگر سوال از دفین
کند هست یا نه اگر شکلهای داخل نشیند دلیلست بر هستی دفین واگر

شکلهای خارج نشیند نبود اگر درین خانه شکلهای آتشی نشیند یا هوایی دلیل
کند بر خانهای بلند واگر آبی بود یا خاکی خانهای پست وبقدر عناصر سخن
گوید واگر از حال پدر سوال کند که حال پدر من چونست اگر شکلهای سعد باشد
بنگرد واگر داخل بود دلیل کند بر سکون واگر خارج بود متردّد سعد باختیار
ونحس بی اختیار **فصل پنجم** واین خانه بفرزند تعلق دارد وخبر و هدیه اگر
سوال از فرزند بود واشکال سعد بود دلیل بود بر نیکوئی حال فرزند
واگر نحس بود دلیل کند بر ناخوشی واگر سوال کند که چند فرزند دارد بعدد
تکرار حکم کند واگر کسی سوال از حاضر کند که چه فرزند دارد اگر شکل پنجم و
شریک ونتیجهٔ وی نر باشد نرست واگر ماده باشد ماده بود واگر سوال
از غایب بود که خبر میرسد یا نه نظر کند درین خانه اگر درین شکل داخل
نشیند دلیل کند بر رسیدن خبر واگر خارج باشد خبر نیاید اگر شکلهای
سعد باشد خبر خوش واگر شکلها نحس باشد خبر ناخوش واگر شکل
اوّل با پنجم بزند وشکلی بد آورد اگر آن شکل سعد باشد دلیل کند بر خبر
خوش واگر نحس بود خبر ناخوش واگر مثل [illegible] بود دلیل کند بر خبر
دروغ واگر برعکس آید اشکال برعکس حکم کند والله اعلم **فصل ششم**
این خانهٔ رنج وبنده باشد وبند وسحر وعشق ودزدیده وگریخته و
چهارپای خرد وگم شده ورنجور و در باب خود گفته آید اگر کسی خواهد که
بندهٔ خرد نیک آید یا نه وخریده شود یا نه اگر شکل دهم وششم داخل
باشد دلیلست بر خریدن بنده اگر خارج باشد نتوان خرید واگر داخل
سعد باشد بخرد ونیکو باشد واگر داخل نحس باشد بخرد بزحمت واگر ثابت
بود دلیل کند بر توقف احوال وی در خریدن وفروختن واگر کسی بنده

فروشد وخواهد که بداند که بخرند یا نه اگر در خانهٔ ششم ودهم خارج بود
بخرند واگر سعد بود برضا ونحس بی رضا واگر خواهد که بداند که این بنده
بروی مبارک باشد یا نه از اول وششم شکلی بدرآورد اگر سعد باشد
مبارک بود واگر نحس باشد نبود واگر کسی سوال کند که کسی در بند دارم خلاص
یابد یا نه اگر شکلهای داخل وشریک ونتیجه داخل بود وپانزدهم برو گواهی دهد
دلیل کند بر دیر ماندن در زندان واگر [شکل] یا [شکل] در ششم بود دلیل کند بر
بند وزنجیر واگر شکلها خارج سعد باشد بآسانی وخوش دلی واگر خارج نحس
بغیر آسانی واگر [شکل] و [شکل] و [شکل] بروی نظر کند دلیل کند بر قتل وهلاک واگر
[شکل] و [شکل] بروی نظر کند دلیل کند که مصادره کنند واگر کسی سوال از حامله کند
که بار بآسانی نهد یا نه اگر شکلها خارج سعد باشد بآسانی واگر خارج نحس
باشد هم وی هم فرزند هلاک شوند اگر اول وچهارم وپنجم شکلها
بد نشیند دلیل کند بر هلاک مادر وفرزند مادام که پانزدهم بروی گواهی
دهد واگر اول وچهارم وششم بد رابد دلیل کند بر حیات فرزند و
هلاک مادر واگر برعکس بود برعکس واگر کسی پرسد که شخصی را سحر کرده اند
یا نه واگر کرده اند بچه وجه کرده اند اگر شکلها داخلست کرده اند واگر
خارج نه واگر شکلها داخل سعد باشد بدوستی کرده باشند واگر نحس
بود بدشمنی والله اعلم واحکم **فصل هفتم** در بیان خانهٔ هفتم واین خانهٔ
نکاح وشریک ودزد وغایبست اگر کسی پرسد که این غایب زنده است
یا نه اگر زنده است می آید یا نه رملی بزند ونگاه کند در امهات اگر
حمره در امهات بود نهم وسیزدهم اگر درین هفت خانه حمره برآید دلیل
کند که این غایب مرده است واگر بیاض باشد دلیل کند که مرده است

اگر هردو برآید رجوع باشد واگر هیچ برنیاید انقلاب کند وطریق انقلاب
آنست که شکل اول برگیرد در اول خانه نهد وچهارم برگیرد درخانهٔ دوم
نهد وخانهٔ هفتم درخانهٔ سیم نهد وشکل دهم درخانهٔ چهارم نهد وتمام کند و
این را انقلاب گویند واگر خواهد که بداند که غایب خواهد آمدن یا
نه اگر شکل هفتم داخل ونتیجه وگواهان داخل باشند بیاید بزودی واگر بعضی
داخل باشد وبعضی خارج بیاید بتوقف واگر همه خارج باشند دور برود
واگر ثابت بود دلیل کند که آنجا ثابت باشد اگر کسی سوال کند در خصومت
که من بقوت باشم یا وی برین نیت رملی بزند ونظر کند بخانهٔ اول
وخانهٔ دوم اول سایل راست وسیزدهم عاقبت وی وهفتم خانهٔ خصم و
چهاردهم عاقبت وی نظر کند بخانهٔ اول ونهم وسیزدهم تا چه شکل آمده است
اگر درین خانها مثل [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] بنشیند بر قوت سایل و
ظفر بر اعادی مادام که غیر این نیامده باشد واگر در هفتم وهشتم ودوازدهم و
چهاردهم شکلها نشیند که درین خانه بقوت باشد مثل [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل]
ودر طرف سایل شکلها غریب نشیند دلیل بر ظفر خصم بود واگر شکل اول
با سیزدهم یا هفتم با چهاردهم در تثلیث یا تسدیس یکدیگر تکرار کند
دلیل کند بر صلح پیش از جنگ واگر این تکرار از طرف سایل باشد
ابتدای صلح از وی باشد واگر این تکرار از طرف خصم بود ابتدای صلح از
وی بود دیگر در بیان نکاح اگر کسی پرسد که حال من چونست واین نکاح
به باشد یا نه وچون بنا شد نیک باشد یا نه برین نیت رملی بزند ونظر
کند باول وهفتم اگر خانهٔ هفتم شکل داخل بنشیند وشریک ونتیجه وگواهان
وی داخل باشد واول وپانزدهم بدان گواهی دهند دلیل کند بر بودن

نکاح اکر شکل اوّل و هفتم مناسب یکدیکر باشند و پانزدهم بدان کواهی دهد
و کواهان سعد باشند دلیل کند بر بودن نکاح و بخوشدلی بسر بردن و اکر
شکل اوّل و هفتم و شریک و نتیجهٔ ایشان داخل سعد باشد و پانزدهم شکل
نحس باشد اوّل این نکاح بغایت قوّت باشد و اخر این ضعیف و
اکر پانزدهم شکل خارج نحس باشد و از دو نحس بدرامده باشد دلیل کند
که مدّتی باهم باشند بخوشدلی و بعاقبت فراق افتد و اکر شکل اوّل و هفتم و
کواهان وی خارج باشند این نکاح بشود و اکر خارج سعد باشند باختیار
و در هر باب پانزدهم را کواه سازد دیکر اکر کسی زنی دارد خواهد که بداند
که میان ایشان چکونه باشد اکر شکل خانهٔ هفتم داخل سعد باشد و در پنجم و یازدهم
مکرر شود و اوّل و پانزدهم بدان کواهی دهد دلیل کند بر خوش دلی میان
ایشان با یکدیکر و اکر شکل اوّل یا هفتم در چهاردهم و پانزدهم مکرر شود و پانزدهم
بدان کواهی دهد و این شکلها داخل نحس باشد دلیل کند بر خصومت میان
ایشان و اکر خواهد بداند که این جنک از بهر چیست اوّل با هفتم ضرب
کند و شکلی بدر آورد و بنکرد که این شکل در رمل کجا نشسته است از ان
جهت بود مثل انک این شکل که بدرامده است در خانهٔ سیم نشسته است
یا خداوند خانهٔ سیم کوییم میان ایشان بواسطه خویشان یا حرکت کفت و
کوی شده است و اکر در دوم باشد کوییم از جهت مال و باقی هم برین قیاس
کند و اکر شکل هفتم خارج باشد یا طریق در هفتم اید و اوّل و پانزدهم بدان
کواهی دهند بخارجی دلیل کند بر فراق میان ایشان اکر سعد بود باختیار
و اکر نحس بود بی اختیار و اکر طریق در هفتم بود یا در اوّل و کواهان وی
داخل باشند دلیل کند بر جدایی اما باز صلح کنند والله اعلم بالصّواب

فصل هشتم در بیان خانهٔ هشتم اکر کسی رنجور است خواهی تا بدانی که او را
خوف مرک است یا نه بدین نیّت رملی بزن اکر اوّل تا دهم شکلها سعد
باشند با قوّت و هشتم خارج سعد و پانزدهم بدان کواهی دهد صحّت یابد
و اوّل تا دهم شکلها نحس نشیند یا شکلهای ثابت مثل ... و ... و ... و پانزدهم
بدان کواهی دهد البتّه هلاک شود و اکر در اوّل تا دهم شکل چند سعد نشیند و شکل
چند نحس انکس سخت رنجور کردد و باز خلاص یابد و اکر خانهٔ هفتم و پانزدهم
خارجان سعد نشیند به شود و اکر بیاض در هشتم یا ششم یا در دوازدهم
نشیند دلیل کند بر کفن و پنبه و اکر درین خانها ... مکرر شود دلیلست بر
فریاد والله اعلم فصل نهم در بیان خانهٔ نهم این خانهٔ سفر دوست اکر
شکلها سعد و شریک و نتیجه و کواهان وی سعد باشند دلیل کند بر سفر
با منفعت و اکر شکلها نحس باشد و نتیجه و کواهان وی نحس بود بدین
سفر نباید رفت اکر کسی سوال کند که خرید و فروخت من چکونه است
بدین نیّت رملی بزند و نظر کند بخانهٔ دهم تا چه شکل آمده است اکر
ضمیر از فروختن بود و شکل دهم خارج سعد باشد و بیشتر کواهان خارجان
سعد دلیل کند که این قماش برضای وی بخرند بزودی و اکر خارج نحس
باشد دلیل کند که بی اختیار از دست وی برود و اکر ضمیر از خریدن باشد
و در دهم شکل داخل باشد و سعد و در جایی بدتکرار نکرده باشد آن قماش
بخرد بآسانی و اکر در خانهٔ بد تکرار کرده باشد بدشواری بخرد و در ان منفعتی
نباشد و اکر شکلهای داخل سعد نشیند و در خانهٔ بد تکرار کند نباید خریدن
که زیان باشد فصل دهم اکر کسی سوال از عمل کند که بقبض او آید یا نه درین
عمل منفعتی باشد یا نه نظر کند بخانهٔ دهم اکر شکلها سعد داخل باشد

و در خانهای بد تکرار نکرده باشد عمل بیاید و مراد او از عمل حاصل شود و
اگر شکلهای داخل سعد باشد و در اوّل و پنجم و یازدهم مکرر گردد
دلیل کند بر قوّت شکل و یافتن مراد از بزرگان و اگر این شکل که در
خانهٔ دهم آمده است شکل داخل سعد بود دلیل کند بر یافتن شغل امّا اندک
منفعت بود و اگر داخل نحس نشیند دلیل کند بر یافتن امّا بزحمت و
منفعتی نباشد و اگر گواهان و پانزدهم سعد باشد اوّل این عمل بد باشد
و آخر نیک و اگر شکلها ثابت بود در توقف افتد و اگر سوال بود
از بزرگی بصاحب ضمیر چیزی میرسد یا نه در خانهٔ دهم اگر شکل سعد نشیند و
مناسب اوّل باشد در جای بد تکرار نبود دلیل کند که از و منفعت یابد
و اگر دهم داخل باشد منفعت بسیار بیند و اگر شکل دهم سعد باشد و در
اوّل یا سیم یا پنجم یا پانزدهم مکرر گردد این بزرگ با سایل نیک بود
و از وی فایده بیند و اگر مخالف شکل دهم بود و در خانها که گفته شد مکرر
گردد گاه گاه با سایل نیک بود و گاه گاه بد و اگر در دهم شکل نحس آید و در
هفتم و چهارم مکرر شود با سایل بد باشد بغایت از وی احتراز باید کرد
و در باب دوستی و دشمنی همین طریقه نگاه باید داشت والله اعلم

فصل یازدهم اگر کسی سوال کند از امیدی که بکسی دارد که آن امید حاصل
شود یا نه نظر کند بخانهٔ یازدهم اگر درین خانه شکل سعد داخل نشیند و شریک
و نتیجه و گواه وی سعد باشد دلیل کند بر یافتن مراد و اگر برعکس باشد
دلیل کند که نا امید گردد و اگر داخل سعد نشیند امید بر آید و اگر داخل نحس
بدشواری و اگر سوال از معشوقه بود که با سایل خوش هست یا نه نظر کند
بخانهٔ یازدهم اگر درین خانه اشکال داخل سعد باشد دلیل کند بر اتصال

و جمعیت و مراد یافتن از یکدیگر و اگر در اوّل و یازدهم داخلان نحس باشد
بیکدیگر رسند امّا هیچ ذوق نه بینند و اگر خواهد که بداند که این معشوقه دوست
و نیست یا نه نظر کند بخانهٔ یازدهم اگر شکل یازدهم تکرار او در رمل نباشد
و موافق شکل اوّلست با سایل نیک بود و اگر مخالف بود بد و اگر
تکرار کرده باشد این تکرار در اوّل یا سیم یا نهم یا پنجم کرده باشد با سایل بغایت
نیکو باشد و اگر در دهم یا چهارم تکرار کرده باشد با سایل بد بود

فصل دوازدهم
همچون خانهٔ ششم است بران مثال حکم باید کرد و اگر شکل یازدهم در
خانهٔ دوم یا ششم یا هشتم یا دوازدهم مکرر گردد این خانها را خانهار
سواقط خوانند یعنی هیچ نظر با اوّل ندارد نه بدوستی و نه بدشمنی دیگر گواه خانهٔ
اوّل سیم بود و پنجم و نهم و یازدهم گواه خانهٔ دوم چهارم و ششم و هشتم
و دوازدهم بود گواه خانهٔ سیم پنجم و هفتم و یازدهم و اوّلست گواه خانهٔ
چهارم ششم و هشتم و دوازدهم و دوم بود گواه خانهٔ پنجم هفتم و نهم و اوّل
و سیم بود باقی هم برین قیاست **یعنی هر خانه که هست** سیم او و پنجم و نهم
و یازدهم شریک و نتیجه و گواهان باشد سیم تسدیس و نیم دوستی گویند
و پنجم و نهم نظر تثلیث و تمام دوستی گویند و چهارم و دهم تربیع و نیم دشمنی
و خانهٔ هفتم مقابله و تمام دشمنی گویند والله اعلم **در دانستن آنکه زناتی
آورده است** هر شکل که خارجست نرست و هر شکل که داخلست ماده
و باقی ممتزج **باب در دانستن** فرح و طرح اشکال [شکل] و [شکل] در خانهٔ یازدهم
فرح دارد و در پنجم طرح [شکل] و [شکل] در نهم فرح دارد و در سیوم طرح [شکل] و [شکل]
در اوّل فرح دارد و در هفتم طرح [شکل] و [شکل] در سوم فرح دارد و در نهم طرح
[شکل] و [شکل] در ششم فرح دارد و در دوازدهم طرح [شکل] و [شکل] در دوازدهم

فرح دارد و در سوم طرح و در پنجم فرح دارد و در یازدهم طرح
در سوم فرح دارد و در نهم طرح برعکس این **باب در دانستن شرف**
و هبوط اشکال و در چهارم شرف دارد و در نهم سبوط و
در اوّل شرف دارد و در هفتم سبوط در ششم شرف دارد و در دوم
سبوط برعکس آن و در سیم شرف دارد و در دوازدهم سبوط
و در دوازدهم شرف دارد و در ششم سبوط و در دوم
شرف دارد و در چهارم هبوط و در خانهٔ دوم شرف دارد
و در ششم سبوط والله اعلم **باب در دانستن مزاج عنصری** و
هم مزاجند و هم مزاجند و هم مزاجند و هم مزاجند
و هم مزاجند و هم مزاجند و هم مزاجند والله اعلم واحکم تمت الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب فالیست که از کتاب رمل استخراج کرده اند تا هر که در
کاری متردد شود و صلاح و فساد آنرا نداند باین کتاب رجوع کند تا
احوال او را معلوم شود و بنای این کتاب بر قرعهٔ چهار پهلو نهاده شد
باید که بر یک پهلوی قرعه این نقش بود ⁚ و بر پهلوی دیگر این نقش
⁚ و بر پهلوی دیگر این نقش ⁖ و بر پهلوی دیگر این نقش ⁘
انگاه سورهٔ فاتحة الکتاب با اعتقاد پاک بخواند دو بار این قرعه را
بیندازد و نقش دوم را بر نقش اوّل نهد آن شکل که حاصل اید درین کتاب
بجوید آنچه پیدا شود بخواند و بدان عمل کند والله اعلم بالصواب لحیان سعد
انّ المتّقین فی جنّات وعیونٍ وزروعٍ ومقامٍ کریم ای خداوند
فال بدان واگاه باش که این فال بغایت نیکو آمد وانچه امید داری
بتو برسد و بیمار را امید صحّتست اگر فرزندی یا دوستی و یا غایبی نیز
داری بتو برسد و تو ازین مقام بجایی دیگر بروی و از امرا و اشراف
الطاف بسیار بتو رسد و بیت المال تو قوّت گیرد و این سال که
گذشت پریشانی دیدی امّا سال آینده بمراد تو باشد و اگر چیزی طلب
کنی بتو برسد و سه روز دیگر مقصود تو بر اید و خوابهای که می بینی از جمعیت
و غیر آن جمله پیدا آید و خبر خوش بشنوی که از ان شاد شوی خرید و

فروخت میانه بود از مردم ازرق چشم و آبله رو حذر کن دزدیده و گم
شده بدست آید و دشمنان مقهور شوند اما باید که راز خود نگاه داری
و ترا از کسی روزی نبود هر چند که نیکویی کنی جفا بیشتر بینی و آخر غم
میراث یابی و کار تو نیکو گردد نا امید مباش آنچه طلب میکنی بیابی
و در زیر سر درختی خود را برهنه مکن و در نماز کاهل مباش تا کارت
شوریده نگردد و در کارها یک دل نیستی و بی مشورت کار مکن تا مراد
و مقصود یابی انشاالله تعالی ۲ قبض الداخل سعد ج جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ای خداوند فال بدان و آگاه باش که این
فال تو بغایت نیکو آمد و ترا جهت غایبی و یا زنی یا بیماری خاطر
نگرانست چنان می نماید که ازین جمله سعادت یابی و اگر مال
طلب میکنی بتو برسد و اگر نیت تزویج و سفرداری نیکو آید و اگر عزیمت
سفرداری از جانب مشرق قوتی پیدا شود اما در رفتن سفر دشواری
بینی و از حیوانات چیزی بتو رسد و این فال بیشتر بحاصل شدن مراد
احتمال دارد و در یکشنبه از حاصل ضمیر واقف گردی و نه روزی
دیگر از مراد اثری بدید آید اما چهل و پنج روز دیگر مراد تو حاصل شود
و درین هیچ فسادی نیست و هم دولت بکسی یا بکاری یا بچیزی مشغولست
آنکس بتو رسد و از وی شاد گردی و ملولی در خاطر داری و از پایان
کار اندیشه میکنی و از آن می ترسی دل فارغ دار که خدای عز و جل
کار تو بسازد و از معصیت دور تا از همه بلاها ایمن گردی این اندیشه
که کرده و کاری که در پیش داری بکن که صوابست اما جماعتی
میخواهند که ترا در محنت و بلا افکنند و قصد تو دارند خدا ایشان

از تو بگردانند اما در کارهای خیر تقصیر نکنی و بر امانت خیانت نکنی تا
مرادت برآید هم دنیوی هم اخروی انشاالله تعالی شعر

من قبض داخلم که بخورشید لایقم — با جمله خاص و عام و خلایق موافقم
شکل منت بر دل چو آمد تو غم مخور — زیرا که شکل سعدم و هر جا مطابقم

۳ قبض الخارج ج کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ای خداوند
فال ازین نیت برگرد تا زیانی بتو نرسد که درین فال هیچ خیر نیست
و از تهمتها و خصومتها بر حذر باید بود و خاطر تو درین مقام در زحمت
و عزیمت سفرداری نباید کردن و روزی چند صبر باید کردن تا احوال
تو نیک شود و شب از خانه بیرون نباید آمدن و بر حذر باید بودن
و از دزدان و خصمان گریزان باید بود تا چهارده روز بگذرد دزدیده
و گم شده پیدا آید و احوال روی به نیکویی نهد و صد و پنج روز دیگر تمام
نیکو گردد و ترا از هم صحبت یا دوست روزی نیست در برابر تو دشمنی
میکند و در عقب دشمنی بر حذر باید بود و ترا بی تعویذ و طومار نباید بود
و در صدقه و طاعات و خیرات جهد باید کرد تا کار تو بسلامت باشد
این اندیشه که کرده اکنون صواب نیست و این حالی بر نیاید روزی
چند توقف کن و در کارها شتاب مکن و دلیل میکند که تا اکنون در غمی
بودی و اندیشه داشتی نزدیک آمد که آن غم و اندیشه بشادی مبدل
گردد اما صبر باید کرد تا بمراد برسی خرید و فروخت نکنی که زیان رسد
و امانت بکسی ندهی که بدشواری بدست آید و راز خود پنهان دار
و با عوانان صحبت کم کن که از ایشان نقصان یابی و از مردم بد اصل
دور باش تا مراد دو جهانی بیابی انشاالله تعالی شعر

من قبض خارجم که زحل صاحبست — طبعم باتفاق همه تند و توسنست
صبری رضاست چاره این کار اگر کنی — تعجیل اگر کنی بتو آفات رهزنست

۴ جماعت ممتزج ق اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة واقرضوا الله قرضاً حسنا ای خداوند فال بدان وآگاه باش که این فال میانه است در اکثر احوال امّا در بعضی دلیلست که سایل را از جهت غایبی و یا چیزی که غایب شده باشد خاطر نگرانست و اگر ضمیر از این قبیل چیزی باشد باز اید و اگر بیمار دارد بیم مرگش باشد و اگر بسفر رود دیر و دور کشد و دل او بغایت در کارها نگران باشد و هر کاری که در دست گیرد چندان منفعتی نه بیند امّا واسطه افتد که از مادر و پدر سعادتی روی دهد و کاری بر دست گرفته شود که از انجا نیکویی بیند و از مال مدفون چیزی بدست آید امّا محبوس را در توقف دارد روز چهارشنبه امیدی که دارد پیدا شود و صد و بیست دیگر امیدی که دارد بتمامی براید و درین کار که نیّت کرده بکن که مال بسیار روزی شود فامّا صدقه بده و در کارها ناسپاسی مکن و توکل بر خدای کن تا مرادت براید باید که در کارها بی صبری نکنی که بلایی بتو روی دارد صدقه بده تا بگردد و بعد ازین هر روز کار تو بهتر خواهد شد و دولت روی بتو دارد ولیکن بسیار صاحب غرضان قصد تو دارند و پیوسته تعوید چشم زخم با خود دار تا از بلاها ایمن باشی اگر زن خواهی یا شرکت کنی یا خرید و فروخت و بازرگانی کنی میانه باشد و اگر امید بفرزند داری پیدا شود ولیکن دختر می نماید و کار تو بسته است و بیت المال ضعیف می نماید ولیکن از بزرگی دولتی خواهد رسید که از آن دولت شاد و خرّم شوی انشاالله تعالی شعر

شکل جماعتم که امیرم عطاردست — احکام سعد و نحس ازین شکل وارد است

در قرعه چونکه شکل مرا بستدی بفال — طبعم بنیک نیکو و با بد معاندست

۵ فرح و سعد ق الّا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون ای خداوند فال بشارت باد ترا بیافتن مراد که این فال در غایت نیکوییست دل خوشدار که انچه مراد تو باشد وفا شود و دلیل کند بر رسیدن خط و خبر و رسول و آنچه از مال طلب کند بیابد و کارهای بسته گشاده گردد اگر سوال از فرزند بود و یا از کسی که در میان گیرند و یا دوستی و یا از چیزی که ازو مال گیرند این جمله نیک باشد و آنچه طلب کنی بیابی و مراد روی نماید یا وقت نماز دیگر و یا روز آدینه و نیز بشارت باد ترا در درازی عمر و دولت و فراغت و بر قومی امیر و مهتر خواهی شد و کارهای تو بمراد تو براید و از بزرگی نعمتی بتو رسد ولیکن با مردم کر به چشم دوستی کمتر کن تا ایمن باشی و دلیل میکند که مال حلال بتو رسد و از جایی که امید نداری روزی بر تو فراخ گردد زیرا که در طالع تو بخل نیست و باید که یقین دانی هر چند که مال خرج کنی خدا عوض آن بتو بدهد و امیدی که چندین گاه در دل داشتی این زمان براید زن خواستن و شرکت و خرید و فروخت و سرای ساختن و بسفر رفتن و خدمت ملوک کردن این جمله نیک بود سال گذشته سرگردانی کشیدی و سال آینده روشنایی بینی ولیکن ترا دو دشمن هست میخواهد که ترا در بلایی افکند با تو دوستی میکند بدل با تو دوست نیست امّا فتح ترا باشد و دشمن کور گردد و مراد تو براید انشاالله تعالی شعر

شکل فرح منم که مزاجم مفرحست — مریخ صاحب من از ان زو مفتحست

در فال رمل چون تو مرا بستدی یقین — ابواب کارهات تمامت مفتحست

۶ عقله نحس ق ربّ المشرقین وربّ المغربین لا اله الّا هو فاتخذه

وکبلا ای خداوند فال بدان که این فال چندان نیکو نیست اگر این اندیشه
از بیمار ست بسیار را صفت گورست و تابوت و دلیل کند بر بند و
زندان و بندیان و زنان حامله و فرو بستن کارها اما کسب را نیکست
و نکاح را بسندیده است و سفر را نیک نیست و نیز دلیل کند بر طلب
کردن شتران و حاصل شدن آن فاما غایب دیر رسد و لیکن بسلامت
بیند و روز شنبه از احوال ضمیر واقف گردد و اگر عمل کند نباید صفت
دعوی و خصومت و تهمت کردنست اما پنجاه و پنج روز دیگر همه مرادات
روی نماید و نیز جماعتی از برای تو مکر و بدی میکنند اما کار تو ازان بزرگتر
خواهد بود و از دست ایشان هیچ کاری بر نباید و لیکن بر حذر باید بود
و نیز دلیل میکند که از کار فرزندی یا کم شده و یا غایبی اندیشه میکنی دو ماه
دیگر شاد شوی باید که راز دل با کسی نگویی خاصه با مردم نا اهل با راحت و
دولت بینی و در نماز و صدقه تقصیر مکن تا کارت بر آید و باید که در بلا
صبر کنی و در کارها توکل بر خدای عز و جل کنی و از کرم او نا امید نباشی و در
کارهای خیر جهد کنی تا دولت یابی که درین چند وقت بسیار پریشانی تو
راه یافته بود و دشمنان قوت گرفته بودند فاما بدولت مردی
خلاص یافتی و یا خواهی یافت و می باید که تعویذ چشم زخم با خود داری تا از
بلاها ایمن گردی و دیگر ترا با کسی رازی در میانست با کسی نباید گفت و
در کارها تعجیل مکن که در تو خصلتهای نیک هست و رضای مادر و پدر نگاهدار
از تو تا بجمله مراد و مقصود برسی و شرکت و انبازی و خرید و فروخت
نیکست و باید که در نماز و صدقه تقصیر نکنی تا کارت بر آید انشاالله تعالی ۳
من عقله ام که مالک طبعم بود زحل   نحس کبیر و فعل بزرگم بود عمل

شکلی چو او مباد موافق بفال تو   بگزین تو صبر تا که نباشد ترا خلل
۷ انکیس نحس داخل ﷺ وان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
ای خداوند فال بدان و آگاه باش که این فال چندان نیکو نیست اگر
ضمیر از بیمار و محبوس بود دیر بماند و اگر از تزویج باشد نیکویی یابد و
مال حاصل شود و اگر عزیمت سفر بود رفته نشود و اگر از کم شده و دزدیده
باشد بدشواری حاصل آید و روز شنبه از ضمیر واقف شوی و سی و شش
روز دیگر کارهای بسته روی نماید و گشاده گردد و اگر شرکت کند نیکو
آید و بیشتر این فال سوال از زنان بود و پرسنده در رنج زن باشد و
اگر سوال از غایب بود برسد دیگر در بیشتر کارها حذر باید کردن تا عاقبت
بخیر انجامد و نیز ترا بکسی حاجتی می بینم و نمی دانی که روا شود یا نه اول صدقه
باید داد و بعد ازان بنماز و دعا مدد باید کرد تا کار تو بر آید و نیز در خانهٔ
تو زنی زرد چهره آمد شد میکند و خویشتن را ازو نگه باید داشت و
بسیار کس بر تو حسد می برند و دشمنی میکنند باید که تعویذ چشم زخم با خود
داری تا ایمن باشی و در این اندیشه که کردهٔ دلیل میکند که درین نیت
خشمگین شوی از انک با هر که وفا پیش کنی جفا پیش بینی باید که مشورت
در کارها با کتاب و قرعه کنی تا مرادت بر آید اما بدانک درین چند
وقت کار تو سخت بد بود اما اکنون بهتر خواهد شد سبب آنک
دعای نیک مردی در حق تو مستجاب خواهد شد آخر از بلا خلاصی یابی
و از بزرگی نعمتی بتو رسد باید که راز دل با هیچ کس نگویی و دل بکار فرزند
ندهی که تقدیر خداوند نتوان گردانید پس در همه حال نیکخواه خلق باش
تا آنچه طلب میکنی بتو رسد و راز دل نگاه دار تا مراد زود بر آید انشاءالله تعالی

منم انکه پس زحل مهر سست بر من | بزرک و کوچکم زانست دشمن
بقرعه شکل من در فالت آمد | صبوری کن درین اندیشه دم زن

۸ حمره نحس ج اِنّ الّذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق ای خداوند فال بدانکه اندرین فال خیری نیست وانچه مراد داری وفا نشود و دلیلست بر خوف و خطر و خصومت و اندوه دل و خون ریختن و اگر نیت سفر داری مرد که تباهست و اگر کاری بدست خواهی گرفت مگیر اما در تزویج چنین گفته اند که نیکست خاصه با دختران ولیکن عاقبت پشیمانی بود و اگر سوال از غایب بود آن غایب برسد و نیز دلیل کند بر رسوا شدن دزدان و چیز گم شده بدست اید باقی هیچ کار را نشاید بر دست گرفتن از روز سه شنبه روی به نیکوی آورد اما نا بیست و سفت روز نشود با تمام نرسد و بعد از ان نیکو شود اکنون ازین اندیشه باز باید گشت و صبر باید کرد اگر تعجیل کنی جز رنج و محنت نه بینی و این کار که اندیشه کرده در اول دشوارست فاما باخر آسان شود باید که هیچ کاری بی مشورت اهل دلی نکنی و خود را باید که از سه چیز نگاه داری از آب روان و آتش و دیوار شکسته و یا موضع تهلکه یا آنست که یکی ازین بلاها بتو رسیده است و یا خواهد رسید هشیار باش و صدقه میده تا از بلاها ایمن شوی ان شاء الله تعالی ۳

حمره ام مریخ منحوست صاحب دولتم | بس ذمیم و پر فساد و در پی کارا دنتم
از ضمیر تو که کردی شکل پی آمد ترا | الحذر می شو پشیمان تا نکردد تهمتم

۹ بیاض سعد ج ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً ای خداوند فال دلیل کند بر رسیدن خطی یا جامهٔ و راحتی و نعمتی از جایی که امید نباشد و دلیل بر سفر و کردن عیشها و یافتن مرادات و رسیدن غایب ولیکن این حکم حکم سفر دارد و در جمیع مرادات بسندیده باشد مگر بیمار را دلیل مرکست و کفن و گور و نیز دلیل کند بر خصومت میان کسانی که تعلق بعوانان دارد و اگر خریدن چیزها بود نیکو اید و اگر از فروختن بود پشیمانی خورد و اگر از غایب بود بزودی برسد و اگر از کم شده و دزدیده باشد بدست اید و سایل سه روز دیگر بر ضمیر واقف گردد و اگر از احوال کلی سوال کند بیست و یکروز دیگر را واقف شود و از چیزهای پوشیدنی و خوردنی بخداوند فال برسد و اگر سوال از دیدن بزرگان و علما و مشایخ و ارباب صلاح و پیوستن بزنان نیکو بود و نیکبختی روی نماید و درین فال بدی و تباهی نیست و اگر بنده باشد آزاد گردد و اگر درویش باشد توانگر گردد و هر مرادی که در دل دارد بیابد و کار تو بالا گیرد و نعمت و جاه بیفزاید ان شاء الله تعالی شعر

بیاضم من قمر دارم به نیت | نه بیند صاحب این فال علت
همیشه منعم و دلشاد باشم | نیابد روزگارم فقر و قلت

۱۰ نصرة خارج ج فضلاً من الله ونعمة والله علیم حکیم ای خداوند فال بشارة باد ترا که این فال بغایت خوب امده است و بهمهٔ مراد برسی و اگر سوال از سفرست رفتن نیکوست و بیمار را دلیل صحتست و اگر از حامله پرسد پسر زاید و اگر از غایب بود برسد اما دیر نزد و درین فال تباهی نیست مگر چیزی نشاید خریدن اما فروختن را نیکوست و کم شده و دزدیده بدست آید روز یکشنبه احوال ضمیر روشن گردد و شاد روز دیگر را نیکو شود و بعضی از مقصودها براید و صد و سی و شش روز

دیگر را بمقصود رسد و احوال چنان نیکو شود که درین مدت هیچ نشده باشد
و از بزرگان چیزی برسد امّا تزویج و شرکت را نیکو نیست و باقی
همهٔ کارها را نیکوست و برامیدی که بخدای عزّ و جل داری برآید و کارهای
تو چنان شود که دل تو میخواهد و نیز امسال بر تو مبارکست و آخر عمر تو بهتر
از اوّل باشد و ترا دولت و شادمانیها روزی شود و دشمن مقهور
گردد فامّا چهارپای اندک نقصان یابد ولیکن زود نیک شود در هیچ
اندوه مدار که بمراد دل برسی و شادکام و نیک نام گردی و خوابها که می
بینی راست شود و مراد تو هرچه باشد برآید انشاالله تعالی شعر

نصرت الخارج منم خورشید باشد صاحبم — شادمانی اصل و فرعم سعد اکبر طالعم
شکل من در رمل چون آمد نیابی هیچ غم — زانکه بر اندوه و محنت دایما من غالبم

۱۱ نصرة داخل سعد فی جنة عالیة لا تسمع فیها لاغیة ای خداوند فال
بدان و آگاه باش که این فال بغایت نیکوست خاصه در بیع و شری و اگر
ضمیر از زن خواستن باشد همه مرادات برآید و بکام خویش برسی و حکم این فال
بیشتر بر برآمدن امیدهاست و اگر سوال از طلب مال بود بدست آید
سعادت روی نماید و از خصمان برهد و اگر نیّت از غایب بود بزودی
برسد و خداوندفال روز پنجشنبه از ضمیر واقف شود و هفتاد و هشت روز
دیگر را همه مرادات روی نماید و از فرزندان نیکوی برسد و هر روز در دولت
زیادت شود و دلیل کند که ترا با بزرگی محبّت و دوستی افتد که از وی
سعادت و راحت یابی و بر دشمنان مظفّر و منصور گردی و عاقبت
کار تو چنان گردد که دل تو خواهد و نیز دلیل میکند که ترا حج روزی گردد
و یا کاری کنی که ثواب حج یابی و پیغمبر را علیه السلام بخواب بینی و آخر

عمر تو از اوّل بهتر باشد و این اندیشه که تو کردهٔ برآید و حاجت تو روا
گردد و می نماید که ترا از جوان یا مردم عوان زحمتی رسیده یا خواهد رسید
که دران بیم هلاکت باشد باید که بکدم لی تعوید چشم زخم بباید تا از همه
بلاها ایمن گردی و از هیچ نوعی غم و تشویشی نباشد انشاالله تعالی شعر

نصرة الداخل منم مه باشدم صاحب جمال — سعد کلکم را چو اندر قرعه بگرفتی بفال
شادمان باشی و گردی روز و شب با بخت جفت — کامران بادی ولی نقصان شوی اندکال

۱۲ عتبهٔ خارج نحس علمت نفس ما قدمت و آخرت ای خداوند فال
بدان و آگاه باش که درین اندیشه که کردهٔ هیچ خیری نیست دلیل کند بر
خوف و خطر و خصومت و کم شدن شهوت و چیزی از دست سایل
برود چنانک بدست نیاید و سفر کردن نشاید و از جایی بجایی نشاید رفتن
خاصه شب شنبه و روز شنبه دلیل بود بر اندوه و غم و بیمار را صفت گورست
خاصه پیر از او غایب را دلیل سرگردانی بود و از چهارپا قوّت
پیدا آید و بیست یک روز دیگر کارها بمراد تو شود و زحمت براحت
مبدل شود و سایل را گاه گاه درد شکم و پشت باشد و در هیچ کار مستقیم
احوال نباشد و دل تو باندیشهٔ مشغولست برو صبر کن که آن درخورد
تو نیست و اگر تعجیل کنی پشیمانی خوری سود ندارد و تو با کسی صحبتی کردهٔ
و یا خواهی کرد زنهار گرد ایشان نگردی که لایق حال تو نیستند اگر بظاهر
دوستی میکنند امّا دشمن تواند و نیز از هیچ کس طالع نداری چندانک نیکی
کنی جفا بینی امید بخدای عزّ و جل باید داشت تا مراد برآید انشاالله تعالی
۱۳ نقی الخد منقلب و اخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب ای خداوند
فال بدان و آگاه باش که این فال در بعضی چیزها نیکوست و در بعضی بد

اگر چنانک اندیشه از بیمار و محبوس و حامله است نیکوست و اگر بسفر
روی بمقصد رسی و مال حاصل کنی ولیکن مسافر راه گم کند و گم شده و دزدیده
و مال مدفون بدست آید خاصه از میان مشرق و مغرب و تزویج را
نیکست و عشق باختن را هم نیکو و اگر کاری بدست گیرد نیکو آید و از بزرگان
سعادت یابد و نیز دلیل کند بر خوف و خطر و خداوند فال را چند روز
بر حذر باید بود و از روز سه شنبه تا پانزده روز صبر باید کردن تا جمله
کارها بمراد گردد و شرکت و انبازی کردن نیک اید و از بزرگان
سولی بدو رسد ولیکن عاقبت سهل گردد و از آب و آتش مخاطره باشد
و امید است که حج گذارد و با کار خیری از دست بر اید که ثواب حج یابد
و ازین جهان بیرون نرود تا پیغمبر علیه السّلام را بخواب نه بیند و درهای
سعادت بر تو گشاده شود و براحت و دولت برسی انشا الله تعالی شعر

نقی الخد منم دارم بزهره ... چنان نسبت که دارد ماه بمهر
جو شکل من ترا بر قرعه آمد ... دهم از ذوق و شادیهات بهره

١٤ عتبهٔ داخل سعد ؟ انّ المتّقین فی ظلال وعیون و فواکه مما یشتهون ای
خداوند فال بدان و آگاه باش که این اندیشه بغایت نیکوست
و بمراد برسی و سفر کرده شود و مال حاصل اید و از زنان مراد حاصل شود
اگر پرسنده زنی بود سعادتی بوی رسد و بیمار را دلیل صحّت باشد و غایب
زود برسد و گم شده و دزدیده زود بدست اید خاصه از جانب جنوب
و از چهار پایان توّتی ظاهر شود و هر کاری که پیش گیرد نیکو آید و از خوردنی
خوردنی و پوشیدنی سایل را برسد و روز آدینه از حال ضمیر واقف شود
و شش روز را مراد کلّی روی دهد و از ائمه و سادات خوشدلی یابد

و هر امیدی که دارد بر اید و هر کاری که خواهی کردن بکن و از آنچه می ترسی
مترس و غم مخور و اندوه مدار که بشادکامی و راحت خواهی رسید
و راز خود با هر کسی نگویی مژده مر ترا که درین اندیشه کارهای تو روشن
شود و دل تو باندیشهٔ مشغولست میگویی که این کار بکنم یا نکنم و عاقبت
این کار چگونه خواهد بود برو دلتنگ مدار که بزودی بمراد برسی و امید
ست که کار خیری از دست تو بر اید و عاقبت کار تو نیکو شود انشا الله تعالی

تا همه شکل منست و نسبتی دارم براس ... ست سعد سعد شکلم ز اختران بی قیاس
جمله نیکو و صفا و ذوق آید مر ترا ... چون بر اید شکل من در قرعه این ز اریاس

١٥ اجتماع ممتزج ؟ که ملک السّموات والأرض والله علی کل شیء شهید
ای خداوند فال بدان و آگاه باش که این اندیشه که تو کردهٔ میانه است
و هر مراد که داری وفا شود امّا بصبر و نیز دلیل پیوسته شدن بزنان
و مرادات و این ضمیر حکم بر اجتماع حلال و حرام کند و گم شده و دزدیده
بدست آید و اگر اندیشه از غایب بود زود برسد و روز چهارشنبه
از احوال ضمیر واقف گردد تا پانزدهم روی به بهبودی آورد و
خداوند فال را بر هیچ کس اعتماد نباشد و هر جا که امانت بنهد
بدشواری بدست اید و ترا از برادران روزی نباشد و هر چند
با مردم نیکویی کنی جفا بینی و خداوند فال در خانهٔ زنان حریص باشد
و چشم زخم کار کند باید که پیوسته تعویذ چشم زخم با خود دارد یا از همه
بلاها ایمن گردد و بمراد و مقصود برسد انشا الله تعالی شعر

اجتماعم من که هستم بر عطارد مشتری ... شد طلوع من دلارا چون حریر ششتری
گر بقرعه شکل من آمد ترا اکنون بفال ... گشت حاصل مر ترا اقبال دولت برتری

۱۶ طریق منقلب سعد : یدخل من یشاء فی رحمته ای خداوند فال بیدار واگاه باش بشارت باد مر ترا که سفر مبارکست و منفعت بسیار بدست افتد و از سفر زود باز آید و بمقصود رسد و آنچه بفروشد نیکو بود و آنچه بخرد بد باشد و احوال وی متردد بود و از بازرگانی سودمند باشد و از صاحب دولتی نعمتی بوی رسد و هر مرادی که در دل دارد بیابد و کارش بالا گیرد و حرمت و جاهش بیفزاید و اگر چیزی غایب شده باشد بیابد و هر چه بینی که در دل دارد بدان برسد و شاد و خرم گردد و دولت و سعادت وی زیادت گردد و بامیدها و حاجتها برسد و بر دشمنان ظفر یابد و آخر عمرش بهتر از اول باشد و دوستکام و نیک نام گردد ان شاء الله تعالی الحمد لله وحده وصلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم

شعر

من طریق نسبت من هست با مه منتظم ... هر که گیرد شکل من او را نباشد هیچ غم

دوستانت شاد و خرم گردد از دیدار من ... دشمنانت سال و مه افتاده از بیش بغم

تمت الفال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه و مظهر حقه محمد و آله اجمعین
اما بعد بدانک این فصول چند از کتاب رمل اختیار کرده اند و فواید
آنرا در سلک تحریر کشیده شد تا صاحب این فن را فایده بیشتر باشد
و بغرض و مقصود خود زودتر برسد ان شاء الله تعالی بدانک اسعدک
الله فی الدارین که علم رمل مشتملست بر شانزده شکل که آنرا صور و علامات
خوانند و هر صورتی و شکلی از آن جمله مرکبست از چهار صف که از نقطها
مفرده و مزوجه ترکیب کرده اند و مزوج از دو نقطه باشد و مفرده از
یک نقطه و آنچه محل اعتماد است آن چهار صورتست که اول نهاده اند
و آنرا امهات خوانند و از آنجا دو صورت متولد شود و آنرا میزان
امهات خوانند و از آن دو صورت شکلی متولد شود آنرا میزان
مفرد خوانند و از امهات چهار شکل متولد شود آنرا بنات امهات
و اخوات و اقدام الید خوانند و دو شکل از بنات امهات متولد شود
آنرا میزان البنات گویند و از میزان البنات شکلی متولد شود آنرا
میزان المفرد خوانند و از دو میزان المفرد شکلی حاصل آید آنرا خمسة عشر
خوانند و میزانی است که ضرب بدو تمام شود و از شش میزان
تخریج کرده اند بدین صورت که نموده می شود والله اعلم

بنات	امهات
میزان بنات	میزان امهات
میزان المفرد	میزان المفرد
	خمسة عشر

فصل در آداب رمال آداب رمال
خود مشهورست اما آنچه شرایط مشهورست
چون نگاه داشته باشد این ادب چند را
نیز محافظت کند و بوقت حکم کردن لایق
حال سایل گوید تا او راست گوی باشد و
سایل هم باور کند و از آنچه ضمیر کرده باشد
خبر دهد و پراکنده و نامناسب نگوید مثلا شخصی از برای عمل
برسد و خانه دهم خانه عملست باید که از دلالات این شکل و این
خانه خبر دهد و از صلاح و فساد آن هم بشهادت شاهد باز نماید و اگر
سوال از مال باشد از خانه دوم و شکلی که درو باشد چنانک گفته شد
بگوید باقی برین قیاس باشد تا خانه دوازدهم تا آنچه گوید و حکم کند بصواب
باشد و یقین دان داننده غیب آفریدگارست تبارک و تعالی
و هیچ آفریده را بر دانستن عاقبت کارها پوشیده و اسرار ضمایر اطلاع
ندارند و امکان ندارد که بدانند مگر بفیض باری عز اسمه که بنده را مخصوص
کرده اند و بواسطه صنعت بوی بمشام جان او رسانند تا از عواقب
امور مردم و مکنون ضمیر شمه آگاهی دهد دیگر می باید که بوقت ضرب
رمل نقطهای کوچک و مطبوع زند و سطرهای مانند سردی کوسفند برین
سوال و اگر بعد از نیم روز عمل کند سطرهای فراخ و دراز
باید زدن و چون ابر و باد و گرد باشد عمل نکند **فصل** در آداب
سایل و چگونه کردن ضمیر بدانک ادب سایل آنست که چون ضمیر
کند از برای یک چیز و تا هم نباشد ضمیر نکند و باید که نیت خالص

کند که امتحان وتعنت وتجربه راست نیاید زیرا که سایل چون مریض
که پیش طبیب میرود تا ضمیر اورا باز داند و با حکام مداوا سازد و درد
سایل را دوای شود واگر چنانک تعبس وتعنت زند رمال عاجز آید وضمیر
احکام باز نخواند وبجنان اگر اشکال نحوس اید بقدر وسع وطاقت
خویش احتراز نماید و می باید که بطهارت باشد وبچیزهای نا ممکن ضمیر
نکند و اندر خود و لایق خود ضمیر کند تا انچه شنود از صلاح وفساد شاد
غمکین نشود فصل دربیان اوقات وساعات وشرایط این علم اما باید
که این علم را وقتی عمل کند که باد نیاید و باران نبود وجنب و حایض
نباشد وچون این علم خواهی کرد نخست سایل نیت کند وانگشت بر تخته
نهد و رمال این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارنی الاشیاء
کما هی اللهم انی اسالک بکل اسم دعاک به احد خلق من خلقک عبداً
من عبادک قائماً او قاعداً او راکعاً او ساجداً فی البر والبحر
فی سبع السموات والارض وفی المنا وعرفات وعند مقام ابراهیم
وبیت الحرام دعاک مخلاً خالیاً فی خلاءٍ و ملاءٍ فی ظلمة اللیل او فی ضوء
النهار فسمعت نداءه وکشفت بلاءه اسالک ان تریَنی حاجتی فی
هذه الخطوط ما هو الحق یا علام الغیوب ویا ستار العیوب بحول منک
وقوة انک علی کل شیءٍ قدیر سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت
العلیم الحکیم وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر
وما سقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا
من امرنا رشداً رب شرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة

لسانی یفقهو قولی اللهم صلی علی محمد وعلی آله الطیبین الطاهرین وسلم
تسلیماً کثیراً کثیراً فصل در معرفة خانها اگر پرسند که خانهٔ اول را چرا
طالع خوانند ونفس جواب بدان سبب که آن لحظه که نطفه در رحم می افتد
برجی از بروج بر افق مشرق طلوع میکند بسبب آن آنرا طالع کویند واما
بوقت ضرب خانهٔ اول نفس بدان سبب میکویند که شخص بر سر نفس
آنزمان وآندم شروح میکند که آن نقطه که حیات آن بر حسب بیرون
می آید و کارهای خیر وشر که بر مولود کذرد از آن نقطه دانند وصاحب
آن برج یکماه مربی آن نطفه زحل باشد وطبیعت او سرد وخشکست
وبقوت ماسکه آن نطفه منجمد میدارد اگر درین ماه زحل در طالع باشد
قوی حال باشد کودک عظیم فکور بود وبکارهاء عمیق دانا باشد اگر پرسند
که خانهٔ دوم را چرا خانهٔ مال ومعاش خوانند جواب بدان سبب که
نطفه را دوم ماه مربی مشتری می باشد وطبیعت او کرم وترست و
او طبع خونست وزندکانی تن از خونست ودرین ماه آن نطفه خون
کردد و نزدیک آید بحرکت و دو ماه برج دوم بر آمده باشد از
افق مشرق پس آن برج دوم خانهٔ مال ومکسب ومعاش باشد چه زیستن
مردم بمعاشست اگر درین ماه مشتری قوی حال باشد یا در برج دوم
بود مولود صاحب مال باشد اگر پرسند که خانهٔ سوم را چرا خانهٔ سفر
نزدیک واقربا ست جواب بدان سبب که بعد از مشتری مربی
این نطفه مریخ می باشد و حرارت وخون روحانی بدو تعلق دارد
وبقدرت باری تعالی آن خون کوشت پاره شرخ میکردد چنانچه
در کلام مجید فرموده است فخلقنا العلقة مضغة وعلقه خون بسته را

گویند و مضغه گوشت پارهٔ سرخ را بعد از آن از قوة روحانیات برج
آن گوشت پاره بجنبد و از جایی بجایی افتد چنانک زن حامله بداند و آن
جنبش را حرکت نزدیک خوانند و بعضی از حکما گویند که برج قمر است از
زود روست چنانکه جمله فلک را بماهی بگردد و درین سه ماه سه برج طلوع
کرده باشد و سیم نظر تسدیس دارد از آن جهت او را با قمر نسبت کرده‌اند
اگر پرسند که خانهٔ چهارم چرا خانهٔ پدر و ملک و عقار گویند جواب بدان
سبب که این خانه تحت الارض است و گنجها زیر زمین باشد پس حواله
بدین خانه بدان سبب کنند که ملک و عقار غیر منقولست و خانه و باغ
که در زمینست همچنان و آن لحظه که طالع بسته شود چهارم طالع زیر زمین بود
و پدر نیز بزرگست نطفه پنهان میکند چون بزرگان اگر گویند خانهٔ چهارم
که کمترین او نادست به پدر داده‌اند و دهم که عالی ترین اوست بمادر
جواب از آن جهت که پدر تخم را پنهان میکند و مادر میان انجمن زنان بار
می نهد پس باید که پنهان ترین خانهٔ پدر باشد و پیداترین از آن مادر
و آن خانهٔ دهمست پس درین ماه مربی نطفه آفتاب بود که قوت روحانی
از وست و دل کودک درین ماه آفریده شود و حیات تمام یابد اگر
پرسند که خانهٔ پنجم چرا خانهٔ فرزند و عشق و رسول و هدایاست جواب از
از آن سبب که نظر تثلیث دارد با طالع و تثلیث تمام دوستی بود و
معلومست که پدر پسر را دوست دارد از همه چیزی و فرح زهره در محبت
و هدایا و عشق و رود و سرود بدو تعلق دارد و درین ماه مربی کودک
زهره باشد و حق تعالی او را خداوند نضا(?) و برا فریده است و زینت و
جمال بکودک او بخشد اگر پرسند که خانهٔ ششم چرا خانهٔ غلام و کنیزک

و چهارپای کوچک و بیماری بود جواب بدان سبب که در ماه ششم
مربی کودک عطارد باشد و دماغ کودک درین ماه آفریده شود و ذکا و
فطنت و عقل و خرد بدماغ تعلق دارد و خانهٔ رنجوری را سبب آنست
که این ساقط الا و نادست و چاه زحلست کسی که در چاه افتد البته رنجور
شود و نیز عطارد ممتزجست و طبع خانه و کوکب می گیرد و صفت بندگان
بدین سان بود از آن قبل بعطارد نسبت کرده‌اند که فرزند زحلست
و چهارپایان بزرگ بزحل منسوب بود اگر پرسند که خانهٔ هفتم چرا
خانهٔ زنان و شریکان و ضدانست و بقول دیگر بعضی خانهٔ رنجوری خوانند
جواب آنست که مقصد طالعست و با طالع برابری میکند و با یکدیگر بنظر
عداوت می نگرند از آن سبب زن شریک مردست که چون طالع
بر می آید او فرو میشود و کودک را بهم می پرورند و کار خانه بزن مفوض
بود و درین ماه مربی کودک قمر است و جنبش کودک درین ماه آفریده
شود و دل را باد بزن می شود تا دل آسایش یابد چون کودک تربیت
هفت کوکب تمام یافته باشد هیچ عضوی در نفس کودک ناقص نماند و
افتد که بر آید حرکت بسیار کند و زن حامله از آن حرکت سخت رنجور
باشد بجهت آن خانهٔ هفتم را خانهٔ رنجوری خوانند اگر پرسند که خانهٔ هشتم
چرا خانهٔ مرگست و نکبت و مال و میراث و مال زن جواب از آن سبب
که درین ماه هشتم ترتیب بزحل میرسد و مربی او میشود و طبع او سرد و خشکست
و کودک درین ماه فسرده شود و ثقیل گردد و کم جنبد و اگر درین ماه بزاید
بمیرد یا مرده زاید و مادر نیز در خطر باشد و مالش بپدر رسد بدان سبب
خانهٔ میراثست و مال زن و نکبت مردم و مال شریک و مال ضدست

این خانه **اگر پرسند که خانهٔ نهم** چرا خانهٔ سفر دراز و علم و خوابست جواب
بدان سبب که ترتیب کودک درین ماه نهم باز بمشتری رسد و مشتری
روحانیات خود را بدو گمارد و از خاصیت خودش کودک را کرمی د
تری می بخشد و بجه جنبیدن میگیرد و از تنگی جای خود محبس میشود و
طلب رستگاری میکند و بدین عالم سفر میکند از نیست که خانهٔ نهم خانهٔ
سفر دراز بود و خانهٔ علم از انست که فرح افتابست و باتفاق عالم نیز
افتابست و روح محضست پس چون کسی عالم شود خود را از بغض و
کینه و حرص و حسد و شهوت منع کند و درون او منور شود تا حدی که از
مغیبات نیز خبر دهد و هم از خوابها باز گوید **اگر پرسند که خانهٔ دهم**
چرا خانهٔ عز و شرفست و خانهٔ سلطان و ما در جواب سبب انکه خانهٔ دهم
بلندترین خانست از فلک و کوکبی که در وی افتد فیض آن کوکب از دیگر
کواکب بیشتر بود پس این خانه از جملهٔ خانها شریف تر بود بجز از طالع
زیرا که طالع برتر ازینست ازان سبب خانهٔ ما درست که در احوال فرزند
کننده شد در میان انجمن بار می نهد **اگر پرسند که خانهٔ یازدهم** خانهٔ امید و
دوستانست ازان قبل که نظر تسدیس دارد با طالع و نیز فرح مشتریست
و مشتری سعد بزرگست طالع را مسعود میکند چون طالع شخص مسعود گردد
امید بوفا رسد **اگر پرسند که خانهٔ دوازدهم** چرا خانهٔ شقاوت و بند
و زندانست و چهار پایان بزرگست جواب سبب انکه ساقطست
از طالع و جاه زحلست هرگاه که کوکب سعد در وی افتد سعادت ندهد
و فرح زحلست و چون زحل درین خانه بود نحوست ندهد که بطالع
هیچ نظر ندارد اما بسعادت نیز مدد ندهد و احوال چهار پایان بزرگ

بدو تعلق دارد **فصل در معرفت صفات و خاصیت ♃** بدانکه این
شکل را لحیان خوانند و ضاحک نیز خوانند زیرا که مردم لحیانی بدو منسوب
بود و ضاحک برای آن خوانند که سعد اکبرست و فرح دهنده است
چون مردم شاد باشد البته خندان بود و از طبقات مردم بر قضات
و علما و صلحا و از کیا و مال داران و از صنعتها بر بهترین و گزیده ترین
صنعتی چون نسج بافی و نساجان فاخر و آن حلیهٔ مردم بر مردی فراخ سینه
و بلند بالا بسیار محاسن نه فربه نه لاغر سیاه چشم و کوتاه گردن زبانش قدری
بگیرد و از مواضع مساجد و مدارس و کوشک و چهار طاق و مشهد و عبادت
گاه و مناره و صومعها و چیزهای مخروط اول او باریک و آخر او پهن
و اجساد معدنی و لون سپید و زرد و از ماکولات شیرینی و عسل و
غذاهای نیک و از بویها عنبر و عود و مسک و از اجناس قلعی و
استخوان جانوران و از احجار یاقوت زرد و لعل تیره و از بروج
قوس و از کواکب مشتری و از جهات شرق **در خاصیتش** چون ♃
در ضرب بسیار بدید آید دلیل کند بر خصومتها و آوازهای بلند و فریاد
کردن و بزور دعوی و گواهی دروغ و فکر و اندیشهای باطل و فاسد و
کارهای دور و دراز و بر کاری که ذکر مردم بان منتشر گردد و حاجات را
در توقف اندازد و چون در ضرب اندک بدید آید شخص را بمرتبهٔ
بزرگ رساند و بیمار را شفا دهد و حاجات زود میسر کند و سعد اکبرست
و گرم و خشک و نر و روزی و سفید و شیرین و خوش بوی و شرقی
و بهاری و عدد سه دارد در خانهٔ دوم و حرف **ا** دارد در خانهٔ اول و
ف در ششم و ماهش ذوالقعده و مزاجش در ششم روز پنجشنبه

فصل در معرفت صفات وخاصیت [شکل] بدانک این شکل را قبض
الداخل ازان خوانند که بر قبض کردن مال تعلق دارد و سعد و داخلست
آورنده است نه برنده ماده است و معدنی و شبی از طبقات
مردم دلیلست بر ازکیا و تجار و بزاز و قزاز و صراف و خازن و قابض
مال و جوهر فروش و از حلیهٔ مردم بر میانه بالا و گندم گون و سبز رنگ
و سیاه چشم و دراز مژه و فراخ سینه و پر شرم و از بقعها و مواضع بر بازار
و خرید و فروخت و دار الضرب و از الوان زرد سفید وش و از
اجساد معدنی چون قلعی و نقره و از فواکه معتدل و از انسان بر اهل بازار
و محافل و عبادتگاهها و عابدها و از ماکولات بر شیرینی و از بویها بوی
خوش و از احجار جواهرابی و از کواکب آفتاب و از بروج اسد و از
جهات غرب و از فصول بهار و از حرف ک در دوم و یازدهم ط
در نهم مزاج در اول روز یکشنبه و از عدد صد و سی و شش در شانزدهم و بقول
بعضی چهل و پنج در نهم و ماهش محرم و چون در رمل غلبه کند بر یافتن مطلوب
و آنچه در طلب آن رنج فراوان کشیده باشد و فراخی روزی اما محبوس را
بازدارد و بیمار را دراز کشد و مردم را از سفر باز دارد و گم شده و دزدیده
بدست آرد و بر چیزهای گرانی دلالت کند و بر معادن فصل در معرفت
صفات وخاصیت [شکل] بدانک این شکل را قبض الخارج ازان خوانند
که منافع و اسباب سعادت را از قبض بیرون کند و نحس مطلقست
برنده است نه آورنده دلیل ظلم و ستم و غارتست و بطبع گرم و
خشکست و نر و معدنی و روزی و برنگ زرد و سرخ فام و از
طبقات مردم دلیلست بر دزدان و ظالمان و راه زنان و قصابان و

و فصادان و حرام خواران و از حلیهٔ مردم بر مردی کربه چشم و کوسه شکل
و آبله روی و کره منظر و اعضا نامتناسب و جعد موی و از مواضع بر سیاست
گاهها و بازار قصابان و مواضع مخلخل و آتش کدهها و مزبله سنگستان و
چیزهای ناتمام و طعام گنده و تلخ و تیز و از اجساد بر آهنگ بد و خشک
و نامنتفع و از احجار سنگهای سرخ رنگ و کبود رنگ بی قدر و از
الوان خاک رنگ و چیزهای مستعمل و از انسان بر بدبختان و از
حیوانات بز و گوسفند و از کواکب ذنب لیکن طبع مریخ دارد و از
بروج سیج و از جهات شرق و از فصول پاییز و از روایح بوی زشت
و ناخوش و از عدد صد و پنج در چهاردهم از حرف غ در هشتم ل در
دوازدهم و از ماهها صفر و از مزاج در هشتم شب شنبه نماز خفتن و چون
قبض الخارج در ضرب بسیار بد بد آید دلالت کند بر تلف و زیان و نهب
و غارت و گشادن شهرها و شر و خصومت و فتنه و حرام زادگی و
بهتان دروغ و نامه و رسول فرستادن و طلب کم شده کردن و تهی
دستی و چون اندک بد بد آید نکاح را فایده دهد و موافقت و صلح
ظاهر گرداند فصل در بیان معرفت وصفات وخاصیت جماعت
[شکل] بدانک این شکل را جماعت ازان خوانند که بجمعیت تعلق دارد و
هر جنس که باشد چون قافلهٔ حج و لشکر و عروسی و ضیافت و ماتم
و محافل علوم و وعظ و تدریس و بازار و مجمع دیوان و آنچه بدین ماند و
جماعت منسوبست بصحراهای گشاده و چیزهای مربع و از طعوم آمیزنده
و بوی خوش و از اجساد معدنی و از الوان بنفش ملمع و از حبوبات
سرد و خشک و از انسان اهل قلم و درین معنی مثالی نموده شود تا بفهم

متعلم نزدیک گردد وانچنانست که جون جماعت بسیار یافتی پس
محقق گشت که جمعیت هست پس اگر نیز تکرار کرده باشد این جمع
جهت سفر بود واگر مشتری تکرار کرده باشد وشریک بود پس جمع
قافلهٔ قبله بود ونزبت بزرگان پس اگر مریخ گواهی دهد جون
ویا مجمع لشکر بود جهت غزا وجهاد ویا سیاست وشکنجه واگر آفتاب
تکرار کند وزحل گواهی دهد سفر کعبه بود ازانکه مکه ومدینه ومقصد بار
بزرگ که بآفتاب تعلق دارد ورنج وتعب برزحل واگر قابه د
تکرار کرده باشد جمعیت وعظ ومنبر ومناره ومسجدست وجمعیت صلحا
وفقها واگر و تکرار کرده باشد مجمع زنان حامله بود ومجمع محبوس
ومقیدست واگر عقله و و و غلبه کند جمعیت کشتی یا جمعیت
قلعه وشهر که باهم جمع شده باشد وجون درضرب اندک اید سریع
بود درقضاء حاجت واگر غلبه کند دررمل شخص را دربدحالی اندازد و
غلبه آورد وظهور مفسده کند وشکل ممتزجست وجون باسعدان بود
سعادت دهد وجون بانحسان نشیند نحوست دهد وشبی وسعد نسبت
وبرنگ تیره وسبزفام وازطبقات مردم دلیلست برورزا واهل قلم
ونقاشان ومنجمان ومهندسان واصحاب علوم کیمیا وسیمیا وزردوزا
وزرگران ودیباباقان وازحلیه مردم برمیانه بالا وسیاه چشم ونیک
محاسن وفراخ پیشانی وشیرین سخن وخوش محاوره وگندم گون مایل
سبزی یا سیاهی وازمواضع بر مکتب خانها وجایی که تعلیم حکمت کنند
وکارخانه که دیبا بافند وازاجناس بر زیبق ومازو ومصطکی وبلوط و
احجار بر پیروزه ولاجورد ودهنهٔ فرنگی وازکواکب عطارد واز

بروج سنبله وازانسان مخنثان ومطربان وازجهات شمال وازفصول
زمستان وازخانهای رمل خانهٔ جهارم وازعدد وبیست درپانزدیم
وازحروف م درجهارم وسیزدهم ومزاج او درسوم روز جهارشنبه
دارد فصل درمعرفت وصفات وخاصیت بدانکه این شکل را
فرح وجودله وکوسج خوانند وسیف المجرد نیز گویند ازبرای آن او را
بدین نامها خوانند که متحرکست وفتان وغیبت گوی وبهتان گوی
وجون اندک بود دررمل شادی دهد وجون بسیار اید غم دهد ودخل
اندک دارد وخرج بسیار ولعب دوست بود ومردم خوش خلق
ومعاشر باشد وبطبع گرم وخشکست ونهاری ونر ومنقلب وسعد مطلق
وسعدی وازطبقات مردم دلیل کند برخادم وامرد وکوسه وسعتری وسرسنگ
وسلاح دار وکارد زن وازحلیه مردم برکوسه شکل وگرد روی ومیان
باریک که برروی خالی دارد ونیک لاغی وبی شرم باشد وازمواضع بر
کشت زارها وجایگاه عیش وجای ستوران ناهموار وکاروان سرا واز
قماشات ابریشم وازحیوانات پرنده وازحبوبات دانهای جرب
وفواکه همچنین وازاجساد حیوانی وازالوان سپید رنگ که برزردی
گراید وازطعوم شیرین خوش وازاجناس بر سلاح وانگشتری ونقره
وگوشواره وازکواکب زهره وسعد اصغرست وازبروج میزان واز
جهات جنوب مایل بشرق گویند شرقیست وازفصول تابستان واز
وازعدد یک عدد دارد درخانهٔ اول وازحروف درهفتم ذ ودرنهم
ط ودرخانهٔ دوم روز آدینه مزاج دارد وجون فرح درضرب رمل
بسیار اید دلیل کند برآوازها وتکبیرها واندیشها که دشوار میسر شود جون

ستدن شهر و قلعه و ولایات و سفر کعبه و عروسی و سفر بر و بحر و سرود و فریاد
و فغان و قطع راهها و غرق شدن کشتیها و اهل فساد و زنا و لواطه را
نیک بود و حامل را بعد از فریاد بسیار پسر زاید و زندانی و بیمار را بد بود
و این شکل صفت شمشیر برهنه است و شمع افروخته و اگر در ضرب بکر
بدید آید بهتر بود **فصل در معرفت و صفات و خاصیت** عج بدانک
این شکل را عقله از آن خوانند که عیناً و معناً بدان تعلق دارد عیناً دلیل
صرّهٔ زر و درم و کیسه و حقّه و صندوق و تابوت و قفل و بر چیزهای
بسته و پیچیده و بندها و مانند آن و جوز و لوز و انار و خنبک و جوال و خانه
و مانند آن هر چه چیزی را شاید و معناً همچون عقد و بیع و عقد نکاح
و عقد میثاق و عقد خاطر و عقد ملک و جهاد با و در قضاء حاجت ابطائی
دارد و بطبع سرد و خشک است و نحس و ماده و شبی و سیاه رنگ و بدبخت
کسی گردد و تلخ و با تیزی و از طبقات مردم دلیلست بر خادم و غلام و
کنیزک و کرد و لوری و حبشی و زنگی و حامل و بیمار و زندانی و از مواضع
بجایهای باریک و چیزهای بسته و پیچیده و از طعوم قابض و از اجساد
کانی و از الوان سیاهی که بسرخی گراید و از طیور کم منفعت و از انسان
خربندگان و دزدان و غمّازان و مردم بد اصل و مثل این و شاگرد
پیشگان و از حلیه مردم بر کوتاه بالای بزرگ بینی سیاه چرده و سطبر
لب و پیوسته ابرو و فراخ دهن و سطبر ساق و کوچک چشم و ترش
روی و معیوب و از صنعتها بر کناسی و دلالی و دباغی و مجلّدی و جاه کنی
و سرا داری و گورکنی و از مواضع بر زندان و قلعه و باروی کشیدهٔ شهرها
و آسیا و جایهای تاریک بدو تعلّق دارد و از احجار شبه و محک و سنگ

سیاه و از اجساد سرب و از کواکب زحل و از بروج دلو و از جهات
جنوب و از عدد پنجاه و پنج در دهم و از حروف ن در چهار دهم روز
شنبه مزاج دارد در پنجم و چون عقله در ضرب بسیار بدید آید دلیل کند
بر زنان حامل و مردم رنجور یا رنجور دل و زیان مند و چهارپایان خرد و
و بزرگ و غلامان و کنیزکان و بر دریا و کشتی نیز دلالت کند و زحمت
پای بیان مردم و زندانی و بیمار را دیر گشاید و غایب را دیر آورد و
دشمنان را دوست گرداند و مصافها را بصلح گشاید و مردمان بسته و کابین
بسته بدو تعلّق دارد **فصل در بیان صفت و خاصیّت** عج بدانکه
این شکل را از آن انکیس خوانند که نحس مطلقست و ضدّ لحیانست و بر
چیزهای سرنگون دالست و گران سیرست و داخلست بعسیر بیمار
و زندانی را بدست که دیر خلاص شود و خطر کند یا بزودی برهاند و ستاند
و بندها و صفت تاریک و سیاهی است و افتادن بچاه از سبب زنان
و تزویج و شرکت و زمین خریدن و غلام و کنیزک رومی و حبشی را
نیک بود و بطبع سرد و خشک است و نحس مطلق ماده و سیاه و ترش و بوی
زشت و از طبقات مردم دلیل کند بر بزرگان و دهقانان و دبّاغان
و کناسان و کسانی که کارهای خسیس کنند و بر بنده و بنده زاده و یهودی
و نصارا و از حلیه مردم بر شخصی سیاه چرده و کوچک چشم و ترش روی
و دراز بالا و دراز موی و معیوب از چشم یا از پای و دلیلست بر
کنیزک سیاه و غلام حبشی و سندی و زنگی و لوری و از مواضع بر جایهای
تاریک و کوههای بلند بی میوه و رودهای بزرگ و از طعامها ترش
و از بویها گنده و از صنعتها بر آهنگری و گلخن بانی و چاه کنی و از کواکب

زحل و از بروج جدی و از جهات غرب و از فصول سال پاییز و از اعداد
سی و شش در هشتم و از حروف ب در دوم و ص در نهم و از مزاج روز
شنبه در پنجم و از ماهها ذی الحجه و چون انکیس در ضرب بسیار حاصل گردد
دلیل کند بر حصول کم شده و گریخته و دزدیده و قدوم غایب و روا شدن
حاجات بزودی **فصل در معرفت و صفات و خاصیت** بدانک
این شکل را بدان سبب حمره خوانند که جمله پرخونها بدو تعلق دارد
نحیست بطبع و دلیلست بر تلف و قتل و خون ریختن و ظلم و غارت
و قطع راه و بطبع گرم و ترست و نر و لیکن و سرخ و طعم تیز و تلخ دارد و از
طبقات مردم دلیلست بر سرهنگان مقرب و سپاهیان بزرگ
و از صنعتها بر قصابی و فصادی و حدادی و حمامی و جراحی و از حلیه
مردم بر شخص سرخ چهره و سرخ موی و بلند بالا و خوش صورت
و از مواضع بر آتش خانها و معرکه و سیاست گاهها و شکارگاهها و بازار
قصابان و فصادان و از اجناس اسب و خون و چیزهای سرخ
و از کواکب مریخ و از بروج حمل و از جهات شمال و از حروف ج در
سوم و ق در اول و پنج در هشتم و مزاج روز سه شنبه دارد در هفتم
و از ماهها ربیع الاخر و از عدد بیست و هشت در هفتم و از فصول تابستان
و چون حمره در رمل بسیار شود دلیل کند بر دختر بکر ستدن و زفاف
کردن و تزویج حرام و ختنه سور کردن و ستدن شهرها بشمشیر و خون بسیار
و قبض رز و فتنه و کارزار و کارهای دشوار و اگر شاهدش املاغ
باشد بر آتش و دود و تمام شدن بار زنان زیرا که این شکل بر افزودن
خون و آتش دلیلست و بر دراز کشیدن بیماری و زندانی در زندان

و فضیحت شدن دزدان و حرامیان **فصل در معرفت و صفات و خاصیت**
بدانک این شکل را از آن سبب بیاض خوانند که بر جمله سپیدیها
دلیلست و سعد مطلقست و آورنده است نه برنده دلیل کند بر
خیر و سعادت و تزویج و عروسی و خطوط قاضی و بر عقد و نکاح و منشور و
نامه از بزرگان و دوستان و از طبقات مردم بر زنان و خادمان سپید
و خداوندان خیر و از صورت مردم بر خوب رویان سپید پوست
و سیاه چشم و ابرو و گندم گون و کوچک دهان و فراخ سینه و معتدل
قامت و شیرین سخن و از صنعتها بر شیر و ماست فروش و آنچه در وی
سپیدی بسیار باشد و بر جامه فروش و پنبه فروش و کاغذ فروش و از مواضع
بر سبزه زارها و رودها و چشمها و باغها و بوستانها و تفرجگاهها و از ماکولات
بر چرب و شیرین و از بوها بر بوی کافور و گلاب و ریاحین و از سماعها
مثل شبابه و دف و آوازهای خوب و رقت افزا و از اجساد بر نقره
و شبه و از احجار بر مروارید و مرجان سفید و بطبع سرد و ترست و ماده
و شبی و سپید و نباتی و از کواکب منسوبست بقمر و از بروج بسرطان
و از جهات شمال دارد و از فصول زمستان و از حروف ر در دوم و
د در چهارم و از عدد ده دارد در چهارم و از مزاج روز دوشنبه دارد
هم در چهارم و از ماهها ربیع الاول و چون بیاض در ضرب بسیار آید دلیل
کند بر کارهای سست بیان که مردم آنرا بجد نگیرند زیرا که طبع آب دارد
و دریا و صنعت شیر و بر تمام شدن حمل زنان و اگر با طروش بود نقش
بیشتر باشد و بیاد و قرض دار را بدست و بر زندانی مبارکست و نفع
تجار را باز دارد و از پادشاه بهره کم یابد **فصل در معرفت و صفات و خاصیت**

خ بدانکه این شکل را نصرة الخارج ازان سبب خوانند که بر نصرة جاهی و مالی
دلیلست و هرچه دهد بی عوض دهد و طبع ملوک دارد و در بادل و جنباینت
و هیچ کس بچشم در نیارد و سعد خارجست و بطبع گرم و خشکست و بزور روز
و برنگ زرد و طلخ و بویش خوش و معدنی و شرقی و تابستانی و از
طبقات مردم دلیلست بر خلفا و ملوک و سلاطین و امرا و کبرا و مردم
بلند همت و از حلیهٔ مردم خوش صورت معتدل قامت بزرگ چشم سپید
پوست که بزردی گراید و اصیل و عالم و باخرد و باشکوه و بر کف دست
یا سینه نشانی دارد یا خال و از صنعتها بزرگری و زرکوبی و حکاکی و جواهر
فروشی و از مواضع بر خانهای بلند و عالی و قصرها و محفلهای بزرگان و از شهرها
بر مکه و مدینه و از اقالیم بر خراسان و از طعمها بر تیز و شیرین و از بویها بوی
خوش و تیز و از اجساد بر زر و یاقوت سرخ و لعل و عقیق و از کواکب
منسوبست بآفتاب و از بروج براسد و از حروف ه دارد در پنجم و
ش در سوم و سکن در دوم و مزاج روز یکشنبه در اول و از ماهها شعبان
و از عدد چهل و پنج در نهم و چون نصرة الخارج در ضرب بسیار آید دلیل
بود بر بانگ و فتنه و شر و خصومت و مفسده و دلتنگی و از بزرگان
ترسانیدن و بر خلاص اسیر و محبوس و حامل بعد از فغان بسیار بزاید و پسر
باشد و مسافر را نیک بود و قرض دار را خلاصی دهد فصل در بیان وصف
و خاصیت گ بدانکه این شکل را نصرة الداخل ازان خوانند که بر نصرة
جاهی و مالی دلیل کند و بر آنچه بی عوض ستانند و سعدست و داخل و بر سفر
دلیلست و بطبع سرد و ترست و ماده و لیلی و نباتی و سبزی که بسپیدی
گراید و بوی خوش دارد و غربیست و زمستانی و دلیلست از طبقات

مردم بر خطبا و قضاة و ایلچیان بزرگ و از حلیهٔ مردم بر شخص سفید پوست
گرد روی خوب منظر و خال بسیار بر روی و کشیده ابرو و کوچک دهان
و فراخ پیشانی و بر سینه یا بر عورت نشانی دارد و از مواضع کنار دریاها
و پیرامن چشمها و راه گذرها و از اجساد بر نقره و چیزهای نباتی و از احجار بر
بلور و جزع پاکیزه و از نباتات بر پنبه و جامهٔ سفید و کاغذ و از کواکب
بمشتری تعلق دارد و از بروج بحوت اما طبیعت قمری درست
و از حرف و در ششم و ث در چهارم و از عدد هفتاد و هشت
در دوازدهم مزاج روز پنجشنبه دارد و از ماهها ماه رمضان و چون در
ضرب بسیار پدید آید دلیل کند بر بیماری و مرگ بسیار و نوحه و زاری
و کندن گور و نهب و غارت و باد و زلازل و اگر اندک باشد بر سفر
و حرکت بمراد و خلاص زندانی و قدوم غایب و حصول دزدیده و
گریخته و بدست آمدن چهارپا از هر نوعی که باشد خواه دزدیده و خواه
گریخته و غیره فصل در بیان وصف و خاصیت ث بدانک این
شکل را ازان ثابته خوانند که بر چیزهای ثابت دلیل میکند چون مناره
و قلعه و حصار بلند و چاه عمیق که آبش تلخ بود و بر چیزهای زشت و
گریختن و ترس و بیم و اندوه و قید و آهن دالست و خاصیت او
کم گردنست و رایات مکسور و منهزم و ماران سیاه و نحس اکبرست
و بطبع گرم و ترست و نر و روزی نر و نباتی است و شرقی و بهاری
و از طبقات مردم دلیل بر توبیان و جراحان و اهل سلاح و سرهنگان
و از حلیهٔ مردم بر دراز بالای و شکسته اندام خشن طبع و سیاه چرده
نحیف و آفت رسیده یا زخم رسیده یا درویش شده و از مواضع بر سنگستان

وجایهاء ناخوش وچیزهای دران باریک چون اشجار خشک وستونها
وعلمهاء نکون واز رنکها اشقر واز آلتها آنک سرش تیز باشد و
آخرش پهن واز حبوبات چیزهای زشت واز طیور با مضرّت
بر مطبخ ودیک دان وتنور وچاه آب واز اجناس بر ریسمان تومن
وآهن دراز وسنک سیاه ومار مضرّ دراز واز زنبور واز کواکب راس
واز بروج سیح وسکن در دوازدهم واز حروف ح در ششم وخ در
ششم واز اعداد بیست ویک در ششم واز ماهها جمادی الآخر
وچون عتبة الخارج در ضرب بسیار بدید آید دلیل کند بر متیسر شدن حاجات
از قبل کریه ووام وکریخته وکم شده وستدن شهرها وخراب کردن قلعها
وحصول حاجات از پادشاه وثبات کارها وشفاء بیماری اکرچه
بیماری دراز کشد وغایب را باز دارد واکر در ضرب اندک بدید آید
ضایع شده وکریخته بادست نیاید ومحبوس را بدحال کرداند فصل در
بیان وصفت وخاصیت بدانکه این شکل را از ان نقی الخد خوانند
که بر مردان دالست چون خادمان وکودکان وزنان ونحس کوچکست
ودخلش از خرج بیشتر وبطبع سرد وترست وماده ولیلی واشقر وشور
وتیز وحیوانی وزمستانی وجنوبی واز طبقات مردم دلیلست هم بر زنان
وکودکان وخادمان وسعتریان وغلامان واز حلیه مردم برکندم کون
که با سرخی کراید وبرخاسته موی وآبله زده روی یا خود بر روی نشانی
دارد یا زخم دارد واز مواضع دلیل کند بر جایهاء که آب روان
باشد وبر تیر وشمشیر ودورباش وصلیب واز حبوبات چیزهای بی طعم
واز حیوانات درنده واز طیور عقاب ومثل وی وبر شرابخانه

وقمارخانه وخرابات ومواضعی که در وی چنک ورباب زنند وصنعت
موسیقی آموزند واز اجناس بر پر مرغ وصوف وبرنج وجرم وچیزهاء تر
واز کواکب بمریخ منسوبست واز بروج بعقرب واز عدد در پنجم پانزده
واز حروف در اول ی دارد در دوم ص ودر سیزدهم سکون
واز روزها روز سه شنبه مزاج دارد در هفتم واز ماهها ماه جمادی الاول
وچون در ضرب غلبه کند دلیل کند بر خوف وخطر که در نفس باشد
وبر اندوه زیادت واندیشهاء فاسد وتهمتها وبر آنکه طالب کارهای
مخوف باشد وبر دزدی ودزدان وراه زنان وواقعه بیم ناک
وغلط کردن راه بر مردم مسافر وغیره وغایب را در توهّم تردّد کذارد
وبیمار را نیک باشد وزندانی را بد بود وفتح قلاع وشهرها وولایتها را
نیک باشد واتش زدن بشهر وخروج خوارج فصل در بیان وخاصیت
بدانکه این شکل را از ان قایمه خوانند که بر چیزهاء قایم دلیلست چون
مناره ونیزه ودرخت وستون وچیزهاء ایستاده وسعد اکبرست و
داخل آورنده است نه برنده وبر علم پادشاهان وبر درایات ایشان
تعلق دارد که پیوسته منصور بود وبطبع سرد وترست وماده وسپید
وشیرین کم بوی ونباتی وشبی وغربی وپاییزی واز طبقات مردم
دلیلست بر زنان وخادمان ومفتیان وبی ریشان واز حلیه وصاحب
طرب وخوش معیشت وخوش خلق واز مردم بر دراز بالای سپید پوست
خندان روی شیرین سخن که بر کردن نشانی دارد واز مواضع دلیل
کند بر جایهاء خوش ودرختان بار آور وبر علمها وچیزهای پادشاهانه و
از آلتها تبرزین ومطرقه وچماق واز اشکال هرچه سرش پهن باشد

واخرنش باریک واز رنکها سفید واز طعامها شیرین واز مقامها
بر بوستان وکوشک وچهارطاق وقلعه واز اجناس بر میوه وپوست
درخت ونی شکر وغیره واز حیوانات بر مارها دراز بی ضرر واز
کواکب منسوبست بزهره واز بروج بثور واز عدد شش در خانهٔ سوم
واز حروف **ث** در پنجم **ز** در هفتم سکن در چهاردهم واز روزها روز
آدینه مزاج دارد در دوم ماهها جمادی الاول اما چون ثانیه در ضرب
بسیار بدید اید دلیل کند بر کارهای خیر که از دست رفته و بر سفر دوکت
واین صفت علم ورایتست مر پادشاه را ونشانهای پادشاهانست
مر کشتیها را وبادها وروان شدن کشتی در دریا وزندانی واسیر را
خلاصی دهد وبیمار را سلامتی بخشد وغایب را زود آورد وبنداز
مردم بکشاید وکارها وحاجتها باسانی براورد وکریخته وضایع شده و
دزدیده را باز رساند ودعوی را باز رساند واکر اندک آید بهتر باشد
فصل در بیان خاصیت بدانک این شکل را ازان اجتماع خوانند
که بر اجتماع حسین دلیلست وبرشق وپیوندی وبطبع ممتزجست باهر
که آمیخت طبیعت او کرفت از سعد ونحس وبرنک زردست
وبطعم شیرین وبوی خوش دارد ومعدنی است وشبی وشمالی
وبهاری **واز طبقات** مردم دلیل باشد بر فضلا وارباب قلم و
محاسب ومستوفی ومحتسب وشاعر ونقاش واصحاب دیوان وعمال
وتجار وهنرمندان وزیرکان ومردم ذوفنون واز حلیه مردم بر شخصی
میانه قد وسبز رنک وفراخ پیشانی ونیک محاسن وباریک لب
وکوچک بینی وخوب لفظ بر پشت یا بر شکم نشانی دارد **واز مواضع**

مکتب خانه وخانهای منقش ودلکشای واز الوان خاک رنک واز اطعمه
تقه واز حبوبات هرچه کم مضرت باشد واز طیور طوطی وماننداَن و
از الهاجر اعیبا وطاس ومثل این واز اجساد بر زیبق وسفت جوش
واز احجار بر لاجورد ودهیج واز اجناس بر تختهٔ جامه وجوب منقش
وکتب واز کواکب منسوبست بعطارد واز بروج بجوزا واز عدد
شصت وشش دارد در یازدهم واز حروف در پانزدهم **س** و
چون در ضرب بسیار اید دلیل کند بر چهارپایان ومکاریان ومردمان
مسافر وجنکها وسخن چینی وهرانچه بمطرفه باشد باز نماید وزندانی وغایب را
باز دارد وراه بر مسافر بسته کرداند واز شریر ومفسد منفعت رساند
وصورت مکر وحیلت وخداعست ودزد وکدکران ونقاشان و
کاتبان وبیمار واسیر وحامل را ومرض دار را بدست **فصل در**
بیان وصف وخاصیت بدانکه این شکل را طریق ازان خوانند
که باسفار وغایبان تعلق دارد ونقل وحرکت از هر نوعی که باشد خواه
سفر بر وخواه سفر بحر وغیره ودر قضاء حاجات سریعست برنده ا
نا آورنده وبطبع ممتزجست وسرد وتر وبرنک سپید وتیره وش وبعضی
کویند شیرخام وبوی ندارد وبطعم شورست وندست ونهاریست
وجنوبی وبهاری وبر چیزهای دراز دلیلست چون نیزه وتیر وستون
وغیره واز طبقات مردم دلیلست بر پیکان ورسولان وایلچیان
وجاسوسان ومردم عوام الناس واز حلیه مردم بر شخصی دراز بالا باریک
اندام وضعیف ترکیب وباریک آواز ودراز بینی وسیاه چشم وسبک
چرده وسیاه چرده واز صنعتها بر مکاری وتیرتراش ورسن تاب

و دلال وطواف و دلاک و از مواضع بر راهها و کاروان سرای سازان
و بیکاریان و در و دروازه و از رنگها سفید و از حبوبات چیزها از
و از اجساد بر نقرهٔ مغشوش و آهن دراز کرده و از احجار جزع سفید
تیره رنک و از کواکب منسوبست بقمر و از بروج بسرطان و از عدد
نود و یک در خانهٔ سیزدهم و از حروف در شانزدهم غ دارد
و سکن سم در شانزدهم و چون طریق در ضرب بسیار ظاهر گردد دلالت
کند بر انقطاع از وطن خویش و انقطاع بر مسافر و کاروانیان و امید
داران و بیماری را دراز کشد و مردم اسیر و محبوس را و وام دار
و حامل را زود رهاند و دزدیده و گم گشته را باز نیاورد و هرچه خواهد
که درآید دشوار بود و هرچه خواهد که برود آسان رود و بر دود خبر
خانه دلیل بود **فصل در معرفت اشکال طالب و مطلوب و موجود**
بدانکه لحیان موجودست در طالب و سایلست و دریابنده است
بعقل و فهم و ادراک بی نکاسل ولیکن بمدارا از انجه نقطهٔ آتشی دارد
آرمیده و تمتع دهنده و نقطهٔ حیات دارد و جان درست و ناظر و
سعد مطلقست و منجمان این شکل را بمشتری منسوب کرده اند و حکما
مشتری را میکائیل خوانند و میگویند که حق تعالی کلید خزانهٔ سعادت
و ارزاق جانوران بدست تصرف او سپرده است **نصرة الخارج**
شکل طالبست و سایلست بعنف و قهر و موجودست بنصرت
و دریابنده بارادت و سلطانست و از کسی نمی ترسد و محرقست
و سعدست بنظر مودت و نحس است بنظر عداوت و نقطهٔ نظر و
نطق دارد و حیات بخشست و منجمان این شکل را باقتاب منسوب

کرده اند و حکما آفتاب را با سرافیل علیه السلام نسبت کرده اند از انکه
چون طلوع کند خلق بیدار شوند و چون غروب کند بخسبند طالبست
نه بقوت و دریابنده نه تمام بسبب انکه نقطهٔ متضاد دارد و ناظر
و ناطق و ساکنست و بقبول و فعل یکسان نیست اما حیات دارد
و سعدست و منجمان این شکل را بزهره منسوب کرده اند و حکما
زهره را برضوان نسبت کنند طالبست بغیر اختیار و قصد است
دارد و موجود است و نایابنده و نحس مطلقست بسبب نقوط متضاد
که نتایج یکدیگر را هلاک میکنند و جان معلول دارد و ناظرست و
متحرک و منجمان این شکل را بذنب نسبت کرده اند و حکما بفلک
اثیر طالبست اما بد دل و ضعیفست و خشکی بروی غالبست و
موجود و محصورست و اعتراض مهل می گیرد نه آرنده است و نه
برنده مگر بوجود کواهان داخل و خارج و نقطهٔ حیات دارد الا مختلست
و ناظر و ساکن و منجمان این شکل را بعطارد نسبت کرده اند و حکما
عطارد را بجبرائیل علیه السلام شکل طالبست و ثابت و موجودست
و نقطهٔ ناظر و ناطق و واصل دارد و نحس مطلقست و منقلب و جمله برو
نقوط متضاد و جان معلول دارد و منجمان این شکل را براس نسبت
کرده اند و حکما راس را بعزرائیل طالبست و پاینده اما نه تمام
و موجودست و جان معلول دارد بسبب نقوط متضاد و نحس مطلقست
و خشکی بروی چیره و ناظر و واصل و ساکنست و منجمان این شکل را
بمریخ منسوب کرده اند و حکما مریخ را بمالک و زبانیل شکل طالبست
و ربوینده و خواننده و پاینده و ناظر و ناطق و واصل و ساکنست و شاطر

وسریع الحرکة وحاضرجواب وسعدست وجان درست دارد و
نقوط متکافی دارد ومنجمان این شکل را بقمر نسبت کرده اند وحکما قمرا
بنفس کل **فصل در معرفت اشکال مطلوب ومعدوم ومسئول**
جماعت شکل معدوم ومسئول ومطلوبست اما پاینده وافزاینده است
وسلامت دارنده وامین وعاقل وجان ندارد ومنجمان این شکلرا
بعطارد منسوب کرده اند وبعضی بقمر وحکما بنفس کل شکل مطلوبست
اما پاینده است وفزاینده بفراغت وبخیالست وفکر ودانش
وتدبیر کننده است بساکنی ورساننده است بمطلوب ومقصود ونقطهٔ
حرکت وسکون دارد ومنجمان این شکل را بمشتری منسوب کرده اند
وحکما باسرافیل شکل مطلوبست ونقطهٔ متضاد دارد افزاینده است
واندوزنده ومتصرف وجرار کم خرج وبسیار دخل ونقطهٔ حیات
دارد ومنجمان این شکل را بافتاب منسوب کرده اند وحکما بفلک
اثیر شکل مطلوبست ومعدوم واما رای وعاقل وزیرک وکاتب
وکردکننده وامیزنده باهرکس ونقطهٔ ناطق وواصل دارد وخرده گیر
ومنجمان این شکل را بعطارد نسبت کنند وحکما بجبرائیل علیه السلام
این شکل مسئولست ومطلوب ومعدوم اما پاینده وفزاینده و
امین وسلیم ونقطهٔ ناطق واصل وساکن دارد وهرچه بدو سپارند باز
دهد ومنجمان این شکل را بزهره نسبت کرده اند وحکما بمیکائیل علیه
السلام مطلوبست ومعدوم اما متحرک وواصل اگرچه بکاهلی بود
وامین وسلیم وفزاینده وپاینده وکردکننده وشاددارنده وسعدست
ونقطهٔ متحرک دارد ومنجمان این شکل را بقمر نسبت کرده اند وحکما

برضوان شکل معدومست ومطلوب وتقصیر کننده وفریاد کننده ونقطهٔ
ناطق دارد وجان معلول ومخروج اما بازرساینده وخبیث وبد
شکال وظالم ونحس مطلقست وصورت دزدان وحرامیان ومنجمان
این شکل را بمریخ منسوب کرده وحکما مریخ را بمالک وزبانیه
شکل مطلوبست ومعدوم اما پاینده ورساننده است بتعویق تاخیر
مگر بسیار شود که زود رساند خاصه غایب را وممسک وبخیل ونحس
مطلقست وثقل اندیش ومنجمان این شکل را بزحل منسوب کرده اند
وحکما زحل را بعزرائیل علیه السلام **فصل در بیان خانهاء شانزده گانه**
وخدمت کاران این خانها بقول زناتی احوال طالب از خانهٔ اول
معلوم شود **خانهٔ اول** طالعست واز مشرق بر اید واورا وتد مشرق
و وتد طالع گویند ناریست وبهاری ومذکر دلیل کند بر نفس وزندگانی
وروح وتن درستی وچیزها حق وباطل وبر ابتداء کارها وبر کلام
ومناظره وپنج شکل خدمت او میکنند خداوند سکنت وخداوند
طالع وحرف و وتدست و که خداوند مزاجند که خداوند
عددست که خداوند وتد الوتدست وحرف ا و ف دارد یعنی
کهلیان **خانهٔ دوم** مایل الوتد شرقیت مونث است ولیلی دلیل
کند بر مال ومعاش ومعادن وقدوم غایب وداد وستد وبیع وشری
ومکسب وروزی ولقای زنان و وداع کردن دوستان وبرادران
مادری وپنج شکل خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنت
که خداوند عددست و که خداوند مزاجند که خداوند حرفست
ب و ص دارد **خانهٔ سوم** زایل الوتدست جنوبیت ومذکر

ونهاری دلیل کند بر برادران وخواهران وخویشان ونزدیکان و
نقل وحرکت وسفر نزدیک وآمدن رسول وپنج شکل خدمت این
خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند عددست و
که خداوند مزاجند که خداوند حرفست ح وق دارد خانهٔ چهارم وتد
رابعست مؤنث است وجنوبی ولیلی دلیل کند بر پدران وجدّان
وعاقبت عمر سایل وخاتمت کارها واملاک وزمینها وعقار ودفینها
وکنوز وچاهها ودشمنی فرزندان وکارهای پوشیده وپنج شکل خدمت
این خانه میکنند که خداوند سکنست ووتد که خداوند وتد الوتد است
و که خداوند مزاجند هم که خداوند حرفست وعدد و دور دارد
خانهٔ پنجم مایل وتد ارضی است مذکرست ونهاری وشمالی است دلیل
کند بر فرزندان ومعشوقان ورسولان وشادی وطرب ورسیدن
خبر ودلیل کند بر هدیه وتحفه وخط وملبوسات ومراسلات ودخل
وخلعت وپنج شکل خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست
که خداوند عددست و که خداوند مزاجند که خداوند حرف
ه وش دارد خانهٔ ششم زایل الوتد ارضی است هوایی وشمالی ولیلی
ومظلم است دلیل کند بر غلامان وکنیزکان وچهارپایان خرد وبیماران
ودزدان وخدمتکاران وزندان وخبرهای بد ودلیل کند بر بیت
المال فرزندان وسحری ومکری که کرده باشند ازین خانه جویند پنج شکل
خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند عددست
و خداوند مزاجند که خداوند حرفست و وت دارد خانهٔ
هفتم وتد سابعست نهاریست وغربی ومذکرست دلیل کند بر زنان

وانبازان وضدّان وغایبان ومقام دزدان ودلیل کند بر همسران
وهم حریفان ومقصد مسافر ودلیل کند بر جنگ و دعوی وپنج شکل خدمت
این خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند وتدست و
که خداوند مزاجند که خداوند حرفست ز وث دارد خانهٔ هشتم
مایل الوتد غربیست مؤنث وخاکیست ولیلی دلیل کند بر مرگ و
نکبت وخوف ومیراث وقرض ودریاهای بزرگ ودلیل کند بر
بیت المال زنان وبیت المال غایبان وبیت المال دزدان و
چهار شکل خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند
عددست که خداوند مزاجست که خداوند حرف وهم خداوند
مزاج وحرف ح وخ دارد خانهٔ نهم زایل الوتد غربیست مذکر
ومشرقی ونهاری دلیل کند بر سفر وراهها وعلم ودین ورای وتدبیر
وزهد وحج وخواب ووحی والهام وفرزند وفرزندان ومعشوق
ومعشوقان وحرکت ونقل غایبان وسه شکل خدمت این خانه میکنند
که خداوند سکنست که خداوند عددست که خداوند حرفست
ط وذ دارد خانهٔ دهم وتد وسط السماست مونث ولیلی وجنوبی
دلیل کند بر عز ورفعت وپادشاه وشغل وعمل وحرمت وبلندی
ونفع ورزق ونام نیکو ومادران وخرید وفروخت ودعاوی وسه
شکل خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند
عددست که خداوند حرفست و حرف ی وص دارد خانهٔ
یازدهم مایل الوتد وسط السماست نهاری است ومذکر وشمالی دلیل
کند بر امید وسعادت ودوستان وعشرت ووزرا واعوان ملک

وعشق بازی وشکر وشادی است وخانهٔ طیور است وسه شکل خدمت این
خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند عددست که خداوند
حرفست وحرف ک وظ دارد خانهٔ دوازدهم زایل الوتد وسط
السماء است مونثست خاکی وعزبی دلیل کند بر دشمنان وشریران
وچهارپایان بزرگ وبدبختی ودیوانگی وغم وزندان وبند واسیران
وافتادگی ومعزولی از کار ومنصب وزیان وسه شکل خدمت این
خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند عددست که
خداوند حرفست وحرف ل وغ دارد خانهٔ سیزدهم طالبست
وسایلست ورجوع ووصالست وبطبع خانهٔ اولست وچهار شکل
خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست که خداوند عددست
که خداوند وندوندست که خداوند حرفست وحرف م دارد
خانهٔ چهاردهم مطلوب ومسؤل عنه است وبطبع خانهٔ چهارمست و
چهار شکل خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست که
خداوند عددست که خداوند حرفست وحرف ن دارد که
خداوند وندوندست خانهٔ پانزدهم تحت الید وقاضی رمل ومیزان
رملست وبطبع خانهٔ هفتمست ومیانهٔ سال ودو شکل خدمت این
خانه میکنند که خداوند سکنست وهم خداوند حرفست وحرف
س دارد که خداوند عددست خانهٔ شانزدهم گواه عاقبتست
وخذلان وحرمان وآخر سال واین خانه بطبع خانهٔ دهمست ودو
شکل خدمت این خانه میکنند که خداوند سکنست وخداوند حرفست
که خداوند عدداست وهم خداوند وندوندست واز حروف

ع دارد یعنی طریق **فصل** بدانک اوتاد چهارست وآن خانهٔ اولست
وچهارم وهفتم ودهم ومایل اوتاد هم چهارست وآن دومست و
پنجم وهشتم ویازدهم وساقط الاوتاد هم چهارست وآن سومست
وششم ونهم ودوازدهم وزایل الاوتاد هم چهارست وآن سیزدهم
وچهاردهم وپانزدهم وشانزدهمست وناظران رمل هم چهارند
وآن سوم وپنجم ونهم ویازدهم اند اینها را ازبهر آن ناظران گویند
که حکم ازیشان توان کرد وطریق حکم کردن ازیشان چنانست که نظر
کنند در خانهاء مذکور ودر سوال سایل اگر سایل را سوال از دخول باشد
وآن خانها گواه باشند در دخول حکم کند مطلق که آن مراد برآید
واگر سوال از خروج باشد واین خانها که یاد کرده شد شکلهاء خارج
باشد حکم کند مطلق که آن کار برآید واگر درین خانها شکل منقلب بود
برآید آن باز از دست برود واگر درین خانها سعد ثابت بود در
توقف بماند سعد بآسانی ونحس بدشواری **نوع دیگر** چنین گویند
بعضی استادان مغرب که حکم مطلق در بود ونابود از خانهٔ سیزدهم
وچهاردهم وپانزدهم وشانزدهم باشد از داخل وخارج وثابت
ومنقلب واگر متساوی نباشد سیزدهم باپانزدهم ضرب کند و
چهاردهم باشانزدهم وانچه ازیشان متولد شود حکم مطلق ازان کند
از دخول وخروج **در انقلاب رمل** وانقلاب ازچندین گونه است
اما چنین گوید استاد این صنعت ابوعبدالله محمد بن عثمان الزناتی
رحمة الله علیه که اگر کسی انقلاب حکم مطلق نداند حکم وی راست نیاید
وآن بدین طریق باشد که شکل اول رمل را با پنجم ضرب کند وشکلی

بیرون آورد و دوم با ششم و سوم را با هفتم و چهارم را با هشتم و
چون این چهار شکل بیرون آورد امهات سازد و رمل تمام کند و
وخاصیت این انقلاب آنست که هرچه در امهات باشد در بنات
همان شکلها باشد و میزان این رمل جماعت بود همیشه جماعت
از دو شکل چون یکدیگر بیرون آید پس نظر کند با سوال سایل که از جهت
اگر از اتصال بود مثل زن خواستن و شرکت کردن و یا مالی
در قبض آوردن نظر کند در میزان رمل که انقلاب کرده بود اگر جماعت
از دو شکل داخل بیرون امده باشد مراد برآید و اگر از دو خارج
متولد شده باشد بر نیاید و از دو ثابت بر ثبوت و منقلب بر انقلاب
سعد باشد بآسانی نحس باشد بدشواری اما اگر سوال از انفصال باشد
مثل رنجور که از رنجوری برهد و محبوس از بند و حامل که آسان زاید
یا بیخت اگر میزان از دو شکل خارج باشد مراد برآید و اگر دو داخل
نه و ثابت دلیل توقف و منقلب برآمدن و شدن سعد بآسانی
و نحس بدشواری والله اعلم **فصل در بیان حروف آتشی و بادی و آبی و
خاکی و حدود ایشان بمراتب ابجد** هفت حرف آتشی اهطمفشذ که
حدودش شرق گویند یک و بد **ا ه ط م ف ش ذ** در معرفت
حرفهای بادی و حدود ایشان در مراتب ابجد در طول شده بو یخصص
حروف از بهر باده در شمال این حرفها اگر دباد **ب و ی ن ص
ت ض** در معرفت حرفهای آبی و حدود ایشان در مراتب ابجد
بطول حرفها آب شد جز کسقثظ زان نبانی در جنوبش پس
نوخطج **ز ک س ق ث ظ** در معرفت حروفهاء خاکی و حدود

ایشان از مراتب ابجد بطول حرفهاء خاکی شد دحلعرخغ پس بغرب
جوی و بنشین دل فراغ **دح ل ع ر خ غ فصل** در بیان
نسبت کلماتی چند که منسوب کرده است زناتی بخانها و آن صدو
بیست و شش سوالست از جهت آنک اگر نقطهٔ فرد در مرتبهٔ اولست
یکی و در دوم دو و در سوم چهار و در چهارم هشت و چون نقاط فرد
جمیع اشکال اعتبار کنیم صدو بیست و هشت باشد والله اعلم واحکم

	ا ا	ب ب	ج ت	د ث	ه ج	و ج	ز خ	ح د	ط ذ	ی ر	ک ز	ل س	م ش	ن ص	س ض	ع ط
	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]	[figure]
فرد و زوج	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
	نفس	[illegible]	[illegible]	عم و فرزند و مولود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	والد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	والده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	انتظار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل در دانستن تسکینات اوّل تسکین ترکیب جنین روایت
کنند استادان این صنعت که دران وقت که جبرایل علیه السّلام بنزد
دانیال پیغامبر منزل شد وعلم رمل بیاورد جنین کویند که جهار انکشت برداشت
بعضی کویند درعرض وبعضی کویند درطول درطول اصحست وعلامت این
طریق بعدازان دانیال پیغمبر علیه السّلام این شکل طریق راکه جهار نقطه است
درنفس خود ضرب کرد یعنی جهار در جهار ضرب کرد شانزده شد خواست
که شانزده شکل را حاضر کرداند طریق راشا کردانید جماعت شد بعدازان
ازین دو شکل جهارده شکل باقی استخراج کرد بدین ترتیب که نموده می آید
اوّلا اب باد خاک اتش آب باد اتش خاک

نقطه ازآتش جماعت برداشت وبرانش طریق افزود جماعت
لحیان شد وطریق عتبة الداخل باز دیکر نقطهٔ ازباد جماعت برکرفت
وبرنقطهٔ باد طریق افزود جماعت حمره شد وطریق نقی الخد باز دیکر
نقطهٔ آب جماعت برکرفت وبر نقطهٔ آب طریق افزود جماعت
بیاض شد وطریق فرح باز دیکر نقطهٔ خاک جماعت برداشت وبرنقطهٔ
خاک طریق افزود جماعت انکیس شد وطریق عتبة الخارج مضروب
لحیان با نقی ضرب کرد دبافرح وباعتبة الخارج باز حمره
بافرح ضرب کرد وباعتبة الخارج باز بیاض باعتبة الخارج ضرب
حاصل امد **نوع دیکر تسکین ترکیب**
انش لحیان بابادحمره زدیم آتش لحیان باآب
بیاض ضرب کردیم انش لحیان باخاک انکیس زدیم باز باد

حمره را باآب بیاض ضرب کردیم شد باز بادحمره را باخاک انکیس
ضرب کردیم باز اب بیاض را باخاک انکیس ضرب کردیم
حاصل امد **نوع دیکر درتسکین ترکیب**
بعدازان نقطهٔ خاک وباد جماعت را برنقطهٔ خاک باد
طریق افزود جماعت قبض الداخل شد وطریق باز دیکر نقطهٔ
خاک وآب جماعت برداشت وبرنقطهٔ خاک اب طریق افزود
جماعت وطریق بعدازان نقطهٔ باد وآب جماعت برداشت
وبرنقطهٔ باد وآب طریق افزود جماعت شد وطریق والله اعلم
فصل در دانستن تسکین ابدح وخاصیتش وآن اینست که نموده میشود
اب اب د ب د اب د ح
اح ب ح اب ح د ح ا د ح ب د ح
ا ب د ح قاعده درتسکین ابدح آنست که درتسکینهاء دیکر
اشکالها مختلف میکردد ودرین تسکین نمیکردد مثلا درتسکین نزدح
شش شکل مختلف میشود به نسبت با دایرهٔ مغربیان جنانک
عتبة الخارج ونقی را برده اند بجای طریق وقبض الخارج وطریق
وقبض الخارج را بجای ایشان وجماعت را بجای قبض الداخل و
قبض الداخل را بجای جماعت وهمجنین درتسکین ابجد که ضابطهٔ باخانهٔ
دهم بیشتر راست نمی آید غرض درین تسکین ضابطه وقاعده نمیکردد
اما خاصیّت درین تسکین آنست که هر شکلی از حرف ابدح تا بجه
دارد در مرکز خود قرار می کیرد جنانک لحیان از ابدح الف دارد
خانهٔ اوّل بوی دادند حمره از ابدح ب دارد خانهٔ دوم بوی دادند

نصرة الخارج الف و با دارد خانهٔ سوم بوی دادند و علی هذا القیاس
تا طریق که الف و با و دال و حا دارد جمله پانزده باشد خانهٔ پانزدهم
بوی دادند از اشکال جماعت باقی ماند بضرورت شکلی که در خانهٔ
شانزدهم خانه گیرد حاصل بنود جهت ضرورت خانهٔ شانزدهم را بجماعت
دادند نسبت انکه جون طریق پانزده است و جماعت ضعف
اوست سی باشد بجماعت دادند پس بدین گونه نقطهای بعدد صد
ببیست باشد و عدد نقطهاء زوجش دویست و جهل جمله سیصد و شصت
عدد شود عدد درجات فلک باشد پس جون جماعت سی باشد این
ترتیب لازم آید که شکل لحیان ببیست و نه باشد جهت الف نقصان
کنیم که یک نقطهٔ آتش است از سی عدد ببیست و نه ماند و از حمره
با نقصان کنیم ۲۸ عدد بماند و از نصرت الخارج الف و با نقصان
کنیم کز عدد بماند و از بیاض دال نقصان کنیم کو بماند و از قبض الخارج
الف و دال نقصان کنیم که بماند و از اجتماع با و دال نقصان کنیم ۲۴
بماند و از عتبة الخارج الف و با و دال نقصان کنیم کج بماند و از انکیس
حا نقصان کنیم کب بماند و از عقله الف و حا نقصان کنیم ببیست و
یک بماند و از فرح الف و با و حا نقصان کنیم یط بماند و از ⁝
دال و حا نقصان کنیم یح عدد بماند و از نقی الخذ الف و دال و حا
نقصان کنیم یز بماند و از عتبة الداخل با و دال و حا نقصان کنیم یو
بماند جون طریق جمیع عناصر گشوده است الف و با و دال و حا
نقصان کنیم یه بماند جون جماعت شاگردی سی شد و بر عکس
همجنین باشد بر طریق الف دیگر بیفزاییم شانزده شود که عتبة الداخلت

و بر طریق بیفزاییم نقی شود که ۱۷ است و بر طریق الف و با بیفزاییم
نصرت الداخل شود که هجده است و بر طریق دال بیفزاییم فرح
شود که نوزده است و بر طریق الف و دال بیفزاییم قبض الداخل
شود که ببیست باشد و بر طریق با و دال بیفزاییم عقله شود که ببیست
و یکست و بر طریق الف و با و دال بیفزاییم انکیس شود که ببیست
دوست و بر طریق حا بیفزاییم که عتبة الخارج شود که ببیست سه است
و بر طریق الف و حا بیفزاییم اجتماع شود که ببیست و جهارست و
بر طریق با و حا بیفزاییم قبض الخارج شود که ببیست پنجست و بر طریق
الف و با و حا بیفزاییم بیاض شود که ببیست شش است و بر طریق
دال و حا بیفزاییم نصرت الخارج شود که ببیست و هفتست و بر طریق
الف و دال و حا بیفزاییم حمره شود که ببیست هشتست و بر طریق با و
دال و حا بیفزاییم لحیان شود که ببیست و نه است و بر طریق الف
با و دال و حا بیفزاییم جماعت شود که سی است فصل در تسکین بزدح
و دانستن آن ب زح ⁝ ب ⁝ زدح ⁝ د ⁝ ب زدح
⁝ ب د ⁝ ز ⁝ ح ⁝ ب ز ⁝ ب ح ⁝ زد ⁝ دح ⁝
ب زد ⁝ ب دح ⁝ زح ⁝ ⁝ قاعده در تسکین بزدح آنست
که هر شکلی که شانزده از وی طرح توان کردن طرح کند آنجه بماند بدان
عدد خانه گیرد و سه شکل بیش نیست که قابل طرح شانزده است
اول ⁝ دوم ⁝ سوم ⁝ نخست انکه از بزدح زا و حا و دا رند
هر شکل که قابل طرح شانزده باشد بعدد حرف که دارد از بزدح
خانه می گیرد بدانک اسعدک الله فی الدارین که در تسکین بزدح

خاصیت چندست که در تسکینهاء دیگر نیست اوّل آنست که نقطهاء
هر ربعی دو طریق و دو جماعت حاصل میشود از نقطهای فرد طریق و
از نقطهاء زوج جماعت و خاصیت دوم آنست که اوّل هر ربع را
که با دوم وی بگیری و سوم او را با چهارم او بگیری قبض الداخل حاصل
میشود خاصیت سوم انک هر ربعی بیست و چهار نقطه است خاصیت
چهارم انکه عدد هر ربع وی بر عدد ربع فلکست از درجات و آن
نودست و این بتضعیف حاصل شود و تضعیف چنانست که نقطهٔ
آتش طریق را یکی گیریم و باد را دو و آب را چهار و خاک را هشت
پس طریق پانزده عدد شود و دو طریق سی بود پس دو جماعت ۶۰
عدد شود پس از دو طریق و دو جماعت در هر ربعی نود عدد شود والله اعلم

فصل در تسکین دایرهٔ مغربیان این نیز تسکین بزد حست ولی سه شکل متغیرست

ب زح ب زدح آ د ب دح ب زد
ز ح ب ز ب ح زد دح ب زدح
ب د زح بدانکه اهل مغرب این تسکین را جدوله
خوانند و عمل ایشان برین تسکین است و این همان تسکین بزد حست
لیکن در شش شکل تغیر کرده اند و سبب تغیر آنست که خواستند
تا در نصف اوّل همه اشکال موجود باشد در ظاهر و باطن و موجود در
ظاهر آنست که ظاهر نقطهٔ وی حساب کنیم و زوج زوج بردیم اگر
فرد بماند در ظاهر موجودست و اگر زوج بماند در ظاهر موجود نیست
و موجود در باطن آنست که نقطهای فرد شکل را بحساب ابجد بگیریم
و زوج زوج از عدد وی بردیم اگر فردست موجود در باطن و اگر

زوج بماند معدومست و در ربع اوّل این تسکین موجودست در ظاهر
و باطن و در ربع دوم در ظاهر موجودست و در باطن معدوم و در ربع
سوم در باطن موجودست و در ظاهر معدوم و در ربع چهارم نه در ظاهر
موجودست و نه در باطن **فصل** در بیان عدد هر خانه در تسکین عدد این
بیان بر چهار وجه است اوّل انک عدد خانهٔ اوّل یکیست و عدد خانهٔ
دوم سه زیرا که یکی را با دو گیریم سه شود و وجه دوم آنست که عدد خانهٔ
دوم دواست تنصیف کردیم یکی ماند و نیمی بر یکی زاید کردیم یکی و
نیم شد یکی و نیم را در نفس عدد مرکز خانهٔ دوم ضرب کردیم سه شد و وجه
سوم آنست که عدد مرکز خانهٔ دوم دواست یکی بروی زاید کردیم
سه شد سه را تنصیف کردیم یکی و نیم ماند یکی و نیم را در دو ضرب کردیم
سه شد یکی در دو دو و نیمی در یکی یکی و وجه چهارم آنست که عدد خانهٔ
دوم دو تا شد دو را چون در نفس خود ضرب کنی چهار شود و دوی
دیگر بروی زاید کردیم شش شد و شش را تنصیف کردیم سه ماند
و هم برین قیاس در خانهاء دیگر با اشکال و خانها تمام شود والله
اعلم صورت مراکز عناصر اینست صورتهای ایشان که نموده می شود

خانه	خانه	خانه	خانه
اول	دوم	سوم	چهارم
پنجم	ششم	هفتم	هشتم
نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم
سیزدهم	چهاردهم	پانزدهم	شانزدهم
آتش	باد	آب	خاک
۲۸	۳۲	۳۶	۴۰
۹ ۹ طرح کردیم	۱۰ ۱۰ طرح کردیم	۱۱ ۱۱ طرح کردیم	۱۲ ۱۲ طرح کردیم
باقی ۱	باقی ۲	باقی ۳	باقی ۴

تسکین دایرهٔ نوع دیگر والله اعلم این تسکین همان تسکین دایرهٔ
مغربی است لیکن درینجا سه شکل خلاف کرده اند و و وعتبة الخارج
بجای نقی ونقی بجای عتبة الخارج از بهر ضرورت قبض الداخل بجای جماعت
وجماعت بجای قبض الداخل وان تسکین اینست
سبب اختلاف انست
که نقی از ب زدح و د وح دارد مجموع جهارده باشد ازان هشت عدد
کردیم که نصف دوراست شش باقی ماند ازان جهت نقی را صاحب
ششم کردند وعتبة الخارج از ب زدح او ب و ز دارد مجموع سیزده
باشد ازان هشت عدد که نصف دورست طرح کردیم پنج باقی ماند
ازان جهت عتبة الخارج را صاحب پنجم کردانیدند وقبض الداخل را
صاحب خانهٔ پانزدهم کردانیدند سبب انکست که اگر جماعت در پانزدهم
بودی محاسبهٔ اشکال باهم ضرب کردن راست نیامدی ونتیجه ندادی
واصل درین دایره آنست که جون فرح بالحیان ضرب کردی قبض
الداخل حاصل امد که صاحب پانزده است و باعتبة الداخل ضرب
کردی قبض الخارج حاصل امد که صاحب جهارده است و با بیاض
ضرب کردی نصرت الداخل حاصل امد که صاحب دوازده است
و با نقی ضرب کردی اجتماع حاصل شد که صاحب یازده است و
با حمره ضرب کردی عقله حاصل شد که صاحب ده است و با انکیس ضرب
کردی نصرت الخارج حاصل شد که صاحب نه است و با نصرة الخارج
ضرب کردی انکیس حاصل شد که صاحب هشتست و با عقله ضرب کردی
حمره حاصل شد که صاحب هفت است و با اجتماع ضرب کردی نقی حاصل

شد که صاحب شش است و با نصرت الداخل ضرب کردی عتبة الخارج
حاصل امد که صاحب پنجست و با طریق ضرب کردی بیاض حاصل شد
که صاحب جهارست و با قبض الخارج ضرب کردی عتبة الداخل حاصل شد
که صاحب سومست و با قبض الداخل ضرب کردی لحیان حاصل شد
که صاحب دومست و با جماعت ضرب کردی فرح حاصل امد که صاحب
خانهٔ اولست والله اعلم تسکین ابجد واین تسکین را تسکین عنصر صغری
نیز خوانند اینست ا ب ج د ا د ا ب ج
ا ب د ا ج د ب ج د ا ب ج د ا ب
ا ج ب ج ج ج د قاعده در تسکین ابجد
آنست که هر شکلی که بعد عنصر او که کشاده است خانه میگیرد مثلا
لحیان از عنصر این شکل الف کشاده است خانهٔ اول بوی
دادند حمره را با کشوده است خانهٔ دوم بوی دادند برین ترتیب
تا خانهٔ دهم که وی را بطریق دادند جهت انکه هر جهار عنصر او کشاده است
الف و با و جیم و دال دارد جمله ده دارد ازان جهت او را صاحب دهم
کردانیدند و جون این تسکین بر حروف ابجد نهاده اند حروف ابجد
زیاده بوده است بترتیب قاعده برین منتهی شد و بعد از خانه دهم
آنچه مولف این کتابست کاتب ضعیف نحیف ابو یزید از استاد
خود مولانا معظم مولانا شرف الدین عثمان برد الله مضجعه استماع کردم
جنان فرمود که تا شکل طریق با دم پیغمبر علیه السلام نسبت کرده اند و جماعت
دو مثل طریقست و طریق جون ده است برین جمله جماعت بیست باشد
صاحب یازدهم کردانیدند و نصرت الخارج الف دارد و با سه باشد و

جون بیاض را صاحب سوم کردانیدند ببابینی که این شکل را نیز بسوم
دهند و جون جماعت مشا کردانیدند ببیت شد نصرت الخارج می شود
جهت انکه محاسبهٔ ابجد بعد از دهم ده ده زیاده می شود جون
الف و با دارد سه شود قبض الخارج الف و جیم دارد جهار باشد مضاعف
کردیم جهل شود و اجتماع با و جیم دارد پنج باشد پنجاه شود و قبض الداخل
با و دال دارد شش باشد شصت شود نصرت الداخل جیم و دال دارد
که هفتاد شود تسکین تولید اینست
خاصیت درین تسکین تولید آنست که هیچ
شکل از اول این تسکین تا خانهٔ پانزدهم مکرر نمیشود
والسلام تسکین حروف اف ب ص ج ق در
ه ش و ت ز ث ح خ ط ذ ی ض ک ظ
ل غ م ن س ع بدانک اسعدک الله فی
الدارین که خاصیت درین تسکین حروف اینست که جون خواهند
که اسم شخصی از رمل استخراج کنند با این تسکین رجوع باید کردن
تا مقصود و مطلوب او حاصل گردد و استاد این صنعت مولانا
شرف الدین عثمان نور الله قبره فرمود که اخراج اسم معلوم نکرده ام
و کاتب الضعیف از کتبها که درین فن ساخته اند مطالعه کردم آنچه
بدین ضعیف رسید جنانست که از خانهٔ اول و جهارم و هفتم و دهم حروف
این خانها را جمع کند مقصودی از آن حاصل میشود اما بفکر و تامل بسیار
دربیان تسکین ایقغ ا ی ق غ ب ک
ر ج ل ش د م ت ه ن ث

ر س غ ز ع ذ ح ف ض ط ص ظ

خاصیت در تسکین ایقغ آنست که جون خواهند که اسم شخصی از رمل
استخراج کنند با این تسکین رجوع باید کرد تا مطلوب حاصل شود

درخانهٔ اول	درخانهٔ دوم	درخانهٔ سوم	درخانهٔ جهارم
روز یکشنبه	روز آدینه	روز جهارشنبه	روز دوشنبه
شب پنجشنبه	شب سه شنبه	شب یکشنبه	شب آدینه
درخانهٔ پنجم	درخانهٔ ششم	درخانهٔ هفتم	درخانهٔ هشتم
روز شنبه	روز پنجشنبه	روز سه شنبه	شب یکشنبه
شب جهارشنبه	شب دوشنبه	شب شنبه	شب شنبه

خاصیت درین تسکین آنست که جون نصرة الخارج و قبض الداخل
درخانهٔ اول رمل بیاید روز یکشنبه یا شب پنجشنبه وعده دهد که آن مراد
حاصل شود و اگر فرح یا عتبة الداخل درخانهٔ دوم رمل بیاید روز آدینه یا
شب سه شنبه وعده دهد که بمطلوب برسد و اگر اجتماع یا جماعت
درخانهٔ سوم بیاید روز جهارشنبه یا شب یکشنبه وعده دهد که بمطلوب
برسد و اگر بیاض یا طریق درخانهٔ جهارم رمل بیاید روز شنبه یا شب
آدینه وعده دهد که صاحب رمل بمراد برسد یا شب جهارشنبه
و اگر لحیان یا نصرت الداخل درخانهٔ ششم رمل بیاید روز پنجشنبه یا
شب دوشنبه وعده دهد که مراد براید اگر حمره یا نقی درخانهٔ هفتم رمل

بیاید روز سه شنبه یا شب شنبه وعده دهد که بمراد رسد و اگر قبض الخارج
یا عتبة الخارج در هشتم رمل بیاید شب شنبه وعده دهد که صاحب ضمیر مراد
بیاید و بمطلوب رسد اما اگر ان شکل در رمل مکرر شده باشد مثلا
یا که در اول رمل آمده باشد و تکرار کرده باشد در دو جا یا در سه جا یا
بیشتر وعده دهد که دو یکشنبه یا سه یکشنبه یا بیشتر بآن مقدار که تکرار کرده
باشد وعده دهد و در خانهار دیگر همچنین که درین مثال یاد کرد دیم
در تسکین و فق اینست خاصیت
در تسکین و فق انست که عدد هر خانه
که ربعی از رمل بود ببیست و چهار نقطه باشد
از نقطهار فرد و زوج مجموع هر چهار شکل را دو نقطهٔ اتش و دو نقطهٔ باد
و دو نقطهٔ آب و دو نقطهٔ خاک درو موجودست چنانک در هیچ
ربعی متفاوت نیست والله اعلم در تسکین بروج اینست که نموده شود

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب

قوس جدی دلو حوت راس ذنب بعضی از
استادان گفته‌اند
که عتبة الخارج بذنب تعلق دارد و قبض الخارج براس اما استاد عبد
الصمد الرومی گفته است برعکس بدلیل انکه نقطهٔ اتش را مطلوب
دوست مطلوب کلی است و مطلوب جزوی مطلوب کلی اتش است
و مطلوب جزوی باد پس برین گونه عتبة الخارج را هم نقطهٔ باد هست
و هم نقطهٔ آب که آن نقطهٔ باد از آب جذب میکند و باتش میرساند
و از آتش جذب میکند باب میرساند بدین دلیل سعادت عتبة الخارج
بیشتر باشد پس عتبة الخارج سعد باشد و قبض و قبض الخارج نحس از ان
جهت عتبة الخارج را براس دادند و قبض الخارج را بذنب و دیگر
انک قبض الخارج دو نقطهٔ متضاد دارد که آن اتشست و آب و
آن دو نقطه ضدان لایجتمعانند از ان جهت قبض الخارج را بذنب
دادند در تسکین بیوت لحیان سعد خارج مذکر سعد داخل مونث
نحس خارج مذکر ثابت و ممتزج سعد منقلب مذکر نحس منقلب
مذکر نحس داخل مونث نحس ثابت مونث سعد ثابت مونث
سعد خارج مذکر سعد داخل مونث نحس خارج مذکر نحس منقلب
مونث سعد داخل مونث ممتزج ثابت سعد منقلب مذکر
و هر شکلی که اول او گشوده است یعنی فردست و اخر او بسته یعنی زوج
آن نرست و هر چه اول او بسته است و آخر او گشوده ماده است
الاحمره بدلیل انک حمره نقطهٔ باد دارد و باد او مطلقست و بمریخ
منسوب که نرست و از بروج بحمل منسوبست و حمل نیز نرست
و لون او سرخست و هر شکل که اول و اخر او گشوده است منقلبست
و مذکر و هر شکل که اول و آخر او بسته است ثابتست مونث در
صفت اشکال داخل و خارج و ثابت و منقلب اینست

اشکال داخل اشکال خارج اشکال ثابت اشکال منقلب

چهار شکل داخلند و چهار شکل خارجند و چهار شکل ثابتند و چهار شکل منقلب
اشکال حصهٔ روز اشکال حصهٔ شفته اشکال حصهٔ ملوه

والله اعلم بالصواب اشکال حصهٔ سال

فصل بدانک عدد نقطهای رمل از جهل زیاده نباشد واز شش عدد
کمتر نباشد مثلا اکر لحیان در نفس نشیند وجماعت در دوم و در سوم و
جهارم عدد نقطهای آن رمل شش عدد باشد واکر لحیان در دوم افتد
وجماعت در اول وسوم وجهارم عدد نقطهٔ آن رمل هشت عدد باشد
واکر لحیان در سوم افتد وجماعت در اول ودوم وجهارم عدد نقطهٔ آن
رمل هم هشت باشد واکر لحیان در جهارم افتد وجماعت در اول و
دوم وسوم عدد نقطهٔ ان رمل هم هشت باشد والله اعلم فصل اکر شخصی
خواهد که از جهار شکل امهات رمل بداند در مجموع شانزده رمل جند نقطه
آتشی است وجند نقطهٔ بادی وجند نقطهٔ آبی وجند نقطهٔ خاکی است
نظر کند که جه شکل آمده است در اول و در پنجم و عدد هر دو باهم جمع کند
اکر از هشت عدد کمتر است وهفت عدد است یک عدد دیکر زیاد
کند تا هشت عدد شود واکر شش نقطه است شش نقطهٔ آتش
باشد واکر پنج باشد یک عدد زیاده کرداند همان شش نقطهٔ آتش
باشد اکر جهار عدد باشد جهار نقطهٔ آتش باشد واکر سه عدد باشد یک
عدد دیکر زیاده کند تا جهار عدد شود پس جهار نقطهٔ آتش باشد واکر دو
عدد باشد دو نقطهٔ آتش باشد واکر نه عدد باشد یک عدد دیکر مضاعف
کرده باشد تا ده عدد شود در ان رمل نقطهٔ آتش ده باشد وهمجنان نقطهٔ
باد را احتیاط کند که در خانهٔ دوم وششم جه شکل آمده است وجند عدد
باشد بدان مثال طرح کند که کفته امد وهمجنان نقطهای آب را نظر کند
در خانهٔ سوم وهفتم که جه شکلها آمده است وجند عدد دارد وعدد

نقطهای آب را معلوم کند وهمجنان نقطهای خاک را نظر کند در خانهٔ جهارم و
هشتم که اشکال امده است وعدد ایشان معلوم کند ونقطهای رانکه
بماند وعدد نقطهای خاک رمل باشد ومحاسبهٔ اشکال که یاد کرده
آمد واعدادش برین کونه است که این جایکه صورتها نهاده آمد و
عدد اشکال بر سر اشکال نبشته شد اینست ۲ ۲ ۲ ۳ ۳ ۴
۴ ۴ ۴ ۴ ۵ ۵ ۵ ۵ ساقط بدانک اسعدک الله فی الدارین
که این عمل را که یاد کرده آمد واین طریق اشکال که نهاده آمد واین
اعداد که نبشته شد این قاعده را تسکین اس خوانند واستادان این
صنعت این معنی را مخفی داشته اند واز جملهٔ اسرار رمل است و
مبالغهٔ بسیار کرده اند در پنهان داشتن این عمل زنهار باید که
این اسرار مخفی دارند خاصه از کسانی که مستحق این معنی نباشند
والله اعلم فصل اکر خواهد که بداند که در سیزدهم وجهاردهم رمل
جه صورت افتد اکنون اکر خواهد که در جهاردهم که مل جه شکل افتد بداند
بیشتر از انکه رمل تمام کند نظر کند در امهات رمل و نقطهای فرد
وزوج امهات را جمع کند مثلا اکر اشکال امهات بدین کونه بود
شکل اول فرد شکل دوم زوج شکل سوم زوج شکل زوج
پس فردی وسه زوج حاصل امد که شکل لحیانست پس بدین دلیل
جهاردهم رمل شکل لحیان باشد واکر خواهد که شکل سیزدهم را بداند
آتشهای اشکال این امهات رمل فرد وبادهای این امهات فرد
وآبهای این امهات فرد وخاکهای این امهات زوج پس سه فرد
وزوجی حاصل آمد که شکل عتبة الخارجة بدین دلیل در سیزدهم

رمل شکل عتبة الخارج متولد شود و در اشکالها و رملها دیگر هم برین ضابطه
که نموده شد قیاس کند و زنهار که این معنی نیز مخفی دارد که از جملهٔ اسرار
رملست و اگر خواهد که بداند که در خانهٔ پانزدهم چه شکل افتد چون سیزدهم
شکل را و چهاردهم را دانسته باشد یقین که تولید این دو شکل نیز معلوم
باشد والله اعلم **فصل** در دانستن حیات و ممات غایب چون
رمل کرده باشد هر شانزده را تمام انقلاب کند برین گونه که یاد کرده
میشود آتشهاء خانهٔ اول و دوم و سوم و چهارم را شکل اول سازد و آتشهاء
پنجم و ششم و هفتم و هشتم را شکل دوم سازد خاک خانهٔ هشتم و خاک
دوازدهم و خاک چهاردهم و آتش پانزدهم را شکل سوم سازد خاک
پانزدهم و خاک سیزدهم و خاک نهم و خاک اولرا شکل چهارم سازد و
رمل تمام کند بعد از آن نظر کند که در میزان این رمل چه شکل آمده است
آن شکل پانزدهم را با هفتم هر دو ضرب کند اگر قبض الداخل متولد شود
یا عقله یا انکیس یا اجتماع یا بیاض غایب مرده باشد و اگر حمره متولد شود
نظر کند که آن حمره اگر در خانهٔ ششم یا در خانهٔ هشتم باشد یا در خانهٔ اول
باشد و در هشتم تکرار کرده باشد غایب را کشته باشند و اگر خلاف
این صورتها که ذکر رفت متولد شود غایب در حال حیاتست والله اعلم
فصل انقلاب وضع سکینان خاکهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
و شانزدهم شکلی سازد و آبهاء هر چهار شکل را شکلی دیگر سازد و بادهاء
هر چهار شکل را شکل دیگر سازد و آتشهاء هر چهار شکل را شکل دیگر
سازد چون هر چهار شکل نیز ثبت نهاد رمل تمام کند و خاصیت
انقلاب آنست که چون از رمل اول مقصود حاصل نشود یا کشاده

باشد درین انقلاب وضعی دیگر باشد شاید که کشاده باشد و انقلاب
اصلی خود اینست که خاک مرکز آتش برفت و آب مرکز باد و باد
مرکز آب و آتش مرکز خاک والله اعلم **نوعی دیگر از انقلاب**
هم از وضع سکینان آتشهای اول و دوم و سوم و چهارم شکل سازد و آتشهاء
پنجم و ششم و هفتم و هشتم شکلی سازد و آبهاء نهم و دهم و یازدهم و
دوازدهم شکلی دیگر سازد و خاکهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
و شانزدهم شکل دیگر بعد از آن رمل تمام کند و احکام بگوید والله اعلم
فصل در دانستن انقلاب جهت سال در وقتی که تحویل آفتاب باشد
بحمل در ان ساعت که تحویل میکند چهار رمل بر کشد و از ان چهار رمل
چهار رمل دیگر استخراج کند مثلا از رمل اول که بر کشیده باشد سیزدهم
و دهم و یازدهم و چهاردهم را امهات سازد و ان رمل را تمام کند
باز در رمل دوم در آید همچنان سیزدهم و دهم یازدهم و چهاردهم
را امهات سازد و آن رمل را تمام کند باز در رمل سوم در آید همچنان
سیزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم را امهات سازد و رمل تمام بکند
باز در رمل چهارم در آید همچنان سیزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم را
امهات سازد و رمل چهارم تمام کند چون چهار رمل تمام کند از ان
چهار رمل بیرون آید و ضابطه و قاعدهٔ این رملها چنانست که هر
صورتی که در نهم رمل اول باشد در سه رمل همان ضابطه و قاعده باشد
و در نهم رملهاء آخر همان ضابطه و قاعده باشد و همان شکل چون این
چهار رمل را ضبط کرد و ثبت از اول اول و از اول ثالث صورتی
بیرون آورد و از دهم اول و دوم ثالث صورتی بیرون آورد و از

سوم اوّل و سوم صورتی بیرون آورد و از چهارم اوّل و چهارم ثالث
صورتی بیرون آورد و این چهار شکل بر ترتیب ثبت کند بعد از آن از
اوّل دوم و از اوّل چهارم صورتی بیرون آورد و در مقابلهٔ صورت
اوّل بنهد یعنی در شیب آن صورت و از دوم دوم و از دوم
چهارم صورتی بیرون آورد و در مقابلهٔ صورت دوم بنهد و از
سیم دوم و از سیم چهارم شکل بیرون آورد و در مقابلهٔ صورت
سیم بنهد و از چهارم دوم و از چهارم چهارم صورتی بیرون آورد و در
مقابلهٔ صورت چهارم بنهد و بعد از آن از صورت اوّل و آنکه در شیب
اوست صورتی بیرون آورد و از صورت دوم و آنکه در مقابلهٔ
اوست صورتی دیگر بیرون آورد و از صورت سوم و از صورتی
که در مقابلهٔ اوست شکلی دیگر بیرون آورد و از صورت چهارم
و آنکه در مقابلهٔ اوست صورتی بیرون آورد و این چهار صورت را
که متولّد شود از آن صورتها امهاتی سازد و رمل تمام کند چون رمل تمام
شود از امهات احکام بگوید بهار گوید و از بنات احکام تابستان
بگوید و از متولّدات احکام پاییز بگوید و از زواید احکام زمستان
و احکام این رمل چنان باشد که اشکال سعد و نحس را تمیز کند اگر
در فصل بهار اشکال سعد باشد یعنی در امهات رمل احوال بهار خوش
گذرد و اگر سعد و نحس باشد میانه گذرد اگر نحس باشد ناخوش گذرد و در این
معنی اغلب اشکال را قوّتست و احکام تابستان را همچنان اشکال بنات را
نظر کند و از سعد و نحس که باشد احکام بگوید و احکام پاییز را از متولّدات
بگوید و احکام زمستان را از زواید بگوید والله اعلم بالصّواب

فصل اگر در نسخهٔ نوشته باشد که اوتاد اوّل و چهارم و هفتم و دهم باشد
برین ثبت آن خطاست بسبب اوّل مرکز آتش است و چهارم مرکز
خاک پس خطا باشد زیرا که اوّل مرکز آتش است و دهم مرکز باد و هفتم
مرکز آب و چهارم مرکز خاک بدین ترتیب و این ترتیب صحیحست
والله اعلم **فصل** بدانکه مارا عدد اصلی است و عدد غیر اصلی عدد اصلی خود
معیّنست در تسکین دایره عدد چنانک فرح در خانهٔ اوّل یک عدد دارد
لحیان در دوم سه عدد دارد عتبة الداخل در سوم شش عدد دارد تا آخر
که قبض الداخل صد و سی و شش عدد دارد و عدد غیر اصلی آنست
که صورتی در خانهٔ واقع شود نظر کنیم که آن صورت از خانهٔ اصلی خود در رملی
که برکشیده است یا مقدّم افتاده و یا مؤخّر افتاده است اگر مقدّم
افتاده است نظر کند که مابین چند خانه افتاده است آن مقدار که مابین
است بر عدد اصلی آن خانه افزاییم اگر مقدّم افتاده است و اگر
مؤخّر آن مقدار که مابین است از عدد اصلی آن خانه نقصان کنیم با خود
چه مقدار مؤخّر افتاده باشد مثلا اگر عتبة الداخل در خانهٔ اجتماع افتد مابین
ایشان هفت خانه است هفت عدد از عدد اصلی اجتماع کم کنیم پس
بدین گونه عتبة الداخل را در خانهٔ یازدهم رمل پنجاه و نه عدد باشد
و اگر اجتماع را در خانهٔ عتبة الداخل یابیم یعنی در خانهٔ سوم رمل هفت عدد
بر عدد اصلی عتبة الداخل افزاییم تا سیزده شود پس برین دلیل اجتماع را
در خانهٔ سوم سیزده عدد باشد برین قیاس اشکالهاء دیگر را که در
هر خانه افتد باقی را که در هر خانه افتد اگر مقدّم افتد افزاییم اگر مؤخّر
افتد نقصان کنیم از عدد آن خانه که شکل در وی افتاده باشد والله اعلم

فصل نوعی دیگر در دانستن احکام سال انچنان که در نوع اول ذکر رفت
در وقتی که آفتاب تحویل کند ببرج حمل چهار رمل برکشد و اشکال هر
چهار رمل را تمام کند از اوتاد هاء ان هر چهار رمل صورتها متولد کند
مثلا از رمل اول وتد اول و دهم و هفتم و چهارم برکشد و از رمل سوم
وتد اول و دهم و هفتم و چهارم در مقابله این چهار صورت بنهد یعنی
در شیب ان اشکالها باز از رمل دوم وتد اول و دهم و هفتم و چهارم
بجای دیگر برکشد و از رمل چهارم وتد اول و دهم و هفتم و چهارم در
مقابل این چهار صورت اوتاد رمل بنهد یعنی در شیب آن شکلها
که بجای دیگر نهاده است جمله شانزده صورت شود و ازین شانزده
صورت هشت صورت متولد شود که آن صورت اول دوم و چهارم
پنجم و ششم و هفتم و هشتم باشد بعد ازان رمل را ازین هشت شکل که
نهاده است تمام کند و باشد که ازین رمل در میزان فرد نشیند و شاید
که نشود و احکام این همچنان که در نوع اول گفته شد بگوید احکام بهار را
از نبات و احکام پاییز را از تولیدات و احکام زمستان را از زواید
والله اعلم **فصل در ضمیر پیدا کردن** زناتی گوید که شکل اول رمل را ببیند
که چند عدد دارد چنانک فرد ان یکی و زوج آن دو بگیرد و بهر خانهء
یکی بدهد انجا که برسد ضمیر آنجا باشد **نوعی دیگر** بشمارد نقطهاء آتشی
که در رمل آمده است و آن نقطها را اولین از هر شکلی که باشد آنچه فرد بود
ببیند که چند نقطه است از اول خانهء رمل ابتدا کند و بهر خانه یکی بدهد
انجا که برسد ضمیر باشد یا از شکل یا از خانه **نوعی دیگر** محمد بن عثمان الزناتی
رحمة الله علیه گوید که اگر خواهی که ضمیر بیرون آوری بشمار نقطهاء فرد که

در رمل آمده است از خانهء اول تا خانهء پانزدهم و ببین تا چند نقطه حاصل
آمد و این مبلغ را که حاصل آمده است از صد بیست عدد کم کند آنچه باقی
بماند اگر میزان رمل از اشکال مزوجه حاصل شده باشد آنرا دوازده
دوازده طرح کند آنچه بماند بر خانها قسمت کند انجا که برسد ضمیر بود و اگر
از اشکال مفرده حاصل شده باشد نه نه طرح کند آنچه بماند بر خانها قسمت
کند آنجا که برسد ضمیر بود یا در شکل یا در خانه مثالش چنانکه ما رملی زدیم
و بیست نقطه حاصل آمد از صد بیست کم کردیم صد ماند دوازده دوازده
طرح کردیم چهار ماند در خانهء چهارم نظر کردیم شکل طریق بود گفتیم ضمیر از
سفرست یا از مقام و پدر سایل در جواب گفت که ضمیر من آنست
که سفر بهترست یا مقام پس معلوم شد که ضمیر از دو بوده است والله اعلم
نوع دیگر در معرفت انک ضمیر بجهت حاضرست یا از بهر غایب
از خانهء دهم و یازدهم شکلی تولد کند اگر آن شکل در رمل یافت شود
ضمیر جهت خود گرفته باشد یا برای کسی که حاضرست و بنظر می بیند و اگر
در رمل یافت نشود ضمیر را جهت غایب کرده باشد و یا جهت انکس
که از نظرش دور بود والله اعلم **فصل** در عواقب امور هر غرضی اگر
خواهی که عواقب آن کار بدانی که در پیش گرفتهء تمام شود یا نه از کار
پادشاهان و قضاة و ولاة و امرا و غیرهم اوتاد امهات سازد و
رمل تمام بکند و بنگرد اگر در امهات ازین اشکال هایید ابنست
بدانک ازانچه میطلبد بران غرض برسد
و نبات و جاه و ملک و منصب باشد و اگر بخلاف این باشد
عواقب انکار و آنچه اندر دستن اوست از دست بیرون شود و

پریشان گردد **فصل در معرفت طروحات** طروحات بسیارست از
افراد وازواج اما بهترین طروحات نقوط افرادست و دوم سیر
نقطهٔ میزانست وسوم خانه خانهٔ حاجتست وچهارم شکل شکلست
وپنجم وتد ومایل الوتدست **طرح اول** نقوط بر صورتی که تحت وفوق
او مکشوف باشد جمع کند دوازده دوازده طرح کند آنجا که سپری گردد
ضمیر آنجا باشد وباز نقوط وسطانی آنچه مملول باشد جمع کند و دوازده
دوازده طرح کند آنجا که سپری شود ضمیر انجا باشد اما فی الشکل
واما فی البیت اگر خطا کند از هر دو موضع معلوم شکل تولد کند یعنی
ازان دو موضع که منتهی شدند نقطها مذکور به بیند که کجاست انجا که
بیاید ضمیر آنجا بود این طریق بمثابهٔ خانه است بشیوهٔ نجومی **دوم سیر
نقطهٔ میزانست** یعنی شکل پانزدهم وانچنان بود که هر دو نقطه یا بطرف
راست یا بطرف چپ یا یکی راست ویکی چپ و یا چهار نقطه
باشد در میزان یا دو نقطه براست رود و دو بچپ یا سه نقطه براست
رود ویکی بچپ ویا بعکس یعنی سه بچپ رود ویکی براست اگر
نقطه بخانهٔ اول ودوم رود ضمیر از برای خود بود جنس حال خود ومال
خود واگر بسوم وچهارم رود از اقربا یا از پدر پرسد یا از حرکات
واصهار یا از ملک ودفین پرسد اگر نقطها بطرف چپ آید ودر
پنجم وششم افتد سوال از عشق وعیال وغلام وکنیزک باشد وتلف
وبیماری بود واگر نقطه بهفتم وهشتم افتد از زنان وشرکا یا غایب
یا از مال میراث پرسد واگر بعضی بطرف راست رود وبعضی بطرف
چپ ضمیر مشترک باشد یا هر دو را بهم امتزاج دهد انچه تولد کند به بیند

که کجاست هر کجا که یابد ضمیر انجا بود واگر نیابد مزاج وضد وعدد نقطه
شکل را نشان کند که ضمیر انجا بود اما فی الشکل واما فی البیت واین
طریق بمثابهٔ شرف باشد ونجومی **وسوم خانهٔ حاجتست** وانچنان
باشد که طرح نقطه یا سیر نقطه یا هر دو بخانهٔ حاجت افتد یا بمثلثهٔ
آتش چنانک طرح نقطه یا سیر نقطه بدوم یا بدهم افتد حاجت از مال
یا از پادشاه وعمل بوده باشد واین طریق بمثابهٔ مثلثه باشد نجومی
وچهارم شکل شکلست وانچنان باشد که طرح نقطه یا سیر نقطه یا
هر دو بخانهٔ دوم یا ششم ویا دهم افتاده باشد وقبض الداخل در دوم
یا عقله در ششم یا نصرة الخارج در دهم واین طریقه بمثابهٔ حد بود نجومی
وپنجم وتدست ومایل وتد وانچنان بود که طروحات یا سیر نقطه با وتاد
یا مایل اوتاد منتهی شود واین جنس را وجه خوانند چون این هر پنج اتفاق
افتد واشکال مقبل ومخطوط باشد تمکی اعراض ممکن الحصول باشد
واگر در زایل اگر در زایل الاوتاد سپری فایدهٔ زیادتی ندهد وآنچه دهد
بکد وعسر باشد وهمچنان چون ضمیر از نفس بود سوم گواه او باشد وپنجم
دلیل او باشد وچهارم عاقبت کار او بود واگر ضمیر از مال بود و
مکسب از خانهٔ چهارم گواه بود وخانهٔ ششم دلیل بود خانهٔ پنجم که همان
چهارم است وششم عاقبت آن باقی را برین قیاس باید کردن
تا حکمش صایب اید والله اعلم **فصل در سخن چند از ضمایر واحکام آن
بخانه** بدان اسعدک الله فی الدارین که بیشترین احکام ضمایر از
وندها درست می آید وبزرگان این فن برین اختصار کرده اند
دقوی ترین وتد طالعست پس عاشر را وپس سابع وپس رابع والله اعلم

اگر کسی از احوال خود پرسد نگاه کن بنفس از طالع وبخیر وشر از هفتم و
بحرمت وذل از دهم وبعاقبت کارش از چهارم اگر کسی از مال
پرسد طالب را از اوّل دان ومطلوب را از هفتم وحصول را از دهم
وعاقبت آنرا از چهارم اگر کسی از نقل وحرکت پرسد چگونگی میل
خاطرش از اوّل دان ونفس آن مقام از هفتم دان وچگونگی کارش
از دهم وچگونگی عاقبت کارش از چهارم اگر کسی از دعوی پرسد
از طالع بنفس او نگاه کن از هفتم بمدّعی او از دهم بقاضی واز چهارم
بعاقبت کارش اگر کسی از تلف شده پرسد حال وکار خداوند قماش
را از اوّل دان وحال دزد از هفتم وچگونگی ضایع شده از دهم وحصول
آن از چهارم اگر کسی از تجارت پرسد خرنده را کارش از اوّل گوی
وفروشنده را از هفتم وچگونگیش از دهم وعاقبت کارش از چهارم
اگر کسی از بیمار پرسد از اوّل نفس بیمار دان وششم را مرضش ودهم را
طبیب وعلاجش وچهارم عاقبت کار مریض اگر کسی چیزی بمزد دهد
ستاننده را از طالع گوی ودهنده را از هفتم وحاصل اجرت را از دهم
گوی وعاقبت کارش از چهارم گوی اگر کسی از باغ وزمین پرسد
که ببرزگران دهد دهنده را از هفتم گوی وستاننده را از اوّل وارتفاعات
آنرا از دهم گوی وعاقبت کار ارتفاعات از چهارم گوی اگر کسی
از گریخته پرسد گریخته را از اوّل گوی واز قمر خداوندش را از عاشر
گوی واز آفتاب دان موضع را از هفتم گوی وحصول وناحصول آن
از چهارم گوی چون قمر در اوّل باشد گریخته بجانب مشرق رفته باشد
وچون در هفتم باشد بطرف مغرب رفته باشد وچون در دهم بود بجانب

جنوب وچون در چهارم بود بجانب شمال رفته باشد اگر کسی از مهمانی
پرسد از اوّل از آن مهمان دار باشد هفتم از آن مهمانان وتنعم آن از
دهم گوی وعاقبت کارشان از چهارم وکار مطبخی از نهم وساز وبرگ
مهمانی از یازدهم وکدبانو که برگ سازد از پنجم والت مجلس از سوم
واگر کسی از زندانی پرسد زندانی را از طالع دان وضدّان اورا
از هفتم دان وعزّ وذلش از یازدهم وعاقبت کارش که برهد یا نه
از چهارم اگر کسی از منصب وجاه پرسد طالب ومعاونتش از اوّل
ودوم گوی ومانع ومعاوِنش را از هفتم وششم گوی وچگونگی کار وبمنصب
ومنوالش را از دهم گوی وعاقبت آن کار ومنصبش را از چهارم دان
اگر کسی از غایب پرسد نفس وسلامتی او را از طالع دان وموضع او که
اندر وست از هفتم وچگونگی کار وعملش از دهم آمدن ونه آمدن او از
چهارم نوعی دیگر بدانک طریق وآن شکل که نفس غایب بدو مخصوص
شده باشد اگر هر دو یا یکی از آن دو از طالع یا هفتم بود غایب دور
باشد واگر از هفتم یا دهم بود غایب نزدیک باشد واگر از وسط السّما
با طالع بود غایب بازگشته بود وعزم خانه کرده واگر پرسند که غایب
بکدام طرفست طلب کن آن شکل را که غایب بدو مخصوصست اگر
از اوّل تا چهارم یابی بطرف شرق باشد واگر از چهارم یا هفتم یابی
بطرف غرب واگر از هفتم تا بدهم یابی بطرف جنوب واگر از
دهم تا طالع یابی بطرف شمال والله اعلم فصل در معرفت سهام بنگر که
اصل هر سهم یعنی اصل هر شکل از کجاست زیرا که خط شانزده گانه را تشبیه
کرده اند بشهرستانی از آنک در شهر خانها بود گوناگون و در رمل نیز اشکال

بود کوناکون و منسوب کرده اند آنرا بمردمان که در شهر باشند و ضمیر را
مانند کرده اند آنچه در دست مردم بود از نقد و جنس و اعدا در امانند کرده اند
بدانچه اشارت میکند بعاقبت مردمان و مابل الاوتاد را مانند کرده اند
باختلاف نامهاهای مردمان و ساقط الاوتاد را مانند کرده اند بکردار
مردمان در نیکی و بدی و موازین را مانند کرده اند بدانچه ایشانرا فرمایند
از امر و معروف و نهی منکر عقل را بکمال و نیکو فکر و اندیشه کن و فهم
صافی دار و به پرهیز کوشش دار از لقمهٔ حرام و از نظر حرام و از
مفسدت و امانت کوشش دار و بر طاعت قیام نما تا بر عواض
اسرار وقوف افتد انشاالله تعالی **فصل در معرفت دایرهٔ**
رمل چون خواهی که دایرهٔ رمل زده باشی اوّل و دوم و نهم و سیزدهم
طرف شرقست و از قسم ربع شرقست سوم و چهارم و دهم و نیمهٔ اوّل
از شانزدهم و نیمهٔ آخر از پانزدهم از قسم ربع جنوبست پنجم و ششم و
یازدهم و نیمهٔ اوّل از یازدهم و نیمهٔ آخر از شانزدهم از قسم ربع
شمالست هفتم و هشتم و دوازدهم و چهاردهم از ربع غربست و چون
معلوم شده باشد اگر از برای دزد بود یا به مهیم دیگر و شکل و برادانه
اگر درمیان این ارباع یافته شود دزد حاضرست و یا شکل سوم اگر
در ارباع یافته نشود غایبست و اگر دفین نیز باشد همچنان باشد
که دزد و غیره اگر شکل ایشان یافت دران ربع طلبد که گفته آمد و بنگر
که اصل هر شکل از کجاست و از کجا درآمده است و از کجا بیرون رفته
اگر آن شکل داخل بود آنچه دزد برده باشد باز رسد اگر خارج باشد
نرسد و همچنان اگر شکل سعد داخل شود زود یافت شود و اگر شکل
دزد خارج بود یافت نشود و طریق دیگر آنست که این شکل که از دایرهٔ
بیرون آمده باشد بر تلف زند آنچه برآید اگر داخل باشد باز
یابد و اگر خارج بود نیابد همچنین بر شکل دزد زند اگر داخل باشد
دزد را باز یابد و اگر خارج بود نیابد والله اعلم بالحقیقة الحال **فصل در**
اعضاء مردم سر حلقوم گردن دست راست
دست چپ کتف راست کتف چپ سینه
شکم ناف ذکر نشستگاه پهلوها پشت پای راست
پای چپ **فصل** در طبایع اشکال ناری هوایی
آبی خاکی دیگر بدانکه اوّل و دوم و
سیزدهم شرقی اند هفتم و هشتم و دوازدهم و چهاردهم غربی اند
و سوم و چهارم و دهم و پانزدهم جنوبی اند پنجم و ششم و یازدهم و
شانزدهم شمالی اند **و بقولی دیگر** اشکال شرقی اشکال
غربی اشکال شمالی اشکال جنوبی
فصل در معرفت خانها و دران عمارت و خرابی و یمین و یسار
و فوق و تحت بدانکه اوّل و دوم و سیوم و چهارم طرف شرق
بود از خانها پنجم و ششم و هفتم و هشتم طرف غرب بود از خانها
نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم میانهٔ خانها و علیها بود از خانها و سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم زیرین بود از خانها و خراب خانه
بود و درین خانهای مذکور هر کجا اشکال سعود بینی حکم کن با آبادانی و هر
کجا که نحوس بینی حکم کن بخرابی و اشکال سعود این شکلها بوند
و اشکال نحوس اینهایند و اشکال

ممتزج ایهابید اما حمره صورت مطبخست وانکیس صورت
متراح وطریق صورت جاه وبیاض موضع خم و دیک ولو دولحیان
صورت موضع سجود ونقی الخد تنوروخانه وثابته صورت موضع ریحان
وسکان ونصرت الخارج موضع صاحب خانه ونصرت الداخل
موضع زن صاحب خانه وفرح دریچهٔ بلند وقایمه طاق بلند وکتب خانه
وعقله موضع صندوقها وکیلانه وصندوقچه واجتماع موضع رف د
تاقچه وتختها وجماعت موضع سرای وخانها **فصل در معرفت استخراج
خبیه که در دست گرفته بود** از دوم واز چهارم شکلی تولد کند انچه بر اید
بر مسؤل زند آنچه بر اید در رمل طلب کند اگر یافت شود فبها والا مزاج
وضد وعدد نقطه شکلی را نشان کند که آن نفس خبیه بود بعد از ان نقوط
موجود را وآن آتشی است وبادی جمع کند انچه حاصل شود در نفس
خبیه زند وحاصل آنرا دوازده دوازده طرح کند انجا سپری شود نشان
کند انکه نقوط معدوم را وآن آبی وخاکی بود جمع کند آنچه بر اید باز بران
نفس خبیه زند انچه جمع شود دوازده دوازده طرح کند انچه بماند از
اول طرح کند انجا که منتهی شود نشان انک ازین دو خانهٔ نشان کرده
شکلی تولد کند آنچه بر اید باز بران نفس خبیه زند انچه حاصل آید نفس
خبیه بود از نبات وحیوان ومعدن ورنک وصورت ووزن
ومذاق وطول وعرض وعمق واگر نفس خبیه این شکل بود خبیه معدنی
باشد منقش ومصنوع وبمطرقه کوفته روشن وبوی ندارد وزرد
فام بود وعزیز باشد ومردم ویرا دوست دارند واگر این شکل باشد
خبیه معدنی بود سیاه رنک وگران وزن ومصنوع ومعمول وبی قیمت

یا شکسته یا سوراخ دارد ویا بوی بلوط ویا هلیله یا مازو دارد واگر این
شکل باشد خبیه چیزی باشد سرخ رنک ومعدنی چون مس وزر ولعل
ودروی اندکی نقش باشد یا سوراخ یا شکسته یا بریده وبقولی حیوانی باشد
جنس ابریشم سرخ یا دوال سرخ یا عسل وآنچه بدین ماند واگر این شکل
خبیه نباتی بود سپید رنک چون پنبه وکاغذ ومروارید والا نقره باشد
واگر این شکل باشد خبیه معدنی بود برنده وسر تیز ورنکش بسپیدی
وزردی گراید وتیره وش ومصنوع ودروی نقشی یا سوراخی باشد اگر
این شکل باشد خبیه حیوانی بود وشوروش وشعره وکم قیمت چون
چرم وپر واستخوان والا معدنی بود چون مس وبرنج وغیره واگر این
شکل باشد خبیه نباتی بود طولانی شکل سر تیز تلخ فام ورنکش
زرد فام که بسپیدی گراید واگر این شکل باشد خبیه نباتی بود وطعم کره
وبوی ناخوش ودراز وسیاه رنک وبی قیمت وشکسته یا بریده یا
سوراخ دارد واگر این شکل باشد خبیه معدنی باشد وبوز دارد
یا نقش دارد یا سوراخ دارد یا تجویف ورنکش تیره وش میان سبزی
وکبودی ویا فت آن بیابد واگر این شکل باشد خبیه نباتی بود ودراز
شکل وسبز فام ومجتمع اللون یعنی رنک روشن ندارد وتیره وش
یا تلخ وش والا آهن دراز کرده بود واگر این شکل باشد خبیه
نباتی بود نیک وش چون کاغذ وجامه ونرم سفید وبوی خوش دارد
وسبک ونفیس وعزیز باشد والا نقره بود اگر این شکل باشد خبیه
معدنی بود گرم وخشک ومصنوع وبمطارق کوفته وطعم تلخ دارد ونفیس
باشد چون زر اندود نقش یا سوراخ دارد ومردم او را دوست دارند

واکر این شکل بود […] جیزی معدنی بود و قیمتی و مضروب و مسلوک
و مدوّر و سپید رنک که بزردی کراید و مردم او را دوست دارند […]
خبیه معدنی باشد کبود دوش یا لاجورد دوش و بوزن سبک و تمام
نباشد جون مهرهٔ لاجورد یا نکین یا مهرهٔ کبود یا سنک رنک کرفته
واکر این شکل باشد […] خبیه نباتی بود سیاه فام و طعم تلخ دارد نه سبک
و نه کران و تجویف دارد سوراخ یا نقش و رنک زرد سیه فام و بتولی
انکشتری باشد واکر این شکل بود […] خبیه معدنی باشد ترش و ش نه سبک
و نه کران و نقش دارد یا تجویف و رنکش بسرخی و سپیدی کراید آمیخته
رنک یا خود جیزی مرکّب بود از دو جیز یا انکشتری یا کوشوار بود
نوعی دیکر در معرفت خبیه از سایل و مسؤل شکلی تولّد کند و از ...
نقوط میزان شکلی و از سر دو شکل دیکر آنجه بر آید نفس خبیه بود به بیند که در
رمل هست یا نه اکر هست فبها والا مزاج و ضدّ عدد نقطهٔ شکلی را
نشان کند که آن نفس خبیه بود نوعی دیکر از دوم و جهارم شکلی تولّد کند
آنجه بر آید بر مسؤل زند آنجه بدید آید نفس خبیه بود نوعی دیکر نقطهٔ ثقیل
و خفیف یعنی افراد خاکی و آتشی رمل را از اوّل تا پانزدهم جمع کند دوازده
دوازده طرح کند آنجه بماند از اوّل بشمارد بترتیب تا آنجا که سپری شود
به بیند که آن خانه ماده است یا نر اکر آن خانه ماده باشد و اندرو هم شکل ماده
باشد خبیه نباتی بود و اکر خانه نر باشد و آنجه اندروست هم نر خبیه معدنی بود
و اکر خانه ماده باشد و آنجه اندروست شکل نر باشد خبیه حیوانی بود و
امّا جیزی مرکّب باشد و جیزی مصنوع و معمول و مخروط وش طرفی پهن و
طرفی کرد جنس استره و کارد و اکر خانه نر بود و اندرو شکلی ماده باشد
خبیه معدنی بود مرکّب یا حیوانی بمنزلت جیزی در جیزی و سر تیز مثل درفش
یا کارد یا استره یا عصا نوعی دیکر مجموع نقطهٔ امّهات را جمع کند و
دوازده دوازده طرح کند آنجه بماند از اوّل براند تا آنجا که منتهی شود آنرا
در مسؤل زند آنجه بر آید نفس خبیه بود نوعی دیکر از جهارم و هشتم شکلی تولّد
کند آنجه بر آید بر مسؤل زند آنجه بر آید نفس خبیه بود بعضی از استادان
جنین کفته اند طالع یعنی از اوّل بکوید که جه جیزست و از جهارم بکوید که
جندست و از هفتم بکوید که جکونه است و از دهم بکوید که از کجاست
و بعضی از استادان این صناعت جنین کفته اند که خانهٔ اوّل طبیعت
خبیه بود و دوم وزن و سوم طول و عرض و عمق و جهارم وجود و علامت
و اصل آن و پنجم قیمت آن و ششم بجه عمل شاید و هشتم جوهر آن عشار
جهارم و نهم فعل آن و دهم رایحهٔ آن و یازدهم تمامت آن و دوازدهم
انخالت آن آنکه درین خانها تفحّص کند اکر غالبا اشکال ناری آمده
باشد و آن اینست […] […] […] […] خبیه معدنی بود اکر غالب اشکال
هوایی آمده باشد و آن اینست […] […] […] […] خبیه حیوانی بود و اکر
غالبا اشکال آبی آمده باشد و آن اینست […] […] […] […] خبیه نباتی بود
و اکر غالبا اشکال خاکی آمده باشد و آن اینست […] […] […] […] خبیه
کانی باشد والله اعلم در معرفت خبیه از نباتات و فواکه […] از آن
سماواست و نار […] از آن جوز و خرماست […] از آن نارنجست
[…] از آن هلیله و مازوست و جوز هندی […] از آن بلوطست […]
از آن دراقینست […] از آن عدسست […] از آن انکورست و
کلنار […] از آن خربزه و پنبه است […] از آن به و بادامست […]

ازان برنجست ازان امرودست ازان کوکنار ونخود
وکندمست ازان سیباست ازان الوست سکنار
وخیار وششپت اندرین معنی این قدر کفایتست **فصل در معرفت**
خانهاء روشن وتاریک اول وعاشر نیک روشن بود سفتم متوسط
بود چهارم نور متغیر دارد دوم متوسط یازدهم نور نیک دارد اما کمتر
ازعاشر هشتم نور اندک دارد وسرخ تاک وپنجم روشن نیک
بود اما کمتر از اول وششم ودوازدهم کل تاریک وسوم ونهم نور
اندک دارد **فصل نامهاء اشکال** بزبان بربری ضاحک
الکوشش املاغ ازاز کوسله نامکلث منکوس
اسطروشش اسکوان اجلید تشمیر رسلت
اوراغ وکین اسدوان ابرید والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

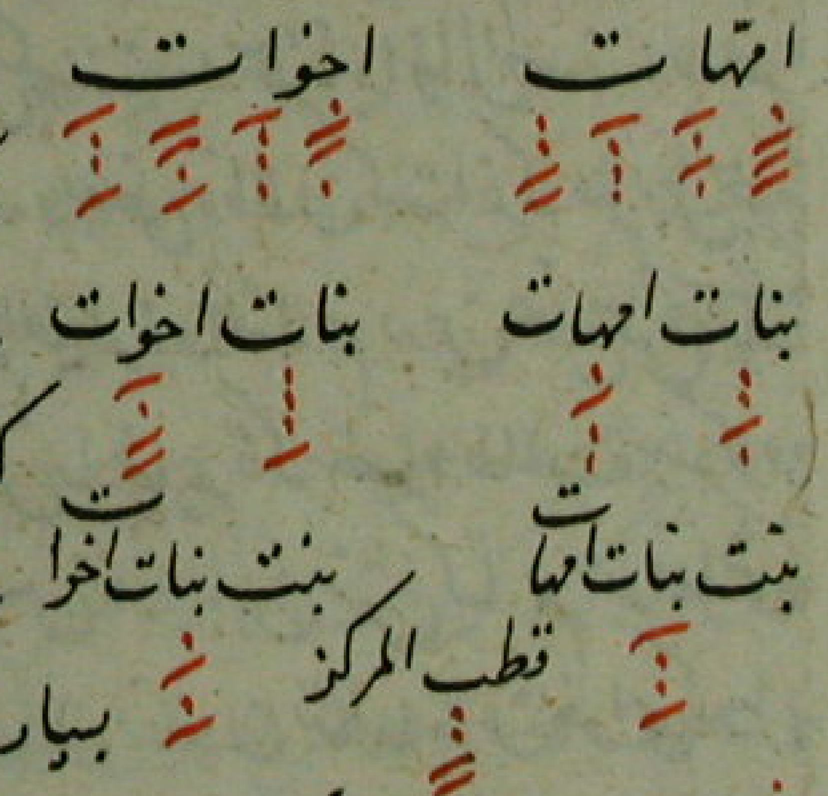
حمد بی حد مران خدایی را که این بجده هزار عالم را از کتم عدم در شش
روزی بدو حرف بدید آورد و ثنایی بی عد برای آن بادشاهی که
اسرار جمال جلالیت خود درین آینه عیان کرد آن ایزد بخشاینده
جنین علام الغیوبیست که این اشکال علم مغیبات را بر یکی نقطه نهاده است
و آن نقطه را از برای مدلل وحدانیت خود کشاده است که ذات
فردانیت او منزه است از تزوج و تصور عقول عقلا و مبراست
کمال صفات او از تبدیل و رای فضلا جل جلاله و علی و نیز درود بی شمار
بران اکمل الکملا که از قدیم عالم ازلیت جو آفتاب جرخ ابدیت
ز سپهر احدیت بر تافته است و تحیات بی حصار مران افضل الفضلا
که این جنت بسته و آبا و امهات عالم وجود ز بودن او یافته است
آن کوثر فرد و حبیب الله و سرّی مقام لی مع الله جنین افضل
الرسل و هادی سبل ایست که مقام ادنای اوست در کونین سدرة
المنتهی و قاب قوسین و اوست سید کاینات و مفخر موجودات
منبع اللطف والصفا محمد مصطفی الصلوة والسلام الله تعالی بر روح مطهر
او و بر اصحاب و آلش باد اما بعد الحمد والتحیات با عالم السر والخفیات
طبیعت و ذهنم بکشای و احفظ مرا من جملهٔ آفات جون منی ضعیف و

حقیر این علم مغیبات را از ان زمان که سالم بدوازده رسیده بود در
پیش استادان کامل خدمت میکنم و به طریق تخیلات اشکال رمل میروم
هر قاعده که هست پیش استادان دیدم و بیافتن کتابهای وی بسیار
دویدم کنون الحمد لله والمنة که برمز این فن مطلع کشتم و بهمه اسرار
وی رسیدم و در هر جای معروف و مشهور شدم بس یک کسی از محلهٔ من
هوهی آورد و خواست که اشتغال بکند و این علم را بیاموزد در روز
میمون و در ساعت همایون پیش منی فقیر امد کفت که ای نطقی که ابن
عبدالله الرومی طول الله عمرک و نور الله طبعک جون در علوم
رمل استاد کاملی بیا کرم کن بحق خدای تعالی عز و جل و بحق محمد خاتم
المرسل و بحق دانیال الاکمل علیه السلام این برقعی روی علم
رمل را بمن بکشای و قاعدهٔ تخیل شکلهای وی بنمای یعنی از برای من
یک رسالهٔ بساز اما جنین می باید ساختن که طالب بکتب دیکر محتاج
نباشد و همه قاعدهٔ رمل درو مندرج کردد هم از نام و نشان تو در جهان
یادکاری ماند هر که بخواند استفاده کیرد و جون نامت شنود دعای کند تا
من دیکر بخوانم و کامل شوم جون آن اسامی را شنیدم در حال برخاستم
التماس آن خطاب اجابت کردم و بساختن این کتاب اقامت نمودم
زانکس که جنین سخن شنودم بستم کمر و زبان کشودم
از خدای تعالی عنایت خواستم و بساختن این کتاب مشغول کشتم و هر جیز
که در علم رمل شرطست همه را آوردم و هیج نقصان نکردم و دانستم که این
کتاب در پیش استادان کمالی باید و از اسرار غیوب خبر دهد
بس منی فقیر نام این کتاب مفاتح الغیب کردم و بسیار پردهٔ غیب را

باین گشادم و بر بیست یک فصل و سی و دو باب نهادم همه را بیاوردم
فصل اوّل در بیان بدایت شدن رمل فصل دوم در بیان نهادن
نقطها فصل سوم در بیان اداب رمل فصل چهارم در بیان
دانستن شکلها فصل پنجم در بیان اخراج اشکال فصل ششم
در بیان قاعدهٔ مفردات فصل هفتم در بیان وجه مرکّبات
فصل هشتم در بیان صحّت و رنج فصل نهم در بیان صفت انسان
فصل دهم در بیان اعداد نقطه و کلّیات فصل یازدهم در بیان
سیر نقوط فصل دوازدهم در بیان تعلّقات اشکال فصل سیزدهم
در بیان دانستن بیوت فصل چهاردهم در بیان تعلقات خانها
فصل پانزدهم در بیان عناصر بیوت فصل شانزدهم در بیان خادمان
بیوت فصل هفدهم در بیان احکام رسول فصل هژدهم در بیان
شواهد فصل نوزدهم در بیان ضمایر رمل فصل بیستم در بیان
دفاین و خزاین فصل بیست یکم در بیان حبابات والله اعلم
وآن بابها که ذکر رفت شانزده هش در بیان احکام واقعات شانزده
خانهاست و شانزدهمش در بیان مثلّثات انشاالله بیاید و ببینید
و شانزدهش در بیان شانزده مثلثاتست همه را باستشهاد بیاوردم
چنانکه قاعده استادانست اگر از اجل امان یابم مرحوم حق باشد
هرکه برین نیّت فاتحة الکتاب بخواند من دیگر در فصلها شروع بکنم
انشاالله تعالی و بالله التوفیق فصل اوّل در بیان بدایت رمل بدان
ای طالب این فن که علم رمل از همه علم نیکوترست زیرا هرکس که باین
علم سعی کند احوال خویشان و ضمایر ایشان دریابد و همه پیدا و پنهان باد

ظاهر شود بلکه با اثر سرّ ایزدی مطلع گردد چنانک رسول علیه السّلام
گفته است الرّمل سرّ من الله تعالی باین علم رمل نیک نظر کن
که علم شریفیست و فواید این علم بر جمیع طوایف شاملست زیرا که سیّد
کاینات علیه السّلام فرموده است علیکم بخطّ الرّمل فانّه معجزة
النبیّ عن الأنبیاء من قبلی ابن عبّاس رضی الله عنه روایت کند
از حضرت رسالت علیه السّلام که یا محمّد امروز دیدم یک کسی بر سر
ریگ خطها میکشد و از غایب خبرها میدهد و خلقان بخندند و انکار
کنند رسول علیه السّلام گفت که آن علم پیغامبرانست هرکسی که کار
پیغامبران کند جمله کار او صواب باشد و هرکه باین علم اعتقاد ندارد
هیچ کار الخیر نیاید و علم رمل نیکیست و معجزهٔ دانیال است و هم
گویند که معجزات ادریس است و بعضی رمّالان گفته اند که علم رمل معجزهٔ هر
هفت پیغامبر بزرگست علیهم الصّلوة والسّلام درین محلّ سخن بسیارست
امّا افضل آنست که قاعدهٔ رمل را بنمایم تا که مقصود طالب میسّر گردد
بیا ای طالب رمل آشنا باش باین نقش کتابم همچو نقاش
که فایدها یابی فصل دوم در بیان نهادن نقطها چون خواهی که رمل
بکشی قاعده آنست که از صبح تا نماز پیشین از دست راست بدست
چپ بکشند و از نماز پیشین تا بشب از دست چپ بدست راست
بکشند و نقطها وی می باید که از هفت اندک و از دوازده بسیار نباشد
بدلیل آنکه کواکب هفتست و بروج دوازده و بعضی گفته اند که نقطها
از نه زیاده و از چهار کمتر نباشد چراکه چرخ نه است و عناصر و
رکن چهارست و در تختهٔ رمل چون بهر طرف چهار سطر کشیدی از و چهار

شکل حاصل میشود واورا امّهات کویند وچهار شکل نیز از وبدری آید
اورا اخوات کویند ودو شکل نیز از امّهات بدری ابدا ورا بنات
امّهات کویند ودو شکل از اخوات بدری آیدا ورا بنات اخوات
کویند ویک شکل از بنات امّهات بدری آیدا ورا بنت بنات
امّهات کویند ویک شکل از بنت بنات اخوات بدری آیداورا
بنت بنات اخوات کویند ویک شکل از بنت بنات امّهات
وازبنت بنات اخوات بدری آیدا ورا میزان الموازین وقطب
وقاضی الرّمل میکویند ویک شکل از قطب ونفس بدری آیدا وراعاقبت
العواقب کویند مثالش اینست که نموده میشود **دانش ضابر**



وروایتست که این علم را
نکشند روزی که ابروباد وباران
باشد ودرمیان دو نماز زیرا
که حیوانات بطعام رود وهم در
ساعت نحس نزنند که انجا پس
بسیار درابد والله اعلم بالصواب

فصل سیوم در بیان آداب رمل یعنی در حالت زدن رمل چه می باید
کردن اورا بیان کند اوّل می باید رمّال که نفیس جامها بپوشد ودر
جای پاک نشیند وروبش بقبله سازد وپاک وبطهارت باشد
ونیّت را راست بکند وقلبش را صافی کیرد وخاطرش جمع کند
وبخصوداین اسما را بزبان آورد طاوس طاش مهر باش اشوررا باد
بروطا وبعد ازان میل را بدست بکیرد یکبار ایت الکرسی ودو

اعوذتین بخواند وبکشد ودو بار اسم لطیف را بزبان آورد وبا
خدای تعالی تضرّع وزاری بکند وبکوید ان سرّیکه تو میدانی
من فقیر نمیدانم واین آیت را بخواند وعنده مفاتح الغیب
لایعلمها الّا هو ویعلم ما فی البرّ والبحر وما تسقط من ورقة الّا
یعلمها ولا حبّة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الّا فی
کتاب مبین وبعد ازوی سورهٔ فاتحة الکتاب واخلاص را
برخواند وپس ازوی این دعا را بخواند اللّهمّ انّی اسئلک بکلّ
اسم دعاک به احدٌ من خلقک قائماً او قاعداً او راکعاً او ساجداً
فی السّموات وفی الارض او فی البرّ والبحر وبین منی وعرفات
وعند المشعر الحرام والرّکن والمقام اسئلک ان تصلّی علی محمّد وعلی
آل محمّد وان تریني فی هذه الخطوط حاجتی بحول منک وقوّة انک علی
کلّ شیء قدیر وبالاجابت جدیر ولا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم
وبعد ازان خاطرش راجمع کند وبر پیغامبر صلوة آورد ونیز بکوید
یا ربّ المشارق والمغارب بمن ضعیف وحقیر تو این رمز مغیبات را
بکشای وبزبان چیزی نیاورد ودر هر سطر که میکشد این دعا را بخواند
بسم الله الرّحمن الرّحیم اللّهمّ ارنی الاشیاء کما هی تخرج من الظلمات
الی النّور ربّ اشرح لی صدری ویسّر لی امری واحلل عقدةً من لسانی
یفقهوا قولی چو این قاعدها که کفتیم اکر همه بکیرد هیچ در احکام رمل او خطا
نیابد بهر چیزی که حکم کند همه باذن الله تعالی راست آید وعلم رمل حقّست
وجمله حکم او درستست هر خطا که در علم رمل می آید از عالم باشد نه از
علم کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم لا خطاء فی العلم پس می باید که

قواعد این نیکو بدانند والله اعلم **فصل چهارم** در بیان اخراج شکلها بدانکه
مقدم اشکال است چنانک طریق پدر رملست وجماعت مادر
رمل وطریق مردست وجماعت زن دیگر طریق روزست وجماعت
شب ودیگر طریق دنیاست وجماعت آخرت جماعت را ازان
زن میگویند که همه اشکال ازان متولد شود چنانک نقطهٔ نار را بکشود
شد وباز نقطهٔ باد را بکشود شد وباز نقطهٔ آب را بکشود شد
وباز نقطهٔ خاک را بکشود شد وباز جماعت نقطهٔ ناری را رها کرد
باد وآب وخاک را بکشود شد وباز نقطهٔ خاکی وناری را رها کرد باد وآب را
بکشود شد وباز نقطهٔ باد را رها کرد نار وآب وخاک را بکشود
شد وباز نقطهٔ آب را جماعت رها کرد نار وباد وخاک را بکشود
شد باز نقطهٔ خاک را جماعت رها کرد نار وباد وآب را بکشود
شد وآب وخاک را نیز رها کرد نار وباد را بکشود شد وباز نقطهٔ نار و
باد را رها کرد آب وخاک را بکشود شد وباز نقطهٔ نار وآب را
رها کرد باد وخاک را بکشود شد باز نقطهٔ باد وخاک را رها کرد
نار وآب را بکشود شد خود اصلست چرکه پدر رملست ودیگر
بدانید که شکل را ازان بچهار مرتبه ساخته اند که اول اسم دانیال دالست
ودال بحسب جمل چهارست ازین رو وضع شکل را چهار مرتبه نهاده اند
ودیگر ازانک ترتیب عناصر چهار بود والله اعلم بالصواب والیه المرجع
والمآب **فصل پنجم** در بیان دانستن شکلها بدانک اول مبتدی صورت
شکلها را دیدن ونامهایش را از بر کردن واجبست ما نیز چنانک
قاعدهٔ استادانست بنماییم بقول خواجه نصیر الدین طوسی رحمة الله علیه اول

مقدم این شکلست ونامش لحیانست ودوم این شکلست
ونامش قبض الداخلست برین ترتیب اینها را می باید ضبط کردن که
قبض الخارج جماعت فرح عقله انکیس
حمره بیاض نصرة الخارج نصرة الداخل عتبة الخارج نقی الخد
عتبة الداخل اجتماع طریق اول مبتدی از فرد وزوج این شکلها
می باید یاد کردن ونامهایش را دانستن تا که احکام رمل با آسان شود
وبدانند که این شکلها هر یکی بیکدیگر برادرند چنانک به برادرست
و برادرست باقی برین قیاس والله اعلم **فصل ششم در بیان مفردات**

	قوس	مشتری	خارج	نر	سعد	سفید	برزین	سعیمر
	اسد	شمس	[illegible]	ماده	نحس	سرخ	[illegible]	بوم
	عقرب	مریخ	خارج	نر	نحس	سفید و سرخ	زنخ	سیاهی
	سنبله	عطارد	ثابت	ماده	ممتزج	سیاه	سایه	روزی
	میزان	زهره	منقلب	پیچ	سعد	سبز و سرخ	ملون	سیاهی
	دلو	زحل	منقلب	پوچ	نحس	ازرق سیاه	ملون	سیاهی
	جدی	زحل	داخل	ماده	نحس	[illegible]	زنخ	[illegible]
	حمل	مریخ	ثابت	نر	نحس	سرخ	تلخ	بوم
	سرطان	قمر	ثابت و اخذ	ماده	سعد	سفید و زرد	برزین	روشنی
	اسد	شمس	خارج	نر	نحس	[illegible]	[illegible]	روزی
	حوت	مشتری	داخل	ماده	سعد	زرد و سفید	برزین	سیاهی
	عقرب	ذنب	خارج	نر	نحس	زرد	تلخ ملون	روزی
	عقرب	[illegible]	منقلب	پیچ	نحس	زرد و سرخ	برزین	[illegible]
	ثور	زهره	[illegible]	ماده	نحس	سپید	[illegible]	[illegible]
	جوزا	عطارد	ممتزج	خنثی	ممتزج	زرد	برزین	روشنی
	سرطان	قمر	منقلب	ماده	سعد	سپید	[illegible]	روشنایی

این مفردات را نیک می باید ضبط کردن که اصل رمل اینها اند والله
اعلم **فصل هفتم** در بیان مرکبات عبارت از مرکبات انست که
این تخیلات اشکال بیکدیگر مرکب شود چنانکه میان این شکلها اتصال
وانفصال وطالب ونطق ونظر افتد که احکام رمل بتصدقات
این کامل شود همه را بیاورم چنانکه قاعدهٔ استاد انست اینهایند طالبان

طالب طالب طالب طالب طالب طالب طالب طالب

طالب طالب طالب طالب طالب طالب طالب طالب

طالب طالب طالب طالب طالب اتصلات اینهایند
که نموده می شود

اتصال اتصال اتصال اتصال اتصال اتصال اتصال اتصال

اتصال اتصال اتصال اتصال اتصال انفصلات اینهایند
که نموده می شود

انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال

انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال انفصال

انفصال انفصال انفصال . نطق اینهایند که نموده
میشوند والله اعلم بالصواب

عضو	ماه	پیغمبر	طبع	حرف	اصل		اقلیم
پشت	رمضان	ابراهیم	ناری	الف و ی	آدم زاد	بروز	اقلیم دوم
گردن	محرم	[illegible]	بادی	ک ظ	اصل	بجاه	چهارم
ران چپ	صفر	لوط	بادی	ل ع	بر اصل	بسال	سوم
سینه	ذی القعده	حوا	خاکی	م	اصل	بسال	ششم
دست	ذی الحجه	علی	آبی	ط و	اصل	بروز	پنجم
شکم	شوال	داود	خاکی	ن	بر اصل	بسال	اول
[illegible]	جمادی الاول	[illegible]	ناری	ر ص	[illegible]	بهفته	دوم
حلقوم	شعبان	اسمعیل	بادی	ح ق	[illegible]	بروز	هفتم
پیشانی	محرم	شیث	آبی	د ن	اصل زاده	بجاه	سوم
زانو	شوال	خلیل	آبی	ر	[illegible]	بهفته	چهارم
قدم	ربیع الآخر	عیسی	آبی	ش	[illegible]	بجاه	دوم
پای چپ	شعبان	عمر	ناری	ص خ	بر اصل	بهفته	هفتم
زبان	ربیع الاول	ابوبکر	آبی	ض	فاعل	بهفته	سوم
پای راست	رجب	محمد	خاکی	ت	اصل	بروز	پنجم
ساق	ذی القعده	عثمان	بادی	س	مفعول	بجاه	ششم
ذکر	شعبان	آدم	آبی	ع	[illegible]	بجاه	چهارم

نطق نطق نطق نطق نطق نطق نطق نطق نطق

نطق نطق نطق نطق نطق نطق نظر اینست
که نموده می شود

نظر نظر نظر نظر نظر نظر

نظر نظر نظر نظر نظر نظر

نظر نظر نظر والله اعلم بالصواب
واليه المرجع والمآب

جون رمل بزنی نظر کن بخانها و بر شکلها و بدین قاعدها که ذکر
رفت حکم بکن تا که جمله احکامت راست آید باذن الله تعالی
و بر تمامی دانستن این قاعده غایت لازمست که استادان
میگویند با این حکم مطلقست و بسم این شانزده شکل در نزد محمد
زناتی اول و آخر ندارد از هر جا که ابتدا میکنی بکن ببین که
اهل ابجدیان از جودله بنا کرده اند و بزدحیان از لحیان باری
این شانزده شکل بر مثال فلکست که میکردد لاغیر نهایه و در هر
کردش صورتی دیگری می نماید و همچون جرخ تربیع و تسدیس و
مقابله و مقارنه و تثلیث و ساقط و قرانی دارد مثالش
اینست والله اعلم
بالصواب

جون دایره را دیدی و دانستی که جون میکردد آنرا از آن
با جرخ در جاه
نسبت کرده اند که مثل
بروج درین اشکال
دوازده اول با
پنجم تثلیث است
یعنی دوست حقیقی



بود
و دوم باششم و
دیگر
سیوم با هفتم و جهارم با
هشتم تثلیث است و دیگر سیوم تسدیس و جهارم تربیع
و هفتم مقابله و دوم مقارنه و ششم ساقط و هشتم را قران میکویند
که در فلک مقابله ذنبست والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

فصل هشتم دربیان صحت و رنج بدانک این شکلها طبایعی دارد
و از آنک باید دانستن اولا صفراویست خونی و
سودایی صفرا و بلغمست ثابتست اما در مزاج او سودا
غالبست صفراوی و خونی و سوداییست صفرا و سوداییست
همان سوداییست خونیست بلغمیست صفراوی
خونیست بلغم و سوداییست صفراوی و خونی و بلغمیست
صفراوی و بلغم و سوداییست خونی و بلغمیست صفرا و
خون و بلغم و سوداییست **مسئله** وقتی که سایل از بیمار بپرسد نظر
کن بخانه ششم ببین که جه شکل نشسته است و برین ترتیب
حکم کن راست آید انشاالله تعالی **مسئله** اگر سایل بپرسد که این سقیم

جه درد دارد ببیت این رملی بزن و افرادش را جمع بکن ۷۷ طرح کن اگر یکی بماند بگو از تبست و گر ۲ بماند از باد است و اگر ۳ بماند از مکر جادو ست و اگر ۴ بماند بگو که زیستن او بنا بنده است و اگر ۵ بماند از صفراست و اگر ۶ بماند از سوداست و اگر ۷ بماند بگو که خستگی او دراز کشد مسئله باز اگر سایل برسد که این بیمار ازین بیم برزید یا بمیرد نظر کن بخانهٔ هشتم و باوّل و بدهم و بمیزان رمل اگر درین خانها شکل معدوم باشد آن بیمار بمیرد و گر شکل موجود باشد برزید درین محل سخن بسیارست امّا از پیر محمّد مغربی رحمة الله علیه شنیده ام مسئله اگر در بیت اوّل باشد و در خانهٔ ششم باشد و در هشتم باشد و در دهم باشد و در میزان باشد و در جهارم باشد آن سقیم لاشک و بلاشبهه بمیرد من حیران شدم در حال برخاستم و ثنا گفتم و دستش را بوسیدم و گفتم که ای استاد ما درین شکلها جه خاصّه دارد که این بیمار بمیرد گفت که اوّل که در نفس نشسته است شکل کفنست و در جهارم صورت جنازه است و در ششم در سر سقیم بگریه تعلّق دارد و در خانهٔ مرگ بنحسته تا شود و به شستن سقیم دلالت میکند و در دهم بطریق عاقبت مرد تعلّق دارد و در میزان بگور حاضر و بدفن مرده دلالت میکند و قتی که این شکلها آید حکم را جنین بی نماید جون امر جنین باشد البتّه میرد و اگر نباشد نمیرد باز بپای ایستد برزید و هم بدانکه هر شکل که سر او کشاده است موجود میکویند و هر شکل که پایش کشاده است معدوم میکویند والله اعلم **فصل در بیان صفت انسان** بدانک هر شکل از صفت ناس نعتی دارد اوّلا تعلّقست بکسانی دراز قد و فربه و نیکو روی و کوجک سر و اندک موی و فراخ پیشانی و خرد دندان و فراخ سینه و بزرگ شکم و قوی ساق تعلّقست بکسانی جهار دانگ سفید جرده و دراز گردن و بزرگ سر و تنگ سینه و میانه شکم و باریک پای و به بزرگ نسب تعلّق دارد بکسانی سیاه جرده و کوتاه قد و آبله روی و معیوب جشم و شکسته دندان و کوجک سر و فراخ سینه و باریک میان و به خربندگان تعلّق دارد بکسانی بلند قد و سیاه ریش و بد آواز و سرخ جشم و دراز گردن و فراخ سینه و سطبر انگشت و بزرگ شکم و دراز پای تعلّق دارد بکسانی جهار دانگ و سفید زرد گونه و باریک سر و خرد دندان و سطبر میان و نازک اندام و قوی زانو تعلّق دارد بکسانی کوتاه قد سیاه جرده و آبله روی و کوجک دهان و زنگ صفت و بزرگ شکم و باریک پای و معیوب کس تعلّق دارد بکسانی بلند بالا و سیاه جرده و آبله روی و کج گردن و بلند شانه و معیوب پای و بزرگ شکم و فراخ سینه تعلّق دارد بکسانی و سرخ جشم و ازرق لون و باریک گردن و میانه سینه و فراخ و سطبر پای و زشت دندان و شگر گون و جشم کود تعلّق دارد بکسانی سفید اندام و کوتاه قد و فربه و سیاه موی و پیوسته ابرو و بزرگ سر و باریک لب و فراخ سینه و بزرگ ساق تعلّق دارد بکسانی دراز قد و سفید جرده و نیکو روی و سیاه ریش و تنگ سینه و بزرگ شکم و قوی ساق و خوش حضور و بزرگ زاده تعلّق دارد بکسانی دراز بالا و فربه

وخوش حضور وپیوسته ابرو وفراخ دهن وسطبر گردن وباریک
تعلّق دارد یکسانی دراز بالا وفراخ پیشانی وبدروی وتنگ سینه
وقباپوش وباریک میان وباریک ساق ودرکودکی بمفعول تعلّق
دارد یکسانی دراز بالا وفراخ پیشانی ونیک روی وتنگ سینه
وقباپوش وباریک میان ومعیوب زانو وبمفعول تعلّق دارد
یکسانی درازقد وسبزه رنگ وصاحب جمال وکبود چشم وخرد دندان
وبزرگ سر وباریک گردن ودراز دست ودراز پای یکسانی
چهار دانگ وسبزه رنگ وستار وصاحب طبع وباریک گردن و
بزرگ سر وقوی ساق وباریک وآبله روی واندک موی وضعیف
ترکیب تعلّق یکسانی دراز بالا وباریک اندام سفید چرده دراز
گردن وخوش آیین سطبر شکم تعلّق دارد والله اعلم **فصل دهم در
بیان اعداد وحساب نطق** اوّل عدد راسی باید نمودن بقول دمدمی
هندی وبربریان که اصل اعداد ایشانند وبعدازان عدد نطق رابنمایم



خوش نظر کن باین جدول که فایده بسیارست امّا اینها رانیک میباید
دانستن هریکی طور دیگر دارد اوّل اصل عدد را استادان بجاینها
ثبت کرده اند چنانک عدد ازخانهٔ دوم دهند و را ازخانهٔ
شانزدهم و راخانهٔ چهاردهم و رازخانهٔ پانزدهم و را ازخانهٔ
اوّل و را ازخانهٔ دهم و را ازخانهٔ هشتم و را ازخانهٔ هفتم
و را ازخانهٔ چهارم و را ازخانهٔ نهم و را ازخانهٔ دوازدهم
و را ازخانهٔ ششم و را ازخانهٔ پنجم و را ازخانهٔ سیوم
و را ازخانهٔ یازدهم و را ازسیزدهم دهند وعدد نطق را از
هرخانه که خواهی بگیر جایزست امّا **خواجه نصیرالدّین طوسی** رحمة الله علیه
میگوید افضل آنست که عدد نطق زمیزان بگویند که هیچ تخلّف نمیکند
امّا عدد بربریان مخصوصست بخانهٔ چهاردهم بهر حاجت ازان خانه
می بینند والله اعلم بالصّواب **فصل یازدهم در بیان سیر نقوط**
این فصل را نیک نظر کن که دران فواید بسیارست او را که این
معلوم نیست واقف این علم نیست جهت آنک اشکال را طبیعت
چهارست که نار وباد وآب وخاک گویند نار از نطق وباد از نظر
وآب از حرکات وخاک از سکون عبارتست واین چهار به
از جهٔ حیوانات داخلست چون اشرف طبایع نارست به
انسان منسوب کرده اند وباد را بحیوان وآب را بنبات
وخاک را بمعدن منسوب کرده اند غرض ازین سیر نقوط آنست
که چون بحاجتی رمل زده باشی بهمه خانها نظر کن اگر طلوع ناری غالب
آید بدانک سوال از انسانست واگر طلوع بادی غالب آید از

حیوان وگر طلوع آبی غالب آید از نبات وگر طلوع خاکی غالب آید
از معدنست این مفردات را خوش باید دار که مرکبات ازین بیرون
نیست امّا باید دانستن وقتی که احکام رمل می کنی اگر نقطهٔ ناری
بخانهٔ ناری رخ نماید حصول مرادست بذوق وشادی وگر در باد آید قوت
وسعادت وخروجست و در آب ضعیف و نحوست و در خاک
قرار وحصول نیمه ونقطهٔ بادی در همه خانها حرکت وسعادت میدهد
امّا در خاک تلفست ونقطهٔ آبی در خانهٔ ناری ضعیف و نامرادی و در باد
صفا وحرکت و در آب قوّت وسعادت امّا تغیر شود حالش در
بعضی اوقات و در خاک تعب و زیان ونقطهٔ خاک در خانهٔ ناری
تیرگی وسوختگی و در باد تلف وضعف وخرابی و در خاک قوّت و
آرام وسکنتست این را رمّال خوش می باید دانستن که حکم مطلق اینست
فصل دوازدهم دربیان تعلقات اشکال بدانکه هر شکل بطایفها تعلق
دارد چنانک [illegible] بقضات وبسادات وباعیه وبفقها وبتجاران
وبمعتبران وبدانشمندان وبکبود پوشان وبگندم فروشان وبزرگان
وبابریشم بافان وبخداوندان وبآب روان تعلق دارد [illegible] بعمال و
بفرمان دهان وبصرافان وببزرگ زادگان وبمردم متکبر وبخداوندان
وبجاه وجلالت وبکدخدایان وبتاجهای مرصع وبشکلهای گوناگون
منسوبست واز میوه بخرما و بانجیر وبمیوهٔ خشک منسوبست واز
جانوران بکلر ونهنگ وبماهی وبچیزهایی که بشب پیدا شود وبروز
نهان آنها را منسوبست واز مرغان بقمری وبخروس و بانگشترین
منسوبست [illegible] بعوانان وبخزبنده کان وبمرد بداصل وبدزدان و

وبی شرمان وبهبندان وبزنان فاحشه وبزمینها وبخارستان وبمغیلان
وبکوههای پر خار وبداروی تلخ منسوبست [illegible] بحکیمان وبمنجمان و
بطبیبان وبعطاران وبنقاشان وبدبیران وبمردم فصیح زبان
وبزرگ گویان وبزیلو بافان وباشتر وباستر وبه کبوتر و به
شقایقی که در کنار آب شود چون نیلوفر وسوسن وبنفشه وبکشنیز
وبمرجان وبزرنیخ وبزیبق منسوبست [illegible] بامردان وبپیران و
بصاحب جمالان وبگوینده گان وبمطربان وبمردم پروران وبر
مصدکی وبعنبر وبعود وبشکوفهای انجیر وانگور وبکسان ملبس وبجامهای
ابریشمینه وبرنگهای کبود وبمروارید وفیروزه وبرگنجشک وبماهی وبر
طشتهای طنبور وبربط وبعود وبالات سماع تعلق دارد [illegible] و
بزنگیان وسیاهان وبمردم حبش وبحمّالان وبخزبنده کان وبابی کاران
وبازاغ سیاه وبخرمهره وبه داروهای تلخ وبابنگ فروشان
وقلندران وبرمار وکژدم وبخارپشت وبموش کلان منسوبست
[illegible] باشنایان وباخار خشک وبزنجبیل وباهلیله وبلبله وبناخون
وبموی وبابوزینه وباکوکرد وبرگدایان وبپیران وبمردم محبّت
کیر وبمردم بغایت لاغر وبرموش وبگربه وبمور سیاه وباتخم مرغ
وبافیون وبابکینه وباچغندر وبشلغم وبانجیر تعلق دارد [illegible] به
ترکان وبرخیتن خونها وبمردم جنگ جوی وبقصابان وبقتالان و
بشب روان وبعوانان وبعاصیان وبفاسدان وبفاسقان وبدزدان
وبدرقه داران وبرغلامان وبرشیر وباببر وبه گرگ وبچوک وبنیکهای
سرخ وبشمشیر وباتیر وکمان وبامرو تعلق دارد [illegible] بخواب دیدن

وبقاصدان وبکاروان وباره کذران وبصحراها و دریاها و بابهای
روان وبجایهاء خوش وبمیدانها وبمقامها که آنجا زندکانی بود وبر
خاتونان وبمردم صالحان وبزاهدان وبصوفیان وبکنیزکان وبدختران
وصاحب خیران و بابط و مرغ آبی وبانکشترین وبجامدانها و با
پنبه وباکتان منسوبست [illegible] بسلطانان وبپادشاهان وبسپاهیان و
بکدخدایان وبمردم سرکش وبجایهاء عالی وبقصرها وطاقها وبجایهای
بزرکان وبسنکهای کوناکون وبسندروس وبتاج وکمرهاء مرصّع و
باسبهاء تازی وبلجام وبرقند ونبات وشکر وبزعفران وبعسل
وبیاقوت وبلعل وعقیق وبرعقرب وبمار افعی و به باز وشاهین
منسوبست [illegible] بمردم معتبران وبمشهوران وبعابدان وبزاهدان
وبمحرابهای خلوت وبعادلان وبیقالان وبسنکها وبمسجدها وبر
درّاج وبطوطی وبکبک وبزرزور وبزردالو وبابادام وبابرنج
وبانخود وبکربهای خطایی وبسمور و به سنجاب تعلّق دارد [illegible] بعوانان
وبدزدان وتباه کاران وبرسوایی وبی شرمان وبسنکستانها وبزهر
ومار وافعی وبکژدم وبابدفعلان وبموی وبابکینه وبآهن و به
آهنکر تعلّق دارد [illegible] بمغنیان وبمطربان وبشاهدان وبمردم خوش
حضور و به لعل وبمرجان وبجوهرهای نفیس وبهردانه که ازو روغن کیرند
وبرغلامان وبباغها وشکوفها وبجایهاء لطیف و به زبرجد وبجیزهای
نرم تعلّق دارد [illegible] بنامران وبمردم طرّاران وبکسانی که خدمت ترکان
کنند وبرخاشم وغاضب وبخون ریختن وبغمازی وبدیوانکی وبجیزهای
تیز وترش وبابادام تلخ وبزنبور وبجانوران کزنده تعلّق دارد

[illegible] بمیجیان وبزیلوبافان وبمطلوبان وبنقاشان وبحمالان و
بنجاران وبخر واستر وباکشنیز تعلّق دارد [illegible] بسفرها و به آبهای روان
وسنکهای سفید وبچشمه وکشتی وبزمینهای نرم وبکوهها ودختران و
بانکشترین وبنقاشان وبخربزه وخیار تعلّق دارد والله اعلم واحکم

فصل سیزدهم دربیان دانستن بیوت بدان ای طالب این فن
جون قواعد اشکالرا دانستی پس لازم شد بتو که صورت خانها بدانی ما نیز
بنماییم جنانک شرطست جون اشکال شانزده است خانها نیز شانزده
واشکالرا علی الترتیب برین خانها ثبت کرده اند جنانک هرشکل را
یک خانه داده اند واین خانها باشکال مثل عالم دربیش رمالان نظامی
دارد جراکه درجهان هرجیزی که هست اینجا مثالش آورده اند جنانک
نظام عالم باوتاد ست رمل را نیز باوتاد بنا کرده اند وبجور کن کاینات
بجار قسم ساخته اند اوّل جهار خانه را اوتاد کویند که ۱ م و ۴ م و ۷ م و ۱۰ مند
این جهار خانه دلالت میکند بزمان حال وپس سعدند وجهار خانهٔ دیکررا
اوتاد مایل کویند که ۲ م و ۵ م و ۸ م و ۱۱ مند واین جهار خانه دلالت
میکند بزمان مستقبل ومیانه اند واین جهار خانه را اوتاد زایل کویند که
۳ م و ۶ م و ۹ م و ۱۲ مند واین جهار خانه دلالت میکند بزمان ماضی و
در قوّت اضعف اند وجهار خانه را زوایدا ربعه کویند که ۱۳ م و ۱۴ م
۱۵ م و ۱۶ مند وبعضی کفته اند که این جهار خانه را سواقط کویند امّا
اصل سواقط همان دو خانه است که ۶ م و ۸ م اند و در قول دیکر
هشت خانه را ناظر کویند که ۱ م و ۳ م و ۴ م و ۵ م و ۶ م و ۷ م و ۸ م
۱۰ مند وهم بدان که این خانها بیکدیکر قوّت میدهند جنانک خانهٔ

سیزدهم قوّت وسعادت بخانهٔ نفس دهد وخانهٔ چهاردهم قوّت وسعادت
بخانهٔ چهارم دهد وخانهٔ پانزدهم قوّت وسعادت بخانهٔ هفتم دهد
وخانهٔ شانزدهم قوّت وسعادت بخانهٔ دهم که این خانها را اوتاد
گفته بودم والله اعلم واحکم **فصل چهاردهم در بیان تعلّقات خانها**
بدانک هر خانه بجهاتی تعلّق دارد **اوّل** وتد شرقیست نفس وزندگانی
وسعادت وشقاوت وطالع وعمر ازان دانند خانهٔ **دوم** وتد شرقی
مایل وخانهٔ مال وهست ونیست وکار وکسب وبیع وشری ازان
دانند خانهٔ **سوم** زایل وتد شرقی خانهٔ خویشان وخصمان وسفر نزدیک
ونقل وحرکت وخواب ازان دانند وخانهٔ **چهارم** وتد ارضیست
وعاقبت کوچک وپدر وملک وعقار ودفینه ومقام ممکن ازان
دانند وخانهٔ **پنجم** مایل وتد ارضی خانهٔ فرزندان ورسولان وهدیه و
عیش وطرب وتنعّم ورنگ وطعامها ازان دانند وخانهٔ **ششم**
زایل وتد ارضی خانهٔ امراض وغلام وکنیزک وزیان وتلف وحیوان
خرد وخستگی ازان دانند وخانهٔ **هفتم** وتد غربی خانهٔ زنان وزیان
ودشمن معیّن ودزد وضدّان وقدوم غایب ازان دانند وخانهٔ
هشتم مایل وتد غربی خانهٔ مرگ وترس ومال ومیراث وغایب
نامعلوم ومال زن وشریک ازوی دانند وخانهٔ **نهم** زایل وتد غربی
وخانهٔ علم وحکمت ونبوّت وسفر دور وقدوم غایب وخبر ازان
دانند وخانهٔ **دهم** وتد وسط السّما خانهٔ دولت ومنصب وملک ومادر
وتجارت وصنعت وعمل ازو دانند وخانهٔ **یازدهم** مایل وتد وسط
السّما خانهٔ دوستان ووفای ایشان ومال پادشاه وامید ازان دانند

وخانهٔ **دوازدهم** زایل وتد وسط السّما خانهٔ شقاوت وحبس واسیر ودام
ودشمن مجهول وحیوان بزرگ وبدفعلی را ازان دانند وخانهٔ **سیزدهم**
طالب وتد مکرّر ونفس دوم ازان دانند وخانهٔ **چهاردهم** مطلوب
ومایل مکرّر ومال دوم ازان دانند وخانهٔ **پانزدهم** قطب رمل ومیزان
الموازین عاقبت کارها وگواه خانها ازان دانند اما هر شکلی که نقطهٔ
طاق دارد باین خانه نیاید اگر آید حکم خطا باشد وخانهٔ **شانزدهم**
عاقبت العواقبست که شاهد همه اشکالست وهم بدانک نفس رمل
خانهٔ هفتمست وعقل رمل پنجم وروح رمل دهم وآینهٔ رمل چهاردهمست
وقلب رمل دومست والله اعلم واحکم **فصل پانزدهم در عناصر بیوت**
بدانک این خانها مبنیست علی العناصر الاربعه چنانک اوّل نار پنجم نار
نار ونهم **نار نار نار** وسیزدهم **نار نار نار نار** ودوم **باد** وششم
باد باد ودهم **باد باد باد** وچهاردهم **باد باد باد باد** وسوم **آب**
وهفتم **آب آب** ویازدهم **آب آب آب** وپانزدهم **آب آب**
آب آب وچهارم **خاک** وهشتم **خاک خاک** ودوازدهم **خاک خاک**
خاک وشانزدهم **خاک خاک خاک خاک** است ونیز تفسیر نقوط را
باید دانستن درین خانهای عنصر چنانست در هر شکل که نقطهٔ ناری
وبادی وآبی وخاکی طلوع میکند چو حکم ظاهری شود اورا بتمام باید دانستن
اوّل نقطهٔ ناری بروح تعلّق دارد ونقطهٔ بادی بعقل ونقطهٔ آبی بنفس
ونقطهٔ خاکی بجسم ونوع دیگر ناری بسایهٔ جبرائیل تعلّقست ونقطهٔ بادی
بسایهٔ میکائیل تعلّق دارد ونقطهٔ آبی بسایهٔ اسرافیل ونقطهٔ خاکی
بسایهٔ عزرائیل تعلّق دارد ونار طلب نار کند وآب طلب آب کند

و باد طلب باد کند و خاک طلب خاک کند اگر نار بخانهٔ نار رود دلیل
کند بدولت وسعادت وگر باد بخانهٔ باد رود دلیل کند بتحصیل مال
وگر آب بخانهٔ آب رود دلیل کند بسفری مبارک وگر خاک بخانهٔ
خاک رود دلیل کند بقوّت طالع و مزاج والله اعلم واحکم فصل شانزدهم
در بیان خادمان بیوت بدانکه هر خانهٔ خدمت کاری دارد از اشکال
چنانک خانهٔ اوّل را ٥ شکل خدمت میکنند بسکن و وتد و حرف
بوتد بمزاج روز و بعد و بمقارنه بحرف و خانهٔ
دوم را ٤ شکل خدمت میکنند بسکن بعد بمزاج به مالیت
سوم را ٣ شکل خدمت میکنند بسکن بعد بحرف و خانهٔ
چهارم را ٢ شکل خدمت میکنند بسکن و وتد بعد و حرف
بمناسبة الکوکب و خانهٔ پنجم را ٤ شکل خدمت میکنند بسکن و
بعد بحرف بمزاج و خانهٔ ششم را ٥ شکل خدمت میکنند
بسکن بعد بحرف بروز بمزاج و خانهٔ هفتم را
٣ شکل خدمت میکنند بسکن بحرف بعد و خانهٔ هشتم را
٤ شکل خدمت کنند بسکن بعد بشب بمزاج و روز
و حرف و خانهٔ نهم را ٣ شکل خدمت میکنند بسکن بعد
بحرف و خانهٔ دهم را ٤ شکل خدمت میکنند بسکن بحرف
بوتد بجهت و خانهٔ یازدهم را ٣ شکل خدمت میکنند بسکن
بعد بحرف و خانهٔ دوازدهم را ٤ شکل خدمت میکنند بسکن
بعد بحرف بصفت سیزدهم را ٣ شکل خدمت میکنند
بسکن بعد بحرف خانهٔ چهاردهم را ٤ شکل خدمت میکنند

بسکن بعد بحرف بوتد و خانهٔ پانزدهم ٢ شکل خدمت
میکنند بسکن بعد و حرف و خانهٔ شانزدهم را ٢ شکل خدمت
میکنند بسکن بعد والله اعلم واحکم فصل هفدهم در بیان احکام
رمل یعنی رمل را چون حکم باید کردن اورا بیان کند چون رمل بزنی
و شکلها را تمام بگشایی نظر کن بخانهٔ اوّل که نفس سایلست و باز نظر کن
بمقابله و بعد از آن بدهم بیازدهم که امید سایلست و باز نظر کن بنتیجه
و با میزان رمل و به بین که چه شکلها نشسته است و از کدام خانها
آمده اند و در سکن اینها چه شکل هست و بچه تعلّق دارد علی الترتیب
مذکور بشواهد حکم بکن تا راست اید مثال یک خانه را بیاوردم و باقی را
بقیاس علیه مثلا اگر بخانهٔ اوّل آید و در جای دو باشد و در
بیت و انکس از یک پسری می پرسد که هنوز خطی ندارد و بجمال
او عاشق حقیقت از جان و دل صحبت او طلب میکند نظر کن بخانهٔ هفتم
که نفس مسئولست از هر دو نفس یک شکل بدر آر اگر حاصل شود
بگو که با او اتّصال داری میان شما عیش و طربی هست و اگر بدر آید
میان شما بحث سخنی هست وگر بدر آید بگو که میان شما جدایی است
بسبب رقیبان اندک پریشان حال گردید وقس علی هذا دایرهٔ ابجد حساب
هر رمل را از میزان حکم میکنند مثلا هر شکل که در میزان می نشیند نقطهٔ
اوّل اورا ١ میگویند بحساب عدد نقطه و نقطهٔ دوم را ٢ میگویند و
سیوم را ٤ میگویند و چهارم را ٨ میگویند و این نقطه را چندانکه باشد
حساب میکنند هر قدر که باشد یکی را در خانهٔ اوّل بنهند و دوم را بخانهٔ
شانزدهم دهند و سیوم را باوّل تمام برین ترتیب همه نقطه را بنهند در

هرجاکه آخر شود آن شکل نفس اصلیه میکویند و اورا منتهی نام نهند وبران
قیاس عدد منتهی را نیز حساب میکنند و از سکن خود بهرخانه یکی میدهند
تا تمام شود بهرجاکه میرسد آن شکل را منتهی میکویند وجمیع اسرار رمل وضمایر
واسامی و دفاین وخبایات یعنی جیزهای که پنهان باشد ازین موضع
حاصل می شوند اکر ازبرای مهمی یا کاری رمل بزنند مثال دانستن خبیه
واخراج اسم قاعده آنست که ازین دو شکل بی بینند که منتهی و منتهی
به است و از هریکی جهار شکل بدر می آید که هشت شکل شود وجمیع حکم
ازان هشت شکل ظاهر شود باین طریق که جون رمل بزنند وشکل
منتهی را یابند از رمل بیرون آرند وبعینه بنویسند وآن وقت آن
شکل را متن میکویند و باو نظر کنند بینند که درجای که طلوع کرده است
ازصاحب سکن او یک شکل بدر آرند واورا شرح کویند و نظر
کنند باین شکل شرح که جه شکلست و ازعنصر جه تعلق دارد و هم از
خانها درکدام عناصر رخ نموده است که خانهٔ اوّل ناری و دوم بادی
وسوم آبی برین ترتیب است الی آخره جون دیدندکه درجه عنصر
سکن دارد بس درمقابل عناصر آن درین مرتبه شکل شرح اکر فرد است
زوج کنند واکر زوجست فرد یک شکل حاصل شود واورا تغیر کویند
وبعد ازان بشکل متن نظر کنند ببینند که بجه عنصر تعلق دارد مثل شکل شرح
مرتبهٔ اورا تغییر کنند یک شکل دیکر ازو حاصل شود واورا تاویل کویند
این عمل را غایت ضبط باید کردن که سرهای مغیبات درینجاست
وبعد ازان شکل منتهی به را از رمل بیرون آرند واورا نیز متن کویند
باری جنانک منتهی را کرده باشند این منتهی به را نیز کنند بران قاعده

ازین دیکر شرح وتغییر و تاویل حاصل شود جون این وآن هشت
شکل شود همه اسرار درین شکلها مضمرست وغایت مجربست
عملست بنده نیز تجربه کرده ام روزی یک کسی آمد کفت که برای
رملی بزن واسم محبوبم را بدان منی فقیر کفتم که لا یعلم الغیب الا الله میل
بدست استاندم وعلی الطریق استادان رملی کشیدم این شکلها آمد
بس نظر کردم بمیزان رمل دیدم که
نصرة الخارج نشسته است که بعد نطق ۳
شود بر قاعده درهرخانه یکی نهادم بلحیان
رسید که درخانه نفس است از رمل بیرون آوردم و نوشتم ونامش را
متن منتهی کفتم متن منتهی و نظر کردم دیدم که در خانهٔ خود نشسته است
بخود ضرب کردم جماعت شد اورا نیز بدر آوردم شرح کفتم شرح
باز شرح را نظر کردم دیدم که ازخانهٔ جهارم آمده است وبیت
جهارم مرکز خاکست زوج خاکی شرح را فرد کردم انکیس شد اورا نیز بدر
آوردم تغییر کفتم تغییر و بعد ازان بمتن نظر کردم دیدم که در مرتبهٔ نار است
و هم رتبت ناریش کشاده است به بستم جماعت شد نامش تاویل
کفتم تاویل بس از شکل منتهی جهار شکل حاصل شد و باز بعدد منتهی نظر
کردم وخواستم که منتهی را استخراج کنم دیدم که درعدد نطق یکیست باز
بخود دادم منتهی به نیز او شد بس خواستم اسم را بکشایم نظر کردم بمتن
وشرح وتغییر وتاویل را وبتوابع این بصورت رمل دیدم که نفس
رمل لحیانست و بخانهٔ خود آمده وکشاینده اسامی بجهار خانه ابتدای
اسامی کویند کویند که اوّل اسم ازان میطلبند وآن خانها ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳

وقتی از اشکال این بیتها یکی بخانهٔ خود آید حرف اول از و بیابند اینجا
مثلا است درخانهٔ اول حرف الف دارد و معلوم کردم اول اسم از
الفست و دیدم که لحیان بشکل میزان نطق دارد گفتم که درین سری
ست گذاشتم و باز دیدم که لحیان نصرة الخارج را طلب میکند و
درخانهٔ قبض داخل نشسته است و قبض داخل مقارنهٔ لحیانست دوم
حرفش کافست و باز نظر کردم دیدم که انکیس است هر دو را ضرب
کردم عقله حاصل شد دیدم که حرفش نونست و باز دیدم که لحیان
بقبض الخارج اتصالی دارد هر دو ضرب کردم بیاض حاصل شد و حرفش
دال و راست وقتی که الف و کاف و نون و دال و را حاصل شد
نظر کردم بشکل میزان که نصرت الخارجست دیدم که بلحیان آشناست
و لحیان بقبض الخارج موصولست نصرت الخارج بقبض الخارج ضرب
کردم اجتماع حاصل شد و حرفش سینست پس خیال کردم که اسمش اسکندرست
گفتم که ای سایل غالبا اسمش اسکندرست گفت بلی راست گفتی در
اخراج اسم قواعد بسیارست بنده چه مقدار دادم که او را بیان کنم
اما متقدمین این درعلم خیلی سخنها گفته اند و این حرفها که ذکر رفت
بعضی گفته اند که بخانهها ثبت کردانیده است چنانک لحیان الف و
فا دارد الف از خانهٔ اولست و فا از ان هشتمست هر حرف برین
قیاسست الی آخره هر کسی که اسم خواهد دانستن حرفها در سکن خود باید
طلبیدن و بعضی گفته اند که شکلها باید جستن حرفها خود اسیر اوست بادی
اختلافی میان ایشانست باقی را خدا میداند که عالم السرست والله اعلم
فصل هجدهم در بیان شواهد بدانک بر تمام دانستن شواهد غایت لازمست

که احکام باو تمام شود و راست امر باو دهند اما بدو قسمت یکی را
شهود اصول میگویند و یکی را شهود فروع شهود اصول آنست که خانهٔ
اول را شکل سوم شاهد و پنجم دلیل است و دوم و چهارم شاهد و ششم
دلیلست و سوم را پنجم شاهد و هفتم دلیلست و باقیه قیاس علیه الی آخره
شهود فروع آنست که بهر کار راو ناد دعوی دارست و او ناد مایل
شواهدست و او ناد زایل دلیل اینهاست که مراد زایل حاصل شود
یا نه بحاصل شدن میزان رمل و شکل نحس سعد یا بد شدن اما باید دانستن
که شواهد راستست یا دروغ بدانکه شکل ناری بنار بان راست شاهد نیست
دلیل کند بحصول مراد ولی بباد دلیل بر بدی سفر و بخاک شاهد راست
دلیل بر تمکن و شکل بادی بخانهٔ نار راست شاهدست و در باد ایضا
و بآب میانه و بخاک شاهد دروغست و شکل آبی بنار شاهد دروغ
و بباد راست و بآب ایضا و بخاک راست و شکل خاکی بهمهٔ
اشکال میانه شاهدست و باین دعوی شکل دهم قاضیست و یازدهم
دفتر داروی اگر اینها سعد باشند دعوای سایل استوار گردد والله
اعلم و احکم فصل نوزدهم در بیان ضمایر استاد متقدمین درین فصل
بسیار سخن گفته اند و باین مناسبه یک بیت آورده اند بیت
بهر رمل ز ضمایر توان حکم کردن   میان ما و تو سریست کاولیا دانند
چون اینها همچنین میگویند ما چه مقدار داریم که بهر رمل ز ضمیر حکم کنیم اما
آنک قاعدهٔ پیشین است بنماییم تا بطالبان آسان تر شود ضمیر در نزد
رمالان هفت قسمست قسم اول آنست که هر شکل که بخانهٔ اول دو مطلوب
دارد یکی مطلوب عارضی و یکی مطلوب اصل میگویند مطلوب عارضی

آنست که از اوّل بشمرند تا بهفتم و مطلوب اصلی آنست که از شکل اوّل
بشمرند تا بهفتم هر شکل که باید بگیرند که اصل ضمیر است **قسم دوم** از اوّل و
چهارم یکی شکل بیرون آرند و از هفتم و دهم یک شکل و از هر دو یکی دیگر
متولد کنند هر شکل بدر آید ضمیر آنست **قسم سیم** چون رمل زند و تمام شکلها
بنماید دمدم هندی میگوید که اگر پستری او تا در ا برگیرد و علی الترتیب
در جای نویسند یک شکل حاصل شود ان ضمیر بود **قسم چهارم** از نفس و
دهم یک شکل متولد کنند که حق صورت ضمیر انست **قسم پنجم** از میزان
و مقابل یک بیرون آرند که شکل ضمیر آنست **قسم ششم** از چهارم و
شانزدهم یک شکل حاصل کنند که ضمیر است **قسم هفتم** از شکل اوّل مرتبهٔ اوّل
و ز دوم مرتبت دوم و ز سیوم سیوم و ز چهارم چهارم بگیرد و از
اشکال اخوات عکس این بکند دو شکل حاصل شود و ازان دو یک شکل
دیگر بیرون آر که ضمیر مطلق آنست بهر حاجت و هم باید دانستن که ضمیر
ازان خود است یا ازان غیر در نزد بزدجیان اگر شکل میزان داخلست
ضمیر ازان خود است و گر خارجست غیر آن و درین محل سخن بسیار است
امّا استادی که حکم رمل را راست میداند که اصل رمّال حکمت والله اعلم
واحکم **فصل بیستم در بیان خزاین و دفاین** خواهی که در عالم مال یابی
یا از زمین چیزی بدر آوری یا خود در جای دفینه باشد که هیچ کس او را ندانسته
بود اگر خواهی که آنرا بیابی قاعده آنست انجا را چهار بخش کن شرقی
و غربی و جنوبی و شمالی و در هر بخش رملی بزن و نظر کن با تمامتش شکل
داخل وی بشمر ببین که در کدام زیادت شود باقی را بگذار و او را باز چهار
بخش کن و نظر کن بموازین ببین که در کدام داخلست باز او را چهار
بخش کن و نظر کن بنفس که داخل باشد باز او را چهار بخش ساز و بعد ازان
نظر کن بخانهٔ چهارم انک سعد داخل باشد در انجا یک رملی بزن و
نظر کن بیت مالین ببین که هر دو داخلست یا خارج اگر سعد و داخلند
بدانک مال هست و گر نحس خارج باشد بدانکه مالی بود استاده اند و گر
منقلب باشد اعتبار مکن که زحمتش بسیار است و گر ثابت منحس باشد
نیز بگذار و گر ثابت مسعد باشد زنهار از دست بگش فایده نیست
بدلیل انکه بدر می آری خبردار می شوند و از دست تو می ستانند و اگر
اوّل نحس و آخر سعد باشد در حاصل کردن وی زحمتی هست امّا از
قبل خلق هیچ ترسی و باکی نیست باری اگر باشد باید دانستن که این
دفینه چه چیز است ازان دو یک بیرون ار اگر لحیان حاصل شود بدانکه
دینار بود و گر حمره بود فیلوریست در کیسه و گر جماعت باشد سکه
سیمست و گر طریق باشد در مسلکست و باز ببین دران شکل اگر
نقطهٔ ناری کشاده باشد در وقت چاشتگاه می باید بیرون آوردن و گر
نقطهٔ بادی کشاده باشد در شبانگاه و اگر آبی کشاده باشد در نماز پیشین
و گر خاک کشاده باشد در شب اگر خواهی که بدانی این مال در چیست
افراد رمل را ۲۲ طرح کن اگر ۱ بماند در کیسه و گر ۲ بماند در صندوق و
باقیش را خدا میداند والله اعلم واحکم **فصل بیست و یکم در بیان خبایا**
خواجه نصیر الدین طوسی و ناصر خسرو علیهما السّلام میگویند که این دانش
خبیه انواع است امّا قول محمّد زناتی خوش بیان کرده است زیرا
که او از دانیال روایت میکند علیه السّلام چنین فرماید که چون ازان
خبیه رمل بزنی نظر کن بخانهٔ اوّل که نفس خبیه است سختیش و نرمیش ازان

کوید واز دوم رنکش کو واز سوم دلیلش واز جهارم اصل مقاش
کو واز پنجم خوبیش کو واز ششم ترتیبش کو واز هفتم آمیختنش کو واز
هشتم ضدّیش کو واز نهم فعلش کو واز دهم طبیعتش کو واز یازدهم
طعامش کو واز دوازدهم لطفش کو واز سیزدهم جسمش کو واز جهاردهم
نامش کو واز پانزدهم خودش را کو واز شانزدهم نسبت بجای که غایت تجر
بارها تجربه کرده ام والله اعلم واحکم نوعی دیکر روایتست از دانیال
نبی علیه السّلام که هرکس که به اخراج خبیه هوسی دارد هم جنین می باید
که بران نیت رمل بزنی وبهمهٔ نقاط رمل نظر کنی ناری وبادی و
آبی وخاکی را جمع کنی ونظر کنی و به بینی که کدام غالبست اکر نقطهٔ
ناری زیاده باشد حکم کن که معدنیست واکر نقطهٔ بادی غالب آید
بدانکه خبیه از قبل حیوانیست واکر نقطهٔ آبی غالب آید از نباتیست
واکر نقطهٔ خاکی غالب آید بدانک خبیه البتّه کانیست ودمدی هندو
برین قول احسند کرده است که راست کفته است والله اعلم واحکم
وبعده آمدیم باحکام خانها که شانزده شکل در شانزده خانه که می کردد
جه حکم اظهار شود داو را بیان بکنیم بیت بکیر این حکم را ا با طالبان
که زانست جواب همه سایلان به پیش جمیع ظریف جهان
بکن این حکم را مشرم ای جوان همه بر قاعده با ستشهاد بیاورم
تا بر طالب این فن روشن وظاهر کردد این فقیر
حقیر را بدعای خیر یاد آورند والله اعلم بالصّواب
والیه المرجع والمآب
تم

باب هفتدهم در مثلثات لحیان

دلیلست که عاقبت کار سایل خوش باشد
دلیلست که رزق سایل وافر شود در عاقبت
دلیلست که سایل از شرکت وملک فایده یابد
دلیلست که سایل بدرا بدا از املاک خویش
دلیلست که سایل دعوی کند به بزرکان
دلیلست که سایل از پادشاه بزرسد
دلیلست که سایل همراه شود بد خواهان
دلیلست که سایل جنکی کند بزن خود
دلیلست که برکردن تحصیل سفر رود
دلیلست که سایل از سفر بیاید بخانه
دلیلست که سایل کنیزک وغلام بکر بزاند
دلیلست که سایل از مال زن زیان کند
دلیلست که سایل مال ستاند از بهران
دلیلست که سایل از قوم خود جیزی بخرد
دلیلست که سایل یک امردرا دوست دارد
دلیلست که سایل امیدی دارد بدان برسد

باب هشتدهم دربیان مثلثات قبض الداخل

دلیلست که سایل بره عاقبت مایه دهد
دلیلست که سایل در عاقبت تجر بد شود
دلیلست که سایل مال بزرگان را بدزدد
دلیلست که سایل از قبل شر زیان کند
دلیلست که سایل اجماع دوست دارد
دلیلست که سایل مال جمع کند از محبان
دلیلست که سایل یک خانهٔ تجرد بود
دلیلست که سایل خانهٔ خود را رهن کند
دلیلست که سایل قبض مال و علم کند
دلیلست که سایل را رزق آید از قبل علما
دلیلست که رزق سایل تلف شود از سبب اردان
دلیلست که سایل حیوان بزرگ خواهد خریدن
دلیلست که سایل معشوق را بدست آورد
دلیلست که سایل را خبرهای مال آید
دلیلست که سایل بزن خود دعوی کند
دلیلست که سایل میراث زن بخورد

باب نوزدهم دربیان مثلثات قبض الخارج

دلیلست که سایل از خانه نقل و حرکت کند
دلیلست که سایل جای دیگر گیرد
دلیلست که سایل علم حاصل کند والله اعلم
دلیلست که سایل بسفر دور رود
دلیلست که سایل یک سفر کند خیلی مال یابد
دلیلست که سایل بتجاری و بیع سوس کند
دلیلست که سایل چیزی زمالش کم کند
دلیلست که سایل بدوستان جنگ کند
دلیلست که سایل رود بجمع بزرگان
دلیلست که سایل بسفر بادشاه رود
دلیلست که سایل از خویشان فایده یابد
دلیلست که سایل طلب مال زنان کند
دلیلست که سایل عطر بان ذوق و عشرت کند
دلیلست که سایل بسفر معشوق رود
دلیلست که سایل عربده کند از قبل مال حیوان
دلیلست که سایل به بند بافتد در سفر غایب

باب بیستم دربیان شلثات جماعت

دلیلست که سایل از خانه باختیار بدر آید
دلیلست که سایل خانها بخرد و بازار کند
دلیلست که سایل از خانهٔ خود بکریزد
دلیلست که سایل ثابت قدم شود
دلیلست که سایل معشوق را بخانه آورد
دلیلست که سایل زبان کند از غلام خود
دلیلست که سایل جنک کند بزنان فاحشه
دلیلست که سایل دعوی کند بمال میراث
دلیلست که سایل یک مدرسه بکیرد
دلیلست که سایل از پادشاه منصب یابد
دلیلست که سایل را امید میسر باشد
دلیلست که سایل درمیان جنک دشمن افتد
دلیلست که سایل طلب خود بیابد
دلیلست که سایل مطلوبش درخانه یابد
دلیلست که سایل خلق را جمع کند
دلیلست که عاقبت کار سایل خیر باشد

باب بیست یکم دربیان شلثات فرح

دلیلست که سایل معشوق را بخانه آورد
دلیلست که سایل ذوق وعشرت کند بیارش
دلیلست که سایل زنی بستاند نکاح کند
دلیلست که سایل را خبرهای بیاید
دلیلست که از غلبهٔ خون سایل خسته شود
دلیلست که سایل دعوی کند بمیراث
دلیلست که سایل را عاقبت بهر عالم شود
دلیلست که سایل براه کعبه برود
دلیلست که طلب سایل بهتر کردد
دلیلست که سایل معشوق را بیارد
دلیلست که سایل سفر کند بیافتن مطلوب
دلیلست که سایل را رزق رسد از سفر
دلیلست که سایل را فرزندان بسیار باشد
دلیلست که سایل از پیران خیر بیند
دلیلست که سایل را جنک باشد میان دوستان
دلیلست که سایل بترسد از زبان اسب

باب بیت دوم در بیان مثلثات عقله

دلیلست که سایل از ملک خود بیزار شود
دلیلست که سایل از غلامان زیان کند
دلیلست که سایل را خون سے نماید
دلیلست که سایل دعوی بکند و کم شود
دلیلست که سایل بسفر دوستان رود
دلیلست که سایل ناگهان خسته شود
دلیلست که سایل مال طلب کند از بزرگان
دلیلست که سایل تنگ دل شود از زیان
دلیلست که سایل غمگین شود از قبل خستگی
دلیلست که سایل را آخر بد باشد
دلیلست که سایل در غربت بیمار شود
دلیلست که سایل گریان شود از قبل کم شده
دلیلست که غایب برسد و نکاح تمام شود
دلیلست جدا شدن زمدیگر باز صلح شود تلف شود باز برسد
دلیلست بمردن سایل بعد از خستگی
دلیلست که سایل را غایب خسته شود

باب بیت سیوم در بیان مثلثات انکیس

دلیلست که عاقبت سایل بد شود
دلیلست که سایل هیچ شرکت نکند
دلیلست که نفس سایل بسلامت باشد
دلیلست که سایل از قبل زن زیان کند
دلیلست که سایل دعوی مال زن کند
دلیلست که سایل زحمتی بکشد از بیع زن
دلیلست که سایل طلب سفر کند
دلیلست که سایل بیک امردی جدل کند
دلیلست که سایل بخانهٔ زن رود
دلیلست که سایل دو خاتون بستاند
دلیلست که سایل ذوق و عشرت کند
دلیلست که سایل یک جمعیت بکند
دلیلست که سایل از زن خود راضی باشد
دلیلست که سایل زن عالمان محب دارد
دلیلست که سایل از معشوق جدا افتد
دلیلست که سایل بزرگان خبرها فرستد

باب بیست چهارم در بیان مثلثات حمره

دلیلست که سایل جنگی بکند از قبل ملک
دلیلست که سایل را قدم غایب آید
دلیلست که سایل از زن مال بستاند
دلیلست که سایل دعوا بکند از شریکی
دلیلست که سایل بپادشاه چیزی بگوید
دلیلست که سایل در امر بزرگان شود
دلیلست که سایل بیار عمر ببیند
دلیلست که بمال دوستان حکم بکند
دلیلست که سایل مال میراث یابد
دلیلست که سایل اجماع عالمان کند
دلیلست که سایل براه عاقبت خیر کند
دلیلست که سایل طلب ره حق باشد
دلیلست که سایل جنگ و خصومت کند زبان
دلیلست که سایل از حرکات بترسد
دلیلست که سایل مال خود را کم کند
دلیلست که سایل از معشوق خبر شنود

باب بیست و پنجم در بیان مثلثات بیاض

دلیلست که سایل در خانهٔ شغل علم کند
دلیلست که سایل خواب نیک ببیند
دلیلست که سایل از دوستان خجل شود
دلیلست که سایل بحب زنان باشد
دلیلست که سایل بسفر میانه رود
دلیلست که سایل ملول شود ز نقل و حرکت
دلیلست که سایل دعواهای علم خوب کند
دلیلست که سایل را مال غایب رسد
دلیلست که سایل بخوشی دلی علم بخواند
دلیلست که سایل بمعشوقش راه یابد
دلیلست که سایل بیع و شری را مطلوب کند
دلیلست که سایل منصبی یابد از قبل علم
دلیلست که امیدی سایل حاصل شود الا دیر
دلیلست که سایل از بزرگان برنجد
دلیلست که سایل خبرهای سرد بگوید باغلامش
دلیلست که سایل علم را تمام حاصل نکند

باب بیست و ششم دربیان مثلثات نصرت الخارج

دلیلست که سائل منصب پادشاه یابد
دلیلست که سائل بخانهٔ بزرگان رود
دلیلست که سائل دعوای پادشاهان کند
دلیلست که سائل زینتی یابد از بزرگان
دلیلست که سائل مال بزرگان کم کند
دلیلست که سائل زیان کند از خریدن
دلیلست که سائل نقل و حرکت و تجارت کند
دلیلست که سائل باجماع بزرگان رود
دلیلست که سائل سفری پادشاه کند
دلیلست که سائل نکته بشنود از دشمنان
دلیلست که سائل سفر بمال پادشاه کند
دلیلست که سائل دولت بزرگان یابد
دلیلست که سائل سفر بسبب مال پادشاه رود
دلیلست که سائل امید منصب گیرد
دلیلست که سائل از مرتبهٔ بافتد
دلیلست که سائل بخیرهای پادشاه رود

باب بیست و هفتم دربیان مثلثات نصرت الداخل

دلیلست که سائل امیدش حاصل کند
دلیلست که سائل امید خانقاه دارد
دلیلست که سائل از پادشاه امیدش یابد
دلیلست که سائل بامید ره بزرگان رود
دلیلست که سائل چیزها بخرد
دلیلست که سائل بدوستان صحبت کند
دلیلست که سائل دعوای مال کند
دلیلست که سائل را قدوم غایب آید
دلیلست که سائل را نکاح سعی نماید
دلیلست که سائل علم بخواند
دلیلست که سائل طلب سلامت نفس کند
دلیلست که سائل بسفر خواهد رفتن
دلیلست که امید سائل حاصل نشود
دلیلست که سائل سفر کند بطلب درزد
دلیلست که سائل امید معشوق دارد
دلیلست که سائل در امیدش جنگ کند

باب بیت هشتم در بیان مثلثات عتبة الخارج

دلیلست که سایل جنگی کند برای ملک
دلیلست که سایل در خانه حضور نیابد
دلیلست که سایل راضی نباشد از زنش
دلیلست که سایل زیان کند از مال زن
دلیلست که سایل از نفس اجماع برنجد
دلیلست که سایل شرکت کند بنفس دیگر
دلیلست که سایل از قبل شده عربده کند
دلیلست که سایل بسیار دشمنان دارد
دلیلست که سایل کم شده را بیابد
دلیلست که سایل دشمن سیاه چرده دارد
دلیلست که سایل در میان کسان چیزی کم کند
دلیلست که سایل امید یافتن تلف دارد
دلیلست که سایل طلب مال ضدان کند
دلیلست که سایل از دزد چیزی بستاند
دلیلست که سایل از کم شده پاره بیابد
دلیلست که سایل بدزد صلح بکند

باب بیت نهم در بیان مثلثات سنتی الخد

دلیلست که سایل دخول خانه بکند
دلیلست که سایل املاک مادر را بخرد
دلیلست که سایل بسفر نزدیک برود
دلیلست که سایل طلب سفر کند بزن
دلیلست که سایل کم شده را طلب کند
دلیلست که سایل اسپی و استری بخرد
دلیلست که سایل طلب عاقبت خود کند
دلیلست که سایل مسح آخرت شود
دلیلست که سایل بطلب امید بود
دلیلست که سایل مقصودش یابد
دلیلست که سایل طلب علامان کند
دلیلست که سایل طلب علم و حکمت کند
دلیلست که سایل طلب منصب کند
دلیلست که سایل طلب مال شرکت کند
دلیلست که سایل طلب اجماع کند
دلیلست که سایل معشوق را از آن خود کند

باب سی ام در مثلثات عتبة الداخل

- دلیلست که سایل با ملایکه در آید
- دلیلست که سایل را قدوم غایب آید
- دلیلست که سایل اجماع مال طلب کند
- دلیلست که سایل رزق زنان بخورد
- دلیلست که سایل نفسش قوی گیرد
- دلیلست که سایل از عاقبت خبر برسد
- دلیلست که سایل دعوای مطلوب کند
- دلیلست که سایل را از دوستان مال رسد
- دلیلست که سایل علم طلب کند
- دلیلست که سایل بسیار مال طلب کند
- دلیلست که سایل طلب مطلوب کند
- دلیلست که سایل از پادشاه رزق کند
- دلیلست که مطلوب سایل حاصل نشود
- دلیلست که سایل از غلام وحیوان زیان کند
- دلیلست که سایل بمحبوبش که خوش و که ناخوش شود
- دلیلست که سایل نقل و حرکت کند

باب سی ویکم در بیان مثلثات اجتماع

- دلیلست که سایل اجماع خانها کند
- دلیلست که سایل بمقصودش برسد
- دلیلست که سایل بغم و اندوهی افتد
- دلیلست که سایل از حیوانات زیان کند
- دلیلست که سایل جمع مال کند ز صنعت
- دلیلست که سایل از دوستان فایده یابد
- دلیلست که سایل سفر و نقل و حرکت کند
- دلیلست که سایل بامر بزرگان رود
- دلیلست که سایل صحبت معشوق کند
- دلیلست که سایل غمگین باشد از قبل جنگی
- دلیلست که سایل از زنان شاد باشد
- دلیلست که سایل عشرت کند بمال زنان
- دلیلست که سایل دعوای مال مجتمعه کند
- دلیلست که سایل علمها را در خاطر جمع کند
- دلیلست که سایل طالب راه عاقبت شود
- دلیلست که سایل خدمت کند به شیخان

باب سی و دوم در بیان مثلثات طریق

دلیلست که سایل از ملک و مال ما در پرسد

دلیلست که سایل از کار عاقبت پرسد

دلیلست که سایل از نفس خود پرسد

دلیلست که سایل از مال مستقبل پرسد

دلیلست که سایل از مال عاقبت پرسد

دلیلست که سایل از خویشان و نقل پرسد

دلیلست که سایل از معشوق حقیقی پرسد

دلیلست که سایل از علم آخرت پرسد

دلیلست که سایل از کم شده و خشکی پرسد

دلیلست که سایل از احوال جنازه پرسد

دلیلست که سایل دعوی و قدوم پرسد

دلیلست که سایل از طلب عافیة پرسد

دلیلست که سایل از حال پادشاه پرسد

دلیلست که سایل از دوستان پرسد

دلیلست که سایل از ترس عاقبه پرسد

دلیلست که سایل از نکاح زن پرسد

باب اول در احکام شانزده شکل در خانهٔ اول

ضمیر لحیان در خانهٔ اول ز صحت و عمر و نفس سایلست

ضمیر قبض الداخل ز مال و معاش و بیع و شری است

ضمیرش ز برادران و خواهران و سفر نزدیکست

ضمیرش ز ملک و مادر و دفینه و قرارست

ضمیرش ز عشق و معشوق و پسر و خبرست

ضمیرش ز خسته و گریخته و تلف دزدست

ضمیرش ز مهر زن و زرق و شرکست

ضمیرش ز قدوم غایب و مال و میراثست

ضمیرش ز علم و حکمت و سفر دورست

ضمیرش ز پادشاه و تجارت و دعوی است

ضمیرش ز دوستان و صنعت و امیدست

ضمیرش ز بند و زندان و دشمن و حیوانست

ضمیرش ز مردان و دعوی و طلب است

ضمیرش ز مال و عشرت مطلوب است

ضمیرش ز جمع و کابین و امر و عمر و سببست

ضمیرش ز راه و رتبت و عاقبت است

باب دوم در احکام شانزده شکل در خانهٔ دوم

حکمش بخرج مال و عشرتست باختیار سبیل
حکمش بآمدن و خرید و بیع و شریٰ است
حکمش بتلف مال و عیش تلخست
حکمش از قبل املاک آمدن مالست
حکمش بخرج کیسه و طلب معشوقست
حکمش برفتن مال و زیان و دزدست
حکمش از قبل زن و آمدن مالست
حکمش بدعوی و دخول مال میراثست
حکمش از سفر ز قبل عالمان آمدن مالست
حکمش بره بزرگان خرج مالست
حکمش بامید مال بادشاهست
حکمش از سبب دشمنان تلف مالست
حکمش از سبب مردان تلف مالست
حکمش بدخول مال غایب خودست والله اعلم
حکمش از والدین بجمع شدن مالست
حکمش براه حق بر تصدق مالست والله اعلم

باب سیوم در احکام شانزده شکل در خانهٔ سیوم

دلیلش باختیار رفتن سفر نزدیکست
دلیلش از سفر نزدیک و آمدن مالست
دلیلش در سفر بر غم و اندوهست
دلیلش بر باطل شدن سفرست والله اعلم
دلیلش بمعشوق فرستادن خبرست والله اعلم
دلیلش در سفر بگریختن کنیزکست والله اعلم
دلیلش از سفر نزدیک آمدن زنست والله اعلم
دلیلش بر سفر میراث رفتنست والله اعلم
دلیلش از سفر برآمدن عالمانست والله اعلم
دلیلش برفتن سفر پادشاهست والله اعلم
دلیلش از برآمدن دوستانست والله اعلم
دلیلش از قبل دشمنان بر سفر غمگین است
دلیلش بر پشیمانی سفر نزدیکست والله اعلم
دلیلش از سفر برآمدن مالست والله اعلم
دلیلش از سفر بآمدن زن سایلست
دلیلش برفتن سفرهای خدایست

باب چهارم در احکام شانزده شکل در خانهٔ چهارم

امرش سایل را از خانه بیرون آوردن زنست
امرش بخانهٔ پسایل زیادتی مالست
امرش از خانه بغم بدر آمدنست والله اعلم
امرش بر ثابت قدمیٔ سایلست والله اعلم
امرش در ملک سایل بعرو پس است والله اعلم
امرش بر غم و اندوه و زحمت سایلست والله اعلم
امرش از قبل خاتون بجنک سایلست والله اعلم
امرش در خانه بخون ریزیٔ سایلست والله اعلم
امرش بعد خواندن علم و آدابست والله اعلم
امرش بر سایل نظر بزرگان و دولتست والله اعلم
امرش ز دوستان حاصل شدن مرادست والله اعلم
امرش در خانهٔ پسایل بجنک و خصومتست
امرش در خانهٔ سایل دعوت امردانست
امرش بذوق عشرت و دلخوشیٔ سایلست
امرش در خانهٔ سایل با جماع خاصست والله اعلم
امرش در خانه بخوشدلی سایلست والله اعلم

باب پنجم در احکام شانزده شکل در خانهٔ پنجم

فعلش بمعشوق ذوق عشرت کردنست والله اعلم
فعلش اوردن خبر محبوب و پسرانست والله اعلم
فعلش معشوق را از عاشق جدا کردنست والله اعلم
فعلش سودا زده کردن سایلست والله اعلم
فعلش خبر امدن معشوقست سایل را والله اعلم
فعلش غمکین کردن پسر و دخترانست والله اعلم
فعلش شرکت انداختن میان معشوقست
فعلش بقوم سایل بد خبرها کفتنست والله اعلم
فعلش بعاشق و معشوق اتصالست والله اعلم
فعلش خبرها سپردن پسر و دخترانست
فعلش از دوستان خبرها آوردنست
فعلش میان محبان جنک و عربده است
فعلش طلب معشوق حقیقی است والله اعلم
فعلش میان قوم سایل ذوق عشرتست والله اعلم
فعلش بسیار کردن پسران سایلست والله اعلم
فعلش از زه معشوق خبرها آوردنست

باب ششم در احکام شانزده شکل در خانهٔ ششم

دلیلش بکفن خفته است والله اعلم
دلیلش بشاد زیستن سقیمست والله اعلم
دلیلش بتلف وگریختن و مردن سایلست
دلیلش بر ثابت رنج سقیم سودای است
دلیلش بگریختن کنیزک و درد معشوقست
دلیلش بتلف وزیان وکود بیمارست
دلیلش بگریختن غلام و تلفست والله اعلم
دلیلش بصحت رنج سقیمست والله اعلم
دلیلش بسود و دیگر بر سر سقیم گریه است
دلیلش بر نیکوی حال رنج بیمارست والله اعلم
دلیلش بسود کردن حیوان و بصحت است
دلیلش برضعیف شدن حالست والله اعلم
دلیلش بگریختن غلام وکنیزک وحیوانست
دلیلش بیافتن کم شده وصحت بیمارست
دلیلش برجمعیت وجنازهٔ بیمارست
دلیلش بطریق عاقبت سایلست والله اعلم

باب هفتم در احکام شانزده شکل در خانهٔ هفتم

حکمش بزن ذوق وعشرت سایلست والله اعلم
حکمش بمهر ومهر شرکت و مال زنست
حکمش برای قوم زن بجنگ و خصومتست
حکمش بر ثابت قدم زن سایلست والله اعلم
حکمش بشرکت وکابین وعروس زنست
حکمش بدزد وغوغا وجنگ وخصومتست
حکمش بتجدید نکاح زنست والله اعلم
حکمش از برای مال میراث بجنگست
حکمش بشرکت موافق زن وعشرتست
حکمش دعوی خیر ورفتن بدر شاه است
حکمش از دوستان زن خیر دیدنست
حکمش میان سایل و زن جنگست والله اعلم
حکمش سایل بطلب زن دیگرست
حکمش میان معشوق بذوق وعشرتست
حکمش سایل بزن دیگر رخ نمودنست
حکمش بفاحشه شدن زن سایلست والله اعلم

باب هشتم در احکام شانزده شکل در خانهٔ هشتم

دلیلش بر سلامتی نفس غایبست والله اعلم
دلیلش بر حاصل شدن مال میراثست
دلیلش بر پراکندن مال غایبست والله اعلم
دلیلش بر آمدن قاضی و دعوی کردن میراثست
دلیلش بغایب فرستادن خبر ماست
دلیلش در غربت مردن غایبست والله اعلم
دلیلش بخوردن مال میراث تعلقات زنست
دلیلش از قبل مال غایب بدعویٔ سایلست
دلیلش خوش و سلامت آمدن غایبست
دلیلش از دعویٔ مال میراث پیش پادشاه رفتنست
دلیلش بدوستان خوردن مال غایبست
دلیلش از قبل رزق غایب بجنگ و خصومتست
دلیلش از قبل امردان بطلب مال میراثست
دلیلش بر آمدن مال و حسرت غایبانست
دلیلش بر جمع شدن مال میراثست
دلیلش از مال بر آوردن آبست والله اعلم

باب نهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ نهم

اثرش بحاصل کردن علم و حکمت و آیات و بیّناتست
اثرش بخریدن کتابهای حکایتست
اثرش از برای خواندن علم بکر بجستن است
اثرش بحاصل کردن علم نجوم و رمل و نیرنجاتست
اثرش بخواندن کتابهای فقه و تفسیر است
اثرش به بی نوائی خواب و ترهیبست والله اعلم
اثرش علم را نهادن در پی زن دویدنست
اثرش بخواب ترس و بقدوم غایبست والله اعلم
اثرش بمقبل شدن و خواندن علم و ادبست
اثرش بخوشدلی برفتن سفر دور است
اثرش بخواب نیک و قدوم غایبست والله اعلم
اثرش بزبان حیوان بزرگ و خصومتست والله اعلم
اثرش بخواندن مجموعه و دیوان و دفترست
اثرش بخواب خوب و آمدن غایبست
اثرش بآموختن نقاشی و علم طب است
اثرش برفتن عالم بریاضتست والله اعلم

باب دهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ دهم

حکمش از قبل پادشاهان حاصل شدن مرادست
حکمش از پشت پادشاه رسیدن مالست
حکمش سایل را غضب بزرگانست والله اعلم
حکمش بدولت یافتن منسوبست والله اعلم
حکمش شیرین نمودن رخ بپادشاهست
حکمش بافتادن دولت و منصب است
حکمش از درگاه پادشاه رد شدنست
حکمش بر دشمن مظفر شدن لشکرست
حکمش برداشتن تقرب پادشاهیست
حکمش در عالم بعدل و دادست والله اعلم
حکمش از بزرگان امید داشتن است
حکمش از قبل خود بجنگ بزرگانست والله اعلم
حکمش از بزرگان طلبیدن منصبست والله اعلم
حکمش حاصل شدن مراد سایلست والله اعلم
حکمش از پادشاه چیزی طلب کردن سایلست
حکمش سایل رفتن بسفرهای کشتی است

باب یازدهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ یازدهم

دلیلش برامید صفت نفس سایلست والله اعلم
دلیلش برامید مال و بیع و شری است
دلیلش برامید خویشان و سفر نزدیکست
دلیلش برامید مقام و دفینه و ملک مادرست
دلیلش برامید پسران و خبر معشوقست
دلیلش برامید غلام و حیوان خورد و رنجست
دلیلش برامید مهر و مهر زن شرکتست والله اعلم
دلیلش برامید دعوی و مال میراثست والله اعلم
دلیلش برامید علم و حکمت و سفر دورست
دلیلش برامید دخول پادشاه و منصبست
دلیلش برامید همدم دوستانست والله اعلم
دلیلش برامید بند و زندان حیوان بزرگست
دلیلش برامید طلب مقصودست والله اعلم
دلیلش برامید مال و ذوق و عشرتست والله اعلم
دلیلش برامید مقصود و حاصل خودست
دلیلش برامید عاقبت کار خویشست والله اعلم

باب دوازدهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ دوازدهم

ارشس سایل بجنک وخصومت انداختنست
ارشس تلف شدن مال سایل در زندانست
ارشس از قبل حیوان و دشمن بغوغاست
ارشس دشمنان کرفتن سایلست والله اعلم
ارشس از قبل معشوق جنک وعربده است
ارشس سایل از جنک ضدان خلاص یافتنست
ارشس سایل را زسبب زنان ترسیست
ارشس در حبس ریختن خون دزدست
ارشس از دشمنان فراغتست والله اعلم
ارشس بهجوم پادشاهانست والله اعلم
ارشس بامید صلاح عربده است والله اعلم
ارشس مردن دزد در زندانست والله اعلم
ارشس بطلب خریدن اسب و استرست
ارشس از غوغا خلاص شدن سایلست
ارشس برقرار لشکر شهریارست والله اعلم
ارشس بر صلاح کار سایلست والله اعلم الحکم

باب سیزدهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ سیزدهم

دلیلش بر طلب سلامت نفس است والله اعلم
دلیلش بر طلب زیادتی مالست والله اعلم
دلیلش بر طلب مبارکی سفرست والله اعلم
دلیلش بر طلب مقام وما درست والله اعلم
دلیلش بر طلب پسر و خبر معشوقست والله اعلم
دلیلش بر طلب غلام وتلف وسقیمست والله اعلم
دلیلش بر طلب زن و نکاح و شرکتست
دلیلش بر طلب قدوم غایب و مال میراثست
دلیلش بر طلب علم وحکمت و سفر دورست
دلیلش بر طلب دولت و منصب از شاهست
دلیلش بر طلب امید دوستانست والله اعلم
دلیلش بر طلب حیوان بزرگ و بنده است
دلیلش بر طلب طلب امغالست والله اعلم
دلیلش بر طلب مطلوب نفس است والله اعلم
دلیلش بر طلب دخول قاضیانست والله اعلم
دلیلش بر طلب عاقبت کارست والله اعلم

باب چهاردهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ چهاردهم

مطلوبش حیات و عمر و تنپست والله اعلم

مطلوبش مال و معاش و بیع و شری است

مطلوبش خویشان و خواهران و سفرست

مطلوبش ملک و مقام و دفینه و عقارست

مطلوبش پسران و دختران و خبر معشوقست

مطلوبش غلام و کنیزک و بیمار و تلفست

مطلوبش مال و زن و نکاح و شرکتست والله اعلم

مطلوبش قدوم غایب و دعوی و مال میراثست

مطلوبش علم و حکمت و خواب و سفرست والله اعلم

مطلوبش بزرگان و پادشاهان دعویست والله اعلم

مطلوبش دوستان و صنعت و امیدست والله اعلم

مطلوبش حیوانات و بند و دشمنانست والله اعلم

مطلوبش طلب امردان سفرست والله اعلم

مطلوبش مطلوب مال و عشرتست والله اعلم

مطلوبش حاصل شدن مرادانست والله اعلم

مطلوبش عاقبت کار خودست والله اعلم و احکم

باب پانزدهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ پانزدهم

حکمش درین خانه خطاست والله اعلم

حکمش دلیل بر نیکوی عاقبتست والله اعلم

حکمش دلیلست بر بدی عاقبت والله اعلم

حکمش دلیلست بر میانهٔ عاقبت والله اعلم

حکمش درین خانه خطاست والله اعلم

حکمش دلیلست بر بدیٔ عاقبت والله اعلم

حکمش درین خانه خطاست والله اعلم

حکمش درین خانه ایضاً

حکمش درین خانه ایضاً

حکمش دلیلست بر نیکوی عاقبت والله اعلم

حکمش دلیلست بر نیکوی عاقبت والله اعلم

حکمش درین خانه خطاست والله اعلم

حکمش درین خانه ایضاً

حکمش درین خانه ایضاً

حکمش بر میانهٔ عاقبت والله اعلم و احکم

حکمش درین خانه همچنان والله اعلم بالصواب

باب شانزدهم در احکام شانزده شکل در خانهٔ شانزدهم

	عاقبتش	سعدست
	عاقبتش	سعدست
	عاقبتش	نحسست
	عاقبتش	میانه است
	عاقبتش	سعدست
	عاقبتش	نحس است
	عاقبتش	نحس است
	عاقبتش	نحس است
	عاقبتش	سعدست
	عاقبتش	سعدست
	عاقبتش	سعدست
	عاقبتش	نحسست
	عاقبتش	میانه است
	عاقبتش	میانه است
	عاقبتش	میانه است
	عاقبتش	میانه است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مر خالق قدیم و رازق کریم را که عالمیان را از عدم بوجود آورد و دهر را بجود و کمال حکمت خویش چنانک لایق وی بود مزیّن گردانید و درود بر سیّدی که رحمت عالمیان و مهتر آدمیانست بر ما فرستاد صلّی الله علیه و اصحابه و ازواجه و اتباعه و سلّم تسلیما کثیرا ارشدک الله که مبدع عالم بنی آدم را بکرامتی مخصوص کرده است تابیت **ولقد کرّمنا بنی آدم** و زنهار تا کمان نبری که آن کرامات حواس پنجگانه است و صورت ظاهر چه مردم درین باب با همه حیوان مشترکند و بر مقتضای شهوت حریص ترو این از جملهٔ اوصاف ذمیمه است بسبب پس شرف آدمی بر دیگر حیوانات بمعنی پسندیده باشد که در حیوان دیگر موجود نبود و این معنی آنست که ایزد عزّ اسمه از صفات پاک خود نصیبی آدمی را داد و بصدق روح نفسانی متعلّق گردانید و آن نفس ناطقهٔ عاقلهٔ ممیّزهٔ مدبّره است متصرّف بدن و قوای بدنی را چنانکه پیغمبر مابد **خلق آدم علی صورته ای علی شانه** پس آدمی که قابل این انعامست نشاید که خود را از انعام گرداند و همگیٔ خود را مستغرق شهوت و غضب و حرص و اکل و شرب و مال و ملک و دیگر چیزها کند که حق تعالی در حق این طایفه چنین پیغمبر مابد **اولیک کالانعام بل هم اضل**

و مردم عاقل آنست که این آلات نفس ناطقه را مرتاض و رام کند همچون ستور تا بر مقتضیٔ عقل وی رود و این قدرت بریاضت توان یافت یا بالهامی بود و حکما این معنی را دانسته و بریاضت مشغول گشته و سالک راه حق شده و از مغیّبات خبر داده تا نفس طبیعی و حیوانی مرتاض روح نفسانی نگردد و از نفس ناطقه پرورش نیابد مطالعهٔ عالم ملکوت نتواند کرد **چنانک** علم رمل از جملهٔ علوم ریاضیست چون کسی دران باب سعی کند و ضمایر مردم و احوال ایشان دریابد زیرا که علم رمل غفلت را از نظر بصیرت دور کننده است و مطالعهٔ عالم ملکوت را برمل توان کرد و این رمل معجزهٔ دانیالست علیه السّلام و ایزد تعالی او را بعرب برسالت فرستاد و در عرب پادشاهی بود که خلق وی را نعوذ بالله بخدایی قبول کرده بودند و این پیغامبر گفت اگر می بگویم که رسول خدایم قبول نکنند که این قوم در تیه جهل مکره شده اند اوّل پیش پادشاه رفت و گفت که من علم رمل میدانم که هر احوال که از من پرسند نادیده و ناشنیده چنانک حق آن بود بگویم و خواهم که این علم را بتو بیاموزانم که پادشاه باید که بعلوم آراسته بود این سخن پادشاه را خوش آمد و دانیال را اکرام و اعزاز کرد و درین علم شروع کرد و ترقی یافت چنان شد که هرچه میخواست ازین علم در می یافت و مهارتی عظیم یافت و چون دانیال مطلع شد که علم را غایت دانست فرمود که ای پادشاه ببین که این عالم را حاکمی هست نظر کرد و گفت بلی و گفت ببین رسول وی کیست و چگونه کسیست رمل زد و حساب کرد و از دلایل و شواهد او دو صورت اختیار کرد و گفت

من میدانم که رسول نیستم والّا دانستم که رسول خدا توی که استاد منی درین
علم پیغامبر گفت که من ترا این علم بدان آموختم تا بدانی که من رسول خدایم
بمن ایمان آور خدا را بیگانگی بدان درحال بدانیال ایمان آورد و آن
قوم را بخدا دعوت کرد و از رسول آخر الزمان علیه افضل الصلوة پرسیدند
که قومی را می بینیم که بر ریگ خطها میکشند و ضمیر مردم میگویند رسول فرمود
که پیغامبری از پیغامبران ماضی این خط را می کشید و هرکس را خط او با خط
نبی موافق بود بهر مقصود که زد موافق امد و بعضی از مفسران گفتند که علم
رمل اثریست از آثار خدای تعالی چنانک فرمود اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ چون معلوم شد که علم رمل علم عزیز است و شریف و انبیا
علیهم السّلام و علما و ملوک رضی الله عنهم برین علم مشغول گشته و بر بعضی
اسرار مطلع شده و حق بصفت عالم غیبی شناخته و ایمان آورده واجب
دیدم که این علم را بر سبیل اختصار و کثرت فواید بر ورقی چند مکتوب
کنم و آنچه ضروری بود بر مبتدی و منتهی همه را یاد آرم تا از من یادگاری
ماند و مرا بدعاء خیر یاد آرند تا ببرکت دعاء ایشان امرزیده شوم انشاالله
تعالی اوّل بر مبتدی آنچه ضروریست آنست که بداند که اشکال رمل
شانزده جزواست و چون دانستند که از شانزده کم و بیش نیست
گرفتند ارکان را که اصل مرکّبانست و این آتش و هوا و آب و خاکست
باز در خود زدند شانزده شد دانستند اشکال رمل شانزده است نه بیش
و نه کم و خواستند که بدانند که این اشکال را چند نقطه است آنرا بر عدد
نام که شش است ضرب کردند نود و شش نقطه برامد نه بیش و نه کم
خواستند که ازین نقوط چند مزوج و چند مفردست گرفتند آن نقطهٔ

اصل را که چهار بود در شانزده شکل رمل زدند شصت و چهار نقطه برامد
معلوم شد که آن ثلثان نود و شش آن قدر بود و آنرا مزوج کردند
و باز اقل عدد اشکال که طریقیت بر اکثر اشکال که جماعتست زدند
سی و دو برامد و آنرا اشکال مفرد کردند و خواستند که نود و شش
نقطه را ترکیب کنند فکر کنند که چهار طبع را چون مفرد گیرند چهار باشد
و چون ترکیب کنند هشت باشد یعنی آتش گرم و خشک هوا گرم و تر
و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک پس اقل عدد رمل طریق بود و
اکثر شش جماعت اوّل جماعت را نهادند و در جنب او طریق را
نقطهٔ فوقانی جماعت را برداشتند و بر نقطهٔ فوقانی طریق نهادند این
شکل برامد و آنچه ماند این شکل برامد و باز از جماعت ناری و
هوای بر گرفتند و بر ناری و هوایی طریق افزودند این شکل برامد
و باز از جماعت ناری و هوایی و مایی را برداشتند و بر ناری
و مایی طریق نهادند این برامد و آنچه ماند این شد و باز
از جماعت ناری و خاکی برداشتند و بر ناری و ترابی طریق افزودند
این شد و آنچه ماند این شد و باز از هوایی و ترابی
برداشتند و بر هوایی و ترابی طریق افزودند این شد و آنچه
ماند این شد و باز از هوایی برداشتند و بر هوایی طریق افزودند
این شد و آنچه ماند این شد و باز از جماعت نقطهٔ مایی
برداشتند و بر نقطهٔ مایی طریق افزودند این شد پس گفتند که امهات
رمل جماعتست و طریق فصل معز بیان کنند امهات این چهار
شکلست و از آسمان همین منزل شد از آنک طلوع و

غروبشان یکسانست وسیم دلیلند بر دخول وخروج اما طریق واجتماع
مدد کننده اند بر اشکال خارج وجماعت وعقله مدد کننده اند بر اشکال
داخل فصل در طبایع اشکال ناری وصفراوی گرم وخشک صفرای
وخون وسودا صفراوی وبلغمی صفرای وسودایی صفرا وخون
خون وسودا خون وبلغم خون خون وبلغم وسودا صفرا
وخون وبلغم وسودا صفرا وخون وبلغم بلغم بلغم وسودا صفرا
وبلغم وسودا سودا طبع ندارد ممتزجست وبر مزاج او سودا
غالبست فصل در معرفت صفت انسان تمام قد وخوب
سخن وخوب منظر وسپید پوست مایل بزردی بسیار ریش وعاقل و
زیرک وصاحب رای وفقیه وصالح ونیکوسیرت بود اشقر بود
یا میش چشم مایل با اهل سلاح یا کار آتشی یا لشکری یا دلاک بود
اشقر زرد رنگ کبود چشم در روی اثر گل دارد یا نشان وصاحب
حیله وفتنه وشر بود گندم گون کوته قد سهمگین درشت ساق پاره
دوز یا پاره فروش نزد میش چشم پراکنده گوی عجب خدمت
بزرگان کند یا خود را بزرگ دارد سرخ رنگ که بسپیدی گراید
میش چشم یا کبود چشم تمام قد وبلند آواز گران سخن کار آتشی کند یا فصاد
یا قصاب یا عوان بود گندم گون وبزرگ لب نی فروش
یا قفص فروش یا کباب فروش سپید پوست باریک اندام
بزرگ چشم وبزرگ دهن کتاب فروش یا موذن گندم گون
وباریک اندام وبسیار گوی کارش بر سر پا بود یا سفر بسیار کند وتشنه لب
بود کریج رو اندک ریش تنگ ابرو سر بر کناه چین پاره پوش

باریک ودراز سپید پوست میش چشم اشک ریز عاقل محترم تاجر
یا جولاه یا پنبه فروش تابنده رو پاکیزه چهره میانه قد پیوسته
ابرو مطرب یا ساز فروش اشقر در رو نشان بود وپاک چشم بود
سبک عقل ومایل بلهو وطرب یا میفروش یا مسخره سپید پوست
وسیاه چشم پنهان نماید مایل بود بصرّافی بزرگ جثه عاقل ومحترم
مایل بگندم فروشی وآرد سیاه چرده پر صفت یا پر گشاده دندان و
پیوسته ابرو والله اعلم بالصواب در معرفت اشکال داخل و
خارج وسعد ونحس وممتزج بدانکه اشکال رمل بر پنج قسم کرده اند بعضی
سعد داخل وبعضی سعد خارج وبعضی نحس داخل وبعضی نحس خارج و
وبعضی ممتزج اینها اند وسعد خارج اینها اند
ونحس داخل اینها اند ونحس خارج اینها اند وممتزج
اینها اند فصل در معرفت مزاجات اشکال بکواکب
روزها

آفتاب	زهره	عطارد	قمر
یکشنبه	آدینه	چهارشنبه	دوشنبه

زحل	مشتری	مریخ	راس وذنب
شنبه	پنجشنبه	سه شنبه	سه شنبه یکشنبه

فصل در معرفت شهور عرب که منسوبند بدین اشکال از اول تا دوازده

محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی اخر

رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذی القعده	ذی الحجة

فصل در منسوبات رمل که بمردم تعلّق دارد از خاص و عام استادان
ماتقدم چنین وضع کرده اند آدم علیه السلام حوا ابراهیم
سارا اسماعیل نمرود یهود عثمان محمد علی
ابوبکر عمر در منسوبات اعضا سر گردن حلقوم
سینه دست راست دست جب ناف
پشت ران راست ران جب مقعد ذکر پای راست
پای جب صلب شانه فصل در معرفت بیوت و
جوهر آن و وتد مایل و وتد و زایل و تد بدانک چون اشکال شانزده است
خانها نیز شانزده آمد صاحب خانهٔ اوّل لحیانست و این خانه وتد
شرقیست نفس و زندکانی و صحت و سعادت و شقاوت و عمر
ازان دانند و صاحب دوم قبض داخلست مایل وتد شرقی خانهٔ
مال و هست و نیست و کار و کسب و بیع و شری ازان دانند و
صاحب سوم قبض الخارج بود زایل وتد شرقی خانهٔ خویشان و اخوان
و همسایکان و سفر نزدیک و نقل و حرکت و خواب ازان دانند
صاحب جهارم جماعت بود وتد ارضیست و عاقبت کارها و ملک
و عقار و دفینه و مقام که متمکن است ازان بدانند صاحب پنجم فرحت
مایل وتد ارضی و خانهٔ فرزند و رسول و هدایا و ملبوسات و عیش و
طرب و تنعم و رنک طعمها ازان دانند صاحب ششم عقله بود
زایل وتد ارضی خانهٔ امراض و غلام و کنیزک و مواشی و تلف و زیان
ازان دانند صاحب هفتم انکیس بود وتد غربی خانهٔ زنان و همبازان
و دشمن معیّن و درد و ضدّان و غایب معلوم ازان دانند صاحب

هشتم حمره مایل وتد غربی خانهٔ مرک و نکبت و ترس و مال
میراث و غایب نامعلوم و مال زن و شریک ازوی دانند صاحب
نهم بیاض بود زایل وتد غربی خانهٔ علم و حکمت و نبوّت و سفر دور
و قدوم غایب و خبر ازان دانند صاحب دهم نصرة الخارج بود وتد
وسط السّما خانهٔ دولت و منصب و ملک و مادر و تجارت و صنعت
و عمل ازان دانند صاحب یازدهم نصرة الداخل مایل وتد وسط السّما
خانهٔ دوستان و معشوق و وفای ایشان و مال پادشاه و امید ازان
دانند صاحب دوازدهم ثابته بود زایل وتد وسط السّما خانهٔ شقاوت
و حبس و اسیری و وام دشمن مجهول و حیوان بزرک ازان دانند صاحب
سیزدهم نقی الخد بود و طالب وتد مکرر و نفس دوم ازان دانند
صاحب جهاردهم قابعه بود مطلوب و مایل مکرر و مال دوم ازان دانند
صاحب پانزدهم اجتماع بود قطب رمل و میزان الموازین و عاقبت
کارها و کواه خانها ان بود شانزدهم طریق بود و عاقبت العواقب
فصل بدانکه این زواید اربعه بر دو قول بود یکی آنست که ذکر رفت
دوم انکه سیزدهم مثلث وتد اوّلست و جهاردهم مثلث وتد رابع و
پانزدهم مثلث وتد سابع و شانزدهم مثلث وتد عاشر بود فصل در معرفت
عدد عناصر ۱ ۱ ۲ ۲ ۳ ۳ ۴ ۴ ۵ ۵ ۶
۶ ۷ ۷ ۸ ۸ ۹ ۱۰ عدد عناصر این قدر است
و بها این رسیده است فصل در معرفت عدد اشکال خانها ۱
۳ ۶ ۱۰ ۱۵ ۲۱ ۲۸ ۳۶ ۴۵ ۵۵
۶۶ ۷۸ ۹۱ ۱۰۵ ۱۲۰ ۱۳۶ والله اعلم و احکم

فصل در معرفت تسکین حروف مفرد در رمل اینست که نموده میشود

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

م ن س ع

فصل در معرفت تسکین حروف مرکب به ایقغ اینست که نموده میشود

ایقغ بکر جلش دمت هنث وسخ زعذ حفض طصظ

فصل در فواید مزاج و عدد و تسکین و حروف مفرد و مرکب

فواید مرکب آنست که چون اشکال سعود در خانهاء سعدان آیند وان اول و چهارم و پنجم و دهم و یازدهمست سعادت قوی دهند یا در خانهٔ خویش یافت شوند یا در خانهاء مزاج خود یا در خانهاء حروف خویش آیند یا در خانهای مفرد و مرکب نشینند فایدها دهند ازانچه آن شکل بدان منسوب بود و همچنان اشکال سعود چون در خانهاء نحسان افتند وآن سوم و ششم و نهم و دوازدهم است نحوست را دفع کنند اما سعادت نتوان داد و اشکال نحوس چون در خانهاء سعد آیند نحوست نتوان داد اما سعادت کم کنند و اشکال نحوس چون در خانهای نحسان آیند نحوست را قوی کنند و چون در خانهاء خویش آیند یا در خانهاء مزاج و یا عدد و یا حروف آنچه بایشان تعلق دارد زیادت کنند و فایدهٔ دیگرست که این اشکال چون در خانهاء خویش و مزاج و عدد و حروف خویش یافت شوند از ضمایر

وخبایا خبر دهند رمال باید که ذکی و حاذق بود که بدین اسرار مطلع شود و مردم را بمقصد رساند فصل در تسکین حروف عناصر اربعه

ا ه ط م ف ش ذ ناریه یابسه

شرقی زنده

ب و ی ن ص ت ض من قسمة الهوایی

غربی و زنده

ج ز ک س ق ث ظ المائی

شمالی مرده

د ح ل ع ر خ غ طبع الترابی باعادل

جنوبی مرده

این حروف منظوم از بهر غایبانست اگر کسی از غایب بپرسد که کدام طرفست و زنده است یا مرده نظر کند بخانهٔ ششم اگر اشکال شرقی آید غایب بطرف شرق بود و اگر اشکال جنوبی آید غایب بطرف جنوب بود و مرده و اگر اشکال غربی آید غایب بطرف غرب بود و زنده و اگر اشکال شمالی برآید غایب بطرف شمال بود و مرده و این قول شیوخ شاهیانست و جماعتی از شیوخ رمالان این اشکال را شرقی گفته اند و این را شمالی گفته اند و این را غربی گفته اند و این را جنوبی گفته اند چون ازین اشکال در خانهٔ ششم افتد حال غایب را باز گویند تا بکدام صوبست و زنده و مردهٔ ویرا ازان دانند فصل در معرفت سایل و سؤال

بدانک هر شکل که فوقانیش گشاده است سایل و هر شکل که فوقانیش

بته سؤال بود اما اول باید که خانها را بداند خانهٔ اول رکن شرقیت
دوم طبع او سوم ضد او خانهٔ چهارم رکن تحت الارض پنجم طبع او
ششم ضد او خانهٔ هفتم رکن غربی هشتم طبع او نهم ضد او خانهٔ دهم
رکن وسط السما یازدهم طبع او دوازدهم ضد او و چهار خانهٔ دیگر زوایدند
چنانک سیزدهم رکن شرقیت چهاردهم طبع او پانزدهم ضد او و شانزدهم
باز مکرر پس چهارم رکنیست که وتد الارضست پانزدهم دادند
سبب آنک میزان الموازین و قطب رملست روایتست که در
وی ضدی افتد پس او را رکن مستعار نام نهادند و چهارم را رکن معزول
و هر رکنی را طبع و ضدی و پانزدهم را طبعی و ضدی بایست اگر
شانزدهم طبع وی بودی اول رکن شرقیت ضد خواست آمدن
روا ندیدند که اشرف ارکان ضد رکن مستعار بود پس بدان سبب
رکن مستعار را طبع و ضد مستعار دادند بعکس پس باید که خانهٔ چهاردهم
طبع باشد و سیزدهم ضد و جملهٔ خانها سایل و سؤال توان بود الا سه
خانه که سؤال نشود و سایل نشود خانهٔ چهارم بود و طبع و ضد او و آن
خانه که نه سایل شود و نه سؤال شانزده بود صفت اشکال سایل این
بود اول
سایل را در رکن شرق طلبند اگر نبود در هفتم و اگر نبود در دهم
و اگر نبود در یازدهم و در اضداد و طبع ایشان و اولرا بشرط سایل
گیرند که در هفتم سؤال بود و اگر در هفتم سؤال نبود خانهٔ اولرا از سایلی
می افتد و اگر در هفتم سایل بود و در دهم سؤال سایل هفتم بود و سؤال
دهم و اگر سؤال دهم نبود هفتم از سایل بیفتد و اگر دهم سایل بود و

پانزدهم سؤال راست بود و اگر پانزدهم سایل بود و چهارم که رکن
مستعارست سؤال بود راستست و اگر چهارم سؤال نبود پانزدهم
معزول بود و در طبع و اضداد همین طلبند بدانکه این شش شکل بخت
والم را برنده است بخوشی و این سه شکل برنده
بزور و بیم و این چهار شکل آرندهٔ راحت بود
و این سه شکل برنده بکام و ناکام فصل در معرفت نقطه
بدانکه نقطهٔ رمل نود و شش بود شصت و چهارش نهل و سی و
دو مهمل که سیر دارند و طلوع و غروب دارند مقدمهٔ اول آنست
که خانها را بشناسد که ناری و هوایی و مایی و ترابی کدامست اول
و پنجم و نهم و سیزدهم ناریند سوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم مایی اند
چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم خاکی اند دوم و ششم و دهم
چهاردهم هوایی اند و اینها مربوطند باعداد فصل در معرفت آثار نقوط
رمل برحسب کواکب را چهار اثرست یکی بطریق مجاز و سوم
بطریق حق نقطهٔ آتشی او منسوب بحمل و مریخ و هوائیش بمیزان و زهره
خاکیش بثور و زهره پس در خانهای ناری حمل و مریخ بود بطریق حقیقت
یعنی آن نقطه طالع بود و باقی نقوطش غارب و طلوع و غروب
نقطه را بدین نسق قیاس کنند و در خانهای هوایی میزان و زهره و در
خانهای ترابی ثور زهره بطریق حقیقت و در خانهای آبی ثور و زهره
بطریق مجاز و آن اثر فرعی بود را دو اثرست ناری او منسوب
بقوس و مشتری در خانهٔ ناری قوس و مشتری بطریق تحقیق یعنی در آن
خانه طالع بود در غیر آن غارب اما قوس و مشتری بطریق مجاز

قابمه را چهار اثر بود یکی بطریق مجاز و سه بطریق حقیقت نقطهٔ خاکی و
هوایی او ثور و زهره و میزان و زهره آبی او حوت و مشتری و خاکی
او ثور و زهره در خانهای آتشی راس بود بطریق مجاز را دو اثرست
نقطهٔ آبی او منسوبست بسرطان و قمر در خانهای آبی همان بتحقیق و در
خانهاء دیگر سرطان و قمر بمجاز راجهار اثرست نقطهٔ ناری او
حمل و مریخ و آبیء او عقرب و مریخ و خاکیء او جدی و زحل در خانهای
ناری حمل و مریخ در آبی عقرب و مریخ بتحقیق در خانهای خاکی جدی
زحل بتحقیق در خانهاء هوایی عقرب و مریخ بمجاز ثابته را چهار
اثرست آتشی او حمل و مریخ و هوائیء او دلو زحل و آبی عقرب و مریخ
در خانهای آتشی حمل و مریخ بتحقیق در خانهای هوایی دلو و زحل بتحقیق
در خانهای آبی عقرب و مریخ بتحقیق در خانهاء خاکی ذنب باشد
بمجاز را دو اثر بود هوایی او دلو و زحل در خانهای هوایی همان بود
بتحقیق و در خانهاء دیگر حمل و مریخ بمجاز انکیس را دو اثر بود نقطهٔ
خاکی او جدی و زحل در خانهای خاکی همان بود بتحقیق و در خانهای دگر
جدی و زحل بمجاز را سه اثرست هوائیء او میزان و زهره خاکیء او
ثور و زهره بتحقیق در خانهای دیگر اسد و شمس بمجاز عقله را سه اثر
بود آتشی او اسد و شمس و در خانهاء ناری همان بود بتحقیق و نقطهٔ خاکی
او جدی و زحل و در خانهای خاکی همان بتحقیق در خانهاء دگر دلو و زحل
بود بمجاز اجتماع را سه اثر بود نقطهٔ هوایی او جوزا و عطارد و آبی
او حوت و مشتری و در خانهای آبی همان بتحقیق و هوایی او جوزا
عطارد در خانهای هوایی همان بتحقیق در خانهاء دیگر جوزا و عطارد

بمجاز را سه اثر بود آبیء او سرطان و قمر در خانهای آبی همان
بتحقیق و نقطهٔ خاکیء او ثور و زهره در خانهاء خاکی همان بتحقیق در خانهاء
دیگر حوت و مشتری بمجاز طریق را چهار اثرست ناریء او اسد و
شمس هوائیء او جوزا و عطارد آبیء او سرطان و قمر خاکیء او سنبله
و عطارد و هر یکی در خانهاء مثل همان بود بتحقیق را سه اثر بود آتشی
او حمل و مریخ در خانهای ناری همان بود بتحقیق و نقطهٔ آبی او عقرب
و مریخ و در خانهای آبی همان بتحقیق و در خانهای دگر ذنب بمجاز
جماعت منفودست یعنی حکم او بطریق مجاز بود در خانهٔ که آید طبع آن
خانه گیرد و راس مستقل نیست چون در خانهٔ اول بود حمل و مریخ
بود بمجاز و در دوم ثور و زهره بمجاز و در سوم جوزا و عطارد بمجاز و در
چهارم سرطان و قمر هم بمجاز برین قیاس کند تا خانهٔ شانزدهم را
سه اثر بود ناری او اسد و شمس در خانهای ناری همان بتحقیق و هوایی او
میزان و زهره و در خانهای هوایی همان بتحقیق و در خانهای دگر
اسد و شمس بمجاز **فصل در معرفت سیر نقوط** درین معنی فواید بسیارست
و هر کرا این معلوم نیست واقف این علم نیست جهت آنک
مارا طبیعت چهارست آتش و باد و آب و خاک نسبت آتش
بنطق هوا نظر آب حرکت خاک سکون و این هر چهار در امزجهٔ
حیوانات داخلست و اشرف عناصر و طبایع آتشست و اشرف
اوصاف نطقست بدو منسوب شد و حیوان ناطق انسانست
و هوا از آتش نازلترست و غیر ناطق از انسان نازلترند و بدو
منسوب شد و آب از هوا نازلتر نباتت بدو منسوب شد

وخاک از آب نازلتر معدن بدو منسوب شد و مقصود ازین سیر نقوط
آنست تا هرجاکه از رمل طلوع نقوط آتشی غالب آمد بدانک سوال او
از انسانست و هرجاکه طلوع هوایی غالب آید بدانک سوال او از
حیوانست و هرجاکه طلوع مایی غالب اید بدانک سوال او از نبات
بود و هرجاکه طلوع خاکی غالب آید بدانک سؤال او از معدن بود چنانکه
پیشتر یاد شد و مرکبات ازین معانی بیرون نیست و اشکال رمل
رقوم مرکبانست **فصل در اصول رمل** بدانک حق تعالی عالم اجسام را
بر دو قسم آفرید قسمی مرکب و قسمی بسیط و بسیط باز بر سه قسمت انجم و
افلاک و عناصر قسم مرکب نیز بر سه قسم امد حیوان و نبات معدن
وازین هریک اشرف و اوسط و ادنی است پس اشرف بسایط
انجم و اوسطش افلاک و ادنی اش عناصر و مرکبات را اشرف
حیوان و اوسطش نبات و ادنی اش معدن دلیل حصر انکه هر قسمی بر
سه وجه درست بدانک جمله بسایط جرمانی را متحرک یافتند و دیدند
که حرکت او با غیرست یا نه اگر با غیرست انجم بود زیرا که مرکوزند
در نذو بر افلاک خویش اگر بی غیرست باستداره است یا باستقامت
اگر باستداره است افلاک و اگر باستقامت بود عناصر و حصر
مرکبات نیز همین حکم دارد اگر حرکتش بی غیرست حیوان و اگر
با غیرست نبات و اگر بی حرکت است معدن فایدهٔ این کلمات
آنست که اشکال رمل رقوم عالم موالید و مرکبات است و عالم مرکبات
رقوم عالم بسایطند و عالم بسایط رقوم عالم طبیعت خامسه است که
مادهٔ افلاک و انجمست و طبیعت کلی نتیجهٔ عقل کلیست باشارت

امر الهی است جل جلاله که مسبب الاسبابست و مکون و مصور عالم است و
همه با مر او ملحق گشته و هم و خیال و عقل آنجا که کمال اوست نرسد و عرفان
آن موقوفست بعنایت باری **فصل در معرفت صحت و رنج بیمار** اشکال
تندرست و رنج مرده تندرست و زنده و بلندقدر و شریر
تندرست و زنده و بلندقدر عالم و زاهد و صوفی تندرست و زنده
و متواضع رنجور و معلول و مرده تندرست و موذی و شریر
و زنده زنده و بی اصل و موذی و دزد خانه معلول و زنده و موذی
رنجور و معلول و مرده و کافر بچه زنده و تندرست و متمول و خیر
رنجور و معلول و زنده و بنده زاده رنجور و غمگین و گرینده و جان
معلول دارد رنجور و غمناک و مرده و مجروح زنده و متحرک و
لرزنده چون نی که از آب لرزد یا گند که از باد لرزد رنجور یا مرده
یا واقعه زده و یا زخم خورده و دزد صحرا و موذی و شریر مرده و رنجور
و مردا میر بوده زنده و بزرگ و بزرگ زاده و وقتی که این اشکال
در اول آیند یا در هشتم از برای غایب و حاضر این حکم کنند **فصل اگر از**
کسی سوال کند هست و زنده است یا نه چون در خانهٔ اول از اشکالها
موجود یابی بدانک او زنده است و اصیل و عزیز نفس و چون شکل
معدوم بود بدانک ذلیل و بد اصل بود و همچنان چون شکل موجود بود
مذکر بود و چون شکل معدوم بود مؤنث بود و جملهٔ خلایق را همین
حکمست اگر شکل رمل سعد بود صافی و خوش زندگانی بود و اگر شکل
نحس بر اید ناخوش گذرد و ترش رو و بدکار و بدخو بود **فصل**
اگر کسی از مال پرسد و فرزند و اهل و بیت و برادر یا از سلطان یا از دشمن

اگر در خانه شکل موجود بود یا در خانهاء موجود متصل بود آن ضمیر موجود بود
و اگر در خانهاء شکل نحس آید و معدوم بود یا در خانهاء معدوم نقل کرده
بود آن کس مرده بود و آن ضمیر مفقود بود **فصل در معرفت اخراج ضمیر**
اگر زنی رمل گیرد و شکل طالع صاعد اید یعنی موجود فوقانیش گشاده
سوال از مرد کند و اگر شکل هابط اید یعنی معدوم بدانک سوال از نفس خود
بود و اگر نفس او یکجا تکرار کرده باشد هر جا که باشد سوال از جوهر آن
خانه بود اگر بگوید آری پس نظر کن بخانهٔ هفتم و طالع اگر شکل مونث بود
بگو که آنکس بزنی دیگر مشغولست و از تو فراغت دارد و اگر مذکر
بود پس ببین که در ان شکل نقطهٔ آبی هست یا نه اگر هست و در شکل
طالع نیز آبی بود میان ایشان مواصلت شود خاصه که در خانهٔ پانزدهم
نیز نقطهٔ آبی بود و سعد داخل البتّه اجتماع ایشان ممکن بود و اگر پانزدهم
خارج بود بتوقف افتد و عاقبت حاصل اید و نظر کند بسوم و پنجم و یازدهم
اگر در ایشان نقطهٔ آبی بود آن اتصال البتّه بر اید و هر جا که ازین خانهاء
مذکور نقطهٔ آبی بر اید و معدوم بود آن دلیل بود با ممال و تعویق **نوعی**
دیگر در اخراج ضمیر اگر صاحب ضمیر مرد بود و در طالع شکل مونّث بود
دل آن مرد جهت زنی یا با مردی مشغول بود و اگر شکل مذکر بود ببین
که آن شکل کجا تکرار کرد از جوهر آن خانه بازگویش و اگر جایی بیان
نکرده باشد ببین که آن شکل صاحب کدام خانه است از سفر و حرکت
و زن و امرد یا ضمیر او از جوهر ان خانه بود از مال و بنده و جاریه و پادشاه
و دوست و دشمن هم برین منوال باشد و صاحب آن خانه کیست
از خاصیت آن بازگوی بعقل و رای صایب تا خطا نیفتد جملهٔ ضمیر برین

سوال بود **شرح** احوال ضمیر بدانکه ضمیر را شش رکن بود غرض و سبب
و سرّ و حاصل و حکم و عاقبت **غرض** از اوّل طلبد بقوّت مزاج **سبب**
از عاشر طلبد بنقل و اتصال **سرّ** از یازدهم طلبد بحیثیت اشتراک
حاصل از پنجم طلبد بوسیلت مراتب **حکم** از چهارم طلبد بنظر شواهد
عاقبت از ششم نزدهم طلبد بطبیعت امتزاج تا مراد حاصل شود **مثال**
رمل بر مثال حرکت فلکست چون فلک را حرکت سه آید نوع حرکة
ازوی متولد شود حرکت دولابی و حرکت حمایلی و حرکت رجایی
و رمل نیز چون بر تخته بیین گشت سه نوع حرکت ازوی ظاهر شود **حرکت**
اوّل را از خانهٔ سوم طلبد و این حرکت متحوله است و مرشد ضمیر او
حرکت دوم را از نهم طلبد و آنرا حرکت مبیر الضمیر خوانند **حرکت** سوم را
از پنجم طلبد و آنرا بریدالضمیر خوانند که مبادی کون و فساد بود **اوّل** طالعست
که قابل کون و سعادتست **دوم و هشتم** طالعست که ضد طالعست و قابل
نکبت و فسادست **سوم و ششم** طالعست که قابل رنج و عیوب بود
چهارم و دوازدهم طالعست که قابل قید و حبس و شقاوتست **فصل در معرفت**
خادمان خانهاء اشکال رمل و گواهشان بعضی بر بعضی **خانهٔ اوّل را** پنج شکل
خدمت کنند لحیان بسکن و ونذ و حرف و نقی الخد بوند و ونذ و قبض الداخل
و نصرت الخارج بمزاج و روز و فرح بعدد **خانهٔ دوم را** پنج شکل خدمت
کنند قبض الداخل بسکن و لحیان بعدد و انکیس بحرف و قایمه بمزاج و روز
خانهٔ سوم را پنج شکل خدمت کنند قبض الخارج بسکن قایمه بعدد و حمره
بحرف و جماعت و اجتماع بمزاج و روز **خانهٔ چهارم را** چهار شکل خدمت
کنند جماعت بسکن و ونذ بیاض بعدد و حرف و مزاج طریق بمزاج و روز

خانهٔ پنجم را پنج شکل خدمت کنند فرح بسکن نقی الخد بعدد انکیس و عقله بمزاج و
روز نصرت الخارج و نصرت الداخل و لحیان بمزاج و روز خانهٔ ششم را
پنج شکل خدمت کنند عقله بسکن ثابته بعدد نصرة الداخل بحرف نصرة الداخل
و لحیان بمزاج و روز خانهٔ هفتم را پنج شکل خدمت کنند بسکن و وتد اجتماع
بوتد و وتد حمره بعدد نقی الخد بمزاج و روز قایمه بحرف خانهٔ هشتم را چهار
شکل خدمت کنند حمره بسکن انکیس بعدد قبض الخارج بشب و مزاج ثابته
بمزاج و روز و حرف خانهٔ نهم را سه شکل خدمت کنند بیاض بسکن
نصرة الخارج بعدد فرح بحرف خانهٔ دهم را چهار شکل خدمت کنند
بسکن عقله بعدد نقی الخد بحرف طریق بوتد و وتد خانهٔ یازدهم را سه شکل
خدمت کنند نصرة الداخل اجتماع بعدد قبض الداخل بحرف خانهٔ دوازدهم
را سه شکل خدمت کنند ثابته بسکن نصرت الداخل بعدد قبض الخارج بحرف
خانهٔ سیزدهم را چهار شکل خدمت کنند نقی الخد بسکن طریق بعدد جماعت
بحرف لحیان بوتد و وتد خانهٔ چهاردهم را چهار شکل خدمت کنند قایمه بسکن
قبض الخارج بعدد عقله بحرف جماعت بوتد و وتد خانهٔ پانزدهم را دو شکل
خدمت کنند اجتماع بحرف و بسکن جماعت بعدد خانهٔ شانزدهم را دو
شکل خدمت کنند طریق بسکن قبض الداخل بعدد والله اعلم بالصواب
فایدهٔ خادمان اشکال بیوت آنست که نظر کنند بطالع چه شکل آمد و آن
صاحب کدام خانه است و چند خادم دارد و خانهای آن خادمان کدامست
ضمیر از انجا گویند مثلا نصرة الخارج در طالع امد سوال او از بزرگانست
و عاقبت کار و منصب و تجارت و باز نظر کنند بعقله نقی الخد و طریق
که خادمان آن خانه اند در رمل هست و نیست وی و بکجا نشسته بود

از خانهای سعد و نحس و مثلثات شان چه گونه اند از سعد و نحس کم گواه نصرة الخارج
ایشانند و از یشان گوید نوعی دیگر نگاه کن شکل اوّل اگر زوج باشد
ازواج اشکال با مهات جمع کن و اگر فرد بود افراد اشکال امهات را
جمع کن و دوازده دوازده طرح کن آنچه بماند بخانهای بخش کن آنجا که سپری
شود ضمیر انجا بود یا در شکل یا در خانه نوعی دیگر بگیر نقطهٔ اشکال از بالا و
زیر از زوج و فرد جمع کن دوازده دوازده طرح کن آنجا که سپری شود
ضمیر انجا بود خواه در شکل خواه در خانه نوعی دیگر بگیر نقطهٔ سایل و مسؤل
را و میزان عمل را جمع کن دوازده دوازده طرح کن آنجا که سپری شود
ضمیر ان بود بگواهی یازدهم نوعی دیگر از سایل و مسؤل شکلی و از عمل میزان
شکلی و از هر دو شکل شکلی ضمیر آن بود به یقین نوعی دیگر نگاه کن بخانهٔ
شانزدهم و هر جا که تکرار کرده بود ضمیر انجا بود و اگر بسیار بود بقوی تری
شهادت حکم کن و اگر تکرار نکرده باشد ضمیر آن بود نوعی دیگر از اوّل
و چهارم شکلی بساز و ببین که زوجیت یا فرد اگر زوجیت هر شکلی
که زوجیت در رمل گیرد و اگر فرد بود هر شکل که در رمل فرد بود جمع کن
دوازده دوازده طرح کن انجا که سپری شود ضمیر ان بود نوعی دیگر جمع
کن نقوط اشکال از زوج و فرد دوازده دوازده طرح کن آنجا که سپری
شود ضمیر انجا بود نوعی دیگر بگیر نقطهٔ اوّل و سوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم
و پانزدهم جمع کن و دوازده دوازده طرح کن انجا که سپری شود ضمیر انجا
بود نوعی دیگر بگیر شکل نهم و دهم یازدهم و دوازدهم امهات کن و
از یشان دو شکل بیرون آر و از هر دو یک شکل و عدد نقوط ایشان
جمع کن دوازده دوازده طرح کن انجا که سپری شود ضمیر انجا بود نوعی دیگر

بگیر ناری اول و هوایی دوم و مایی سوم و خاکی چهارم را صورتی کن و بگیر
ناری چهارم هوایی سوم و مایی دوم و خاکی اول صورتی کن و ازان
هر دو شکل شکلی بسازد و در رمل طلب کن هر جا که یابی ضمیر آن بود و اگر
نیابی ضمیر آن شکل مولود بود و از جو هر او بازگو **نوعی دیگر** از اول و
چهارم شکلی تولد کن و از هفتم و دهم شکلی و ازان دو شکلی در رمل
بطلب هر جا که یابی ضمیر آن بود و اگر نیابی ازان شکل مولود بازگو **نوعی
دیگر** بگیر روس اشکال نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم صورتی کن و از
تحتانیشان صورتی کن و از هر دو صورتی ضمیر آن بود **نوعی دیگر** نقوط
ازواج را جمع کن تا آخر و بر شانزده طرح کن انجا که سپری شود ضمیر انجا
بود و همچنان نقوط افراد را جمع کن و بر دوازده طرح کن هر جا که
سپری شود و ازان هر دو شکلی بدر آورد حکم از انجا بود اما بدانک
طرح نقوط ازواج اگر شکل داخل و زوج افتد دلیل بود بر حصول مال
و جاه و ملک و فرزند و غیره و اگر بر شکل فرد یا خارج اید دلیل سفر
و حرکت یا واقعه رسیده یا تلف و زیان یا رنج و مشقت و عسر کارها
و مانند آن و همچنان فرد اشکال را طرح کن چون شکل زوج و داخل
سپری شود حکمش بران منوال بود که طرح زوج را کنیم و انچه ازان دو
متولد شود ببین که سعدست یا نحس و میل ازین دو شکل بکدام دارد
اگر میل بطرح ازواجست آن غرض مدتی بتعویق افتد و اگر میل بطرح
افراد دارد غرض او تمام براید و اما سرعت و بطوء و بخانه چهارم تعلق
دارد و گرانی و سبکی و سعادت و نحوست در اکثر کارها **فصل در معرفت
ضمایر** که برای خودست یا دیگری یا مشترک اول چون رمل زده باشی

و اشکال نشسته ببین که تمامت اشکال امهات از امهات نقل کرده اند
یا نه اگر نقل نکرده اند ضمیر برای خود بود و اگر نقل کرده اند همه یا اغلب
یعنی سه شکل اگر سه شکل بود ضمیر برای غیری بود و اگر یکی یا دو بود ضمیر مشترک
بود والله اعلم **فصل در معرفت** شواهد بدانک ششم شاهد اولست
هفتم شاهد دوم و ششتم شاهد سیوم و پنجم شاهد چهارم و هشتم شاهد دهم
و هفتم شاهد نهم و یازدهم و دوازدهم گواه همدیگرند و سیزدهم و
چهاردهم گواه پانزدهم و پانزدهم قاضی رمل و شانزدهم ضمیر **فصل در معرفت**
شواهد از قبیل نجوم مقارنه در رمل آن بود که دو شکل پهلوی همدگر ایند
و تسدیس ان بود که از خانه سوم نگرد و تربیع آن بود که از چهارم نگرد
و تثلیث آن بود که از پنجم نگرد و مقابله آنست که از هفتم نگرد بطالع
و سوم و یازدهم با طالع نظر تسدیس بود و چهارم و دهم را نظر تربیع و پنجم و
نهم را نظر تثلیث اکنون مقارنه سعد با سعد بود بخیر و خوبی و نحس با نحس
شر و فساد و سعد با نحس خیر و شر برابر و معنی تسدیس نیم دوستی و تربیع
نیم دشمنی و تثلیث دوستی تمام و مقارنه تمام دشمنی **فصل در معرفت افعال**
اشکال سعود و نحوس چون در طالع افتند چون در اول ضرب آید سوال
صاحب ضمیر از عواقب کار خود بود یا از فرزند یا غلام و کنیزک که خواهد
فروختن یا با کسی از معامله و بیع و شری یا طلب حق یا طلب گم شده یا
بدعوی یا بجانبی بروی قاضی و بهر سفر نیک بود و فروختن به از خریدن
و از اقمشه و غیره هر چه خواهد بدست آرد و زن حامله ماده زاید و گر بچه د
تلف شده بدست ناید مگر بدیری و دعوی را ببرد و امیدوار شود
از دوستان و دعاوی ببرد و کار و کسب او گشاده شود و قضات

وعلما و متمیزان بدو تعلق دارند و مقامهاء بسیار آب و قصرها و خانهار
بلند سعدست و داخل و قبض کردن به از فروختن و دادن بود و
دلیلست بر حسن عواقب کار و کشایش یافتن از بیع و شری حیوان خرد
یا غلام و کنیزک و قبض مال و نکاح و شرکت و کریخته و ضایع شده همه
حاصل شوند و حامله نرینه زاید و بیمار به شود بعد از مشقت و امیدواری
از دوستان اکر در رمل غلبه کند جنک و خصومت واقع شود و بزرکان
و اصحاب پادشاهان و معاون دین و دیانت و بر حق یاری کردن
بدین شکل تعلق دارد نحس است و خارج چون باول ضرب آید
سوال او از تلف و زیان یا کریخته و کم شده و یا از مردم دلتنک کشته
یا غایب و یا محبوس بود و فروختن به از خریدن بود و جدایی از
دوستان و سفر و حرکت و بیمار و محبوس برین همه نیکست و حامله ماده
زاید و کریخته و تلف شده بدست نیاید و این شکل بود بر مردم حیلت
مند و دزد و حرامی و اکر بسیار آید دلیل غارت و کشتن و خونهار ناحق
و یهود و نصاری و مردم شناینده بدین شکل تعلق دارد چون باول
خانه آید سوال او از نفس بود یا از سفر بجانب دریا یا از غایبی که پرسد
یا از حامله که پرسد پسر زاید یا دختر یا جنک و عربده بخانه یا پیوند و شرکت
و تزویج و این همه را نیک بود و بسلامت غایب برسد و بیمار و زندانی
از کوامان حکم کند و این شکل جمعیت لشکرها و جمع مردم در مساجد و مدارس
و جمع انهار و مرغزارها و دریا و صحرا و بیابان و چشمها و عمارتهار خوب
بدین شکل تعلق دارند سعدست و خارج چون باول ضرب آید
سوال او از مال یا غایب یا خانه و زمین که در وی خیر بسیار بود یا حامله

یا بیمار یا از سعادت و بزرکی یا از شرکت یا از دوستان یا از سفر یا از
حیوان یا از کنج برسد این شکل در جملهٔ احوال نیکست و حامله نرینه زاید
و کریخته باز آید و بیع و شری را نیکست و دلیلست بر فرح و شادی و فصاحت
و بلاغت و عز و دولت و سفر را نیکست اما دیر کشد و غایب را
دریای بزرک پیش آید و کوسجان و کودکان و سعتریان و خادمان بدین
شکل تعلق دارند و چون در رمل غلبه کند دلیل بکسب مال و عربده بود
ممتزجست چون باول ضرب آید سوال کند از بیمار و حامله و زندانی
و بر پدر و مادر و پیوند و کنیزک که بخرند و بر چهارپای خرد و دعوی و داوری
و بر غایب که رود در کشیده بود یا کریخته و کم شده و سفر و بیع و شری را نیک
بود و کریخته بعد از ناامیدی بیاید و حامله پسر زاید و شرکت و تزویج میسر
شود و حصول مال و زر بود یا کیسه و این شکل صندوق و تابوت و کور
و غار و چاه و کاریز و چیزهار مجوف چون لوز و جوز و فندق و مانند آن
بود نحس است و داخل چون باول ضرب آید سوال کند از شرکت
و تزویج و غریب یا کنیزک که بزنی کیرند و از موضعی که عمارت کنند و
برسیدن از دوست که از وی رنجیده بود و حامله نرینه زاید و از غایب و
معشوق شادی رسد یا خط و کریخته و کم شده دشوار بدست آید و در بیع
و شری خریدن به از فروختن بود و این شکل کارهای پنهانست و چون
غلبه کند جنک و عربده و مردم بد اصل چون یهود و نصاری و اراذل و شریران
و بستکی کارها و بازارها و دلتنکی و غزا بود نحس خارجست کذاشتن
به از داشتن بود چون باول ضرب آید سوال او از ترس و بیم و غم و اندوه
و غایب بندی و تزویج و زن حرام و مال چون زر و سیم و مهر زن و

وچگونگی رنجور که از چه وچون بود وسهناک از دفینه که بیرون خواهد
آوردن واز غایب که در بحر رود وعسرت کارها ودشواری بسیار وبر
غایب ومحبوس نیک بود وچون غلبه کند جمع قضا بانست وقضاة دان
وجنگ وخون ریزش وسوزش بود سعد ثابتست وداخل قبض او
به از بسط بود چون باول ضرب اید سوال کند از بیماری که بیم مرگست
واز غایب وزن وکیسهٔ سیم ضایع شده واز چارپای خرد وکنیزک و
غلام که خواهد خریدن وآموختن ادب وهنر واین شکل در جملهٔ کارها
نیکست خاصه که بر طلب روزی اما بسیار را بدست وسفر را نیک
وچون غلبه کند جمع کریمان وفضلا وآمیزش با ایشان وحصول مال بسیار
ودلیلست بر برکتها وباغچها وسبزها وابهار بسیار سعد خارجست
ودلیل پادشاهان وگشایش کارها وحسن عواقب امور چون باول
ضرب آید سوال کند از سفر وحرکت پیش بزرگان بطلب جاه و
مال وتلف حیوان ویا خریدن وفروختن به از خریدن بود
وطلاق زن وخروج خون وریم بسیار که رنجش از صفرا وخون بود
ونقل از جای بجای وافتادن از جای که از وخون آید وغایب دیر
آید وچون اندک آید دلیل خیر وسعادت بود وچون بسیار آید
دلیل جمع اکابر واهل علم وفضل ونالیدن از ظلم بود سعد داخلست
قبض کردن به از گشادن بود چون باول ضرب آید سوال کند از
چهارپا خریدن ویا گم شده واز زن حامله ورسیدن غایب که خبر
فرستاده بود واز غلام وکنیزک وسفر وتزویج را نیک بود وگریخته
ودزدیده بدست آید وخون آمدن از بیماد ورسیدن غایب بزودی

وهر مرادی که دارد برآید وروزی ومال از قبیل کنیزک وغلام وچهارپا
بدست آرد وچون در رمل بسیار آید دلیل غلبه وجنگ وسفاهت بود و
چون اندک بود دلیل خیر وراحت بود نحس خارجست وگذاشتن به
از گرفتن بود باول ضرب اید سوال کند از تلف وزیان واز غایب
وسفر وحرکت وگریخته ورنجور وغم زده ووام دار ومحبوس ونکاح و
رنجور را بدست یا بمیرد یا دیر کشد وغایب را الم رسیده بود واز
قید ورنج وتلف وگریخته بدست نیاید واین شکل بی صبر وبسیار
خوارانست وکسانی که بتولیت وریاست شروع کنند وچون اندک
آید نیک بود وچون بسیار آید شر وشور وبی ثباتی بود در کارها نحس
داخلست ستدن به از دادن بود چون باول ضرب آید سوال کند از
مال وغایب وتزویج وکودکان وپیوستن با ایشان ومذمومست در
جملهٔ کارها مگر در معاشرت وبر سفر وغایب بدست وحامله نرینه زاید
ودشواری بسیار وغلام وکنیزک در آزادی وتهمت ودروغ واباکردن
از امر باری تعالی وعذر وفسق وفجور ونشاط ولهو وطرب ونرد وشطرنج
ومیخواری تعلق دارد سعد داخلست قبض کردن به از گذاشتن بود
چون باول ضرب آید سوال از عواقب خود وکاری که بپادشاه تعلق
دارد ویا از مسافر که بجایی دگر رود برای حاجتی واز تزویج وشرکت پرسد
باز زن حامله چه زاید وغایب وروزی حلال ومرتبت وبزرگی و
منصب واین دلیل ریاست وعلم وزیادت بزرگی وخبر از غایب
وبه شدن بیمار وحاصل شدن ضایع وگریخته ونزد بزرگان شدن نیک
بود وبجای دیگر بد بود وعیش وطرب با دوستان حاصل وامید از ایشان

ممتزجست با سعد سعد با نحس نحس وچون با اول ضرب آید سوال از غایب
بود وجمع شدن با کسی بجو شرکت وپیوندی ودوستی عزیزی وبیماری بیم ناکی
ومحبوس وسفر را نشاید وغایب را الم رسد وآبستن را بدست ضایع
وکریخته بدست آید وبخریدن نیک وبفروختن را بد بود ودلیلست بر
مردم اهل فضل وادب وروزی بسیار وجمعیت مردم بر زنا ولواطه
وفسق وفجور وصنعتهای باریک وجمع اطفال چون در رمل غلبه کند
ممتزجست چون با اول ضرب اید سوال کند از سفر وحرکت وضایع
وکریخته ودر سفر از همراهان احتیاط کند تا بروی غدر نکنند واز دست شده
حاصل نشود وبنکاح مذمومست که عروس جای دیگر مغرور شود وچیزی از
دست شده دیر بدست آید وبیع وشری نیک بود ونقل بیمار چون
غلبه کند بیم بود از دست دزد وحرامی وتاریکی بسیار وسیاهی بدین تعلق
دارد **باب اول در مسایل خانهٔ اول** اگر پرسند از عمر مولودی
که آن روز یا آن شب که زاییده است نظر کن بر خانهٔ اول اگر شکل
سعد باشد وبر پهلوش هم سعد یا آن شکل بخانهٔ سعد نشیند عمرش دراز باشد
واگر در اول شکل نحس باشد ودر جنب او شکل نحس یا شکل بخانهٔ نحس
نشیند عمرش کوتاه بود واگر در خانهٔ اول سعد آمده باشد وتکرار کرده
بخانهٔ نحس عمرش دراز باشد اما پریشان ورنجور ناک کذرد واگر در خانهٔ
اول نحس باشد وبخانهٔ سعد تکرار کرده باشد عمرش اندک بود ورنج
وغمش نیز اندک **اگر پرسند** که عمر فلان دراز بود یا کوتاه نظر کن
بخانهٔ اول که در وشکل ثابت باشند وآن اینها اند
عمرش دراز بود واگر منقلب وخارج بوند وآن اینها اند

عمرش کوتاه بود اگر اشکال ذوجسدین بود وآن اینها اند
عمرش میانه بود **اگر پرسند** فلانی زنده است یا مرده
نظر کن بخانهٔ اول اگر شکل موجود بود یعنی بالاش کشوده خصم زنده است
واگر شکل معدوم بود یعنی بالاش بسته خصم مرده بود **اگر پرسند** که
فلان در شهر خودست یا نه نظر کن بخانهٔ اول اگر از امهات بیرون
رفته است خصم در ان شهر بود واگر در بنات نقل کرده بود از مقام
بیرون آمده وبمقام دیگر رفته واگر در نهم یا یازدهم تکرار کرده اگر سعد
بود بهر جا که رود سعادت یابد واگر نحس باشد نحوست یابد **اگر پرسند**
که درین خانه یا دکان یا شهر یا مقام بودن به بود یا نه نظر کن بخانهٔ اول
ودوم اگر هر دو شکل سعدست وثابت از ان مقام تمتع یابد وفایده
بیند واگر هر دو شکل نحس آید از ان مقام فایده نیابد ترکش مصلحت بود
اگر اول سعد بود ودوم نحس آن مبارک بود اما کم بود واگر اول نحس
باشد ودوم سعد سعادتش کم بود اما فایده بسیار یابد **اگر پرسند** که این
زمانهٔ ما بخیر کذرد یا بشر نظر کن بخانهٔ اول ودوم اگر دو شکل سعد و
ثابت بود پس زمانهٔ او چنان بماند واگر هر دو شکل نحس نماید منحوس
بود واگر منقلب بود از حال بحالی کردد اگر منقلب سعد باشد پس سعادت
یابد واگر نحس بود نحوست یابد **اگر پرسند** که از حال سلطان نیکی
بدل بود یا بدی نظر کن بخانهٔ اول اگر شکل سعد ومنقلب بود بخیر مبدل
شود اگر نحس بود ومنقلب بشر مبدل شود **اگر پرسند** که این انقلاب
زمانی بزودی یا بدیری نظر کن بخانهٔ اول اگر شکل سریع الحرکة بود
منقلب زود بود واگر شکل بطی الحرکة بود زمانی بکشد **اگر پرسند** که

زندگانی من براحت بود یا بزحمت نظر کن بخانهٔ اول آن صورت
پنجم یا نهم یا یازدهم تکرار کرد دلیل کند بر خوش زیستن اگر بخانهٔ دوم یا
ششم یا دوازدهم تکرار کرد در زندگانی تلخی بکشد اگر بر سند که کار
من از چه چیز به بود نظر کن بخانهٔ اول و بکدام نقل کرد از جوهر آن خانه
یابند سعد و نحس و بر اگر پرسند که چیزی می خرم میسر شود خاصه که خانهٔ
شانزدهم نیز پر بود و اگر خانهٔ پانزدهم فارغ بود خریدن آن بتعویق آید
اگر پرسند که احسان من بآخرت قبولست یا نه نظر کن بخانهٔ اول
اگر شکل سعد بود و نقل کند بخانهٔ سعد و میزان عمل نیز سعد هر چه کند مقبول
بود و اگر شکل نحس بود و تکرار کند بخانهٔ نحس و میزان نیز نحس بود هر چه کند
مقبول نبود و اگر در خانهٔ سعد باشد و در پانزدهم نحس اول به از آخرش
باشد و اگر خانهٔ اول نحس باشد و پانزدهم سعد آخرش به از اول بود والله
اعلم بالصواب **باب دوم اگر بر سند مال بیابم یا نه** نظر کن
بخانهٔ دوم اگر شکل سعد داخل بود یعنی ثابت مال یابد و اگر نحس منقلب
بود نیابد اگر بر سند که تا چه وقت بیابم اگر دوم و ششم و دهم سعد و
داخل یابی همه عمرش بتنعم گذرد و اگر اول سعد و داخل بود و در ششم
و دهم اشکال نحس خارج اول عمر مالدار بود و آخر بی نوا گردد و هر جا که
داخل یابی حکم مال بود و هر جا که خارج یابی حکم افلاس بود و قلت مال
اگر پرسند که درین تجارت سود کنم یا نه اگر در خانهٔ دوم سعد و داخل
یابی سودمند بود و اگر نحس و خارج یابی زیانمند بود اگر سعد خارج
یابی بعضی سود بود و بعضی زیان اگر بر سند که از کسب من اصل مال
بدست آید یا نه اگر بخانهٔ دوم سعد داخل آید و در چهارم سعد داخل سودمند

باشد و حاصل شود و اگر خانهٔ دوم و چهارم نحس یابی زیانمند بود و اگر
خانهٔ دوم سعد داخل بود و چهارم نحس اول بترسد از زیان و آخر کسب
نیک شود اگر بر سند که ازین وجه مال اندک یابم یا بسیار اگر در خانهٔ
دوم سعد داخل بود از آن وجه مال بسیار یابد و اگر نحس خارج بود چیزی
حاصل نشود و اگر سعد خارج بود بعضی بدست آید و بعضی تلف شود
اگر پرسند که تلف شده بدست آید یا نه اگر در خانهٔ دوم سعد داخل
یابی و در ششم نحس خارج کم شده بدست آید و اگر در ششم شکل داخل
یابی و در اول خارج تلف شده بدست نیاید اگر پرسند که از
چه کار مال بدست آرم اگر در خانهٔ دوم شکل سعد داخل یابی طمع مال
باید کرد و اگر نحس خارج یابی طمع باید برید و نصرت الداخل را طلب
کن در هر خانه که یابی از آن جوهر حاصل شود و شکل خانهٔ دوم را طلب
کن کجا مکرر شد آن مال از جوهر آن خانه حاصل شود اگر در چهارم یابی
آن مال از ملک باشد یا از پدر و اگر در ششم یابی بواسطهٔ غلام
و کنیزک و مواشی و اگر در نهم یابی از سفر حاصل شود و اگر در دهم یابی
از خدمت اکابر یا از مادر و اگر در یازدهم یابی از دوستان و اگر
در دوازدهم یابی از دشمنان یا از جهاد پای بزرگ یا از قرض اگر
بر سند که گنج یابم یا نه اگر در خانهٔ دوم شکل سعد داخل یابی و در چهارم
و هفتم مثل این شکلها بود گنج یابی و اگر درین خانها خلاف
این اشکال یابی طمع ببر اگر بر سند که این مال بر من بقا کند یا نه
اگر در خانهٔ دوم شکل داخل یابی آن مال بقا کند و اگر خارج و منقلب
بود آن مال از دست برود و بنگر که شکل خانهٔ دوم کجا مکرر شد آن

ازجوهر آن خانه حاصل شود **اگر پرسند** که مال مرا مضرّتی برسد یا نه اگر در
خانهٔ اشکال مریخ و یا زحل آید مال او را مضرّت برسد از دزد و غلام
و اگر اشکال آفتاب بود از پادشاه مگر که قبض الداخل بی مضرّت بود
و اگر اشکال مشتری آید مال وی را از فقها و قضاة باشد و اگر اشکال عطارد
بود از اصحاب دیوان و ارباب قلم بود و اگر اشکال قمر بود مضرّت
از سفر و همراهان بود اگر اشکال زهره بود از غرق دریا یا سوختن آتش
خواهد بود **اگر پرسند** که مال من از حلال بود یا از حرام اگر در خانهٔ
دوم شکل نحس بود و تکرار کند به ششم یا هشتم یا دوازدهم از حرام بود
و اگر در دوم شکل سعد بود تکرار کند در پنجم و نهم و یازدهم آن مال و کسب
او از وجه حلال باشد و اگر در غیر این خانها تکرار کند از حلال و حرام بود
اگر پرسند که ازین کشت چیزی حاصل شود یا نه اگر در خانهٔ دوم
سعد داخل آید و در رابع نحس آن کشت بحاصل اید و اگر در دوم شکل
نحس اید و خارج و در چهارم سعد از آن کشت چیزی حاصل شود خاصه
اگر شکل خانهٔ چهارم در خانهٔ عدم تکرار کند حاصل نشود و اگر در خانهٔ وجود
تکرار کند بعضی حاصل شود و بعضی نه والله اعلم بالصّواب **باب سیوم**
در مسایل خانهٔ سوم اگر پرسند که احوال برادر و خواهر ما خوش هست یا نه
بنگر در شکل خانهٔ سوم اگر سعد باشد حال ایشان نیک بود و اگر نحس بود
حال بد و بنگر با شکال عطارد هر جا که یابی حال برادران بزرگین ازجوهر
آن خانه می شناس و حال برادر کوچک از اشکال قمر و جوهر آن خانه **اگر
پرسند** که از برادران بمن چه خواهد رسیدن و اگر در خانهٔ سیم شکل سعد یابی
و متّصل شود با وّل از برادران خبر و راحت رسد و اگر نحس باشد متّصل
با وّل از برادران زحمت رسد و اگر شکل اوّل بخانهٔ چهارم تکرار کند از
برادران و مال ایشان تمتّع یابد و اگر بغیر ازین تکرار کرده باشد راحت
نیابد و همچنان از خانهٔ اوّل و سیوم شکلی تولّد کن اگر سعد بود میان برادران
اتفاق افتد و اگر نحس برآید مخالفت شود **اگر پرسند** که فلان
طالب علمست بیاموزد یا نه و اگر در خانهٔ سیوم سعد باشد تکرار کند
بخانهٔ نهم علم بیاموزد و باز طلب کن اجتماع را بهر خانه که یابی علم او از
جوهر آن خانه بود **اگر پرسند** که آن مرد عالمست یا جاهل اجتماع را
طلب کن اگر در خانهاء سعد یابی مرد عالم بود و اگر در خانهاء نحس یابی
آن مرد جاهل بود اگر اجتماع غلبه کند آن مرد بعلم حریص بود **اگر پرسند**
که آن مرد امینست یا نه اگر در خانهٔ سیم تکرار کند بخانهٔ چهارم سعد بود
و خانهٔ اوّل و دوم هم سعد باشد آن مرد امین بود و اگر اوّل و دوم نحس
باشد آن مرد خاین باشد و از اوّل و سیم شکلی تولّد کن اگر سعد باشد امین
بود و اگر نحس باشد خاین بود **اگر پرسند** که آن مرد راست گوست
یا دروغ گو اگر در خانهٔ سیوم سعد بود راست گوست و اگر نحس باشد
دروغ گو بود **اگر پرسند** که این خواب راستست یا دروغ اگر
در خانهٔ نهم اشکال زحل یا مریخ بود آن خواب دروغ بود و باطل
و اگر اشکال مشتری بود یا عطارد آن خواب راست بود و اگر اشکال
غیر آن کواکب بود بعضی راست و بعضی دروغ **اگر پرسند** که در
خواب چه دیدم باز گو اگر در خانهٔ نهم اشکال آفتاب یابی جواهر و زر
و یا قوت دیده و اگر اشکال زهره بود زنان و خادمان و کودکان
دیده بود خواه بشادی خواه بغم و اگر اشکال عطارد بود فضلا و فقها و

باغ و بستان و کشتها و مثل آن دیده باشد و اگر از اشکال قمر بود راهها
سفر و حرکت و بازرگانان و بازارها دیده بود و اگر از اشکال زحل بود
محبوسان و اسیران و تاریکی و آهن و زفت و قطران و سیاهان و سیاهی
و اگر از اشکال مشتری بود مساجد و کلیسیا و بیع و شری و داد ستد دید و اگر
اشکال مریخ بود جنگ و خون و حمام و فزون و آتش و اقمشه سرخ و زرد
دیده بود **اگر پرسند** که مسافر ما بسلامت رود و بازاید یا نه و اگر در
خانهٔ سیم سعد باشد بسلامت برود بیاید و اگر نحس بود برفتن و آمدن
خطر بود و همچنان از اوّل و سیم شکلی تولّد کن اگر سعد باشد بسلامت
بازاید و اگر نحس بود خطرناک بود و اگر سعد خارج بود سفر
او مبارک بود و با منفعت و اگر سعد داخل بود کم فایده بود **اگر
پرسند** که آن مرد ساحرست یا نه اگر در خانهٔ سیم شکل عطارد بود
سحر او نافذ بود و ساحر بود و اگر بخانهٔ سیم بجز از شکلهای عطارد باشد
از سحریات بی خبر بود و از اوّل و سیم شکلی تولّد کن سعدش نافذ
بود و نحسش بی فایده **اگر پرسند** که مسافر ما تا کجا رسید اگر در
نهم شرقی بود سفر بجانب شرق بود و اگر غربی بود بجانب غرب و اگر
جنوبی بود بجنوب و اگر شمالی بود بشمال و از اوّل و نهم شکلی تولّد کن
و بنگر بکدام خانه آمده است از جوهر آن خانه مطلوب وی را بیان کن
اگر پرسند که آن مرد ازین الم که دارد برهد یا نه اگر در خانهٔ سیوم
شکل سعد باشد از آن الم برهد و اگر نحس بود نرهد و از اوّل و سیوم شکلی
تولّد کن اگر سعدست عاقبت برهد اگر نحس است نرهد مگر بزمان
بسیار **باب چهارم اگر پرسند** که حال مادر و پدر ما چه خواهد بود

اگر در خانهٔ چهارم شکل سعد بود حال مادر و پدر نیک بود و اگر نحس بود
حالشان بد بود و از اوّل و چهارم شکلی تولّد کن اگر سعد بود حالشان
نیک و اگر نحس بود حالشان بد و بدانک آفتاب و زحل دلیل حال
پدرست و مادرست هرجا که یابی از سعد و نحس از خانه و جوهران خانه
بازگو و چون بروز رمل زنی آفتاب دلیل پدر بود و چون بشب
بزنی زحل دلیل مادر بود و پنجم بیت المال ان بود **اگر پرسند** از مال
پدر و مادر میراث یابم یا نه اگر در خانهٔ اوّل و دوم سعد یابی و در
چهارم و پنجم نحس آید مالشان بدست پرسنده افتد و اگر در اوّل و دوم
نحس بود و چهارم و پنجم سعدان بوند بدست پرسنده چیزی نیفتد و
از اوّل و چهارم شکلی تولّد کن و از دوم و پنجم شکلی دیگر و از هر دو
شکل شکلی اگر سعد بود داخل چیزی بدست آرد و اگر نحس بود چیز نرسد
اگر پرسند که این بنا تمام شود یا نه اگر در خانهٔ چهارم سعد آید بنا تمام
شود و اگر نحس آید تمام نشود و از اوّل و چهارم شکلی بدر آر اگر
سعدست بخیر انجامد و اگر نحس است بشر انجامد عاقبت **اگر پرسند**
که آب این کاریز روان گردد یا نه اگر در خانهٔ چهارم این اشکال بود
 آب از آن کاریز روان شود و اگر
ازین اشکال بود  آب روان نشود
و از اوّل و چهارم شکلی بساز اگر شکلی آبی بود روان گردد و اگر
غیر آن بود روان نگردد **اگر پرسند** که ازین بنیاد مرا نفعی باشد
یا نه اگر در خانهٔ چهارم سعد باشد یا آنچه در چهارم بود باوّل آمده باشد
و سعد بود از آن تمتع و منفعتها بیند و باوّل سعد و یا شکل چهارم باوّل

نیز آمده بود و سعدان بوند از ان برخوردار شوند و منفعتها یابند اگر
نحس بود طمع نباید داشت و از اول و چهارم شکلی بساز اگر سعدست
عاقبت بخیر انجامد و اگر نحس است عاقبت بشر انجامد **اگر پرسند**
که بدین ولایت و شهر آفت رسد یا نه اگر در خانهٔ چهارم شکل سعد
بود آن مقام از آفت ایمن بود و اگر نحس بود از آفت ایمن نبود
و از اول و چهارم شکلی اگر سعدست عاقبت ایمن شود و اگر نحس است
عاقبت آفت رسد **اگر پرسند** ازین مقام و یا شهر را نفعی باشد یا نه
اگر در خانهٔ اول و چهارم و پانزدهم سعد آید از ان زمین سعادت و
منفعت ببیند و اگر نحس است خیر و منفعتی نه بیند و از اول و چهارم
شکلی تولد کن و از اول و پانزدهم شکلی بساز و از هر دو شکل شکلی و اگر
سعد باشد سعادت یابد و اگر نحس باشد خیر نه بیند **اگر پرسند** که
این مرد سر نکه دارد یا نه و اگر در خانهٔ چهارم شکل صامت بود اینها اند
دلیل کند که آن مرد سر نکه دارد و اگر اشکال ناطق
بود آن اینها اند آن مرد سر نکه ندارد **اگر پرسند**
درین موضع گنج باشد یا نه اگر در خانهٔ چهارم ازین اشکال باشد
دران موضع گنج باشد و اگر غیر آید دران موضع چیزی نباشد
اگر پرسند این سر مستور ماند یا نه اگر در خانهٔ چهارم شکلی صامت
آید از پوشیده شود و اگر شکل ناطق بود پوشیده نماند **اگر پرسند**
که کار فلانی در ارتفاعست یا در انحطاط اگر در خانهٔ چهارم سعد آید
و خارج بود او را جاه و ارتفاع زیادت بود و اگر نحس بود در نقصان
افتد و از اول و چهارم شکلی بساز اگر سعدست بر تر آید بود و اگر

نحس است بر نقصان افتد **باب پنجم اگر پرسند** مرا فرزند باشد
یا نه و اگر در خانهٔ پنجم سعد بود و داخل و مکرر بجاهها موجود او را فرزندان
باشند و اگر شکل مذکر بود نر بود و اگر شکل مؤنث بود ماده بود و از
اول و پنجم شکلی بساز اگر سعد داخل بود فرزند باشد و اگر نحس بود فرزند نباشد
اگر پرسند که فرزند ما ببزرگی و راحت رسد اگر از اشکال آفتاب
و مشتری بود ببزرگی رسد و اگر از اشکال زحل و مریخ بود ببزرگی
نرسد و از اول و پنجم شکلی بساز و از پنجم و پانزدهم شکلی و از هر دو
شکل شکلی اگر آن شکل در امهات باشد آن فرزند از پدر خویش بود
حلالی و اگر از بنات بود یا از غیر بنات حرام زاده بود **اگر پرسند**
که این حامله پسر زاید یا دختر اگر پنجم و نهم و یازدهم شکل نر بود حامله پسر
زاید و اگر شکل ماده بود دختر زاید و اگر مخالفت شد از اول و پنجم شکلی
بساز و از پنجم و نهم شکلی و از هر دو شکل شکلی بساز اگر شکل نر بود نر زاید
و اگر ماده بود ماده زاید **اگر پرسند** که عیال خود ببینم یا نه اگر خانهٔ اول
به پنجم تکرار کند یا بیازدهم عیال خود را ببیند و اگر اول به ششم یا بهشتم یا به
دوازدهم تکرار کند نه بیند و از اول و پنجم شکلی تولد کن و از پنجم و پانزدهم
شکل دیگر و از هر دو شکل شکل دیگر بساز اگر سعدست بخیر ببیند و اگر نحس
بود نه بیند **اگر پرسند** که این فرزند متدین بود یا نه اگر در خانهٔ پنجم
سعدست فرزند متدین بود و متخیر بود و اگر نحس باشد بی خیر و عاق بود
و از اول و پنجم شکلی بساز اگر سعدست نیکبخت بود و اگر نحس است بدبخت
بود و عاقبت بکار شود و اگر شکل ممتزج بود گاه بصلاح کوشد گاه بفساد
اگر پرسند که فرزندم سعادت یابد و دوستان بود یا نه و از اول و پنجم

شکلی بساز و از اوّل و یازدهم شکلی بساز و از هر دو شکل شکلی تولّد کن اگر
سعد بود سعادت یابد و اگر نحس بود شقاوت بود و دوستانش
نباشند و اگر اوّل و پنجم و یازدهم سعد باشند همه عمرش مسعود بود و اگر
همه نحس باشند همه عمر نامحمود گذرد و اگر بعضی سعد و بعضی نحس عمرش میانه
گذرد اگر پرسند که این زن حامله شود یا نه اگر در خانهٔ پنجم شکل پر باشد
حامله گردد و اگر شکل فارغ بود بار نگیرد اگر پرسند که این ملک را که
می خورم بر من مبارکست یا نه اگر در خانهٔ پنجم شکل سعد باشد آن ملک
مبارک بود و اگر نحس اید نامبارک بود و از اوّل و پنجم شکلی بساز اگر
سعد اید عاقبتش نیک بود و اگر نحس اید نیک نبود اگر پرسند که مرا
ز کسی هدیهٔ رسد یا نه اگر در خانهٔ پنجم سعد داخل آید هدیه رسد و اگر
نیاید هدیه نرسد و صورت هدیه را از جوهر شکل پنجم قیاس کن که
چه چیز بود از معدنی و نباتی و حیوانی و رنگ و بوی اگر پرسند که فرزند
حامله بسلامت بر هد یا نه اگر در اوّل شکل موجود اید و تکرار کند بخانهٔ
موجود حامله بسلامت بر هد و اگر شکل معدوم بود خطرناک بود و نگر
در حق عیال و پنجم و ششم و هشتم اگر شکل نحس آید مولود مرده زاید و اگر
شکل سعد اید مولود را الم نرسد و اگر از اوّل و پنجم شکل نر آید نر زاید و
آسان و اگر ماده بود کودک ماده زاید و دشوار و اگر شکل ثابت آید
فرد زاید و اگر شکل ذوجسدین آید دو زاید اگر پرسند که بولادتش
چند مانده است بشمار از پنجم تا مریخ و یا تا مشتری بهر نقطه روزی گیر آن
قدر روز مانده بود تا زایدن بشرطی که نزدیک وضع حمل باشد اگر پرسند
که درین سال نبات و میوه خوب بود یا نه اگر در خانهٔ پنجم شکل سعد آید

و پر و کامل نبات و میوه بسیار بود و اگر نحس اید نبات و میوه را آفت
رسد **باب ششم در مسایل خانهٔ ششم** اگر پرسند که بیمار نیک
شود یا نه اگر در خانهٔ ششم و اوّل و هفتم سعد بود بیمار بسلامت برهد
و اگر نحس باشد بیمار دراز کشد و اگر اوّل بهشتم تکرار کند بیمار بمیرد و رنج
بیمار منسوبست بخانهٔ ششم از انجا باید گفت و از طبیعت آن
شکل از گرمی و تری و سردی و خشکی و از مثلثهٔ او و از اوّل و ششم شکلی
بساز اگر سعدست بخانهٔ موجود یابی عاقبت بصلاح اید و اگر نحس است
و بخانهٔ معدوم یابی بمیرد و از اوّل و ششم شکلی بساز اگر در اوّل یابی
رنجش از میان بود و اگر در دوم یابی رنجش از گلو بود و اگر در سوم
یابی از کتف و اگر در چهارم یابی از سینه بود و اگر در پنجم یابی از ساقها
بود و اگر در ششم یابی از افتادن ریش بود اگر در هفتم یابی از دل
بود و اگر در هشتم یابی از مقعد و فرج بود و اگر در نهم یابی از افتادن
بود و اگر در دهم یابی از زانوها بود و اگر در یازدهم یابی از شکستن
پا بود یا دست و اگر در دوازدهم یابی از نقرص بود و اگر در سیزدهم
یابی از پشت پا بود و اگر در چهاردهم یابی از دستها بود و اگر در پانزدهم
یابی از افشردن و بهم آمدن تن بود و اگر در شانزدهم باشد رنجش از
همه تن باشد اگر پرسند که این مرد تندرستست یا رنجور اگر در اوّل و
ششم شکل سعد اید این مرد تندرست بود و اگر نحس اید معلول بود
و از اوّل و ششم شکل بساز اگر بخانهٔ ششم همان شکل اید بیماریش
دراز کشد و اگر بخانهٔ هشتم رود با آن رنج بمیرد اگر پرسند دوای
این طبیب بر بیمار سود بود یا زیان اگر در اوّل و دوم سعد آیند

داروی ان طبیب بدین بیمار نافع اید واکر نحس آید سود نکند **اکر پرسند**
که بیمار بدوای طبیب به شود یا نه از اول و یازدهم شکلی بساز و از
اول و ششم شکلی و از هر دو شکلی دیکر اکر سعد آید بدوای طبیب نیک
شود و اکر نحس آید معالجه سود نکند **اکر پرسند** که این غلام کریخته بدست اید
یا نه اکر در اول سعد آید و در ششم نحس کریخته بدست آید و اکر در اول
نحس و در ششم سعد اید کریخته باز نیاید و از اول و ششم شکلی پساز
اکر سعد اید نیاید و اکر نحس اید بیاید و اکر آن شکل مولود در دهم یافت شود
تحصیل آن کریخته بدست حاکم بود و اکر در ششم یافت شود خویشتن
بیاید **اکر پرسند** که این غلام بر من مهربان بود یا نه اکر شکل عطارد آید
با مشتری و یا و تاد آیند دلیلند بر مهربان بودن و سعادت غلام و
اشکال اکر مذکر بود غلام و اکر مونث است کنیزک بود و اکر اشکال
دیکر در اوتاد مهربان نباشد **اکر پرسند** که این کس سوکند راست خورد
یا نه و از اول و ششم شکلی بساز اکر شکل نباتی بر اید و نحس بود سوکندش
دروغ بود اکر سعد باشد آن سوکند کم و بیش بود و اکر از اشکال امهات
بود و سعد بود و سوکندش راست بود و اکر نحس بود کم و بیش بود
اکر پرسند که این کس خواند حسب و نسبت یا نه از اول و ششم شکلی
بساز اکر سعد موجود بود آن کس بحسب و نسب بود و اکر نحس بود
معدوم بی اصل بود **اکر پرسند** که این کس بر قول خود ثابت بود یا نه
اکر در خانه ششم سعد ثابت بود بر قول خود ثابت بود و اکر نحس
منقلب بود بد عهد و بی قول بود **اکر پرسند** که این مسحور است یا نه از
اول و ششم شکلی بساز اکر سعد است مسحور نبود و اکر نحس است مسحور

بود **اکر پرسند** که این غلام دلیر و مردانه بود یا نه اکر در ششم سعد یابی
و موجود غلام مردانه بود و اکر نحس یابی بد دل بود **باب هفتم اکر**
اکر پرسند این کابین بشود یا نه اکر در خانه سعدان فرح و قایمه بود
و صاحب ضمیر زن بود آن کابین تمام شود و اکر در خانه نحسان بود
تمام نشود خاصه که در اول و هفتم نحس اید و اکر در خانه سعدان لحیان و
آید و صاحب ضمیر مرد بود آن کابین تمام شود و اکر در خانه نحسان اید تمام
نشود خاصه که در اول و هفتم اید و نحس بود و از برای زنان و فرح و
قایمه را باید داشت اکر یافت شود بعد از ان لحیان و نصرت الداخل
را از برای مردان مقدم لحیان و نصرت الداخل یا وانکه فرح و قایمه را
طلب باید کرد بران قرار مذکور انکه اکر شکل هفتم بهشتم تکرار مرد غلام بود
یا رنجور یا فاسق در ضمیر زن و اکر هفتم بششم تکرار کند زن کنیزک بود
یا معلوله یا بدکار در ضمیر مرد اکر پرسنده مرد بود و در طالع شکل ماده
آید در پی او زن بود و اکر پرسنده زن بود و در طالع او نر آید در پی
او مرد بود اکر در رمل زن اشکال زهره بود از حلال خود سازکاری
یابد و اکر در رمل مرد اشکال مشتری آید از حلال خود سازکاری یابد و
اصل مرد و زن از خانه دهم طلبد اکر سعد بود حلال زاده بود و نیک نهاد
و اکر نحس بود بد اصل و بد نهاد بود و از اول و هفتم شکلی بساز اکر سعد بود
تزویج مبارک بود و اکر نحس بود تزویج نامبارک بود و اکر متولد بجاهای
دیکر تکرار کند تزویج میسر شود و اکر تکرار نکند میسر نشود و اکر در اول و
هفتم و میزان عمل شکل ثقیل اید ان کار عاقبت بسختی انجامد و اکر خفیف
آید باسانی بر اید **اکر پرسند** که حال تزویج چون بود اکر در خانه هفتم سعد اید

حال تزویج نیک بود و اگر نحس آید بد بود **اگر پرسند** این زن حرّست
یا نه از اوّل و هفتم شکلی بساز اگر سعدست آن زن حرّست و اگر
نحس است زانیه بود **اگر پرسند** که این مرد بسیار کابین کننده است
یا نه اگر در هفتم شکل ممتزج آید بسیار کابین کرده باشد و اگر غیر ممتزج بود
اندک کابین کرده باشد **اگر پرسند** که کابین بزن خوب یا زشت
بود اگر در هفتم شکل زهره یا مریخ آید زن خوب بود امّا بی دین بود
اگر شکل مشتری آید پاکیزه و متدیّن بود نظر کن بشکل هفتم که کجا تکرار کرد
از خیر و شرّ آن خانه باز گو **اگر پرسند** که حال زن چونست از خیر و شر
اگر در خانهٔ هفتم سعد ثابت آید آن زن بهمه معنی راست اندیش بود
و اگر نحس منقلب بود کج اندیش بود **اگر پرسند** که این زن مبارک بود
بر من یا نه از اوّل و هفتم شکلی بساز اگر سعد بود مبارک بود و اگر نحس
بود نامبارک بود **اگر پرسند** که این زن بسیار بقا کند یا نه اگر در میزان
عمل شکل ثابت آید بقا کند و اگر منقلب آید بقا نکند **اگر پرسند** مرا
بر آن قلعه یا بر آن زن ظفر بود یا نه اگر اوّل بهفتم تکرار کند بر آن
زن و قلعه ظفر یابد و اگر اوّل سعد بود و هفتم نحس بر آن زن ظفر یابد
و اگر اوّل نحس بود و هفتم سعد ظفر نیابد **اگر پرسند** میان من و فلانی
شرکت افتد یا نه از اوّل و هفتم شکلی بساز اگر سعد آید میان ایشان اتّفاق
شود و اگر نحس آید اتّفاق نیفتد و اگر اوّل شکل منقلب آید سایل جدایی طلبد
از شریکش و اگر ثابت آید ثبات طلبد با شریکش و اگر هفتم منقلب بود
شریکش جدایی طلبد از سایل و اگر ثابت باشد ثبات طلبد با سایل و
اگر اوّل و هفتم هر دو ثابت آیند از همدیگر جدایی نطلبند و اگر هر دو منقلب

باشند جدایی از طرفین باشد و اگر اوّل سعد باشد سایل مرد نیک بود و اگر
نحس بود مرد بد بود و اگر هفتم سعد آید مسئول نیک باشد و اگر نحس آید
مسئول بد بود و اگر دوم و هشتم سعد اند سایل و مسئول ناصح همدیگر باشند
و اگر نحس اند هر دو خاین و دزد و بدخواه همدیگر باشند و اگر دوم
سعد و هشتم نحس آید سایل امین و مسئول خاین بود و اگر دوم نحس و
هفتم سعد سایل خاین بود و مسئول امین و اگر شکل اوّل صاعد بود و هفتم هابط
سایل بر مسئول غالب آید و اگر هفتم صاعد و اوّل هابط آید مسئول بر سایل
غالب آید **اگر پرسند** که از دو لشکر کدام غالب آید بدانک خانهٔ
اوّل نفس سایل بود و نفس سلطان و لشکر او و هفتم نفس مدّعی و
نفس سلطان او با لشکرش اگر در خانهٔ اوّل شکل بد آید سایل طلب
شر کند و اگر هفتم نحس آید مسئول طلب شر کند و اگر هر دو نحس آیند
هر دو طلب شر کنند و اگر هر دو سعد باشند هر دو صلح طلبند و همچنان
از اوّل و هفتم شکلی بساز اگر سعد آید صلح کنند و اگر نحس آید جنگ کنند
و اگر اوّل و هفتم شکل نحس آیند سایل و مسئول هر دو در بند شر مردم باشند
و غم ایشان بخورند و اگر این مولود ثقیل آید حرب ایشان دراز کشد
و اگر خفیف آید زود بصلاح انجامد و اگر در دهم شکل آفتاب انتظار
ملک باشند و اگر شکل مشتری باشد انتظار قاضی و حکم شرعی باشند
و اگر شکل مریخ آید انتظار لشکر دیگر باشند و اگر شکل اوّل و هفتم تکرار
کرده باشد لابد نگران حکم باشند و اگر نه نگران نبوند و اگر
هشتم نحس باشد و دوم سعد سایل از مدّعی خیری طلبد اگر دوم
نحس باشد و هشتم سعد مدّعی از سایل چیزی طلبد و اگر دوم و هشتم نحس

باشند از یکدیکر چیزی نیابند واکر هردو سعد باشند بهمدیکر تکلفها کنند
واکر اوّل ثقیل وهفتم خفیف آید سایل غالب آید واکر خفیف آید اوّل و
هفتم ثقیل مسؤل غالب آید اکر پرسند که دزدیده بدست اید یا نه بدانکه
خانهٔ اوّل سایل و دوم بیت المال او که تلف شده وخانهٔ هفتم نفس
شکل دزد ست مسؤل وهشتم بیت المال او که دزدیده است و
خانهٔ چهارم موضع دزدیده و دهم موضع دزد اکر خانهٔ اوّل و دوم سعد آید
و در هفتم وهشتم نحس آنچه دزدیده باشد حاصل شود واکر شکل خانهٔ اوّل
بدهم تکرار کرد خداوند قماش بیزرکان پناه آرد واکر هفتم باوّل آید آنچه
دزد برخویشتن بازآورد واکر هفتم بسوم آید یا به پنجم یا به نهم دزد رفته
باشد یا خواهد رفتن واکر هفتم بچهارم آید دزد در شهر پنهان باشد و اکر
هفتم بدهم آید دزد بدست شحنه افتد واکر هفتم شکل مذکر باشد دزد مرد
بود واکر مؤنث بود دزد زن باشد یا کودک واکر هفتم بششم و
دوازدهم آید دزد شاکرد بود یا غلام واکر بیازدهم یا خانهٔ دیکر آید دزد
آزاد باشد واکر هفتم بهشتم تکرار کند ونحس باشد وبدهم آمده باشد دزد را
بکشند واکر هفتم بدوازدهم تکرار کند محبوس کنند واکر در ششم شکل مریخ آید
شکنجه کنند واکر زحل آید باهن کشند واکر در هشتم و دهم نحس آید دزدیده باز
دهند واکر سعد آید ندهند واکر در دهم و دوم اشکال بطی آید دزد مدّتی در
حبس ماند واکر سریع آید در حال خلاص یابد وعدد دزدان برحسب نقوط
شکل هفتم باشد واکر هشتم بدهم تکرار نکرده است دزد در شهر بود واکر نه
در بیرون شهر باشد واکر هفتم بود دزد طبّاخ یا شترکش یا حجّام یا فصّاد
یا بیطار بود واکر بود سازتراش یا مطرب یا کشتی بان و مردم دلال بود

واکر بود چوب فروش ونی فروش وکتاب فروش وکج فروش بود
واکر بود دزد مؤذن وکتاب فروش بود ومنادی بود واکر بود
تاجر یا جولاه یا پنبه فروش بود واکر بود دزد سقّا یا صیّاد یا دلال بود
واکر بود صیرفی بود واکر بود خدمتکار بزرکان بود واکر
بود کندم فروش یا بقال یا امل بود واکر بود میفروش و یا مسخره یا
قوّال بود واکر بود کار حمّام کند یا شکرریز یا دلّال یا حمّامی بود واکر
بود محضر یا مؤذن یا کتاب فروش بود واکر بود سکبان یا پاره
دوز یا پاره فروش بود واکر بود کورکن یا جاه کن یا پاک کننده
برف وزبل ومستراح بود واکر بود نجار یا صندوق ساز یا بر سر
صندوق نشیند یا مرغ فروش بود واکر بود کار آب کند یا فرّاش
مسجد یا هرکه آب برد یا کاریزکر یا مارکیر بود **باب هشتم در سایل**
خانهٔ هشتم اکر پرسند که مرک من چون خواهد بودن اکر در خانهٔ اوّل و
چهارم وهشتم اشکال سعد آیند سعد باشد مرکش بخوبی وعزیزی بود واکر
اشکال نحس آیند مرکش بنحسی وخواری بود وخانهٔ دهم دلیلست بر آنچه
بعد از مرک بدو خواهد رسیدن اکر سعد باشد بهشتی بود وبرحمت حق
رسد واکر نحس باشد دوزخی بود وخانهٔ اوّل حال شخص بود پیش از مرک
وهشتم حال وقت مرک وچهارم عاقبت کارش بوقت مرک ودهم
حال روز قیامت ودوازدهم سوال منکر ونکیرش درین خانها ر
مذکور هرجا که سعد یابی از خیر کو وهرجا که نحس یابی از شر کو اکر پرسند
مالش بکه رسد بعد از مرک اکر شکل دوم بسیم اید مالش برادران وخواهران
رسد واکر بچهارم آید بپدرش رسد واکر پدرش نبود مدفون بماند و

اگر به پنجم اید بعیالش رسد و اگر به ششم آید بعمش رسد و اگر بهفتم آید
بزنش رسد و اگر بهشتم آید بغا بیابان رسد یا بمیراث برند و اگر بنهم
آید غریبان برند و اگر بدهم آید پادشاه برد و اگر بیازدهم آید دوستانش
برند و اگر بدوازدهم آید دشمنانش برند **اگر پرسند** که از دو حلال و دوست
و دشمن که پیشتر میرد بدانک خانهٔ اول از آن سایل و هفتم از آن
مسؤل اگر با اول سعد اید و بهفتم نحس سایل بزید و مسؤل بمیرد و اگر اول
نحس اید و هفتم سعد مسؤل بزید و سایل بمیرد و نظر کن با اول و هفتم تا
بکجا نقل کرد اگر خانهٔ اول بخانهٔ معدوم رفت سایل بمیرد و اگر هفتم بعدم
نقل کرد مسؤل بمیرد و هرکدام را که نقل بخانهٔ وجود بماند و انچه بعدم آید
برود **اگر پرسند** که این ترس بچه و اگر دد نظر کن بعدد عناصر شکل خانهٔ
ششم اگر ناری باشد روز شمار و اگر هوایی باشد هفته شمار و اگر مایی باشد
ماه شمار و اگر ترابی باشد سال شمار و همچنان از عدد نقطهٔ شکل ششم
بشمار با عدد نقطه مریخ هریک را روزی گیر اقلش چندان بود که آن
خوف بگذرد از وی **اگر پرسند** که از مال میراث یابم یا نه از اول و ششم
شکلی بساز و از اول و پنجم شکلی و از هردو شکلی برار اگر از مثل اثبات
بود از میراث نصیب برد و اگر نبات بود نصیب نبرد **اگر پرسند**
که این چیز بزودی فروخته شود یا نه اگر در خانهٔ ششم سعد خارج آید زود
فروخته شود و اگر نحس داخل بود فروخته نشود **اگر پرسند** که این چیز را
این ساعت فروختن به بود یا نه اگر در خانهٔ اول سعد داخل آید و
در ششم نحس داشتن به از گذاشتن بود و اگر بعکس آید فروختن به
بود **اگر پرسند** که گریخته بدست آید یا نه اگر در خانهٔ هشتم و ششم

سعد اید گریخته را بیابد و باز نگردد و اگر نحس آید باز اید و یافت شود
اگر پرسند که بکدام طرف رفته است اگر در خانهٔ ششم ناری آید بطرف
شرق رفته است و اگر هوایی آید بطرف غرب رفته است و اگر
مایی آید بطرف شمال و اگر خاکی آید بطرف جنوب **اگر پرسند** که
این گریخته در شهرست یا بیرون اگر خانهٔ ششم در رمل تکرار کند گریخته
از شهر بیرون بود و اگر نه در شهر بود اگر آن شکل را و شکل دهم را همچنان
تصور کن اگر تکرار کرده باشد گریخته رفته است و اگر تکرار نکرده است
گریخته نرفته است و اگر مخالفت کنند از هردو شکلی متولد کن اگر در
خانهٔ موجود یابی رفته است و اگر نه نرفته است **اگر پرسند** که
بدین شهر و قلعه ظفر باشد یا نه اگر در خانهٔ چهارم نحس آید ظفر یابد و اگر
سعد آید ظفر نیابد و اگر اول و دهم شکل سعد باشند بدستوری اهل شهر و
قلعه ظفر یابد و اگر در اول و دهم شکل نحس آید بقهر بگشایند **باب نهم**
اگر پرسند که بدین نزدیک سفر افتد یا نه اگر در سوم و نهم شکل خارج افتند
و متحرک سفر شود و اگر نحس باشد یا سعد داخل سفر نیفتد و از اول و
سیوم شکلی تولد کن اگر خارج آید برود و اگر داخل آید نرود **اگر پرسند**
که این قاصد بمقصود رسد یا نه اگر اول تکرار کند بسوم و یا به پنجم و یا به نهم
سعد خارج بود طالب بمقصود رسد و اگر نحس اید نرسد و از پنجم و نهم شکلی
بساز اگر سعد اید برسد و اگر نحس آید نرسد **اگر پرسند** که این سفر با فایده
بود یا نه اگر اول و سیوم و چهارم و نهم سعد آید سفرش نافع بود و اگر نحس اند
منفعت نیابد و اگر مخالفت آید از اول و چهارم شکلی و از سوم و نهم
شکلی و از هردو شکلی برار اگر سعدست مفید بود اگر نحس است مفید

بنود اگر پرسند که سفری واقع شود اگر در نهم اشکال آفتاب آید سفرش
روز یکشنبه بود واگر صورت ماه آید دوشنبه واگر مریخ آید سه شنبه
واگر عطارد آید چهارشنبه واگر مشتری آید پنجشنبه واگر زهره آید آدینه
واگر زحل آید شنبه واگر جوزهر آید نامعیّن بود تا که بدر آید اگر پرسند
که سفر ما بکدام طرف خواهد بودن از اوّل وسیوم شکلی واز سیوم و پنجم
شکلی از هر دو شکلی بدر آر اگر شرقی بود بطرف شرق واگر غربی بطرف
غرب واگر شمالی بود بشمال واگر جنوبی بود بجنوب و بنگر باول وسوم
وپنجم یا نهم اگر تکرار کرد سفرش تمام بود واگر بجایهای دیگر یابی سفرش
تمام نبود و بدانجا که خواهد نرسد اگر پرسند که غایب بسلامت
آید یا نه اگر خانهٔ اوّل بسوم یا به پنجم یا بنهم مکرّر شود غایب عزم آمدن کند
واگر اوّل ونهم بدهم ویازدهم آمده باشد در راست واگر نهم بهفتم
یا چهارم آید دیر کشد واگر سوم یا نهم یا پنجم بخانهٔ ششم آید غایب مرده
باشد واین خانهاء مذکوره به ششم ودوازدهم تکرار کند غایب را
نکبت رسد یا رسیده باشد واگر بغیر ازین خانها آید غایب زنده
وسلامت بود واز اوّل وهشتم شکلی بساز اگر آن صورت بخانها
موجود باشد غایب زنده است واگر معدوم بود غایب مرده است
اگر فرح در خانهٔ سوم یا پنجم یا نهم باشد غایب مرده باشد واگر حمره باشد
زنده بود واگر پرسد که بکدام طرفست نقوط زوج و فرد شانزده خانه را
جمع کن بتمام و دوازده دوازده طرح کن هرجا که سپری بود حکم از آن
خانه باید کرد اگر شرقی بود شرق واگر غربی بود غرب واگر جنوبی بود
جنوب واگر شمالی بود شمال واگر صورت خانهٔ نهم تکرار کرده باشد لابد

غایب بسلامت رسد واگر نه نیاید مگر بدیری واز اوّل وهفتم شکلی بساز
اگر ازین اشکال آید غایب نزد رومی یا نصاری باشد واگر ازین
صورت آید پیش سلطان یا فرنگان بود واگر ازین صورت
بر آید در ولایت عرب وشام بود واگر ازین صورت
بر آید در ولایت ترک باشد واگر ازین صورت بر آید
در ولایت سیاهان و یهودیان بود واگر ازین صورت
بر آید در ولایت مصر یا در ولایت جادوان باشد
واگر ازین صورت آید غایب بطرف بحر بود یا جوی
بزرگ واگر ازین صورت بر آید بولایت حبش و
رافضیان بود واگر خانهٔ اوّل سعد بود و دوم نحس آن موضع که غایب
نیک بود امّا بیت المالش ضعیف بود واگر اوّل نحس و دوم سعد
باشد آن موضع بد باشد و بیت المالش نیک بود اگر پرسند که
این مقام برمن مفید بود یا جای دیگر اگر خانهٔ اوّل و دوم سعد بود
وهفتم وهشتم نحس آن موضع نیک بود از جای دیگر واگر برعکس
بود مقام دیگر بود از جای مقیم اگر پرسند که این مرد متقیست یا
فاجر اگر در خانهٔ نهم سعد آید متقی بود واگر نحس آید فاجر بود وخانهٔ
دوم را گواه آر اگر سعدست متقی واگر نحس است فاجر اگر پرسند
که این مرد درین دین بیقینست یا بشک اگر در خانهٔ اوّل ونهم
سعد آید در دین خویش قوی بود واگر نحس آید بشک بود اگر پرسند
که این خبر راستست یا دروغ اگر در خانهٔ نهم سعد آید راستست
واگر نحس آید دروغ بود اگر پرسند که آنچه در فلان موضع نهادم هست

یا بر بند از اوّل و چهارم شکلی بسازد و از اوّل و نهم شکلی و از هر دو شکلی اگر
ثابت بود باقیست و اگر منقلب بود بر بند اگر پرسند این رسول
زود آید یا نه اگر در خانهٔ پنجم و نهم سعد آید بزودی برسد و اگر نحس آید دیر آید
اگر پرسند که خط یا خبر زودی برسد یا نه اگر بیاض را در خانهٔ موجود
یابی خط یا خبر زود آید و اگر در خانهٔ معدوم یابی دیر رسد اگر پرسند
درین سال باران بسیار آید یا نه اگر در رمل شکلی آبی آید یا جماعت و
اشکال آبی اینها اند و اگر چه بعضی مطلق آبی
نیستند دلیل باران بود بسیار و اگر اشکال ناری غلبه کند یا جماعت دلیل
کند بر کمی باران و اگر ماهی در امّهات آید و ناری در بنات او فصل
بهار باران بود و در تابستان خشکی و اگر در بنات آید یا در بنات
امّهات و بنات بنات و یا در سایل و مسول و میزان عمل در هر فصل
که شکلی آبی آید حکم باران است و اشکال ناری اینها اند
اگر کسی خواب دیده باشد و فراموش کرده پرسد
که چه دیدم نظر کن بخانهٔ سیوم و پنجم اگر هر دو یک شکل آید حکمش یکسان بود
و اگر مختلف بود از هر دو شکلی تولّد کن اگر از شکلی آفتاب آید بادشاه
یا زر یا یاقوت یا بازار صرّافان بود و اگر از زهره آید زنان و خادمان
و امردان یا مغنیان و لهو و شرب و پیرایهٔ زنان و آب روان دیده
بود و اگر از عطارد آید کتابت و محاسبه و درختان دیده بود و اگر
از قمر آید رودها و سفرها و مرغزار و مواشی دیده بود و اگر از زحل آید تاریکی
و خانهٔ تاریک و سیاه پوشان و سیاهان دیده بود یا حجربان و کستاخان
و فرومایگان و اگر مشتری آید فقها و علما و قضاة و خوانندگان قرآن

و بهشت و خدای تعالی با ملایک و پیغامبران و اولیا دیده بود و اگر
مرّیخ آید جنگ و قتل و حمّام و گلخن و مطبخ یا شکرریز دیده بود و اگر
از جوزهر آید چشمها و برکها و مغاکهای بلند که از آنجا آب آید و اگر ذنب
آید و مزبلها و سگان و شکنجه و داغ زدن بر حیوان و درختان بی میوه
و آب از زیر سرگین بیرون آمده والله اعلم

باب دهم

اگر از سلطان پرسند که از خوارج خوف بود یا نه بنگر با قتاب اگر
در اوتاد یا بی یا مایل اوتاد و دهم سعد ثابت بود بر ملک و آسیب
نرسد و بر تخت سلطنت خود متمکّن باشد و اگر دهم مجدّد آید یا منقلب
از ملکش بترسد و اگر خانهٔ چهارم نحس آید بر بادشاه مدّعی بر آید و قوی
بود و اگر منقلب آید دشمن ضعیف بود و اگر خانهٔ دوازدهم در هشتم
آید دشمن بمیرد و اگر دهم بهشتم آید سلطان بمیرد و اگر خانهٔ یازدهم نحس
آید زیردستان بر سلطان دشمنی کنند و اگر سعد آید دشمنی نکنند بشرطی
که یازدهم سعد بود و عاشر نحس اگر پرسند که از ضیاع منفعت رسد یا
مضرّت اگر در دهم و یازدهم سعد آید زحمت اندک بیند و راحت
بسیار و اگر نحس آید زحمت بسیار بیند و راحت اندک و میزان عمل
را گواه آر اگر سعد است عاقبتش بخیر انجامد و اگر نحس است بد بود
اگر پرسند که از جاه و عزّت فایده باشد یا نه اگر خانهٔ اوّل و دهم
سعد آید کارش دایم خدمت ملوک بود و دوستدار ایشان فایدها
بیند خاصه که خانهٔ دهم سعد بود و اگر اوّل و دهم نحس آیند در نظر ملوک
مبغوض بود و از امل منصب پیوسته پریشان بود خاصه که خانهٔ دهم نحس
آید و اگر اوّل سعد آید و دوم نحس خدمت رایگان کند و بی بهره و بی عزّة

بود و مبغوض و اگر اوّل نحس آید و دهم سعد بزرگان او را دوست دارند
و او ایشانرا دوست ندارد و اگر دهم سعد و ثابت بود منصب برو
پایدار بود و اگر نحس اید پایدار نبود **اگر پرسند** این عمل و صنعت
بر من پایدار بود یا نه اگر دهم ثابت آید عمل و صنعت او ثابت بود
و اگر منقلب آید ثابت نماند و اگر مجسده آید گاه ثابت و گاه معزول
بود و اگر اوّل و دهم و یازدهم سعد آیند سعادت رو نماید و اگر نحس آیند
شقاوت رو نماید **اگر پرسند** حال ما در جوانی بود اگر دهم سعد آید
عاقبتش بخیر و خوبی انجامد و اگر نحس آید بد بود و اگر رمل برده ز
زند نظر کن با شکال زنره اگر در اوتاد و مایل اوتاد آیند بخیر انجامد
و اگر در سواقط اید مرگ بود و اگر رمل بشب زند بنگر با شکال قمر مثال
زنره **اگر پرسند** که شجاعت و خیانت بنگر بخانهٔ دهم اگر مذکر بود
سعد دلیر بود و اگر مونث بود و نحس ترسنده بود و نظر کن با شکال مریخ
اگر با وتاد یا بی دلیر بود و اگر در سواقط یابی دلیر نبود **اگر پرسند**
این ولایت بر من بماند یا نه بنگر بدهم اگر سعد ثابت آید مقرر گردد
و اگر مجسده آید گاه بماند گاه نماند و اگر منقلب آید معزول گردد از آن
ولا و اگر یازدهم نحس آید عزلت او از قبل خیانات بود که برعایا کرده
بود و اگر سعد آید رعایا وی را دوست دارند و اگر نحس اید دوستش
ندارند و اگر در دوم نحس آید و در یازدهم نیز این کس بر مال رعایا زیان
رساند و ایشان نیز بر مال این مضرت رسانند و اگر یازدهم سعد آید
بهمدیگر زیان نرسانند و اگر دوم سعد اید و یازدهم نحس از مال رعایا
انتفاع یابد و دوستش دارند و اگر دوم نحس آید و یازدهم سعد رعایا

دوستش دارند و از و نفعها بینند و اگر هفتم سعد اید بر ایشان عدل
کنند و اگر نحس اید ظلم کنند و اگر یازدهم سعد آید این مرد صالح بود و اگر
نحس آید بد و عوان بود و مفسد و از اوّل و دهم شکلی بساز اگر از
آفتاب آید و ماه و مشتری ولایت بدو دوام گیرد و اگر از اشکال
کواکب دگر بود دایم نماند **اگر پرسند** ازین عمل مال یابم یا نه اگر
دهم و یازدهم سعد ایند از آن عمل مال یابد خاصه که دوم نیز سعد اید و اگر
نحس آیند بی حاصل بود **اگر پرسند** آنچه برین عمل حاصل کردم بر
من بماند یا نه از دوم و یازدهم شکلی بساز و اگر ثابت آید بماند و اگر
منقلب آید نماند و اگر مجسده آید بعضی برود و بعضی بماند **اگر پرسند**
این مهتر نیک رایست یا بدرای اگر دهم سعد اید نیک رای بود و اگر
نحس اید بدرای بود **اگر پرسند** ازین مهتر منفعتی یابم یا نه اگر اوّل
و دوم و دهم سعد ایند راحت یابند و اگر نحس اید نیابند **اگر پرسند**
که این مرد بشرف رسد یا نه اگر اوّل و دهم سعد آیند یا اوّل بعد از آن
تکرار کند بشرف برسد و اگر بخلاف اید نرسد **اگر پرسند** که این
حاجت روا شود یا نه اگر اوّل و دهم و یازدهم سعد آیند حاجتش روا گردد
یازدهم نحس اید بر نیاید **باب یازدهم اگر پرسند** که از دوستان
راحت یابم یا نه اگر اوّل و یازدهم سعد آیند راحت یابد و اگر نحس آید
زحمتها بیند و اگر اوّل نحس آید و یازدهم سعد طالب و سایل بد صحبت
بود مطلوب و مسئول نیک صحبت بود و اگر اوّل سعد آید و یازدهم
نحس بر عکس بود و اگر از اشکال منقلب آید بهم دشمنی ورزند و اگر دو
جسدین بود گاه دوستی ورزند و گاه دشمنی و اگر ثابت بود عداوة

ایشان دایم بود و اکر اشکال زهره آید دوستی ایشان از جهت عشق
بازی بود و اکر مشتری آید از بهر خدا بود و بهر دین و اکر اول مریخ بود
و یازدهم زهره طالب رام بود در صحبت و اکر اول زهره آید و یازدهم
مریخ مطلوب رام بود **اکر خواهی** که بدانی بچه طایفه مصاحبت بنکر
اکر یازدهم آفتاب آید با ملوک و اکر زهره آید با زنان و خادمان
و اکر عطارد آید با اهل قلم و منجم و طبیب و اکر قمر آید و غربا و بازاریان
و تجار و اکر زحل آید با سپاهیان و یهودیان و اراذله و اکر مریخ آید
با اهل سلاح و فصاد و آتش کاران و اکر مشتری آید با اهل علم و فقهاء
قضاة بود **اکر پرسند** از فلان با مبدی رسم یا نه اکر یازدهم سعد
آید و ثابت امیدوار کردد و اکر نحس آید ناامید بود **اکر پرسند**
از محبت و عشق که عاقبت چون بود اکر اول و یازدهم سعد باشند
عاقبتشان نیک بود و اسرار ایشان مکتوم خاصه که دوم و چهارم سعد آید
و اکر نحس آیند عاقبتشان برسوا آید و رسوا کردد خاصه که دوم و چهارم
نیز نحس بود و اکر اول و یازدهم صاعد آیند همدکر را دوست دارند و مایل
همدیکر بوند و اکر اول هابط آید و یازدهم صاعد معشوق طالب بود و
اول صاعد بود و یازدهم هابط عاشق طالب بود و اکر هر دو هابط آیند
رازهای همدکر بپوشند و اکر هر دو صاعد آیند رازهای همدکر بهر جا بکویند
و از اول و یازدهم شکلی بساز اکر سعد آید بهم بسازند و اکر نحس آید بهم نسازند
و اکر منقلب آید از همدکر برکردند و اکر مجتمعه باشد کاه دوست باشند
و کاه دشمن **اکر پرسند** که طالع من چون خواهد بودن بدانک خانهٔ
یازدهم خانهٔ بخت در اول عمر و نهم خانهٔ بخت در وسط عمر و هفتم

خانهٔ بخت در آخر عمر درین سه خانه نظر کن هرکدام مقبل و سعد آید بر
نیک بختی و حسن حال آن حکم کن و هرکدام نحس آید بر بدی آن حکم کن
و از اول و یازدهم شکلی بساز اکر در رمل یابی و در دهم بود ملبوسات
وی از خلعت پادشاه بود خاصه که شکل آفتاب باشد و اکر با اول آید
جامهٔ او از خود بود و اکر در هفتم بود جامهٔ او از زنان بود و اکر در پنجم
آید از فرزند خود باشد و اکر در ششم آید از غلامان باشد و اکر در
یازدهم آید از دوستان باشد و اکر در دوازدهم آید از دشمنان بود
و اکر شکل ثابت است جامه از کردن او بیرون نباید تا پاره
شدن و اکر منقلب باشد بدل کند و اکر مجتمعه باشد جامهاء ملون
پوشد **اکر پرسند** ذخیره چه نهیم برای روزی بنکر بخانهٔ یازدهم
اکر شکل آفتاب آید ذخیره زر و یاقوت و سنکهای نفیس نهد و
اکر زهره آید قماش زنان و عطر و اوانی مس و برنج نهد و اکر عطارد
آید کتب و چیزهای عجب نهد و اکر قمر آید سیم و نقره آلت و
اکر زحل آید آلت سلاح و آهن و اکر مشتری آید شمشیر و کندم و آرد
و اکر مریخ آید برنج و مس سرخ و اکر ذنب آید چیزهای تیز و مضر
و اکر راس آید داروهای کرم و نافع **اکر پرسند** که روزکار ما چون
کذرد از اول و یازدهم شکلی بساز اکر سعد آید روزکارش خوش
کذرد و اکر نحس آید بد کذرد و اکر یازدهم و نهم و دهم هفتم سعد آیند
همه عمرش نیک کذرد و اکر نحس باشند بنحوست کذرد و اکر مختلف
باشند اول عمرش از یازدهم حکم کن و اوسط عمرش از نهم و آخر عمرش
از هفتم هرجا که سعد آید آن وقت عمرش بنیکی کذرد و هرجا که نحس آید

به بدی گذرد **اگر پرسند** که این مرد راست گوست یا دروغ گو اگر
یازدهم سعد آید راست گو بود و اگر نحس آید دروغ گو بود **اگر پرسند**
این مرد محکوست یا نه از اوّل و یازدهم شکلی بساز اگر سعد آید مطیع
بود و اگر نحس منقلب آید مخالفت کند **اگر پرسند** که این مرد جلدست
و کارکن یا نه اگر یازدهم مذکر آید جلد بود و اگر مونث آید کاهل بود
اگر پرسند این خرابه بعمارت آید یا نه از چهارم و یازدهم شکلی بساز
اگر سعد آید بعمارت آید و اگر نحس آید معمور نشود **اگر پرسند** این بنیاد
دیر باید یا نه از چهارم و یازدهم شکلی بساز اگر ثابت آید و سعد دیر
باید و اگر منقلب آید بقا نکند **اگر پرسند** یا را خبر خیر رسد یا نه از نهم
و یازدهم شکلی بساز اگر سعد آید خبر خیر رسد و اگر نحس آید خبر بد رسد

باب دوازدهم اگر پرسند مراد دشمنی ست یا نه اگر در خانهٔ
اوّل و دوازدهم نحس آید دشمنش باشد و اگر اوّل سعد و دوازدهم نحس
بود بر دشمن خواه ظفر یابد و اگر بر عکس بود دشمن بروی ظفر یابد و
از اوّل و دوازدهم شکلی بساز اگر سعد آید او را دشمن نبود و اگر نحس
آید او را دشمن بود بمقدار آن خانه اگر خانهٔ دوازدهم ثابت باشد
عداوت قایم بود و اگر مجبده بود گاه گاه عداوت کنند و اگر منقلب
آید نزدیک شود و اگر صاعد باشد دشمنی او بسیار کنند و اگر هابط بود
دشمنی او اندک بود **اگر پرسند** ایشان که بجنگ رفتند بر دشمن ظفر
یابند یا نه اگر اوّل سعد آید و دوازدهم نحس بر دشمن ظفر یابند اگر
اوّل نحس آید و دوازدهم سعد ظفر نیابند و اگر هر دو سعد آیند میان ایشان
صلح افتد و از اوّل و دوازدهم شکلی بساز اگر ثابت بود میان ایشان

عداوت دایم بود و اگر منقلب بود زود بریده شود و اگر مجبده آید
گاه جنگ و گاه صلح کنند **اگر پرسند** که محبوس خلاص یابد یا نه اگر
دوازدهم بسوم آید یا به پنجم و نهم و دهم سعد آیند محبوس خلاص یابد
بحکم حاکم و اگر دوازدهم سعد باشد بسلامت برهد و اگر دوازدهم بدهم
آید سلطان محبوس را بگیرد و اگر بنهم نیز آید کشته شود و اگر بششم
آید محبوس را بزنند و اگر بهفتم آید شکنجه کنند و عذاب دهند و اگر
دوازدهم بخانهٔ دوم و پنجم و یازدهم آید و به پنجم محبوس خلعت یابد و
بنوازنش و از دوازدهم و سیوم شکلی و از چهارم و اوّل شکلی بساز
و از هر دو شکلی اگر سعد آید عاقبت محبوس بخیر انجامد و اگر نحس آید بشر
انجامد **اگر پرسند** مرا حیوان باشد یا نه اگر در دوازدهم ازین اشکال
آید [illegible] او را حیوان بشود و اگر غیر ازین اشکال آید
نشود و اگر این شکل با اوّل خانه آید [illegible] حیوان بدست آرد و اگر به
دوازدهم شکل نحس آید بر حیوانش نحوست رسد و اگر سعد باشد حیوانانش
سعادت یابند و اگر دوازدهم بهشتم مکرر شود حیوانانش بمیرد و اگر
بهفتم و ششم مکرر شود بر چهار پایانش نکبت رسد و اگر دوازدهم
شکل ثابت آید پیوسته او را حیوانات باشد و اگر منقلب بود
حیوانانش را بقا نبود **اگر پرسند** که بر دشمن خود ظفر یابد یا نه
اگر اوّل سعد و دوازدهم نحس بر دشمن خود ظفر یابد و اگر اوّل نحس
باشد و دوازدهم سعد دشمن برو ظفر یابد و اگر اوّل و دوازدهم سعد
باشند میان ایشان صلح افتد **اگر پرسند** که از دشمن بیم بود یا نه
اگر اوّل و دوازدهم سعد آیند او را خوفی نباشد و اگر نحس باشند از

سه دیگر بپرسند واز اوّل و دوازدهم شکلی بساز اگر سعد آید عاقبت بخیر
انجامد واگر نحس آید بشر انجامد اگر پرسند که از دشمن برسیم یا نه اگر اوّل
صاعد آید و دوازدهم هابط از دشمنش برهد واگر اوّل هابط آید و دوازدهم
صاعد دشمنش غالب بود اگر پرسند که این بنده آزاد شود یا نه اگر دوازدهم
سعد خارج آید آزاد شود خاصه که سیزدهم در دهم بیاض آید واگر نحس
داخل آید آزاد نشود واز یازدهم و دوازدهم شکلی بساز اگر سعد ست
و خارج آزاد شود واگر نحس بود و داخل نشود اگر پرسند از این دو
است بدویدن کدام بگذرد اگر در خانهٔ چهارم سعد و مذکر آید و ششم
نحس و مونث اسب سایل بگذرد واگر ششم سعد و مذکر بود و چهارم
سعد و مونث اسب بگذرد اگر پرسند بر بن شکار ظفر یابیم یا نه اگر اوّل
و دوم سعد آید بران شکار ظفر یابد واگر نحس باشد نیابد واگر اوّل
بدوازدهم مکرر شود دلیل حصول شکار بود واگر تکرار نکند شکار نبود
اگر پرسند که بازماندگان مرا حال چونست اگر دوازدهم سعد و موجود
بود حال ایشان نیک بود واگر نحس و معدوم بود حال ایشان بد بود اگر
پرسند که از سلطان بر ما املی باشد یا نه واگر اوّل سعد آید و دهم
نحس رنجی و املی برسد واگر اوّل نحس آید و دوازدهم سعد از سلطان
سختی بیند واز اوّل و دهم شکلی بساز اگر سعد آید بخیر انجامد واگر نحس
آید بشر انجامد احکام مفردات مختصر مفید یج در خانهٔ اوّل
دلیلست بر صحّت نفس و صلاح و خیر و بشارت و چگونگی او دوم
دلیلست بر حصول اموال و کار و کسب و از چیزی که امید دارد
سیم بر خرج مال برای خویشان و برادران و خواهران و خشودان

چهارم بر حسن حال عاقبت کار و جمع شدن با مال و عیال خویش پنجم بر فایده
یافتن از فرزندان و معشوق و حصول مال از جایی ششم بر صحت
بیمار و فایده از غلام و کنیزک هفتم بر مردی عیال بند و مرزوق و زن
مستوره هشتم بر خلاص حامله و بیمار و سلامتی ایشان نهم بر سفر
مبارک و خیر و راحت یافتن و توانگری اندران دهم بر قدوم مرد
بزرگ و حسن حال از وی و توانگری یازدهم بر زوال شقاوت و
نهمت خویشان و دوستان دوازدهم بر سلامت و خلاص از دشمنان
و نکبات حوادث سیزدهم بر زوال نهمت و سخن نیک شنیدن
چهاردهم بر روزی حلال از بزرگان واما پانزدهم خالی است
شانزدهم خاتمت کار بخیر یح احکام قبض الداخل در خانهٔ اوّل
دلیلست بر حصول مرادها و مقصودها از انواع دوم بر فایده یافتن
از غلامان یا واسطهٔ ایشان سیم دلیلست بر نیکوی دیدن از
برادران و خواهران یا قوم زن چهارم بر املاک و پدر و مادر و عاقبت
نیک پنجم بر یافتن ضایع و از دست شده ششم بر تجارت نافع
و خیر بسیار هفتم بر فایده از کنیزک و عیال و شرکا هشتم
بر کریه و فایده یافتن از میراث نهم بر یافتن روزی از سفر مبارک
که پیش آید دهم بر یافتن مراد از بزرگان و عمل و کار و نیکوی حال ما در
یازدهم بر فساد دوستان و معشوقان دوازدهم بر یافتن مال از بهای
غلام یا چهارپا سیزدهم بر بازگشتن گریخته و بدست آمدن ضایع
چهاردهم بر یافتن مال از غیب و از جایی که طمع ندارد پانزدهم بر یافتن
مراد و مقصود از دوستان و خویشان یط احکام قبض الخارج در خانهٔ

اول دلیلست بر وقوع سفر باکراه که عاقبتش بخیر انجامد دوم بر
خروج مال یا چیزی سیم بر سفر محمود و حسن عواقب و خرمی
چهارم عاصی شدن بر پدر و مادر و از مقام خویش نقل کردن پنجم بر سفر
میانه و بشارت از فرزند صفتم بر تلف و زیان که باز نیاید و صحت
بیمار مشتم بر غربت و خیر اندک نهم بر ترسیدن از قبل کار مخوف
دهم بر سفر و راحت و ایمنی یازدهم بر ملاقات با بزرگان و بی
راحتی از ایشان دوازدهم بر قلت رضا از دوستان و یاران و
سیزدهم بر شقاوت و تلف چیزی از دست چهاردهم بر
کار صعب که عاقبت بخیر انجامد پانزدهم بر ضایع شدن که حصول ممکن
نبود شانزدهم بر تلف و زیان دریا موضع کام و ناکام و عاقبت
محمود یب احکام جماعت در خانهٔ اول دلیلست بر سفر و حرکت
بسیار یا بجوع بسیار یا کار بد دوم بر روزی بسیار از امیدواری سیم
بر فساد اقربا و برادران و خواهران چهارم بر مرگ پدر و مادر و تلف
مال ایشان پنجم بر کثرت عیال و تکرار اسفار ششم بر بیماری زیر
دستان و چهارپا صفتم بر درنگ بسیار و بیماری حامله مشتم بر آمیزش
بر دشمنان و مناظره بر سر مال میراث نهم بر سفر با قافله و غلبه
بسیار با خویشان خویش بسعادت دهم بر غل و قید و حبس از ملوک
یازدهم بر زر و سیم پاکیزه و بسیار دوازدهم بر خصومت بر کاری
یا زندان و بیمار سیزدهم بر مطموره یا مجنون چهاردهم بر چهارپا
و غلام و کنیزک با فایده که بدست آید پانزدهم بر حصول حاجات
بتمام شانزدهم بر حسن عواقب کار از بزرگان یه احکام فرح

در خانهٔ اول دلیلست بر پیوستن با ماده کسی یا با طفل معصوم دوم
بر حصول امرد که بملک او در آید سیم بر پیوستن با خویشان و
دوستان چهارم بر پروری و حسن عواقب پنجم بر دوستی دایم
و عشق قوی ششم بر حصول خادم و غلام و کنیزک با چهارپای صفتم
بر حصول منکوح یا محبوب مشتم بر حصول مال میراث یا بهیمه نهم
بر جمع شدن با مسافر یا غایب دهم قربت با ملوک یا زنی بزرگ
قدر یازدهم بر دوستان میانه قدر از زن و مرد دوازدهم بر ظفر یافتن
بر دشمنان و غالب شدن بر ایشان سیزدهم بر دوری دوستان
و خلاص از مشقت سفر چهاردهم بر غیبت و پیوستن امردی
بدو پانزدهم خالیست شانزدهم بر حسن عواقب و ستودگی میان
خلق یج احکام عقله در خانهٔ اول دلیلست بر عسر کارها مطلوب
و تلف مال دوم بر حصول خانهار بنه و مفرشها سیم بر اقبال
و خیر حسن حال چهارم بر حسن عاقبت پنجم بر حصول مال بعد مدت
دراز ششم بر مرگ بیمار اگر بیاض در پهلوش باشد صفتم بر زن
حامله و پیوستن ازواج مشتم بر مرگ بیمار و خبر بد از غایب نهم
بر نیت سفر و باز ماندن از آن دهم بر حصول دینار و درم از بزرگان
یازدهم بر سعادت یافتن از محبان دوازدهم خلاص محبوس
سیزدهم بر خلاص محبوس و بیرون آمدن چیزی از دست چهاردهم
بر حصول ملک یا کنیزک پانزدهم بر حصول مراد با تمام شانزدهم بر بشاد
کارها و حسن عواقب بر حسب شاهد ید احکام انکیس در خانهٔ
اول دلیلست بر غم و اندوه و بیماری نعوذ بالله دوم بر فایده از

بندگان ورسیدن خط از جایی سیم بر فساد برادران وخواهران
ویاران چهارم بر بیماری پدر و مادر و مرگ ایشان پنجم بر تلخی عیش
وطرب ومنغص گذشتن ششم بر فایدهٔ غلام وظهور بیماری هفتم
بر زنی تهمت زده بر چیزی هشتم بر دوری نمودن از اهل بیت خویش
و دیر کشیدن نهم بر دیر ماندن در سفر و غربت و رسیدن خبر از غایب
دهم بر ترس از بزرگان وجهت ایشان و عزلت ایشان
یازدهم بر سخنی که عاقبت بخیر انجامد دوازدهم بر شقاوت از قبل
اعدا و امداری سیزدهم بر خلاص از زبان طاعنان چهاردهم
بر یافتن مراد از مطلوبان پانزدهم خالیست شانزدهم بر بدی
عاقبت کار بر اندازه شواهد ؏ احکام حمره در خانهٔ اول بر بیم و
حسن و شفاعت جستن دوم بر حصول زن و کنیزک بصاحب ضمیر
سیم بر ظهور فتنه میان اقربا و برادران وخویشان و همسایگان
چهارم بر اقامت در شهر خویش و بیرون نا آمدن پنجم در شهر خویش
بسر زاید و از و بر خور دار شود ششم بر وقوع خصومت و غم و جراحت
هفتم بر تزویج با زن نو با بکارت بردن از حرام هشتم بر ریختن
خون و سوختن چیزی نهم بر ترس و بیم در سفر و دزد و حرامی دهم
بر ترس و بیم از سلطان و معزولی یازدهم بر خلل یافتن صحت و
فساد کارها دوازدهم بر ترس و بیم از مدعیان و بدخواهان و تلف
چهارپای سیزدهم بر زوال غصه و پریشانی و نامرادی چهاردهم بر
حصول کیسهٔ زر و سیم و شادی بران پانزدهم خالیست شانزدهم بر
مرگ و بیچارگی باعتبار شواهد ؏ احکام بیاض در خانهٔ اول دلیلست

بر قبض سیم و جامهٔ سپید و کاغذ دوم بر قبض سیم و کیسهٔ درم سیم بر پیوندی
با برادران و خواهران و خویشان چهارم بر یافتن مراد و عاقبت نیک
پنجم بر فرزند شیرخواره یا کاغذ نبشته که برسد ششم بر مرگ بیمار
و کفن مرده هفتم بر خط کابین و وثیقهٔ شرعی و شرکت کردن هشتم
بر کفن مرده بوجود گواهان و برسد خط از غایب نهم بر خط غایب
و خبر شادمانی از غایب دهم بر گرفتاری دزد و خط و فرمان و شادی
یازدهم بر شادی از دوستان و نامهٔ ایشان دوازدهم بر صلاح فاسق
سیزدهم بر رسیدن نامه از جایی و شادی و نفع از آن چهاردهم
بر جامهٔ سپید و نو و سیم که برسد پانزدهم خالیست شانزدهم بر
عاقبت نیک و پسندیده ؏ احکام نصرت الخارج در خانهٔ اول که
دلیلست بر بشارت و قوت و صحت بدن دوم بر سعادت
یافتن از برادران و خواهران و نزدیکان سیم بر عاقبت محمود
و تنعم از ملک و اسباب چهارم بر منفعت یافتن از بزرگی و فایده
از عیال پنجم بر صحت بیمار و چهارپا و زیردستان ششم بر ملاقات
با زن عفیفه و صالحه هفتم بر مرگ زنان و فایده از میراث هشتم
بر سفر طرف سلطان یا مرد بزرگ نهم بر فایده از پادشاهان و
شغل و عمل دهم بر سعادت دایم و دوستی محکم یازدهم بر زوال
شقاوت و خلاص زندانی دوازدهم بر سعادت دایم و روزی
بسیار سیزدهم بر یافتن مطلوب و مقصود خویش چهاردهم بر
سعادت دایم و سفر مبارک بسلامت پانزدهم دلیل کند برای
نصرت یافتن از عاقبت این ضمیر و اگر ضمیر از گم شده باشد باز نیاید

ودلالت سفر نیز دارد شانزدهم برسلامتی ذات وعاقبت محمود
یگ احکام نصرة الداخل درخانهٔ اوّل بربشارت وصلاح حال دوم
برکسب بسیار وفایدهٔ ازان سیم برفراخ دستی وحصول منفعت
بزودی چهارم برنیک عاقبت وصلاح حال پنجم برعیش خوش وچیزی
که بدان شاد شوند ششم برصحت بیمار وحصول غلام وکنیزک وچهارپا
هفتم برانبازی مبارک اززنی که ازوی راحت رسد هشتم بریافتن
میراث یا مال حلال نهم برقدوم غایب یا خبری شادی دهم بردولت
ازبزرگان وسودا زتجارت وتزویج با بزرگان یازدهم بریافتن
فایده ازدوستان ومعشوقان دوازدهم بریافتن راحت وخلاص
زندانی ورزق سیزدهم برزوال محنت واندوه چهاردهم بریافتن
چهارپا غلام وکنیزک وخادم پانزدهم برزوال شقاوت وبیکاری
که ازان ملول بود شانزدهم برعاقبت نیک یح احکام ثابتة درخانهٔ
اوّل دلیلست برسفر وحرکت وخروج وی دوم برتلف مال و
زیان وچیزی که ازدست رود سیم بردشمنی اقربا وبرادر وخواهر
چهارم برخرابی خانه وسرا ودیار پنجم برفساد عیال واطفال و
اخبار نایل ششم برمرگ بیمار وگریختن بندگان هفتم برخرابی خانه
وجدایی اهل خانه هشتم برمرگ ومصیبت ودعوی برسر میراث
نهم برسفر وحرکت ودوری ازخان ومان وبی راحتی اندران دهم
برسفر جانب سلطان ومحرومی ازان یازدهم برنا امیدی ازدوستان
وعاق شدن ایشان دوازدهم بردشمنی دوستان ونامرادی سیزدهم
برگریخته وگم شده وگفت وشنید بسبب چیزی چهاردهم درطلب غم

شدن خالیست پانزدهم شانزدهم برعاقبت بد وبیچارگی یط احکام
نقی الخد درخانهٔ اوّل دلیلست برغم واندوه جهت بی ریشان دوم
برتلف مال که حصولش دیر بود سیم برفقرا اقربا وبرادران وخواهران
چهارم برعاقبت نیک وستوده پنجم برمردی خاین وکاهل ششم
برتلف وزیان غلام وکنیزک هفتم بزنی متهم بابکاری شروع کردن
که بیم جان باشد هشتم برجنگ وعربده وشمشیر وخون ریزی نهم برسفر
ترسناک ازراه زنان دهم برترس وبیم ازملک یا شحنه یا عالم ۱۱
برپیوستن با دوستان ومعشوقان قدیم دوازدهم بردشمنی که عداوة
او باقی باشد ازقدیم سیزدهم برفراق ازمدعیان ومکر ایشان و
چیزی ازمال چهاردهم برآفات درسفر چون رفته باشد پانزدهم خالیست
شانزدهم دلیلست برعاقبت مذموم ک احکام قایمه درخانهٔ اوّل
برزوال غم وقدوم شادی وطرب دوم برحصول حیوان وشادی ازان
قبل سیم برصلاح اهل وخویشان چهارم برثبات ملک وضایع
وعقار وپیوستن با پدران پنجم بررسیدن چیزی غیبی وشادی بران
ششم برآمدن کنیزک وچهارپا بدست وزوال برنج هفتم برنکاح
زن صالحه وجمعیت خاطر ازان هشتم برایمنی ازرنج وسلامتی از
مشقت وزوال نهم بربطلان سفر وحرکت ورسیدن غایب دهم
بریافتن درجات عالی وبیرون آمدن بولایت بعلم وسنجق یازدهم
برسعادت ودوستی دایم دوازدهم بردرآمدن کنیزک وچهارپا
بدستش وخلاص محبوس سیزدهم برسفر وحرکت مبارک چهاردهم
برسلامتی نفس درجاه مخوف پانزدهم خالیست شانزدهم برحصول

خیر و سعادت و رزق که بدو رسد ؛ احکام اجتماع در خانهٔ اوّل بر
کتابت و نقاشی و ستوده شدن ازان سبب دوم بر مال بسیار و فایدهٔ
بی شمار سیم بر پیوستن با قربا و برادران و خواهران چهارم بر چیزی
که گذشته بود پنجم بر رسیدن خط از جایی و تحصیل علم ششم بر بیماری
و محبوس و بندگان هفتم بر تزویج و عروسی با دوستان و عربده ها
اندران هشتم بر قدوم غایب بزودی نهم بر جمع شدن با بزرگان
و فاضلان دهم بر مثال و خط و شادی ازان یازدهم بر جنگ و عربده
با دوستان و معشوقان و قید و حبس دوازدهم بر پیوستن با
بندگان و نزدیکان و خبر ایشان سیزدهم بر پیوستن بکاری
مشکل چهاردهم بخویشان پیوستن پانزدهم بر یافتن مراد بعد از
مدّتی شانزدهم بر همان ؛ احکام طریق در خانهٔ اوّل بر سفر مبارک
و بازآمدن بسلامت و فتوح دوم بر تلفی چیزی از دست سیم
بر سفر نزدیک و حرکت از جایی بجای چهارم بر تهی کردن خانه
و مقام و سرا پنجم بر فرح و بشارت از جهت حامله و عیال ششم
بر غم و اندیشه و تلف و بیماری و کاری از گذشته هفتم بر جدایی
از زنان خاصه که ثابته بهم باشد هشتم بر ایمنی از ترس و سلامتی از مکاران
نهم بر سفر دراز با خیر و سلامت دهم بر سفر سلطان یا خروج صاحب
ضمیر بجانب سلطان یازدهم بر سفر مبارک و بیماری سبک
دوازدهم بر سفر مکروه و ترس و مشقت سیزدهم بر سفر و حرکت
با مشقت و جنگ و دعوی چهاردهم بر سفر مبارک و خیر بسیار
پانزدهم بر سفر مبارک و محمود شانزدهم بر عاقبت نیک والله اعلم

فصل در معرفت احکام دیگر از قول شیوخ بدانکه هر خانه دوازده ضمیر است
اگر همه را بخوانند مطوّل گردد اما ضابطه گفته شود تا بر همه ضمایر مثال شود
بدانکه خانهٔ ضمیر انجا که افتد آنرا مقصد خوانند و خانهٔ که بر و مسؤلیت
مقرّر شود مقصود خوانند و از هر دو شکلی تولّد کن آنرا خلاصه خوانند
یعنی برگزیده پس به ببینید که در رمل هست بطالع چه نظر دارد از نظرها
فلکی اگر تسدیس و تثلیث طالع باشد دلیل سعادتست و حصول اعراض
اگر در تربیع و مقابله بود دلیل بر شقاوت و نامرادی و بازماندن
از اغراض و اگر در مقارنه آید و شکل سعد دلیل کند بر خیر و سعادت و اگر
نحس بود بر شر و نحوست و بدانکه اثر این نظرها از چهار نوع خالی
نیست اگر شکل سعد و نظر و اتّصال بسعد بود سعادت کلّی دهد و اگر
همه نحس بود نحس کلّی بود و اگر شکل سعد و نظر و اتّصال نحس بود
توسّط حال بود و اگر شکل نحس و نظر و اتّصال سعد بود هم توسّط بود والله
اعلم مثال احوال دزد اگر یکی از دزد و دزدیده پرسد اوّل خانهٔ ششم
را بر شکلی که مسؤلیت بروی مقرّرست بر ند انچه از وی متولّد شود
اگر سعد باشد و بر طالع نظر مودّت نگرد انچه دزدیده باشد بدست
آید و اگر بعکس نگرد بر خلاف آن بود و اگر از دزد پرسد خانهٔ
هفتم را بر مسؤل زند و آنچه بر آید دزد باشد اگر سعد بود حال دزد
نیک بود و اگر نحس اید حالش بد بود و شکل متولّد را بر مل بطلب
اگر باشد به بین که دومش چونست اگر نحس باشد و سوم که حرکت
دزدست هم نحس البتّه دزد بدست آید و دزدیده نیز و اگر پرسد که
غریبست یا شهری از خانهٔ هفتم و چهارم شکلی بساز اگر در رمل باشد دزد

شهرست واکر نه غربیست **مثلا** اکر در رمل یافت نشود ببین که
بچهارم چه نظر دارد که اکر بدوستی نکرد دزد را خاطر رفتن نیست واکر
نظر عداوت دارد سر رفتن دارد واکر از شکل در امهات باشد دزد
در قلعه بود واکر در بنات باشد در شهرست واکر در بنات امهات
وبنات بنات باشد دزد رفته است **اکر برسند** بکدام طرف
رفته است اکر شکل متولد شرقی بود طرف شرق واکر غربی بود
بغرب واکر شمالی بود بشمال واکر جنوبی بود بجنوب زیراکه جنوب
نتیجهٔ شرقیست واکر بجهت جنوب آید مایل بشرق واکر بجهت
غربی بود مایل بشمال زیراکه شمالی نتیجهٔ غربیست واکر در جهت شمال بود
مایل **نوعی** بنکر باوتاد اربعه اکر هر چهار سعد باشند دلیل کند بر سعادت
وکشاد کارها وحصول حاجات واکر نحس آیند بر شقاوت وبستکی
ونامرادی ودر خانهار رمل نظر کن اکر غالبا سعد ند حکم بر سعادت بود
واکر غالبا نحس آید حکم بر شقاوت بود واکر غلبه از سعدین کند
یعنی زهره ومشتری دلیل بر حصول مرادات وپیوندی با زنان وفقها
وشادی واکر نحسین غلبه کند یعنی مریخ وزحل دلیل بود بر نامرادی
وبستکی کارها ومتوهم بودن از شریران واکر غلبه از اشکال نیرین بود
یعنی افتاب وماه دلیل بود بر قدر وجاه اکر صاحب ضمیر را محل آن
مرتبه باشد والا بنیکی مایل بود واکر غلبهٔ اشکال عطارد کند ببین که
بشکل کدام کوکب متصلست باکوکب نحس بود پریشانی دهد واکر
باسعد بود شادی دهد **در شواهد بیوت رمل** بدانکه خانهٔ اول را
سیوم شاهد وپنجم دلیل او دوم را چهارم شاهد وششم دلیل سیوم را

پنجم شاهد وهفتم دلیل چهارم را ششم شاهد وهشتم دلیل برین ترتیب
تا آخر رمل ومیزان الموازین قاضی جمله رمل خانهاست **فایده** شاهد و
دلیل آنست که چون هر دو سعد باشند دلیل سعادت بوند واکر هر دو
نحس باشند دلیل نحوست بود **مثلا** اکر سوال کسی از مال بود بنکر که در
خانهٔ دوم چه شکل آمد اکر سعد باشد وخانهٔ چهارم که شاهدست هم سعد
وششم که دلیلست سعد بر کثرت مال وحصول وجه معیشت وفراخی
کار وکسب واکر برعکس آید حکم برعکس بود واکر اغلب سعد باشند سعادت
بود واکر اغلب نحس آید نحوست بود واکر میزان عمل سعد آید آن نحوست
ضعیف بود ودر عاقبت بسعد انجامد واکر نحس بود نحوست قوی
بود وعاقبت بنحوست انجامد **در معرفت مزاج** بدانکه میان اهل
مغرب وشام هیچ اختلاف نیافتند در رمل جز درین سه شکل [illegible]
[illegible] از مزاج زهره کرفتند اهل مغرب این دو شکل را [illegible] واهل
شام این دو شکل را از مزاج زهره [illegible] کرفتند واهل معرفت این دو
شکل را از مزاج [illegible] مشتری کرفتند واهل شام این دو شکل را [illegible]
کرفتند از مزاج مشتری ودر باقی اشکال همه متفقند **فصل در معرفت** تهمت
زدکان نام تهمت زدکان را بر پارهٔ کاغذ بنویسید ودر پیش دست
نهد وانکه رمل تمام بزند ونقوط اشکال مفرده راجمع کند ودوازده
دوازده طرح کند انجاکه سپری شود اکر دوازده مانده باشد ومتوهم
بود آن شکل دوازدهم دزد بود وخانهٔ چهاردهم نیز همان شکل آید انکس
حقیقت دزد بود واکر شکل دیکر بود یعنی حر دزد نبود بری الصاحه است
نوعی دیکر جهت دزد چون رمل زده باشی بکیر حروف شکل خانهٔ هفتم

وهشتم وبحساب جمل جمع کن واین عدد را بر افزای ۴۹ واین عدد را
۷۷ طرح کن اگر زوج ماند دزد بود واگر فرد ماند از دزدی بری بود
نوع دیگر بگیر عدد حروف هفتم ودهم وپانزده عدد بروی افزا وعدد
نقوط اشکال از دوم تا بهفتم جمع کن وهم بران عدد افزا انکه ۸۸ طرح
کن اگر زوج بماند دزد ست واگر فرد بماند دزد نیست **فصل در معرفت**
غالب ومغلوب بدانکه غالب ومغلوب را دو دلیلست یکی انکه
نقطهٔ فوقانی را از زوج وفرد بشمارند از اول تا بهشتم وتحتانی را
از اول تا هشتم اگر فوقانی را عدد بیش آید سایل بر مسؤل غالب آید و
اگر تحتانی بیش اید مسؤل بر سایل غالب آید **نوعی دیگر** نقوط سیزدهم
وپانزدهم بشمار ونقوط چهاردهم وشانزدهم را بشمار اگر سیزدهم وپانزدهم
زیاده اید سایل غالب آید واگر چهاردهم وشانزدهم زیاده آید مسؤل
غالب آید **فصل در اخراج ضمیر** بگیر نقوط اشکال را از اول وسیوم
وپنجم وهفتم اگر از زوج باشد واگر از فرد صورت آن ونقوط نهم ویازدهم
وسیزدهم وپانزدهم از زوج وفرد صورتی کن واز هر دو شکلی بساز
ضمیران معین بود **نوعی دیگر** از اول ونهم صورتی واز اول وپنجم صورتی
واز هر دو صورتی بساز ضمیر آنست واز خیر وشر از ان صورت بگو **نوعی
دیگر** اگر شکل اول شش نقطه بود وپانزدهم شش سوال از دهم بود یا در
شکل یا در خانه خطا نکند **فصل در احوال غایب** بگیر از سیزدهم تا شانزدهم
امهات کن ورمل تمام کن حال غایب معلوم شود که هست یا نه اگر
در خانهٔ یکم یا نهم در دهم ویازدهم بود غایب در راهست میرسد واگر
در پنجم ودوم باشد وداخل بود برآید واگر در سوم ونهم باشد برآنست

که بیاید زیراکه خانهٔ اول نفس غایب خواهد بودن وسوم حرکات او
وپنجم غم وشادی او ونهم قدوم او وپانزدهم عاقبت کار او وشانزدهم احوال
او وبدانک چون نحس از دو سعد برآید نحوست او اثر نکند وچون
اشکال سعود در خانهٔ سعد افتند دلیل کند بر خیر وسعادت وحصول حاجات
واتمام کارها واگر اشکال نحوس در خانها نحس آید دلیل کند بر نحوست
تمام وضایع حاجات ونامرادی واگر سعود در نحوس آید دلیل بر شادی
دروغ واگر نحوس بر سعود آید دلیل بود بر ترس دروغ وبیم بی ضرر
فصل در احوال سال وچگونگی آن در اول روز نوروز رملی بزن برای
فصل بهار که سه ماهست ورملی دیگر در آفتاب بسرطان ورملی دیگر
در آفتاب بمیزان ورملی دیگر در آفتاب بجدی از برای آنک
وعدد نقوط رمل نود وشش بیش نیست وروزهای فصول همان
قدر بود چون رمل زده باشی نظر کن با وتاد اربعه اوتاد اشکال سعود آیند
حکم بر خیر ونیکی فصل بتمام واگر اشکال نحوس باشند یا در خانهٔ ششم
وهشتم ودوازدهم اشکال نحوس آیند بیم بود که جنگ وخون ریزش
بود دران فصل ونیکی وبدبختی وجماعتی از اهل این علم از اول وخانهٔ ضمیر
شکلی بساز آنچه حاصل شود اگر سعد باشد ودر خانها سعد بود دلیلست
بر مبارکی سال واگر نحس باشد ودر خانها نحس دلیلست بر بدی وسختی و
نیکیٔ سال اندران فصل واگر سعد باشد ودر خانه نحس آید نحوست سبک
بود واگر نحس بود بخانهٔ سعد اید سعادت سبک آید **وهمچنانکه** مایل اوتاد
را طلب کن بر قرار سابق چنانکه اوتاد را طلب کردی که حکم مایل اوتاد
قریب باشد بحکم اوتاد **فصل در معرفت** حال بیمار وحامله چون رمل

زدی اوّل و چهارم عقله آید و در دوم و سیوم نباشد و سوال از بیمار
بود بیمار بمیرد و اگر در دوم و سوم عقله باشد و در اوّل و چهارم نباشد
و سوال از حامله بود حامله بی وقت زاید و اگر در سوم و چهارم عقله باشد
و در اوّل و دوم نباشد دلیل بود بر مرگ حامله و فرزندش یا
کودک که مرده باشد زاید خاصه که نقی الخد یا انکیس در آن رمل باشد
دلیل شرّ و آفت و گریه و نوحه بود **فصل** در معرفت خبر مار
پنهان پیوسته از دوم و هشتم شکلی بساز از آن سه شکل معدنی و
نباتی و حیوانی باز گو و اگر از سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم طلب
کن که منج همه اشکال ایشانند و آن دلیل بود بر لون و طعم و بو و اما
از آن دو شکل آخرین امتزاج یعنی از پانزدهم و از متولدان شکلها
که گردی جنبه را باز گو خطا نکند و حکم بر غالب کن خاکی لون
مجوف و باریک هوایی ممتزج نه خفیف و نه ثقیل هوایی و
باریک منقوش خاک لون سپید رنگ که بر زردی گراید
سیاه و سنگی و تاریک گون ثقیل سرخ لون نباتی
خفیف و سپید لون بود نباتی گلی یا ثمر بود ناری و
ثقیل بود رنگ سیم ازرق منقوش مجوّف چون انگشتری
سنگی ناری گل رنگ یا زر باشد سبز رنگ نباتی سبک
زرد رنگ که بسپیدی گراید مجوّف و سبک بود نباتی آبی و
سبک معدنی بی قدر چون آهن **بدانک** این دو شکل را طعم شور
باشد و این دو شکل را طعم دسم بود و این دو شکل را طعم
شیرین بود و این دو شکل را طعم مازو بود و این دو شکل را

طعم تلخ بود و این دو شکل را طعم ممتزج بود و این دو
شکل را طعم کره داد بود و این دو شکل را طعم شیرین و تلخ بود
والله اعلم **فصل در معرفت دزد** اگر کسی سوال کند از دزد چون رمل
زده باشی از اوّل و هفتم شکلی بساز و آن صورت دزد بود و از دوم
و هشتم شکلی بساز و آن صورت دزدیده بود و اگر از این اشکال
بود دزدیده حیوان بود یا غلام و کنیزک بود و
اگر از این اشکال بود دزدیده جامه بود یا چیزی نباتی
و اگر از این اشکال بود دزدیده معدنی بود چون زر
و نقره و آهن و مس و مانند این **اگر پرسند** دزد خویش است یا
بیگانه آنچه از اوّل و هفتم بر آید اگر شش نقطه بود بر هشت بزن
و آن چهل و هشت بر آید و پانزده پانزده طرح کن آنچه بماند سه باشد
دزد خواهر بود و اگر نه بود زنش یا عمه اش بود و اگر هشت بماند
باز در هشت زن شصت و چهار بر آید و شصت برود چهار باقی بماند
دزد پدرش باشد و در جای پنهان کرده بود و اگر چهار ماند در هشت
ضرب کن سی و دو بر آید دزد غلام بود یا کنیزک یا شاگرد و اگر هفت
باشد در هشت زن و آن پنجاه و شش بود یازده ماند دزد غریب
بود و اگر پنج باشد در هشت زن چهل بر آید پانزده پانزده طرح کن ده
بماند دزد مادرش باشد یا متعلق بزرگان یا زن پدر او و چون در خانه
ثابت آید آنکه از اوّل و هفتم بر آری در شانزدهم زن آنچه بر آید دلیل
بود بر حصول آن و غیر حصول آن و باز از چهارم و اوّل شکلی بساز و آن
مدد کننده بود بر حصول و نا محصول آن والله اعلم **در معرفت منصب**

وعزلت جون رمل زده باشی برای این غرض اگر درطالع یا آید
ودرجهارم ودوم این اشکال یابی بزرگی ومنصب او زیاده
شود وغرض او تحصل کردد واگر دراول یا در دهم وجهاردهم ازین اشکال
براید یا یا یا آن منصب را باکراه درکردن او نهند و
عاقبتش بدبود وکواه این همه دردهم باید طلب کردن و در یازدهم
در مولود هردو درمعرفت تهمت زده جون درخانهٔ هشتم یا
آید تهمت زده بی کناه بود واگر یا آید دزد انکس بود که متهم بود
وهرکاه که شکل خارج درخانهٔ هفتم آید بروی افتری بود واگر داخل
باشد دزدست واگر اول وهفتم نحس آید ضمیر از برای تهمت زدکان
باشد واگر هردو داخل آید حکم بدو زن بود واگر کویند که جنین نیست
بکو دزدیده درخانهٔ تهی نهاده است واو را خبر نه واگر پرسند جند
زن بوند نظر کن بخانهٔ هفتم که جند نقطه دارد بجند جا مکرر دست عدد
ایشان آن قدر بود واگر پرسند متهم زوج جند یا فرد اگر خانهٔ هفتم را
تکرار در بنات بود زوج باشد واگر در امهات آید فرد باشد
درمعرفت انقلاب رمل واین دلیل رملست از برای مسائل
مفروض انقلاب اول از برای غالب ومغلوب با دشمن جون
رمل زده باشی بکیر اول وهفتم ودهم ودوازدهم وآنرا امهات ساز
ورمل تمام کن وبنکر براست وجب رمل بهرطرف که سعود غلبه
کند غالب آید ۲ درحصار شهر یا قلعه که دشمن بنا ندیا نه از اول و
جهارم شکلی بساز واز هفتم ودوازدهم شکلی واز پنجم وهشتم شکلی
واز دهم ویازدهم شکلی ورمل تمام کن وباوتاد اربعه نظر کن ویازدهم

ودوازدهم اگر شکل مقبل آیند آن مقام را غم نیست از دشمن واگر
نحس آیند بیم قوی بود سیم درقلب عاقبت کار خانهٔ اول وجهارم
وهفتم ودهم را امهات کن ورمل تمام بنه انکه موازنه کن برمل اول
درهرکدام که سعود آید غلبه کند از اول ودوم آن به بود جهارم درنکاح
خانهٔ اول وجهارم وپنجم وهفتم را امهات کن ورمل تمام بنه انکه هفتم وجهارم
وپنجم را دلیل آر اگر درین خانها اشکال سعود بود عقد کابین بشود واگر
نحس براید نشود پنجم درسرعت وبطو راه اول وپنجم وهشتم و
یازدهم را امهات کن ورمل تمام بنه ونظر کن بیازدهم وپنجم اگر سعد ند
سفرش زود بود واگر نحسند سفرش دیر بود ششم درکندن
جاه وکاریز وآب آوردن خانهٔ اول وجهارم وششم وهشتم امهات
کن ورمل تمام بنه وبعد از ان نظر کن باول وجهارم اگر هر جهار سعد ند آب
بیاید واگر نحسند میسر نشود هفتم که غایب بیاید یا نه خانهٔ اول ونهم
ودهم وششم را امهات کن ورمل تمام بنه ونظر کن بخانهٔ نهم اگر سعد
داخل بود بسلامت بیاید واگر نحس خارج بود نیاید هشتم برسیدن
از عواقب دشمن خانهٔ هفتم وهشتم وسوم ودوازدهم را امهات کن
وتمام بساز ونظر کن باوتاد اربعه اگر سعد باشند نیک ترقی بکیرد و
اگر نحس باشند عاقبتش بدبود نهم از حال رسول که بکام دل آید یا نه
خانهٔ اول وجهارم وپنجم ویازدهم را امهات کن ورمل تمام بساز ونظر
کن بخانهٔ پنجم واوتاد اربعه رمل اگر سعد آیند بمراد تمام باز آید واگر بعضی
نحس بوند متوسط بود واگر نحس آیند حالش پریشان بود ونامراد آید
دهم که بیمار به شود یا نه خانه اول وششم وهشتم ودوازدهم را امهات

کن و رمل تمام کن و بنگر بخانهٔ اوّل و ششم و هشتم اگر ازین اشکال در
یکی آید ... بیمار بمیرد و اگر بخلاف این آید صحّت یابد یازدهم
در طلب مال که حاصل شود یا نه خانهٔ دوم و ششم و هشتم و دوازدهم را
امّهات کن و رمل تمام کن و نظر کن با وتاد اربعه و خانهٔ مال اگر
اشکال سعد داخل باشند مال حاصل شود و اگر نحس خارج آید حاصل
نشود دوازدهم که حال مسافر چون شود خانهٔ اوّل و چهارم و ششم و نهم
را امّهات کن و رمل تمام بنه بنگر بخانهٔ نهم و چهارم اگر سعد خارج باشند
حال مسافر نیک بود و اگر نحس باشند بد بود سیزدهم از شکار
چیزی بدست آید یا نه خانهٔ اوّل و پنجم و هشتم و یازدهم را امّهات کن
و رمل تمام بنه نظر کن درین خانها اگر اشکال زهره بود شکار بدست آید
والّا نه چهاردهم از زن حامله که پسر زاید یا دختر خانهٔ اوّل و پنجم و هفتم
و یازدهم را امّهات کن و رمل تمام بنه و بعد ازان نظر کن بخانهٔ پنجم
و هفتم و یازدهم اگر اشکال مذکر یابی پسر زاید و اگر مونث یابی دختر
زاید فصل در لطایف رمل بدانکه رمل شانزده خانه است ازان
هشت سایل و هشت مسئول مصحّح و مجرّب اند از قول شیخ
رشید الدّین اسکندرانی رحمة الله علیه خانهٔ اوّل نفس سایل و ابتدای
کار او و سعادت و شقاوت و سفر و فرزندان او ازان دانند خانهٔ
دوم مال سایل و کار و کسب و معاش او و سلطان شهر او و بیماری و مادر
و پدر ازان دانند خانهٔ سوم برادر و خواهر و خسوره و خسور و زنان و
جامهٔ خواب و مال مادر سایل ازان دانند خانهٔ چهارم پدر سایل
و ملک و دشمن و ترس از سرچه باشد و مال برادر و خواهر ازان دانند

خانهٔ پنجم فرزندان سایل و نفس دوم یعنی حالتی که درد واقعست از
نیک و بد و خانهٔ سفر و مال برادر و پدر و خواب که دیده است و خبر
رسول ازان دانند خانهٔ ششم غلام و کنیزک سایل و بیماری و
چهارپا و کار و کسب و خانهٔ غم سایل ازان دانند خانهٔ هفتم زنان
و شریکان سایل و دزد و متاع او و خسور و خسورهٔ او و بیت المال
عمش ازان دانند خانهٔ هشتم پدر مسئول و دشمن و ترس و مال برادر و
خواهر ازان دانند خانهٔ نهم فرزندان مسئول و نفس دوم یعنی حالی که در
وبیت و سفر و برادر و مال پدر و خوابی که دیده باشد و خبر رسول و
هدایا مسئول ازان دانند خانهٔ دهم دولت و شغل و کارهای بزرگ
و پادشاه ازان دانند خانهٔ یازدهم امید و دوستان و مال پادشاه
ازان دانند و خانهٔ دوازدهم بیماری مسئول و بندکان و دشمنان
و چهارپایان بزرگ و مال دوم و مکسب او ازان دانند خانهٔ ۱۳
حاجات و طلب و مقصود ازان دانند چهاردهم مطلوب کلّی
ازان دانند پانزدهم میزان رمل و عاقبت را ازان دانند شانزدهم
عاقبة العاقبت و خیر و شر و احکام کلّی ازان دانند والله اعلم
فصل در معرفت میزان عمل از هر شکل که خواهی اگر پرسند که ما
شکلی بنهیم در میزان عمل و تو امّهاتی بنه که چون رمل تمام شود میزان
عمل همان شکل باشد مثلاً اگر در میزان ... نهاده باشد تو سه شکل از
هرکدام که خواهی بنه بعد ازان ببین شکل اوّل را اگر زوج است اوّل امّهات را
زوج بنه و اگر در خانهٔ دوم فرد است خانهٔ دوم امّهات را زوج بنه
و سوم نیز اگر زوج است سوم امّهات را هم زوج بنه و اوّل در امّهات

همین شکل بنه و ما برین مثال نهادیم نظر کردیم بطالع قبض الداخل یافتیم زوج بود بس خانهٔ اوّلرا زوج نهادیم و دوم امّهات فرد بود که حمره بود هم زوج نهادیم وخانهٔ سیم را دیدیم که زوج بود باز در سوم امّهات زوج نهادیم چهارم خود معیّن می شود برین منوال نوعی دیگر از نیمهٔ بالا نموده شد ترکیب تمام بهند والسّلام امّهات یعنی آتش وهوا خانهٔ اوّل ودوم وسوم وچهارم شکل خانهٔ یازدهم برآید واز نیمهٔ زیری امّهات یعنی آب وخاک خانهٔ اوّل ودوم وسوم وچهارم شکل دوازدهم برآید وهمچنان از نیمهٔ بنات از آتش وهوا پنجم وششم وهفتم وهشتم شکل خانهٔ نهم برآید واز نیمهٔ زیرین بنات یعنی از آب وخاک پنجم وششم وسوم وهفتم وهشتم شکل خانهٔ دهم برآید لطیفهٔ دیگر از اوّل وپنجم ودوم وسوم وهفتم و چهارم وهشتم شکلی امّهات بباز وچندانک ضرب کند میزان عمل جماعت آید فصل بدانک دانستن ضمیر مجازیست نه حقیقی و هرکه دعوی کند از رمّال ومنجّم که من ضمیر مردم بگویم دعوی خدایی کرده باشد اورا بباید کشتن واگر رمّال را میسّر بدی گفتن ضمیر بایستی که یک لون اخراج ضمیر بس بودی یا دو لون اکنون چندین نوعی از ضمایر کنند اند وطرحها کرده دالست بر عجز رمّالان ومنجّمان وسایل که نزد رمّال آید مقصودش دانستن ضمیرست زیرا که ضمیر بوی معلومست ولی خواهد که عاقبت آن ضمیر بوی کشف شود که ممکن الحصولست یا نه بس صواب آن بود سایل ضمیر خود برمّال بگوید تا احوال خود را

کشف کند بهر انک سایل چون مریضست ورمّال چون طبیب هرگز رنجور را نرسد که مرض من چیست بدان وانکه معالجه کن نخست مرض را گوید وانکه معالجه طلبد بس نزد رمّال ومنجّم اولی آن بود که ضمیر را بگوید تا بر قانون گفته شود والله اعلم بالصّواب در معرفت انکه هر شکل را از زمین وخانه چه بود زمینی که در وی آتش بود زمینی که درو حمّام وتاریکی بود زمینی که درو مطبخ بود مقام باد بود محوطه وحیاط بود خانهٔ منقّش بود زمینی که زبل بر وانداز ند وخانهٔ وضو ساختن زمینی قماربازان وخانهٔ قمار وبیت اللّطف آتشکده وموضع طبخ ودکان قصّاب وفصّاد جای خم آب مقام ستون صورت ستون رنگها خانه وسرا گرد که آب وسقاوه ومقام سقّایان که آب برند در معرفت خبایا اگر میزان عمل شکل نر باشد واز دو شکل نر آمده خبیه معدنی بود واگر ماده بود واز دو ماده آمده بود خبیه نباتی بود واگر نر بود واز دو ماده آمده بود خبیه حیوانی بود واگر ماده بود واز دو نر آمده خبیه حیوانی بود واگر نر آرد ومختلف آید ویا ماده آرد ومختلف خبیه متلوّن بود منقّش ویا دو سه ویا سوراخ وشکسته والله اعلم بالصّواب فصل در احکام حصول حاجات که بچند گاه میسّر شود از خانهٔ اوّل وخانهٔ ضمیر ببین که شکل آنداز نر وماده اگر این بود مدّت او یکشنبه بود واگر بگذرد تا شانزده روز واگر نه تا سه ماه واگر این شکل آید تا روز پنجشنبه بود واگر بگذرد تا یازده روز واگر نه تا دو ماه واگر این برآید یک ماه بود واگر این برآید دو ماه بود واگر این برآید هشت ماه

بود و اگر این برآید یک سال بود و اگر این برآید نه ماه بود و
اگر این برآید یک روز بود و اگر این برآید نه ماه بود و اگر این
برآید شش ماه بود و اگر این برآید نه ماه بود و اگر اینها برآید
پنج ماه بود و اگر این برآید چهار ماه بود بدانک خانهٔ اول
اگر خارج بود و سوم داخل ضمیر نومید کونه بود امّا آخر بحاجت خود رسد
در باب حاجت اگر اوّل داخل بود و سوم خارج صاحب ضمیر امیدوار
شود که حاجت من تمام شود یا نشود و اگر اوّل و سوم خارج بود طمع
نباید داشت که بحاجت نرسد در معرفت مواضع اشکال و الوان
و طعم و بوی و رنگ و قیمت از مثلثات شانزده کانه بدانک
سرخ و سپید رنگ و طعم تلخ و خوش بوی و قیمتی و مواضع نزهتگاه
حول باغ و شرابخانها و عیش و طرب کردن بود و اگر عطارد یار بود
با مردان و یا بازاریان و اگر زهره یار بود با زنان و خادمان و
اگر مشتری یار بود با متمیزان و فقها و اگر زحل یار بود با کافران
اصلان و با مردم بی قیمت و اگر قمر یار بود با زنان مستوره یا بکار با
وراه داران و اگر مریخ یار بود با دختر خانکان فرومایه یا جرّاحان
و اگر جوزهر یار بود با زنان فاحشه و رسولان و دزدان یا کیسه بران
و اگر آفتاب یار بود با پارسایان و متمیزان و متعلقان بزرگان
سپید که بسرخی گراید یا بزردی خوش بوی و نفیس و مواضع بلند و سراها
و مقام استوار و اگر زحل یار بود انبار و چاه و قلعه و زندان و اگر
عطارد یار بود رودخانه و جای آب که از بلند بزیر آید و اگر قمر یار
بود ساریج و مقام دلکشای و اگر آفتاب یار بود سرای پادشاه و

وکوشک او و اگر مشتری یار بود چشمهٔ خوب دلکشای قیمتی
نرکسی رنگ و بوی خوش و مواضع معمور و آب اندک و اگر مریخ یار
بود سیاستگاه و حربگاه بود و اگر مشتری یار بود درختستان و تفرجگاهها
و اگر قمر یار بود مقام مرغان بود و اگر زحل یار بود دهلیز و اصطبل
و حوالی حمّام و اگر عطارد یار بود کنشت و کلیسیا و اگر زهره یار بود
مردم گریخته و چیزی برده و بعیش مشغول گشته جوزهر یار بود دزدان
و حرامیان و مواضع مکروه سپید رنگ سرد و تر و بوی خوش
و قیمتی چون پنبه و کتان و مقام بسیار آب و اگر قمر یار بود مطلق
کنار دیار بود و اگر مشتری یار بود مقام اسیاب و مانندان و
اگر مریخ یار بود مقامی که آب از وی خروج کند چون حمّام
و اگر زهره یار بود جای حوض و مردم معتبر و اصحاب طرب آنجا بوند
و اگر زحل یار بود خانهٔ خراب و اگر عطارد یار بود زنان نقاشه و
زردوز و مانند آن و اگر آفتاب یار بود خانهٔ بزرگان و سراها که در
وی چشمه بود و اگر جوزهر یار بود آب تلخ و شور که از زیر سرگین
برآید و یا آب کندیده سرخ رنگ که به بنفش گراید و بوی نا
خوش و زشت و کبرا طعم آنچه سبب اسهال خورند و مردم کاره
خورند آنرا و کم قیمت و زمین سنگستان و دکان جرّاح و چون
قمر یار بود دکان باشد و اگر زهره یار بود شرابخانه بود و اگر
مشتری یار بود مقام متمیز و مصلح و اگر عطارد یار بود دکان
جولاه بود و اگر آفتاب یار بود دکان زرکوب بود و اگر زحل
یار بود گلخن و موضع دوشاب بزان و اگر مریخ یار بود دکان

سلاح فروشان و اگر جوزهر یار بود موضع دزد و اوباش و
حرامی بود [illegible] رنگ سیاه و بوی تیز و کیرا و طعم تلخ و بی قیمت و
زندان و اگر آفتاب یار بود سرای خاتونان و اگر مریخ
یار بود مقامی که مجروح افتاده بود و اگر مشتری یار بود حبس
قاضی و اگر عطارد یار بود مسجد و کلیسا که گاه باز کنند و اگر قمر یار بود
راه اسیری و یا یکی که از بسیاری رفتن نشسته باشد و بر جای مانده
و اگر زهره یار بود جمع دزدان و بطالان که بجای شراب خورند و
اگر جوزهر یار بود دزدان و حرامیان بود و شکل [illegible] دلیل کند
بر سرخ رنگ و بوی تیز و کیرا و طعم تلخ و قیمت اندک و موضع فصاد
و جراح و سیاستگاه و اگر زهره یار بود عروسی و ختنه بود و اگر مریخ
یار بود شراب خواران که یک دیگر را برنجانند و اگر مشتری
یار بود زرادخانهٔ پادشاه و اگر عطارد یار بود حساب گاه و مقامی
که از کسی چیزی طلبند و اگر آفتاب یار بود صدرگاه پادشاه و اگر
زحل یار بود اصطبل بود و اگر قمر یار بود منزل گاه مسافران یعنی
کاروان سرا و مهمان خانها بود و اگر جوزهر یار بود مقام دزدان
و حرامیان بود [illegible] سیاه لون و تیره و زشت و کهنه و سرد و خشک
و طعم نحس بی ذوق و جایش از مواضع زمین زبل و خاکستر و آنچه
بدین ماند و اگر مریخ یار بود مقام که قصابان شکنبه ریزند و اگر
مشتری یار بود زمین معطل که بمسجد و کلیسا تعلق دارد و اگر
زهره یار بود بجای نحس چون خرابات و قمارخانه و اگر عطارد
یار بود چرک آب حمام و اگر آفتاب یار بود سرای پادشاه

و اگر قمر یار بود بر پشت مسجدی یا آسیابی و اگر زحل یار بود مقام
نزدیک زندان و اگر جوزهر یار بود جای تون و موضع دو
پیرامن گلخن و یا محفل رند و اوباش و تونیان و دزدان و حرامیان
[illegible] سپید زرد فام بوی خوش طعم نیکو ترش و شیرین که مردم دوست
دارند و قیمتی و از مواضع که مالش قبض کنند چون دار الضرب و اگر
آفتاب یار بود دکان زرگران بود و اگر مریخ یار بود درودگران
و اگر زهره یار بود مقام لهو و طرب و اگر عطارد یار
بود دیوان پادشاه و اگر مشتری یار بود محکمهٔ قاضی یا مجمع
دانشمندان در تفرقه کردن مال ایشان و اگر قمر یار بود موضع بازار
عوام النّاس و اگر زحل یار بود موضع نزدیک یا صابون خانه
و اگر جوزهر یار بود موضع دزدان در قسمت مال دزدیده
[illegible] سیاهی که به بنفش گراید تیز بوی و زشت طعم ترش که بتلخی گراید
کم قیمت موضع انبار گندم و جو و مانند آن و اگر زحل یار بود معصرهٔ
زیت و مانندان و اگر زهره یار بود حرس خانه و اگر مریخ یار
بود کهدان و حوایج خانه و اگر مشتری یار بود کتب خانه و اگر
عطارد یار بود صندوق قزاز و بزاز و اگر آفتاب یار بود صندوق
زر و نقره و اگر قمر یار بود کشتی و مرکب و تابوت و اگر جوزهر
یار بود جمع دزدان که ازین چیزها ذکر رفت بدزدی آیند [illegible] سپید
لون که بزردی گراید یا مجتمع اللّون و خوش بوی و طعم آمیخته بترش
و شیرین و موضع محفل اکابر و اگر آفتاب یار بود بزرگانی
چند بموضعی گرد آیند بمشورت کاری و اگر قمر یار بود جماعت زنان

برخرّمی و شادی و اگر مرّیخ یار بود جماعت رندان و اوباشان
و اگر زهره یار بود جمع زنان مستوره بعبادتکاه اگر زحل یار
بود جماعت شاکردان طبّاخ یا دبّاغ و اگر مشتری یار بود مجمع
مردم معزول که پنهان شده باشند بجایی تاریک و دون و اگر جوزهر
یار بود جمع دزدان و حرامیان بکارهای بد و تخلیط ایشان گ سپید
لون و روشن که به سبزی گراید و بوی خوش و طعم خوش شیرین
و بقیمت نیکو و از مواضع حوض کوشک که در و آب بود و منظر
گاه و اگر قمر یار بود آب روان و درختستان و اگر مشتری یار
بود باغچه میان خانها و منظرگاه خوش و اگر زهره یار بود جماعتی
برکار آب جمع آمده جهت عیش و طرب و اگر مرّیخ یار بود جماعتی
رنگ ریزان برای ریختن رنگ و اگر زحل یار بود بر شستن خورده
ضرابخانه و یا خاک صرّافان و آنچه بدین ماند و اگر آفتاب یار بود
جمع فرّاشان که راه پادشاه پاک کنند و اگر عطارد یار بود جمع مردم
دیوان پادشاه یا مرمت خانهٔ دیوان و اگر جوزهر یار بود جمع
قلّابان و کیمیاگران که اندیشهٔ بد کنند ⁝ حلوی رنگ یا مجتمع اللّون
بوی تیز و کیرا طعم ترش که بتلخی گراید و کم قیمت و از مواضع جای عذاب
و شکنجه و ترس و مقامهای بیمناک چون درّه و بیشه و پناهگاه گریز
ندگان چون هزیمت و غیره و کاروان تشنه گشته و اگر مشتری
یار بود زاویه و خانهٔ باغ که خراب باشد و بعضی نه و اگر عطارد یار
بود جمع قزّازان و جولاهان گرانمایه و اگر آفتاب یار بود عطّاران
و اگر زهره یار بود جمع شراب خوران و مغنیان و اگر زحل یار بود

جمع صبّاغان و دبّاغان و صابون پزان و اگر مرّیخ یار بود جمع رودگران
تحلفین ساختن حمام و غیره و اگر جوزهر یار بود جمع لشکر خوارج
و دزد و حرامی که بکاری بد روند و مانند آن ز خوب قیمتی ملوّن
و از مواضع مقام لشکر و تیرباران و غزا و اگر زهره یار بود
عروسی و ختنه و سور و اگر مرّیخ یار بود حربگاه مطلق و اگر عطارد
یار بود کتاب خانه و اگر مشتری یار بود محکمهٔ قاضی و اگر قمر یار
بود کاروان و اگر آفتاب یار بود سرای سلطان و دیوانگاه اگر
زحل یار بود زاویهٔ شیخان و مقام تونیان و سیاهان و اگر جوزهر
یار بود مجمع دزدان و حرامیان و مقام مفسده و مانندان گ رنگ
سیاه طعم ملوّن ممتزج بوی خوش و تیز و قیمتی و از مواضع سرراه و
میان محلّه و اگر مرّیخ یار بود رفتن بدیدن سپاهی و اگر
آفتاب یار بود رفتن بسرای پادشاه و اگر مشتری یار بود رفتن
بمسجد جامع و قرآن و موعظه شنیدن و اگر قمر یار بود رفتن بجانب
بوستان و اگر زهره یار بود رفتن بشرابخانه و شرب با زن فاحشه
و اگر زحل یار بود رفتن بنزد مردم آزاد و زیردستان و اگر عطارد
یار بود رفتن بمکتب خانه و خانهٔ جولاهان و اگر جوزهر یار بود
رفتن بقمارخانه و پیش اراذله والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب
باب در معرفت سعادت و نحوست نفس نظر کن بخانهٔ
اوّل و پنجم و هشتم و دهم اگر اشکال سعد باشد دلیل سعادتست و اگر
نحس باشد دلیل نحوست بود **در معرفت مال** اوّل نام سایل بحساب
جمل کن و نقوطا فرادرا از رمل پانزدهم جمع کن و بران نام سایل

افزای و دو دو طرح کن اگر یکی ماند مال نیابد و اگر دو ماند مال یابد و زیادت
گردد اگر پرسند از چه وجه حاصل شود از آن مجموع ۷۷ طرح کن اگر
یکی ماند از سلطان و عمل پادشاه و اگر ۲ ماند از قبل زن و اگر ۳
ماند از کتابت و اگر ۴ ماند از سفر و حرکت و اگر ۵ ماند از میراث
و اگر ۶ ماند از مکر و غارت و اگر ۷ ماند از وام و خیانت و دزدی
اگر پرسند که فرزند نر باشد یا ماده از آن مجموع ۳۳ طرح کن اگر ۱
ماند نر باشد و اگر ۲ ماند ماده بود و اگر ۳ ماند نر بود زاید ولی فاش نبود
اگر پرسند از دوستی حقیقت بود یا مجاز از آن مجموع ۴۴ طرح کن اگر یکی
ماند دشمن بود نه دوست اگر ۲ ماند دوست صادقست اگر ۳
ماند دوست دروغست و ریایی و اگر ۴ ماند از بریدن نبود اگر پرسند
که دزدیده بدست آید یا نه بران مجموع نام آن روز تا بشب که دزدیده
بود بران همه بیفزای مثلا اگر یکشنبه بود ۱ اگر دوشنبه بود ۲ اگر سه شنبه بود
۳ اگر چهارشنبه بود ۴ اگر پنجشنبه بود ۵ اگر آدینه بود ۶ اگر شنبه
بود ۷ انچه برآید دو دو طرح کن اگر ۱ ماند نیابد و اگر ۲ ماند بیابد اگر
پرسند دزد بکدام طرف رفته است از آن مجموع ۴۴ طرح کن اگر
۱ ماند بطرف شرق اگر ۲ ماند بطرف شمال اگر ۳ ماند بطرف غرب
اگر ۴ ماند بطرف جنوب اگر پرسند تزویج مصلحت بود یا نه از آن
مجموع ۳۳ طرح کن اگر ۱ ماند خیر نیست و اگر ۳ ماند میانه است اگر
خواهد تزویج کند خواهد نکند اگر پرسند این زن پارساست یا نه از آن
مجموع ۳۳ طرح کن اگر ۱ ماند زن را دوست دارد مانند سعتری اگر ۲
ماند پارسا بود اگر ۳ ماند مرد دوست بود اگر پرسند حال بیمار چون

شود از آن مجموع ۳۳ طرح کن اگر ۱ ماند بمیرد اگر ۲ ماند نیک شود اگر
۳ ماند دراز کشد و بیمناک بود اگر پرسند این سفر نیک بود یا نه از آن
مجموع ۳۳ طرح کن اگر ۱ ماند سفر بد بود اگر ۲ ماند نیکست برود و
اگر ۳ ماند زحمت و ترس بسیار بود اورا اما برهد اگر پرسند که غایب
بسلامت آید یا نه از آن مجموع ۴۴ طرح کن اگر ۱ ماند حالش بد بود
اگر ۲ ماند بسلامت زود آید اگر ۳ ماند آمدنش دشوار بود اگر ۴
ماند دیر کشد اگر پرسند بر دشمن ظفر یابیم یا نه از آن مجموع ۴۴ طرح
کن اگر ۱ ماند صاحب ضمیر مغلوب شود و اگر ۲ ماند غالب آید و
اگر ۳ ماند صلح کنند و اگر ۴ ماند خصومتشان دراز کشد مگر که از یشان
یکی بمیرد اگر پرسند که دزدیده چه جنس است از آن مجموع ۴۴ طرح
کن اگر ۱ ماند معنی اگر ۲ ماند جامه و اگر ۳ ماند یا غلام و کنیزک اگر
۴ ماند نباتی بود از ماکولات و مصوعات اگر پرسند این خبر
راستست یا دروغ از آن مجموع ۳۳ طرح کن اگر ۱ ماند راستست
و اگر ۲ ماند دروغ و اگر ۳ ماند هم راست و هم دروغ فصل در اخراج
ضمیر از خادمان خانه و گواهی ایشان بایکدیگر نظر کن بخانهٔ اول که چه شکل
آمد و آن صاحب کدام خانه است و خادمان او کیانند و خانهاشان
کدام از سعد و نحس و داخل و خارج و در رمل آن خادمان هستند یا نه
ضمیر از انجا گو مثلا اگر لحیان بود خادمان او [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] است
سوال ضمیر از بیع و شری بود چون غلام و کنیزک و دعوی نزد قاضی
وی ریشان چون زن و فرزند و یا از بزرگان و مال و عاقبت کار
و اگر [illegible] بود سوال صاحب ضمیر از مال بود [illegible] از زن و شریک [illegible]

از عیال زیردستان چون غلام و کنیزک و اگر بود سوال او
از سفر و برادر و قوم زن و اگر بود از زن و مال تلف شده و
اگر بود از غایب و یا دشمن اگر بود از پیوندی و عاقبت
کار و ملک و اسباب و اگر از سفر دریا و پیوندی و عاقبت و
دعوی نزد قاضی و اگر بود سفر و حرکت از جای بجایی قاصد فرستادن
بجای دیگر اگر بود از عیال و دوستان و اگر این بود از دعوی
و مرد بزرگ پرسد اگر بود از غلام و کنیزک و چهارپای و عاقبت
کار خویش و ملک و اسباب پرسد و اگر بود از معشوق و تزویج
و عروسی پرسد و امیدی که به بزرگان دارد و اگر بود از بزرگان
و تجارت و عاقبت کار و شغل و عمل و منصب و یا از ما در پرسد
والله اعلم و احکم چون ضمیر معلوم شد نظر کن بر خانهان که سعدند یا نحس
و خانهاشان از سعد و نحس والله اعلم بالصواب و دیگر نظر کن به
کواهان ایشان که سعد داخلند یا سعد خارج یا نحس داخلند یا نحس خارج
یا ممتزج یا منقلب یا ثابت احکامشان لایق آن کن و در رمل
خانهای افراد همه سعدند جز خانهٔ هفتم و خانهای ازواج همه نحسند جز دوم و
چهارم و دهم والله اعلم **فصل در دیدن کسی** که ویرا تواند دیدن یا نه
و راحتش رسد یا نه اگر در خانهٔ اول این شکل آید بدانک او
از تو نهان شود و اگر این شکل آید خود را پوشیده از پیش بگذارند
و اگر این شکل اید اورا بینی و از و فایده یابی و اگر این افتد
ویرا در راه بینی و اگر این افتد از جای خویش بیرون رود و بجای
دیگر شود و این اگر افتد چو یان تو شود و از همدیگر برخوردار

شوید و اگر این افتد سوی تو می آید مطلب و اگر این افتد اورا
رنجور یابی و اگر این افتد اورا در راه بینی که میرود و اگر این افتد
سوی تو می آید و از راه بازگشته و اگر این افتد اورا غمگین
بینی بسبب چیزی که گم کرده باشد و اگر این افتد اورا واقعه رسد و
بکریزد و یا با تو جنگ کند و اگر این افتد تا جستن او لیز که بدخو
و احمقست و اگر این افتد آنکس در میان
غلبه اش بینی و اگر این افتد
او ترا طالبست
بیابی والله اعلم
م